توزک جهانگيري

TOOZUK-I-JEHANGEEREE

يعني

تاريخ عهد سلطنت نورالدين جهانگير بادشاه که تا سال نوزدهم جلوس
خود ان بادشاه نصفت پناه تحرير نموده و زان بعد معتمد خان
حسب الحكم ان بادشاه بانجام رسانيده

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

GHAZEEPORE

PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1863. A. D. 1280. H.

دیباچه

تزوک جهانگیری نوشته میرزا محمد هادی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنای بیحد و سپاس و ستایش لاتحصی و تعد مر یگانه پادشاهی را سزاست که ذات لازم البرکات پادشاهان جهانگیر را باعث اطمینان خلق و عالم و سبب دوام انتظام سلسله بنی آدم گردانیده تا بتحریک تیغ آبدار و سنان شعله بار تعریک متمردان نا برخوردار و اهلاک اقویا و اعیای کفار و فجار فرمایند که از میامن سعی و اجتهاد بلیغ وافشاندن خون فاسد مفسدان به پلارک بیدریغ کار سلطنت نظام و حال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمیان در عهد راحت مهد او بر بستر امن و آمان استراحت نمایند و نعمت درود و صلوات نا محدود بر حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین که وجود عدیم المثالش جهت رواج دین متین مبعوث بود و سیف سیاست و عدالتش منزه و مبرا از شوایب میل و حیف و سلام علی التواتر والدوام بر خلفای راشدین و جمیع آیمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باد *

اما بعد چون خاطر شکسته این بے بضاعت خاکسار بیمقدار دلیل طریق نا مرادی محمد هادی از آوان اهتزاز صبا و اوایل نشو و نما الی یومنا هذا که شصت مرحله از سنین عمر طی نموده بعلم تاریخ و فن سیر رغبت دارد و بر اکثر کتب اخبار و اثار انبیاء و مرسلین و سلاطین حشمت آئین به دیده عبرت بین عبور و مرور نموده است ازانجمله حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه که از آعاظم سلاطین نامدار تیموریه بهندوستان بوده و بشوکت و شهامت معروف و به سیاست و عدالت موصوف آمده و هژده ساله ‡ احوال فرمانروائی خود را بشرح و بسط تمام خود بحیز تحریر آورده و بنظر این قاصر رسیده چون ساده و بی تکلفانه نوشته است دلپسند و مرغوب گردید و بخط خویش در رشته تحریر کشید در انوقت بخاطر ناقص رسید که چون لب تشنگان بادیه اخبار باینمقام رسند از ته جرعه زلال حکایات باقیه متمتع نگردند و تشنه استماع ان باشند بناء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تا آخر ایام حیات ان خسرو جمجاه از چند نسخه معتبر جمع و تالیف نموده باتمام رسانید

---

‡ واضح باد که شهنشاه جهانگیر احوال فرمانروائي خود تا اوسط سال هفتدهم خود تحریر نموده و بعد ازان معتمد خان را که از امراء معتمد جهانگیری بود حکم فرمود که خان مذکور از آینده مسودات تحریر نموده باصلاح جهانگیر در آورده شامل کتاب می نموده باشد چنانچه معتمد خان تا اوایل سال نوزدهم جلوس مسودات را نوشته باصلاح در آورد و بعد ازآن میرزا محمد هادي مولف دیباچه تا اخر ایام حیات جهانگیر تکمیل نموده *

چون خود از ابتدای تاریخ جلوس تحریر احوال فرموده اند راقم سطور از بدو ولادت تا روز جلوس براورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق و مستزاد نسخه اصل جهت تکمیل کتاب گردانید و من الله الاعانت والتوفیق القاب واسامي گرامي آبای عظام و اجداد کرام حضرت شاه جنت مکان بدین ترتیب است ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین محمد اکبر بن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحبقران امیر تیمور گورکان چون حضرت عرش اشیاني بجهت بقاء کارخانه سلطنت و جهانباني همواره از درگاه ایزد جان آفرین خلفی که شایسته افسر و اورنگ و مسندارائی دانش و فرهنگ باشد مسالت مي نمودند و باطن قدسي مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله الخواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز مي بودند تا آنکه بعضي از ایستادهاي پایه سریر خلافت مصیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام درویشي که درصفاي ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و نفس متبرکه او باجابت دعا مشهور و ازروی نسب بهفت واسطه بشیخ فرید شکر گنج میرسد در قصبه سیکري که دوازده کروهي دارالخلافه اکبراباد واقعست مي باشد اگر انحضرت این آرزوی گرامي با او درمیان نهند امید که نهال مراد بآبیاري دعای او برومند گردد و چهره مقصود درائینه ظهور رو نماید لاجرم انحضرت بمنزل شیخ رفته بصدق و نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند و شیخ روشنضمیر آگاه دل بادشاه صورت و معني را بطلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت بخشیدند عرش اشیاني فرمودند که من نذر نمودم که انفرزند را بدامن تربیت شما اندازم باشد که بتائیدات ظاهري و باطني شما بدولت بزرگي وبزرگي دولت رسد شیخ قبول نموده بوزبان گذرانیدند که مبارک باشد ماهم آن نونهال دولت و اقبال را همنام خود ساختیم ازانجا که صدق نیت ورسوخ اعتقاد بود در اندک مدتے شجره امید به ثمره خواهش بارور شد و چون هنگام وضع حمل در رسید والده ماجده حضرت شاه جنت مکاني را از کمال عقیدت وفرط اخلاص بخانه شیخ فرستادند و دران مکان میمنت نشان روز چهارشنبه هفتدهم ربیع الاول سال نهصد وهفتاد وهفت هجري بطالع میزان در موضع فتحپور به منزل شیخ سلیم آن آفتاب جاه و جلال طلوع فرمود و این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلافه اکبرآباد به سمع حضرت عرش آشیاني رسید جشن عالي و طوئي عظیم ترتیب یافت و باستماع این مژده خرمن خرمن زر نثار شد و بجهت اداے شکر این موهبت حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع و مداین بودند شرف ارتفاع یافت و بموجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت و جهانگیري را سلطان سلیم نام گذاشتند اگرچه شعرا و فضلا در تاریخ ولادت اقدس مضامین غریب و معاني عجیب یافته قصاید غرا در سلک نظم کشیدند ازانجمله یکے

در شهوار لجۀ اکبر * و دیگرے گوهر درج اکبر شاهي *

یافته اما خواجه حسین مروي از قدرت طبع و حدت فهم قصیده گفته که کارنامه

سخنوران توان دانست مصرعه اول هربیت تاریخ جلوس انحضرت است و دوم تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهي وبالتزام این دوکار مشکل بمعاني رنگین و الفاظ نازک آراسته و این چند بیت ازان قصیده اوست که به تحریر در می آرد *

لله‌الحمد از پئی جاه و جلال شهریار * گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایرے از آشیان جاه و جود آمد فرود * کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی زینگونه ننمودند بر دهر چمن * لالهٔ زینگونه نکشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل وداد * باز دلها زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جاه و جود آمد برون * وآن نهال آرزوئی جان شاه آمد ببار
شـــاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا * شـــمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران * بادشـــاه نامدار و کامجوئي و کامگار
کامل دانای قابل عادل شاهان بدهر * عـــادل اعلی عاقل بیعدیل روزگار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین * بادشاه دین پناه آن عالم عادل مدار
مجلس ویرا سمائے چارمین دان عودسوز * موکب ویرا سماک رامح آمد نیزه دار
نیر برج وجود و گوهر دریاے جود * از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار
بادشاها سلک لولوئی نفیس آورده‌ام * هدیه از کان گرامي بار جوئي وگوش دار
کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی * هرکه دارد گو بیا چیزیکه داري گو بیار
مصرعهٔ اول زوے سال جلوس بادشاه * از دوم مولود نور دیدهٔ عـــالم برار
تا بود باقي حساب روزهاے ماه و سال * دان حساب از سال و ماه و روز دوران نامدار
شاه ما پاینده باد و باقي آن شهزاده هم * روزهاے بیحساب و سالهاے بیشمار

چون غنچه مراد از گلبن امید بشکفت و شاهد مقصود از نهانخانه خواهش قدم بجلوه گاه شهود نهاد بشکرانه آن عرش آشیاني بتاریخ دوازدهم شهر شعبان سال ولادت از اکبرآباد عازم زیارت روضه خواجه معین‌الدین چشتي سجزي قدس سره شده پیاده متوجه اجمیر گشتند و مسافت منزل دوازده کروه مقرر کرده شد روز هفتدهم بروضه منوره مقدسه ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص بر آن استان سوده مراسم زیارت و لوازم عبادت بتقدیم رسانیدند و بخیرات مبرات پرداخته کشت زار معتکفان حواشي ان روضه قدسیه را برشحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند * اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته کلک بیان میگردد مولد انجناب سیستان است ازینجهت ایشان را سجزي نویسند که معرب سگزیست در پانزده سالگي خواجه والد بزرگوار او که خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت فرمودند و از میامن نظر دوربین شیخ ابراهیم مجذوب قدری درو طلب دامنگیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهري نموده بسمرقند و بخارا شتافتند و چندی باکتساب علوم رسمیه پرداختند و ازانجا بخراسان رفته دران سرزمین نشو ونما یافتند و در هارون که از نواح نیشاپور است بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هاروني رسیده دست ارادت بدامن

بسعادت او زده بیست سال در صحبت شریفش ریاضات شاقه کشیدند و باشارت شیخ سفرها و غربتها پیشنهاد همت ساخته بخدمت بسیارے از بزرگان وقت مثل شیخ نجم‌الدین کبری و دیگر مشایخ کرام و اولیاے عظام رسیده بزور بازوے فطرت کمند طلب بکنگرهٔ مراد انداختند و خدمت خواجه بدو واسطه بشیخ مودود چشتي میرسند و بهشت واسطه بشیخ ابراهیم ادهم و قبل از امدن سلطان معزالدین سام در عهد راے پتهورا برخصت پیر خود در هند امدند و در اجمیر اقامت گزیدند و خواجه قطب‌الدین اوشي انده‌جانی در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابواللیث سمرقندي بحضور شیخ شهاب‌الدین سهروردي شیخ اوحدالدین کرماني بارادت خواجه معین‌الدین فایز گشته اند و شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب‌الدین اند و شیخ نظام‌الدین اولیاے پیر امیر خسرو دست ارادت بشیخ فرید شکر گنج داده اند و سلسله چشتیه تمام به خواجه منتهي مي شود القصه در ساعت خیر اشاعت عنان توجه بدارالملک دهلي انعطاف یافت که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیاے عظام و مشایخ کرام که دران مصر کرامت آسوده اند نیز فرمایند بعد از طی منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذکور موکب اقبال بان سعادت گاه ورود اجلال فرمود و رسوم زیارت مراقد متبرکه و طواف مزار فایض‌الانوار جنت استاني نورالله برهانه بتقدیم رسید انگاه نهضت عالي بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد و در ششم ذي قعده بدارالخلافه اکبراباد نزول اقبال رویداد چون ولادت فیض افاذت حضرت جهانگیري در سیکري واقع شده بود حضرت عرش اشیاني انموضع را بر خود مبارک دانسته دران سر زمین طرح اقامت انداختند و در اواسط ماه ربیع‌الاول نهصد و هفتاد و نه هجري حکم گیتی مطاع بتاسیس حصارے والا و عمارت دلکشا شرف ارتفاع یافت و جمیع امراي عظام و ملتزمان رکاب سعادت در خور مرتبه و حالت خویش منازل اساس نهادند و باندک فرصتی شهرے عظیم در نهایت آراستگي برروی کار آمده و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین و اسواق در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و انواع بساتین بهشت آئین باعث طراوت و نظارت آن عشرتگاه شده و بفتحپور سمت اشتهار گرفت † و بعد از نزول اجلال درین

---

† بعد فتح دکن نام این معمورهٔ فتحپور نهاده شد کتبه بر پهلوے دروازهٔ کلاں درگاه حضرت شیخ سلیم کنده است درینجا ثبت میگردد * حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل‌اله جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و واندیس که سابقاً مسمي بخاندیس برد نمود سنه ۴۶ الهي موافق سنه ۱۰۱۰ هجري به فتحپور رسیده عزیمت اکبرآباد فرمودند نظم تا نام زمین و آسمان است * تا نقش وجود در جهان است نامش بسپهر همنشین باد * ذاتش بجهان ابدقرین باد * قال عیسی علیه‌السلام الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها * فی‌الاخبار من تامل انه یعیش غداً تامل انه یعیش ابداً * و قیل‌الدنیا ساعة فاجعلها طاعة بقیة‌العمر لاقیمة‌لها * فی‌الاخبار من قام الی‌الصلواة ولیس معه قلبه فانه لایزیده من‌الله الا بعداً * خیرالمال ما انفق في سبیل‌الله * بیع‌الدنیا بالاخرة یربح * الفقر ملک فیها محاسبته رباعي نامی چه شد ارتو تخت گاهی کردي * وز قصر زر اندود پناهی کردي * خوبي جهان بصورت آینه دان * خود گیرو توهم هورنگاهی کردي * قایله و کاتبه محمد معصوم نامي بن سید صفائي الترمزي اصلاً والبکري مسکناً والمنتسب انا الی سید سیر قلندر بن بابا حسن ابدال‌السبزواري مولداً والقندهاري موطناً *

قصر اقبال از تفاؤل این نام میمنت فرجام فتوحات تازه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید در همین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانی جشن تطهیر شاهنشاهی آراسته ابواب خورمی برروی روزگار کشودند و روز پنجشنبه بست و پنجم جمادی الاخری آن قدسی طینت والا گهر را پذیرای عشرت فرمودند و چون عمر گرامی بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست بقانون دانشوران باستانی و آئین دقیقه شناسان آسمانی درساعت فیض اشاعت یعنی روز چهار شنبه بست و دوم رجب سال نهصد و هشتاد و یک آن مظهر عواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند و جشن های دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سواد خوان رموز انفسی و آفاقی بنقاوه دودمان فضل و کمال صدر نشین مسند افادت و افضال مولانا میر کلان هروے که بسلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت و قطب الدین محمد خان انکه بخدمت اتالیقی آن برگزیده دین و دولت خلعت امتیاز پوشید و چون او بحراست سرحد نامزد گشت میرزا خان خانخانان را شایسته این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند و در سال نهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزار بذات و سوار به حضرت شاهنشاهی ارزانی داشتند و برزبان گوهر امود گذشت که نظر برو فور رضا جوئی و نیک سیرتی و بیدار دلی و بردباری تمامی جنود سماوی اعتصام با نونهال دولت وابستگی دارد و چون سنین عمر همایون بپانزده سالگی رسید صبیه قدسیه راجه بهگوانداس را که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار بمزید شوکت اعتبار اختصاص داشت بجهت آنحضرت خواستگاری نمودند و دولتخانه خاص و عام را آئین بسته جشن بادشاهانه ترتیب دادند و بتاریخ پنجم اسفندارمذ ماه الهی سال نهصد و نود و سه هجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی بورود مقدم اقبال توام منزل راجه را پایه آسمانی بخشیدند و آن بانوی حجله عصمت و عفت را بگوهر یکتای خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امتیاز بسته بدولتسرای جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی درخور این نسبت که سرمایه افتخار اسلاف و اخلاف اوست سرانجام داد و بجمیع شاهزادهاے عالیقدر و هر یکی از حضرات عالیات ضیافتهاے لایق فرستاد و احدی و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده سر و پاها داد و باین سعادت افتخار جاوید اندوخت * و در نهصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را بدختر فرخنده اثر راجه اودی سنگهه که باصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجهاے هند ممتاز بود نامزد ساختند *

به ساعتی که تولا کند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت بمنزل راجه تشریف بوده عقد ازدواج سعادت مباج بستند و بر روی روزگار در عشرت و کامرانی کشادند *

* محتاج بود ملک به پیرایه چنین * آخر مراد ملک روا کرد روزگار

و راجه اودیسنگهه پسر راجه مالدیو است که از راجهای معتبر صاحب شوکت بوده و شمار لشکر او به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه رانا سانگا که با حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر راو مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملک و کثرت لشکر راو مالدیو فزونی داشت چنانچه مکرر میان لشکر او را با رانا سانگا مبارزتها اتفاق افتاده و هربار آثار غلبه و تسلط ازین جانب روی نموده * و هم درین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بوجود آمد و موسوم بسلطان النسا بیگم گشت * و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنجم هجری هم از دختر راجه پسری متولد شد و حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام نهادند * و در نوزدهم آبان سال نهصد و نود هفتم در مشکوی اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زینخان فرزندی دیگر بر بساط وجود قدم نهاد او را سلطان پرویز نام نهاده آمد * و در بیست و سیوم شهریور سال نهصد و نود و هشتم از دختر راجه کیشو داس راتهور صبیه بوجود آمد بهار بیگم نام کردند * و سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بمبارکشنبه اشتهار یافته بطالع میزان بحساب اختر شناسان فرس و سنبله بشمار منجمان هند در دار السلطنت لاهور اختر برج خلافت از بطن صبیه قدسیه راجه اودیسنگهه قدم بر اورنگ وجود نهاد تاریخ ولادت اشرف حامله چندین بشارت است ازانجمله درین ماه مبارک تولد حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه اتفاق افتاد و این موافقت از مساعدت اقبال است و باستبشار سنت الهی که بر سر هر هزار سال در عالم جهانبانی بوجود آید که به معاونت توفیق ازلی رسوم مذموم بغی و جهالت از عرصه جهان براندازد چنانچه قبل ازین به پانصد و شصت و پنج سال رموز شناس اسرار یزدانی افضل الدین حکیم خاقانی از طلوع این کوکب دولت و اقبال خبر داده و از محرومی دریافت و حسرت نایافت آنوقت قطعه بر صفحه روزگار یادگار گذاشتند *

گویند که هر هزار سال عالم * آید بجهان اهل کمالی محرم

آمد زین پیش و ما نزاده ز عدم * آید پس ازین و ما فرو رفته بغم

روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیانی به دولتسرای جهانگیری تشریف برده دیده را به جمال جهان افروز او روشنی افزودند و دران محفل جشنی عظیم ترتیب یافته بود که چشم روزگار از مشاهده آن سرمه حیرت میکشید و چون قدوم میمنت لزوم سبب خورمی و نشاط جد بزرگوار گردید بالهام غیبی بسلطان خورم موسوم فرمودند * و از وقایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است بدرگاه حضرت جهانگیری آبای خواجه از سادات کبار اند و جد چهارم ایشان قبله ارباب وجد و حال امیر سید عاشق است که احوال ایشان در کتاب حبیب السیر و رشحات مرقوم شده و والده خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندی است که نجیب النسا بیگم همشیره حضرت عرش آشیانی را در حباله نکاح داشت خواجه در سال هزار با دو برادر خود

خواجه یادگار و خواجه برخوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عرش آشیانی دریافتند آن حضرت فراخور حال هریک منصب عنایت فرموده تعینات صوبه دکن فرمودند و چون بشیر خواجه قرابت داشتند حکم شد که در خدمات بادشاهی رفیق او باشند و این والا نژادان بدکن رسیده هرجا که کارے و نبردے پیش آمد مراسم مردانگی و جانسپاری به تقدیم رسانیدند و جوهر خود را دلنشین همگنان ساختند چون از همت بلند پرواز و اندیشه ترقی مراتب دور دراز بود متوجه آستان جهانگیری شده درسنه هزار و سه بخدمت پیوستند و رفته رفته بجوهر شناسی وقدردانی آنحضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند * چون در سنه هزار و هفت هجری از عرایض دولتخواهان بوضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بے نهضت رایات جهان کشائی حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست بتاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند و صوبه اجمیر را تیمناً وتبرکاً به تیول حضرت جهانگیری مقرر نموده راجه مانسنگه و شاه قلی خان محرم و بسیارے از امرا در ملازمت آنحضرت تعین فرمودند درهمین ساعت مسعود به برکندن بیخ فساد رانا شرف رخصت ارزانی داشتند غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دوردست نهضت می فرماید هم مسند خلافت از شاهزاده ولی عهد خالی نباشد و هم حدود متعلقه رانا پے سپر عساکر کیوان شکوه گردد اگرچه راجه مانسنگه بخدمت حضرت جهانگیری دستوری یافت اما به التماس او بنگاله بدستور سابق بتیول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهی باشد و فرزندان وگماشتگان او سربراهی و پاسبانی بنگاله نمایند و جگت سنگه پسر کلان خود را بنگاهبانی آن ملک دستوری داد و درهمان نزدیکی جگت سنگه را سفر نا گزیر پیش آمد و راجه پسر او مها سنگه را جانشین خود ساخته بسرکردگی بنگاله فرستاد و چون خطه اجمیر مخیم سرادقات گردید افواج بحر امواج و سپاه نصرت پناه باستیصال رانا دستوری یافتند و بعد از یکچندی خود نیز سیر کنان و شکار افگنان تا اودی پور نهضت فرمودند و آن آشفته رائے بے راه رو از کوهستان برآمده چند جارا تاخت و چون مبارزان لشکر فیروزی اثر از پے او شتافتند باز سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او لگدکوب عساکر اقبال گردید و بسیاری از کفار شقاوت آثار دران عرصه کارزار برخاک هلاک افتادند و زن و فرزند آنها باسیرے رفتند دریں وقت خبر شورش بنگاله و شکست مها سنگه بعرض رسید * و در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم علوی شتافت و پردگیان حریم خلافت را بغم انداخت چون خوشامد گویان واقعه طلب گاه و بیگاه چنان وا می نمودند که حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغول اند و یکایک آنملک را نا کشوده برگشتن از عزیمت بادشاهانه دور است اگر دریں وقت خود حضرت برگردند و پرگنات آن روے آب اکبرآباد را که به معموری و سیر حاصلی اشتهار دارد بگیرند از مخایل رشد و شمایل عبرت دور نخواهد بود و نیز فرونشستن

غبار شورشی که در بنگاله بتازگی ارتفاع یافته بود بے راجه مان سنگه صورت نمی بست راجه بر گشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده گشت * ناگزیر مهم رانا بانجام نا رسانده به طرف الهاباد بر گردیدند قلیج خان که حراست انقلعه اسمان سائے بدو تفویض بود از صدق اخلاص و فزونی عقیدت از قلعه بر امده دولت ملازمت دریافت و بعضی هنگامه طلبان شورش انگیز باغراق و مبالغه بسیار عرض نمودند که اگر قلیج خان را بدست اورند گرفتن قلعه اکبرآباد که بدفاین و خزاین مالامال است بسهولیت میسر میگردد چون فتنه مخالفت هنوز سر بر بالین مدارا داشت حضرت شاهی سخن ظاهر بینان را به سمع قبول جا نداده خان مذکور را دستوری فرمودند تا بقلعه درامد و بهنفس همایون از آب گذشته متوجه بجانب الهآباد گشتند مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی که در قلعه اکبرآباد بودند بر هودج عزت نشسته روان شدند تا ان خلف الصدق خلافت و درةالتاج سلطنت را ازین عزیمت مانع ایند حضرت شاهی ازینمعنی اگاهی یافته پیش ازینکه مریم مکانی برسند سواری کشتی اختیار فرموده بسرعت تمام بجانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آزرده خاطر بقلعه بر گردیدند و به تاریخ غره صفر سنه هزار و نهم نزول رایات در قلعه الهآباد اتفاق افتاد و اکثر جاها که ادروے آب اکبرآباد بودند بدست اورده بملازمان خود جاگیر دادند ازان جمله صوبه بهار را بشیخ خدیو مخاطب بقطب الدین خان کوکلتاش عنایت نمودند و سرکار جونپور را بلاله بیگ مرحمت کردند و سرکار کالپی را بنسیم بهادر کرامت فرمودند و نامبردگان را بمحال متعلقه دستوری دادند و از راے کهنسور دیوان سی لکهه روپیه خزانه که از حاصل خالصات صوبه بهار فراهم اورده بود گرفتند * و چون اینوقایع مکرر و متوالی بعرض حضرت عرش اشیانی رسید از وسعت حوصله و قوت بردباری و نهایت دلبستگی که بان جانشین خلافت داشتند اصلا از جا در نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین قلم را که از خدمتگاران حضور بود و بخدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت بافرمان عطوفت نشان مشتملبر نصایح گرانمایه و طلب حضور فرستادند چون فرمان مرحمت عنوان رسید آداب استقبال و لوازم تعظیم و اجلال بتقدیم رسـانیده خواستند که روانه ملازمت شوند لیکن بنابر ملاحظهٔ اینمعنی را در توقف انداختند و شریف را نگاهداشته دستوری معاودت نه دادند و او بچاپلوسـی و خوشامد گوئی در مزاج اقدس جاکرده در اندک مدتی وکیل السلطنت شد و حضرت عرش اشیانی فرونشاندن فتنه خانه خیز را اهم دانسته دل از کشایش ملک دکن که نزدیک بکار شده بود بر گرفتند و بتاریخ پانزدهم اردے بهشت سنه هزار و نه هجری کار سازی انملک را بمردانگی و کاردانی خانخانان سپه سالار و سزاولی و جانسپاری علامی شیخ ابوالفضل باز گذاشتند بصوب دارالخلافه اکبراباد عنان مراجعت منعطف گردانیدند و بتاریخ بستم امرداد سال مذکور بان مصر دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند دریں ایام حضرت شاهی خواجه

عبدالله را بخطاب عبدالله خاني نامور ساختند در شهور سنه هزار و ده هجري كه رايت
اسمان ساي حضرت عرش اشياني در دارالخلافه اكبراباد بود حضرت جهانگيري با سي
هزار سوار اماده پيكار و فيلان نامدار روانه دارالخلافه گشتند اگرچه در ظاهر ازده دريافت
حضور والد ماجد بازمي نمودند اما در باطن انديشه ديگر كه از لوازم سلطنت پژوهي
و ملك جوئيست مركوز خاطر خورشيد مناظر بود چون خبر توجه موكب ظفر قرين
بايں آئين به عرض حضرت عرش اشياني رسيد مسرت و انبساطي كه از رسيدن ان
قرة العين داشتند بوحشت و تفرقه بدل شد و بعضي از امرا كه سخنان نفاق آميز ازان
درة التاج سلطنت بسمع آنحضرت ميرسانيدند بواهمه دراز افتادند خصوصاً جعفربيگ
آصفخان كه خدمت ديواني داشت از بيم هرزه درائي و بيصرفه گوئي نزديك بان
رسيد كه قالب تهي كند و چون موكب شاهي در قصبه اتاوه كه در جاگير خان مذكور
بود نزول اجلال فرمود لعلي گران بها مصحوب يكي از معتمدان خود برسم پيشكش
فرستادند دريں اثنا فرمان قضا جريان شرف صدور يافت كه آمدن آن فرزند بالشكر انبوه
و فيلان كوه شكوه خاطر مهر ناظر مارا باندیشه ديگر رهنموني ميكند و آمدن پسر بخانه
پدر بايں شوكت وحشم رسمي است كه ازان خلف الصدق بروی كار آمده اگر مطالب
اظهار جمعيت و عرض سپاه بود مجراي او شد مردم را بمحال جاگير رخصت نموده
جريده بخدمت شتابد و اگرشايبه توهم باقي است و هنوز مطمئن خاطر نيست عنان
معاودت به الهآباد معطوف دارد و هرگاه نقوش توهم و تفرقه از حواشي خاطر انفرزند
زدوده شود بملازمت شتابد چون ايں مثال واجب الامتثال بحضرت شاهي رسيد متحير و
انديشه مند گشتند و در اتاوه توقف نموده عرضداشتي مرقوم قلم اخلاص گردانيده بپايه
سرير خلافت مصير ارسال فرمودند مضمون اينكه ايں مريد باجهان جهان نياز و ارزومندي
احرام كعبه مقصود بسته ميخواست كه دريں زودي سعادت استانبوس دريابد در اتاوه
فرمان رسيد كه قدم جرات پيش نه نهاده باله‌آباد معاودت نمايد عجب كه
اخلاص ايں نيازمند در باطن انحضرت اثر نكرده و مشتي فتنه سرشتان خداے
مجازي را در حق ايں بنده حقيقي بد گمان ساختند و روزے چند ايں مريد را از
سعادت خدمت محروم داشتند اميد كه صدق باطن ايں نيازمند در مرأت خاطر
غيب ناظر پرتو انگند انگاه روزے چند در اتاوه توقف فرموده كوس معاودت به
صوب الهآباد بلند آوازه ساختند مقارن آن فرمان شد كه صوبه بنگاله و اوديسه را بجاگير
آن فرزند مرحمت نموديم كسان خود را فرستاده متصرف گردد حضرت شاهي صلاح
وقت در فرستادن لشكر بدانصوب نديده عذرهاے دلپذير معروضداشتند و چون به بلده
الهآباد نزول سعادت ارزاني فرمودند انچه از لوازم سلطنت و مخصوص فرمانروايان
والا شكوه است بروی كار آمد و ملازمان درگاه خطاب خاني و سلطاني يافتند * از وقايع
اين ايام كشته شدن شيخ ابوالفضل است اگرچه او از شيخ زادهاي هندوستان بود
ليكن از خرد خوردهدان و طبع دقيقه سنج نشۀ يوناني درسر داشت و در تهذيب

اخلاق و آداب دانی خدمت ملوک قصب السبق از اقران ربوده بود بالجمله چون
ناسازکاری حضرت شاهی بروے بروز افتاد و همگی ملتزمان درگاه عرش آشیانی از
پیش بینی و عاقبت اندیشی بجانب آن سریر آراے سلطنت گرائیدند ازآنجا که
آنحضرت شیخ را با خود یکرنگ و با حضرت شاهی یکرو فهمیده بودند فرمان قضا
جریان شرف صدور یافت که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبدالرحمن در دکن
گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد چون خبر طلب
او بعرض شاهی رسید به یقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آنحضرت رسید بترتیب
اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او درمیان است رفتن ما بدربار صورت نخواهد
بست درینصورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد باین اندیشه صاحب راجه نرسنگدیو
را که بجمعیت و مردانگی از اقران خود امتیاز داشت و وطن او سر سرراه بود باستیصال
شیخ بر گماشتند و او دل باین کار بسته در کمین فرصت نشست چون شیخ به سرای
پرگنه که در ده کروهی گوالیار واقع است رسید راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده
شیخ را با چندے از خدمتگاران که همراه داشت گرد گرفت و شیخ ننگ گریختن را
اگرچه ممکن نبود بر خود نه پسندیده تن بمودن داده به قتل رسید و راجه سر او را
بالهآباد فرستاد اگرچه از کشته شدن شیخ خاطر قدسی مظاهر عرش آشیانی به آزردگی
فراوان و تفرقه بیکران درافتاد اما ازین کارنامه دلیری و مردانگی حضرت شاهی بملاحظه
عزیمت آستانبوس بدرگاه پدر بزرگوار نمودند و رفته رفته آن کدورتها بصفا مبدل
شد چنانچه بجاے خود رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد * چون آن والا گوهر
اکلیل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بغایت محجوب شدند حضرت عرش آشیانی
مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستادند تا بنوازشهاے بادشاهانه دلجوئی
نموده و از حجاب برآورده بملازمت آورند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسپ
خاصه عنایت فرموده مصحوب بیگم ارسال داشتند و چون بیگم بدو منزلی
الهآباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات
نمودند و سجدات مراحم بیکران حضرت عرش آشیانی بتقدیم رسانیده به تجمل تمام
در خدمت بیگم بشهر معاودت فرمودند و مهد علیا سلیمه سلطان بیگم آن مسرت القلب
را بنوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرآت خاطر زدودند و حضرت
شاهی در مرافقت والده معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند چون بحوالی
دارالخلافه اکبرآباد رسیدند عرضداشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه
دوست محمد بملازمت اشرف ارسال داشتند مضمون آنکه چون آنخداوند حقیقی
و خدای مجازی رقم عفو بر دامن تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از
حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روے فرزند پروری این نیازمند را بملازمت
اشرف اقدس مشرف سازند تا رفع توهمات اینفدوی گردد و حکم شود که منجمان
حضور اختیار ساعت سجود نمایند بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانی

بدولتخانه والده ماجده خود شتافته التماس شاهي را بعرض آن عفت قباب رسانیدند و پس از آنکه خواهش ایشان درجه قبول یافت فرمان عاطفت عنوان مشتملبر نوید استقبال مریم مکاني بفرزند اقبالمند نوشته این رباعي که از واردات طبع جعفربیگ آصفخان است دران منشور سعادت قلمي نمودند

ای جسته زما برسم عادت ساعت * ادراک وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت * ساعت چکني بهانه ساعت ساعت

و این نوازشنامه را بخواجه دوست محمد سپرده او را رخصت معاودت فرمودند بعد از ورود این فرمان رافت عنوان حضرت شاهي بسرعت هرچه تمامتر بنواحي دارالخلافه رسیدند و حضرت مریم مکاني یکمنزل پیشتر شتافته آنگوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود درآوردند و دردولتسرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد حضرت شاهي فرق نیازمندي بپای آسمان سای قبله حقیقي گذاشته تارک دولت برافراختند حضرت عرش آشیاني دیده اشتیاق بجمال جهان آرای فرزند اقبالمند نوراني نموده ایشان را بدولتخانه آوردند و بحکم اشرف نقاره شادماني نواخته آوازه نشاط و انبساط را بگوش دور و نزدیک رسانیدند و حضرت شاهي دوازده هزار مهر بصیغه نذر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیرفیل نر و ماده برسم پیشکش گذرانیدند ازانجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل درجه پذیرائي یافت و تتمه را بایشان بخشیدند و بعد از دو روز لون نام فیلي از غنایم فتح دکن که در فیلان خاصه به سبک پائي و خوش فعلي بے همتا بود بایشان مرحمت شد و دستار مبارک از فرق مقدس برداشته بر سر اشرف شاهي گذاشتند و نوید جانشیني را بگوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند چون حضرت عرش آشیاني درهنگام توجه رایات عالیات بصوب دکن حضرت شاهي را بر سر رانای مقهور رخصت فرموده بودند و بسبب امری که رقم زده کلک وقایع نویس شد آن حضرت مهم رانا را بانصرام نارسانیده باله آباد شتافتند درین صورت رای صواب انتمای حضرت عرش آشیاني چنان تقاضا فرمود که مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه بنیروی همت آن قرة العین خلافت صورت اتمام پذیرد لاجرم درجشن دسهره آن گوهر اکلیل سلطنت بموجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدانصوب بر افراشتند و جمعی از امرا که اسامي انها نوشته میشود بنوازش خسروانه سرافراز گشته درخدمت آن درةالتاج سلطنت دستوری یافتند جگناتهه رای رایسنگهه مادهو سنگهه رای درگا رای بهوج هاشم خان قرابیگخان افتخاربیگ راجه بکرماجیت سکت سنگهه دولیپ پسران موته راجه خواجه حصاري راجه شالباهن لشکری پسر میرزا یوسفخان شاه قلي برادر اصفخان شاهبیگ گولائي چون فتحپور مخیم سرادقات اجلال گشت روزیچند دران دارالسعادت بجهت سامان ضروریات توقف اتفاق افتاد وخزانه و لشکری که بان کار دشوار گذار وفاکند التماس نمودند و ارباب دخل در سرانجام آن استادگي های بیجا ظاهر ساختند ناگزیر حضرت شاهي عرضداشت نمودند که

این مرید حکم آنحضرت را نمونهٔ حکم الهی دانسته بشوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیر گردد نمی نمایند و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است مگر معلوم آنحضرت شده باشد که رانا از کوهستان برنمی آید و هر روز بمحکمه پناه برده تا ممکن باشد بجنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر درین است که افواج نصرت امواج از هر سو در آمده کوهستان او را قمرغه وار درمیان گیرند و هر فوجی آنقدر باید که هرگاه بان مقهور دوچار شود از عهده او تواند برآمد و اگر دولتخواهان بروش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را بسجود اخلاص روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و درخور این مهم سامان نموده با جمعیت فروان متوجه استیصال او گردد و بعد ازانکه عرضداشت حضرت شاهی بمسامع عز و جلال رسید بخت النسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم بجهت قرانی که درین نزدیکی واقع میشود تجویز ملاقات نمینمایند باید که بخجستگی متوجه الهآباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریابد حضرت شاهنشاهی بورود منشور لامع النور از فتحپور کوچ فرموده نزدیک متهرا از آب جون عبور نموده روانه الهآباد شدند مقارن این حضرت عرش آشیانی یک پوستین روباه سیاه و یک پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص بآن حضرت فرستادند و آن مسرت الصدر سلطنت عرضداشتی مشتمل بر سپاس گذاری این مرحمت نوشته این بیت را درانجا مرقوم ساختند *

گر بر تن من زبان شود هر موئی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

و بروپ خواص سپرده او را رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون به الهآباد رسیده روزی چند بشادکامی گذرانیدند قضارا والده سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت تفصیل این اجمال آنکه دریذولا یبوستی در دماغ آن عفت سرشت بهمرسید و سودائی بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراه روی در ملازمت حضرت عرش آشیانی همواره به شکوه شاهنشاهی می پرداخت این غم سربار آن گشت درروزے آنحضرت بشکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر ببالین فنا نهاد و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بود و انس و الفت تمام باو داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه به نهایت ملول و بغایت اندوهگین شد و بر دل مهر منزل این مصیبت سخت گرانی کرد و حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثه ناگزیر و آشفتگی ضمیر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی بخش خاطر عاطر شدند * و از سوانح این ایام رفتن عبدالله خان است بدرگاه حضرت عرش آشیانی چون شریف خان وکیل السلطنت شد صحبت عبدالله خان با او در نگرفت و او پیوسته در خدمت

شاهنشاهي شکوه ایشان میکرد ناگزیر بر واقف خواجه یادگار روے امید بدرگاه بادشاه جمجاه نهادند و آنحضرت جوهر اصالت و شجاعت از سیماے خانهزاد دریافته و شایسته تربیت دانسته بمنصب هزار و پانصدي وخطاب صفدر خاني امتیاز بخشیدند و خواجه یادگار را نیز بمنصب عزت برافراختند در هنگامیکه موکب شاهي از فتحپور متوجه الهآباد گشت اگرچه حضرت عرش آشیاني رخصت گونه ارزاني داشته بودند لیکن از صمیم دل بجدائي آن قرةالعین خلافت راضي نبودند بلکه ازین دوري نهایت دل آزردگي داشتند و جمعي از فتنه جویان واقع طلب هرروز مقدمه ترتیب داده وحشت افزاے خاطر قدسي مظاهر میگشتند * درین ایام از دوام باده گساري آنحضرت بلباس دلسوزي شکایت میکردند و از مویدات خواهش اهل غرض آن شد که یکی از واقعه نویسان شاهي به خانهزادے که در سلک خواص منسلک بود نسبت تعشق بهمرسانیده و آن بے ادب شیفته خدمتگار دیگر شد و هرسه باتفاق بگریختند و خواستند که خود را بدکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید فيالفور جمعي از سواران چالاک بجهت گرفتن انها تعین شدند اتفاقاً هرسه را بدست آورده در وقتیکه آتش قهر شاهنشاهي در اشتعال بود بحضور عالي حاضر ساختند و بموجب حکم واقعه نویس را در حضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرا کردند و دیگري را چوب کاري نمودند ازین سیاست رعب و هراس عظیم در دلها جاکرد و راه گریختن مسدود شد و این قضیه را ارباب غرض بصد آب و تاب بعرض حضرت عرش آشیاني رسانیدند و خاطر مهر ناظر آنحضرت سخت برآشفت و برزبان الهام بیان گذشت که ما تا امروز جهانے را به شمشیر تسخیر کردهایم حکم کندن پوست گوسپندے در حضور خود نکرده ایم فرزندان ما عجیب قسيالقلب اند که آدمي را در پیش خود پوست میکنند همین هرزه درایان فتنه انگیز بعرض رسانیدند که شراب را با افیون ممزوج فرموده زیاده ازانچه طبیعت برداشت تواند کرد نوشجان مي نمایند و در هنگام طغیان کیفت و استیلاے نشه شورش مزاج بهم رسیده احکام ندامت انجام سر میزند و دران وقت هیچکس را یاراے چون و چرا نیست اکثرے خود را بگوشه کشیده مخفي مي سازند و چندے که ناگزیر باشند حکم نقش گلیم و صورت دیوار دارند چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرطیان درةالتاج سلطنت داشتند راے صواب نما چنان تقاضا فرمود که باله‌آباد خود تشریف برده و جگر گوشه را همراه گرفته به دارالخلافه بیاورند * و به این اندیشه شب در شنبه یازدهم شهریور سنه هزار و دوازده هجري رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت و برکشتي نشسته متوجه پیشخانه که درسه کروهي شهر برلب آب جون ترتیب پذیرفته بود شدند قضارا درانثاے راه کشتي بر زمین نشست و هرچند ملاحان دست و پا زدند دران نیم شب نتوانستند کشتي را در آب اندازند ناگزیر تا سفیده صبح درمیان دریا توقف واقع شد و بعد از طلوع افتاب امراے عظام کشتيهاے

خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند و نزد رموزخوانان انفس و آفاق ظهور این کریمه غیبی اشارتے بود بر فسخ این عزیمت لیکن شکوه آنحضرت زبانها را لگام بسته بود بالجمله ازانجا به پیشخانه نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید و چون ایشان باین یورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز بسبب افزونی بارش هیچکس خیمه بیرون نتوانست کرد و غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چندی از بندهاے نزدیک دیگر چادری بنظر در نمی آمد و شب چهار شنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگرگون شد و اطبا قطع امید نموده دست از معالجه باز کشیده اند آنحضرت بامید آنکه دیدار واپسین دریابند عنان معاودت معطوف داشتند و بعیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسے پریشان یافتند و هرچند خواستند که اندرزی و سخنی ازان عفت سرشت واکشند زبان یارائی گویائی نداشت تا گزیر بقضاے ایزدی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند * و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده بارگاه عصمت او از کدورت کده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوتسرای نزهت گشت و ازین سانحه جهانی شوریده و روزگار بسوگواری در آمد * حضرت عرش آشیانی موے سر و ریش و بروت سترده لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امراء و منصبدار و احدی و شاگردپیشه بموافقت آنحضرت رخت مصیبت اختیار نمودند و بادشاه جمجاه نعش را بردوش گرفته قدمی چند راه پیمودند و بعد ازان امرا نوبت بنوبت برداشتند و تابوت را روانه دهلی ساخته بادل زار و دیده خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند و روز دیگر خود از کسوت سوگواری برامده و جمیع بندگان را ازان لباس براورده هریکی را فراخور پایه خلعت عنایت فرمودند و جسد گرامی در عرض پانزده پهر بدهلی رسید و در مزار فایض‌الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون گردید * و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی بصوب الهآباد و فسخ آن عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت قباب بقدسی سراے جاودانی بحضرت شاهی رسید بیتحاشی و تامل شریف خان را بحکومت بهار دستوری فرموده رایات نصرت آیات بدریافت ملازمت پدر بزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبرآباد شدند تا غبار کدورتے که بر مرات خاطر حقیقت مناظر نشسته بود زدوده شود و درین مصیبت والده ماجده شریک باشند و عرش آشیانی نوید حضور وافرالسرور آن مصرت‌القلب را غمزداے این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور بادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند و بعد ازان که رسوم توره و آداب بجا آوردند عرش آشیانی فرزند اقبالمند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند و بندهای اخلاص آئین بعیش و شادی قرین و منافقان واقعه طلب خجلت زده غمگین و اندوهگین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد

روزگار که سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم
کشوده منتظر فرصت می بود بگران خواب غفلت افتاد نقاره شادی بلند آوازه
شد حضرت شاهی دو صد عدد مهر صد تولگی وچهار مهر پنجاه تولگی و یک مهر بست
و پنج تولگی و یک مهر بیست تولگی و سه مهر پنج تولگی بصیغه نذر و یک قطعه
الماس که یک لک روپیه بها داشت وچهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند
بعد از فراغ این مجلس حضرت عرش اشیانی از بارگاه خاص و عام برخاسته متوجه
حرم سراے خلافت شدند وچون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع حضرت
شاهنشاهی قدر گرانی داشت باطن شکایت اگین ذخیره هاے کهن را بیرون فرستاد
و زبان معجزبیان بگویائی در آمد و بعد ازان که سخنی چند عنایت امیز گذارش یافت
فرمودند که بابا چنان ظاهر میشود که از افراط باده پیمائی دماغ شما خلل پذیرفته
بهتر آن است که روزی چند بدولتخانه ما بسر برید تا تدبیرت بکار برده با صلاح مزاج شما
بپردازیم وایشان را در غسلخانه نشانده بعضی از خدمتگاران معتمد را بطریق دیدبانی
گماشتند و هر روز والده ها و همشیره هانزد ایشان آمده دلدهی و خاطر جوئی میکردند
تا ده روز دران سعادت کده بسر بردند و چون معلوم شد که از دوام باده گساری و اشفته
دماغی ایشان انچه بعرض رسیده بود وقوعی نداشت دستوری شد که بدولتخانه تشریف
برند و چندی از ملازمان ایشان که از غضب حضرت عرش اشیانی بیم و هراس
بخاطر راه داده بگوشه ها خزیده بودند باز آمده سرگرم بخدمت گردیدند و حضرت شاهی
هر روز بکورنش والد بزرگوار خود استسعاد یافته مشمول مراحم می گشتند درین ایام
مکتوب های هادی شاه راه شیخ حسین جامی که در سلسله علیه خواجهای بزرگوار
بگدازش جان و تن دادرس بادفس هزار فن بے همتا بود بحضرت شاهی رسید مضمون
آنکه حضرت خواجه بهاءالحق والدین قدس الله سره العزیز را در خواب مشاهده کردم
فرمودند که درین زودی سلطان سلیم براورنگ فرماندهی بر آمده روزگار را بداد و دهش
آباد گرداند و غمزدگان عالم را به بخشش شاد سازد * و از غرایب حکایات که دران
روزها رو داد آنکه حضرت شاهی گران بار نام فیلی داشتند که در جنگ فیل بے همتا بود
وفیلی که در برابر صدمات او پا استوار کند در فیلخانه بادشاهی نشان نمیدادند وهمچنین
خسرو آب روپ نام فیلی داشت که او نیز در جنگ فیل سرآمده بود حضرت عرش
اشیانی حکم فرمودند که آن دو کوه گران سنگ را باهم در جنگ در اندازند ورن متهن
نام فیلی را از حلقه خاصه بکمک مقرر فرمودند که هرگاه یکی ازانها بر دیگری
غالب آید و فیلبانان از نگهداشت آن بازمانند فیل مذکور از کمین بر آمده
کمک کند این فیل را باصطلاح فیلبانان طبانچه می نامند و این از تصرفات
حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش
بخاطر اوردند و لود لنگر و چرخی و اوچاری نیز از اختراعات آن حضرت است بالجمله
حضرت شاهی و خسرو التماس نمودند که بر اسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند

حضرت عرش آشیانی در جهروکه نشسته شاهزاده خرم را نزدیک خود حکم نشستن فرمودند

دو کوه آهنی از جاے بجنبید * زمین گوئی ز سر تا پاے جنبید

بعد از زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار چیرگی ظاهر ساخت و حریف خود را عاجز و زبون ساخت دریذوقت بموجب قرار داد فیل رنتهن را بکمک آوردند و جمعی از بندهاے حضرت شاهی فیلبان را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند بجانب فیلبان انداختند و او بے محابا بموجب حکم فیل را پیشتر رانده روبرو کرد اتفاقاً سنگی بر شقیقه فیلبان رسید و قطره چند بروے و سینه او چکید خسرو با جمعی از هرزه درایان بخدمت آنحضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن فیلبانرا به مبالغه معروض داشتند و اندکی را بسیار وا نمودند حضرت عرش آشیانی ازین گستاخی و بیباکی متغیر و متوحش گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بابا میفرمایند که در حقیقت این فیل هم از شماست سبب عنف و بے اعتدالی چیست شاهزاده خرم بحکم جد بزرگوار شتافته بلطف بیان و حسن ادا گذارش این پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند که مارا ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلا بزدن فیل و فیلبان راضی نبوده‌ایم و نفرموده‌ایم آن حضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده بآتشبازی و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جدا سازیم حضرت شاهی بشگفته پیشانی اجازت دادند و آن حضرت حکم بگذاشتن چرخی و بان فرمودند هرچند تدبیرات بکار بردند اثرے ازان مترتب نگشت تاآنکه فیل رنتهن هم زبون شده رو بهزیمت نهاد و هردو به آب جون در آمدند و فیل گرانبار برو پیچیده بود و دست باز نمیداشت ناگاه کشتی کلان درمیان حایل شد و گرانبار از شدت باز ماند شاهزاده خرم بخدمت جد بزرگوار شتافته مراتب آداب را پاس داشته عرض نمود که شاه بهائی باین جرأت و گستاخی رضا نداده اند و بدانستگی ایشان واقع نشده در اصل سخن را بتفاوت عرض کرده اند * و در همان ایام واقعه هایله حضرت عرش آشیانی روداده آنحضرت را در مدت پنجاه و یکسال سلطنت هرگز نسیم ناکامی بر طره اعلام دولتش نه وزیده و هیچگونه پای یکران دولت و اقبالش بسنگ در نیامد بهر جانب که عزیمت نمودی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودے و بهر طرف که قصد فرمودی بخت مانند تخت سر درپای عرش فرسایش داشتی آسمان بکام او گردش گزین بود و زمین به مرام او در تمکین تا آنکه روزگار خود پرداخت و آن بادشاه جمجاه را از تخت فرمانروائی بر تخته ناکامی کشید اجمال این حادثه آنکه روز دوشنبه بستم شهر جمادی‌الاول سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری مزاج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تپ اشتداد یافته منجر باسهال گشت شاهزاده خرم از کمال سعادت مندی متکفل خدمت بیمار داری گردید و حکیم علی که سرآمد اطباے عهد بود متصدی علاج شد و چون زمان قضیه نا گزیر رسیده بود هرچند بمعالجه

بخدمت دیوانی مشغول بود و خلعت استقلال یافت تا انکه حضرت جنت مکانی از جهان فانی بقدسی سرای جاودانی شتافتند *

اولاد امجاد انحضرت

آن شاه جنت مکان را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بودند اول سلطان خسرو دویم سلطان پرویز سویم سلطان خرم چهارم سلطان جهاندار پنجم سلطان شهریار دختر کلان سلطان نثار بیگم و خورد بهار بانو بیگم خسرو و جهاندار و پرویز در حین حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزده کلک بیان گشته و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود بعد از گرفتار شدن انحضرت بطریقی که نگاشته شده راه ممات پیش گرفتند دختر تا حال در قید حیات است و از سلطان پرویز طفلی و صبیه بود طفل از پدر بزودی رحلت نمود صبیه درعقد ازدواج شاهزاده دارا شکوه است و از شاهجهان چهار پسر اقبالمند و سه دختر قدسی اختر روشنی افزاے دیدهٔ پدر بزرگوارانند اول سلطان داراشکوه دویم سلطان شجاع سویم سلطان اورنگ زیب چهارم سلطان مراد بخش و دختر اول سریر بانوبیگم دویم جهان آراے بیگم سویم روشن آراے بیگم و از جهاندار اولاد نماند و از شهریار دختری هست ارزانی بیگم نام *

ذکر فضلاے معتبر انحضرت

ملا روز بهاے تبریزی ملا شکرالله شیرازی بقاسری میرابوالقاسم گیلانی ملا باقر کشمیری ملا محمد سیستانی ملا مقصود علی قاضی نورالله ملا فاضل کابلی ملا عبدالحکیم سیالکوتی ملا عبداللطیف سلطان پوری ملا عبدالرحمان بهوره گجراتی ملا فاضل کابلی ملا حسن مراغی ملا محمود جونپوری *

ذکر حکماے انحضرت

حکیم رکنا کاشی حکیم صدرا ملقب بمسیح الزمان حکیم ابوالقاسم گیلانی ملقب بحکیم الملک حکیم مومنائی شیرازی حکیم روح الله کابلی مقیم بید گجراتی حکیم تقی گجراتی *

ذکر شعرا که نزد انحضرت بودند

بابا طالب اصفهانی حیاے گیلانی ملا نظیری نیشاپوری ملا محمد صوفی مازندرانی ملک الشعرا طالباء املی سعیدائی گیلانی زر گرباشی میر معصوم کاشی قولشوره کاشی ملا حیدر حصائی شیدا *

ذکر حافظان که در خدمت بودند

حافظ نادعلی حافظ کتب مقامات اخرا حافظ عبدالله استاد محمد مالی حافظ چیله *

ذکر نغمه سرایان هند

چتر خان پرویز داد ماکهو خمره *

ذکر خواستگاری نور جهان بیگم در سال ششم

میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جمجاه شاه طهماسپ صفوی پیوست شاه وزارت مرو را به خواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر و دویم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیه میرزا علاءالدوله پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیه دیگر حق تعالی بوی ارزانی داشت و در فتحپور بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه ناصیه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد و کاردانی بوالا پایه دیوانی بیوتات فرق عزت بر افراخت میرزا غیاث بیگ بانویسندگی و معامله فهمی بغایت نیک ذات و کار گذار بود تتبع شعر قدما بسیار نموده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمات موجوعه خلاصه اوقاتش صرف شعر و سخن میشد سلوک و معاش او به اهل حاجت بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که ازرده بر گشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بیباک بود در هنگامی که حضرت عرش اشیانی در لاهور تشریف داشتند علیقلی بیگ استجلو که از تربیت کردهای شاه اسمعیل ثانی بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار بوجود آمده بود بوی نسبت فرمودند و در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه پیوسته بخطاب شیر افگن و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و خاتمه کار آن بیعاقبت و کشتن قطب الدین خان بجای خود رقمپذیر گشته و چون شیر افگن بجزای عمل خویش گرفتار گشته اواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبه بنگاله صبیه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس بخطاب اعتمادالدوله سربلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بنابر غبار آزارے که از کشتن قطب الدینخان بر حواشی خاطر اشرف نشسته بود برقیه سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتے در خدمت ایشان بناکامی گذرانید و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال باستقبال شتافت طالع از گران خواب بیدار شد و سعادت روی آورد دولت حجله آراست زمانه بمشاطگی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هرسو هجوم آورده و درهاے بسته را کلید آمد و دلهاے خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگیهاے آسمانی روزے در جشن نوروز جهان افروز بنظر دوربین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام یافت و آناً فآناً پایه عزت و قبول او ارتفاع و اعتلا پذیرفت نخست نور محل نام کردند پس از روزے چند خطاب نور جهان بیگم عنایت شد جمیع خویشان و منتسبان او بانواع مراحم و

نوازش اختصاص یافته و اعتمادالدوله به منصب وکالت کل و ابوالحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی سرفراز گشت نسبت خویشی و کامروائی خویشان موقوف غلامان و خواجه‌سرایان اعتمادالدوله هرکدام خطاب خانی و منصب ترخانی گرفتند برکتری دائی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود بجاے حاجی کوکه صدر اناث شد و مدد معاشی که بعورات مرحمت میگشت صدرالصدور بمهر او معتبر میداشت *

کنند خویش وتبار تو ناز می زیبد * بحسن یکتن اگریک قبیله ناز کنند

بغیر از خطبه دیگر انچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل آمد یکچندی در جهروکه نشست و جمیع امرا بکورنش آمده گوش بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود *

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نور جهان بادشاه بیگم زر

و طغراے فرامین چنان نقش بست (حکم علیةالعالیه نور جهان بیگم بادشاه) و رفته رفته کار بجاے کشید که از بادشاهی بجز نامی باقی نمانده مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم ارزانی داشتم و بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در نمی باید از خوبی و نیکنامی بیگم چه نویسم خیر او غالب بر شر بود بلکه شر نبود هرجا که کار افتاده را عقده پیش می آمد و بخدمت بیگم ملتجی گشت گره از کارش برکشوده کامیاب مراد ساخت و هرکسی بدرگاه او پناه برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند هرجا دختری بود یتیم اینکس بقصد ثواب عروس کرده در خور حالت او جهیز لطف فرمودند یمکن که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده لطف فرمودند و از سلسله علیه او نفع بسیار بخلق‌الله رسید *

TOOZUK-I-JEHANGEEREE

یعني

تاریخ عهدسلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه که تا سال نوزدهم جلوس
خود ان بادشاه نصفت پناه تحریر نموده و زان بعد معتمد خاں
حسب الحکم ان بادشاه بانجام رسانیده

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

GHAZEEPORE

PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1863. A. D.. 1280. H.

بسم الله الرحمن الرحيم

از عنايات بيغايات الهي يكساعت نجومي از روز پنجشنبه هشتم جمادي الثاني هزار و چهارده هجري گذشته دردارالخلافة آگره درسنه سي وهشت سالگي برتخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تابيست وهشت سالگي فرزند نمي زيست وهميشه بجهت بقاي فرزند بدرويشان وگوشه نشينان كه ايشان را قرب روحاني بدرگاه الهي حاصل است التجامي بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معين الدين چشتي سرچشمه اكثر آولياے هند بودند برخاطر گذرانيدند كه بجهت حصول اينمطلب رجوع باستانه متبركه ايشان نمايند باخود قرار دادند كه اگر الله تعالى پسري كرامت فرمايد واورا بمن ارزاني دارد از اگره تا بدرگاه روضه منوره ايشان كه يك صدوچهل كروه است پياده ازروئي نياز تمام متوجهه گردم درسنه نهصد وهفتادوهفت روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربيع الاول هفت گهري از روز مذكور گذشته بطالع بست وچهارم درجه ميزان الله تعالى مرا از كتم عدم به وجود آورد ودران ايام كه والد بزرگوارم جوياي فرزند بودند شيخ سليم نام درويشي صاحب حالت كه طي بسياري از مراحل عمر نموده بود دركوهے متصل بموضع سيكري از مواضع آگره استقامت داشت ومردم آن نواحي بشيخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدرويشان نياز مند بودند صحبت ايشان را نيز دريافته روزي در اثناے توجهه وبيخودي از ايشان پرسيدند كه مرا چند فرزند خواهدشد فرمودند كه بخشنده بي منت سه پسر بشما ارزاني خواهد داشت پدرم ميفرمايند كه نذرنمودم كه فرزند اول را بدامن تربيت وتوجهه شما انداخته شفقت ومهرباني شمارا حامي وحافظ او سازم شيخ اينمعني را قبول ميفرمايند وبرزبان ميگذرانند كه مبارك باشد ما هم ايشان را همنام خود ساختيم چون والده مرا هنگام وضع حمل نزديك ميرسد بخانه شيخ مي فريستند تاولادت من درانجا واقع گردد بعد از تولد نام مرا سلطان سليم نهادند اما من از زبان مبارك پدرخود نه درمستي ونه درهوشياري شنيدم كه مرا محمد سليم يا سلطان سليم مخاطب ساخته باشند همه وقت شيخو بابا گفته سخن ميكردند والد بزگوارم موضع سيكري را كه محل ولادت من بود برخود مبارك دانسته پاي تخت ساختند ودرعرض چهارده پانزده سال ان كوه وجنگل پردد ودام شهري شد مشتملبر انواع باغات وعمارات ومنازل متنزه عالي وجاهاے خوش ودلكش بعد از فتح گجرات اين موضع بفتحپور موسوم گشت چون باد شاه شدم بخاطر رسيد كه نام خود را تغيير بايد داد كه اين اسم محل اشتباه است بنام قياصره روم ملهم غيب بخاطرم انداخت كه كار بادشاهان جهانگيريست خودرا جهانگير نام نهم ولقب خودرا

چون جلوس دروقت طلوع حضرت نیراعظم ونوراني گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم ودرایام شاهزادگي نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت وزمان جلال الدین اکبر بادشاه نورالدین نامي متصدي امور سلطنت خواهد گشت اینمعني نیز در خاطر بود بنابرین مقدمات نورالدین جهانگیر بادشاه اسم ولقب خود ساختم چون این امر عظیم درشهر اگره واقع گشت ضروراست که مجملی از خصوصیات انجا مرقوم گردد اگره از شهرهای قدیم بزرگ هندوستان است برکنار دریاے جمنه قلعه کهنه داشت پدرم پیش از تولد من انرا انداخته قلعه از سنگ سرخ تراشیده بنا نهادند که روندهای عالم مثل آن قلعه نشان نمیدهند درعرض پانزده شانزده سال باتمام رسید مشتمل برچهار دروازه ودو دریچه سي وپنجلک روپیه که یکصد وپانزده هزار طومان رایج ایران ویک کرور وپنجلک خاني بحساب توران باشد خرچ این قلعه شده آبادانی این معموره برهردو طرف دریاے مذکور واقع شده جانب غرب رویه آن که کثرت وآبادانی بیشتر دارد دور آن هفت کروه است طول آن دوکروه وعرض یک کروه ودور آبادانی آن طرف آب که برجانب شرقي واقع است دونیم کروه است طول یک کروه وعرض نیم کروه اماکثرت عمارات بنوعیست که مثل شهرهاے عراق وخراسان وماوراالنهر چند شهر آباد تواند شد اکثر مردم سه طبقه وچهار طبقه عمارت کرده اند وانبوهی خلق بحدیست که درکوچه وبازار بدشواری تردد توان نمود ازاواخر اقلیم ثاني است شرقي ان ولایت قنوج وغربي ناگور وشمالي سنبهل وجنوبي چندیري است

درکتب هنود مسطوراست که منبع دریاے جمنه کوهیست کلند نام که مردم را از شدت سردي عبور درانجا ممکن نیست جائی که ظاهر میشود کوهیست قریب به پرگنه خضرآباد هواے آگره گرم وخشک است سخن اطبا انست که روح را به تحلیل مي برد وضعف مي ارد به اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمي وسودائي مزاجان را که از ضرر آن ایمن اند وازین جهت است حیواناتي که این مزاج وطبیعت دارند مثل فیل وگاؤ میش وغیران درین آب و هوا خوب میشوند پیش از حکومت افغانان لودي آگره معموره کلان بود وقلعه داشت چنانچه مسعود سعد سلمان درقصیدهٔ که بمدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوي درفتح قلعه مذکور املا نموده مذکور ساخته است

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد   بسان کوه بروبارهاي چون کهسار

چون سکندر لودي اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلي که پاي تخت سلاطین هند است باگره آمد وجاے بودن خود انجا قرارداد وازان تاریخ ابادانی معموره آگره روی درترقي نهاد وپاي تخت سلاطین دهلي گشت چون حضرت حق سبحانه تعالی بادشاهي هند باین سلسله والا کرامت کرد حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودي وکشته گشتن او وفتح رانا سانگا که کلان ترین راجها وزمینداران ولایت هندوستان بود برطرف شرقي اب جمنه زمینی خوش کرده چار

باغی احداث فرمودند که در کم جائی باین لطافت باغ بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند
وعمارت مختصری ازسنگ سرخ ترا شیده ساختهاند ومسجدے بریک جانب این باغ
به اتمام رسیده درخاطر داشتند که عمارت عالي بسازند چون عمر وفا نکرد ازقوه بفعل نیامد
درین واقعات هرجا که صاحب قراني نوشته شود مراد امیر تیمور گورگان است وهرجا
که فردوس مکاني بقلم در آید حضرت بابر بادشاه است وچون جنت آشیاني مرقوم
گردد حضرت همایون بادشاه است وچون عرش آشیاني مذکور شود حضرت والد بزرگوارم
جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازیست خربوزه و انبه ودیگر میوهها در آگره و نواحي آن
خوب میشود غایتاً ازمیوه ها مرا به انبه میل تمام است در آیام دولت حضرت عرش
آشیاني اکثر میوهاے ولایت که درهند نبود بهم رسید اقسام انگورها ازصاحبي وحبشي
وکشمشي درشهرهاے مقرر شایع گشت چنانچه در بازارهاے لاهور در موسم انگور انمقدار
که خواهند از هر قسم وهرجنس بهم میرسد ازجمله میوهها میوه ایست که آنرا انناس
مي نامند و در بنادر فرنگ میشود درغایت خوشبوئي وراست مزهگي است درباغ
گل افشان آگره هرسال چندین هزار برمي آید ازطیب ریاحین گلهاے خوشبوئی
هند را بر گلهاے معموره عالم ترجیح مي توان داد چندین گل است که در هیچ جاے
عالم نام ونشان آن نیست اول گل چنپه گلي است درنهایت خوشبوئي ولطافت
بهیاءت گل زعفران لیکن رنگ چنپه زرد مایل بسفیدیست درخت آن درغایت موزوني
است وکلان وپربرگ وشاخ وسایهدار میشود در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد
وازان گذشته گل کیوڑه است که بهیاءت واندام غیر مکرر است بوی او درتندي وتیزي
بدرجه ایست که ازبوی مشک هیچ کمي ندارد دیگر راے بیل که دربو ازعالم
یاسمن سفید است غایتاً برگهایش دوسه طبقه برروي هم واقعه شده دیگر گل مولسري
است که درخت ان نیز بسیار خوش اندام وموزون وسایه دار است وبوی گل آن
درنهایت ملایمت دیگر گل سیوتي که از عالم گل کیوڑه است غایتاً کیوڑه خار دار است
وسیوتي خار ندارد رنگ آن بزردي مایل است وکیوڑه سفید رنگ است ازین گلها و از
گل چنبیلي که یاسمن سفید ولایت است روغنهای خوشبو مي سازند و دیگر گلهااست که
ذکر آن طولی دارد از درختان سرو صنوبر وچنار وسفید آرو بید موله که هرگز درهندوستان
خیال نکرده بودند بهم رسیده وبسیار شده ودرخت صندل که خاصهٔ جزایر بود درباغات
نشونما یافته ساکنان آگره درکسب هنر وطلب علم سعي بلیغ دارند وطوایف مختلف
از هر دین وهرمذهب سکونت درین بلده اختیار کردهاند بعد از جلوس اولین حکمی
که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگرمتصدیان مهمات دارالعدالت در داد
خواهي وغور رسي ستم رسیدگان ومظلومان اهمال ومداهنه ورزند این مظلومان خودرا
بدین زنجیررسانیده سلسله جنبان گردند تا صدای آن باعث آگا هي گردد وضع آن برین
نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سي گز مشتملبر شصت زنگ
وزن آن چهار من هندوستان که سي و دو من عراق بوده باشد یک سرش بر کنگره شاه

برج قلعه آگره استوار ساخته سر دیگر را تاکناره دریا برده برمیل سنگین که نصب شده بود محکم ساختند و دوازده حکم فرمودم که درجمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستورالعمل سازند * اول منع ذکات از تمغا و میر بحری وسایر تکالیفی که جاگیرداران هر صوبه وهم سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند * دوم در راه های که دزدی و راهزنی واقع شود وآن راه پارهٔ از آبادانی دور باشد جاگیرداران نواح سرائی ومسجدی بنا نهند وچاهی احداث کنند تاباعث آبادانی گشته جمعی دران سرا آباد شوند واگر بمحال خالصه نزدیک باشد متصدی انجا سرانجام نماید و در راهها بار سوداگران را بے اذن ورضای ایشان نکشاید * سوم در ممالک محروسه از کافر و مسلمان هرکس که فوت شود مال ومنال او بورثه او واگذارند هیچ کس دران مدخل نسازد واگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط ان اموال مشرف وتحویلدار علیحده تعین نمایند تاان وجهه بمصارف شرعی که ساختن مساجد وسراها ومرمت پلهاے شکسته واحداث تالابها وچاهها باشد صرف شود ـــ چهارم شراب ودربهره و انچه از قسم مسکرات منهیه باشد نسازند ونفرو شند با انکه خود بخوردن شراب ارتکاب مي نمایم و از هژده سالگی تاحال که عمر من بسی و هشت رسیده همیشه مداومت بان کرده ام در اوایل چون بخوردن آن حریص بودم گاهی تابیست پیاله عرق دوآتشه تناول میشد چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش رسانیدم و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومی از روز باقیمانده آغاز خوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز تا سی سالگی برین نهج بود بعد ازان وقت خوردن در شب قرار دادم درین ایام خود محض براے گوارش طعام مے خورم * پنجم خانه هیچکس را نزول نسازند * ششم منع نمودم که هیچکس گوش و بینی شخصے را بهیچ گناهی نبرد و خود نیز بدرگاه الهی نذر نمودم که هیچکس رابدین سیاست معیوب نسازم * هفتم حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی نگیرند وخود کاشت خود نسازند * هشتم عامل خالصه و جاگیردار در پرگنهٔ که باشند بمردمان بحکم خویشی نکنند * نهم در شهرهاے کلاں دارالشفاها ساخته اطبا بجهت معالجه بیماران تعین نمایند و انچه صرف و خرچ میشده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند * دهم بسنت والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هژدهم ربیع الاول که روز تولد من است بعدد هر سالی یکروز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها ذبح نکنند و در هر هفته دو روز نیز منع شد یکی پنجشنبه که روز جلوس من است ودیگر یکشنبه که روز تولد پدر من است و ایشان این روز را بدین جهت و بسبب آنکه منسوب بحضرت نیراعظم است وروز ابتدای آفرینش عالم مبارک دانسته تعظیم بسیار میکردند واز روزهاے که در ممالک محروسه کشتن نمیشد یکے این روز بود ـــ یازدهم بطریق عموم حکم کردم که مناصب وجاگیرهاے نوکران پدر من برقرار باشد بعدازان بقدر حالت هرکس برمنصبهاے ایشان افزوده از ده دوازده کم نه وتا ده سی وده چهل اضافه مقرر گشت

سکه‌هائی عهد جهانگیری که بعنایت جناب فیضماب مسٹر تهارنهل صاحب بهادر جج میرٹهه از نظرم گذشتند نقش ان سکه‌ها بعینه درینجا ثبت است

سکه اشرفي

شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

روئی زر را ساخت نوراني برنگ مهرو ماه ۱۵ ضرب لاهور

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه فروردي الهي ضرب جهانگیر نگر سنه ۵

سکه روپیه

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر نور سنه ۱۲

همیشه باد ابر روئی سکه لاهور

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

بهمن الهي ضرب برهانپور سنه ۱۰۲۰

سکه روپیه

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر نور سنه ۱۴

همیشه باد ابرروی سکه لاهور ۱۰۲۸

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه مهر الهي سنه ۱۰۳۲ ۱۸

سکه روپیه

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر نور ۱۰۳۳

همیشه باد ابرروے سکه لاهور سنه ۱۹

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه آذر الهي ضرب سنه ۱۰۳۲ ۱۷

سکۂ روپیہ
نورالدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ
ماہ بہمن الٰہی ضرب سیسرام ۱۰۲۶

سکۂ روپیہ
لاالہ الااللہ محمد رسول‌اللہ ضرب
نورالدین محمد جہانگیر پادشاہ

سکۂ روپیہ
نورالدین جہانگیر پادشاہ
تیر الٰہی ضرب سورت سنہ

سکۂ روپیہ
لاالہ الااللہ محمد رسول‌اللہ ضرب
نورالدین محمد جہانگیر پادشاہ غازی

سکۂ روپیہ
نورالدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ
ماہ اردی بہشت الٰہی ضرب سیسرام

سکۂ روپیہ
زجہانگیر شاہ اکبر شاہ سنہ ۱۳
سکۂ قندھار شد دلخواہ

سکۂ روپیہ
لاالہ الااللہ محمد رسول‌اللہ ضرب حا پر
محمد جہانگیر پادشاہ غازی

سکۂ روپیہ
زجہانگیر شاہ اکبر شاہ
سکۂ قندھار شد دلخواہ

وعلوفه جميع احدیان را از فراز ده پانزده وماهیانه کل شاگرد پیشه ده دوآزده فرمودم وبر راتبه پردگیان سراپرده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت ونسبتی که داشتند از ده دوآزده تاده وبست افزودم ومدد معاش اهالی ائمه ممالک محروسه را که لشکر دعااند یک قلم مطابق فرامین که در دست داشتند برقرار ومسلم گذاشتم وبمیران صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستان است ومدتها منصب جلیل القدر صدارت پدرمن بدو متعلق بود امر نمودم که همه روز ارباب استحقاق را بنظر بگذراند — دوازدهم جمیع گنهگاران که از دیرباز در قلعها وزندانها مقید ومحبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم وبساعت سعید فرمودم که سکه بر زر زدند و از طلا ونقره بوزنهاے مختلف زر را مسکوک ساختند وهریک را جداگانه نامی نهادم چنانچه مهر صد توله را نورشاهی وپنجاه توله را نورسلطانی وبست توله را نوردولت وده توله را نور کرم وپنج توله را نورمهر ویک توله را نور جهانی ونصف انرا نورانی وربع آنرا رواجی نام کردم وانچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طالع وپنجاه توله را کوکب اقبال وبیست توله را کوکب مراد وده توله را کوکب بخت وپنج توله را کوکب سعد ویکتوله را جهانگیری ونصفش را سلطانی وربع آن را نثاری ودهم حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم وهمچنین ازمس نیز برین حساب سکه کرده هریک را بنامی معروف کردند وبر مهرهاے صدتوله وپنجاه توله وبیست توله وده توله این ابیات اصفخان را فرمودم که نقش نمودند وبریک روی آن این بیت سکه شد

بخط نور برزر کلک تقدیر ❋ رقم زد شاه نورالدین جهانگیر

ودر فاصله مصراعها کلمه وبر طرف دیگر این بیت که مشعر برتاریخ سکه است منقوش گشته

شد چو خور زین سکه نورانی جهان ❋ آفتاب مملکت تاریخ آن

ودر میان هردو مصراع ضرب مقام وسنه هجری وسنه جلوس وسکه نورجهانی که بعوض مهر معمول است ودر وزن ده دوازده زیاده بران این بیت آمیرالامرا قرار گرفت

روی زر را ساخت نورانی برنگ مهروماه ❋ شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

چنانچه برهر روی یک مصراع نقش گشت وقید ضرب مقام وسنه هجری وسنه جلوس شده سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است دربرابر روپیه اعتبار شده بدستور نورجهانی مقرر گشت ووزن توله مطابق دونیم مثقال معمول ایران و توران است

تاریخها بجهت جلوس من گفته بودند همه را نوشتن خوش نیامد بهمین تاریخے که مکتوبخان داروغه کتاب خانه ونقاش خانه که از بندهاے قدیم من است گفته بود اکتفا نمودم

صاحب قران ثانی شاهنشهٔ جهانگیر ❋ باعدل وداد بنشست برتخت کام رانی
اقبال وبخت ودولت فتح وشکوه ونصرت ❋ پیشش کمر بخدمت بسته بشادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد ❋ اقبال سر بپای صاحب قران ثانی

بفرزند خسرو یک لک روپیه مرحمت شد که دربیرون قلعه خانه منعم‌خان خانخانان
را بجهت خود عمارت نماید وایالت وحکومت پنجاب را به سعید خان که از
امراے معتبروصاحب نسبت پدرمن بود عنایت نمودم اصل او ازطایفه مغل است
پدران او در پیش پدران ماخدمت کرده اند ودر وقت رخصت چون مذکور می شد
که خواجه سرایان او ستم پیشه اند وبزیردستان ومسکینان تعدي مینمایند باوپیغام
فرستادم که عدالت ما از هیچکس ستم برنمی دارد ودر میزان عدل خوردي وکلاني
منظور نیست اگربعد ازین از مردم او برکسی ظلم وتعدي رود گوشمال بے التفاتي خواهد
یافت دیگر بشیخ فرید بخاري که در خدمت پدر من میر بخشي بود خلعت و
شمشیر مرصع ودوات وقلم مرصع لطف نموده بهمان خدمت مقرر داشتم وبجهت
سرفرازي او فرمودم که ترا صاحب السیف والقلم میدانم ومقیم را که پدر من در آخر
عهد خود خطاب وزیرخاني داده بوزارت ممالک محروسه سرفراز ساخته بودند بهمان
خطاب ومنصب وخدمت ممتاز گردانیدم وخواجگي فتح‌الله را نیز خلعت داده بدستور
سابق بخشي ساختم وعبدالرزاق معموري را هم باانکه بے سببي وجهتي در آیام شاهزادگي
خدمت مرا گذاشته نزد پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشي ساخته خلعت دادم
وامین‌الدوله که در آیام شاهزادگي خدمت بخشي گري داشت وبے رخصت من
گریخته بخدمت پدر بزرگوارم رفته بود نظر برتقصیرات اونکرده خدمت آتش بیگي که
درملازمت پدرم داشت باو فرمودم وارباب خدمات ومهمات ازبیرونیان ودرونیان بدستورے
که در خدمت پدر من بودند همه را بحال خود گذاشتم وشریف خان که ازخورد سالگي
یامن کلان شده ودر آیام شاهزادگي اورا خطاب خاني داده بودم ودروقتیکه از الهآباد
متوجهه خدمت والد بزرگوارخود شدم نقاره وتومان وتوغ بدو مرحمت نموده بمنصب
دوهزار وپانصدي اورا سرفراز نموده وحکومت ودارائي صوبه بهار وحل وعقد ان ولایت
بقبضه اختیار او گذاشته بدانصوب مرخص گردانیده بودم پانزده روز ازجلوس گذشته در
چهارم رجب سعادت ملازمت دریافت از امدن او خاطر بغایت فرحناک گشت چرا
که نسبت بندگي او بمن جائیست که اورا بمنزله برادر وفرزند ویارومصاحب میدانم
چون اعتماد کلي بر اخلاص وعقل ودانائي وکاردانيِ او داشتم اورا وکیل ووزیر اعظم ساخته
بخطاب والای امیرالامرائي که درنوکریها خطابے مافوق این نباشد وبمنصب پنجهزاريذات
وسوار سربلند گردانیدم هرچند منصب او گنجایش داشت که زیاده برین مقرر گردد
وغایتاً خود بعرض رسانید که تا از من خدمت نمایانے بوقوع نیاید از منصب مذکور
زیاده نخواهم گرفت چون حقیقت اخلاص بندهاے پدرم هنوز بواقعي ظاهر نگشته واز
بعضي تقصیرات وغلط بینيها واراده ناشایسته که مرضي درگاه خالق وپسند خاطر
خلایق نبود سر زده خود بخود شرمنده وشرمسار بودند وبا انکه در روز جلوس تقصیرات
همه را عفو نموده باخود قرار داده بودم که باز خواست امور گذشته نشود بنابر تو همي که
در خاطر از ایشان قرار گرفته بود امیرالامرارا حافظ ونگهبان خود میدانستم اگرچه نگاهبان

جمیع بندها الله تعالی است خصوصاً پادشاهانرا که وجود ایشان باعث رفاهیت عالم است پدر او خواجه عبدالصمد که در فن تصویر بے بدل زمان خود بود واز حضرت جنت آشیانی خطاب شیرین قلمي یافته در مجلس همایون ایشان رتبه مجالست ومصاحبت داشت واز مردم اعیان شیراز است والد بزرگ وارم بنابر سبق خدمت عزت وحرمت او را بسیار میداشتند * راجه مانسنگه را که از امراء معتبر ومعتمد پدرم بود و او را درین خاندان عظیم الشان نسبتها و وصلتها دست داده چنانچه عمه او در خانه پدرم بود وهمشیره اورا من خواسته بودم که خسرو وهمشیره اش سلطان النسا بیگم که اولین فرزند منست ازو تولد یافت بدستور سابق حاکم صوبه بنگاله ساختم باآنکه بجهت بعضی امورکه واقع شده گمان این عنایت درحق خود نداشت بخلعت چارقب وشمشیر مرصع واسپ خاصه سرفراز ساخته روانه انولایت که جای پنجاه هزار سوار است گردانیدم پدرش راجه بهگوانداس وپدر کلانش راجه بهارامل نام داشت اول کسی که از راجپوتان کچهواهه شرف بندگي پدرمن دریافت راجه بهارامل بود ودر راستي و درستي اخلاص ونسبت شجاعت از قوم خود امتیاز تمام داشت بعد از جلوس چون جمیع امرا باجمعیتهای خود در درگاه حاضر بودند بخاطر رسید که این لشکر را در خدمت فرزند سلطان پرویز به نیت غزا برسر راناکه از بدکرداران شدید وکفار غلیظ ولایت هندوستان است و در عهد پدرم مکرراً افواج برسر او تعین یافته بود ودفع اومیسر نگشت باید فرستاد درساعت سعید فرزند مذکور را بخلعتهاے فاخره وکمرشمشیر مرصع وکمرخنجر مرصع وتسبیح مروارید که با لعلهاے گران بها در یک سلک بود وهفتاد ودوهزار روپیه قیمت داشت واسپان عراقي وترکي وفیلان نامي سرفراز ساخته رخصت نمودم قریب بیست هزار سوار اماده مکمل باامرا وسرداران عمده بدین خدمت متعین گشتند اول اصف خان را که در عهد پدرم از بندهای مقرب بود ومدتے بخدمت بخشي گري قیام واقدام مینمود وبعد ازان دیوان باستقلال شد نواخته از پایه امارت بمرتبه وزارت رسانیدم ومنصب اورا که دوهزار پانصدي بود پنجهزاري ساخته اتالیق پرویز گردانیدم وبخلعت وکمرشمشیر مرصع واسپ وفیل او را سربلند نموده حکم کردم که جمیع منصبداران خورد وبزرگ ازصلاح وصوابدید او بیرون نروند عبدالرزاق معموري را بخشي ومختار بیگ عموي اصفخان را دیوان پرویز ساختم * دیگر براجه جگناتهه بسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاري داشت خلعت وکمرشمشیر مرصع لطف نمودم * دیگر راناشنکر را که عمو زاده راناست وپدرم او را خطاب راناٸي داده بودند ومیخواستند که بهمراهي خسرو برسر رانا فرستند و درهمان آیام شنقار شدند خلعت وکمرشمشیر مرصع داده همراه نمودم * دیگر بمادهو سنگه برادر زاده راجه مانسنگه و راولسال درباري باین اعتبار که همیشه در درگاه حاضر مي بودند و از راجپوتان سیکهاوت واز بندهاے معتمد پدرم بودند علم عنایت شد واین هردو بمنصب سه هزاري سرفراز بودند * دیگر شیخ رکن الدین افغان که او را در آیام شاهزادگي شیرخان خطاب داده بودم از پله پانصدي بمنصب سه هزار وپانصدي ممتاز ساختم شیرخان صاحب قبیله وبغایت مردانه است

در نوکري اوزبک دستش بشمشیر افتاده بود دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل ومهاسنگه نبیره راجه مانسنگه وزاهد خان پسر صادق خان ووزیر جمیل وقرا خان ترکمان که هر کدام بمنصب دوهزاري امتیاز دارند خلعت واسپها یافته مرخص گشتند دیگر منوهر که از قوم کچهواهیان سیکهاوت است وپدر من درخورد سالي باو عنایت بسیار میکردند فارسي زبان بوده باانکه ازو تا به آدم ادراک فهم بهیچ یکی از قبیله او نمیتوان کرد خالي از فهمی نیست وشعر فارسي میگوید این بیت از وست

غرض زخلقت سایه همین بود که کسی * بنور حضرت خورشید پاے خود ننهد

بدانصوبه رخصت یافت اگر تفصیل مجموع منصبداران وبندهائی که دریندخدمت تعین یافته اند وحالت ونسبت ومنصب هریک مذکور گردد سخن بدورو دراز خواهد کشید بسیارے از نزدیکان وخدمت گاران نزدیک وامرا زادگان وخان زادان وراجپوتان کار طلب دریندخدمت بخواهش خود ها التماس همراهي نمودند ویکهزار احدي که عبارت از یکهاست نیز متعین گشت مجملاً فوجی ترتیب یافت که اگر توفیق رفیق شان گردد باهر یک از سلاطین صاحب اقتدار مخاصمت ومنازعت توانند نمود

سپاهی فراز آمد از هرکران * برزم ازیلان جهان جانستان

نه از مرگ شان بیم برتیغ تیز * نه از آب باک و نه زاتش گریز

بمردي یگانه بکوشش گروه * برزخم سندان بر حمله کوه

چون در ایام شاهزادگي بنابر کمال احتیاط مهر اوزک خود را بامیرالامرا سپرده بودم وبعد از رخصت نمودن او بصوبه بهار به پرویز سپردم الحال که او بخدمت رانا مرخص گشت بدستور قدیم بامیر الامرا حواله شد * پرویز از صبیه صاحب جمال زینخان کوکه که درنسب همسنگ مرزا عزیز کوکه بود درسال سي وچهارم از جلوس حضرت عرش اشیاني دربلده کابل بعد از دوسال ودو ماه از ولادت خسرو تولد یافت وبعد ازان که بعضی فرزندان متولد شدند ورحمت ایزدي ایشان را دریافت از کرمسي که ازدود مان راتهوراست دختری بوجود آمد بهاربانو بیگم نام * واز جگت گسائیں دختر موتهه راجه سلطان خرم درسنه سي وشش از جلوس همایون والد بزرگوارم مطابق سنه نهصد ونود ونه هجري دربلده لاهور عالم را بوجودخود خرم ساخت رفته رفته بحسب سن دراحوال او ترقیات ظاهر گشت خدمت والد بزرگوارم از همه فرزندان بیشتر می کرد و ایشان ازو واز خدمت او بسیار راضي وشاکر بودند وهمیشه سفارش او بمن میکردند وبار ها مے فرمودند که اورا بفرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتي نیست واین را فرزند حقیقي خود میدانم بعد ازان که بعضی فرزندان تولد یافته دراوان صبی برحمت ایزدي پیوستند * در عرض یکماه دوپسر از خواصان تولد یافتند یکی را جهاندار ودیگریرا شهریار نام نهادم درهمین آیام عرض داشت سعید خان مبني بر رخصت مرزا غازي که از حاکم زاده هاے ولایت تهتهه بود رسید فرمودم که چون پدرمن همشیره اورا بفرزند خسرو نامزد نموده اند انشاالله تعالے چون این نسبت بوقوع آید اورا رخصت خواهم نمود * پیش

از بادشاه شدن بیک سال بخود قرار داده بودم که درشب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم از درگاه الهي امیدوارم که تا حیات باقي باشد مرا بدین قرار داد استقامت بخشد بیست هزار روپیه بمرزا محمد رضاے سبز واري داده شد که بفقرا و ارباب احتیاج دهلي تقسیم نماید * وزارت ممالک محروسه را از قرار مناصفه بخان بیگ که اورا در آیام شاهزادگي بخطاب وزیرالملکي سرفراز ساخته بودم وبوزیر خان تفویض نمودم وشیخ فرید بخاري را که چهارهزاري بود پنجهزاري کردم رامداس کچهوایه را که از رعایت یافتهای پدرمن بود ومنصب دوهزاري داشت بسههزاري سرفراز ساختم وبمیرزا رستم پسر میرزا سلطان حسین پسر زاده شاه اسمعیل حاکم قندهار وعبدالرحیم خانخانان ولد بیرم خان وایرج وداراب پسران او ودیگر امراے تعینات دکن خلعتها فرستادم وبرخوردار پسر عبدالرحمن موید بیگ را چون بے طلب بدرگاه آمده بود حکم نمودم که بجاگیرخود معاودت نماید

ازادب دوراست رفتن بے طلب دربزم شاه * ورنه پاے شوق را مانع درودیوار نیست یکماه از جلوس همایون گذشته لاله بیگ که درآوان شاهزادگی خطاب باز بهادري یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او که هزاروپانصدي بود بچهار هزاري قرار یافته بصاحب صوبگي صوبه بهار سرفراز گردید وبیست هزار روپیه باو عنایت نمودم باز بهادر از خاص بندہ خیلان سلسله ماست پدرش نظام نام داشت وکتابدار حضرت جنت اشیاني بود کیشوداس مارو را که ازراجپوتان ولایت میرتهه است ودر اخلاص از اقران خود بیشي دارد بمنصب هزارو پانصدي از اصل واضافه سرفراز ساختم بعلما و دانایان اسلامیه فرمودم که مفردات اسمای الهي را که در یاد گرفتن آسان باشد جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم ودر شبهاے جمعه باعلما وصلحا ودرویشان وگوشه نشینان صحبت میدارم چون قلیج خان که ازبندہ هاي قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائي وحکومت صوبه گجرات تعین یافت یک لکهه روپیه مدد خرچ گویان باو مرحمت نمودم و میران صدر جهان را که از ایام طفولیت در وقتیکه درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالغني که ذکر احوال او در اکبر نامه به تفصیل مذکور است میخواندم و اورا بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز درمقام اخلاص ویک جهتي بود ازمنصب دو هزاري بمنصب چهار هزاري رسانیدم درایام شاهزادگي قبل از وقوع بیماري والد بزرگوارم ودر ایام بیماري ایشان که راے ارکان دولت وامراے ذي شوکت متزلزل گشته هریک را سوداے در خاطر قرار گرفته بود ومي خواستند که باعث امری گردند که بجز خرابي دولت نتیجه نداشته باشد در تردد وخدمتگاري وجانسپاري تقصیري نکرد * عنایت بیگ را که در دولت پدر من مدتهاے مدید دیوان بیوتات بود ومنصب هفتصدي داشت بجاي وزیر خان وزیر نصف ممالک محروسه ساخته بخطاب والای اعتماد الدوله ومنصب هزار وپانصدي بهره مند ساختم ووزیر خان را بدیواني صوبه بنگاله وقرار جمع انجا معین ساختم * بیرداس را که در ایام پدرم خطاب رای رایان یافته بود * راجه بکرماجیت

که از راجهای معتبر هندوستان بود ورصد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم وحکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه هزار توپچي و سه هزار ارابه توپ مستعد و آماده سرانجام نماید بکرماجیت مذکور از طایفه کهتریانست درخدمت پدرمن ازمشرفي فیلخانه به دیواني ومرتبه امرائي رسید خالي ازتوشه سپاهگري ومهبري نیست بیرم پسرخان اعظم را که دوهزاري بود دو هزار و پانصدي ساختم چون ارادهٔ خاطر آن بود که اکثر بندهاے اکبري وجهانگیري بمنتهاے مطلب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هرکس وطن خود را بجاگیرخود میخواسته باشد بعرض رسانند تامطابق توره وقانون چنگیزي آن محال بموجب ال تمغا بجاگیر او مقرر گردد واز تغییر وتبدیل ایمن باشد * آبا و اجداد ما بهر کس جاگیری بطریق ملکیت عنایت میکردند فرمان ان را بمهر ال تمغا که عبارت از مهري است که بشنجرف میزده باشند مزین میساخته اند من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بران نهند واکنون تمغا نام نهادم میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان که از فرزند زادهاے میرزا سلطان ابوسعید است ومدتها حاکم بدخشان بود ازدیگر پسران اوبرگزیده و از پدربزرگوار خود التماس کرده گرفته درخدمت خود کلان ساخته ام واورا درجرگه فرزندان خود می شمارم بمنصب هزاري سرفراز ساختم بهاو سنگه پسر راجه مانسنگه را که قابل ترین اولاد اوست بمنصب هزارو پانصدي از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم * زمانهبیگ پسر غیور بیگ کابلي را که از خورد سالي خدمت بار من میکرد ودر ایام شاهزادگي از پلهاحدي بمنصب پانصدي رسیده بود خطاب مهابتخاني داده بمنصب هزارو پانصدي امتیاز بخشیدم وخدمت بخشیگري شاگرد پیشه بدو مقرر گشت * راجه نرسنگه دیو از راجپوتان بندیله که رعایت یافته من است ودرشجاعت و نیک ذاتي و ساده لوحي از امثال و اقران خود امتیاز تمام دارد بمنصب سه هزاري سرفرازي یافت وباعث ترقي ورعایت او آن شد که در اواخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زادهای هندوستان بمزیت فضل و دانائي امتیاز تمام داشت وظاهر خودرا بزیور اخلاص آراسته بقیمت گران سنگ به پدرم فروخته بود از صوبه دکن طلب داشتند وچون خاطر اوبمن صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور میساخت ودرین آیام که بنابر افساد فتنه انگیزان خاطر مبارک والد بزرگوارم فی‌الجمله از من آزردگي داشت یقین بود که اگر دولت ملازمت دریابد باعث زیاده تي ان غبار خواهد گشت ومانع دولت مواصلت گردیده کار بجای خواهد رسانید که بضرورت از سعادت خدمت محروم باید گردید چون ولایت نرسنگدیو برسرراه او واقع بود ودران ایام درجرگه متمردان جاداشت باو پیغام فرستادم که اگر سرراه بران مفسد فتنه انگیز گرفته اورا نیست‌ونابود سازد رعایت هائي کلي از من خواهد یافت توفیق رفیق او گشته درحیني کهاز حوالي ولایت او میگذشت راه بر او بست وباندک تردد مردم اورا پریشان و متفرق ساخته اورا بقتل آورد و سر اورا در الهآباد نزد من فرستاد اگرچه اینمعني باعث آزردگي خاطر اشرف

حضرت عرش اشياني گرديد غايتاً اين كار كرد كه من بے ملاحظه و دغدغه خاطر عزيمت آستان بوس درگاه پدر خود كردم و رفته رفته آن كدورت ها بصفا مبدل گرديد * ميرضياء الدين قزويني را كه در ايام شاهزادگي ازو خدمات و دولت خواهي ها بوقوع آمده بود هزاري ساختم و بمشرف طويله حكم شد كه هر روز سي اسپ بجهت بخشش حاضر ميساخته باشد و ميرزاعلي اكبرشاهي را كه از جوانان قرار داده آلوس دهلي است بمنصب چهارهزاري ممتاز ساخته سركار سنبهل را بجاگير او مقرر داشتم * روزي بتقريبي اميرالامرا اين سخن بعرض رسانيد و مرا بغايت خوش آمد چنين گفت كه ديانت و بے ديانتي مخصوص نقد و جنس نيست بلكه از نمودن حالتي كه در اشنايان نباشد و پنهان داشتن استعدادي كه دربيگانگان باشد نيز بے ديانتي است الحق سخن درستي است مي بايد كه مقربان را اشناو بيگانه منظور نباشد و حالت هركس را چنانچه مي بايد بعرض ميرسانيده باشند * دروقت رخصت به پرويز گفته بودم كه اگر رانا خود با پسر كلان او كه كرن نام دارد بملازمت انفرزند آيد و در مقام اطاعت و بندگي باشد تعرض بولايت او نرسانند وغرض ازين سفارش دومقدمه بود يكي انكه چون هميشه تسخير ولايت ماورالنهر پيش نهاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود ودر هر مرتبه كه عزيمت فرمودند موانع روي داد اگر اين مهم يک گونه صورتے بگيرد واين خدشه از خاطر دور گردد پرويز را درهندوستان گذاشته بميامن توفيقات الهي روانه ولايت موروثي گردم خصوصاً درين ايام كه حاكم مستقل دران ديار نيست باقي خان نيز كه بعد از عبدالله خان و عبدالمومن خان پسر او في الجمله استقلال يافته بود فوت شده وكار ولي محمد خان برادر او كه الحال حاكم ان ديار است هنوز نظامي نيافته است ديگر سرانجام مهم پيكار دكن كه چون درعهد والد بزرگوارم پاره از ان ولايت بحيز تسخير در امده انملک را بعنايت ايزد سبحانه يكباره در تحت تصرف در اورده داخل ممالک محروسه سازم اميد بكرم الله تعالى انكه اين هردو عزيمت روزي گردد

هفت اقليم ار بگيرد بادشاه * همچنان دربند اقليم دگر

ميرزا شاهرخ نبيره ميرزا سليمان حاكم بدخشان را كه قرابت قريبه بااين سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزاري بود به منصب هفت هزاري امتياز بخشيدم و ميرزا بسيار ترک طبيعت ساده لوحي است پدرمن اورا بسيار عزت ميداشتند و هرگاه فرزندان خود را حكم نشستن ميفرمودند اورا هم بدين عنايت سربلند ميساختند باوجود فساد طلبيهاے بدخشيان درين قربتها ميرزا بد مدمه و وسوسه ايشان از راه نرفته اصلامرتكب امرے كه باعث غبار خاطر باشد نشده صوبه مالوه را بدستورے كه پدرم اورا مرحمت كرده بودند برقرار داشتم * خواجه عبدالله كه از سلسله نقشبنديه است و در ابتداي ملازمت احدي بود رفته رفته منصب او به پله هزاري رسيد بيموجبي بخدمت پدرم رفت اگرچه سعادت خود ميدانستم كه ملازم ومردم من بخدمت ايشان روند غايتاً چون بے رخصت ازو اين عمل سرزده پاره خاطرازان گران بود باوجود چنين بے حقيقتي منصب

و جاگیری که پدرم باو ارزاني داشته بودند بوقرار گذاشتیم اما نفس‌الامر آنست که از جوانان مردانه کار طلب است اگر این تقصیرازو بوقوع نمی آمد جوان بے عیبی بود * ابوالنبي اوزبک که از مردم قرار دادۀ ماوراالنهر است ودر زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدي سرفراز گشت * شیخ حسن پسر شیخ بهااست که از اوان طفولیت تا امروز همیشه در ملازمت وخدمت من بود و در ایام شاهزادگي بخطاب مقرب‌خاني سربلندي داشت درخدمت بسیار چست و چالاک بود و در شکار ها پیاده درجلوئی من راهاے دور را قطع میکرد تیر و تفنگ را خوب می انداز و در جراحیها سرامد عهد خود است پدران او هم این عمل را خوب ورزیده بودند بعد از جلوس بنابر کمال اعتمادی که باو داشتم بخدمت آوردن فرزندان و متعلقان برادرم دانیال به برهانپور فرستادم وبخانخانان سخنان پست و بلند و نصایح سود مند پیغام دادم مقرب‌خان اینخدمت را چنانچه بائیست در اندک مدتے بتقدیم رسانید و رفع دغدغهاے که در خاطر خانخانان و امرای انجا جا کرده بود وا نموده باز ماندهاے برادرم را به صحت و سلامت باکارخانجات و اموال و اسباب در لاهور آورده بنظر گذرانید * نقیب خانرا که از سادات صحیح‌النسب قزوین است و غیاث‌الدین‌علي نام دارد بمنصب هزارو پانصدي سرفراز ساختیم پدرم اورا بخطاب نقیب خاني امتیاز بخشیده بودند در خدمت ایشان قرب و منزلت تمام داشت درابتداے جلوس پیش او بعضي مقدمات خوانده بودند بدین تقریب اورا اخوند مخاطب ساخته مي فرمودند و در علم تاریخ و تصحیح اسامي رجال نظیر و عدیل خود ندارد امروز مثل او مورخي در معمورۀ عالم نیست از ابتداے افرینش تاامروز احوال ربع مسکون بر ذکر دارد اینقسم حافظه مگر الله تعالی بکسی کرامت کند * شیخ کبیررا که از سلسله حضرت شیخ سلیم است بنابر شجاعت و مردانگی در ایام شاهزادگي بخطاب شجاعت خاني سرفراز ساخته بودم دریدولا به منصب هزاري ممتاز گردانیدم * در بست وهفتم شعبان از پسران اکهیراج ولد بهگوانداس عموي راجه مانسنگه امر غریب روے داد ابی بی سعاد تان که ابهی رام وبجیرام وشیام رام نام داشتند درنهایت بی اعتدالي بودند باوجودیکه از ابهی رام مذکور بے اندامیها روے داده بود اغماض عین از تقصیرات او نموده‌بودم چون دربن تاریخ بعرض‌رسید که ایں‌بی سعادت مي خواهد که نساء و فرزندان خودرا بی رخصت بوطن روانه سازد وبعد ازان خود نیز فرار نموده بر اناکه از نا دولتخواهان این دوده است پناه برد رامداس و دیگر امراے راجپوت را گفتم که اگر از شمایان کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بد بختان بر قرار داشته گناهان گذشته را عفو نمایم از غایت شور بختي و بدطینتي انها هیچکس ضامن نشد بامیرالامرا فرمودم که چون کسی متضمن سلوک و معاش این تیره بختان نمی شود تا بهم رسیدن ضامني حواله یکی از بندهاے درگاه باشند امیرالامرا اینهارا بابراهیم خان کاکر که درثاني الحال بخطاب دلاور خاني سرفراز گشت و حاتم پسر ثانوي منگلي که خطاب شهنوازخاني داشت سپرد چون انها خواستند که یراق

از جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در امده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و باتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند و اینمعني را بمن امیرالامرا اظهار نمود فرمودم که ان سیه بختان را بجزاے عمل خود شان باید رسانید امیرالامرا بقصد دفع انها متوجه گشت وشیخ فرید را نیز از عقب فرستادم ازان جماعت دو راجپوت که یکی شمشیر داشت و دیگرے جمدهر باامیرالامرا روبرو شدند یکی از ملازمان او که قطب نام داشت بجمدهر دار در آویخت و بزخم جمدهر کشته شد و اورا نیز پاره پاره ساختند وبدیگری که شمشیر داشت یکی از افغانان ملازم امیرالامرا در آویخت و اورا نابود گردانید دلاورخان جمدهر کشیده بر ابهیرام که با دوکس دیگر پا قایم پساخته بود متوجه گشت و بیکی زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد و چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خون گرفتها را بقتل رسانیدند یکی از راجپوتان شمشیر کشیده بشیخ فرید متوجه گشت غلام حبشي او روبرو شد و ان راجپوت را از پا در آورد این شورش در صحن دولتخانه خاص و عام واقع گشت و ان سیاست باعث تنبیه بسیاری از ناعاقبت اندیشان گردید ابوالنبي اوزبک بعرض رسانید که اگر اینقسم امری در اوزبکیه رو دهد سلسله و قبیله انجماعت را برمی اندازند گفتم که چون اینطایفه رعایت کرده و تربیت یافته والد بزرگوار من اند مراعات همان نواختگي مینمایم ومقتضای عدالت نیز انست که بتقصیر وجریمه یک کس از خلق بسیار مواخذه نباشد * شیخ حسین جامي که امروز بر مسند درویشی جا دارد و از مریدان درویش شیراز است پیش از جلوس بششماه از لاهور بمن نوشته بود که در خواب دیده‌ام که اولیاء و بزرگان امر سلطنت را بدان برگزیده درگاه الهي تفویض فرمودند بدین نوید مستبشر بوده منتظر وقوع این امر باشند امید دارم که بعد از وقوع این امر تقصیرات خواجه ذکریا که از سلسله احراریه است بعفو مقرون گردد * تاش بیگ فرجي که از قدیمان این دولت است و پدرمن اورا بخطاب تاج خاني سرفراز ساخته بودند و منصب دوهزاري داشت سه هزاري عنایت نمودم و بخته بیگ کابلي را که هزارو پانصدي منصب داشت سه هزاري کردم بسیار جوان مردانه کارطلب است درخدمت عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قرب و محرمیت تمام داشت ابوالقاسم تمکین را که از بندهاے قدیم پدرم بود بمنصب هزار وپانصدي از اصل و اضافه سرفراز ساختم در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کسی مثل او بوده باشد سي پسر دارد ودختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواهد بود * شیخ علاءالدین نبیره شیخ سلیم را که بمن نسبتهاے قوي داشت بخطاب اسلام خان سربلند گردانیدم و بمنصب دو هزاري سرفراز شد و او در خورد سالي با من کلان شده بود از من یک سال خورد تر بوده باشد بسیار جوان مردانه نیک ذات است از قوم و قبیله خود بجمیع وجوه امتیاز تمام دارد تا امروز از مکیفات هیچ نخورده و اخلاص اواز من بدرجه ایست که اورا بخطاب فرزندي سرفراز ساخته ام * علي اصغر بارهیه را که در مردانگي و کار طلبي نظیر و عدیل خود ندارد و پسر سید

محمود خان بارهیه است که از امرای کلان پدر من بود بخطاب سیف خانی درمیان امثال و اقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان مردانه نمایان است همیشه در شکارها وجابهای که چندی ازمعتمدان همراه می‌بودند یکی ازانها او بود هرگز در عمر خود چیزی از مکیفات نخورده است واینمعنی را در ایام جوانیی ملتزم گشته عنقریب بمراتب بلند سرفرازی خواهد یافت ومنصب سه هزاری نیز عنایت نمودم * فریدون پسر محمد قلیخان برلاس را که هزاری بود بمنصب دوهزاری سربلند ساختم فریدون از اصیل زادهای الوس چغتائی است خالی از جرأت ومردانگی نیست * شیخ بایزید نبیرهٔ شیخ سلیم را که دو هزاری بود منصب سه هزاری عنایت نمودم اول مرتبه کسی که بمن شیر داد والدهٔ شیخ بایزید بود اما زیاده از یک روز نیست * روزی از پنڈتان که عبارت از دانایان هنود است پرسیدم که اگر منتهای دین شما بر فرود آمدن ذات مقدس حق تعالی است در ده پیکر مختلف بطریق حلول آن خود نزد ارباب عقل مردود است واین مفسده لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع تعینات است صاحب طول وعرض وعمق بوده باشد واگر مراد ظهور نور الهی است درین اجسام آن خود در همه موجودات مساوی است وباین ده پیکر مختص نیست واگر مراد اثبات صفتی از صفات الهی است درین صورت هم تخصیص درست نه زیراکه در هر دین وآئین صاحبان معجزات وکرامات هستند که از دیگر مردمان زمان خود بدانش وفراست ممتاز بوده اند بعد از گفت وشنود بسیار ورد وبدل بیشمار بخدائی خدائی منزه از جسم وچون وچگون معترف گشتند و گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص است بیوسیله صورت راه بمعرفت او نمی بریم واین ده پیکر را وسیلهٔ شناخت ومعرفت خود ساخته ایم پس گفتم این پیکرها کی شمارا وسیلهٔ مقصود بمعبود توانند بود * پدر من در اکثر اوقات با دانایان هر دین ومذهب صحبت میداشتند خصوصاً با پنڈتان و دانایان هند و باانکه آمی بودند از کثرت مجالست بادانایان وارباب فضل در گفتگوها چنان ظاهر میشد که هیچ کس پی بامیی بودن ایشان نمی برد وبدقایق نظم و نثر چنان میرسیدند که مافوقی بران متصور نبود حلیه مبارک ایشان درقد بحد وسط بلند بالائی را داشتند و گندم گون وچشم وابروسیاه بودند ملاحت ایشان برصباحت زیادتی داشت وشیر اندام وکشاده سینه ودست وبازوها دراز وبرپرهٔ بینی چپ خالی گوشتین داشتند بغایت خوش نما برابر نیم نخود میانه جمعی که در علم قیافه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولتهای عظیم واقبالهای جسیم میدانستند آواز مبارک ایشان نهایت بلند بود و در تکلم وبیان نمکی خاص داشتند ودر اوضاع واطوار مناسبتی باهل عالم نداشتند فر ایزدی از ایشان هویدا بود

هم بزرگی درحسب هم باد شاهی درنسب * کوسلیمان تا درانگشتش کند انگشتری

بعد سه ماه از تولد من همشیرهٔ ام شاهزاده خانم از شکم یکی از خواصان تولد یافت واو را بوالدهٔ خود مریم مکانی سپردند * بعد ازوی پسری هم از یکی از خواصان و

خدمتگاران متولد گردید او را شاه مراد نام گردانیدند چون تولد او در کوهستان فتحپور روی داده‌بود اورا پهاری مخاطب میساختند در وقتی که والد بزرگوارم اورا به تسخیر دکن فرستاده بودند بواسطه مصاحبت ناجنسان افراط شراب را بحدی رسانید که درسن سی سالگی درنواحی جالناپور از ولایت برار برحمت حق پیوست حلیه او سبز رنگ لاغر اندام قدش بدرازی مایل تمکین ووقار از اوضاعش ظاهر و شجاعت ومردانگی از اطوارش باهر * درشب چهار شنبه دهم جمادی‌الاول سنه ۹۷۹ نهصدوهفتاد و نه از خواصی دیگر پسری بوجود آمد اورا دانیال نام نهادند چون تولد او در اجمیر درخانه یکی از مجاوران استانه متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی که شیخ دانیال نام داشت و قوع یافت بهمان مناسبت بدانیال موسوم گشت بعد از فوت برادرم شاه مراد در اواخر عهد اورا به تسخیر دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجهه گشتند در ایامی که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند باجمعی کثیر از امرایان مثل خانخانان و اولاد او و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت مقارن انکه قلعه اسیر مفتوح گشت احمد نگر نیز بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد بعد ازانکه حضرت عرش اشیانی بدولت وسعادت و نصرت از برهانپور بصوب دارالخلافه نهضت فرمودند ان ولایت را بدانیال داده اورا بضبط و ربط انمحال گذاشتند او نیز بعدت ناپسندیده برادر خود شاه مراد عمل نمود دراندک مدت درسن سی و سه سالگی بهمین افراط شراب درگذشت مردنش بدطوری شده به تفنگ وشکاری که به تفنگ کنند میل تمام داشت یکی از تفنگهای خودرا یکه و جنازه نام نهاده بود و این بیت را خود گفته فرمود که بران نقش کنند

از شوق شکاری توشود جان تروتازه * بر هر که خورد تیر تو یکه و جنازه

بعد ازانکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و اینمعنی بخدمت پدرم معروض گشت فرامین عتاب امیز باسم خانخانان صادر گردید و او بالضرورت درصدد منع شده خبرداران گذاشت که بواجبی از احوال او باخبر باشند چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد ببعضی خدمتکاران نزدیک ابرام بلکه زاری کردن اغاز نهاد و گفت بجهت من بهر روش که ممکن باشد شراب می اورده باشند بمرشد قلی تفنگچی که راه خدمت نزدیک داشت فرمود که درهمین تفنگ یکه و جنازه شراب انداخته بیار آن بیسعادت بامید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو اتشه را دران تفنگ که مدتها بباروت و بوئی آن پرورش یافته بود انداخته اورد وزنگ آهن نیز که از تیزی عرق تحلیل پذیرفته بود باو معین گشت مجملاً خوردن همان بود و افتادن همان

کسی باید که فالی بد نگیرد * وگر گیرد برای خود نگیرد

دانیال جوان خوش قدی بود بغایت خوش ترکیب و نمایان بفیل و اسپ میل تمام داشت محال بود که پیش کسی اسپ وفیل خوب بشنود که دارد وازو نگیرد و بنغمه هندی مایل بود گاهی بزبان اهل هند و باصطلاح ایشان شعری میگفت بدنبودست *

بعد از تولد شدن دانیال از بي بي دولت شاد دخترے متولد گشت شکرالنسابیگم نام
نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب برامد نیک ذاتي
و رحم بعموم خلایق فطري وجبلي اوست از ایام طفلی وخورد سالي تا حال درمحبت
من بے اختیار است این علاقه درمیان کم خواهری وبرادری خواهد بود در طفلی اول
مرتبه چنانچه عادت است که سینه اطفال را می‌فشارند وقطره شیری ازان ظاهر میشود
سینه خواهرم را فشردند قطره شیر برامد حضرت والد بزرگوارم فرمودند که بابا این شیر
را بخور تا درحقیقت این خواهر تو بجاے مادر توهم باشد عالم السر ایزد دانا است که
ازان روز باز که ان قطره شیر را نوشیده‌ام باعلاقه خواهري مهری که فرزندان را بامادران می
باشد آن مهر را درخود ادراک می نمایم * بعد ازچندی دختری دیگرهم از بي‌بي
دولت شاد مذکور بعالم وجود آمد به آرام بانوبیگم مسمی کردند مزاجش في الجمله
بگرمي وتندي مایل است پدرم اورا بسیار دوست میداشتند چنانچه اکثر بے ادبیهاے
اورا بشرح ادب بر میداشتند و در نظرمبارک ایشان از غایت محبت بد نمی نمود مکرراً
مرا سرفراز ساخته مي فرمودند که بابا بجهت خاطر من باین خواهر خود که بعرف
هندوان لاڈله من است یعني عزیز پرورده بعد از من می باید بروشی سلوک کني که
من بار میکنم ناز اورا برداشته بے ادبیها وشوخي هاے اورا بگذراني * اوصاف حمیده
والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف افزونست اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان
تالیف یابد بےشائبه تکلف وقطع نظر از مراتب پدري و فرزندي اندکے از بسیار آن گفته
نیاید باوجود سلطنت و چندین خزاین و دفاین بیرون از اندازه حساب وقیاس و فیلان
جنگي واسپان تازي یکسرمو در درگاه الهي از پایه فروتني قدم فرا نا نهاده خودرا کمترین
مخلوقی از مخلوقات میدانستند و از یاد حق لحظه غافل نبودند

دایم همه جا باهمه کس درهمه حال * میدار نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه را دروسعت آباد دولت بے بدیلش جا بخلاف سایر ولایات عالم
که شیعه را بغیر از ایران وسني را در روم وهندوستان وتوران جانیست چنانچه در دایره
وسیع‌الفضای رحمت ایزدي جمیع طوایف وارباب ملل را جاست بمقتضای انکه سایه
می باید که پرتو ذات باشد در ممالک محروسه اش که هرحدی بکنار دریاے شور
منتهي گشته ارباب ملتهاے مختلف وعقیدتهای صحیح وناقص را جا بوده راه تعرض
بسته گشته سني باشیعه دریک مسجد و فرنگي با یهودي دریک کلیسا طریق عبادت
مي سپردند صلح کل شیوه مقرر ایشان بود بانیکان وخوبان هرطایفه وهردین وآئین
صحبت میداشتند وبقدر حالت وفهمیدگي بهرکدام التفاتها می فرمودند شبهاے
ایشان به بیداري میگذشت ودرروزها بسیارکم خواب بودند چنانچه مدت خواب
ایشان درشبانروزے ازیک نیم پهر زیاده نبود وبیداري شبها را بازیافتي از عمر
میدانستند شجاعت ودلیري ودلاوري ایشان بغایتي بود که بر فیلان مست سرکش
سواري می فرمودند وبعضي فیلان خوني را که مادهٔ خود را نزد خود نمیگذاشتند

بیا آنکه هرچند فیل بد خو باشد تعرض بمادهٔ فیل و فیلبان نمی رساند درحالتی که فیلبانان و مادهٔ فیل را کشته باشد و او را نزد خود نگذارد در قید اطاعت درمی آوردند و بردیوارے یا درختی که رهگذران فیل مهاوت را کشته از قید اطاعت اں برامدہ میبود و ازپهلوے اں دیوار یادرخت میگذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را برپشت او می انداختند وبمجرد سوار شدں اورا بقید ضبط در آورده رام می نمودند مکرر اینمعنی مشاهده شد ودر سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند هیموی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند بعد ازانکه حضرت جنت آشیانی در دارالخلافه دهلی شنقار شدند جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که دراں آیام هیچ یک از حکام عرصهٔ هندوستان را نبود متوجهه دهلی گشت قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت اشیانی ایشاں را بجهت دفع بعضی ازافغانان دامن کوه پنجاب تعین فرموده بودند چوں مصداق این مصراع که هم بیان حال و هم تاریخ رحلت وانتقال است

* همایوں بادشاه از بام افتاد *

قرین حال ایشاں گشت و این خبر بوسیله نظرجوئی به پدرم رسید بیرم‌خاں اتالیق بود امرایانی را که دراں صوبه بآنخدمت حاضر بودند جمع ساخته درساعت سعید ایشاں را در پرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند هیمو چوں بحوالی دهلی رسید تردی‌بیگ خاں و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمیعت نمودند و در مقابله او صف ارا گشتند چوں اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داد لشکر ها درهم اویختند بعد از کوشش و کشش بسیار شکست برتردی‌بیگ خاں و مغلاں افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کرد

همه کارو پیکار و رزم ایزدیست * که داند که فرجام فیروز کیست
زخون دلیران و گرد سپاه * زمین لعل گوں شد هواشد سیاه

تردی بیگ خاں با شکست یافتها راه اردوے والد بزرگوارم پیش گرفتند چوں بیرم‌خاں باو سوء مزاجی داشت اورا به‌بهانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کارش باخر رسانید دیگر باره بذابر غرورے که از وقوع این فتح در دماغ آں کافر ملعون جا کرده بود باجمیعت و فیلاں خود از دهلی بر امده متوجهه پیش گشت و رایات جلال حضرت عرش اشیانی از کلانوربقصد دفع او توجهه فرمودند در حوالی پانی پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد ودر روز پنجشنبه دوم محرم سنه نهصدو شصت و چهار مقابله و مقاتله روے داد فوج هیمو سی هزار سوار دلاور جنگی بود وغازیان لشکر منصور زیاده از چهار پنجهزار نبودند دراں روز هیمو بر فیل هوائی نام سوار بود ناگاه تیرے بر چشم آں کافر رسیده از پس سراو سربدر کرد لشکراو اینحالت را مشاهده کرده هزیمت یافتند اتفاقاً شاه قلی خاں محرم با چندی از دلاوران بفیلی که هیمو بر بالاے او زخمی بود رسیدند میخواستند که فیلبان را به تیر بزنند فریاد بر آورد که مرا نکشید که هیمو بربالاے این فیل است در حال اورا بهماں هیئت مجموعی نزد حضرت عرش اشیانی اوردند

بیرم‌خان عرض کرد که مناسب انست که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین کافر بزنند تا ثواب غزا یافته درطغرای فرامین غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من اورا قبل ازین پاره پاره کرده ام و بیان میکنند که در کابل روزے پیش خواجه عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر میکردم صورتے در قلم من درآمد که اجزاے او از یکدگر جدا و متفرق بود یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست بزبان من رفت که صورت هیمو است دست خود را آلوده بخون او نساخته بیکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند کشتهاے لشکر مغلوب پنجهزار بشمار درآمد سواے انکه در اطراف و جوانب افتاده باشند * دیگر از کارهاے نمایان انحضرت فتح گجرات وایلغار ایست که دران راه فرموده اند در وقتی که میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا وشاه میرزا ازین دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند وتمام امراے گجرات وفتنه طلبان انحدود متفق گشته قلعه احمد اباد را که میرزا عزیزکوکا بافوج قاهره در انجا بود در قبل داشتند حضرت عرش آشیانی بنابر اضطرابے که جیجی انکا والده میرزا مشارالیه داشت باجمعیت بادشاهانه بے توقف ازدارالخلافه فتحپور متوجهه گجرات میگردند این نوع راه دور دراز را که بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز گاه بسواری اسپ وگاه بسواری شتر وکهوژ بهل طی فرموده خودرا بسر پله رسانیدند چون بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۰ نهصدوهشتاد بحوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می پرسند بعضی میگویند که شبخون بلشکر غنیم باید زد حضرت میفرمایند که شبخون کار بیدلان وشیوه فریب کاران است در حال بنواختن نقاره وانداختن سواران حکم میفرمایند و چون بدریاے سابرمهی رسیدند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند محمد حسین میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره مضطرب گردید خود بقراولی برمی آید سبحانقلی ترک هم ازین جانب باخیلی از دلاوران بکناره دریا تفحص حال غنیم می نماید میرزا انجماعت را می بیند ومی پرسد که این چه فوج است سبحان قلی ترک میگوید که جلال الدین اکبر بادشاه وفوج اوست آن بخت برگشته اینمعنی را قبول نمیکند ومی گوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازین بادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهرا تو دروغ میگوئی سبحان قلی گفت امروز نه روز است که حضرت از فتحپور به ایلغار رسیدند میرزا گفت که فیلان چه طور رسیده باشند سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج بفیلان بود اینچنین جوانان وبهادران سنگ شگاف بهتر از فیلان نامی ومست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری وسرکشی معلوم خواهد شد میرزا از شنیدن این سخن پاره از جا رفته متوجهه ترتیب افواج میگردد وحضرت آنمقدار توقف میفرمایند که که قراولان خبر میرسانند که غنیم در سلاح پوشی است بعد ازان متوجهه میگردند وهر چند کس میفرستند که خان اعظم ازپیش برآیند او ایستادگی مینماید ومی گوید که غنیم زور است تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود حضرت فرمودند که ماهمیشه خصوصاً درین سفر وبورش اعتماد بر تائید ایزدی نموده ایم اگر نظر

برسلسله ظاهر میبود اینچنین جریده بایلغار نمی آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگست استادن ما لایق نیست این سخن گفته توکل فطری را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که درطرح بهمرکابی مقرر شده بودند دران دریا اسپ انداختند با انکه گمان پایاب نبود بسلامت عبور فرمودند حضرت دوبلغه خودرا می طلبند قوردار در اضطراب آوردن دوبلغه را پیش روی می اندازد مخصوصان این معنی را بشگون خوب نمیگیرند حضرت در حال میفرمایند که شگون ما بسیار خوب شد چراکه پیش روی ما کشاده گشت درین اثنای میرزای بخت برگشته صفها آراسته بجنگ ولی نعمت خود بیرون می آید

باولی نعمت ار برون آئی * گرسپهری که سرنگون آئی

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که باین تیزی وجلدی آنحضرت سائه مرحمت بایشحدود خواهند انداخت هرکس که خبر از آمدن آنحضرت میداد اصلا قبول نمیکرد تاآنکه بقراین ودلایل آمدن آنحضرت خاطر نشان او شد لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این حال اصفخان نیز خبری باو میرساند پیش از برآمدن فوج از قلعه لشکر غنیم از میان درختان نمودار شد حضرت تائید ایزدی را دست آویز همت خود ساخته روان شدند محمد قلی خان توقبائی وتردیخان دیوانه باجمعی از بهادران پیشتر رفته باندک تردد جلو گردانیدند حضرت براجه بهگونداس میفرمایند که غنیم بیشمار است ومردم ما اندک باید که همه یکرو ویکدل گشته برغنیم حمله آور گردیم که مشت بسته کارگر ازپنجه کشاده است این سخن گفته وتیغها اخته بافدائیان خود غلغله الله اکبر ویا معین را بلند آوازه ساخته می تازند

به پرید هوش زمانه زجوش * بدرید گوش سپهر از خروش

برانغار وجوانغار بادشاهی وجمعی از بهادران غول رسیده داد دلاوری دادند کوکبائی که از قسم آتشبازی است هم از لشکر غنیم درگرفته در زقوم زاری می پیچد وآنچنان شوری می اندازد که فیل نامی غنیم درحرکت آمده باعث برهم خوردگی لشکر غنیم میگردد درین اثنا فوج غول رسیده محمد حسین میرزا وجمعی را که باو در زدوخورد بودند برداشتند ودلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات نمایان بتقدیم رسانیدند مانسنگه درباری درنظر انحضرت بر غنیم خود غالب آمد وراکهوداس کچهوایه جان نثاری کرد ومحمدوفا که از خانزادان این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد بعنایت خالق بنده نواز وبمحض همت واقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست براحوال انها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روی نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده بلوازم شکرگذاری قیام واقدام می نمایند درین اثنا یکی از کلانوتان بعرض میرساند که سیف خان کوکلتاش نقدحیات نثار دولت خواهی نمود بعداز تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسین میرزا باچندی از اوباش برفوج غول می تازد سیف خان بحسب اتفاق باو برمیخورد وداد مردانگی داده شهید میشود ومیرزانیز ازدست بهادران

غول زخمي ميشود وكوكلتاش مذكور برادر كلان زين خان كوكه است از غرايب احوال آنكه يک روز پيش ازين جنگ وقتيكه حضرت عرش آشياني بطعام ميل ميفرمودند از هزاره كه داناے علم شانه بيني بود مي پرسند كه فتح از كدام طرف است ميگويد كه از جانب شماست آما يكي از امراے اين لشكر شهيد خواهد شد درهمان اثنا سيف خان كوكه عرض ميكند كه كاشكے اين سعادت نصيب من شود

بسا فالي كه ازما آنچه برخاست * چو اختر ميگذشت آن فال شد راست

القصه ميرزا محمد حسين عنان بگردانيد و پاے اسپش درزقوم زارى بند شده از اسپ مي افتد گدا علي نام از يكه هاے بادشاهي باو برميخورد و اورا در پيش اسپ خود سوار كرده بملازمت حضرت مي آورد چون دوسه كس دعوى شركت گرفتن او ميكنند حضرت ازو مي پرسند تراكه كرفت ميگويد كه نمك بادشاه و دست اورا كه از عقب بسته بود ميفرمايند كه از پيش به بندند درين اثنا آب ميطلبد فرحت خان كه از غلامان معتمد بود هردو دست خودرا برسر او ميزند حضرت باو اعتراض فرموده آب خاصه ميطلبند و اورا سيراب عنايت ميسازند تا اين زمان ميرزا عزيز كوكه ولشكر درون قلعه برنيامده بودند حضرت بعد از گرفتاري ميرزا محمد حسين آهسته آهسته متوجه شهر احمد آباد مي شوند ميرزا را براے رايسنگه راتهور كه از عمدهاے راجپوتان بود مي سپارند كه برفيل انداخته همراه آورد درين اثنا اختيارالملک كه يكي از سرداران معتبر گجراتيان بود بافوجے قريب به پنجهزار كس نمايان ميگردد از نمودار گشتن اين فوج اضطراب تمام بمردم بادشاهي بهم رسيد حضرت بمقتضاى شجاعت جبلي وفطرت اصلي حكم بنواختن نقاره ميفرمايند وشجاعت خان وراجه بهگونداس و چندے ازبندها پيشتر تاخته بفوج مذكور تير مي اندازند بملاحظه آنكه مبادا فوج غنيم محمد حسين ميرزا را بدست در آورند مردم راى رايسنگه بصلاح وتجويز راجه مذكور سر ميرزا را از تن جدا مي سازند پدرم اصلا بكشتن او راضي نبودند وفوج اختيارالملک نيز از هم پاشيد واسپ اورا درزقوم زارى مي اندازد سهراب بيگ تركمان سراورا بريده مي آرد بمحض كرم وعنايت ايزدي اين نوع فتحي باندک مايه مردم روى داد * همچنين فتح ولايت بنگاله وگرفتن قلاع مشهور ومعروف هندوستان مثل قلعه چتور ورنتهنبور وتسخير ولايت خانديس وگرفتن قلعه اسير وديگر ولاياتے كه بسعي افواج قاهره بتصرف اولياى دولت در آمده است از حساب وشمار بيرون است اگر بتفصيل مذكور گردد سخن دراز ميشود ودر محاربه چتور جتمل راكه سردار مردم قلعه بود بدست خود بتفنگ زده اند در تفنگ اندازي نظير وعديل خود نداشتند بهمين تفنگ كه جتمل را زده امد سنگرام نام دارد و از تفنگهاى نادر روز گار است قريب سه چهار هزار جانور پرنده وچرنده زده باشند من هم در تفنگ انداختن شاگرد رشيد ايشان ميتوانم بود از جميع شكارها بشكارے كه از تفنگ زده شود طبيعت راغب است دريک روز هژده آهو را بتفنگ زده ام از رياضاتے كه والدبزرگوارم ميكشيده اند يكي ترک غذاے حيواني بود كه در تمام سال سه ماه بگوشت ميل

میفرموده اند و نه ماه دیگر بطعام صوفیانه قناعت می کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیاری از روزها وماها کشتن حیوانات منع عام بود تفصیل ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمیشدند در اکبرنامه داخل است * وهمان تاریخ که اعتمادالدوله را دیوان ساختم خدمت دیوانی بیوتات را بمعزالملک فرمودم معزالملک از سادات باخترز است در ایام والد بزرگوارم بمشرفی کرکراقخانه قیام واقدام می نمود * در یکروز از روزهاے ایام جلوس صد کس از بندهاے اکبری و جهانگیری بزیادتی منصب وجاگیر سر فراز گشتند * در عید رمضان چون اول عیدی بود از جلوس همایون من بعید گاه برآمدم کثرت عظمی شده بود بنماز عید قیام نموده لوازم شکر وسپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت سرا شدم بمقتضاے آنکه *

از خوان بادشاهان نعمت رسد گدا را

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات وخیرات نمایند ازان جمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کند وبمیر جمال الدین حسین انجو ومیران صدر جهان ومیر محمد رضای سبزواری بهر یک یک یک لک دام داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند وپنجهزار روپیه بدرویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم وحکم فرمودم که هر روز یکے از منصب داران پنجاه هزار دام به فقرا میداده باشند * قبضه شمشیر مرصع به خانخانان فرستاده شد میر جمال الدین حسین انجو را بمنصب سه هزاری سربلند ساختم بدستور سابق صدارت بمیران صدر جهان مفوض گردید وبحاجی کوکه کهازکوکهاے پدر منست فرمودم که در محل عورات مستحق را بجهت دادن زمین و زر نقد بنظر میگذرانیده باشد زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدی بود دو هزاری ساختم بهر کس فیلی یا اسپی مرحمت شد * رسم شده بود که نقیبان و میر اخوران از انکس جلوانه گویان مبلغی میگرفتند فرمودم که ان زر را از سرکاربدهند تامردم از طلب وخواست این گروه خلاص باشند * درهمین روز ها سالیاهین از برهانپور رسید و اسپان و فیلان برادر مرحومم دانیال را بنظردراورد از جمله فیلان که اورده بود یکی مست آلست نام داشت در نظرم خوش در آمد آورا نور گنج نام نهادم و عجب چیزی درین فیل مشاهده شد بر هردو طرف گوشهایش برابر هندوانه کوچکی بدر آمده است وانچنانکه آب در ایام مستی از فیلان میچکد ازانها برمی اید و همچنین بربالاے پیشانی بیشتر بر امدگی دارد که بایی کلانی درفیلان دیگر دیده نشد خیلی خوشنما ومهیب بنظر درمی آید * تسبیحی از جواهر بفرزند خورم عنایت کردم امید انکه بمنتهاے مطالب صوری ومعنوی برسد * چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل ان از کرورها میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بلاد مقرر راه هندوستان است ویک کرور و بست وسه لک دام جمع ان میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یکے کابل و دیگرے قندهار باشد هر سال مبلغهاے کلی بعلت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل انجا

همین زکوة بود این رسم قدیم را ازین دو محل برداشتم و ازینممر نفع کلي و رفاهیت تمام
اهل ایران و توران عاید گشت * جاگیر اصفخان که در صوبه بهار بود به باز بهادر مرحمت
شد و اصفخان را فرمودم که در صوبه پنجاب جاگیر تنخواه دهند چون بعرض رسید که
مبلغی کلي در جاگیر اصفخان باقي مانده است وحالا که حکم تغیر شد وصول ان
متعذر است فرمودم که یک لکهه روپیه از خزانه باو دهند وان زر باقي را از باز بهادر
خالصه شریفه بازیافت نمایند * شریف آملي را بمنصب دوهزار و پانصدي از اصل
و اضافه مقرر داشتم بسیار پاکیزه نهاد وخوش نفس است باآنکه از علوم رسمي بهره
ندارد اکثر اوقات ازو سخنان بلند و معارف ارجمند سربرمی زند در لباس فقر و تجرید
مسافرت بسیار نموده بابسیاری از بزرگان صحبت ها داشته مقدمات ارباب تصوف را
در ذکر دارد اینمعنی قالي اوست نه حالي در زمان والد بزرگوارم از لباس فقر و درویشي
بر آمده و مرتبه امارت وسرداري یافته نطقش بغایت قوي است روز مره و تکلمش
باآنکه از مقدمات عربیت عاري محض است در غایت فصاحت وپاکیزگي است
و انشاے عباراتش نیز خالي از نمکی نیست از شاه قلیخان محرم در آگره باغی مانده
بود چون وارث نداشت بدختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والدبزرگوارم
بود تکفیل کردم فرزند خرم را پدرم بایشان سپرده بودند هزار مرتبه از فرزند زائیده خود
او را دوست تر میدارند *

جشن اولین نوروز

شب سه شنبه یازدهم ذي قعده سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده صبح که محل فیضان
نور است حضرت نیر اعظم از برج حوت بخانه شرف وخوش حالي خود که ببرج
حمل باشد انتقال فرمود چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهای
دولتخانه خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئینی در غایت
زیب و زینت بستند واز روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف است خلایق
داد عیش و کامراني دادند اهل ساز و نغمه از هرطایفه و هرجماعت جمع بودند
لولیان رقاص و دلبران هند که بکرشمه دل از فرشته می ربودند هنگامه مجلس را گرم
داشتند فرمودم که هرکس از مکیفات و مغیرات آنچه میخواسته باشند بخورد منع و
مانعی نباشد

ساقي بنور باده بر افروز جام ما * مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

در ایام پدرم درین هفتده هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امراے کلان مجلس آراسته
پیشکشهاے نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سامان

نموده انحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود میفرمودند و ایشان بنابر سرفرازی بندگان خود بدان مجلس قدمرنجه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده انچه خوش می امد برداشته تتمه را بصاحب مجلس می بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگی سپاهی و رعیت بود درین سال پیشکشها را معاف فرمودم مگر قلیلی از چندی نزدیکان بنابر رعایت خاطر انها درجه قبول یافت در همین روزها بسیارے از بندها بزیادتی منصب سرفرازی یافتند ازانجمله دلاور خان افغان را هزار و پانصدی ساختم دیگر راجه باسو را که از زمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگی تاحال طریقه بندگی واخلاص بمن دارد و هزار و پانصدی منصب داشت سه هزار و پانصدی کردم شاه بیگخان حاکم قندهار را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سرفراز گردانیدم و راے رایسنگه که از امراے راجپوت است بهمین منصب سرفرازی یافت دوازده هزار روپیه مدد خرچ گویان فرمودم که برانا شفکر بدهند * در اغاز جلوس یکی از اولاد مظفر گجراتی که خودرا حاکم زاده آن ولایت میگرفت سرشورش برآورده اطراف وجوانب شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندے از سرداران مثل پیم بهادر اوزبک و راے علي بهتي که از جوانان مردانه و قرار داده انجا بودند دران فتنه بشهادت رسیدند اخرالامر راجه بکرما جیت و بسیارے از منصب داران را با شش هفت هزار سوار آراسته بکمک لشکر گجرات تعین ساختم و مقرر شد که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد قبل ازین که قلیج خان بدان خدمت تعین یافته بود متوجه ملازمت گردد بعد ازرسیدن افواج قاهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشید هرکدام بجنگلی پناه جستند و آن ولایت بقید ضبط درامد و خبر این فتح در احسن ساعات بمسامع جاه و جلالم رسید درینولا عرضداشت فرزند پرویز بنظر درامد که رانا تهانه مندل را که سي چهل کروهي اجمیر واقع است گذاشته فرار نموده وافواج قاهره متعاقب او تعین یافته‌اند امید که اقبال جهانگیری اورا نیست و نابود گرداند * در روز شرف بسیاری از بندهاے به رعایتها و اضافه هاے منصب سرفرازي یافتند پیشروخان را که از خدمتگاران قدیم است و درملازمت حضرت جنت اشیانی از ولایت آمده بود بلکه ازجمله مردمیست که شاه طهماسپ همراه ساخته بودند مهتر سعادت نام داشت چون داروغه و مهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و درین خدمت نظیر و عدیل خود ندارد اورا بخطاب پیشروخانی سرفراز ساخته بودند اگرچه ملایم طبیعت و قلقچي مشرب است نظر بر حقوق خدمت بمنصب دو هزاري از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم

گریختن خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنابر جوانیها و غرورے که جوانان را میباشد و کم تجربگی و ناعاقبت

اندیشی مصاحبان نا جنس خیالات فاسد بخاطر راه یافته بود بتخصیص درایام بیماری والد بزرگوارم که بعضی کوتاه اندیشان بنابر کثرت جرایم و تقصیراتے که از ایشان بوقوع آمده‌بود و از عفو و اغماض نا امید محض بودند بخاطر گذرانیدند که اورا دست اویزے ساخته امور سلطنت را از پیش خسرو گیرند ازین معنی غافل که امور سلطنت وجهانبانی امری نیست که بسعی ناقص عقلی چند انتظام پذیرد خالق دادار تاکرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع‌الشان داند و این خلعت را برقامت قابلیت چه کس راست اورد

زدارنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسرو تخت را
سرے را که حق تاج پرور نمود * نشاید ازو تاج و دولت ربود

چون خیالات فاسد مفسدان و کوته اندیشان بغیراز مذلت و پشیمانی نتیجه ندارد امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر ومتوحش می یافتم هرچند درمقام عنایت و شفقت شده خواستم که بعضی تفرقها و دغدغه‌ها ازخاطر او دور سازم فائده بران مترتب نگشت تا انکه بکنکاش جمعی از بخت برگشتگان درشب یکشنبه هشتم ذیحجه سنه مذکور بعد از گذشتن دوگهری زیارت روضه منوره حضرت عرش اشیانی را مذکور ساخته سه صدوپنجاه سوارے که باو متفق بودند از درون قلعه آگره برامده متوجه میگردد و بعد از روان شدن او باندک زمانے یکے از چراغچیان که با وزیرالملک اشنا بوده خبر میرساند که خسرو گریخت وزیرالملک اورا همراه گرفته پیش امیرالامرا می اورد چون او این خبررا تحقیق مینماید مضطربانه بدر بار محل امده یکی از خواجه سرایان را می گوید که دعاے من برسان و بگو که عرض ضروری دارم حضرت بیرون تشریف آورند چون درخیال من این امر درنیامده بود گمان بردم که از جانب دکن یا گجرات خبرے رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چنین‌است گفتم چه باید کرد خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفریستم آمیرالامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم فرمودم که چنین باشد بعد ازان معروض داشت که اگربه نصیحت برنگردد و دست بسلاح کند، چه باید کرد گفته شد که اگر بهیچک براه راست درنیاید انچه از دست تو اید تقصیر مکن سلطنت خویشی و فرزندی بر نمی تابد

که باشاه خویشی ندارد کسی

چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته اورا مرخص ساختم بخاطر رسید که خسرو ازو آزردگی تمام دارد و بنابر قرب ومنزلتی که داشت محسود امثال و اقران است مبادا که نفاقی درحق او اندیشد و اورا ضایع سازد معزالملک را فرمودم که رفته اورا باز گرداند و شیخ فرید بخشی بیگی را بدین خدمت تعین نموده حکم کردم که جمیع منصبداران واحدیانے که درپاس اند بهمراهی‌ا و متوجه شوند و اهتمام خان کوتوال بقراولی وخبر گیری مقرر گشت و باخود قرار دادم که بقضاے سبحانی چون روز شود خود نیز متوجه

گردیدم و معزالملک امیر الامرا را آورد چوں در همیں روزها احمد بیگ خان و دوست محمد خان پکاول مرخص گشته بودند و در حوالی سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو دران نواحی باچندی از دیرهاء خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب پیش گرفته بایلغار میرود بخاطر گذشت که مبادا راه را چپ زده بجانب دیگر رود چوں راجه مانسنگه خالوی او در بنگاله بود بخاطر اکثر بندهاے درگاه میرسید که بان جانب متوجه خواهد گشت بهرطرف کساں فرستاده مشخص شد که به پنجاب میرود * دریں اثنا صبح طالع گشت تکیه برکرم و عنایت الله تعالی نموده بعزیمت درست سوار شده و مقید بهیچ چیز و هیچکس ناشده متوجه گردیدم

بلی انرا که اندوهست درپی * نمی داند که ره چوں میکند طے
همیداند که افتد پیش و راند * نداند باکه آید باکه ماند

چوں بروضه متبرکه والد بزرگوارم که در سه کروهے شهر واقع است رسیده استمداد همت از روحانیت آنحضرت می نمودم مقارن ان حال میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ ر که اراده همراهی خسرو داشت گرفته آوردند چوں پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته برفیل سوار کردند وایں اول شگون بود که ببرکت و توجه و امداد آنحضرت بظهور آمد چوں نیم روز شد و هوا گرمی تمام بهمرسانید لحظه درسایه درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که هرگاه ما را بایں امنیت خاطر ایں حال بوده باشد که معتاد افیون را که در اول روز بایست خورد تاحال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آں بے سعادت ازیں قیاس باید کرد آزارے که داشتم ازیں ممر بود که فرزند بیموجب و سببی غنیم و خصم شد اگر سعی بدست آوردن او ننمایم مفسداں و فتنه اندیشاں را دستگاهے بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفته باوزبک یا قزلباش خواهد رفت و ازیں ممر خفتی بدیں دولت راه خواهد یافت بنابریں مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متهره که در بیست کروهی آگره واقعست دوسه کروه گذشته در موضع از مواضع پرگنه مذکور که تالابے داشت نزول نمودم * خسرو چوں بمتهره میرسد بحسین بیگ بدخشي که از رعایت یافتهاے والد بزرگوارم بود و بقصد ملازمت من از کابل می آمد برمیخورد چوں طبع بدخشیاں به فتنه و آشوب پیراسته است اینمعنی را از خدا خواسته تا دویست سیصد از ایماقات بدخشاں که همراه او بوده اند راهبر و سپهسالار او میگردد و در راه هرکس که از پیش می آید تاراج نموده اسپ واسباب او را میگیرند سوداگراں و راهگذری مال شاں لچه و تاراج ایں مفسداں بود بهرجا که میرسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقاں ایمن نبودند خسرو بچشم خود می دید که بر ملک موروثی آباواجداد او چه قسم ستمی می رود از دیدن افعال ناشایسته ایں بدبختاں درساعتے هزار بار مرگ را آرزو میکرد غایتاً غیر از مدارا و مواسا بایں سگاں چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاوری احوال او نمودے ندامت وپشیمانی را دست آویز خود میساخت و بے دغدغه خاطر بملازمت من می آمد

عالم‌السر ایزد دانا است که از تقصیرات او بالکلیه درگذشته آنمقدار لطف و شفقت می نمودم که سرموے تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی ماند چوں در واقعه حضرت عرش آشیانی بافساد بعضی مفسدان ارادها از خاطر او سربر زده بود ومیدانست که اینها بمن رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد و والده اوهم در ایام شاهزادگی از نا خوشی اطوار و اوضاع او وسلوک برادر خوردش مادهوسنگه تریاک خورده خودرا کشت از خوبیهاے و نیکذاتی هاے او چه نویسم عقلی بکمال داشت واخلاص او بمن دردرجه بود که هزار پسر وبرادر را قربان یکموی من میکرد مکرر بخسرو مقدمات نوشت واورا دلالت باخلاص ومحبت من میکرد چوں دید که هیچ فائده ندارد عاقبت نامعلوم است که بکجا منجر خواهد شد از غیرتیکه لازمه طبیعت راجپوتانی است خاطر برمرگ خود قرار داده وچندیں مرتبه گاه گاهے مزاج او درشورش می آمد چنانچه ایں حدیث میراثی بود که پدراں وبراداراں او همه یکبار در دیوانگی خودها را ظاهر میکردند وبعد از مدتے علاج پذیر میشدند ودر ایامیکه من بشکار متوجه گشته بودم روز بیست وششم ذی حجه سنه ۱۰۱۳ افیون بسیار در عین سوزش دماغ خورده درانداک زمانے درگذشت گویا که ایں احوال پسر بیدولت خودرا پیشتر می دیده است اول کدخدائی که در آغاز جوانی و خورد سالی مرا دست داد نسبت او بود بعد از تولد خسرو اورا شاه بیگم خطاب داده بودم چوں بدسلوکیهاے فرزند وبرادر را نسبت بمن نتوانست دید از سر جان در وقت دماغ پریشان شدن درگذشته خود را ازیں کلفت واندوه باز رهانید از فوت او بنابر تعلقی که داشتم ایامی بر من گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتے نداشتم چهار شبانه روز که سی و دوپهر باشد از غایت کلفت واندوه چیزے از ماکول و مشروب وارد طبیعت نگشت چوں ایں قصه بوالد بزرگوارم رسید دلاسا نامه در غایت شفقت و مرحمت بدیں مرید فدوی صادر گشت وخلعت ودستار مبارک که از سر برداشته بودند هماں طور بسته بجهت من فرستادند ایں عنایت آبے بر آتش سوز و گداز من زده اضطراب و اضطرار مرا فی‌الجمله قرارے و آرامی بخشید غرض از ذکر ایں مقدمات انکه بیسعادتی ازیں در نمیگذرد که فرزندے بنابر ناخوشی سلوک واطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود وبه پدر خود بے هیچگونه باعثی وسببی بمحض تصورات وخیالات فاسد در مقام بغی و عناد در آمده از دولت ملازمتش فرار بر قرار اختیار نماید چوں منتقم جبار هر کردارے را سزاے دربرابر نهاده لاجرم مال حالش بداں انجامید که به بدتریں احوالی بقید درامد واز درجه اعتماد افتاده بزندان دایمی گرفتار گردید

راه چو مستانه رود هوشمند * پاے بدام آرد وسر در کمند

مجملاً روز سه شنبه دهم ذی حجه بمنزل هودل فرود آمدم شیخ فرید بخاری را باجمعی از شجاعان وبهادراں بتعاقب خسرو وهراول لشکر فیروزی اثر معین و مشخص گشتند دوست محمد را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت وریش سفیدی بمحافظت قلعه

آگره و محلها و خزاین فرستادم اعتمادالدوله وزیرالملک را در وقت برآمدن از آگره بضبط و حراست بشهر گذاشته بودم بدوست محمد گفتم که چون بصوبه پنجاب میرویم و آن صوبه در دیوانی اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهی ساخت وپسران میرزا حکیم را که در آگره اند بقید آورده محبوس نگاه خواهی داشت چه هرگاه که از فرزند صلبی این معامله رو نماید از برادر زاده و عموں زاده چه توقع توان داشت معزالملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد چهار شنبه به پلول و پنجشنبه بفریدآباد نزول اجلال واقع گشت روز جمعه سیز دهم اتفاق دهلی دست داد از گرد راه بزیارت روضه مقدسه حضرت جنت اشیانی شتافته زیارت نمودم واستمداد همت کردم وبه فقرا و درویشان بدست خود زرها دادم و از آنجا برینگاه مقام حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا توجه کرده بلوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد ازان پارهٔ زر بمیرجمال الدین حسین انجو و مبلغی دیگر بحکیم مظفر دادم تا به فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه چهاردهم مقام سراے نریله شد این سرا را خسرو سوزانیده رفته بود منصب اقا ملائی برادر اصفخان که بخدمت حضور سرفراز بود از اصل واضافه هزاری ذات وسیصد سوار مقرر گشت درین راه خدمت چپهان میکرد جمعی از ایماقات که در رکاب ظفر انتساب بودند بملاحظه آنکه چون بعضی ازین مردم با خسرو اتفاق دارند مبادا بخاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد بکلان تران ایشان دوهزار روپیه داده شد که در جزو مردم خود قسمت نمایند و جماعت خود را بمراحم جهانگیری امیدوار سازند بشیخ فضل‌الله وراجه دهیر دهرزرها دادم که در راه به فقرا وبرهمنان میداده باشند سی هزار روپیه فرمودم که در اجمیر براناشنکر بطریق مدد خرچ بدهند روز دوشنبه شانز دهم به پرگنه پانی پت رسیدم این منزل و مقام برآباے کرام و اجداد ذوی‌الاحترام ماهمیشه مبارک و فرخنده آمده ودو فتح عظیم درین سر زمین رو داده یکی شکست ابراهیم لودی که بصولت عساکر ظفر مآثر حضرت فردوس مکانی دست داده وذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور است دوم فتح هیمو بدکردار که در اول دولت والد بزرگوارم بتفصیلی که تحریر یافته از عالم اقبال بظهور آمد در حینیکه خسرو از دهلی گذشته به پرگنه مذکور متوجه میگردد بحسب اتفاق دلاور خان انجا رسیده بود چون قبل از ورود او باندک وقتی اینمقدمه می شنود فرزندان خود را ازآب جون میگذراند وخود سپاهیانه وقزاقانه دل بر ایلغار می نهد و قصد میکند که خود را پیش از رسیدن خسرو بقلعه لاهور اندازد * مقارن اینحال عبدالرحیم نیز از لاهور بایغمقام و منزل میرسد دلاور خان دلالت میکند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران وخود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آیات جهانگیری میباش از بسکه گران‌بار و ترسنده بود اینمعنی را بخود قرار نتوانست داد انمقدار توقف نمود که خسرو رسید رفته او را ملازمت کرد وقرار همراهی از روی اختیار باضطرار داده خطاب ملک انور راے یافت و در نبرد صاحب اختیار گشت دلاورخان مردانه متوجه لاهور گردید و در راه بهرکس و بهر طایفه از ملازمان درگاه وکروریان وسودگران

وغیره میرسید انها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خود میگرفت و بعضی را میگفت که از راه کناره گیرند بعد ازان که بندهاے خدا از تاراج دست اندازان وظالمان ایمن گشتند غالب ظن آن بود که اگر سید کمال در دهلي ودلاور خان در پاني پت جرات و همت نموده سر راه برخسرو میگرفتند انجماعة پریشان که همراه او بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان میگشتند وخسرو بدست می آمد غایتاً همت شان یاوری نکرد ودر ثاني الحال هرکدام تقصیر خود را بروشی تلافي نمودند دلاور خان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن بقلعه در آمد و خدمت نمایانے کرده تدارک آن کوتاهي نمود و سید کمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه بتقدیم رسانید چنانچه در محل خود به تفصیل نوشته خواهد شد هفتدهم ذي حجه پرگنه کرنال محل نزول رایات عالیات گشت دریں منزل عابد بن خواجه را که پسر کلان جونیاربست وپسر زاده عبدالله خان اوزبک که در زمان والد بزرگوارم آمده بود بمنصب هزاري ذات وسوار سرفراز ساختم شیخ نظام تهانیسري که از شتاوان مقرر وقت خود بود خسرو را می بیند واو را به نویدهاے دلخواه خوشدل ساخته تازه ازراه می برد آمده مرا دید چون اینمقدمات بر گوش خورده بود خرچے راه باو داده فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گردد در نوزدهم پرگنه شاه آباد منزل گردید وآب دریں مقام بسیار کم بود بحسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگان شاداب گشتند * شیخ احمد لاهوري را که از زمان شاهزادگي نسبت خدمتگاري وخانه زادي و مریدي داشت به منصب میر عدلي سرفراز گردانیدم مریدان و ارباب اخلاص بوسیله او از نظر میگذرند ودست وسینه بهرکس باید داد بعرض رسانیده میدهاند در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردد باید که وقت خود را به دشمني ملتي از ملتها تیره ومکدر نسازند وباجمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعیدارند هیچ جانداري را بدست خود نکشند و سلاح طبیعت نباشند مگر در جنگها وشکارها

مباش دریے بے جان نمودن جاندار * مگر بعرصه پیکار یا بوقت شکار

تعظیم نیرات را که مظاهر نور الهي اند بقدر درجات هریک باید نمود و موثر و موجد حقیقي درجمیع ادوار واطوار الله تعالی را باید دانست بلکه فکر باید کرد تا در خلوت وکثرت خاطر لمحه از فکر و اندیشه اوخالي نباشد

لنگ و پوچ و خفته شکل و بے ادب * سوی او مي غنج و او را می طلب

والد بزرگوارم ملکه اینمعني بهمرسانیده درکم وقتي ازیں اوقات ازیں فکر خالي بودند در منزل الوه الوالي اوزبک را باپنجاه وهفت منصبدار دیگر بکمک شیخ فرید تعین نموده چهل هزار روپیه مدد خرچ گویان بانجماعت مرحمت نمودم هفت هزار روپیه دیگر بجمیل بیگ داده شد که بایما قات تقسیم نماید بمیر شریف املی نیز دوهزار روپیه شفقت کردم * روز سه شنبه بیست و چهارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته آوردند و دو کس را که اقرار به نوکري او کردند فرمودم که در ته پاے فیل

انداختند وسه نفر را که انکار نمودند سپرده شد تا بحقیقت باز رسیده شود دوازدهم ماه فروردی سنه احد جلوس میرزا حسین و نورالدین قلي کوتوال بشهر لاهور داخل میشوند ودر بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاور خان میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار باشید * در همین تاریخ دروازهاے شهر لاهور محفوظ ومضبوط میگردد و دو روز بعد از تاریخ مذکور باندک مردم دلاورخان بقلعه داخل میشود و شروع در استحکام برج و باره کرده هرجا شکست و ریختگي داشت مرمت نموده توپها و ضرب ها را ببالاے قلعه برآورده مستعد جنگ میشود جمع قلیلی از بندهاے درگاه که در درون قلعه بودند همگي رجوع آورده بخدمات متعین گشتند و مردم شهر نیز باخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که في الجمله سرانجامے شده بود خسرو در رسید و یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قتل کرده طرح جنگ اندازند ویکی از دروازها را از هرجانب که میسر باشد اتش در داده بسوزانند و بلوث مآلاں خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم داد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند این جماعت خون گرفته یکی از دروازه هاے شهر را اتش دادند دلاور بیگ خان وحسین بیگ دیوان و نورالدین قلي کوتوال از طرف درون دیوار دیگر محاذي دروازه برآوردند در همین روزها سعید خان که از تعیناتیان کشمیر بود در کنار اب چناب منزل داشت این خبر را شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار اب راوي رسید باهل قلعه خبر فرستاد که بقصد دولت خواهي امده ام مرا بدرون قلعه در آورید مردم قلعه شب کسی فرستاده و اورا باچندے که همراه داشت بدرون در مي اورند بعد از نه روز که قلعه در محاصره بود خبر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و تابعان او میرسد بے پاشده بخاطر میگذارند که روبروی لشکر فیروزي اثر باید رفت چون لاهور از سواد هاے اعظم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیمی دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند و بقصد انکه بر فوج پیش شبخون آورند از حوالي شهر برمی خیزند در سراے قاضي علي شب پنجشبنه شانزدهم بمن این خبر رسید هم در شب با انکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم صباح ان بسلطانپور رسیده شد تانیم روز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق در همین وقت وساعت میان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله دست میدهد معزالملک تشت بریاني آورده بود میخواستم که از روے رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسید به مجرد شنیدن باآنکه طبیعت مایل بخوردن بریاني بود یک لقمه براے شگون خورده سوار شدم ومقید برسیدن مردم و کمي افواج قاهره نگشته بشتاب هرچه تمامتر متوجه گشتم چلته خاصه خودرا هر چند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیرے حاضر نبود خود را بلطف ایزدي سپرده بیملاحظه روانه شدم در اول سواري زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچ کس را خبر هم نبود که امروز جنگ خواهد شد مجملاً تا بسر پل گوبند وال رسیدن چهار

پانصدسوار از نیک و بد جمع شده باشند * در وقتی که از پل مذکور میگذشتم خبر فتح رسید اول کسی که این مژده رسانید شمسي توشکچي بود بدین خوش خبري خوش خبر خان خطاب یافت و میر جمال الدین حسین را که پیش ازین بجهت نصیحت خسرو فرستاده بودم در همین وقت رسیده از کثرت و شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم مي شد با آنکه خبر فتح متواتر رسیده این سید ساده لوح بهیچ وجه باور نمي کند و تعجب مینماید که این نوع لشکري که من دیده ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قلت و بے استعدادي اند شکست میخورند و قتیکه سنگهاسن خسرو را با دو خواجه سراے او اوردند میر قبول اینمعني نمود از اسپ فرود آمده سر بر پاے من نهاد و انواع خضوع و خشوع بتقدیم رسانید و گفت که اقبال بالاتر و بلند تر ازین نمي باشد شیخ فرید درین سرداري مخلصانه و فدائیانه پیش آمد سادات بارهیه را که ازشجاعان زمان خود اند و در هرمعرکه که بوده‌اند کار از ایشان شده هر اول ساخته بود سیفخان ولد سید محمود خان بارهیه سردار قوم بنفس خود تردداث مردانه نموده هفتده زخم برداشت و سید جلال هم از برادران اینطائیفه تیرے بر شقیقه خورد و بعد از چند روز درگذشت در اثناے که سادات بارهیه که‌از پنجاه از شصتی بیش نبودند زخم و ضرب هزار هزار سوار و پانصد پانصد سوار بدخشي برداشته پاره پاره شده بودند سید کمال که بابرادران خود بکمک هر اول تعین شده بود از یک کناره در آمده زد و خوردے کردند که فوق تهور و مردي بود بعد ازان که مردم برانغار بادشاه سلامت کفته تاختند اهل بغي و فساد بشنیدن این کلمه بیدست و پاشده هریک بگوشه متفرق شدند قریب بچهار صد نفر از ایماقات درمیدان پایمال قهر و غلبه لشکر فیروزي اثر گردیدند صندوق جواهر خسرو و نفایسي که همیشه باخود میداشت بدست افتاد

که دانست که این کودک خورد سال * شود بابزرگان چنین بدسگال
باول قدح دردي آرد به پیش * گدازد شکوه من و شرم خویش
بسوزاند اورنگ خورشید را * تمنا کند تخت جمشید را

مرا هم مردم کوتاه بین در الهآباد بسیار دلالت بمخالفت پدر مي کردند غایتاً این سخن اصلا معقول ومقبول من نمي گشت و میدانستم دولتے که بنداے آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداري خواهد نمود بکنگاش ناقص عقلان ازجا نرفتم و بمقتضای عقل و دانش کار فرموده بملازمت پدر و مرشد وقبله و خداے مجازي خود رسیدم و بهبرکت این نیت درست رسید انچه بمن رسید * در شب همانروزی که خسرو گریخت راجه باسو را که زمیندار معتبر کوهستان لاهور است رخصت نمودم که بان حدود رفته هرجا که خبرے و اثرے ازو بشنود بدست آوردن او انچه امکان سعي باشد بتقدیم رساند و مهابتخان و میرزا علي اکبرشاهي را با لشکر انبوه تعین نمودم ومقرر چنان شد که بهرطرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نماید و من هم بخود قرار دادم که اگر خسرو بکابل رود من سر درپے او نهاده تا اورا بدست نیارم برنگردم و اگر درکابل

توقف نکرده به بدخشان و انحدود رود مهابت خان را در کابل گذاشته خود بخیریت ودولت معاودت نمایم و منشاء نرفتن بدخشان آن بود که آن بے سعادت البته باوزبکان در خواهد خورد و آن خفت باین دولت لاحق میگردد * در روزیکه افواج قاهره بتعاقب خسرو تعین یافتند پانزده هزار روپیه بمهابتخان و بیست هزار روپیه دیگر باحدیان مرحمت شد و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه بهرکس باید داد بدهند شنبه بیست وهشتم اردوے ظفر قرین در منزل جیپال که در هفت کروهی لاهور واقع است نزول اجلال دست داد در همین روز خسرو با معدودے چند بکنار دریاے چناب میرسد خلاصه سخن آنکه بعد از شکست رایهاے مردمی که همراه او از معرکه جنگ برآمده بودند مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قدیمان او بودند میخواستند که به هندوستان روبه باز گردد ومصدر بغي و فسادها شود وحسین بیگ که اهل و عیال ومردم وخزانه او بر سمت کابل واقع بودند او را دلالت برفتن کابل مینمود آخرالامر چون بکنگایش حسین بیگ عمل نمود بیک قلم مردم هندوستان وافغان ازو جدائي اختیار نمودند بعد از رسیدن بدریاے چناب اراده میکند که از گذر شاه پور که از گذرهاے معین است عبور نماید کشتي بهم نمیرسد بگذر سودهره روانه میشود در گذر مذکور مردم او یک کشتي بیملاح و کشتي دیگر پر از هیمه و کاه بدست در می آورند * پیش از شکست خسرو بجمیع جاگیرداران وراه داران و گذربانان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه رویداده خبردار و هوشیار باشند بنابرین تاکیدات گذرهاء ابهادربند بود حسین بیگ خواست که ملاحان کشتي هیمه و کاه را بان کشتي بیملاح آورده خسرو را بگذرانند درین اثنا کیلن داماد کمال چودهری سودهره میرسد ومي بیند که جماعتی درین شب در مقام گذشتن از آب اند بملاحان فریاد میکند که حکم جهانگیر بادشا نیست که در شب مردم از آب نادانسته میگذشته باشند هوشیار باشید از شور و غوغاے اینها مردمی که دران نواحي بودند جمع مي شوند وداماد کمال چوبے را که کشتي بدان میرا نند وبزبان هند آنرا بلي گویند از دست ملاحان کشیده کشتي را سرگردان میسازد هرچند زر هادادن قبول کردند که از ملاحان کسی متصدي گذرانیدن انها شود هیچکس قبول نه نمود به ابوالقاسم تمکین که در گجرات حوالي چناب بود خبر رسید که جمعی درین شب میخواهند که از آب چناب عبور نمایند او چون برینمعنی مطلع بود هم در شب بافرزندان وجمیعت سوار شده خود را بکنار گذر مذکور رسانید صحبت بجاے رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازي در آمد تا چهار کروه کشتي بطور خود بپایان روبه آب میرفت تاآنکه آخر شب در ریگ نشست و هرچند خواستند که کشتي را از ریگ جدا سازند میسر نگشت درین اثنا صبح صادق دمیدن گرفت ابوالقاسم و خواجه خضر خان که باهتمام هلال خان درین روے آب جمیعت کرده بودند کنار غربی آب مستحکم ساختند وجانب شرقي را زمیداران استحکام داده بودند هلال خان را قبل

از وقوع این حادثه بسزاولی لشکرے که بسرداری سعید خان بکشمیر تعین یافته بود فرستاده بودم بحسب اتفاق درهمین شب بدین نواحی میرسد بسیار بوقت رسیده بود و اهتمام او در اوردن ابوالقاسم خان تمکین و جماعت خواجه خضر خان و بدست اوردن خسرو بسیار دخل داشت * صبح روز یکشنبه بست و نهم ماه مذکور مردم بر فیل و کشتی سوار شده خسرو را بدست در اوردند و روز دو شنبه سلخ در باغ میرزا کامران خبر گرفتاری او بمن رسید همان ساعت بامیرالامرا فرمودم که بگجرات رفته خسرورا بملازمت اورد * در کنگاش امور سلطنت و ملک داری اکثرانست که برائے وفهمید گی خود عمل مینمایم از کنگاش هائے دیگر کنگاش خود معتبرمیدانم اول انکه بخلاف صلاح و صوابدید جمیع بندگان مخلص از اله آباد ملازمت پدر بزرگوار اختیار نموده دولت خدمت ایشان را دریافتم و صلاح دین و دنیای من درین بود و بهمان کنگاش پادشاه شدم دوم تعاقب خسرو که به هیچ چیز از تعین ساختن ساعت و غیره مقید نشدم و تا اورا بدست در نیاوردم ارام نگرفتم از غرایب امور است که بعد از توجه از حکیم علی که دانائے فن ریاضیست پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است بعرض رسانید که بجهت حصول اینمطلب اگر خواهند ساعتے اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی که بدولت سوار شده اند نتوان یافت * در روز پنجشنبه سویم محرم سنه هزارو پانزده درباغ مرزا کامران خسرو را دست بسته و زنجیر در پا از طرف چپ برسم و توره چنگیز خانی بنظر من در اوردند حسین بیگ را بر دست راست او و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند خسرو درمیان این هردو ایستاده می لرزید ومی گریست حسین بیگ بگمان انکه شاید اورا نفعي کند سخن پریشان گفتن اغاز نمود چون غرض او معلوم گشت اورا بحرف زدن نگذاشته خسرو را مسلسل سپردم و این دو مفتری را فرمودم که در پوست گاو وخر کشیدند و بدراز گوش واژ گونه سوار کردند و برگرد شهر گردانیدند چون پوست گاو زود تر از پوست خر قبول خشکی نمود حسین بیگ تا چهار پهر زنده مانده به تنگی نفس درگذشت و عبدالرحیم که در پوست خر بود و از خارج باو رطوبات رسانیدند زنده ماند از روز دوشنبه اخر ذی حجه تا نهم محرم سنه مذکور بواسطه زبونی ساعت درباغ میرزا کامران توقف واقع شد بهروال را که جنگ دران مقام دست داده بود بشیخ فرید مرحمت نمودم * و اورا بخطاب والائے مرتضی خان سرفراز گردانیدم * بجهت نظام و انتظام سلطنت ازباغ مذکور تا شهر فرمودم که دورویه چوبها برپا کرده فتنه انگیزان اویماق و جمعي را که درین شورش همراهي کرده بودند بردار ها و چوبها اویخته هر کدام را بسیاستی غیر مکرر بسزا و جزا رسانیدند و زمینداراني که درین خدمت لوازم دولتخواهي بجا اورده بودند ریاست و چودهراهي میانه دریائے چناب ابهت فرموده زمینها بطریق مدد معاش بهریک مرحمت نمودم ازجمله اموال حسین بیگ که بعد ازین هرجا اسم او مذکور خواهد شد از خانه میر محمد باقي قریب هفت لک روپیه ظاهر شد سوائے انچه بمحل دیگر سپرده و خود همراه داشته وقتی که

بهمراهي ميرزا شاهرخ بدين درگاه آمده بود يک اسپ داشت رفته رفته کارش بدين درجه رسيد که صاحب خزينه و دفينه گرديده امثال اين ارادها در خاطرش جاکرد در اثناء راه که معامله خسرو هنوز در مشيت حق بود چون ميان ولايت و دارالخلافه آگره که منبع فتنه و فساد است از سرداري صاحب وجود خالي بود بدغدغه آنکه مبادا معامله خسرو بطول انجامد فرمودم که فرزند پرويز بعضي از سرداران را برسر رانا گذاشته خود با اصفخان و جمعي که بدو نسبت خدمت نزديک داشته باشند متوجه آگره گردند و حفظ و حراست آنحدود را عهده اهتمام خود مقرر شناسند به برکت عنايت الهي پيش ازانکه پرويز باگره رسد مهم خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تمشيت پذيرفت بنابراين فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد چهار شنبه نهم محرم بمبارکي بقلعه لاهور در آمدم جمعي از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت بدارالخلافه آگره درين ايام که في الجمله خللي در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقعست بصلاح دولت اقرب خواهد بود اين کنگاش پسند خاطر من نيفتاد چه از عرايض شاه بيگ خان حاکم قندهار بعضي مقدمات معروض افتاده بود دلالت بران ميکرد که امراے سرحد قزلباشيه بنابر افساد چندے از بقاياے لشکر ميرزايان انجا که هميشه محرک سلسله خصومت و نزاع اند و ترغيب نامجات در گرفتن قندهاريان طايفه مي نويسند حرکتي خواهند نمود بخاطر رسيد که مبادا شنقار شدن حضرت عرش آشياني و مخالفت بے هنگام خسرو داعيه انها را تيز ساخته برسر قندهار يورش نمايند بحسب اتفاق انچه بخاطر افتاب اشراق پرتو انداخته بود از قوه بفعل آمد * حاکم هرات و ملک سيستان وجاگيرداران ان نواحي به کمک و مدد حسين خان حاکم هرات برسر قندهار متوجه گشتند شاباش برهمت و مردانگي شاه بيگخان که مردانه پا قايم کرده قلعه را مضبوط و مستحکم ساخت و خود بربالاي ارک سيوم از قلعه مذکور چنان نشست که بيرونيان علانيه مجلس او را ميديدند و در مدت محاصره ميان نه بسته سروپا برهنه مجلس عيش و عشرت ترتيب ميداد و هيچ روزي نبود که فوجي در برابر لشکر غنيم از قلعه بيرون نميفرستاد و کوششهاے مردانه بتقديم نميرسانيد تا در قلعه بود چنين بود لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون اين خبر در لاهور رسيد ظاهر شد که توقف درين حدود اقرب و اصلح بوده * درحال فوج کلاني بسرداري ميرزا غازي وهمراهي جمعي از منصب داران و بندهاے درگاه مثل قرابيگ که بخطاب قرا خاني وپخته بيگ که بخطاب سردار خاني سرفراز گرديده بودند معين گشتند ميرزا غازي را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم و نقاره عنايت کردم ميرزا غازي ولد ميرزا خاني ترخان که بادشاه ملک تهته بود و بسعي عبدالرحيم خانخانان سپه سالار درعهد حضرت عرش آشياني انديار مفتوح و ملک تهته در جاگير او که منصب پنجهزاري ذات و سوار مقرر گشته بود تفويض يافت و بعد از فوت او ميرزا غازي پسرش بمنصب و خدمت پدر سرفراز بود ابا و اجداد اينها از امراء سلطان حسين ميرزا باقر والي

خراسان بودند ودر اصل از سلسله امراء صاحبقراني اند خواجه عاقل بخدمت بخشي گري این لشکر مقرر گشت چهل و سه هزار روپیه مدد خرچ گویان بقرا خان و پانزده هزار روپیه بنقدي بیگ و قلیج بیگ که از همرا هان میرزا غازي بودند مرحمت شد بجهت رفع این خدشه و اراده سیر کابل توقف لاهور را بخود قرار دادم در همین روزها منصب حکیم فتح الله از اصل واضافه بهزاري ذات و سیصد سوار مقرر گشت چون ازشیخ حسین جامي خوابهاے نزدیک وقوع بمن رسیده بود * بیست لک دام که موازي سي چهل هزار روپیه بوده باشد بخرچ او و خانقاه و درویشاني که باو مي باشند مقرر نمودم دربیست و دوم عبدالله خان را نواخته بمنصب دوهزار و پانصدي ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم دولک روپیه باحدیان فرمودم که بمساعدت بدهند و بمرور از ماهیانه انها وضع نمایند شش هزار روپیه بقاسم بیگ خان خویش شاه بیگ خان وسه هزار روپیه بسید بهادرخان شفقت فرمودم * درگوبند وال که بر کنار دریاء بیاه واقع است هندوئی بود ارجن نام درلباس پیري و شیخي چنانچه بسیارے از ساده لوحان هنود بلکه نادان وسفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیري و ولایت را بلند اوازه گردانیده بود اورا گرو میگفتند و از اطراف وجوانب گولان وگول پرستان بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار میکردند از سه چهار پشت او این دوکان را گرم میداشتند مدتها بخاطر میگذشت که این دوکان باطل را برطرف باید ساخت یا اورا درجرگه اهل اسلام دربايد آورد تا انکه دریں آیام خسرو ازاں راه عبور مي نمود این مردک مجهول اراده کرد که ملازمت اورا دریابد در منزلي که جا و مقام او بود خسرو را نزول افتاد امده اورا دید وبعضي مقدمات فرایافته باو رسانید و بر پیشاني او انگشتے از زعفران که به اصطلاح هندوان قشقه گویند کشید وانرا شگون میدانند چون این مقدمه بمسامع جاه و جلال میرسد وبطلان اورا بوجه اکمل میدانستم امر کردم که اورا حاضر ساختند و مساکن و منازل و فرزندان اورا بمرتضي خان عنایت نمودم و اسباب و اموال اورا بقید ضبط در اورده فرمودم که اورا بسیاست و بیاسا رسانند و دو کس دیگر را که راجو و انبا نام داشتند در ظل حمایت دولتخان خواجه سرا بظلم و تعدي زندگاني میکردند و درین چند روزے که خسرولاهوررا قبل داشت دست اندازي هاے و بے اندامیها نموده بودند فرمودم که راجورا بدار کشیده از ابنا که بزرداري مشهور بود جریمه گرفتند مجملاً یک لک و پانزده هزار روپیه ازو بوصول رسید انمبلغ را فرمودم که به غلور خانه ها ومصارف خیرات صرف نمایند سعدالله خان پسر سعید خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار افتخار یافت * پرویز ازغایت اشتیاق بملازمت و خدمت من مسافتهاے دور دراز درایام برسات که باران دست از تقاطر باز نمي داشت باندک مدتي طے نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو پهرو سه گهري روز سعادت ملازمت دریافت از غایت مهرباني و شفقت اورا در کنار عطوفت گرفته پیشاني اورا بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد بخود قرار داده بودم که تا اورا بدست نیاورم در هیچ

جا توقف نکنم و احتمال داشت که بجانب هندوستان رویه باز گردد درین حالت
خالي گذاشتن دارالخلافه آگره که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سراپردگیان
محل مقدس و مدفن گنجهاے عالم بود از صلاح ملک داري دور مي‌نمود بنابرین از
آگره درحالت توجه بتعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت تواین
نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روي بتو آورد و ما به‌تعاقب او ایلغار
نمودیم مهمات رانا را بمقتضاے وقت و صلاح دولت یکنوع صورتے داده خود را بزودي
بآگره برسان که پاے تخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون است بتو سپردیم و ترا بخداے
حي‌قادر پیش ازانکه این حکم به پرویز برسد رانا درمقام عجز در امده کس نزد اصفخان
فرستاده بود که چون از کرده هاے خود خجالت و شرمندگي تمام دارم امیدوارم که
شفیع من شده نوعی کني که شاهزاده بفرستادن باکهه که از فرزندان من‌است راضي
گردند پرویز بدینمعني رضا نداده میگفت که یا خود متوجه خدمت گردد یاکرن‌را
بفرستد درین وقت خبر فتنه انگیزي خسرو میرسد بنابر ملاحظه وقت اصفخان و دیگر
دولتخواهان بامدن باکهه راضي گشته در نواحي منڈل گڈه سعادت خدمت شاهزاده
درمي یابد پرویز راجه جگناتهه و اکثر عمراے تعینات آن لشکر را گذاشته خود باصفخان
و چندے از نزدیکان و اهل خدمت روانه آگره میگردند و باکهه رابهمراهي روانه درگاه والا
جاه میگردانند چون بحوالي آگره میرسد خبر فتح وگرفتاري خسرو را شنیده بعد از دو
روز که مقام مینماید حکم بدو میرسد که چون خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع است
خود را بزودي بما برسان تاآنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت * افتاب گیر
که از علامات سلاطین است باو مرحمت فرمودم و منصب ده هزاري باو عنایت فرمودم
و بدیوانیان حکم کردم که جاگیر تنخواه دهند میرزا علي بیگ را در همین روزها بحکومت
کشمیر فرستادم ده هزار روپیه بقاضي عزت‌الله حواله شد که بفقرا و ارباب احتیاج کابل
قسمت نماید احمد بیگ خان بمنصب دوهزاري ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار
از اصل و اضافه سرفراز گردید در همین ایام مقرب خان که بآوردن فرزندان دانیال مقرر
گشته بود بعد از شش ماه و بست و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت
ووقایع آنحدود را به تفصیل معروضداشت سیف خان بمنصب دوهزاري ذات و هزار
سوار افتخار یافت شیخ عبدالوهاب از سادات بخاري که درزمان حضرت عرش آشیاني
حاکم دهلي بود بنابر بعضي قبایح که ازمردم او صادر گردید ازآن خدمت تغیرگردیده
داخل ایمه و ارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه خواه درمحال خالصه
وخواه جاگیر دار حکم فرمودم که بلورخانها ترتیب داده بجهت فقرا فراخور گنجایش
آن محل طعام درویشانه طبخ مي نموده‌باشند تا مجاور و مسافران بفیض رسند انبه خان
کشمیري که از نژاد حکام کشمیر است بمنصب هزاري ذات و سیصد سوار ممتاز گردید
در روز دوشنبه نهم ربیع‌الاخر شمشیر خاصه به پرویز مرحمت نمودم بقطب الدینخان
کوکه و امیرالامرا هم شمشیرهاے مرصع عنایت شد فرزندان دانیال را که مقربخان آورده

بود. درین روز دیدم که سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند. پسران طهمورث و بایسنقر و هوشنگ نام دارند آن مقدار مرحمت و شفقت نسبت باین اطفال از من بوقوع آمد که در گمان هیچکس نبود طهمورث را که از همه کلان بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را بههمشیرهاے خود سپردم تا بواجبي از احوال انها خبردار باشند خلعت خاصه بجهت راجه مانسنگه به بنگاله فرستاده شد سي لک دام بمیرزا غازي انعام فرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب‌الدین خان کوکه را بمنصب هزاري ذات وسیصد سوار سرفراز گردانیده بخطاب کشور خاني ممتاز کردم چون در حین توجه بتعاقب خسرو فرزند خورم را که در آگره برسر محلها و خزانه گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازمت حضرت مریم مکاني و محلهاے روانه مُلازمت گردد چون بحوالي لاهور رسیدند روز جمعه دوازدهم ماهمذکور بر کشتي سوار شده باستقبال والده خود بحوالي دیهی که دهر نام دارد سعادت مُلازمت میسر گشت بعد اداے کورنش و سجده و تسلیم و مراعات آدابی که از خوردان بکلانان موافق توره چنگیزي و قانون تیموري و ضابطه وبرسست است بعبادت تمام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته بقلعه لاهور در امدم دهفدهم معزالملک را به بخشیگري لشکر رانا تعین نموده بدانصوب فرستادم چون خبر مخالفت راے رایسنگه و دلیپ پسر او در حوالي ناگور و انحدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتهه باجمعی از بندهاے درگاه و معزالملک ایلغار نموده دفع فتنه و فساد انها نمایند سردار خان را که بجاے شاه بیگخان بحکومت قندهار مقرر گشته بود بمنصب سههزاري ذات و دو هزار پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه باو عنایت نمودم به خضرخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمد خان که از خانزادان این دولت ابد پیوند است سه هزار روپیه مرحمت شد هاشم خان پسر قاسم خان که از خانه زادان این دولت و لایق تربیت است بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار پانصد سوار سرفرازي یافت اسپ خاصه نیزباو عنایت نمودم بهشت نفر از امراے تعینات لشکر دکن خلعتها فرستادم پنجهزار روپیه بانعام نظام شیرازي قصه خوان مرحمت شد سه هزار روپیه بجهت خرچ غلورخانه کشمیر بوکیل میرزا علي بیگ حاکم انجا داده شد که به بلده مذکور فرستد خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت بقطب‌الدینخان بخشیدم * بمن خبر رسید که شیخ ابراهیم بابا افغاني دکان شیخي و مریدي در یکی پرگنه از پرگنات لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه او باش وسفیهاست جمع کثیری از افغانان و غیره برو گرد امده اند فرمودم که اورا حاضر اورده به پرویز سپارند که در قلعه چنار نگاه دارند تا این هنگامه باطل برهم خورد روز یکشنبه هفتم جمادي‌الاول بسیاری از منصب داران و احدیان برعایت سرفراز گشتند منصب مهابتخان دو هزاري ذات و سیصد سوار مقرر گشت دلاور خان بدو هزاري ذات و هزار و چهارصد سوار سرفراز گردید و زیرالملک به هزار وسیصدي ذات وپانصدو پنجاه سوار امتیاز یافت و قیام خان هزاري ذات و سوار

شد شیام سنگه بهزار و پانصدي ذات و هزار و دو بیست سوار ممتاز گشت همچنین چهل و دو نفر از منصب داران بزیادتي منصب سرفرازي یافتند در اکثر روز ها همین شیوه مرعي و منظور است لعلی بقیمت بیست و پنجهزار روپیه به پرویز مرحمت نمودم * روز چهار شنبه نهم شهر مذکور مطابق بیست و یکم بهمن بعد از گذشتن سه پهر و چهار گهري مجلس وزن شمسي که ابتداے سال سي و هشتم از عمر من بود منعقد گشت بدستورے که بر بست و ائین بود اسباب وزن را باترازو در خانه حضرت مریم زماني مرتب و آماده ساختند درساعت و وقت مقرر بخیریت ومبارکي در ترازو نشسته هر علاقه انرا یکی از کلان سالان در دست گرفته دعاها کردند اول مرتبه بطلا وزن شد سه من و ده سیر بوزن هندوستان و بعد ازان به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و مکیفیات تا دوازده وزن که تفصیل ان بعد ازین مرقوم خواهد گشت در سالی دو مرتبه خود را بطلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و از اقسام حبوبات و غیره وزن میکنم یکمرتبه در سرسال شمسي و یکمرتبه درسر سال قمري و زر این دو وزن را بتحویلداران علیحده میسپارم که بفقراو ارباب احتیاج رسانند * در همین روز مبارک قطب الدینخان کوکه که سالها در آرزوی چنین روزی بود بانواع عنایات سرفراز ساخته اول منصب اورا پنجهزاري ذات وسوار مقرر داشتیم بعد ازان به خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین مرصع امتیاز بخشیده بصوبه داري وحکومت دارالملک بنگاله و اُڈیسه که جاے پنجاه هزار سوار است مرخص ساختم و ازروے عزت با لشکر عظیم روانه انصوب گشت و دو لک روپیه نیز مدد خرچ گویان مرحمت شد نسبت والده او بمن ازان مقوله است که چون در ایام طفولیت برعایت و تربیت او پرورش یافته ام این مقدار آنس که مرا باوست بوالده حقیقي خود ندارم والده قطب الدینخان بجاے والده مهربان منست و خودش را از برادران و فرزندان حقیقي کمتر دوست نمیدارم از کوکها کسیکه قابلیت کوکگي بمن دارد قطب الدینخانست و سه لک روپیه بکمکیان قطب الدین خان مرحمت نمودیم * دربن روز یک لک وسي هزار روپیه بطریق ساچق بجهت دختر بهاري که نام زد پرویز بود فرستادم و در بست ودویم بازبهادر قلماق که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود به رهنموني بخت درین تاریخ دولت آستان بوس دریافت خنجر مرصع و بست هزار روپیه باو مرحمت نمودیم و به منصب هزاري ذات وسوار سرفراز ساختم یک لک روپیه نقد وجنس به پرویزعنایت شد کیشوداس مارو بمنصب هزار و پانصدي ذات وسوار سرفراز گردید ابوالحسن که دیوان ومدار سرکار برادرم دانیال بود بهمراهي فرزندان او دولت ملازمت دریافت بمنصب هزاري ذات وپانصد سوارسربلند گردید دراوائل ماه جمادي الثاني شیخ بایزید که از شیخ زادهای سیکري بود بفروغ عقل ودانائي ونسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد بخطاب معظم خاني سرفراز گشت وحکومت دهلي باو مقرر فرمودم و در بست ویکم ماه مذکور عقدی مشتمل برچهار قطعه لعل وصد دانه مروارید به پرویز شفقت فرمودم و منصب حکیم مظفر سه هزاري

ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار روپیه به نتهمل راجه منجهولي مرحمت نمودم * از سوانحی که تازه روے داد ظاهر شدن کتابت میرزا عزیز کوکه است که براجه علیخان ضابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت دامادي او مخصوص بمن باشد از فحوای این نوشته که بخط او بود ظاهر گشت که نفاق جبلي خود را در هیچ وقت از دست نداده این شیوه ناپسندیده با والد بزرگوارم نیز مسلوک میداشته است مجملاً کتابتي در وقتي از اوقات براجه علیخان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بر بدي و بدپسندي و مقدماتیکه هیچ دشمن نمینویسند و اسناد به هیچ کس نمي توان کرد چه جاے آنکه بمثل حضرت عرش آشیاني بادشاه و صاحب قدر دانے که از ابتداے طفولیت بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش بدرجه اعلی چنان رسانیده که در نسبت خود همسنگ و همتا نداشت این کتابت را دربرهانپور درمیان اسباب واموال راجي علي خان بدست خواجه ابوالحسن مي افتد و خواجه آورده بمن گذرانید از خواندن و دیدن مو بر اعضاے من راست شد اگر ملاحظه بعضي تصورات و حقوق شیر دادن مادر او نمی بود گنجایش داشت که او را بدست خود بیاسا رسانم بهرتقدیری او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که باواز بلند درمیان مردم بخواند مظنه آن بود که از دیدن آن کتابت قالب او از روح پرداخته خواهد گشت از غایت بے آزرمي و خیرگي او بروشي خواندن گرفت که گویا این نوشته او نیست و بحکم مي خواند حاضران مجلس بهشت آئین از بندهاے اکبري و جهانگیري هرکس که نوشته دید و شنید زبان بطعن ولعن او کشوده ملامتها کردند پرسیده شد که قطع نظر از نفاقهاے که بدولت من کردهٔ باعتقاد ناقص خود وجوه بران ترتیب دادي از والد بزرگوارم که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته باین دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و اقران خود گشته بودي چه امروے داده بود که بدشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت و خود را بجرگه حرامخوران و بے سعادتان جادادي بلی بانطرت اصلي و جبلت طبعي چه توان کرد هرگاه که طینت تو بآب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه سر خواهد زد انچه بامن کرده بودي ازسر آن درگذشته باز بهمان منصبی که داشتي سرفراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد الحال که این معني دانسته شد که باخداي مجازي ومربي خود هم درین مقام بودهٔ ترا بعمل و دیني که داري و داشتئي حواله نمودم بعد ازذکر این مقدمات لب از جواب بسته در برابر این نوع روسیاهي چه گوید حکم به تغیر جاگیر او کردم انچه ازین ناسپاس بفعل آمده بود اگرچه گنجایش عفو و گذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضي ملاحظها گذرانیدم * روز یکشنبه بست وششم ماه مذکور مجلس کدخدائي پرویز بدختر شاهزاده مراد منعقد گشت در منزل حضرت مریم الزماني عقد شد و جشن و طوی در خانه پرویز ترتیب یافته هرکس دران انجمن حاضر بود بانواع

نوازش و تشریفات سرفراز گردید نه هزار روپیه بشریف املي و چندے دیگر از امرا حواله شد که به فقرا و مساکین تصدق نمایند روز یکشنبه دهم رجب بعزم شکار کرچهاک و نندنه از شهر برآمده باغ رامداس را منزل گزیدم چهار روز در انجا مقام شد روز چهار شنبه سیزدهم وزن شمسي پرویز بعمل آمده او را دوآزده مرتبه باقسام فلزات و دیگر اجناس بوزن در آوردند هر وزنے دو من و هژده سیر شد حکم کردم که مجموع را بفقرا قسمت نمایند درین روز منصب شجاعت خان بهزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت * بعد ازان که میرزا غازي و لشکرے که بهمراهي او متعین بودند روانه گشتند بخاطر رسید که جماعت دیگر هم از عقب باید فرستاد بهادر خان قوز بیگي را بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعت اویماق یوري را که قریب بسه هزار نفر بودند بسرداري شاه بیگ و محمد امین باو همراه نموده روانه ساختم دولک روپیه مدد خرچ گویان بجماعت مذکور مرحمت شد و یک هزار برق‌نداز نیز مقرر گشت اصفخان را بمحافظت خسرو و ضبط لاهور تعین نموده گذاشتم امیرالامرا هم چون بیماري صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده در شهر ماند عبدالرزاق معموري که از صوبه رانا طلب شده بود بمنصب بخشي گري حضور سرفراز گردید و حکم شد که باتفاق ابوالحسن بلوازم این‌خدمت قیام و اقدام نماید انچه ضابطه پدر من بود من هم بهمین ضابطه عمل مینمایم که درخدمات عمده دوکس را شریک میساختند نه بواسطه بے اعتمادي بلکه بدین جهت که چون بشریت است و آدمي از کوفتها و بیماري خالي نمیباشد اگریکے را تشویشے و یا مانعے روے دهد آن دیگر حاضر بود تا کارها و مهمات بندهاے خدا معطل نماند * هم درین آیام خبر رسید که روز دسهره که از روزهاے مقرر هندوان است عبدالله خان از کالپي که جاگیر اوست ایلغار نموده بولایت بندیله در مي آید و ترددات سپاهیانه نموده رامچند پسر نندکوار که مدتے دران جنگل و زمین قلب فتنه انگیزي میکرد دستگیر ساخته بکالپي آورد بواسطه این‌خدمت پسندیده بعنایت علم و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سرفراز شد * از عرایض صوبه بهار بعرض رسید که جهانگیر قلیخان را به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار است و قریب بسه چهار هزار سوار و پیاده بیشمار دارد بنابر بعضي مخالفتها و نا دولتخواهیها در زمین ناهموار جنگ دست میدهد و درین معرکه خان مذکور بنفس خود ترددات مردانه بتقدیم میرساند آخرالامر سنگرام بزخم تفنگ نابود گشته بسیارے از مردم او در معرکه افتاده بقیةالسیف فرار برقرار اختیار مینمایند چون این کار نمایانے بود که از جهانگیر قلیخان بوقوع آمده او را بمنصب چهار هزار و پانصدي ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم مدت سه ماه و شش روز اوقات بمشغولي شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور بتفنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد ازین جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود بتفنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقع شد یک مرتبه در کرچهاک که پردگیان حرم سراے عصمت بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور

کشته شد و مرتبه دوم در بندنه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بود قوچ کوهي یکصد و هشتاد بز کوهي بیست و نه گورخر و نیله گاو نه آهو وغیره سیصد و چهل و هشت روز چهار شنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبي از شکار معاودت واقع شد بعد از گذشتن یک پهر و شش گهري از روز مذکور بشهر لاهور درآمدم امر غریبي درین شکار ملاحظه و مشاهده گشت آهوئي سیاهي را در حوالي دهه چنداله که مدارے درانجا ساخته شده تفنگ در شکم آهو زدم چون زخمي گشت آوازي ازو ظاهر شد که در غیر مستي اینقسم آواز از هیچ آهوے شنیده نشده بود شکاریان کهن سال و جمعي که در ملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که مایان یاد نداریم بلکه از پدران خود نشنیده ایم که این قسم آوازي در غیر مستي از آهو سرزده باشد چون خالي از غرابیه نبود نوشته شد * گوشت بز کوهي را از گوشت جمیع حیوانات وحشي لذیز تر یافتم باآنکه پوست برآن بغایت بد بوست که بدباغت آن بو ازو زایل نمیگردد گوشت او مطلقاً بوے ناک نیست یکے از بزهاے نر را که از همه کلان تر بود فرمودم که بوزن در آوردند دو من و بست و چهار سیر که بیست و یکمن ولایت بوده باشد ظاهر شد همچنین یک قوچ کلان را نیز فرمودم که کشیدند دو من و سه سیر اکبري مطابق هفتده من ولایت بوزن درآمد از گورخرهاے شکاري یکي که بجثه از همه قوي تر بود نه من و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد از شکاریان و هوسناکان شکار مکرر شنیده ام که در شاخ قوچ کوهي بوقت معین کرمي بهم میرسد که از حرکت او خارخارے درو پیدا میشود که با نوع خود او را بجنگ در مي آورد و اگر از نوع خود حریفي نیابد شاخ خود را بر درختي یا بسنگے زده تسکین آن خار خار میدهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جانور نیز ظاهر شد و حال آنکه ماده جنگ نمیکند پس ظاهر شد که این سخن اصلي نداشته است گوشت گور خر اگرچه حلال است واکثر مردم بمیل میخورند آما بهیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد * چون بجهت تادیب و تنبیه دلیپ ولد راے رایسنگه و پدر او قبل ازین فرمان صادر گشته بود درینولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان وعبدالرحمان پسر شیخ ابوالفضل و راناشنکر و معزالملک باجمعي دیگر از منصبداران و بندهاے درگاه خبر دلیپ را در نواحي ناگور که از مضافات صوبه اجمیر است میشنوند و بر سر او ایلغار نموده او را در مي یابند چون محل گریز نمي یابد ناچار پاقایم ساخته بانواج قاهره بمجادله و مقابله در مي آید بعد از اندک زد و خوردیکه واقع شد شکست عظیم یافته جمع کثیر را بکشتن میدهد و اسباب خود را گرفته بوادي ادبار فرار مینماید

شکسته صلاح و گسسته کمر * نه یاراے جنگ و نه پرواے سر

قلیج خان را باوجود پیریها بنابر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او را برقرار داشته در سرکار کالپي جاگیر حکم کردیم * درماه ذي قعده والده قطب الدین خان کوکه که مرا شیر داده بجاے والده من بود بلکه از مادر مهربان مهربان تر و از خوردي باز در کنار

تیمب او پرورش یافته بودم برحمت ایزدی پیوست پایه نعش اورا بر دوش خود برداشته پارهٔ راه بردیم چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغیر لباس نکردم *

جشن نوروز دویم از جلوس همایون

روز چهار شنبه بیست و دوم ذیقعد سنه هزار و پانزده بعد از گذشتن سه و نیم گهری حضرت نیر اعظم بخانه شرف خود تحویل نمودند و درالتخانه همایون‌را برسم معهوده آئین بسته بودند جشن عظیم ترتیب یافت و درساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد امرا و مقربان را بنوازشها و عنایات سربلند گردانیدم * در همین روز مبارک از عرایض قندهار بموقف عرض رسید که لشکرے که بسرکردگی میرزا غازی ولد میرزا جانی بکمک شاه بیگ خان تعین یافته بودند در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار میشوند و طایفه قزلباش چون خبر رسیدن عساکر منصوره را پیش منزلی بلده مذکور میشنوند سراسیمه و پریشان وپشیمان تا کنار آب هلمند که پنجاه و شصت کروه بوده‌باشد عنان باز نمی کشند درثانی‌الحال ظاهر شد که حاکم فراه وجمعی از حکام انلواحی بعد از شنقار شدن حضرت عرش اشیانی بخاطر میگذرانند که قندهار درین فرت و اشوب آسان بدست خواهد آمد بی انکه از جانب شاه عباس بانها حکم برسد جمعیت نموده ملک سیوستان را با خود متفق میسازند و کس نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده ازو کمک طلب میسازند و توهم جمعی میفرستد بعد ازان باتفاق برسر قندهار متوجه میشوند شاه بیگ خان حاکم انجا بملاحظه انکه جنگ در سر دارد اگر عیاذ اباالله شکستی رو دهد قندهار از تصرف بیرون خواهد رفت قلعگی شدن را بهتر از جنگ دانسته قرار بر قلعداری میدهد و قاصدان سریع‌السیر بدرگاه میفرستد بحسب اتفاق درین ایام رایات جلال که به تعاقب خسرو از دارالخلافه آگره حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت بمجرد شنیدن اینخبر بلا توقف فوج کلانی از امرا و منصب داران بسرداری میرزا غازی فرستاده شد پیش ازانکه میرزاے مذکور بقندهار رسد اینخبر بشاه می رسد که حاکم فراه با بعضی از جاگیر داران ان نواحی قصد ولایت قندهار نموده اند اینمعنی را لایق ندانسته بقدغن حسن بیگ نامی را از مردم رو شناس خود میفرستد و فرمانی باسم انها صادر میگردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا و مقام خود شوند که بسبب محبت و موالات اباے کرام با سلسلهٔ علیهٔ جهانگیر پادشاه قدیم است آن جماعت پیش ازانکه حسن بیگ برسد و حکم شاه بایشان‌رساند تاب مقاومت عساکر منصورهٔ نیاورده مراجعت را غنیمت میشمارند حسن بیگ مذکور

این مردم را ملامت نموده روانه ملازمت شد * در لاهور سعادت خدمت دریافتند و اینمعنی را اظهار نمود که این جماعت بی عافیت که برسر قندهار آمده بودند بغیر از فرموده شاه عباس اینحرکت ازانها بوقوع آمده مبادا که در خاطر ازین ممر گرانی راه یافته باشد القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار حسب الحکم قلعه را بسردار خان می سپارند و شاه بیگ خان بالشکر کمک عازم درگاه می شوند * در بیست و هفتم ذیقعده عبدالله خان رامچند بندیله را در بند و زنجیر اورده بنظر گذرانید فرمودم زنجیر از پاے او برداشته و خلعت پوشانیده به راجه باسو حواله نمودم که ضامن گرفته اورا باجمعی دیگر از خویشان که به همراهي او گرفتار گشته بودند بگذراند انچه از کرم و مرحمت در حق او بظهور امد در خیال او نگذشته بود و در دوم ذي حجه بفرزند خرم تومان و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده به منصب هشتهزاري ذات و پنجهزار سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کردم * در همین روز پیرخان ولد دولتخان لودي را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود بخطاب صلابتخاني سرفراز ساخته منصب اورا سه هزاري ذات و یکهزار و پانصد سوار مشخص شد و علم ونقاره داده مرتبه او بخطاب والای فرزندي از امثال و اقران در گذرانیدم پدران واعمام صلابتخان درمیان قوم لودي بغایت بزرگ و معتمد بوده اند چنانچه دولتخان سابق که عموے جد صلابتخان بود چون بعد از سکندر ابراهیم پسرش با امراے پدر بد سلوکي آغاز نهاده باندک تقصیري جمعي را بقتل درمی اورد دولتخان ازو اندیشه مند شده پسر خورد دلاور خان را بملازمت حضرت فردوس مکاني در کابل فرستاد و انحضرت را دلالت به تسخیر هندوستان نمود چون ایشان نیز این عزیمت درخاطر داشتند بے توقف متوجه گردیدند و تا نواحي لاهور عنان باز نکشیدند دولتخان با توابع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم نیکو بندگي بجااورد چون مرد کهن سال اراسته ظاهر و پیراسته باطن بود مصدر خدمات و دولتخواهي ها گردید اکثر اوقات اورا پدر گفته مخاطب میساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراے جاگیرداران صوبه مذکو را بمتابعت او مامور میساختند دلاور خان را همراه گرفته بکابل مراجعت فرمودند بار دیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولتخان بدولت ملازمت سرفراز گردیده و در همان روز ها وفات یافت دلاورخان بخطاب خانخاناني ممتاز گردید و در جنگي که حضرت فردوس مکاني را باابراهیم دست داد همراه بود وهمچنین در ملازمت حضرت جنت اشیاني هم بلوازم بندگي قیام داشت و در تهانه مدگیر بوقت مراجعت انحضرت از بنگاله باشیر خان افغان جنگ مردانه نموده در معرکه گرفتار شد هرچند شیر خان تکلیف نوکري کرد قبول نه نمود و گفت که پدران تو همیشه نوکري پدران من نموده اند درینصورت چه گنجایش داشته باشد که این امرازمن بوقوع اید شیرخان برو اشفت و فرمود که اورا درمیان دیوار نهادند و عمرخان جد فرزند صلابت خان که عم زاده دلاورخان باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود بعد از فوت سلیم خان

و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمد خان عمر خان و برادران او از محمد خان متوهم
شده بگجرات رفتند و عمر خان انجا در گذشت و دولتخان پسرش که جوان شجاع
خوش صورت و همه چیز خوش بود همراهی عبدالرحیم ولد بیرم خان را که در
دولت حضرت عرش آشیانی بخطاب خانخانانی سرفراز گردید اختیار نموده توفیق
ترددات و خدمات خوب خوب یافت خانخانان او را بمنزله برادر حقیقی خود میدانست
بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهربان تر اکثر فتوحاتے که خانخانان را دست داده بپای
مردی و مردانگی او بود و چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه اسیر را مسخر
ساختند دانیال را دران ولایت و سایر ولایاتے که از تصرف حکام دکن برآمده بود گذاشته
خود بدارالخلافه آگره مراجعت فرمودند درین ایام دانیال دولت خان را از خانخانان جدا
ساخته در ملازمت خود نگاه داشته و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنایت
و شفقت تمام باو ظاهر میفمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت دو پسر ازو ماند یکے
محمد خان و دیگرے پیرخان محمد خان که برادر کلان بود بعد از وفات پدر باندک مدتے
در گذشت و دانیال نیز بافراط شراب خود را درباخت بعد از جلوس پیرخان را بدرگاه
طلب داشتم چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را
بمرتبه که نوشته شد رسانیدم امروز در دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست
چنانکه گناهان عظیم که بشفاعت هیچک از بندهاے درگاه بعفو مقرون نگردد بالتماس
او میگذرانم الحق جوان نیک ذات مردانه لایق رعایت است و انچه در باب او بعمل
آورده ام بجا واقع شد و بدیگر رعایتها نیز سرفرازی خواهد یافت چون پیش نهاد همت
والانهمت فتح ولایت ماوراءالنهر است که ملک موروثی آبا و اجداد ماست میخواستم
که عرصه هندوستان از خس و خاشاک مفسدان و متمردان پاکیزه ساخته یکے از فرزندانرا
درین ملک گذاشته خود بالشکر آراسته جرار و فیلان کوه شکوه برق رفتار خزانه کلی همراه
گرفته باستعداد تمام متوجه بتسخیر ولایت موروث گردم بنابرین ازده پرویز را بجهت
دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که درین اثنا از خسرو آن حرکت
ناشایسته بوقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم مهمات پرویز بهمین
جهت صورت پسندیده پیدا نکرد و نظر بر مصلحت وقت رانا را مهلت داده یکی از
پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در لاهور سعادت خدمت دریافت چون
خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند
به اسهل وجوه میسر شد بخاطر رسید که بسیر و شکار کابل را که حکم وطن مالوف دارد
دریافته بعدازان متوجه هندوستان شویم و ارادهاے خاطر از قوه بفعل آید * بنابرین
بتاریخ هفتم ذی حجه بساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل امیز را که دران روی
آب راوی است منزل گزیدم و چهار روز توقف واقع شد روز یکشنبه نوزدهم فروردی ماه را که
روز شرف حضرت نیراعظم بود درین باغ گذرانیدم و بعضی از بندهاے درگاه بمنصب
و اضافه منصب سرفرازی یافته برعایتها و شفقتها سرفرازی یافتند ده هزار روپیه

بحسن بیگ فرستادهٔ دارائے ایران مرحمت شده قلیچ خاں و میراں صدر جہان و میر شریف املی را در لاهور گذاشته فرمودم که باتفاق مهماتے که روے دهد بتفیصل رسانند روز دو شنبه از باغ مذکور کوچ نموده بموضع هرهرکه درسه و نیم کروهی شهر واقع است منزل شد روز سه شنبه جهانگیر پور نزول رایات جلال گشت انموضع از شکار گاه هاے مقررمنست ❋ در حوالي ان منارے بفرموده من برسر قبر آهوئی منسراج نام که در جنگ آهوان خانگي و صید اهوان صحرائي بے نظیر بود احداث نموده اند دراں منار ملا محمد حسین کشمیري که سرامد خوش نویسان زمان بود این نثر را نوشته برسنگی نقش کرده اند که درین فضاے دلکش آهوئی بدام جهاندار خدا اگاه نورالدین جهانگیر بادشاه امده در عرض یکماه از وحشت صحرائیت بر امده سر امد اهوان خاصه گشت بنابر ندرت اهوے مذکور حکم کردم که هیچکس قصد اهوان این صحرا نکند و گوشت انها بر هندو و مسلمان حکم گوشت گاؤ و گوشت خوک داشته باشد و سنگ قبراورا بصورت اهو مرتب ساخته نصب کنند ❋ وبه سکندر معین که جاگیر دار پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید پنجشنبه چهار دهم درپرگنه چنداله منزل شد و ازانجا روز شنبه شانزدهم یکمنزل درمیان بحافظ آباد در منازلی که باهتمام کروري انجا میر قوام‌الدین بانجام رسیده بود توقف رویداد و بدو کوچ بکنار دریاے چناب رسیده روز پنجشنبه بیست و یکم ذي حجه از پلی‌که برآب مذکور بسته بودند عبور اتفاق افتاد و حوالي پرگنه گجرات منزل شد ❋ در زمانیکه حضرت عرش اشیاني متوجه کشمیر بودند قلعه دران روے اب احداث فرموده بودند جماعت گوجران را که بدان نواحی بدزدي و راهزني میگذرانیدند بدین قلعه آورده ابادان ساختند و چون مسکن گوجران شد بدین جهت انرا گجرات نام نهاده پرگنه علاحده مقرر ساختند گوجر جماعه را میگویند که کسب و کارکمتر مینمایند و اوقات گذرانها از شیر وجغرات می باشد روز جمعه خواص پور که از گجرات پنجکروه است و انرا خواص خاں غلام شیرخاں افغان آبادان ساخته بود منزل شد و ازانجا دو منزل درمیان کنار دریاے بهت مقام گردید درین شب باد عظیم در وزیدن امده ابرسیاه فضاء آسمانرا فرو گرفت و باران بشدتے شد که پیران کهن سال یاد نداشتند اخر بژاله منجر شد و هرژاله برابر تخم مرغی افتاد از طغیان اب و شدت باد و باران پل شکست من با نزدیکان حریم حرمت بکشتي عبور نمودم چون کشتي کم بود فرمودم که مردم بکشتي بگذرند و پل را از سر نو به بندند بعد از یکهفته که پل بسته شد تمام لشکر بفراغت گذشت ❋ منبع دریاے بهت چشمه ایست در کشمیر تریاک نام و تریاک بزبان هند مار را میگویند ظاهرا دراں مکان ماری بزرگ بوده است در ایام حیات پدر خود دو مرتبه بسر این چشمه رسیده ام از شهر کشمیر تا بدانجا بیست کروه بوده باشد مثمن طور جوضی است تخمیناً بست گز در بیست گز اثار عبادتگاه ریاضت مندان در نواحي ان حجره هاي سنگین و غارهاے متعدد بسیار است آب این سرچشمه در نهایت صافي است باآنکه عمق انرا قیاس نمي توان کرد

اگر دانه خشخاش دران اندازند تا رسیدن بزمین مشخص دیده میشود ماهي بسیار
دران جلوه گر است چون شنیده بودم که این چشمه پایاب ندارد بنابرین ریسمانے
بسنگ بسته درین چشمه گفتم که انداختند چون گز نموده شد ظاهر گردید که از قد یکنیم
آدم بیشتر نبوده است * بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه بسنگ بسته باغچه
بر اطراف آن ترتیب داده جوے انرا جدولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمه
ساخته جائي مرتب گشته که روندهاے ربع مسکون مثل آن کم نشان مي دهند چون
آب بموضع یم پور که در دوکروهے شهر است میرسد زیاده میگردد و تمام زعفران کشمیر
درین موضع حاصل میشود معلوم نیست که در هیچ جاے عالم این مقدار زعفران مي
شده باشد هرسال بوزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد حاصل
زعفران است در موسم گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم
جمیع گلهاے عالم اول شاخ و بعد ازان برگ و گل برمي آرند بخلاف گل زعفران که چون
از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سربر میزند گل سوسني رنگ مشتمل برچهار
برگ شگفته میگردد و چهار ریشه نارنجي مثل گل معصفر درمیان دارد بدرازي یکبند
انگشت زعفران همینست در زمین شماز نکرده آب ناداده درمیان کلوخها بر مي اید
بعضي جا یک کروه و بعضي نیم کروه زعفران زارست از دور بهتر به نظر در مي اید
بوقت چیدن از تندي بوئي ان تمام نزدیکان را درد سر پیدا شد بانکه کیفیت شراب
داشتم و پیاله مي خوردم مرا هم درد سر بهمرسید از کشمیریان حیوان صفت که بگل
چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شمایان چیست از ایشان معلوم شد که درد سر را
در مدت عمر تعقل نکرده اند و اب این چشمه و تریاک که در کشمیر بهت میگویند
با دیگر ابها و نالها که از دست راست و چپ داخل گردیده دریا میشود و از میان
حقیقي شهر میگذرد و عرضش دراکثر جاها ازنکه اندازي زیاده نخواهد بود این اب را
بواسطه کثافت ونا گوارزي هیچکس نمیخورد تمام مردم کشمیر اب از ابگیري که بشهر
متصل است و ڈل نام دارد میخورند و اب بهت بدین تالاب در آمده از راه باره موله
و پکلي و دنتور به پنجاب مي رود در کشمیر اب رود خانه و چشمه بسیار است غایتاً
بهترین انها اب دره لار است که در موضع شهاب‌الدین پور بآب بهت ملحق میگردد *
و این موضع از جاهاے مقرر کشمیر است بر کنار دریاے بهت واقع شده قریب صد
چنار خوش اندام بر یک قطعه زمین سبز خورم دست بیکدیگر داده چنانچه تمام این
سرزمین را سایه ان چنار هاے فرو گرفته است و سطح زمین تمام سبزه و سه برگه است
بنوعي که فرش بر بالاي ان انداختن بیفرهنگي و کم سلیقگي است این ده اباد آن کرده
سلطان زین العابدین است که پنجاه و دو سال از روے استقلال حکومت کشمیر نموده بود
و او را بدو شاه کلان میگفتند خوارق عادات ازو بسیار نقل میکنند اثار و علامات و عمارات
اوه در کشمیر بسیار است آزان جمله درمیان ابگیري که اولر نام دارد و عرض و طول او از سه
کروه بیشتر است عمارتے ساخته زین لنکا نام سعي بسیار دربناي این عمارت بتقدیم

رسانیده چشمه این ابگیر در ته دریاے عمیق است مرتبه اول بکشتي سنگ بسیاری
اورده در جای که این عمارات ساخته شد ریخته اند هیچگونه نفعی نکرده اخر چندین
هزار کشتي را با سنگ غرق نموده و به محنت بسیار یکقطعه زمینی را کهصد گز درصد
گز بوده باشد از اب بر اورده صفه بسته است و بر یک طرف ان از صفه عمارتے باتمام
رسانیده عبادت کده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که ازان نقش برجاے
نمیباشد اکثر اوقات در کشتي براه اب بربن جا و مقام امده بعبادت ملک علام قیام و
اقتدام مینمود میگویند که چندین اربعین درانجا بسر اورده روزی یکی از ناخلف زادگان
بقصد قتل او دران عبادت خانه او را تنها یافته شمشیر کشیده درمی اید چون نظر او
بر سلطان می افتد بنابر صلابت پدري و شکوه صلاح سرا سیمه و مضطرب گشته میگردد
بعد از لحظه سلطان از عبادت خانه بر امده باهمان پسر در کشتي می نشیند و رواده
شهر میگردد در اثناے راه بان پسر میگوید که تسبیح خود را در عبادت خانه فراموش
کرده ام بر زورقي سوار شده تسبیح را خواهي اورد ان پسر بعبادتخانه در امده پدر را
درانجا می بیند ان بے سعادت از روئے شرمندگي تمام در پاے پدر افتاده عذر خواهي
تقصیر خود مینماید ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند میگویند که علم خلع بدن
را نیز خوب ورزیده بود چون از اطوار و اوضاع فرزندان اثار تعجیل در طلب حکومت
و ریاست می فهمد بآنها میگوید که بر من ترک حکومت چه بلکه گذشتن از حیات
بسیار آسان است اما بعد از من کارے نخواهید ساخت و مدت دولت شمایان بقاء
نخواهد داشت وباندک زمانے بجزای عمل زشت ونیت خود خواهید رسید این سخن
گفته ترک خوردن و آشامیدن نمود ویک اربعین بهمین روش گذرانیده چشم خود را
آشنا بخواب نکرد و با ارباب سلوک و ریاضت بعبادت حي قدیر مشغولي نمود روز
چهلم ودیعت حیات را باز سپرده بجوار رحمت ایزدي پیوست سه پسر ازو ماند آدم
خان و حاجي خان و بهرام خان باهمدیگر در مقام منازعت درآمده هرسه مستاصل
شدند وحکومت کشمیر بجماعت چکان که از عوام الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل
شد ودر حکومت خود سه کس از حکام آنجا بر سه ضلع آن صفه که زین العابدین در
تال اولرساخته بود جاها ساختند اما هیچ کدام باستحکام عمارت زین العابدین نیست
خزان و بهار کشمیر از دیدنیهاست فصل خزان را دریافتم و انچه شنیده بودم بهتر ازان
بنظر در آمد غایتاً فصل بهار آن ولایت ندیده آم امید که روزي گردد روز دوشنبه غره
محرم از کنار دریاے بهت کوچ فرموده یکروز درمیان بقلعه رهتاس که از بناهاے
شیر خان افغان است رسیدم * این قلعه را در شکستگي زمین بنا نهاده که بان استحکام
جاے خیال نتوان کرد چون این زمین بولایت ککهران متصل است وانها جمیع متمرد
وسرکش اند آن قلعه راخاص بجهت تنبیه وسرکوب آنها بخاطر گذرانیده بود که بسازد
چون پاره کار کردند شیرخان درگذشت و پسر او سلیم خان توفیق اتمام یافت بر هر یکی
از دروازهها خرچ قلعه را برسنگے کنده نصب نموده اند شانزده کروز و ده لک دام و کسري

خرج انعمارت شده که بحساب هندوستان چهل لک و بیست و پنجهزار روپیه باشد و موافق داد و ستد ایران یکصد وبیست هزار تومان وطابق معمول توران یک ارب و بیست و یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه که حالی نامند می شود روز سه شنبه چهارم ماه چهار کروه و سه پا قطع نموده به پیله منزل واقع شده پیله بزبان ککهران پشته را گویند و از انجا بده بهکرا فرود امدم و بهکرا بزبان همین جماعت بیشه است مشتمل بر بوتههاے گل سفید بے بو از پیله تا بهکرا تمام راه درمیان رود خانه امدم که اب روان داشت و گلهاے کنیر که از عالم شگوفه شفتالو در غایت رنگینی است و شگفتگی و در زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و پربار می باشد در اطراف این رود خانه بسیار بود بسوار و پیاده که همراه بودند حکم شد که دستها ازین گل بر سر زنند و هرکس که گل برسر نداشته باشد دستار اورا بردارند عجب گلذاری بهم رسید روز پنجشنبه ششم از شهر گذشته به سها منزل شد درین راه گل پلاس بسیارے شگفته بود این گلهم مخصوص جنگلهاے هندوستان است بو ندارد اما رنگش نارنجی اتشی است و بیخ ان سیاه و بوته ان برابر بوته گل سرخ میشود بنوعی بنظر درمی اید که چشم ازان نمیتوان برداشت چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور و ضیا حضرت نیر اعظم گشته بارش اهسته ترشح میذمود بخوردن شراب رغبت نمودم مجملاً در غایت شگفتگی و خوش حالی این راه طی شد این محل را هتیا بآن تقریب میگویند که ابادان کرده کنکهری است هاتهی نام و این ملک را از مارکلة تاهتیا پونهوهار میگویند و درین حدود زاغ کم می باشند از رهتاس تاهتیا جا و مقام بهوکیالان است که بککهران خویش و هم جد اند روز جمعه هفتم کوچ نموده چون چهار کروه و سه پا طی شد بمنزل پکه فرود امدم پکه بدان سبب میگویند که سراے بخشت پخته دارد وبزبان اهل هند پکه پخته را میگویند عجب پرگرد و خاک منزلی بود آرابها بواسطه ناخوشی راه بمشقت تمام بمنزل رسیدند در همین جا زیواج از کابل اورده بودند اکثر ضایع شده بود روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهار ونیم کروه بموضع کور منزل شد کور بزبان ککهران جر و شکستگی را میگویند این ولایت بسیار کم درخت است روز یکشنبه نهم از راول پنڈی گذشته محل نزول گشت اینموضع را راول نام هندوے اباد ساخته است و پنڈی بهمین زبان ده را می گویند قریب باین منزل درمیان دره رود آبے جاری بود درپیش ان حوضی که اب رود امده دران حوض جمع میگشت چون سرمنزل مذکور خالی از صفائی نبود زمانے انجا فرود امده از ککهران پرسیدم که عمق این اب چه مقدار باشد جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین اب نهنگ می باشد و جانوران که باب در می رفتند زخمی و مجروح بر می امدند بدینجهت کسی جرات در امدن درین اب نمیکرد فرمودم که گوسفندی رادرانجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون امد بعد ازان فراشی را نیز فرمودم که در اید او هم بهمین دستور سالم بر امد ظاهر شد که انچه ککهران میگفتند اصلی نداشته عرض این اب یک تیر انداز بوده باشد دو شنبه دهم

موضع خربزه منزل گردید گنبدی در زمان سابق ککهران ساخته اند در انجا از مترددین باج میگرفته اند چون اندام آن گنبذ بخربزه مشابهتی دارد بایں اسم اشتهار یافته سه شنبه یازدهم به کالا پانی فرود آمدم که بزبان هندی مراد آب سیاه است دریں منزل کوتلی است مار کله نام بلفظ هندی مار زدن راوکله قافله را میگویند یعني محل زدن قافله حد ولایت ککهران تا اینجا است عجب حیوان صفت جماعتی اند دایم بایکدیگر درمقام منازعت و مجادله اند هرچند خواستم که رفع ایں نزاع بشود فایده نکرد

* جان جاهل بسختي ارزاني *

روز چهار شنبه دوازدهم منزل بابا حسن ابدال شد برشرق رویه ایں مقام بیک کروه فاصله آبشاریست که آبش بغایت تند میریزد و در تمام راه کابل مثل ایں آبشاری نیست در راه کشمیر دو سه جا ازینقسم آبشارهاست درمیان آبگیری که منبع ایں آبست راجه مانسنگه عمارت مختصرے ساخته است ماهیاں که بدرازي نیم گز و ربع گز بوده باشد دریں آبگیر بسیار است سه روز دریں مقام دلکش توقف افتاد بانزدیکان شراب خورده شد و به شکار ماهي توجه نمودم تاحال سفره دام که از دامهاے مقرر است و بزبان هندي بهنور جال میگویند نه انداخته بودم انداختن آن خالي از اشکالی نیست بدست خود ایں دام را انداخته ده دوازده ماهي گرفتم و مرواریدها در بیني انها کشیده بآب سر دادم از مور خان وموطنان انجا احوال بابا حسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نگفت جائیکه بمقام مذکور مشهور است چشمه ایست از دامن کوهچه برمي آید در غایت صافي و حلاوت و لطافت چنانچه ایں بیت امیر خسرو را شاهدیست

درته آبش زصفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

خواجه شمس الدین محمد خانی که مدتے بشغل وزارت والد بزرگوارم مشغولي داشت صفه بسته و حوضی درمیان آن ترتیب داده که آب چشمه انجا در مي آید و ازانجا بزراعت و باغات صرف میشود بر کنار ایں صفه گنبدی بجهت مدفن خود ساخته بود بحسب اتفاق انجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلاني و برادرش حکیم همام را که درخدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب و محرمیت تمام داشتند حسب الحکم انحضرت دران گنبذ نهاده اند در پانزدهم امروهی منزل شد عجیب سبزه زار یکدستي که اصلا بلندي و پستی نداشت بنظر در آمد دریں موضع و حوالي آن هفت هشت هزار خانه کهروداله راک متوطن اند و انواع فساد و تعدي و راهزني ازیں جماعت بوقوع مي آید حکم فرمودم که سرکار ایں حدود و اتک بظفرخان پسر زین خان کوکه تعلق داشته باشد و تازماں مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دله راکان را کوچانیده بجانب لاهور روانه سازد و کلان تران کهتران را بدست در آورده مقید ومحبوس نگاهدارد روز دوشنبه هفتدهم کوچ شد و یک منزل درمیان نزدیک بقلعه اتک برکنار دریاے نیلاب محل نزول رایات جلال گشت دریں منزل مهابت خان بمنصب دوهزار

وپانصدمی سرفرازی یافت قلعه مذکور از بناهاے حضرت عرش آشیانی ست که بسعی و اهتمام خواجه شمس الدین خوافی باتمام رسیده مستحکم قلعه است درین روزها آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه بهزده کشتی پل بسته شد و مردم بسهولت و آسانی گذشتند امیرالامرا را بواسطه ضعف بدن و بیماری در اتک گذاشتم و به بخشیان حکم شد که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سواے نزدیکان و مقربان دیگری را از آب نگذرانند و اردو تا معاودت رایات جلال در اتک بوده باشد روز چهار شنبه نوزدهم با شاهزادها و چندے از خاصان برجاله سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته بکنار دریاے کامه فرود آمدم دریاے کامه آبیست که از پیش قصبه جلال آباد میگذرد جاله جائی است که از بانس و خس ترتیب داده در ته آن مشکهاے پرباد کرده میبندند و درین ولایت انرا شال میگویند و دریاها و آبها که سنگها درمیان دارد از کشتی ایمن تر است دوازده هزار روپیه بمیرشریف آملی و جمعیکه در لاهور بخدمات تعین بودند داده شد که بفقرا تقسیم نمایند به عبدالرزاق معموری و بهاریداس بخشی احدیان حکم شد که سرانجام جمعی که بهمراهی ظفرخان تعین شده اند نموده آنها را روانه سازند وازانجا یکمنزل درمیان بسراے باره منزل شد مقابل سراے باره دران طرف آب کامه قلعه ایست که زین خان کوکه در وقتیکه به استیصال افغانان یوسف زئی تعین بوده احداث نموده بنو شهر موسوم ساخته است وقریب پنجاه هزار روپیه خرچ آن شده و میگویند که حضرت جنت آشیانی درین زمین شکار گرگ مینموده اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من هم در ملازمت پدر خود دو سه مرتبه تماشاے این شکار کرده ام روز پنجشنبه بیست و پنجم بسراے دولت آباد فرود آمدم احمد بیگ کابلی جاگیردار پشاور باملکان یوسف زئی و غوریه خیل آمده ملازمت نمودند چون خدمت احمد بیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذبور را ازو تغیر نموده بشیر خان افغان عنایت کردم چهار شنبه بیست و ششم در باغ سردارخان که در حوالی پشاور ساخته منزل شد کورکهتری را که معبد مقرر جوگیان است درین نواحی واقع بود سیر نمودم بگمان آنکه شاید فقیری بنظر درآید که از صحبت او فیضی توان یافت آن خود حکم عنقا و کیمیا داشت یک کله بیکی بیمعرفت بنظر درآمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی خاطر چیزی حاصل نشد روز پنجشنبه بیست و هفتم بمنزل جم رود روز جمعه بیست و هشتم بکوتل خیبر برآمده در علی مسجد منزل شد و شنبه بیست و نهم از کوتل مارپیچ گذشته بغریب خانه فرود آمدم درین منزل ابوالقاسم تمکین جاگیردار جلال آباد زرد الوئی آورد که در خوبی کم از زرد الوے خوب کشمیر نبود درین منزل دکه کیلاس که والد بزرگوارم آن را شاه الو نام نهاده اند از کابل آوردند چون میل بسیار بخوردن آن داشتم بالنکه بمدعا نرسیده بود در گزک شراب برغبت تمام خورده شد سه شنبه دوم صفر ظاهر یساول که برکنار دریا واقع بود منزل شد آن طرف دریا کوهی است که اصلا درخت و سبزه ندارد و ازینجهت این کوه را کوه بیدولت می نامند از پدر خود شنیدم که امثال این کوها

معدن طلا می باشد در کوه آله بوغان در وقتی که والد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودیم چند اهوے سرخه شکار شد چون خدمات مالي و ملکي خود را بامیرالامرا فرموده بودم و بیماري او امتداد تمام پیدا کرد و نسیان بر طبیعت او بنوعی غالب گشت که انچه در ساعت مقرر مذکور میگشت در ساعت دیگر بیاد او نمی ماند و روز بروز این نسیان در زیادتي بود * بنابران روز چهار شنبه سیوم صفر خدمت وزارت را با اصفخان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کردم از اتفاقات حسنه قبل ازین به بیست و هشت سال درهمین منزل والد بزرگوارم اورا بمنصب میر بخشي سرفراز ساخته بودند لعلی که برادر او ابوالقاسم بچهل هزار روپیه خریداري نموده فرستاده بود ان لعل را بجهت تسلیم و زارت پیشکش نمود و خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشگري و قور وغیره داشت بهمرهي خود التماس نمود جلال اباد را از ابوالقاسم تمکین تغیر نموده بعرب خان مرحمت فرمودم درمیان رود خانه سنگ سفیدے واقع بود فرمودم که انرا بصورت فیلی ترتیب داده سینه ان فیل اینمصرع را که مطابق تاریخ هجري بود نقش کردند

سنگی سفید فیل جهانگیر بادشاه *

درهمین روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات امد مقدمات غیر مکرر ازین حرامزاده مفسد بعرض اشرف رسیده بود ازانجمله بولي زن مسلماني را بخانه خود نگاهداشته بملاحظه انکه مبادا اینمقدمه شهرت کند مادر و پدر اورا کشته در خانه خود گور کرده است فرمودم که اورا در بند نگاه دارندتا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان اورا بریده در زندان ابدي بوده با سگبانان و حلال خوران طعام میخورده باشد چهار شنبه بسرخاب منزل شد ازانجا بجگدلک نزول نمودم درینمنزل چوب بلوت که براے سوختن بهترین چوبها است بسیار دیده شد اینمنزل اگرچه کوتل و گریوه نداشت اما تمام سنگ لاخ بود روز جمعه دوازدهم بآب باریک و شنبه سیزدهم بدورت باد شاه مقام شد یکشنبه چهاردهم بخورد وکابل فرود امدم صدارت و قضاے کابل را درین منزل بقاضي عارف پسر ملا صادق حلواے تفویض فرمودم شاه آلوی رسیده از موضع گلبهار درینمقام اوردند قریب بصد عدد برغبت تمام خورده شد دولت رئیس ده جگري گلے چند غیر مکرر اورده گذرانید که در مدت العمر نه دیدم ازانجا به بگرامي نزول اجلال افتاد درینمنزل جانورے ابلق بشکل موش پران که بزبان هندي گلهري میگویند اورده بنظر گذرانیدند و چنین گفتند که در خانه که اینجا نور می باشد موش پیرامون ان خانه نمیگردد بایں تقریب این جانور را میر موشان میگویند چون تا حال ندیده بودم به مصوران فرمودم که شبیهه انرا بکشند از راسو کلان تر است غایتاً صورت او بگربه مسکین مشابهت تمام دارد احمد بیگ خان را به تنبیه و تادیب افغانان بنگش تعین نموده بعبدالرزاق معموري که در اتک بود حکم شد که دو لک روپیه بتحویلداري موهنداس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که بکمکیان لشکر مذکور تقسیم نماید و هزار برقنداز

نیز بهمراهي این لشکر مقرر گشت: شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل به منصب
دوهزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب افضل خاني ممتاز گردید پانزده
هزار روپیه بعرب‌خان مرحمت شد و بیست هزار روپیه دیگر بجهته مرمت قلعه پیش
بلاغ تحویل او مقرر گشت سرکار خانپور را بجاگیر دلاور خان افغان مرحمت نمودم پنج
شدبه هیزدهم از پل مستان تا باغ شهر آرا که محل نزول رایات جلال بود دوروپه روپیه
و نصف و ربع ان بر فقرا و محتاجان افشانده بباغ مذکور داخل شدم بسیار بصفا
و بطراوت بنظر در امد چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته
بجهت گرمي هنگامه از جوئی که درمیان وسطه این باغ جاري است و تخمیناً چهار
گز عرض ان بوده باشد بهمسالان و هم سنان فرمودیم که ازین جوی بجهند اکثر نتوانستند
جست و در کنار جوي ومیان جوي افتادند من هم اگرچه جستم اما بان چستي که
در سن سي سالگي در خدمت والد بزرگوار خود جسته بودم درین ایام که عمر من به
چهل سالگي رسیده بان قدرت و چالاکي نتوانستم جست در همین روز هفت باغ که
از باغات مقرر کابل است پیاده سیر نمودم تا حال بخاطر نمی رسد که اینقدر راه پیاده
رفته باشم اول باغ شهر آرا سیر کرده بعد ازان بباغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من
بگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و ازانجا باورته و باغی که مریم مکاني که مادر کلان حقیقي
من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل ان چنار در
دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا
و مقام مقرر مراجعت نمودم شاه آلو بر درخت طور نمودي دارد هر دانه چنان ازان
بنظر درمی اید که گویا قطعه یاقوت مدوریست که بر شاخهاے درخت معلق داشته اند
بناے باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم دختر میرزا ابو سعید که عمه حقیقي حضرت فردوس
مکاني است بنا نهاده اند و مرتبه بمرتبه بران اضافها شده در شهر کابل بدان لطافت
و خوبي باغی نیست اقسام میوها و انگورها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که
بکفش پاے بر صحن ان نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است * در حوالي
این باغ زمینی لایق بنظر در امد از مالکان ان زمین را خریداري نموده فرمودم آبي که از
طرف گذرگاه می اید در وسطه این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که بان خوبي و
لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام ان جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضے اوقات
بمقربان و نزدیکان و گاهے باهل محل درباغ شهر آرا صحبت میداشتم و شبها بعلما و
طلبه کابل میفرمودم که مجلس طبخ یغرا و بغرا اندازے ترتیب داده برقص از عشک
قیام و اقدام مینمودند بهر کدام از جماعت یغرائیان خلعتها داده هزار روپیه مرحمت
نمودم که درمیان خود ها قسمت نمایند و به دوازده کس از متعدان درگاه فرمودم که
یکهزار روپیه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقراو مساکین و ارباب احتیاج
برسانند * و حکم فرمودم که درمیان دو چناری که بر کنار جوی وسطه باغ واقع است که
یکی را فرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول ان

یک گز و عرض ان سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرابا صاحبقرانی ترتیب یافته در انجا نقش کردند و بطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را بالتمام بخشیدم هرکس از اولاد و اعقاب ما بخلاف اینعمل نماید بغضب و سخط الهی گرفتار اید تا زمان جلوس این اخراجات معمول و مستمر بود هر سال مبلغهاے کلی بدین علت از بندهاے خدا میگرفتند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد درین امدن بکابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم انجا واقع شد و نیکان و رئیسان غزنین و نواحی ان بخلعتها و نوازشها سرفراز گشتند و مطالب و مقاصدی که داشتند با حسن وجوه فیصل پذیرفت از عجایب اتفاقات انکه روز پنجشنبه هیزدهم صفر که بشهر کابل داخل شدم مطابق تاریخ هجری است فرمودم که بران سنگ نقش کردند و قریب به تختے که در دامن کوه جنوب رویه کابل واقع است مشهور به تخت شاه صفه از سنگ براورده اند که حضرت فردوس مکانی بر انجا نشسته شراب نوشجان فرموده اند یک حوض مدور بریک گوشه این سنگ کنده اند که قریب بدو من هندوستان شراب میگرفته باشد و نام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفه مذکور که متصل بکوه است باین عبارت نقش نموده اند که تختگاه بادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن عمر شیخ گورگان خلدالله ملکه فی سنه ۹۱۴ من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفه تراشیده حوضچه بهمان دستور بر کنار ان کندیدند و نام مرا بانام صاحبقرانی برانجا نقش کردند هر روزے که من بران تخت نشستم هردو حوضچه را فرمودم که از شراب پر سازند و به بنده ها که درانجا حاضر بودند دادند شاعری از شعراے غزنین درامدن من بکابل این تاریخ یافته بود

* بادشاه بلاد هفت اقلیم *

او را بخلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که بر دیوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند پنجاه هزار روپیه به پرویز مرحمت شد وزیرالملک را میر بخشی ساختم بقلیج خان فرمان صادر شد که یک لک و هفتاد هزار روپیه ازخزانه لاهور بمدد خرچ لشکر قندهار روانه نماید سیرخیابان کابل و بی بی ماه رونموده بحکام انجا فرمودم که بجاے درختانے که حسن بیگ روسیاه بریده بود نهالها نشاندند و او لذنگلورت چالاک را نیز سیر کرده عجب جاے بصفائی بنظر درآمد رئیس چکری یک رنگے به تیرزده آورد تا این وقت رنگ را ندیده بودم به بزکوهی میذماید تفاوت بز همین برشاخ است شاخ رنگ خمدار است وشاخ بز راست مار پیچ است بتقریب احوال کابل واقعات حضرت فردوس مکانی بنظر میگذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جزو آن را که بخط خود نوشتم و در اخر اجزاے مذکور هم عبارتے بترکی بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزو بخط من است باوجود انکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن بترکی عاری نیستم و در بیست و پنجم صفر با اهل محل سیر جلگاه سفید سنگ که در نهایت صفا و خرمی بود نموده شد روز جمعه بیست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتم

زر و طعام و نان و حلواے بسیار بروح گذشتگان فرمودم که به فقرا تقسیم نمودند رقیه
سلطان بیگم دختر میرزا هندال تاحال زیارت پدر خود نکرده بودند دریں روز بان شرف
رسیدند روز پنجشنبه سویم ربیع‌الاول در خیابان فرمودم که اسپان خاصه دونده حاضر
کردند شهزادها و امراها دوانیدند یک اسپ کرنگ عربي که عادل خان والي دکن
بجهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دوید در همیں روزها پسر میرزا سنجر هزاره و
پسر میرزا ماشي که کلان تران و سرداران هزاره بودند آمده ملازمت کردند هزارها دهنه
میرداد و اسپ و رنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند بکلاني ایں رنگها دیگر دیده
نشده بود ده دواز ده از یکه بار خور کلان بزرگ تر بود خبر رسیدن شاه بیگ خان حاکم
قندهار به پرگنه شور که جاگیر اوست رسید بخاطر قرار دادم که کابل را باو عنایت کرده
روانه هندوستان شوم عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادر زاده خود را که فتنه انگیزي
میکرد بدست در آورده بسیارے از مردم او را بقتل رسانیده است فرمودم که بقلعه گوالیار
فرستد تا در انجا مقید و محبوس بوده باشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیر خان
افغان مرحمت شد چین قلیچ ولد قلیچ خان را به منصب هشتصدي ذات و پانصد سوار
سرفراز ساختم * دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پاے او برداے سیر باغ شهر
آرا برداشتند و مهر بدري نگذاشت که او را سیر باغ مذکور نفرمائیم قلعه اتک و نواحي
ان از تغیر احمد بیگ بظفر خان مرحمت نمودم بتاج خان که بدفع افغانان بنگش تعین
یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در چهاردهم علي خان کروڑا که از ملازمان قدیم
والد بزرگوارم بود و داروغگي نقار خانه باو تعلق داشت بخطاب نوبتخاني سرفراز ساخته
به منصب پانصدي ذات و دویست سوار ممتاز گردانیدم مهاسنگه پسر زاده راجه
مانسنگه را هم بجهت دفع متمردان بنگش تعین نموده رام داس را اتالیق او ساختم
روز جمعه هیزدهم وزن قمري سال چهلم واقع شد دو پهر از روز مذکور گذشته ایں مجلس
منعقد گشت ده هزار روپیه از جمله زر وزن بده کس از بندهاے معتمد خود دادم که
به مستحقان و ارباب احتیاج قسمت نمایند دریں روز عرضداشت سردار خان حاکم
قندهار از راه هزاره و غزنین رسید به دوازده روز به مضمون اینکه ایلچي شاه عباس که
روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه بمردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب
فتنه جوے حکم برسر قندهار رسیده است مگر نمیداند که نسبت ما به سلسله علیه
حضرت صاحبقراني بالتخصیص بحضرت جنت آشیاني و اولاد و امجاد ایشان در چه
مرتبه است اگر احیاناً آن ملک را در تصرف آورده باشند بکسان و ملازمان برادر
جهانگیر بادشاه سپرده بجا و مقام مراجعت نمایند بخاطر قرار گرفت که بشاه بیگ خان
بفرمائیم که راه غزنین را بروشی ضبط نماید که مترددین قندهار بفراغت بکابل توانند
آمد قاضي نورالدین را در همیں روزها بمنصب صدارت سرکار مالوه و اجین تعین نمود
پسر میرزا شادمان هزاره و پسر زاده قراچه خان که از امراے معتبر و عمده حضرت جنت
آشیاني بودند آمده ملازمت نمود قراچه خان زنے از مردم هزاره خواسته بود این په

ازو متولد شده است روز شنبه نوز دهم رانا شنکر ولد رانا اودیسنگه را به منصب دوهزار و پانصدي ذات و هزار سوار ممتاز ساختم براے منوهر منصب هزاري و ششصد سوار حکم شد فغانان شنواري قوچي آوردند که هردو شاخ او يکي شده بود بشاخ آهوے رنگ شباهت داشت همين افغانان بزبار خورے کشته آوردند که مثل او نديده بودم بلکه تخيل هم نکرده ام به مصوران فرمودم که شبيهه او بکشند چهار من بوزن هندوستان بود درازي شاخ او يک و نيم گز بگز در آمد روز يکشنبه بيست و هفتم شجاعت خان را به منصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار امتياز بخشيدم وحويلي گواليار بجاگير اعتبار خان مرحمت شد قاضي عزت‌الله را با برداران بخدمت بدگش تعين فرمودم اخرهاي همين روز عرضداشت اسلام خان از آگره باخطے جهانگير قليخان که از بهار باو نوشته بود رسيد مضمون اينکه بتاريخ سويم صفر بعد از يک پهر قطب الدين خان را در بردوان از ولايت بدگاله عليقلي استاجلو زخم زد و بعد از دو پهر شب در گذشت * تفصيل اين مجمل انکه عليقلي مذکور که سفره چي شاه اسمعيل والي ايران بود بعد از فوت او بنابر شرارت و فتنه انگيزي که در طبيعت داشت بگريخته به قندهار آمد و در ملتان خانخانان را که بر سر ولايت تلمبه تعين شده بود ملاقات نموده بهمراهي او روانه ولايت مذکور شد خانخانان غايبانه او را داخل بندهاے عرش آشياني ساخت و دران سفر خدمات بتقديم رسانيده به منصب فراخور حالت خود سرفراز گرديد و مدتے درخدمت والد بزرگوارم بود در اياميکه بدولت متوجه ولايت دکن شدند و مرا بوسر رانا تعين فرمودند آمده نوکر من شد او را بخطاب شير افگني سرفراز ساختم چون از الهآباد بخدمت والد بزرگوار آمدم بنابرنا التفاتے که نسبت من بظهور رسيد اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند او هم درين وقت از خدمت من جدائي اختيار نمود بعد از جلوس ازروي مروت تقصيرات اورا در نظر نياورده در صوبه بدگاله حکم جاگير کردم و ازانجا اخبار رسيد که امثال اين فتنه جويان را درين ولايت گذاشتن لايق نيست بقطب‌الدين خان حکم رفت که اورا بدرگاه بفرستد و اگر خيال فاسد باطل کند به سزا رساند خان منشار اليه اورا بواجبي ميشناخت با مردمي که حاضر بودند بمجرد رسيدن حکم ببردوان که جاگير او بود ايلغار نمود و او چون از رسيدن قطب‌الدين خان خبردار مي شود تنها با دو جلودار باستقبال متوجه ميگردد بعد از رسيدن و در امدن بميان فوج خان مشاراليه مردم اورا فرو ميگيرند او چون في الجمله ازين روش قطب‌الدين خان بدمظنه شده بود از روے فريب ميگويد که اين چه روش تو برگشت خان مذکور مردم خود را منع کرده تنها باو همراه ميشود که مضمون حکم را خاطر نشان سازد دريتوقت فرصت جسته في‌الفور شمشير کشيده دو سه زخم کاري باو ميرساند چون انبه خان کشميري که از حاکم زاد هاے کشمير بخان مشاراليه نسبت و جهت تمام داشته ازروي حلال نمکي و مردانگي خود را رسانيده زخم کاري بر سر عليقلي مي زند وان متفني شمشير سيخي بانبه خان زده زخمش کاري مي افتد چون قطب‌الدين خان را باينحالت

رسیدند مردم هجوم اورده اورا پاره پاره ساختند و بجهنم فرستادند امید که همیشه در جهنم جاے ان بدبخت روسیاه بوده باشد انبه خان همانجا شهادت یافت و قطب‌الدینخان کوکه بعد از چهار پهر درمنزل خود برحمت ایزدي پیوست ازین خبرناخوش چه نویسم که چه مقدار متالم و ازرده گشتم قطب‌الدینخان کوکه بمنزل فرزند عزیز و برادر مهربان و یار یکجهت من بود تقدیرات الهي را چه توان کرد رضا به قضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش اشیاني و شنقار شدن ان حضرت مثل دو قضیه که فوت مادر قطب‌الدینخان کوکه و شهادت یافتن او بوده باشد برمن نگذشته است * روز جمعه ششم ربیع‌الاخر بمنزل خرم که در اورته باغ ساخته بود و الحق عمارتیست خوش و بس موزون رفتم اگرچه سنت پدرم این بود که در هرسالے دو مرتبه مطابق سال شمسي و سال قمري خود را وزن میفرمودند و شاهزاده ها را در همین سال شمسي بوزن در مي اوردند غایتاً درین سال که ابتداے شانزدهم قمري بود از سن فرزند خرم جوتگیان و منجمان بعرض رسانیدند که فی‌الجمله گراني طالع در سال مذکور واقع است و مزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود فرمودم که اورا بطلا و نقره و سایر فلزات بدستور معهوده وزن نمودند و بفقرا و ارباب احتیاج زر مذکور تقسیم نمودند تمام انروز بمنزل بابا خرم بخورمي و خوشحالي گذشت و اکثر پیشکشهاے او پسندیده افتاد * چون خوبیهاے کابل را دریافته اکثر میوهایش خورده شده بود بنابر بعضی مصلحتها و دوری از پاے تخت روز یکشنبه چهارم ماه جمادي‌الاول حکم کردم که پیشخانه بجانب هندوستان بیرون برند بعد از چند روز ازشهر بواعده جلکه سفید سنگ محل رایات جلال گشت اگرچه هنوز انگور بکمال نرسیده بود اما پیش ازین مکرر انگور خوب کابل خورده شده بود اقسام انگور خوب میشود خصوص صاحبي و کشمشي شاه‌الو هم میوه خوش خوار خوش چاشني است نسبت بدیگر میوها بیشتر میتوان خورد من دریک روز تاصد و پنجاه دانه ازان خورده‌ام مراد از شاه الو کیلاس است که در اکثر جاهاے ولایت میشود چون کیلاس بگیلاس که از نامهاے چلپاسه است مشتبه مے شد حضرت والد بزرگوارم انرا شاه‌آلو نام کردند زرد آلو پیوندي خوب میشود و فراوان است غایتاً درباغ شهرآرا درختیست که انرا میرزا محمد حکیم عموي من نشانده بود و بمیرزائي مشهور است زرد آلوے این درخت نسبتی بدیگر زرد الو ها ندارد شفتالو هم بغایت نفیس و بالیده میشود از استالف شفتالو آورده بودند در حضور خود وزن نمودم برابر بست و پنجروپیه که شصت و هشت مثقال معمول است بوزن درامده با وجود لطافت میوهاے کابل هیچکدام در ذایقه من لذت انبه ندارد پرگنه مهابن درجاگیر مهابتخان مرحمت شد عبدالرحیم بخشي احدیان بمنصب هفتصدي ذات و دویست سوار سرفراز گردید مبارکخان سروالي بفوجداري سرکار حصار تعین یافت فرمودم که میرزا فریدون برلاس را در صوبه الهٔآباد جاگیر نمایند درچهاردهم ماه مذکور ارادتخان برادر اصفخان را بمنصب هزاري ذات وپانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسپ

عنایت نمودہ خدمت بخشیگری صوبہ پتنہ و حاجی پور را باو مرحمت کردم و چون قوربیگی من بود بدست او شمشیر مرصع بجهت فرزند اسلام خان صاحب صوبہ ولایت مذکور فرستادم ودر وقتیکه میرفتیم در حوالی علی مسجد وغریب خانه عنکبوت کلانے را که درجثه برابر بخرچنگے بود دیدم که گلوے مار را بدرازی یک نیم گز خفه کرده او را نیم جانے ساخته است بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لمحه جان داد در کابل بمن رسید که در زمان سلطان محمود غزنوي بحوالی ضحاک و بامیان شخصے خواجه یاقوت نام وفات یافته در غاری مدفون است وجسد او تاحال از یکدیگر نپاشیده بسیار غریب نمود یکے از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که بغار مذکور رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند آمده بعرض رسانید که نصف بدن او که بزمین متصل است اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی دیگر که بزمین نرسیده بحال خود است ناخن دست و پا موے سر نریخته موے ریش وبروت تا یک طرف بینی فرو ریخته از تاریخیکه بردر آن غار نقش کرده اند چنین ظاهر میشود که وفات او پیشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بواقعی نمیداند روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بی حاکم قلعه کاهمرد که از نوکران میانه ولي محمد خان والي توران بوده آمده ملازمت کرد همیشه شنیده مي شد که میرزا حسین پسر شاهرخ میرزا را اوزبکان کشته اند دریں ایام شخصی آمده عرضداشتی بنام او گذرانید و لعل پیازي رنگ که بصد روپیه مي آرزید برسم پیشکش آورده بود اراده و استدعا آنکه فوجے بکمک او تعین گردد تا بدخشان را از دست اوزبکان برآورد کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد فرمان صادر گشت که چوں رایات جلال دریںحدود نزول دارد اگر في الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ توئي اولے آنکه بخدمت شتابي تا ملتمسات ومدعیات ترا برآورده روانه بدخشاں سازیم دو لک روپیه بجهت خرچ لشکرے که به همراهئ مهاسنگه و رامداس که برسر متمردان بنگش تعین یافته بودند فرستاده شد * روز پنجشنبه بیست ودویم ببالا حصار رفته تماشاے عمارات آنجا نمودم جائیکه قابل نشیمن من باشد نبود فرمودم که ایں عمارات را ویران کنند و محل ودیوان خانه بادشاهانه ترتیب دهند در همیں روز از استالف شفتالوے آوردند برابرسربه بکلانی که تاحال بایں کلانی شفتالو دیده نشده بود فرمودم که بوزن درآورند بقدر شصت و سه روپیه اکبري که شصت توله بوده باشد برآمد چوں دو نصف کردم دانه او نیزدو نصف شد و مغز آن شریں بود در کابل ازیں بهتر میوه از اقسام میوه هاے سردرختي خورده نشد * دربیست و پنجم ازمالوه خبررسید که میرزا شاهرخ عالم فاني را وداع نمود الله تعالی اورا غریق رحمت خود گرداناد ازان روزیکه بخدمت والد بزرگوارم آمد تاوقت رحلت ازو امری بفعل نیامد که باعث غبار خاطر اشرف گردد همیشه مخلصانه خدمت میکرد مرزاے مذکور بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسین که از یک شکم برآمده بودند حسین از برهانپور گریخته از راه دریا بعراق رفت و ازآنجا بهبدخشاں میگویند که هنوز هست

انچه پاره از سخنان او وکس فرستادن او نوشته شد اما هیچکس بتحقیق نمیداند که
همان میرزا حسین است یا بدخشیان بدستور دیگر میرزایان جعلی این را نیز
گیخته میرزا حسین نام نهاده اند از زمانے که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده سعادت
مت پدرم دریافت تاحال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد بچند وقت
خشیان بنابر جفا و آزاری که از اوزبکان دارند بدخشی پسرے را که فی الجمله چهره
مودی داشته باشد و اثار نجابتی درو ظاهر به پسرئي میرزا شاهرخ و نزاد میرزا سلیمان
رت داده جمعی کثیر از اویماقات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که انها را غرچه مي
ند برسر او جمع میشوند و با اوزبکان مخاصمه و منازعه و مجادله نموده بعضی از
یات بدخشان را از تصرف انها برمي آورند و اوزبکان هجوم آورده آن میرزاي جعل را
ست درمي آورند و سر او را برسر نیزه نهاده در تمام ملک بدخشان میگردانند وباز
خشیان فتنه انگیز تا پگاه کرده میرزاے دیگر بهمرسانیده اند تاحال چندے میرزایان
نته شده باشند بخاطر میرسد که تا از بدخشیان اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را
م خواهند داشت پسر سیوم میرزا میرزا سلطان است که صورتاً و سیرتاً از جمیع اولاد
یرزا امتیاز تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت خود
اهداشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله فرزندان میدانم در جمیع اوضاع
اطوار هیچ نسبتی به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را بمنصب دو هزاري ذات
هزار سوار سرفراز ساختم و بصوبه مالوه که جاے پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان
ست که او را همیشه در خدمت خود میداشت بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار
رفرازي یافت تا بکابل آمده بودم شکار قمرغه واقع نشده بود چون ساعت توجه
هندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوے سرخه بر طبیعت غالب بود فرمودم که کوه
رق را که از کابل هفت کروه بوده باشد به تعجیل قبل نمایند روز سه شنبه چهارم
جمادي الاول بشکار متوجه شدیم قریب صد آهو بقمرغه درآمده بود نصف آن شکار
شده باشد بغایت شکار گرمي دست بهم داد پنجزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه
حاضر گشته بودند مرحمت نمودم در همین روز بر منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ
ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دو هزاري ذات و سوار بوده باشد * روز پنجشنبه
ششم به تختگاه حضرت فردوس مکاني رفتم چون فرداے آن از کابل برمي آمدم امروز
را چون عرفه عید دانسته دران سرزمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند و آن
حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقربان و بندهاے که
در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد بان خوشحالي و شگفتگي کم روزے شده باشد *
روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یکپهر بمبارکي وخورمي از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل
نزول گشت از باغ شهرآرا تا جلگه مذکور هر دو دست را از قسم زردوب ر چون که نصف
وربع روپیه بوده باشد بر فقرا ومساکین پاشیدم درین روز وقتیکه بغنیمت. برامدن از کابل بر فیل
سوار میشدم خبر صحت امیرالامرا و شاه بیگ خان رسید خبر تندرستي این دو بنده

عمده را برخود بفال مبارک دانستم روز سه شنبه یازدهم از جالکه سفید سنگ یک کروه کوچ نموده بگرامی منزل شد تاش بیگ خانرا در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگخان بواجبی از شهر و نواحی خبردار باشند روز سه شنبه هیزدهم از منزل تچاک دو نیم کروه براه دوابه طی نموده بر چشمه که برکنار ان چهار چنار است نزول واقع شد هیچ کس تاغایت در صدد ترتیب این سر منزل نشده از حالت و قابلیت ان غافل افتاده اند بسیار به کیفیت جائیست و قابل انست که درو عمارتے و جائی بسازند در همین منزل شکار قمرغه دیگر واقع شد تخمیناً یکصد و دوازده آهو و غیره شکار شده باشد بیست و چهار آهوے رنگ و پنجاه آهوے سرخه و شانزده بزکوهی تا حال من آهوے رنگ را ندیده بودم الحق که عجب جانور خوش شکلست اگرچه آهوے سیاه هندوستان بسیار خوش بست بنظر در می اید غایتاً این آهوے را بست و ترکیب و نمودے دیگر است فردم که قوچ و رنگی را وزن کردند قوچ یکمن و سی و سه سیر بر امد و رنگ دو من و ده سیر رنگی بایں کلانی چنان میدوید که ده دوازده سگ دونده تیز تگ بعد ازانکه مانده شده بودند اورا بصد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند و بز بربری گذشته گوشتی بلذت آهوے رنگ نمی باشد درهمین موضع شکار کلنگ نیز شد * اگر چه از خسرو مکرر اعمال ناشایسته بوقوع امد و قابل هزار گونه عقوبت بود مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم با انکه در قانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات این امور نا پسندیده است چشم از تقصیرات او پوشیده اورا در نهایت رفاهیت و اسودگی نگاه میداشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضی اوباش ناعاقبت اندیش می فرستاد و انها را بفساد و قصد من ترغیب نموده بوعدهها امیدوار میساخته است جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر بیکدیگر اتفاق نموده میخواستند که در شکار هاے که در کابل و اطراف ان واقع میشد قصد من نمایند ازانجا که کرم و حفظ الله تعالے حافظ و پاسبان این طایفه علیه است توفیق این معنی نمی یابند روزے که سرخاب محل نزول گردید یکے ازان جماعت سرباز زده خود را به خواجه ویسی دیوان فرزند خرم میرساند و میگوید که قریب به پانصد کس با فساد خسرو با فتح الله پسر حکیم ابو الفتح و نورالدین پسر غیاث الدین علی آصفخان و شریف پسر اعتماد الدوله متفق شده فرصت طلب و قابو جوے اند که قصد دشمنان و بد خواهان بادشاه نمایند خواجه ویسی این سخن را بخرم میرساند و او بیطاقت شده اینمعنی را در ساعت بمن گفت من خرم را دعاے برخورداری نموده در صدد ان شدم که مجموع ان کوتاه اندیشان را بدست در اورده بعقوبتهاے گوناگون سیاست نمایم باز بخاطر رسید که چون برسر سفر واقع گرفت و گیر انها باعث شورش و برهمخوردگی اردو خواهد شد همان سردار فتنها و فساد را فرمودم که گرفتند و فتح الله را مقید و محبوس به معتمدان سپرده ان دو بیسعادت دیگر را با سه چهارے که عمده ان سیاه رویان بودند بیاسا رسانیدند قاسم علی که از ملازمان حضرت عرش اشیانی بود بعد از جلوس اورا بخطاب دیانت خانی سرفراز گردانیدم دایم فتح الله را انا دولتخواه

بازمی نمود و درباب او سخنان مذکور میساخت روزے به فتح‌الله گفت که محلیکه خسرو گریخته بود و حضرت او را تعاقب می نمودند بمن گفتی که پنجاب را به خسرو میباید داد و این مبحث را کوتاه کرد فتح‌الله منکر شد از طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند ازین گفتگو ده پانزده روز نگذشته بود که آن بے سعادت منافق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ کارخود ساخت * روز شنبه بیست و دوم جمادي الاول خبر فوت حکیم جلال‌الدین مظفر اردستاني که از خانوادهٔ حکمت و طبابت بود رسید مدعي این معني بود که نسبت من بجالینوس میرسد بهرتقدیر معالج بے نظیر بود تجربه او برعلم او زیادتي داشت چون بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در آیام ساده روئیها به مجلس شاه طهماسپ میرسد شاه این مصرع را برو میخواند

* خوش طبیبي است بیا تا همه بیمار شویم *

حکیم یاد علي که معاصر او بود در فضیلت برو زیادتي داشت غایتاً در علاج و یمن قدم و صلاح و پاکیزگي اطوار و اخلاق حکیم مذکور زیاده است دیگر اطباے زمان نسبتي باو نداشتند وراے طبابت بسیار خوبیها با او بود اخلاص خاصي بمن داشت در لاهور خانه ساخت در غایت لطافت و صفا مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم چون خاطر او بغایت عزیز بود قبول این معني نمودم حکیم مذکور قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستي داشت چنانچه در الهٔآباد مدتے دیوان سرکار خود کردم بنابر کثرت دیانت در معاملات مهمات بسیار سخت گیر بود وازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بست سال قرحه شش داشت و بحکمت یکطوری خود را نگاه میداشت در اثناے سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست میداد که رخساره وچشمهاے او سرخ مي شدند و رفته رفته رنگ او بکبودي منجر میگشت مکرر باو گفتم تو طبیب دانائي چرا علاج کوفت خود نمیکني بغرض رسانید که قرحه شش ازان بابت نیست که علاج ان توان کرد در اثناے این کوفت یکے از خدمتگاران نزدیک او درمیان ادویه که همه روزه بخوردن آن معتاد بود زهر داخل نموده بحکیم مي خوراند چون این معني ظاهر میگردد در صدد علاج آن میشود در خون کم ناکردن بسیار مبالغه داشت هرچند ضروري بود بحسب اتفاق شبي بصحبت خانه میرود و سرفه براو غلبه نمود و آن ریش و جراحت شش او میکشاید چندان خون از دهن و دماغ او روان میشود که بیهوش گشته مي افتد و آواز مهیب ازوظاهر میگردد آفتابچي خبردار شده به صحبت خانه درمي آید و او را درخون آغشته دیده فریاد میکند که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه ظاهر میگردد که در بدن او آثار زخم ظاهر نیست و همان قرحه شش است که منفجر شده قلیچ خان را که حاکم لاهور بود خبردار مي سازند و این معامله را تحقیق نموده او را بخاک میسپارند فرزند قابلي ازو نماند * در بیست و چهارم میان باغ وفا و نیمله شکارے واقع شده و قریب چهل آهو سرخه کشته شده باشد ماده یوزے درین شکارگاه بدست افتاد زمیداران انجا یغماني و افغان

شانـــي آمده گفتند که دریں صد و بیست ســـال نه یاداریم و نه از پدران خود شنیده ایم که دریں سرزمین یوز دیده باشند * دوم جمادي الاخر درباغ وفا منزل شد و مجلس وزن شمسي منعقد گشت درهمیں روز ارسلان بي نام اوزبکے که از سرداران و امراے عبدالمومن خاں بود و دریندولا حکومت قلعه کامرو باو تعلق داشت قلعه را برتافته سعادت ملازمت دریافت چوں از روے صدق و اخلاص آمده بود او را بخلعت خاصه سرفراز گردانیدم اوزبک ساده پرکارئیست قابلیت تربیت و رعایت دارد چهارم ماه حکم شد که عزت خاں حاکم جلال‌آباد شکارگاه دشت اورنه را قمرغه نماید قریب بسه‌صد جانور شکار کرده شد سي و پنج قوچ و قوشقي بیست و پنج دار علی نود و بو علی پنجاه وپنج سفیده نود و پنج چوں میاں روز بود که بشکارگاه رسیدم وهوا في الجمله گرمي داشت سگاں تازي خوب خوب ضایع شدند وقت دوانیدن سگ صباح یا آخر روز است * روز شنبه دوازدهم درسراے اکوره نزول شد دریں منزل شاه بیگ خاں باجمعیت خوب آمده ملازمت نمود از تربیت یافته‌هاے پدر بزرگوار من حضرت عرش آشیاني است بذات خود بسیار مردانه و صاحب تردد است چنانچه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهاے نمایاں زده و در ایام جهانداري من قلعه قندهار را دربرابر افواج داراے ایران خوب نگاه داشت و تا یک سال قبل بود تاآنکه افواج قاهره بکمک اورسیدند سلوکش باسپاهي امرایانه ازروے قدرت نیست بمحض همیں که درجنگها با او موافقتها نموده اند تا بمانند باز بسیارے از نوکراں میکشد وایں معني او را درنظر سبک میدارد مکرر ازیں سلوک او را منع نموده ام چوں جبلي او شده بود فایده براں مترتب نگشت * روز دوشنبه چهاردهم هاشم خاں را که از خانزادان ایں دولت است بمنصب سه هزاري ذات و دوهزار سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اوڈیسه ساختم درهمیں روز خبر رسید که بدیع الزماں پسر میرزا شاهرخ که در ولایت مالوه بود از روے ناداني و خوردسالي بافساد جمعي از فتنه جویاں روانه میشود که خود را بولایت رانا رسانیده او را به بیند عبدالله خان حاکم انجا ازیں معنی آگاهي یافته تعاقب او میذماید و دراثناے راه او را گرفته بدبخت چندے را که دریں امرباو متفق بوده اند بقتل میرساند حکم شد که اهتمام خان از آگره روانه گشته میرزا را بدرگاه آورد و دربیست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلي خان برادر زاده ولي خان حاکم ماورالنهر میرزا حسن نامي را که به پسري میرزا شاهرخ شهرت یافته بود میکشد مجمل کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دیو شده است چنانچه میگویند که از هرقطره خون او دیو دیگر پیدا میشود و درمقام دهکه شیرخان افغان که در وقت رفتن او در پشاور بجهت محافظت کوتل خیبرگذاشته بودیم امده ملازمت کرد درحفظ حراست راه تقصیر نکرده بوده است ظفرخان ولد زینخان کوکه بکوچانیدن افغانان دلهزاک و جماعت گهتران که درحوالي اٹک و بیاس و ان نواحي مصدر انواع قبایح بودند مامور گشته بود بعد ازانصرام انخدمت و براوردن ان مفسدان که قریب بصدهزارخا

بودند و روان ساختن انها بجانب لاهور در همین منزل بسعادت ملازمت سرفراز گردید
و ظاهر شد که انخدمت را چنانچه باید بتقدیم رسانیده بوده است چون ماه رجب که
مطابق آن آبان ماه الهي بوده در رسید و معلوم شد که ازمیانهاے مقرر وزن قمري والد
بزرگوار منست مقرر ساختم که قیمت مجموع اجناسے را که در سال شمسي و قمري
خود را بدان وزن میفرمودند حساب نمایند و انچه شود ان مبلغ را بشهرهاے کلان قلمرو
فرستاده بجهت ترویح روح مطهر منور انحضرت بارباب احتیاج و فقرا تقسیم نمایند
مجموع یک لک روپیه شد که سه هزار تومان ولایت عراق است و سه لک خاني
بحساب اهل ماورالنهر بوده باشد انمبلغ را مردم معتبر در دوازده شهر عمده مثل
آگره و دهلي ولاهور و گجرات و غیره قسمت نمودند * روز پنجشنبه سیوم ماه رجب
فرزند صلابتخان را که کم از فرزندان حقیقي نیست بخطاب خانجهاني امتیاز بخشیدم
و فرمودم که اورا در فرامین و احکام خانجهان مینوشته باشند و خلعت خاصه و شمشیر
مرصع نیز عنایت شد و شاه بیگ خان را بخاندوران مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع
وفیل مست و اسپ خاصه مرحمت نمودم و تمام سرکار کابل و تیره و بنگش و ولایت
سواد بجور و دفع رفع افغانان انحدود و جاگیر و فوجداري او مقرر شد و از بابا حسن
ابدال مرخص گشت رامداس کچهواهه را نیز فرمودم که درین ولایات جاگیر نموده داخل
کمکیان این صوبه بسازند منصب کشنچند ولد مونه راجه را هزار بذات و پانصد سوار
ساختم فرمانے بمرتضی خان حاکم گجرات در قلم امد که چون از صلاح و فضیلت و
پرهیز گاري پسر میان وجیهه‌الدین بمن رسیده است مبلغی از جانب ما باو گذرانیده
از اسماے الهي اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفریستند اگر توفیق ایزدي
رفیق شود بدان مداومت نمایم قبل ازین ظفرخان را به بابا حسن ابدال بجمع اوردن شکار
رخصت کرده بودم شاخ‌بندي کرده بود بیست و هفت آهوے سرخه و شصت و هشت
آهوے سفید در شاخ بند در امده بود بیست و نه آهوے را من خود به تیر زدم و پرویز و
خرم هم چندی را به تیر انداختند دیگر بخاصان و نزدیکان حکم شد که آنها هم تیراندازی
نمایند خانجهان از همه تیر خوبتر انداخت هر آهوے که زد برسر تیر رفت در چهاردهم
ماه باز ظفرخان در راول پندي قمرغه ترتیب داده بود یک آهوے سرخه را از پله
دور به تیر زدم و از رسیدن تیر و افتادن آهوے بسیار شگفته شدم سي و چهار آهوے سرخه
و سي و پنج آهوے فراقو بروع که بزبان هندي اورا چکاره میگویند و دو خوک شکار شد
در بیست و یکم قمرغه دیگر بسعي و اهتمام هلالخان در سه کروهے قلعه رهتاس دست
بهم داده بود پردگیان سرادق عزت را درین شکار همراه برده بودم شکار بخوبي شد بشگفتگي
تمام گذشت دویست آهوے از سرخه و سفید شکار شده بود از رهتاس که کوه هاے
ان ازین آهو دارد گذشته سواے کرچهاک و نند نه در تمام هندوستان جاے دیگر زمین
نوع آهوے سرخه نیست گفتم چندے را زنده گرفته نگاه دارند که شاید چندی ازانها
بجهت تخم زنده بهندوستان برسند بیست پنجم در حوالي رهتاس شکار دیگر شد درین

شکار نیز همشیرہ هاے و اهل محل همراه بودند قریب بصد آهو سرخه شکار شد مذکور گشت که شمس خاں عموي جلال خاں ککهر که دریں نواحی می باشد باوجود کلاں سالي بشکار یک گونه رغبتی دارد که جواناں خورد سال را اں شوق و شغب نباشد چوں طبعش را به فقر و درویشیها مایل شنیدم بخانه او رفتم و طبع و طورش خوش امد دو هزار روپیه باو و موازي همیں مبلغ زر بزناں و فرزنداں او داده پنج ده دیگر که محاصل کلي داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روے رفاهیت و جمعیت خاطر اوقات میگذرانیده باشد ششم ماه شعباں در مقام چنداله امیرالامرا امده ملازمت نمود از صحبت یافتن او خوشحال شدم جمیع اطباء هندو مسلمانان قرار مردن او داده بودند الله تعالی بفضل و کرم خود اورا تشریف شفا ارزاني فرمود تا اسباب پرستان مشیت نا شناس را معلوم گردد که قادر پر کمال هر درد دشوار را که ظاهر بیناں اسباب گزین دست ازاں ها برداشته باشند بمحض لطف و مرحمت ذاتي خویش علاج و درمانی میتواند کرد * درهمیں روز راے رایسنگه که از امراے معتبر راجپوت است رسیده بسبب تقصیری که ازو در قضیه خسرو بوقوع امده خجلت زده و شرمسار درجا و مقام خود میگشت بوسیله امیرالامرا سعادت ملازمت دریافت و گناه او بعفو مقرون گردید در حینی که از آگره بعزم تعاقب خسرو برامدم اورا از غایت اعتماد با آگره گذاشته مقرر کردم که چوں محلها طلب شود همراهي نماید بعد از طلب محل دو سه منزل امده در موضع متهرا بمحض شنیدن سخناں ارا جیف از محل جدا شده بمحل و وطن خود رفت و بخاطر گذرانید که فتنه و شورشی بمیاں درامده به بینم که منجر بکجا خواهد شد کریم کار ساز بنده نواز اں قضیه را در عرض اندک روزی صورت داده سلک جمعیت اں مفسداں را از هم پاشانید و ایں حرام نمکي برگردن او ماند بجهت خاطر امیرالامرا فرمودم که هماں منصبی که داشت بحال خود باشد و جاگیر او مسلم و برقرار دارند سلیماں بیگ را که از ملازماں ایام شاهزادگي بود بخطاب فداے خانی سربلند ساختم * روز دوشنبه دوازدهم باغ دل امیز که بر کنار دریاے راوي واقع است منزل شد والده خودرا دریں باغ ملازمت نمودم میرزا غازي که در سرداري لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده گشته بود ملازمت نمود عنایت بسیار باو فرمودیم * روز سه شنبه سیزدهم بمبارکي داخل لاهور شدم روز دیگرش میر خلیل‌الله ولد غیاث‌الدیں محمد میر میران که از اولاد شاه نعمت‌الله ولي بود ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسب در تمام قلمرو او به بزرگي ایں سلسله سلسله نبود چنانچه خواهر شاه جانش بیگم نام در خانه میر نعمت‌الله پدر میر میراں بود و دخترے که از ایشاں بهمرسیده شاه به پسر رشید خود اسمعیل میرزا خواستگاري نمو و پسر اں میر میراں را داماد ساخته دختر خودرا به‌پسر کلاں او که هم نام پدر کلاں خود بود داده دختر اسمعیل میرزا که از خواهر زاده شاه بهم رسیده بود به پسر دیگرش میر خلیل‌الله مذکور نسبت کردند بعد از فوت شاه رفته رفته خرابیها بایں سلسله راه یافت تا درعهد دولت شاه عباس یکبارگي مستاصل

گشتند و املاک و اسبابے که داشتند از دست انها بیرون رفت دیگر درجا ومقام خود نتوانستند بود میر خلیل الله بملازمت من آمد چون در راه محنتها کشیده بود و آثار اخلاص از احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بیدریغ گردانیــده دوآزده هزار روپیه نقد باو مرحمت فرمودیم و بمنصب هزاري ذات و دویست سوار سرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم بدیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزاریذات و پنجهزار سوار اعتبار نموده جاگیر در حوالي اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند روز پنجشنبه بیست و دوم حسب الالتماس اصف خان باهل محل بخانه او رفتم وشب در انجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهاے خود را در نظر گذرانیده تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیلان و اسپان سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و باقي اقمشه و چند پارچه چیني وفغفوري و خطائي بمعرض قبول افتاده تتمه باو بخشیدم مرتضی خان از گجرات انگشتري که از یک قطعه لعل خوش رنگ خوش قماش خوش آب رنگین و نگین خانه و حلقه انرا تراشیده بودند بوزن یک و نیم تانک و یکسرخ که یک مثقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و بغایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتري شنیده نشده بود که بدست هیچیک از سلاطین درآمده باشد یک قطعه لعل شش سرخه هم که دو تانک و پانزده سرخ وزن داشت بیست و پنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود انگشتري نیز بهمین مبلغ قیمت شد * در همین روزها فرستادهٔ شریف مکه باعرضه داشت وپرده در خانه کعبه بملازمت رسید اظهار اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هفت و هشت هزار روپیه بوده باشد بفرستاده مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازي یک لک روپیه بجهت شریف از تحفهاے نفایس هندوستان روانه سازند * روز پنجشنبه دهم ماه میرزا غازي را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساخته باآنکه کل ولایت تهته بجاگیر او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز بجاگیراو مقرر گشت وحکومت قندهار و محافظت انملک که سرحد هندوستان است بعهده کارداني و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت وشمشیر مرصع عنایت کرده رخصت دادم میرزا غازي في الجمله کمالي داشت شعر هم خوب میگفت و قاري تخلص میکرد این بیت ازوست

گریه ام گوسبب خندهٔ او شد چه عجب * ابر هرچند که گرید رخ گلشن خندد

در پانزدهم پیشکش خانخانان بنظر درآمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر مرصع آلات و اقمشه ولایت و پارچه که در دکن و انحدود بهم میرسد فرستاده بود مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد میرزا رستم و اکثر بندهای تعینات صوبه مذکور هم پیشکشهاء خوب فرستاده بودند چند فیل ازانجمله پسند افتاد خبر فوت راي درگا که از نواختهاي پدر بزرگوارم بود در هیژدهم همین ماه رسید چهل سال زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیاني در جرگه امراے منتظم بود تا رفته رفته پله منصب او بچهار هزاري رسید پیش ازانکه سعادت ملازمت پدر من دریابد از نوکران معتبر رانا اودیسنگه بود در عشره

سلطان شه افغانے که طبعش بشر
نوزدهم در گذشت بکنکش سپاهگري خوب میرسید * و نساد آمیخته بود درخدمت خسرو بسر میبرد و نسبت محرمیت تمام داشت چنانچه علت تامه گریختن آن ے سعادت این مفسد بود بعد از شکست و بدست افتادن خسرو جانی بیکتا بیروں برده خودرا بدامن کوه خضرآباد و آں حدود کشید آخرالامر بدست میر مغل کروري انجا گرفتار شد چوں باعث ضلالت و خرابي اینقسم پسرے شده بود حکم کردم که او را درمیداں لاهور تیرباراں کنند و کروري مذکور بزیادتي منصب وخلعت مفخر و ممتاز گردید دربیست و نهم شیر خاں افغان که از بندهاے قدیم من بود فوت شد تواں گفت که خود قصد خود کرد چراکه بشراب مداومت تمام داشت بنوعیکه درهر پهرے چهار پیاله لبریز عرق دو آتشه میخورد و روزه رمضان سالگذشته قضا بود دریں سال بخاطرش رسید که ماه شعبان را عیوض قضاے رمضان گذشته روزه گرفته دو ماه متصل روزه دار باشد از ترک عادت که طبیعت ثانیست ضعف پیدا کرد و اشتها مطلق برطرف شد و رفته رفته ضعف قوي شده در پنجاه و هفت سالگي درگذشت و فرزندان و برادراں او را بقدر حالت نواخته پاره از منصب و جاگیر اورا باینها مرحمت فرمودم * در غره شهر شوال بصحبت مولانا محمد امیں که از مریدان شیخ محمود کمال است رسیدم شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت جنت آشیاني بدیشاں عقیدت تمام داشتند چنانچه یکمرتبه آب بردست ایشاں ریخته اند مولانا مشارالیه مردیست نیکذات و باوجود علایق و عوایق وارسته وبروش و شیوه فقر و شکستگي نفس آشنا صحبت ایشاں مرا بسیار خوش آمد بعضی دردها که بخاطر گره بودند مذکور ساختم نصایح ارجمند و سخناں دلپسند از ایشاں شنیدم وخیلے تسلي خاطر ما گشت هزار بیگه زمیں بطریق مدد معاش و هزار روپیه نقد گذرانیده از ایشاں وداع شدم * یکپهر از روز یکشنبه گذشته از لاهور بقصد توجه دارالخلافه آگره برآمدم قلیچ خاں را حاکم و میر قوام‌الدین را دیوان و شیخ یوسف را بخشي و جمال‌الله را کوتوال ساخته هریک را فراخور حالت خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم * بیست و پنجم از دریاے سلطان پور گذشته در دو کروهی نکودر نزول واقع شد والد بزرگوارم از زر وزن بیست هزار روپیه بشیخ ابوالفضل داد بودند که درمیان این دو پرگنه پای بسته آبشارے ترتیب دهند الحق در غایت صفا و طراوت سرمنزلے سامان یافته است * بمعزالملک جاگیردار نکودر فرمودم که بیک دست این پل عمارتے و باغچه بسازد که آینده و رونده از دیدن آں محظوظ شوند * شنبه دهم ذیقعده وزیرالملک که پیش از جلوس سعادت خدمت من دریافته دیوان سرکار من بود بمرض اسهال درگذشت در آخر عمر پسر شوم قدمی در خانه او متولد گشت که در عرض چهل روز مادر و پدر خود را خورد درسن دو سه سالگي اوهم یکطرف شد بخاطر رسید که خانه وزیرالملک یکبارگي خراب نشود منصور برادر زاده او را نواخته به منصب سرفراز ساختم غایتاً بوے عشقي ازو نمی آید * روز دوشنبه چهار دهم در اثناے راه شنیده شد که درمیان بانی پت و کرنال دو شیر هست

که آزار بسیار از انها بمترددین میرسد فیلان را جمع نموده روانه گشتم چون بجا و مقام انها
رسیدم خود بر ماده فیل سوار شده فرمودم که فیلان را بردور انها برطریق قمرغه ایستاده
کردند هردو را بعنایت الهي به تفنگ زده شیران درنده را که راه بربندهاے خدا بسته
بودند دور کردم * روز پنجشنبه هیژدهم دهلي محل نزول گردید و درمنزلی که سلیم
خان افغان در ایام حکومت خود درمیان آب جون ساخته بود و سلیم کده نام نهاده
والد بزرگوارم انجا را بمرتضی خان که دهلي وطن اصلي اوست داده بودند فرود آمدم
خان مذکور مشرف بردریا صفه از سنگ ساخته درغایت لطافت و صفا درته آن
عمارت متصل بآب چوکندي مربع کاشي کاري به فرموده حضرت جنت آشیاني
ساخته اند که بان هوا کم جاے باشد درایامیکه حضرت جنت آشیاني در دهلي تشریف
داشتند اکثر اوقات انجا نشسته با مصاحبان و مجلسیان خود صحبت میداشتند من
چهار روز دران سرمنزل بسر برده بامقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد
عیش و کامرانی دادم معظم خان که حاکم دهلي بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران
و اهالي و موالي که بودند بقدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده بنظر
درآوردند خواستم که در پرگنه پالم که ازمضافات بلده مذکور است و ازشکارگاههاے مقرر
است طرح شکار قمرغه در انداخته چند روز بدین امر مشغولي نمایم چون بعرض رسید
که ساعت نزدیک شدن آگره بسیار نزدیک است و دیگر ساعتی درین نزدیکي بهم
نمیرسد فسخ عزیمت نموده بکشتي نشسته براه دریا متوجه گشتیم * دربستم ماه ذیقعده
چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر نساخته بودند آوردند پسرانرا
به بندهاے معتبر و دختران را بخدمه محل سپردم که بمحافظت احوال انها قیام و
اقدام نمایند * دربیست و یکم ماه مذکور راجه مانسنگه که از قلعه رهتاس که در
ولایت پتنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد
او هم بطریق خان اعظم از منافقان و کهنه گرگان ایندولت ابد پیوند است انچه اینها
بمن کرده اند و انچه از من نسبت بانها بوقوع آمد عالم السر ایزد داناست شاید هیچ
کس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از نر و ماده بطریق
پیشکش گذرانید غایتاً یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلان خاصه شود چون
از رعایت کرده هاے پدر من بود تقصیرات او را برروے او نیاورده بعنایت بادشاهانه
سرفراز ساختم درین روز جل سخنگوے که میان مشخص طوطی گفته آواز میکرد آوردند
بغایت غریب و عجیب نمود در ترکي این جانور را طرغي میگویند *

جشن نوروز سویم از جلوس همایون

بتاریخ روز پنجشنبه دوم ذي‌حجه مطابق غره فروردین افتاب عالمتاب که جهان را
بفروغ خود روشن و تابان دارد از برج حوت بعشرت سراے حمل که مقام فرح و شادماني

اوست انتقال نمودہ عالم را رونق دیگر بخشید و تاراج دیدگان سرما و ستم رسیدہ گان خزانرا بدستیاري بهار خلعتهاے نوروزي و قباے سبز فیروزي پوشانیدہ تلافي و تدارک نمود

باز فرمان امد از سالار دہ * مرعدم را کانچه خوردي باز دہ

در موضع رنکته که در پنجکروهے واقعست مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت تحویل بفیروزي و خورمي بر تخت نشستم امرا و نزدیکان و سایر بندگان بلوازم مبارک بادي قیام و اقدام نمودند خانجهان را در همین مجلس بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم خواجه جهان را بخدمت بخشیگري امتیاز دادم وزیر خان را از وزارت صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخاني را بجاے او فرستادم و نورالدین قلي کوتوال آگرہ گشت چون مقبرہ منورہ حضرت عرش اشیاني برسر راہ واقع بود بخاطر رسید که اگر درین گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابم کوتاہ اندیشان را بخاطر خواهد رسید که چون ممر عبور مرا انجا واقع بود زیارت نمودند بخود قرار دادم که درین مرتبه باگرہ داخل شوم بعد ازان به نیت زیارت چنانچه حضرت ایشان که بجهت حصول وجود من از اگرہ تا اجمیر پیادہ توجه فرمودہ بودند من هم از آگرہ تا مقبرہ منورہ ایشان که دونیم کروہ است پیادہ رفته این سعادت دریابم کاشکی میسر میشود که بسر این راہ را طی میکردم * دو پهر از روز شنبه پنجم ماہ گذشته بساعت سعد متوجه آگرہ گشتیم و موزي پنجهزار روپیه از ریزگي از دو دست پاشیدہ بدولت سراے همایون که در درون قلعه بود داخل گردیدم درین روز راجه نرسنگدیو یوز سفیدي اوردہ گذرانید اگر چه دیگر انواع حیوانات پرندہ و چرندہ جنس سفید که انرا طویغان گویند پیدا میشود غایتاً یوز سفید دیدہ نشدہ بود خالهاے او که سیاہ می باشد نیله رنگ بود و سفیدي بدن او نیز همگي میل داشت از جانوران طویغان انچه من دیدہ ام شاهین و باشه و شکرہ که در زبان پارسي لي فو میگویند و کنجشک و زاغ و کبک و دراج و پودنه و طاوس است اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون میباشد موش پران طویغون هم دیدہ از جنس اهوے سیاہ تیرہ بغیر از هندوستان جاے دیگر نمي باشد و آهوے چکارہ که بزبان فارسي سفیدہ میگویند طویغون مکرر بنظر در امدہ است درین روز ها رتن پسر بهوج هادہ که از امراے معتبر راجپوت است امدہ ملازمت کرد سه فیل پیشکش اوردہ بود یکي ازانها بغایت پسند افتاد در سرکار به پانزدہ هزار روپیه قیمت نمودند و داخل فیلان خاصه شد و نام اورا رتن گج نهادم نهایت قیمت فیل پیش راجهاے کلان هند از بست و پنجهزار روپیه زیادہ نمیباشد اما حالا بسیار گران شدہ است رتن را بخطاب سربلند راے سرفراز ساختم میران صدر جهان را به منصب پنجهزاري ذات و یکهزار و پانصد سوار و معظم خانرا به منصب چهار هزاري ذات دو هزار سوار ممتاز گردانیدم عبدالله خان بمنصب سه هزاري و پانصد سوار سرفراز گشت مظفر خان و بهاو سنگه هریک بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار امتیاز یافتند ابوالحسن دیوان راهزار و پانصدي

و اعتمادالدوله را هزاری ذات و دویست و پنجاه سوار ساختم در بیست و پنجم راجه سورج سنگه طغائی فرزند خورم آمده ملازمت کرد شیام پسر عموی امرای مقهور را همراه اورد فی الجمله شعوری دارد سواری فیل را خوب میداند راجه سورج سنگه از شعرای هندی زبان شاعری همراه اورده بود در مدح من باینمضمون شعری گذرانید که اگر افتاب پسری میداشت همیشه روز میبود و هرگز شب نمیشد چرا که بعد از غروب ان پسر جانشین او میشد و عالم را روشن می داشت بحمدالله و المنت که پدر شما را خدای اینوع پسری کرامت کرد که بعد از شنقار شدن مردم ماتم که مانند شب است نداشتند افتاب ازین رشک میبرد که کاشکی مراهم پسری میبود که جانشینی من کرده شب را بعالم راه نمیداد چنانچه از روشنی طالع و نور عدالت شما باوجود چنین واقعه افاق چنان منور است که گویا شب را نام و نشان نیست باین تازگی مضمونی از شعراء هند کم بگوش رسیده بجلدوی این مدح فیلی باو مرحمت کردم راجپوتان شاعر را چارن میگویند یکی از شعرای وقت این مضمون چنین بنظم در اورده

گر پسر داشتی جهان افروز * شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه چون او نهفته افسر زر * به نمودی کلاه گوشه پسر
شکر کز بعد انچنان پدری * جانشین گشت اینچنین پسری
که زشنقار گشتن ان شاه * کس به ماتم نکرد جامه سیاه

روز پنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۴ جلال الدین مسعود که منصب چهار صد یذات داشت و خالی از مردانگی نبود و در چند معرکه ازو کارها بوقوع امد غایتاً خالی از خبطی نمود تخمیناً درسن پنجاه و یا شصت سالگی بمرض اسهال فوت شد افیون گذرائی بود افیون را مثل پنیر ریزه ریزه کرده میخورد ومقرر بود که اکثر اوقات افیون از دست مادر خود میخورد چون مرض او قوت گرفت وحالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت محبت از همان افیون که به پسر خود می خورانید زیاده براندازه خورده بعد از گذشتن پسر به یکدو ساعت او هم در گذشت تاغایت این قدر محبت از هیچ مادری بفرزند نشنیده درمیان هندوان رسم است که زنان بعد از فوت شوهران خواه بجهت محبت خواه حفظ ناموس پدران وشرم خویشان خود را میسوزند اما از مادران مسلمان و هندوان مثل این کاری بظهور نیامده * در پانزدهم ماه مذکور اسپیکه سرآمد اسپان من بود از روی عنایت براجه مانسنگه مرحمت نمودم شاه عباس این اسپ باچند اسپ دیگر و تحفهای لایق مصحوب منوچهر که از غلامان معتبر شاه است بحضرت عرش آشیانی ارسال نموده بود و از دادن این اسپ راجه انمقدار خوشحالی و شغف نمود که اگر مملکتی باو عنایت میکردم معلوم نبود که این قدر شادی نماید و قتیکه اورده‌اند چهار ساله بود در هندوستان ترقی نمود چنانچه جمیع بندهای درگاه از مغل و راجپوت باتفاق معروض داشتند که از عراق مثل این اسپی بهندوستان نیامده است چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و صوبه دکن را به برادرم دانیال مرحمت

نموده بآگره مراجعت میفرمودند از روے مرحمت باو حکم شد که یک چیزیکه خاطر خواه تو باشد از من بطلب او وقت یافته این اسپ را التماس نمود بدینجهت باو عنایت فرمودند * روز سه شنبه بیستم عرضداشت اسلامخان مشعر برخبر فوت جهانگیر قلیخان صاحب صوبه بنگاله که غلام خاص من بود رسید بنابر جوهر ذاتي و استعداد فطري در جرگه امراے کلان انتظام داشت از فوت او خیلے آزرده خاطر گشتم حکومت بنگاله و اتالیقی شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلام خان مرحمت کردم و افضل خان را بجاے او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم * پسر حکیم علي را که بجهت بعضي خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده بازیگری چند کرناٹکی همراه آورد که نظیر و عدیل خود نداشتند چنانچه یکے ازانها بده گوئی که هریک برابر نارنجی بود و یک برابر ترنج ویک برابر سرخ آنچنان بازي میکرد که باوجود خوردي و بزرگي یکی خطا نمي شد وهمچنین از اقسام بازیها آنچنان میکرد که عقل حیران میگشت درهمین روزها درویشے از سراندیپ آمده جانورے غیر مکررے آورد دیونگ نام روے پشت بره کلان مشابهت تمام دارد و هیات مجموعي او بمیمون شبیهه است اما دم ندارد و حرکاتش بمیمون سیاه بے دم که بزبان هندي بن مانس میگویند مینماید جثه او برابر میموں بچه دوسه ماهه باشد پنجسال پیش ازین درویش بوده است معلوم شد که ازین کلان تر نمي شود خورش او شیر است کیله هم میخورد چون بغایت عجیب نمود بمصوران فرمودم که شبیهه او را باحرکات مختلف کشیدند خیلی در نظرها کریه مینماید درین روز میرزا فریدون برلاس بمنصب یکهزار و پانصدي ذات و هزار و سه صد سوار سرفراز گردید و حکم شد که پایند خان مغل چون از تردد سپاهگري بپایه کبرسن افتاده است موافق دو هزاري ذات جاگیر مییافته باشد الفخان بمنصب هفتصدي ذات و پانصد سوار سرفراز گردید منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بچهار هزاري ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه رهتاس بکشور خان ولد قطب الدینخان کوکه مفوض گردید اهتمام خان بمنصب هزاري ذات و سه صد سوار سرفراز گردیده بخدمت میر بحري و سامان نواره بنگاله تعین یافت در غره صفر شمس الدینخان ولد اعظم خان ده زنجیر فیل پیشکش نموده بمنصب دوهزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده بخطاب جهانگیر خاني ممتاز گشت و ظفر خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار مفتخر گردید * چون دختر جگت سنگه پسر کلان راجه مانسنگه را خواستگاري نمودم بتاریخ شانزدهم هشتاد هزار روپیه ساچق بخانه راجه مذکور بجهت سرفرازي او فرستادم مقرب خان از بندر کهنبایت پرده فرنگي ارسال داشت که تا غایت باین خوبي کار مصوران فرنگ دیده نشده بود درهمین روزها عمه ام نجیب النساء بیگم درسن شصت و یک سالگي بمرض سل و دق بجوار رحمت ایزدي پیوستند میرزا والي پسر او را بمنصب هزاري ذات و دویست سوار سرفراز گردانیدم * اقم نام حاجي ماوراالنهري که مدتها در روم بود خالي از معقولیت و معرفتي نیست خود را ایلچي خوند کار گفته در آگره

ملازمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظر باحوال و اوضاع او کرده هیچکس از بندهاے درگاه تصدیق بایلچي بودن او نکردند از زمانے که حضرت صاحب قراني فتح روم کرده و ایلدرم بایزید حاکم انجا زنده بدست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال یکساله کل ولایت روم قرار دادند که بدستور ملک مذکور را بتصرف او باز گذارند درهمین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت ملک را به پسر او موسی چلپي مرحمت کرده خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیاصره انجا باوجود چنین احسانے کس نیامده و ایلچي نفرستادند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص ماورالنهرے فرستاده خوندکار باشد اصلا این سخن معقول من نیفاد و هیچکس بر صدق دعوے او گواهي نداد بنابر این فرمودم که هرجا میخواسته باشد برود * در چهارم ربیع‌الاول دختر جگت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زماني مجلس عقد و طوي منعقد گشت از جمله جهیزی که راجه مان سنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بود * چون دفع و رفع رانا را پیشنهاد همت داشتم بخاطر گذرانیدم که مهابتخان را باید فرستاد دوازده هزار سوار مکمل باسرداران کار دیده بهمراهي او تعین نمودم و سواے ان پانصد نفر احدي و دو هزار برق انداز پیاده با توپخانه مشتملبر هفتاد توپ گجهنال و شترنال و شصت زنجیر فیل بدین خدمت معین گردید و بیست لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این لشکر بوده باشد درشانزدهم ماه مذکور میر خلیل‌الله پسرزاده میر نعمت‌الله یزدي که مجملی از احوال او و سلسله او پیش ازین نوشته شده بمرض اسهال درگذشت از سیماے او اثار اخلاص مندي و درویش منزلی ظاهر بود اگر عمرش آمان میداد و مدتے در خدمت میگذرانید بمناصب عالي سرفرازي می یافت بخشي برهانپور انبه چند فرستاده بود یکی از انها را فرمودم که بوزن در اوردند پنجاه ودونیم توله برامد * روز چهار شنبه هشتدهم در منزل مریم زماني مجلس وزن سال چهلم از سالهاے قمري ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم که بعورات و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبه چهارم ربیع‌الاخر ظاهر بیگ بخشي احدیان بخطاب مخلص خاني و ملاے تقیاے شمشیري که به فضیلت و کمالات اراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب میدانست بخطاب مورخ خاني سرفراز گردید و در دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خاني داده از اقران ممتاز گردانیدم مونس خان پسر مهتر خان کوزه از سنگ یشم که در عهد دولت میرزا الغ بیگ گورگان بنام نامي ایشان ساخته شده بود گذرانید بغایت تحفه نفیس وخوش اندام و سنگش درنهایت سفیدي وپاکیزگي بر دور گردن کوزه اسم مبارک میرزا را باسنه هجري بخط رقاع کنده اند درحد ذات خود غایت نفاست دارد من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک حضرت عرش اشیاني را بر کناره لب کوزه نقش کردند مهتر خان از غلامان قدیمي این دولت است سعادت خدمت حضرت جنت اشیاني دریافته و در عهد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبه امارت رسیده بود اورا از معتمدان میدانستند در شانزدهم فرمان صادر شد

که ولایت سنگرام چنانچه یکسال دروجه انعام فرزند اسلام خان مقرر بود یکسال دیگر در
وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد دریں روز مهابتخان را بمنصب سه
هزاري ذات و دو هزار پانصد سوار سرفراز گردانیدم یوسف خان ولد حسین خان تکریه
بمنصب دوهزاري ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید * در بیست و چهارم مهابتخان را
با امرا و مردمی که بجهت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند مرخص ساختم خان مذکور
بخلعت و اسب و فیل خاصه و شمشیر مرصع سربلند گشت ظفرخان بعنایت علم
سرفراز گردیده بخلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت بشجاعت خان هم علم مرحمت
شد خلعت و فیل خاصه عنایت کردم راجه نرسنگدیو خلعت و اسپ خاصه و منگلي خان
اسپ و خنجر مرصع و نرایندداس کچهوایه و علیقلي درمن و هزبرخان تهمتن دستور یافتند
وبه بهادرخان ومعزالملک بخشي خنجر مرصع شفقت شد بهمیں طریق جمع امرا وسرداران
هریک بقدر حالت و مرتبه خود بعنایات بادشاهانه سرفراز گردیدند * و یکپهر از روز مذکور
گذشته خانخانان که بمرتبه بلند اتالیقي من ممتاز است از برهانپور آمده ملازمت نمود آن
مقدار شوق و خوشحالي برو غلبه کرده بود که نمید انست که بپا آمد یا بسر مضطربانه خود را
درپای من انداخت و من نیز سر او را از روے مرحمت و مهرباني برداشته او را در کنار
عطوفت و شفقت کشیدم و روے او را بوسیدم دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل وزمرد
پیشکش گذرانید قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سواے آں از هرجنس و هر
متاع بسیارے بنظر در آورد * هفتدهم جمادي الاولے وزیز خان دیوان بنگاله آمده ملازمت
کرد شصت زنجیر فیل نر و ماده و یک قطعه لعل قطبي پیشکش آورده چوں از خدمتگاران
قدیم بود ازو همه خدمتی می آمد فرمودم که در ملازمت باشد چوں قاسم خان با برادر
کلاں خود اسلامخان اصلا سازگاري نمیکرد او را بخدمت حضور طلبیده بودم دیروز آمده
ملازمت نمود در بیست و دوم اصفخان لعلی بوزن هفت ٹانک که ابوالقاسم خان
برادر او در بندر کهنبایت بهفتاد پنج هزار روپیه خریده بود پیشکش نمود بغایت خوش
رنگ و خوش اندام است اما بعقیده من زیاده از شصت هزار روپیه نمي ارزد باآنکه
از دلیپ راے پسر راے رایسنگه تقصیرات عظیم بوقوع آمده بود چوں پناه بفرزند
خانجهاں آورد گناهان او بعفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جرایم او در گذشتم و در
بیست و چهارم فرزندان خانخانان که از عقب او مي آمدند رسیده ملازمت کردند
و موازي بیست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند در همیں روز خان مذکور نود زنجیر
فیل پیشکش کرد * روز پنجشنبه غره جماي الثاني در منزل حضرت مریم الزماني
مجلس وزن سال شمسي سرانجام پذیرفت و پاره ازان زر بعورات قسمت نمودم و تتمه
حکم شد که بفقراے ممالک محروسه تقسیم نمایند چهارم ماه فرمودم که دیوانیان بخان
اعظم مطابق منصب هفت هزاري جاگیر تنخواه دهند * دریں روز ماده آهوے
شیردار آوردند که بفراغت میگذاشت که او را میدوشیدند و هر روز چهار سیر شیر ازو
دوشیده می شد تا غایت دیده و نشنیده بودم مزه شیر آهو و شیر ماده گاو و گاومیش

تفاوتے ندارد میگویند که تنگي نفس را فائده میدهد در یازدهم ماه راجه مانسنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعین یافته بود التماس رخصت آمیز که وطن اوست نمود فیل خاصه هشیار مست نام باو عنایت کرده رخصت دادم روز دوشنبه دوازدهم چون عرس حضرت عرش آشیاني بود سواے اخراجات مجلس مذکور که علیحده مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که بفقرا و درویشان که در روضه منوره حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبدالله ولد خان اعظم را بخطاب سرفراز خاني و عبدالرحیم پسر قاسم خان را بخطاب تربیت خاني سرفراز گردانیدم * روز سه‌شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که اینقدر به پدر ماند کسی یاد ندارد منجمان میگفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست اما برشما مبارک است آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید چون از سن مذکور درگذشت دیده شد * در بیست و یکم ماه خانخانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام‌الملکیه که در شنقار شدن حضرت عرش آشیاني بعضی فتورها بان راه یافته بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دوسال اینخدمت را بانصرام نرسانم مجرم باشم مشروط بانکه سوای لشکری که بانصوبه تعین اند دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه بهمراهي او معین گردد فرمودم که بزودي سامان لشکر و خزانه نموده او را روانه سازند در بیست و ششم مخلص خان بخشي احدیان را بخدمت بخشیگري صوبه دکن سرفراز ساخته جاے او را به ابراهیم حسین خان میر بحر عنایت نمودم در غره رجب پیشرو خان و کمال خان که از بندهاے روشناس مقرر بودند وفات یافتند پیشرو خان را شاه طهماسب بعنوان غلامي بپدر کلان من داده بودند سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیاني چون بداروغگي و مهتري فراشخانه سرفراز گردید پیشرو خان خطاب یافت در ینخدمت بنوعي ماهر بود که گویا جامه‌ایست که بر قامت قابلیت او دوخته اند درسن نود سالگي از جوانان چهارده ساله چلد تر بود و سعادت خدمت پدرکلان من و پدر من و من دریافت تادم مرگ یک لحظه بے کیفیت شراب نبود

الودهٔ شراب فغاني بخاک رفت * آه ار ملایکش کفن تازه بوکنند

پانزده لک روپیه ازو مانده پسری در غایت ناقابلی دارد رعایت نام بنابر حقوق خدمت پدرش مهتري نصف فراشخانه باو و نصف دیگر به تحماق خان مرحمت شد کمال خان از بندهاے فدوي با اخلاص من بود از طایفه کلاان دهلي است بنابر ظهور امانت و دیانت و غایت اعتماد او را بکاول بیگي ساختم اینچنین خدمت گاران کم بهم میرسند دو پسر داشت بهر دو شفقت بسیار کردم اما مثل او کجا در دویم ماه مذکور لعل کلا نوت که از خوردي در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس و صوتے که بزبان و روش هندي مي نشنید باو یاد میدادند درسن شصت و پنجسالگي بلکه هفتاد سالگي فوت کرد یکی از کنیزان او درین قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کمتر زنے چنین وفائی بجا اورده باشد * در هندوستان خصوصاً در ولایت

سلهٹ که از توابع بنگاله است از قدیم رسم شده بود که رعایا و مردم انجا بعضی از فرزندان خود را خواجه سرا نموده در عوض مالواجبی بحکام میدادند و این رسم رفته رفته بدیگر ولایت نیز سرایت کرده هرسال چندین اطفال ضایع و مقطوع النسل میشدند و این عمل رواج تمام یافته بود درینولا حکم نمودم که من بعد هیچکس باین امر قبیح قیام و اقدام ننماید و خرید و فروخت خواجه سرایان خورد سال بالکل برطرف باشد باسلامخان و سایر حکام صوبه بنگاله فرمانها صادر گشت که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند و خواجه سرا خورد سال نزد هرکس که باشد بگیرند تا غایت هیچیک از سلاطین سابق این توفیق نیافتند انشاالله‌تعالی در اندک فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود بالکلیه برطرف شود هرگاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد هیچکس باین فعل ناخوش بیفائده اقدام نخواهد نمود * اسپ سمندی از جمله اسپان فرستاده شاه عباس که سرطویله اسپان خاصه من بود بخانخانان مرحمت کردم انقدر خوشحال شد که بشرح راست نیاید الحق که باین کلانی و خوبی اسپی تاغایت بهندوستان نیامده است و فیل فتوح را که در جنگ بے بدل است با بیست زنجیر دیگر باو عنایت نمودم چون کشن سنگه که بهمراهی مهابتخان تعین بود خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده و در جنگ مردم رانا زخم برچهه بپاے او رسیده تابیست کس نامی او بقتل آورده بود و قریب بسه هزار کس را دستگیر ساخت بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار سرفراز شد درچهار دهم ماه مذکور حکم کردم که میرزا غازی متوجهه قندهار شود از اتفاقات حسنه بمجرد انکه میرزاے مشارالیه از بهکر روانه ولایت مذکور گردد خبر فوت سردار خان حاکم انجا میرسد سردار خان از ملازمان مقرر و روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود تخته بیگ اشتهار داشت نصف منصب اورا بفرزندان او مرحمت نمودم * روز دو شنبه هفدهم پیاده بقصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی متوجه شدم اگر میسر می بود این راه بمژه و بسر می پیمودم حضرت والد بزرگوارم بجهت ولادت من از فتحپور به اجمیر که یکصد و بیست کروه است پیاده بزیارت حضرت خواجه معین‌الدین سنجری چشتی متوجه گشته بودند اگر من بسرو چشم این راه به پیمایم هنوز چه کرده باشم چون بسعادت زیارت مشرف شدم عمارتے که برسر روضه منوره شده بود دیدم بنوعی که خاطر خواه من بود بنظر درنیامد چرا که منظور ان بود که رونده هاے عالم مثل این عمارت در معموره دنیا نشان ندهند چون در اثناے عمارت مذکور از خسرو بیطالع این نوع امرے بظهور آمد بالضرورت روانه لاهور شدم معماران به سلیقه خود یک طورے ساخته بودند آخرالامر بعضی تصرفات نموده شد تا آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند فرمودم که دیگر بار معماران ماهر باتفاق مردم صاحب وقوف بعضی جاهارا بنوعیکه قرار یافته بیندازند رفته رفته عمارت عالی سامان پذیر گردید و باغی در غایت صفا بردور عمارت مقبره منوره ترتیب یافت و دروازه در نهایت رفعت و عظمت مشتمل بر منارها از سنگ سفید پرداخته و ساخته شد

مجملاً پانزده لک روپیه که موازي پنجاه هزار تومان رایج ایران و چهل و پنج لک
خاني مطابق زر توران بوده باشد خرچ این عمارت عالي را بمن شنوانیدند * روز
یکشنبه بیست و سویم بخانه حکیم علي بتماشاے حوضي که مثل ان در زمان حضرت
عرش اشیاني در لاهور ساخته بود با جمعي از مقربان که ان حوض را ندیده بودند رفتم
حوض مذکور شش گز در شش گز است و در پهلوے حوض خانه ساخته شده در غایت
روشني که راه بان خانه هم از درون آب است و اب ازان راه بدرون در نمي ایه ده
دوازده کس درانخانه صحبت میداشتند از نقد وجنس انچه در وقت او گنجید پیش
کش نمود بعد از ملاحظه خانه و در امدن جمعي از نزدیکان بدانجا حکیم را به منصب
دوهزاري سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت نمودم روز یکشنبه چهاردهم شعبان خان
خانان بعنایات کمر شمشیر مرصع و خلعت و فیل خاصه سرفراز گردیده بخدمت دکن
مرخص شد و راجه سورج سنکه که از تعینات خدمت مذکور بود بمنصب سه هزاري
ذات و دو هزار سوار ممتاز گردید چون مکرر بعرض رسید که ازبرادران و ملازمان مرتضی
خان آزار برعایا و سگنه احمد آباد گجرات میرسد و ضبط خویشان و مردم خود بواجبي
نمیتواند کرد صوبه مذکور را ازو تغیر نموده باعظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد که
خود در ملازمت بوده جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت او روانه گجرات گردد و
منصب جهانگیر قلیخان از اصل و اضافه به سه هزاري ذات و دوهزار و پانصد سوار
مقرر گردید و حکم شد که باتفاق موهن داس دیوان و مسعود بیگ همداني بخشي
مهمات صوبه مذکور را فیصل میداده باشند موهن داس بمنصب هشتصدي ذات و
پانصد سوار و مسعود بیگ بسه صدي ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز گردید از بنده
هاے حضور تربیت خان به منصب هفتصدي ذات و چهارصد نفر و نصرالله بهمین
منصب سرفراز گشتند مهتر خان که مجملي از احوال او نوشته شده در همین روزها
وفات نمود و مونس خان پسر اورا بمنصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار سرفراز
ساختم * روز چهار شنبه چهارم ذي حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسرے متولد
شد نام او را بلنده اختر نهادم * در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتے فرستاد که عقیده
فرنگیان اینست که این صورت شبیهه صاحب قراني است در وقتیکه ایلدرم بایزید
بدست لشکر فیروزي اثر ایشان گرفتار آمد نصراني که درانوقت حاکم استنبول بود
ایلچي با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگي نموده مصوریکه همراه ایلچي
ساخته بودند صورت انحضرت را شبیهه کشیده برده اگر این دعوی اصلي داشته باشد
هیچ چیز تحفه پیش من بهتر ازین نخواهد بود چون بصورت و حلیه اولاد و فرزندان
سلسله علیه آن حضرت مشابهتے ندارد خاطر براست بودن این سخن تسلي نمیشود *

جشن نوروز چهارم از جلوس همایون

تحویل حضرت نیراعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذي‌حجه سنه ۱۰۱۷ هجري اتفاق افتاد و نو روزگیتي افروز بمبارکي و فرخي آغاز شد روز جمعه پنجم محرم سنه ۱۰۱۸ حکیم علي وفات یافت حکیم بےنظیر بود از علوم عربیه بهره تمام داشت شرحي بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تالیف نموده است کدش بر فهمش زیادتي داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسي بر ذاتي مجملاً بدباطن و شریرالنفس بود در بیستم صفر مرزا برخوردار را بخطاب خانعالم سرفراز ساختم از نواحی فتحپور هندوانه آوردند که بایں کلانی تاحال دیده نشنیده بود فرمودم که بوزن در آوردند سي وسه نیم سیر کشیده شد * روز دوشنبه نوزدهم ربیع‌الاولی مجلس وزن قمري در خانه والده بزرگوارم ترتیب یافت پاره ازان زربعوراتی که دران روز جمع گشته‌بودند قسمت شد چون ظاهر گردید که بجهت نظام سلطنت و سر انجام مهمات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاهزاده‌ها را روانه سازد بنابران بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت تعین نمایند * مهابتخان را که بخدمت سرداری لشکررانائے مقهور تعین بود و بمصلحت بعضے خدمات حضور بدرگاه طلب داشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگي سرفراز ساخته بعوض او تعین نمودم و عبدالرزاق بخشي را فرستادم که بجمیع منصبداران ان لشکر حکم برساند که از گفته خانمذکور بیرون نروند شکر و شکایت او را عظیم موثر شناسند در چهارم جمادي‌الاولی یکی از بزیا نیان که قبیله مقرراند بز خصی بنظر گذرانید که بطریق بز ماده پستان داشت و مقدار یک پیاله قهوه خوری هر روز شیر میداد چون شیر از نعمتهای الهي است و ماده پرورش بسیارے از حیوانات است این امر غریب را شگون خوب دانستم ششم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را بمنصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بحکومت و دارائي ولایت سورتهه که بجونه‌گره مشهور است فرستادم حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سي سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمانی نامور گردانیدم در شانزدهم کمرشمشیر مرصع براجه مانسنگهه فرستاده شد در بست دویم بست لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر دکن که بهمراهي پرویز تعین یافته‌اند بتحویل خزانچي علیحده نموده پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز چهارشنبه بیست و پنجم جهاندار که قبل ازیں بهمراهي قطب‌الدین‌خان کوکه بولایت بنگاله تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بواقعي معلوم من شد که او مجذوب ما در زاد است چون خاطر متعلق به سامان‌دکن بود بتاریخ غره جمادي‌الاخرے امیرالامرا را نیز بخدمت مذکور تعین نمودم بعنایت خلعت واسپ سرفراز گردید کرمچند پسر جگناتهه را بمنصب دو هزاریذات و هزار وپانصد سوار نواخته بهمراهي پرویز مقرر

فرمودم در چهارم ماه سیصد و هفتاد نفر سوار احدي بکمک لشکر رانا بهمراهي
عبدالله خان مقرر گشتند یکصد راس اسپ نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که بهرکس
از منصبدار و احدي که صلاح داند بدهد * در هفتدهم یکقطعه لعل که قیمت ان شصت
هزار روپیه بود به پرویز عنایت کردم و یکقطعه لعل دیگر با دو مروارید که تخمیناً چهل هزار
روپیه مے ارزند بخورم مرحمت شد روز دوشنبه بست و هشتم جگناتهه بمنصب پنج هزاری ذات
و سه هزار سوار سرفراز گردید و در هشتم ماه رجب رای جیسنگه بمنصب چهار هزاری
ذات و سه هزار سوار سربلندي یافت و بخدمت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم
شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را
بخدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمودم خلعت و اسپ خاصه و فیلخاصه و کمر
شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد و سرداران و امرائی که بهمراهي او تعین یافته
بودند بقدر مرتبه و حالت خود هریک بعنایت اسپ و خلعت و فیل و کمرشمشیر
و خنجر مرصع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احدي در ملازمت پرویز بخدمت
دکن تعین نمودم در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانائے مقهور را در
کوهستان در جاهائے قلب تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد
چون شب درآمد جانی بهتگ پا بیرون برده بدر رفت چون کار را برو تنگ ساخته ام
عنقریب گرفتار خواهد شد یا بقتل خواهد رسید خان مذکور را بمنصب پنجهزاري
ذات سرفراز ساختم و تسبیح مروارید که بده هزار روپیه مي ارزد به پرویز عنایت شد
و چون ولایت خاندیس و برار بفرزند مشارالیه داده شده بود قلعه اسیر را هم بدو مرحمت
کردم و سیصد راس اسپ بهمراهي او مقرر گشت که باحدیان و منصبداران و بهرکس
که لایق عنایت باشد بدهد در بیست و ششم سیف خان بارهه بمنصب دو هزار
و پانصدي ذات و هزار و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدمت فوجداري سرکار
حصار مقرر گشت روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل بوزیر خان عنایت شد *
روز جمعه بیست دوم حکم فرمودم که بنگ و بوزه که منشاء فساد کلي است در بازارها
نفروشند و قمار خانها را برطرف سازند درین باب تاکید تمام نمودم * در بیست و پنجم
شیری از شیرخانه خاصه آوردند که بگاو جنگ اندازند مردم بسیار بجهت تماشا
ایستاده بودند جماعه از جوگیان هم بود شیر به یکی از جوگیان که برهنه بود بطریق
بازي نه ازروے غضب متوجه شد او را برزمین انداخت و چنانکه بماده خود جفت
میشود بهمان طریق بالای جوگي برآمده جنبیدن گرفت و روز دیگر هم همان طور حرکتی
نمود چند نوبت این حرکت ازو بوقوع آمد چون تا غایت چنین امرے دیده نشده بود
و غرابت تمام داشت نوشته شد در دویم شهر رمضان غیاث خان حسب الالتماس اسلام خان
بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را بمنصب
دو هزار و پانصدي ذات و دوهزار سوار ممتاز ساختم هزار تولچه طلا و نقره و هزار روپیه در روز
تحویل حضرت نیراعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان سنکرات میگویند تصدق نموده

شد در دهم ماه مذکور فیلی بشاه بیگ یوزی مرحمت کردم واسلام الله عرب که از جوانان قرار داده عرب است از خویشان مبارک حاکم درفول بنابر توهمی که از شاه عباس د رخاطر او قرار گرفته بود بملازمت من آمد او را نواخته بمنصب چهار صدی ذات و دویست سوار سرفراز ساختم * مجدداً فوج دیگر که یکصد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد و پنجاه راس اسپ نیز حواله یکی از بندهاے درگاه شد که به پرویز رساند درروز جمعه سیزدهم مضمونے بخاطر رسید واین غزل درسلک نظم درآمد

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد * تا چشم نارسیده دگر بردگر رسد
مستانه می خرامی و مست توعالمے * اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار * داد از چنین غمی که مرا سربسر رسد
مدهوش گشته ام که بپویم ره وصال * فریاد ازان زمان که مرا این خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر * امید آنکه شعله نور اثر رسد

روز یکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق بخانه صبیه مظفر حسین مرزا پسر سلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزا ابن شاه اسمعیل صفوے که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم و در هفتدهم ماه مبارک خان شیروانی بمنصب هزاری ذات وسیصد سوار سرفراز گردید و پنجهزار روپیه نیز باو مرحمت شد و چهار هزار روپیه بحاجی بے اوزبک عنایت شد در بست و دویم یکقطعه لعل و یکدانه مروارید بشهریار شفقت شد یک لک روپیه مدد خرچ گویان بجماعه اویماقات که بخدمت دکن تعین یافته بودند داده شد و دو هزار روپیه بفرخ بیگ مصور که از بے بدلان عصر است لطف نمودم چهار هزار روپیه بجهت خرچ بابا حسن ابدال فرستاده شد و هزار روپیه حواله ملا علی احمد مهرکن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیم بروضه ایشان صرف نمایند و یک فیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه بخواجه عبدالحق انصاری مرحمت شد بدیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خاں را مطابق پنجهزاری ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تنخواه دهند به برادرزاده بهارچند قانون گوی سرکار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده وماهیانه قرار داده بدکن نزد پرویز برد و پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز پنجشنبه چهارم شوال اسلام خان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز گردید ایول بے اوزبک بمنصب یکهزار و پانصدی و ظفر خاں بمنصب دو هزار و پانصدی امتیاز یافتند دو هزار روپیه به بدیع الزماں پسر مرزا شاهرخ وهزار روپیه به پهتان مصر مرحمت شد و حکم کردم که نقاره بجمعی مرحمت شود که پله منصب انها بر سه هزاری و بالاتر رسیده باشد پنجهزار روپیه دیگر از زر زرن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال و عمارتے که در انجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصرام رساند * روز شنبه سیزدهم چهار گهڑی

از روز مانده ماه آغاز گرفتن نمود مرتبه بمرتبه تمامي جرم او منخسف گشت و تا پنج گهڑي شب گرفته بود بجهت دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از فیل و اسپ وغیره تصدق نمودم قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد فرمودم که بمستحقان و فقرا قسمت نمودند * در بست و پنجم دختر رامچند بندیله را بالتماس پدر او بخدمتگاري خود گرفتم و بمیر فاضل برادر زاده میر شریف که بفوجداري قبوله و انحدود مقرر شده بود یک فیل عنایت نمودم و عنایت الله بخطاب عنایت خاني سرفراز شد چهارشنبه غره ذي قعده بهاریچند بمنصب پانصدي ذات و سیصد سوار ممتاز گشت و یک قبضه کهپوه مرصع بفرزند بابا خرم مرحمت شد ملا حیاتي را که پیش خانخانان فرستاده بعضي سخنان زباني که مشعر بر انواع مرحمت و شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید که خانخانان بدست او فرستاده بود تخمیناً بستهزار روپیه قیمت داشت آورده گذرانید میر جمال الدین حسین که در برهانپور بود و بحضور او را طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود دو هزار روپیه بشجاعت خان دکهني مرحمت شد در ششم ماه مذکور پیش ازانکه پرویز به برهانپور برسد عرض داشت خانخانان و امرا رسید که دکهنیان جمعیت نموده در مقام فساد اند چون معلوم شد که باوجود تعین پرویز و لشکر که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند بخاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم و بعنایت الهي خاطر ازان مهم جمع نمایم درین اثنا عرض داشت آصفخان هم آمد که توجه حضرت باینجانب لائق دولت روز افزون است و عرض داشت عادل خان بیجاپوري رسید که اگریکي از معتمدان درگاه باینطرف مقرر شود که ملتمسات و مدعیات خود را باو بگویم تا او بعرض اقدس رساند امید هست که باعث صلاح حال این بندها گردد بنابر این مقدمات با امرا و دولتخواهان کنکاش نمودم تا هرکس را که انچه بخاطر رسد عرض نماید فرزند خانجهان بعرض رسانید که باوجودیکه چندین امراء معتبر بجهت تسخیر دکن مرخص شده باشند توجه حضرت به نفس نفیس ضرور نیست اگر حکم شود بنده هم بملازمت شاهزاده پرود و اینخدمت را در ملازمت ایشان انشاالله تعالی بتقدیم رساند همه دولت خواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود با انکه هرگز جدائي او را بخاطر قرار نداده بودم چون مهم کلاني بود بالضرور رضا دادم و فرمودم بمجرد انکه مهمات انجا صورت یابد بے توقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یکسال در انحدود نباشد روز سه‌شنبه هفتدهم ذي قعده اختیار رخصت او بود خلعت خاصه زر دوزے و اسپ خاصه بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد و فدائي خان را که از بندهاے صاحب اخلاص است خلعت و اسپ و مدد خرچ لطف نموده بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و همراه خان جهان تعین نمودم که اگر کسي را نزد عادل خان

حسب الالتماس او باید فرستاد او را روانه گرداند و لنکو پندت که درزمان حضرت
عرش آشیانی از جانب عادل خان همراه پیشکش او امده بود اورا هم همراه خان جهان
رخصت فرموده اسپ و خلعت و زر عنایت کردم واز امرا و لشکریان که همراه
عبدالله خان بخدمت دفع رانای مقهور تعین بودند مثل راجه نرسنگدیو
و شجاعت خان و راجه بکرماجیت وغیره با چهار پنج هزار سوار بکمک فرزند خانجهان
تعین شدند و معتمد خانرا بقدغن فرستادم که ان مردم را سزاولی کرده در او جین
بخانجهان همراه سازد و از مردم درخانه شش هفت هزار سوار از مسل سیف خان بارهه
و حاجی بی اوزبک واسلام الله عرب برادر زاده مبارک عرب که ولایت جوتره و درفول
و ان نواحی در تصرف دارد و دیگر منصبداران و نزدیکان همراه او ساختم و در وقت
رخصت هریک را باضافه منصب و خلعت ومدد خرچ سرفراز نمودم و محمدی بیگ
را بخشی لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر کردم که همراه سازند به پرویز اسپ خاصه
و به خانخانان و دیگر امرای و بندهای که تعین یافته انصوبه بودند خلعتها مرحمت
نموده فرستادم و بعد از اتمام این آمور بقصد شکار از شهر برامدم و هزار روپیه بمیر علی
اکبر عنایت شده چون فصل ربیع رسیده بود بملاحظه انکه مبادا از عبور لشکر نقصانی
بمزروعات رعایا برسد و با وجود انکه قوریساول را با جمعی از احدیان بجهت ضبط
زراعات تعین نموده بودم و چندی را حکم کردم که منزل بمنزل ملاحظه پائیمالی نموده
عوض نقصانی که بزراعتها برسد رعایا را میداده باشند و ده هزار روپیه بدختر خانخانان
کوچ دانیال و هزار روپیه بعبدالرحیم خرمدد خرچ گویان و هزار روپیه بقاچای دکهنی
مرحمت نمودم دوازدهم خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل و اضافه به منصب هزاری
ذات و پانصد سوار و بهادر خان برادر دیگر بمنصب سیصدیذات و سه صد سوار سرفراز
گشتند درین روز دو آهو شاخدار و یک آهوی ماده شکار شد در سیزدهم یک اسپ خاصه
بخان جهان مرحمت نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزاری
ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته پنجهزار روپیه مدد خرچ عنایت کردم و بهمراهی
خان جهان بخدمت دکن رخصت یافت درین روز دو آهو نر و سه آهو ماده شکار شد
چهار شنبه دهم یک نیل گاؤ ماده و یک آهوی سیاه به بندوق زدم در پانزدهم یک نیله
گاؤ ماده و یک چهنکاره به بندوق زده شد در هفتدهم ماه دو قطعه لعل و یک دانه
مروارید جهانگیر قلیخان از گجرات و افیون دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر
گهنپایت فرستاده بود بنظر گذشت بستم یک شیر ماده و یک نیله گاو به
بندوق زده شد دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل و بسیاری
درخت از نظر ناپدید گشتند حکم شد که تفحص نموده بدست در اورند چون
بمنزل رسیدم یکی از شیر بچها را فرزند خرم آورده از نظر گذرانید و روز دیگر بچه دوم را
مهابتخان گرفته حاضر ساخت * بیست دوم در وقتی که نیله گاوی را بقا بوئی زدن
نزدیک ساخته بودم ناگاه جلو داری و دوکهار ظاهر شدند و نیل گاؤ رم خورده بدر رفته

از غایت اعراض فرمودم که جلو دار را همانجا بکشند و پاے کهاران را بریده و برخر سوار کرده گرداگرد اردو بگردانند تا دیگرے این جرات نکند بعد ازاں شکار کنان بر اسپ شکار باز و جره کرده بمنزل آمدم روز دیگر نیله گاؤ کلانی را بقراولي اسکندر رمیں به بندوق زدم و او را بمنصب سیصدي ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفدر خاں که از صوبه بهار آمده بود بسعادت کورنش سربلندي یافت یکصد مهر نذر و یکقبضه شمشیر و پنج فیل ماده و یکی نر پیشکش گذرانید فیل نر مقبول افتاد در همیں اثنا یاد گار خواجه سمرقندي از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سر اسپ با دیگر تحف پیشکش گذرانید و بخلعت امتیاز یافت روز چهار شنبه ششم ذي حجه بمعز الملک که از خدمت بخشیگري لشکر رانا مقهور تغیر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نمود * در چهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم † خر را باوجود تقصیرات کلي گناهان اورا عفو فرموده بمنصب یوز باشي و بیست سوار سرفراز ساختم و فرمودم که بکشمیر رفته باتفاق بخشي انجا محله مردم قلیج خاں را و سایر جاگیرداران و ایماقات نوکر و غیر نوکر دیده طومار واقعي بدرگاه اورد کشور خاں ولد قطب الدین خاں از قلعه رهتاس امده سعادت خدمت و کورنش دریافت *

جشن نوروز پنجم از جلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهارم ذي حجه بعد از دو پهر و سه گهڑي حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نموده و دریں ساعت فیض بخش در مقام باک بهل که از مواضع پرگنه باري بوده باشد مجلس نوروزي ترتیب داده بسنت پدر بزرگوار م بر تخت جلوس نمودم صباح ان که روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس درهمیں مقام بار عام داده جمیع امرا و بندهاے درگاه بسعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشتند پیشکش بعضي امرا از نظر گذشت خان اعظم یک دانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و میران صدر جهاں بیست و هشت دست جانور شکاري از باز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانید مهابتخاں دو صندوقچه کار فرنگ که اطراف انرا به تخته هاے بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آن نهاده میشد از بروں بنوعے مینمود که گویا هیچ حایلی نیست پیشکش نمود کشور خاں بست دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید همچنیں هر کس از بندهاے درگاه تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند نصرالله پسر فتح الله شربتچي به تحویلداري

---

† این همان عبدالرحیم است که رفاقت خسرو نموده همه جا همراه او بود و بعد از گرفتاري بموجب حکم در پوست خر کشیده بردند چوں عمرش باقي بود ازاں مهلکه نجات یافته و از بلد خلاص شده در بندگان حضور می بود و خدمت میکرد تا رفته رفته برو مهربان شدند *

پیشکش مقرر گشت به سارنکدیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعین یافته بود بجهت پرویز و بهر یک از امرا تبرک خاصه سرفراز ساختم بشیخ حسام‌الدین پسر غازیخان بدخشی که طریقه درویشی وگوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه وفردے شال شفقت نمودم روز دیگر نوروز بقصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دو نرویکی ماده شکار شد باحدیانیکه اثار جلادت ظاهر نموده بشیر در امده بودند انعام ها داده بزیادتی ماهیانه سرفراز ساختم بتاریخ بست ششم ماهمذکور اکثر روز ها بشکار نیله گاؤها مشغولی داشتم چون هوا رو بگرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید بجانب روپباس توجه نموده چند روز دیگر دران نواحی شکار آهو نمودم روز شنبه غرهٔ محرم سنه ۱۰۱۹ روپ خواص که روپ باس آبادان کرده اوست پیشکشی که ترتیب داده بود بنظر گذرانید انچه خوش آمد درجهٔ قبول یافت تتمه بانعام او مقرر گشت درهمین آیام بایزید بنگلی و برادران او که از صوبه بنگال آمده بودند بسعادت کورنش سرفوزا گشتند سید آدم ولد سید قاسم بارهه نیز که از احمدآباد و گجرات آمده بود بدین سعادت امتیاز یافت و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید فوجداری صوبه ملتان از تغیر تاج خان به ابول بی اوزبک مرحمت شد دوشنبه سنه ۵ نزول اجلال درباغ مندّاکر که در نزدیکی شهر است واقع شد صباح ان که ساعت دخول شهر بود بعد از گذشتن یک پهر و دوگهڑی سوار شدم و تا ابتداے معمورهٔ بر اسپ سواری نموده چون سواد شهر ظاهر گشت بجهت آنکه خلایق از دور و نزدیک توانند دید سواری فیل اختیار کردم و از هردو طرف راه زر افشان بعد از دوپهر در وقتیکه منجمان اختیار نموده بودند بمبارکی وخورمی بدولت خانه همایون داخل شدم بدابر رسم مقرر آیام نوروز فرموده بودم که دولتخانه را آئین بسته بارگاهها ے آسمان تمثال ایستاده کرده‌بودند بعد از ملاحظهٔ آئین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذرانید انچه از هر جنس و هر قسم از جواهر اقمشه و امتعه پسند خاطر به گزین گردید قبول فرموده تتمه را بانعام او مقرر داشتم بمشرفان شکار فرموده بودم که مجموع جانورانے که از روز برآمدن تا تاریخ دخول شهر شکار شده باشد معروض دارند درین وقت بعرض رسانیدند که در مدت پنجاه و شش روز یک هزار و سیصد و شصت و دو جانور جاندار از چرنده و پرنده شکار شده هفت عدد شیر نیله گاو نر و ماده هفتاد راس آهوے سیاه پنجاه ویک راس سایر جانوران از ماده آهو و بزکوهی و روج وغیره هشتاد و دو راس کلنگ و طاؤس و سرخاب و سایر جانوران پرنده یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست و سه عدد روز جمعه هفتم مقرب خان از بندر کهنپایت و سورت آمده سعادت ملازمت دریافت جواهر و مرصع آلات و ظروفهاے طلا و نقرهٔ کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفهاے غیر مکرر و داه و غلام‌حبشی و اسپان عربی و از هر قسم چیزی که بخاطر رسیده آورده بود چنانچه در عرض دونیم ماه تحفهاے او از نظر گذشت و اکثر موافق مرضی خاطر ما بود درین روز صفدر خان که بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز بود بزیادتی منصب

که پانصدی ذات و دویست سوار باشد ممتاز گشته بعنایت علم سربلندی یافت و بجاگیر سابق خود مرخص گردید و بکشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت شد و یک زنجیر فیل فوج بجهت افضل خان حواله پشوتن پسر او شد که براے پدر خود ببرد بخواجه حسین که از نبایر خواجه معین الدین چشتی است بمعتاد نیمه ساله هزار روپیه عنایت نمودم یوسف زلیخا بخط ملا میر علی مصور و مذهب جلد طلا در غایت تکلف و صفا که هزار مهر قیمت داشت خانخانان پیشکش فرستاده بود معصوم وکیل او آورده گذرانید تا روز شرف که انتهاے صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از امرا و بندهاء درگاه بنظر میگذشت و از نفایس پیشکش هرکس انچه پسند خاطر مي افتاد قبول نموده تتمه را باز مي دادم * روز پنجشنبه ۱۳ مطابق ۱۹ فروردین ماه که روز شرف و خرمي و خوشحالي حضرت نیر اعظم است فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و بامرا و سایر بندهای درگاه حکم شد که هرکس که خواهد بخواهش طبیعت مکیفی اختیار کنند اکثرے شراب و چندے مفرح و بعضے از افیونات انچه خواستند خوردند مجلس شگفته گشت جهانگیر قلیخان از گجرات یک تخت نقره منبت و مصور بروش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت و بمهاسنگه نیز علم شفقت شد * و در ابتداے جلوس مکرر حکم کرده بودم که من بعد هیچ کس خواجه سرا نکند و خرید و فروخت نشود و هرکس که مرتکب این عمل گردد گنهگار باشد درینولا افضل خان چند ازان بدکاران را بدرگاه از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل شنیع قیام نموده اند آن بے عاقبتان را فرمودم که در حبس مؤبد نگاهدارند * در شب پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب رویداد جمعی از قوالان دهلي سرود در حضور میگفتند و سیدي شاه بروش تقلید سماع مینمود واین بیت میرخسرو

هر قوم راست راهے دینی و قبله گاهی * من قبله راست کردم برسمت کج کلاهے

میانخانه این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص مي نمودم که ملا علي احمد مهرکن که درفن خود از بے نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاري قدیم داشت و در آیام خورد سالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزے شیخ نظام‌الدین اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده درکنار آب جون بالاے پشت بامي تماشاے عبادت و پرستش هندوان مي نمودند درین اثنا امیرخسرو حاضر میشود شیخ متوجه شده میفرمایند که این جماعت را مي بیني و این مصرعه را برزبان جاري میسازند

* هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی *

امیر بے تأمل از روے نیازمندي تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثاني را

* من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی *

مي خواندند ملا مشارالیه چون سخن را بدین جا رسانید و کلمه آخر مصرع ثاني که برسمت کج کلاهی برزبانش جاري شد حال برو متغیر گشته بیخودانه افتاد و مرا از

افتادن او وحشتی عظیم شده برسر او حاضر شدم اکثرے را مطنه شد که مگر صرع او را حادث گشته است اطباے که در خدمت حاضر بودند مضطربانه درپی تشخیص و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شدند هرچند دست و پازدند بحال نیامد او خود در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان افرین تسلیم نموده چون بدن فی الجمله حرارتے داشت گمان می نمودند که شاید جانے باقي بوده باشد بعد از اندک زمانے ظاهر شد که کار ازکار گذشته فرو رفته است اورا از مجلس مرده برداشته بمنزل و مقامش بردند این قسم مردني تا حال مشاهده نشده بود مبلغی بجهت کفن و دفن او بفرزندانش فرستادم و صباح اورا بدهلي نقل نموده بگورخانه آبا و اجدادش مدفون ساختند روز جمعه بست و یکم کشورخان که به منصب هزار و پانصدي سرفراز بود به دو هزاري ذات و سوار سرفراز گردید و بعنایت اسپ عراقي از طویله خاصه و خلعت و فیل خاصه بخت جیت نام نوازش یافته بخدمت فوجداري ملک اوچهه و تنبیه و تادیب متمردان انحدود مرخص گشت بایزید بنگلی بخلعت و اسپ ممتاز گردیده با برادران بهمراهي کشور خان حکم شد فیلی از حلقه خاصه عالم کمان نام بحبیب الله حواله نموده جهت راجه مانسنگه عنایت کرده فرستادم بکیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد بعربخان جاگیردار جلال آباد ماده فیل شفقت شد درین ایام افتخارخان فیل نادرے از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون پسند خاطر من گشت داخل فیلان خاصه ساختم احمد بیگ خان که بسرداري لشکر بنگش معین است بنابر نیکو خدمتیها با فرزندان باضافه منصب سرفراز گشته منصب خاصه اورا که دوهزاریذات و هزار پانصد سوار بوده پانصدي دیگر بر ذات او اضافه مرحمت شد تختي طلائي مرصع کاري بجهت سرپیچ پرویز که به لعل و مروارید ترتیب یافته بود به بیست و یکهزار روپیه قیمت شد بجهت خانجهان بدست حبیب پسر سربراه خان به برهانپور عنایت کرده فرستادم * درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمرخان به سناسي اشنائي پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است درمذاق ان جاهل جاکرده عبداللطیف پسر نقیب خان و شریف عم زادهاے خود را درین ضلالت باخود شریک ساخته بوده است چون اینمعني شگافته شد بمجرد اندک ترسانیدن چند مقدمه خود ها مذکور ساختند که ذکران کراهیت تمام داشت تادیب و تنبیه ان را لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق مقید و محبوس ساختم و عبداللطیف را یکصد دره حد فرمودم که در حضور زدند این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بوده تادیگر جاهلان امثال این امور هوس نکنند روز دو شنبه بیست و چهارم معظم خان بدهلي مرخص شد تا متمردان و مفسدان ان نواح را گوشمال دهد بشجاعت خان دکهني ده هزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درشني راکه بجهت بردن فرامین به بنگاله و مرحمتهاے که بهریک از امراے انصوبه واقع شده بود حکم کرده بودم مرخص ساختم اسلام خان را نظر برتر ذات وخدمات شایسته بمنصب

پنجهزاري ذات وسوار و خلعت خاصه سرفراز ساختم و بکشور خان نیز خلعت خاصه و براجه کلیان اسپ عراقي و همچنین بسایر آمرا ببعضے خلعت و ببعضے اسپ مرحمت نمودم بفریدون برلاس که بمنصب هزار و پانصدیذات و هزار و سیصد سوار سرفراز بود بدو هزاریذات و هزار و پانصد سوار ممتاز گردید * در شب دوشنبه غرہ ماہ صفر بنابر غفلت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تاخبردارشدن و فرونشاندن آتش اسباب واشیاء او بسیار سوخته شد بنابر تسلي خاطر خواجه و تدارک زیانیکه باو رسیده بود چهل هزار روپیه باو مرحمت نمودیم به سیفخان بارهه که برداشته و نواخته من بود علم مرحمت نمودم معزالملک را که بدیواني کابل تعین یافته بود دوصدیذات و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاري ذات و دویست هفتاد وپنج سوار بود افزوده مرخص ساختم روز دیگر پهول کتاره مرصع بجواهر قیمتي بخان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم * چون بیوه زنے از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهنبایت بزور کشیده بود بعد از مدتے که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم چنین گفت که باجل موعود مرده بنابرین فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند بعد از جست وجوی بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و باني این امر تعدي بود بسیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان را کم کرده بان ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرچي راه مرحمت کردم چون در روز یک شنبه هفتم ماہ قران نحسین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بفقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندي و شیخ مصطفی را که بعنوان درویشي و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند طلبیده صحبت داشته شد و رفته رفته مجلس بسماع و وجد گرمي تمام پیدا کرد خالي از کیفیت و حالتے نبودند بعد از اتمام صحبت بهریک زرها داده مرخص ساختم چون مکرر میرزا غازي بیگ ترخان بجهت سامان ازوقه قندهار وماهیانه برقندازان قلعه مذکور عرض داشت نموده بود فرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند * بتاریخ ۱۹ ماه اردی بهشت سنه ۵ جلوس مطابق ۴ صفر در پتنه که حاکم نشین صوبه بهار است امرے غریب و حادثه عجیب روداده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گورکهه پور که بتازگي بجاگیر او مقرر گشته بود و از پتنه تا انجا شصت کروه مسافت است متوجه مي شود و قلعه و شهررا بشیخ بنارسي و غیاث زین خاني دیوان آنصوبه و جمعے دیگر از منصبداران مي سپارد و بگمان انکه درین حدود غنیم نیست خاطر از محافظت قلعه وشهر چنانچه باید جمع نمي سازد بحسب اتفاق درهمین ایام قطب نام مجهولے از مردم اوچهه که خلقت او سرشته فتنه و فساد بود بزیئي درویشان و لباس گدایان بولایت اوجینه که درنواحي پتنه واقع است درمي آید وبمردم انجا که ازمفسدان مقرر اند آشنائي پیدا کرده اظهار میکند که من خسرو ام که از بندي خانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام اگر بمن همراهي نموده درمقام امداد و اعانت شوید بعد ازان که کاري

سرانجام یابد مدار دولت من برشمایان خواهد بود مجملاً بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق ساخته مشخص آنها میسازد که من خسروام و اطراف چشم خود را که در وقتی از اوقات داغ کرده بود وعلامت آن بنظر درمی آمده است بدان گمراهان مینمود ومیگفت که در بندیخانه کتوری برچشم من بسته بودند این علامت انست بدین تزویر و فریب جمعی از سوار وپیاده برسر او جمع میشوند و خبر یافته بوده اند که افضل خان در پتنه نیست ایمعنی را فوزی عظیم دانسته ایلغار می نمایند و دو سه ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را بشهر میرسانند وبهیچ چیز مقید نشده اراده قلعه میکنند و شیخ بنارسی که در قلعه بود خبر یافته مضطربانه خود را بدر قلعه میرساند و غنیم که جلو ریز می آمده فرصت آن نمیدهد که دروازه قلعه را به بندند باتفاق غیاث از راه کهرکی خود را بکنار آب میرسانند و کشتی بدست آورده قصد ان میکنند که خود را بافضل خان برسانند ان مفسدان بخاطر جمع بقلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان را باخزانه بادشاهي بتصرف در می آورند وجمعی از واقعه طلبان بیدولت که در شهر و نواحي بودند برسر او جمع میشوند این خبر در گورکهپور بافضل خان میرسد و شیخ بنارسي و غیاث هم از راه آب خود را میرسانند و کتابات از شهر می آید که این بدبختی که خود را خسرو میگوید بتحقیق خسرو نیست افضل خان تکیه بفضل و کرم الهي و بدولت و اقبال ما نموده بےتوقف برسر ان مفسدان روانه میگردد در عرض پنجروز خود را بحوالی پتنه میرساند چون خبر آمدن افضل خان بان حرامزاده و مفسدان میرسد قلعه را بیکی از معتمدان خود می سپارد و سوار و پیاده خود را توزک نموده چهار کروه از شهر باستقبال برمی آید و برکنار آب پن پن جنگ میشود و باندک زد و خوردی سلک جمعیت ان تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق میگردند و از غایت اضطراب دیگر باره ان بخت برگشته باچندے درقلعه در می آید و افضل خان سر درپی او نهاده امان نمیدهد که درقلعه را تواند بست مضطربانه بخانه افضل خان در آمده ان خانه را قایم میسازد و تاسه پهر دران خانه بوده زد و خورد مینماید و تخمیناً سي کس را بزخم تیر ضایع میسازد بعدازان که همراهان او بجهنم میروند خود عاجز و زبون میشود امان طلبیده افضل خان را می بیند بجهت تسکین این ماده افضل خان در همان روز او را بقصاص رسانیده چندی از همراهان او را که زنده بدست در آمده بودند مقید میسازد و این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع جلال رسید شیخ بنارسي و غیاث زینخاني و دیگر منصب دارانے که در حفظ و حراست شهر و قلعه تقصیر نموده بودند باگره طلب داشتم و فرمودم همه را سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و برخر سوار کرده بر گرد شهر آگره و بازارها گردانیدند تا باعث تنبیه و عبرت دیگران گردد چون درین ایام عرایض پرویز و امراے تعینات دکن و دولت خواهان انجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوري التماس و استدعا دارد که میر جمال الدین حسین انجو را که مجموع دنیاداران دکن برقول و فعل او اعتماد تمام دارند

نزد او فرستند تا بان جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر انها دور سازد و معامله انجا را حسب الاستصواب عادل خان که طریقه دولتخواهي و بندگي اختیار نموده صورت پسندیده دهد و بهمه جهت تفرقه و وحشت را از خاطر دور ساخته و دلاساے او نموده از الطاف و عنایات بادشاهي او را امیدوار سازد بنابر حصول این مدعا میر مومي الیه را بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص ساخته ده هزار روپیه انعام عنایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خان که هزاري ذات و پانصد سوار بود بجهت انکه بکمک برادر خود اسلام خان روانه بنگاله گردد پانصدي ذات و سوار افزودم و درهمین ایام بجهت تنبیهه و تادیب بکرما جیت زمیندار ولایت مانذهو که قدم از دایره اطاعت و بندگي کشیده است مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را تعین نمودم که هم بدفع متمردان آن سرزمین قیام واقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که دران نواحي واقع است عمل نماید بستم ماه مذکور فیلي بشجاعت خان دکهني مرحمت نمودم چون حاکم جلال آباد از خرابي قلعه انجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانه لاهور انچه بجهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد برده صرف نماید افتخار خان در بنگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود حسب الالتماس صاحب صوبه انجا پانصدي بر منصب سابق او که هزار و پانصدي بود اضافه نمودم بتاریخ بیست و هشتم عرضداشت عبدالله خان فیروز جنگ مشتملبر سفارش بعضي بندهاے کار طلب که بهمراهي او بدفع رانا مقهور مردود تعین بودند بعرض رسید چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاري وکار طلبي غزنین خان جالوري نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدي ذات و سیصد سوار بود پانصدي ذات و چهار صد سوار اضافه مرحمت نمودم و همچنین در خور خدمت هریک ازان بندها بزیادتے منصب سرفراز گردیدند * دولت خان که بجهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل ازین باله آباد مرخص گشته بود روز چهار شنبه چهارم ماه مهر امده ملازمت کرد و ان تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تخته سنگي است از غایت سیاهي و براقي بسیارے برانند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول ان چهار درعه نیم پاو کم و عرض ان دو درعه و نیم ویک طسو و حجم انسه طسو بوده باشد اطراف انرا بسنگ تراشان ماهر فرمودیم که ابیات مناسب نقش گردانند و پایهاے هم ازان قسم سنگ بران نصب نموده اند اکثر اوقات بران تخت مي نشینم عبدالسبحان بجهت بعضي تقصیرات در بند خانه مقید بود چون برادران خانعالم ضامن و متعهد کار او شدند اورا از قید براورده بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و بفوجداري صوبه الهباد تعین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بدو مرحمت کردم وتربیت خان را بفوجداري سرکار الور فرستادم بتاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خانجهان رسید که خانخانان حسب الحکم والا برفاقت مهابتخان روانه درگاه گشت و میرجمال الدین حسین که برفتن بیجا پور از درگاه تعین یافته بود از برهانپور بهمراهي و کلاے عادلخان متوجه

بیجا پور شد درتاریخ بیست و یکم ماه مذکور مرتضی خاں رابصاحب صوبگي صوبه پنجاب
که از اعظم ممالک محروسه است سرفراز ساخته شال خاصه کرامت فرمودم تاج خاں
را که درصوبه ملتان بود بدارائي کابل تعین کرده برمنصب سابق او که سه هزاري ذات
و هزار پانصد سوار بود پانصدسوار دیگر افزودم و حسب الالتماس عبدالله خاں فیروز
جنگ پسرانا شذکر نیز باضافه منصب سرفراز گشت مهابتخاں که قبل ازیں بجهت
تحقیق جمعیت امراے تعینات دکن و اوردن خانخانان به برهان پور مرخص گشته بود
چوں بنواحي اگره رسید خانخانان را درچند منزلی از شهر گذاشته خود پیشتر امد و
بسعادت کورنش و استانبوسي سرفراز شد * و بعد از چند روز بتاریخ دوازدهم آبان
خانخانان امده ملازمت کرد چوں درباب او اکثر دولت خواهان مقدمات واقع یا غیر
واقع از روئی فهمید گي خود عرضداشت نموده بودند و خاطر اشرف ازو منحرف گشته
بود چوں آں التفات و عنایت که همیشه درباره او میکردم و از پدر بزگوار خود دیده
بودم ایں بار بفعل نیامد و دریں سلوک محق بودم چرا که قبل ازیں خط تعهد
خدمت صوبه دکن بمدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز با دیگر امرا بداں مهم
عظیم متوجه گشته بود بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت ناکرده در هنگامی
که حرکت لایق بود سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده سلطان پرویز لشکر هارا ببالاے
گهاٹي بر اورده و رفته رفته بواسطه بے اتفاقي سرداران ونفاق ایشاں و اختلاف رایهاے
ناصواب کار بجائی کشید که غله بدشواري پیدا کرده یکمن بمبلغها بدست در نمی
امد و کار سپاه مختل و درهم شده هیچ گونه کاری از پیش نرفت و اسپ و شتر و
دیگر چارپایاں ضایع شدند و بنابر مصلحت وقت صلح گونه بامخالفان تیره بخت
نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور باز گردانید چوں معامله خوب نه نشست ایں
تفرقه و پریشاني را مجموع دولتخواهاں از نفاق و بے سرانجامی خانخانان دانسته
دریں باب عرایض بدرگاه ارسالداشتند اگرچه ایں معنی مطلق باور نمی فتاد غایتاً ایں
خدشه بخاطر راه یافت تا انکه عرضداشت خانجهاں رسید که ایں خلل و پریشانی
تمام از نفاق خانخاناں دست داده یا ایں خدمت را باستقلال باوباز باید گذاشت
یا او را بدرگاه طلبیده ایں نواخته وبرداشته خود را بدیں خدمت تعین فرموده
و سي هزار سوار معین و مشخص بکمک ایں بنده مقرر باید داشت تا در عرض دوسال
تمام ولایت بادشاهي را که درتصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعه قندهار
و دیگر قلعهاے سرحد را بتصرف بندهاے درگاه در آورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه
ممالک محروسه سازم و اگر ایں خدمت را در مدت مذکور بانصرام نرسانم از سعادت
کورنش محروم بوده روے خود را به بندهاے درگاه نه نمایم چوں صحبت میاں سرداران
و خانخانان بایںجا کشیده بودن او را در انجا مصلحت ندیدم سرداري را بخانجهاں
تفویض فرمودم و او را بدرگاه طلبیدم بالفعل سبب بے توجهي وبے التفاتي اینست
بعد ازیں انچه ظاهر شود درخور آں مراتب توجهي وبے توجهي به عمل خواهد آمد

سید علی بارهه را که از جوانان مقرر است نواخته پانصدی ذات و دویست سوار برمنصب سابق او که هزاری ذات وپانصد سوار بود افزودم و داراب خان ولد خانخانان را به منصب هزاریذات وپانصد سوار سرفراز ساخته سرکار غازی پور را بجاگیر او مقرر داشتم * قبل ازین صبیه میرزا مظفر حسین و لد سلطان حسین میرزاے صفوی حاکم قندهار را بفرزند سلطان خرم نامزد فرموده بودم درین تاریخ ۱۷ ابان چون مجلس طوی منعقد شده بود بخانه بابا خرم رفته شب نیز درانجا گذرانیدم واکثر امرا را بخلعت سرفراز ساختم و چندین از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی میرک از بند خلاصی یافتند و یک لک روپیه اسلام خان از پرگنات خالصه شریفه تحصیل نموده بود چون برسر لشکر و خدمت بود بانعام او مقرر داشتم پاره طلا و نقره و از هر جنس زر و غله بمعتمدان داده مقرر داشتم که بفقراء اگره تقسیم نمایند درهمین روز عرضداشت خان جهان بعرض رسید که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت و انچه درباب ابوالفتح بیجا پوری حکم شده بود چون مشارالیه مرد کارامدنی است و فرستادن او بالفعل باعث نوامیدی دیگر سرداران دکن که قولها بجهت ایشان رفته میشد بنابران او را نگاهداشته و حکم شده بود که چون کیشو داس پسر راے کله را که در خدمت پرویز میباشد طلبیده ام اگر در فرستادن او اهمالے رود خواهی نخواهی او را روانه خواهی ساخت چون این معنی معلوم پرویز گشت فی‌الفور او را رخصت کرد و گفت که این چند کلمه را از زبان من عرضداشت خواهی نمود که چون جان و حیات خود رابجهت خدمت آن خدای مجازی میخواهم وجود و عدم کیشوداس چه باشد که در فرستادن او استادگی نمایم غایتاً خدمتگاران اعتباری و اعتمادی مرا که بهر تقریب طلب میدارند باعث نومیدی و شکست خاطر دیگران می گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بیعنایتی صاحب و قبله می شود دیگر امر حضرتست * از تاریخی که قلعه احمد نگر بسعی برادر مرحوم دانیال بتصرف اولیاے دولت قاهره درآمده تاتاریخ حال حفظ و حراست انجا بخواجه بیگ میرزا صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طهماسپ است م‍ـ‍ـقرر بو بعد ازان که شورش دکهنیان مقهور بسیار شد و قلعه مذکور را محاصره کردند در لوازم حراستداری و قلعه داری تقصیر نکرد باآنکه خانخانان و امرا و سردارانے که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت پرویز متوجه رفع و دفع مقهوران گشتند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بے سرانجامی رسد و غله لشکر گران سنگی را که صلاحیت کارهاے کلان داشتند براهاے نامناسب و کوهها و کتلهاے صعب در آورده درعرض اندک روز پریشان و بے سامان ساختند چون کار بدین جا انجامید و تعسر غله بجاے رسید که جانے درعوض نانے میدادند بے علاج بمقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برامداد این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بے دل و بے پاشده بیکبار برجوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند خواجه بیگ میرزا چون براین معنی مطلع گشت در مقام تسلی و دلاساے مردم شد و هرچند کوشید نتیجه

نداد اخرالامر بقول و قرار بامردم خود از قلعه برآمده متوجه به برهانپور گشت در تاریخ مذکور شاهزاده را ملازمت نمود عرایض که درباب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد و نمک حلالی تقصیر نکرده فرمودم که منصب او که پنج هزاری ذات و سوار بود برقرار داشته جاگیر تنخواه دهند بتاریخ نهم عرضداشت بعضی امراء دکن رسید که بتاریخ بست دویم شعبان میرجمال الدین حسین بېیجاپور رسید عادلخان وکیل خود رابیست کروه پیش باز فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نمود و ازهمان راه میرزا را بمنزل خویش برد * چون هواے شکار برطبیعت غالب بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب جمعه پانزدهم رمضان مطابق دهم اذر سنه ۵ یک پهر و شش گهری گذشته متوجه شکار شدم و در باغ دهره که متصل بشهر است منزل نخستین واقع شد درینمنزل دو هزار روپیه و فرگل پرم نرم خاصگی بمیر علی اکبر داده اورا رخصت شهر نمودم و از ملاحظه انکه غلات و مزروعات پے سپر و پامال مردم نشود حکم شد که غیر از مردم ضروری و بندهاے خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشند و حفظ و حراست شهر را بخواجه جهان فرموده او را رخصت دادیم بتاریخ چهاردهم سعدالله خان ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم بتاریخ ۲۸ مطابق ۲۱ رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد قاسم خان از اوڈیسه که اقصاے بنگاله است پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت از انجمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود انرا خاصه ساختم بتاریخ ۲۸ کسوف واقع شد از براے دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره وزن کردم یکهزار و هشت صد توله طلا و چهار هزار و نهصد روپیه شد انرا با دیگر اقسام حبوبات و انواع حیوانات از فیل و اسپ و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهاے حوالی بر مستحقان بے مایه و محتاجان درمانده تقسیم نمودند چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگی و سربراهی خانخانان و همراهي چندی از امرای کلان مثل راجه مانسنگهه و خانجهان و اصفخان و امیرالامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر طائفه و هر دست که بتسخیر ملک دکن تعین یافته بودند بدان انجا میدید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و همگی بندهاے معتمد و واقعه نویسان راست گفتار عرایض بدرگاه فرستاده باز نمودند که اگرچه برهم خوردگی و خرابي این لشکر را جهتها و سببها بسیار بود اما عمده اسباب بے اتفاقي امرا بتخصیص نفاق خانخانان شد بنابرین بخاطر رسید که خان اعظم را بالشکر تازه زور باید فرستاد تاتلافی و تدارک بعضی امور نالایق و ناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد رویداد نماید یازدهم دی بتسلیم اینخدمت سرفرازي یافت و حکم شد که دیوانیان سر انجام نموده او را بزودي روانه سازند و خانعالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان تکریهه و علي خان نیازي و باز بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب بده هزار سوار همراه او تعین نمودم و مقرر شد که و راے احدیانے که بدین خدمت تعین اند دو هزار احدی دیگر همراه سازند که همگی دوازده هزار سوار بوده باشد و سي لک روپیه خزانه و چند حلقه فیل همراه

ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ بازین مرصع و فیل خاصه و پنج لک روپیه مدد خرچ با و عنایت نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او باز یافت نمایند و امرای تعینات بخلعت‌ها و اسپ‌ها و رعایت‌ها سرفراز شدند و مهابتخان را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزوده حکم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برهانپور رساند و بحقیقت برهم خوردگی لشکر پیش باز رسیده حکم سرداری خان اعظم بامراء انحدود رسانیده همه را با او متفق و یکجهت ساخته و سامان لشکر انجا دیده بعد از نظام و انتظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته بدرگاه اورد روز یکشنبه چهارم شوال قریب باخرهای روز بشکار چیته مشغولی داشتم درین روز و روز پنجشنبه مقرر کرده‌ام که جاندار کشته نشود و گوشت تناول نمیکنم روز یکشنبه خاصه بجهت تعظیمی که پدر بزرگوارم ان روز را میداشتند چنانچه بگوشت میل نمیفرمودند و کشتن جاندار منع بود بسبب انکه در شب یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود میفرمودند که درین روز بهتر انست که جانداران از اسیب قصاب طبیعتان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جلوس منست درین روز هم فرمودم که جاندار را بیجان نسازند تا در ایام شکار درین دو روز تیر وتفنگ بجانوران شکاری نمی اندازم در حالتی که شکار چیته مے شد انوپ راے که از خدمتگاران نزدیک است جمعی را که در شکار همراه میباشند پاره دور تر از من سرکرده می اورد بدرختی میرسد که زغنی چند بران نشسته بودند چون نظرش بران زغنها می افتد کمان و تکه چند گرفته بدان طرف متوجه میشود اتفاقاً در حوالي اندرخت گاوے نیم خورده افتاده می بیند مقارن ان شیرے بزرگ مهیب قوي جثه از میان بوته چند که دران حوالي بوده بر خاسته روان میشود با انکه از روز دوگهري بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر میدانست خود با چندے که همراه او بودند شیر را قبل نموده کس ده نزدیک من فرستاد و مرا از شیر خبر کرد چون خبر بمن رسید في‌الحال باضطراب جلو زیر متوجه گشتم بابا خرم و رامداس و اعتماد راے و حیات خان و یکدوئی دیگر بامن همراه بودند بمجرد رسیدن دیدم که شیر درسایه درختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی باندازم دیدم که اسپ بیطاقتي میکند از اسپ پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته کشاد دادم چون من در بلندي ایستاده بودم و شیر در پستي بوده هیچ ندانستم که بدو رسید یا نرسید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر انداختم بخاطر میرسد که این تفنگ باو رسیده باشد شیر بر خاسته حمله اورد و میر شکاري را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در برابر او واقع شده بود زخمي کرده بجاے خود به نشست درین حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده مجرا گرفتم انوپ راے سه پایه را گرفته ایستاده بود و شمشیرے در کمر و کتکه چوبي در دست و بابا خرم جانب چپ باندک فاصله و رامداس و دیگر بندها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدست من میداد چون خواستم که کشاد نمایم شیر غران بجانب مایان روان شده

حمله‌اور گشت مقارن ان تفنگ را کشاد دادم از محاذي دهن شیر و دندان او گذشت صداے تفنگ اورا پر تیز کرد جمعی که از خدمتگاران هجوم اورده بودند تاب حمله او نیا ورده بر یکدیگر خوردند چنانچه من از دکه و اسپ انها یکدو قدم از جاے خود پس رفته افتادم به تحقیق میدانم که دو سه کس پا برسینه من نهاده از بالاے من گذشتند بمدد اعتماد راے و کمال قراول استاده شدم دریں وقت شیر بمردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ راے سه پایه را از دست گذاشته بشیر متوجه شد شیر بهمان چستی و چالاکي که حمله اور گشته بود برو برگشت واو مردانه بشیر روبرو شد ان چوب که دردست داشت بهردو دست دوبار بر سر او محکم فرو کوفت شیر دهن باز کرده هر دو دست انوپ راے در دهن گرفت و چنان خائید که دندان او ازان سوی هردو دست او گذشت اما ان چوب و انگشتري چند که در دست داشت خیلی ممد شد ونه گذاشت که دست‌هاے او از کار برود از حمله ودکه شیر انوپ راے درمیان هردو دست او به پشت افتاد چنانکه سرورو‌ے او محاذي سینه شیر بود دریں وقت بابا خرم و رامداس متوجه شدند تامدد انوپ راے نمایند شاهزاده تیغی بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد یکی که بشانه شیر میرسد فی‌الجمله کار گرمی افتد و حیاتخان چوبے که در دست داشت چندی برسر او زد انوپ راے زور کرده دست‌های خود را از دهن شیر برمی اورد و دو سه مشتی بر کله او میزند و به پهلو غلطیده بزور زانو راست‌میایسد در وقت کشیدن دست‌ها از دهن شیر چون دندان او از جانب دیگر سربراورده بودند پاره چاک میشود و هردو پنجه او از دوشش گذشت در حین ایستادن شیر هم ایستاده مي شود وسینه او را بناخن و چنگال مجروح میسازد چنانچه زخمهاے مذکور روزی چند او را آزرده داشت وبجاے که زمین بے راستی بود در رنگ دوکشتي گیر بریکدیگر چسپیده غلطان شدند و در جائیکه من ایستاده بودم زمین في‌الجمله همواري داشت انوپ راے میگوید که الله‌تعالی اینقدر شعور بمن داد که شیر راعمداً بدان سو بردم دیگر از خود خبر ندارم دریں زمان شیر او را گذاشته روان مي شود او دران بیخبري شمشیر علم کرده ازپس او در مي آید و برسر او مي زند شیر چون روے میگرداند تیغی دیگر بر صورت او مي اندازد چنانچه هردو چشم او بریده میشود وپوست ابروے او که بشمشیر جدا شده بود بربالاے چشمهاے او مے افتد دریں حالت صالح‌نام‌چراغچي چون وقت چراغ شده بود مضطربانه مے اید بحسب اتفاق بشیر کورکے بر میخورد شیر بیک طبانچه اورا برداشته مي اندازد افتادن و جان دادن یکے بود مردم دیگر رسیده کار شیر را تمام مي سازند چون اینقسم خدمتي ازو بفعل امد و جانسپاري او مشاهده گشت بعد ازان که از الم زخمها خلاصي یافت و بسعادت ملازمت سرفراز گردید بخطاب انیراے سنگه دلن امتیاز بخشیدم انیراے بزبان هند سردار فوج را میگویند و از سنگه دلن شیر مار مراد است شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب او پاره افزودم خرم پسر خان اعظم را که بحکومت و لایت جونه گر تعین یافته بود

بخطاب کامل خانی سرفراز ساختم روز یکشنبه سیوم ذی قعده بشکار ماهی مشغولی داشتم هفتصد و شصت و شش ماهی شکار شد ودرحضور بامرا و زنگچیان و اکثر بندها تقسیم یافت من بغیر از ماهی پولکدار نمی خورم اما نه ازین جهت که شیعه مذهبان غیر پولکدار را حرام میدانند بلکه سبب تنفر من ازین جهت است که ازمردم کهنه شنیده ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوشتهاے حیوانات مرده می خورد و ماهی پولکدار نمی خورد ازین ممر خوردن او بر طبیعت من مکروه آمد شیعه میدانند که بچه وجه نمی خورند و انرا از چه جهت حرام میدانند * از شتران خانه‌زاد که در شکار همراه می باشند یک شتر پنج نیله گاو را که بوزن چهل دومن هندوستان بود برداشته ایستاده شد * نظیری نیشاپوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرار داده بود و در گجرات بعنوان تجارت بسر می برد قبل ازین طلبیده بودم دریناولا آمده ملازمت کرد قصیدهٔ انوری را که

* باز این چه جوانی و جمالست جهان را *

تتبع نموده‌قصیده‌ بجهت من گفته بود گذرانید هزار روپیه واسپ وخلعت بصله‌اینقصیده بدو مرحمت نمودم و حکیم حمید گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود او را هم طلبیده بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسیها و سادگیهاے او بیشتر از طبابت او بود مدتے در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که در گجرات سواے او طبیبی نیست و او را هم خواهان رخصت یافتم هزار روپیه و چند عدد شال باو و فرزندان او داده یک دهه درویست بمدد معاش او مقرر داشتم خوش حال بوطن مالوف مرخص گشت یوسف خان ولد حسین خان تکریه از جا یر آمده ملازمت نمود روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته شود روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان ساخته بشکار سوار شدم و شش گهری از شب گذشته باز گشتم درین روز نیله گاؤ شکار شد بوزن نه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاؤخالی از غرابتی نبود نوشته شد در دو سال گذشته که بسیر و شکار همین منزل آمده بودم این نیله گاؤ را در هر مرتبه بندوق زده چون زخمی برجاے کاری واقع نشده بود نیفتاد و بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاو در شکار گاه بنظر در آمد و قراولان شناختند که دردوسال پیش بزخمی بدر رفته بود مجملاً سه تفنگ دیگرهم درین روز برو زدم اصلا کارگر نیفتاد سر درپی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم هرچند تردد نمودم بدست درنیامد اخرالامر نذر کردم‌که اگر این‌نیله گاو به افتد گوشت او را طعام پخته بروح حضرت خواجه معین‌الدین بفقرا بخورانم و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم مقارن این نیت نیله از تردد باز ماند بر سر او دویده فرمودم که درحال حلال کردند و باردو آورده بطرزیکه نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاو را طعام پختند و مهر و روپیه را حلوا سامان نموده درویشان و گرسنها را جمع نموده در حضور خود تقسیم

نمودم بعد از دوسه روزی دیگر باز نیله گاوے بنظر درآمد هرچند تردد نموده خواستم که در یکجا آرام گیرد تا تفنگ انداخته شود مطلقاً قابو بدست در نیامد تاقریب شام از عقب او تفنگ بردوش میرفتم تا وقتیکه آفتاب غروب نمود نا امید از زدن او شدم به یکبار برزبان می گذشت که خواجه این نیله هم نذر شماست گفتن من ونشستن او مقارن واقع شد تفنگ چاق ساخته انداختم و اورا زدم و این را نیز بدستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته بفقرا بخورانند روز شنبه نوزدهم ذي حجة بازشکار ماهي شد درین روز تخمیناً سه‌صد و سي ماهي شکار شده باشد شب چهاردهم ۲۸ ماه مذکور در روپ باس نزول واقع شد چون از شکار گاه‌هاے مقرري منست و حکم است که هیچ کس در حوالي آن شکار نکند آهوے بے نهایتی درین صحرا بهم رسید چنانچه بآبادانیها درمی آیند و از مضرت هر گونه اسیبی ایمن اند دو سه روز دران صحراها شکار نمودم و آهوی بسیار به تفنگ وچیته زده شکار کردم چون ساعت دخول شهر نزدیک بود دومنزل درمیان‌کرده شب‌پنجشنبه دویم محرم سنه ۱۰۲۰ بباغ عبدالرزاق معموري که نزدیک بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد درین شب اکثر بندهاے درگاه مثل خواجه جهان و دولت‌خان و جمعي که در شهر مانده بودند آمده ملازمت نمودند ایرج هم که از صوبه دکن طلبیده بودم بسعادت استان بوسے مشرف گشت روز جمعه هم دران باغ مذکور توقف واقع شد وعبدالرزاق درین روز پیشکشهاے خود را گذرانید چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد جانوران را که شکار شده بعرض رسانند مدت شکار از نهم ماه اذر لغایت بست و نهم اسفندار مذ سنه ۵ سه ماه و بست روز شکار بود بدین موجب شیر دوازده قلاده و گوزن یک راس چهینکاره چهل و چهار کوته پاچه یک راس و آهو بره دو راس آهوی سیاه شصت و هشت راس آهوے ماده سي و یکراس روباه چهار قلاده آهوی کوراره هشت راس پاتل یکراس خرس پنجقلاده کفتار سه قلاده خرگوش شش راس نیله گاو یکصد و هشت راس ماهي یکهزار و نود وشش قطعه عقاب یکدست تغدری یکقطعه طاؤس پنج قطعه کاروانک پنج قطعه دراج پنج قطعه سرخاب یکقطعه و سارس پنج قطعه دهیک یک قطعه مجموع یکهزار وچهار صد و چهارده * روزشنبه ۲۹ اسفندارمذ مطابق ۴ محرم برفیل سوار شده متوجه شهر شدیم از باغ عبدالرزاق تا بدولتخانه قلعه یکه کروه وبست طناب مسافت است هزار و پانصد روپیه نثار کردم درساعتي که قرار یافته بود داخل دولت‌خانه شدم در بازارها بطریق معهود بجهت جشن نوروز در اقمشه گرفته آئین بسته بودند * چون در ایام سیر و شکار خواجه جهان را حکم شده بود که در محل عمارتے بسازد که قابلیت نشستن من داشته باشد خواجه مشار الیه این نوع عمارت عالیشاني را در سه ماه تیار و مکمل ساخته بود و بغایت کار نمایان دست بسته کرده و مصوران نیز کار نمایان و جلد دستي خوبے نمودند از گرد راه بهمان عمارت بهشت آئین داخل شده تماشاے ان منزل نمودم بغایت الغایت مستحسن افتاد

و به تعریف و تحسین بسیار خواجه جهان سربلندی یافت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت بنظر اشرف گذرانید و بعض ازان پسند خاطر گردید تتمه را بدو بخشیدم *

جشن نو روز ششم از جلوس همایون

دو گهری و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که در حمل باشد تحویل نمود روز مذکور غره فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نو روزی ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم امرا و سایر بندهای درگاه سعادت کورنش دریافته تسلیمات مبارک بادی بجااوردند و پیشکش بندهای درگاه میران صدر جهان و عبدالله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلیخان از نظر اشرف گذشت روز چهارشنبه هشتم محرم پیشکش راجه کایان که از بنگاله فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضی از منصبداران که بطلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند کمر خنجر مرصع به رزاق وردی اوزبک مرحمت نمودم و در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود همه را دیدم و انچه پسند خاطر گردید از جواهر گران بها و اقمشه نفیسه و فیل و اسپ گرفته تتمه را باز گردانیدم و خنجر مرصع به ابوالفتح دکنی و سه هزار روپیه بمیر عبدالله و یک اسپ عراقی بمقیم خان مرحمت نمودم شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قایم مقام او باشد منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده بخدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم و خواجه ابوالحسن دو قطعه لعل و یکدانه مروارید و ده انگشتری گذرانید به ایرج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم منصب خرم هشتهزاری ذات و پنجهزار سوار بود دو هزاری دیگر بر ذات او افزودم و خواجه‌جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی در ذات و دویست سوار دیگر اضافه نمودم * بیست چهارم محرم که هیزدهم فروردین روز شرف باشد یاد گار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش اشیانی و تهنیت جلوس می امده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتیکه شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب و اقمشه و از هر جنس تحفهای لایق اورده بود بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخره و سی هزار روپیه که بحساب ولایت ۴ هزار تومان بوده باشد باو مرحمت نمودم و کتابتیکه مبنی بر تهنیت و پرسش واقع والد بزرگوارم بود گذرانید چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از بیش نموده و در مراعات نسبت

ادب و یگانگی دقیقه فرو گذاشت ننموده خوش امد که کتابت بجنس داخل گردد *

نقل کتابت شاه عباس

تارشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاه جوان بخت کیوان و قار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اجلال صاحب سریر اقلیم دولت و اقبال نزهت افزاے ریاض کامرانی چمن آراے گلشن صاحب قرانی چهره کشاے جمال جهانبانی مبین رموز اسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب افرینش مجموعه کمالات انسانی مرأت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزاے طالع ارجمند افتاب فلک اقتدار سایه عاطفت افرید گار جمجاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه ازجو یبار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت اندس مساحتش از اسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست

قلم را ان زبان نبود که راز عشق گوید باز

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی قرب باطنیست للّه الحمد که بحسب وحدت ذاتی این نیاز مند درگاه ذوالجلال و ان نهال سلسال ابهت و اجلال اینمعنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جانی و وصال روحانی نگشته رو بیکجهتی است و ازینجهت گرد ملال بر ائینه خاطر خورشید تمثال نه نشسته عکس پذیر جمال ان مظهر کمال است و همواره مشام جان بروایح فوایح خلت و وداد و نسیم عنبر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زداے دوستیست

همنشینم بخیال تو و اسوده دلم * کین وصالیست که درپے غم هجرانش نیست

المنة الله تعالی و تقدس که نهال ارزوے دوستان حقیقی به ثمره مراد بارور شده مقصودیکه سالها در پرده خفا مستور بود و به تضرع و ابتهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری ان مسالت میشد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال برساحت آمال خجسته مال منتظران انداخته برفراز تخت همایون سلطنت ابد مقرون هم آغوش ان انجمن اراے بادشاهی و زینت افزاے سریر شاهنشاهی گردیده و لواے جهان کشائی خلافت و شهرباری و چتر فلک فرساے معدلت و جهانداری ان رفعت بخش افسر و اورنگ عقده کشائی دانش و فرهنگ معدلت و جهانداری و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهین مرادبخش

جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداند و همیشه اسباب سلطنت و جهان بانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف باد از دیرباز آئین وداد و روش اتحاد که بین الابا والاجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بودہ که چون مژده جلوس آن جانشین مسند گورکانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسید یکی از محرمان حریم حضرت برسبیل تعجیل تعین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم اذربایجان و تسخیر ولایت شروان درمیان بود تاخاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تاخیر و تقصیر واقع شد هرچند رسوم و اداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتبارے ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر عوامر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام همین توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته برحسب مدعای احبا صورت یافته بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدارالسلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که اباً عنجد از زمره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلسیم بساط عزت و آدائے لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته از اخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزائے خاطر مخلص خیر خواه گردد مرجو انکه پیوسته دوحه محبت و وداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که باروائے انهار موالات و اجرائے جداول مصادقات غایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانیست محرک سلسله یگانگی و رافع غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بایتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه تعالے آن زبده خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید داراد *

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد

برادرم سلطان مراد و دانیال را که در ایام حیات پدر بزرگوارم برحمت خدا پیوسته بودند مردم باسامی مختلف نام می بردند فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور و دیگریرا شاهزاده مرحوم میگفته باشند اعتمادالدوله و عبدالرزاق معموری را که هریک بمنصب هزار و پانصدی سرفرزا بودند بمنصب هزار و هشتصدی سرفراز ساختم و برسواران قاسم خان برادر اسلام خان دویست و پنجاه سوار افزودم ایرج پسر کلان خانخانان را که خانه زاد قابل مستعد بود بخطاب شاه نواز خانی و سعدالله ولد

سعید خان را بلقب نوازش خانی سربلندی بخشیدم هنگام جلوس بروزنها و گزها پاره افزوده بودم چنانچه سه‌رتیی بروزن مهر و روپیه اضافه شده بود دریں ایام بعرض رسید که درداد و ستدها رفاهیت خلق در آنست که مهر و روپیه بوزن سابق باشد چون در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است حکم کردم که از تاریخ حال که یازدهم اردی بهشت سنه ۲ جلوس باشد در دارالضربهاے ممالک محروسه مهر و روپیه را بدستور سابق مسکوک و مضروب میساخته باشند چون قبل ازین بتاریخ روز شنبه دویم از ماه صفر سنه ۱۰۲۰ هزار و بیست احداد بدنهاد شنید که کابل از سردار صاحب وجود خالیست و خاندوران در بیرونی هاست و معزالملک بامعدودی چند از ملازمان موصی الیه در کابل است فرصت غنیمت دانسته باسوار و پیاده بسیار غافل و بیخبر خود را بکابل رسانید ومعزالملک باندازه قوت و حالت خود فی‌الجمله ترددی نموده کابلیان و متوطنان و سکنهٔ شهر خصوصاً جمیع جماعت قزلباشیان کوچه‌ها را کوچه بند نموده خانهاے خود را مضبوط و مستحکم ساختند افغانان چند توپ شده از اطراف بکوچه‌ها و بازارها در آمدند مردم از پشت بامها و سراهاے خود آن تیره بختان را از تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند بارکی که از سرداران معتبر ان مخذول بود کشته شد از وقوع اینمقدمه بملاحظه انکه مبادا مردم از اطراف و جوانب جمع شده راه بیرون شدن بر انها مسدود گردانند دل و پاے داده ترسان و هراسان باز گشتند قریب بهشتاد نفرازان سگان بجهنم رفتند تا دو یست اسپ گیرانیده ازان مهلکه جان به تگ پا بیرون بردند نادعلی میدانی که در لهوکر بود اخر همان روز خود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود وجمعیت او اندک کاری نساخته برگشت بهمان سعی که درزود امدن نمود و فی‌الجمله ترددی که از معزالملک واقع شد هریک بزیادتی منصب سرفرازی یافتند و نادعلی که بمنصب هزاری ذات مفتخر بود هزار و پانصدی شد و معزالملک که هزار و پانصدی بود بهزار و هشت صدی سرفراز گشت چون ظاهر شد که خاندوران و کابلیان در مقام روز گذرانیدن اند و دفع احداد بد نهاد بدور و دراز کشید بخاطر گذرانیدم که خانخانان در درخانه بیکار افتاده است او را با پسرانش بدین خدمت تعین باید کرد مقارن این اندیشه قلیج خان که قبل ازین بطلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاب آمد و سعادت خدمت دریافت از ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت انکه خدمت دفع احداد که نامزد خانخانان شده آزرده خاطر است تا انکه صریح تعهد اینخدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی پنجاب متعلق بمرتضی خان باشد و خانخانان درخانه بسر برد و قلیج خان بمنصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفرازی یافت و خدمت کابل و دفع و رفع احداد بد نهاد و بدزدان کوهستان را تعهد نمود خانخانان را فرمودم که در صوبه آگره از سرکار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه نمایند تا مفسدان و متمردان ان ولایت را تذبیه بلیغ نموده بیخ و بنیاد انهارا بر اندازد دروقت رخصت هریک بخلعتهاے خاص و اسپ و فیل و

خلعت سرفرازي یافته روانه شدند در همین ایام بنابر حسن اخلاص و قدم خدمت اعتمادالدوله را بمنصب دو هزاری ذات و پانصد سوار سربلندي بخشیده مبلغ پنجهزار روپیه نقد بطریق انعام مرحمت فرمودم مهابتخان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکدلی فرستاده بودم بتاریخ دوازدهم ماه تیر ۲۱ ربیع‌الثاني در دارالخلافة آگره ملازمت نمود از عرضداشت اسلامخان بظهور پیوست که عنایت‌خان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بنابرین پانصدي ذات او افزودم که دو هزاري بوده باشد بر منصب راجه کلیان که از تعینات صوبه مذکور است پانصدي ذات و سیصد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدي ذات و هشت صد سوار بوده باشد هاشم خان را که در اودیسه بود غایتا بحکومت کشمیر سرفراز ساخته عم او خواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال انملک خبردار باشد در زمان پدر بزرگوارم پدر او محمد قاسم کشمیر را گرفته بود چین قلیچ که ارشد اولاد قلیچ خانست از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت چون نسبت‌خانه زادگي را باجوهر ذاتي جمع داشت بخطاب خاني سربلند گشت و حسب‌الالتماس پدر او و بشرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات و سه صد سوار بر منصب او افزودم بتاریخ ۱۴ امرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتمادالدوله را بمنصب والای وزارت ممالک محروسه سربلندي بخشیدم و در همین روز کمرخنجر مرصع به یادگار علي ایلچي دارای ایران کرامت فرمودم عبدالله خان که بسرداري لشکر رانا مقهور تعین بود چون تعهد نمود که از جانب گجرات بولایت دکن در اید او را بصاحب صوبگي و حکومت صوبه مذکور سرفراز ساخته راجه باسو را بعوض او بسرداری لشکر رانا تعین نمودم و پانصد سوار برمنصب او اضافه کردم و در عوض گجرات صوبه مالوه بخان اعظم مرحمت نمودم و چهار لک روپیه بجهت سامان و سرانجام لشکری که بهمراهي عبدالله خان از راه ناسک نزدیک بولایت دکن تعین یافته بود فرستاده شد صفدر خان با برادران از صوبه بهار آمده بسعادت استانبوس مشرف گشت یکی از غلامان بادشاهي که در خاتم بندخانه کار میکند کارنامه ‡ ساخته نظر گذرانیده که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنیده ام چون نهایت غرابت دارد به تفصیل نوشته می شود در پوست فندقی چهار مجلس از آستخوان فیل تراشیده ترتیب داده است اول مجلس کشتي گیران است دوکس باهم در کشتي گرفته‌اند و یکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگرے سنگ درشتی در دست دارد و دیگرے دستها بر زمین نهاده نشسته است و درپیش او چوبی و کمانے و ظرفی تعبیه نموده است مجلس دویم تختي ساخته در بالاے ان

‡ ظاهر این کار نامه از غلام خاتم بند خانه شاهي معلوم نمیشود چه در مجلس چهارم ساختن صورت حضرت عیسی علیه‌السلام را وجهی معلوم نمیشود غالباً این کارنامه از کار نامهاے کاریگران فرنگ بوده و بدستش افتاده‌انرا از نام کارنامه خود نذر گذرانید *

شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پای خود را بر بالاے پاے دیگر نهاده و تکیه بر پشت او نمایان ساخته و پنج نفر از خدمتگاران او گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی برین تخت سایه انداخته مجلس سوم صحبت ریسمان بازانست چوبے ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته‌اند و ریسمان بازے بربالاے ان پاے راست خود از پس سر بدست چپ گرفته و بر پاے ایستاده بزے را بر سر چوب کرده و شخصی دُهلی در گردن انداخته می نوازد و مردے دیگر دستها بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان باز دارد و پنجکس دیگر ایستاده اند ازان پنج کس یکی چوبے دردست دارد و مجلس چهارم درختی است و درته این درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سر بر پاے ایشان نهاده و پیر مردے بایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند چون چنین کار نامه ساخته بود اورا بانعام و زیادتی علوفه سرفراز ساختم درسی ام شهریور میرزا سلطان را که از دکهن طلبیده بودم امده ملازمت کرد صفدر خان باضافه منصب سرفرازی یافته بکمکی لشکر رانا مقهور تعین یافت چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک نزدیک بولایت دکن در اید بخاطر رسانیدم که رامداس کچهواهه را که از بندهاے با اخلاص والد بزرگوارم بود بهمراهي او تعین نمایم که همه جا خبردار احوال او بوده نگذارد که ازو تهور و شتاب زدگي بے وقت بفعل اید بجهت اینخدمت اورا برعنایتهاے عالي سرفراز ساخته خطاب راجگي که در گمان او نبود کرامت نموده نقاره هم عنایت نمودم و قلعه رنتهنبور را که از قلعه هاے مشهور هندوستان است بدو شفقت کردم و خلعت فاخر و فیل و اسپ داده مرخص ساختم خواجه ابوالحسن را که از دیواني کل تغیر یافته بود بخدمت صوبه دکهن بمناسبت انکه در خدمت برادر مرحوم مدتها دران حدود بوده تعین نمودم * ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را بخطاب اعتقاد خاني سرفرازي بخشیدم پسر ان معظم خان را بمناصب لایق سرفراز ساخته به بنگاله پیش اسلامخان فرستادم راجه کلیان بسرداري سرکار آدیسه به تجویز اسلامخان مقرر گشت و باضافه دو صدي ذات و سوار سرفراز گردید چهار هزار روپیه بشجاعت خان دکهني مرحمت نمودم هفتم ابان بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکهن امده ملازمت کرد درین روز ها بجهت شوریدگي و هرج و مرج که در ولایت ماورالنهر واقع شده بسیارے از امراے وسپاهیان اوزبک مثل حسین بے و پهلوان بابا و نورس بے درمن و برم بے و غیره التجا بدرگاه ما اورده ملازمت نمودند هریکی بخلعت و اسپ و زر نقد و منصب و جاگیر سرفراز گشتند روز دوم اذر هاشم‌خان از بنگاله آمده سعادت استان بوسي دریافت پنج لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر فیروزي اثر دکهن که بسرداري عبدالله خان مقرر بوده است بدست روپ خواص و شیخ انبیا باحمد آباد گجرات فرستادم در غره دے بقصد شکار موضع سمونگر که ازشکار گاه مقرر منست متوجه شدم بیست و دو آهو شکار شد ازانجمله شانزده آهو را خود شکار کردم و شش دیگر را خورم

شکار نمود دو روز و دوشب انجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی بشهر در امدم و شبی این بیت بخاطرم پرتو انداخت

بود براسمان تا مهررا نور * مبادا عکس او از چترشه دور

بچراغچیان و قصه خوانان فرمودم که در وقت سلام و صلواة فرستادن و قصه گذرانیدن درامد بااین بیت کنند و حالا شایع است سویم دے روز شنبه عرضداشت خان اعظم رسید که عادلخان بیجاپوری از تقصیرات خود گذشته خود پشیمان گشته درصدد بندگی و دولت خواهی بیش از بیش است * ۱۴ دی مطابق سلخ شوال هاشم خان بکشمیر رخصت یافته بیادگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم باعتقاد خان شمشیری از شمشیرهاے خاصه سرانداز نام شفقت نمودم شادمان ولد خان اعظم را بخطاب شادمان خانی سرفراز ساخته منصب او از اصل اضافه به یکهزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد و برعایت علم سربلندی یافت و سردار خان برادر عبدالله خان فیروز جنگ و ارسلان بے اوزبک که حراست سیوستان باو مقرر است بعنایت علم سرفراز گشتند پوستهاے آهو شکار خاصه را فرمودم که جانمازها ترتیب داده در دیوان خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نماز می گذارده باشند میرعدل و قاضی را که مدار آمور شرعیه بر ایشان است بجهت خاص حرمت شرع فرمودم که زمین بوس که به صورت سجده است نکنند * روز پنجشنبه بیست و دوم ماه دے باز بشکار سمونگر متوجه شدم چون آهوے بسیارے دران حوالی جمع شده بود درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته اهوان را از هرطرف رانده در جاے وسیعی که دوران سرا پردهها و گلال بار ها کشیده باشند در آورده ضبط نمانید یک و نیم کروه زمین را سرا پرده گرفته بودند چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکاری بسیار بقید در آمده است متوجه گشتم روز جمعه شروع در شکار شد تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل بقمرغه در آمده ان مقدار که خاطر رغبت می نمود شکار میکردم پاره زنده گرفتار میگشتند و بعضی به تفنگ و تیر کشته می شدند روز یک شنبه و پنجشنبه که تفنگ بجانور نمی اندازم بدام زنده گرفتند درین هفت روز نهصد و هفده نر و ماده شکار شده بودند ازانجمله ششصد و چهل و یک آهوے نروماده که زنده گرفتار شده بودند چهار صد و چهار راس بفتحپور فرستاده شد که درمیان جولانگاه انجا سردهند وهشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقهاے نقره در بینی کرده درهمان زمین ازاد کردند و دویست و هفتاد و شش آهوے دیگر که به تفنگ و تیر و چیته کشته بودند روز بروز به بیگمان و خادمان محل و آمرا و بنده هاے درگاه قسمت می شد چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم بامرا فرمودم که به شکار گاه رفته انچه مانده باشد مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم در غره بهمن مطابق هفدهم ذیقعده حکم کردم که در شهرهاے کلان ممالک محروسه مثل احمد آباد و الهآباد و لاهور و آگره و دهلی و غیره غلورخانهها بجهت فقرا ترتیب دهند تاسی محل نوشته شد

ازانجمله شش محل سابق دایر بود و بست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر سازند در چهارم بهمن هزاري برذات راجه نرسنگه دیو اضافه نمودم که چهار هزاري ذات و دوهزار سوار باشد و شمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهاے خاصه که شاه بچه نام داشت بشاه نوازخان عنایت شد در ۱۲ اسفندار بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بلشکررانا مقهور تعین یافت و شمشیرے براے راجه باسو بدست او فرستاده شد چوں مکرر بمسامع جلال رسیدکه امراے سرحد بعضي مقدمات که بایشاں مناسبتے ندارد از قوه به فعل مي اورند و ملاحظه توره و ضوابط آں نمیکنند به بخشیاں فرمودم که فرامین مطاعیه باامراے سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب ایں امور که خاصه بادشاهانست نگردند اول انکه درجهروکه ننشینند وبامرا و سرداران کمکي خود تکلیف چوکي و تسلیم نکنند و فیل بجنگ نیندازند و در سیاست ها کور نکنند و گوش و بیني نه برند و بزور تکلیف مسلماني برکسي نکنند و خطاب بملازمان خود ندهند و نوکران بادشاهي را کورنش و تسلیم نفرمایند واهل نغمه را بروشے که در دربار معمولست تکلیف چوکي دادن نکنند و وقت برآمدن نقاره ننوازند و اسپ و فیل که بمردم دهند خواه بملازمان بادشاهي و خواه بنوکران خود جلو وکجک بردوش انها داده تسلیم نفرمایند درسواري ملازمان بادشاهي را در جلو خود پیاده نبرند واگر چیزي بانها بنویسند مهر برونکند ایں ضوابط که بائین جهانگیري اشتهار یافته الحال معمولست *

جشن نوروز هفتم از جلوس همایوں

غره فرودي سنه ۷ جلوس روز سه شنبه ۱۲ محرم الحرام سنه ۱۰۲۱ در دارالخلافه آگره مجلس نوروز عالم افروز و جشن مسرت بخش عشرت اندوز ساماں پذیرفت بعد ازگذشتن چهار گهڑي از شب پنجشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کردۂ منجماں بود برتخت نشستم بدستور هرساله فرموده بودم که در بازار آئیں بسته تا روز شرف ایں مجلس برقرار باشد خسرو بے اوزبک که درمیان اوزبکیه به خسرو قرمچي اشتهار دارد درهمیں روزها آمده سعادت ملازمت دریافت چوں از مردم قرار دادۂ ماوراالنهر بود اورا بعنایتها سربلندي بخشیده خلعت فاخره دادم به یادگار علي ایلچي داراے ایران پانزده هزار روپیه مدد خرچ گویاں عنایت نمودم و درهمیں ایام پیشکش افضل خاں که از صوبه بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت سي زنجیر فیل و هژده راس گونت و پارۀ اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافهاے مشک و چوب عود و از هرجنس چیزها بود پیشکش خاندوراں هم بنظر درآمد و چهل و پنج راس و دو قطار شتر و چیني خطائي و پوستهاے سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و انحدود بهم میرسد فرستاده بود و امراے درخانه خود تکلفات در پیشکشهاے خود نموده بودند بضابطه همه ساله

در هر روز از روز هاے جشن مذکور پیشکش یکی از بندها میگذشت و به تفصیل ملاحظه نموده انچه پسند خاطر می افتاد میگرفتم و باقي باز مرحمت میشد سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلامخان رسید مشعر برانکه بیمن عنایت الهي وببرکت توجه و اقبال شاهنشاهي بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت پیش ازانکه حقیقت این جنگ مرقوم میگردد سطرے چند از خصوصیات بنگاله درقلم مي آورم بنگاله ملکیست درنهایت وسعت در اقلیم دوم طول ان ازبندرچاتگام تاکري چهارصد و پنجاه کروه و عرض ان از کوهہاے شمالي تاپایان سرکار مدارن دویست و بست کروه جمع ان تخمیناً شصت کرور دام † بوده باشد حکام سابق انجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار کشتي از نوارۂ جنگي و غیره سرانجام مي نموده اند از زمان شیر خـــان و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف افغــانان بود چون اورنگ سلطنت و فرمانروائي دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج قـــاهره برسر انملک تعین فرمودند و مدت مدیدی فتح انجا را پیشنهاد همت داشتند تا انکه ولایت مذکور بحسن سعي اولیاے دولت قاهره از تصرف داؤد کرانی که اخرین حـــکام انجاست برآمد ان مخذول در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و متفرق گردید ازان تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بند هاے درگاه است غایتاً پارۂ از بقایای افغانان در گوشه و کنار این ملک مانده بودند و بعضي جا هاے دور دست را در تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثرے ازان جماعت زبون و عاجز گشتند وبولایا تے که متصرف بودند بدست اولیاے دولت قاهره در آمد چون انتظام امور سلطنت و فرمانروائي به محض فیض و فضل ایزدي باین نیازمند درگاه الهي مفوض گشت در سال اول جلوس راجه مانسنگهه را که بحکومت ودارائے انجا مقرر بود بدرگاه طلب داشته قطب الدینخان را که بشرف کو کلتاشي من از سایر بندها امتیاز داشت بجاي او فرستادم در ابتداے در آمد بان ولایت بدست یکي از فتنه کیشان که از تعینات آن ملک بوده درجه شهادت یافت وان نا عاقبت اندیش نیز بجزاي عمل خود رسید و کشته گشت جهانگیر قلي خان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود بنابر قرب جوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساخته حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود باسلام خان که در دارالخلافه آگره بود فرمان فرستادم که بصوبه بهار متوجه شده آن ولایت را بجاگیر خود مقرر شناسد چون اندک مدتي از حکومت داري جهانگیر قلیخان گذشت بواسطه زبوني آب و هوائی آنجا بیماري صعب بهمرسانید ورفته رفته مرض قوي و قوے ضعیف گشته کار او به هلاکت آنجامید چون خبر در گذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان باسم اسلامخان صادر

† شصت کرور دام مساوي یک کرور و پنجاه لکهه روپیهٔ انگریزي مي شود و سرکار اُڈیسه هم داخل صوبه بنگاله بود و این محاصل معه محاصل سرکار اُڈیسه است *

گشت که صوبهٔ بهار را با فضل‌خان سپرده خود بتاکید هرچه تمام‌تر روانهٔ بنگاله گردد در
تعین این خدمت بزرگ اکثر بندهاے درگاه بنابر خورد سالي و کم تجربگي آوسخنان
میگفتند چون جوهر ذاتي و استعداد فطري او منظور نظر حق بین بود خود او را
بجهت این خدمت اختیار نمودم بحسب اتفاق مهمات این ولایت بروشي ازو سر
انجام پذیرفت که از ابتداے در آمد این ملک بتصرف اولیاے دولت ابد پیوند تا
امروز هیچ کس از بنده هاے درگاه را میسر نشده بود یکی از کار هاے نمایان او دفع
عثمان افغان مقهور است که مکرر در زمان حیات حضرت عرش اشیاني اورا با افواج
قاهره مقابله و مقاتله دست داد و دفع اومیسر نگشت دریںولا که اسلام خان ڈھاکه را
محل نزول خود ساخته بود ورفع ودفع زمینداران آن نواحي را پیشنهاد همت داشته
بخاطر گذرانید که فوجي بر سر عثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد اگر اختیار دولت
خواهي و بندگي نماید چه بهتر والا بطریق دیگر متمردان اورا سزا داده نیست و نابود
سازند چون شجاعت خاں در همان ایام به اسلام خان پیوسته بود قرعهٔ سرداري اینخدمت
باسم او انداخته شد چندے دیگر از بندها مثل کشور خان و افتخار خان و سید ادم
بارهه و شیخ اچهه برادر زادهٔ مقرب خان و معتمد خاں و پسران معظم خان و اهتمام
خان و دیگر بندها به همراهي او تعین نمود و از مردم خود نیز جمعي همراه کرد درساعتیکه
مشتري کسب سعادت ازو مینمود این جماعت را روانه ساخت و میر قاسم پسر
میرزا مراد را میر بخشي و واقعه نویس نمود و از زمینداران نیز چندے بجهت
راهنموني همراه کرد افواج نصرت قریب روانه گشتند چون بحوالي قلعه و زمین او
نزدیک شدند چندی از مردم زبان داں را به نصیحت او فرستادند تا او را دلالت
بدولت خواهي نموده از طریق بغي و طغیان براه صواب باز آورند چون غرور بسیار در
کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هواے گرفتن این ملک بلکه دیگر داعیه ها درسر
داشت اصلا گوش به سخنان انجماعت ننموده مستعد جدال و قتال گردید و درکنار
ناله که زمین ان تمام چهله و دلدل بود جاے جنگ قرار داد روز یکشنبه ۹ محرم
شجاعت خاں ساعت جنگ اختیار نموده افواج قاهره را مقرر ساخت که هریک بجا و
مقام خود رفته آماده جنگ باشند عثمان دراں روز قرار جنگ باخود نداده بود چون
شنید که لشکرهاے بادشاهي مستعد گشته آمده اند ناچار اوهم سوار شده بکنار ناله
آمد و سوار و پیاده خود را در برابر افواج منصوره باز داشت چون هنگامهٔ جنگ گرم
گشت و فوج بفوج روبروے خود متوجه گردید دریں مرتبه اول آن جاهل خیره سر
فیل مست جنگي خود را پیش انداخته برفوج هراول مي تازد بعد از زد و خورد
بسیار از سرداران هرآول سید آعظم بارهه و شیخ اچهي بدرجه شهادت میرسند سردار
برانغار افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نکرده جان خود را نثار مي نماید و جمعي
که با او بودند انقدر تلاش میکنند که پاره پاره میشوند همچناں گروه جرانغار کشور
خان داد مردي و مردانگي داده خود را فداے کار صاحب میسازد با آنکه تیره بختان

نیز بسیاری زخمی و کشته شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را از روے دانستگی و فهمید گي بخاطر مي‌آورد و مشخص خود میسازد که سرداران هراول و برانغار و جرانغار کشته شدند همین قول مانده از کشته شدن و زخمي‌گشتن جمعیت خود پروا نکرده در همان گرمي بر قول میتازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعت خان و دیگر بندها راه بران گمراهان گرفته بر مثال شیران و پلنگان به پنجه و دندان تلاش میکردند چنانچه بعضي درجه شهادت یافتند و جمعی که زنده ماندند زخمهاے منکر برداشتند درین وقت فیل مستي گجپت نام که فیل اول او بوده بر شجاعت خان میدواند شجاعتخان دست بر برچهه برده بر فیل میزند آن طور فیل مستی را از برچهه چه پروا است دست بشمشیر برده دو شمشیر پی در پی میزند ازان هم چه محابا بعد ازان جمدهر کشیده دو جمدهر میرساند باں هم بر نمیگردد و شجاعت خان را بااسپ زیر میکند بمجرد از اسپ جدا شدن جهان گیر شاه گفته بر میجهد و جلو دار او شمشیر دو دستي بر دستهاے فیل رسانیده چون فیل بزانو درمي آید اتفاقاً جلو دار فیلبان را از بالاے فیل بزیر میکشد و بهمان جمدهر که در دست داشت درین پیاد گي بنوعی بر خرطوم و پیشاني فیل میزند که فیل از الم آن فریاد زنان بر میگردد چون زخمها بسیار داشت بفوج خود رسیده مي افتد و اسپ شجاعت خان سالم بر میخیزد در حینی که سوار میشد آن مخذولان فیل دیگر بر علمدار او میدوانند و علم اورا بااسپ زیر میکنند و ازان جا شجاعت خان نعرهٔ مردانه برکشیده علمدار را خبردار میسازد و میگوید که مردانه باش من زنده ام و در پاے علم درین وقت تنگ هرکس از بندهاے درگاه حاضر بودند دست به تیر و جمدهر و شمشیر برده بر فیل میدوند و شجاعت خان هم خود را رسانیده بعلمدار نهیب میدهد که برخیز و اسپ دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته اورا سوار میسازد و علمدار علم را بر افراخته بر جاے خود مي ایستد در اثناے این گیرودار تفنگے بر پیشاني آن مقهور میرسد که زندهٔ آنرا هرچند تفحص کردند ظاهر نشد بمجرد رسیدن این تفنگ ازان گرمي باز آمده میداند که ازین زخم جان بري نیست تادو پهر هم باوجود چنین زخمی منکر مردم خود را بجنگ ترغیب مینمود و معرکه قتال و جدال گرم بود بعد ازان غنیم رو گردانید و افواج قاهره سر درپی انها میفهند وزده زده آن مخذولان را در محلی که دایره کرده بودند درمي‌آورند آن مخذولان به تیر و تفنگ مردم را نگاه داشته نمیگذارند که مردم بادشاهي بجا ومقام انها درآیند چون ولي برادر عثمان و ممریز پسر او ودیگر خویشان و نزدیکان او بر زخم عثمان مطلع میشوند بخاطر میگذرانند که ازین زخم خود او را خلاصي میسر نیست اگر ما همچنین شکسته و ریخته بقلعه خود رویم یک کس زنده نخواهد رسید صلاح درینست که امشب در همین جا که دایره کرده‌ایم بمانیم و آخر شب فرصت جسته خود را بقلعه خود رسانیم دو پهر از شب گذشته عثمان بجهنم واصل میگردد و در پهر سویم جسد‌بیجان او را برداشته و خیمه و اسبابیکه همراه داشته اند درمنزل گذاشته

بمحکمه خود متوجه میشوند قراولان اشکر فیروزي اثر ازینمعني خبر یافته شجاعتخان را
آگاه میسازند مبهم دو شنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می بینند که تعاقب باید نمود
و نبایدگذاشت که این تیره بختان نفس برآورند غایتاً بجهت ماندگي سپاهیان و کفن
و دفن شهیدان و غمخواري مجروحان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن متردد
خاطر بودند درین حالت عبدالسلام پسر معظم خان باجمعي از بندهاے درگاه که
مجموع سیصد سوار و چهار صد توپچي باشند میرسند چون این جماعت تازه زور در
رسیدند بهمان قرار داد تعاقب نموده متوجه پیش شدند این خبر بهولي که بعد از
عثمان سرمایه فتنه و فساد و شورش بود میرسد که شجاعت خان بالشکر ظفر اثر بافواج
دیگر تازه زور که بحال پیوسته اند اینک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که
بوسیله اخلاص درست و باز گشت بطریق مستقیم و دولت خواهي بشجاعتخان رجوع
آرد آخرالامر مردم درمیان داده پیغام میفرستد که آنکسی که باعث فتنه وفساد بود
رفت و ماجمعي که مانده ایم نسبت بندگي و مسلماني درمیان است اگر قول
بدهند آمده شمارا به بینم و بندگي درگاه اختیار کنیم و فیلان خود را برسم پیشکش
بگذرانیم شجاعت خان و معتقد خان که در روز جنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده
گشته بودند و سایر دولتخواهان بمقتضاي وقت و مصلحت دولت قول داده وآن
جماعت را تسلي ساخته روز دیگر ولي و پسران وبرادران وخویشان عثمان همگي آمده
شجاعتخان و دیگر بندها را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گویان اورده گذرانیدند بعد
از انصرام اینخدمت شجاعت خان و چندی از بندهاے درگاه را در ادهار و طرف که در
تصرف آن تیره روز کار بود گذاشته ولي و افغانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهر صفر
روز دوشنبه باافواج قـــاهره در جهان گیر نگر امده باسلام خان پیوستند چون این اخبار
مسرت آثار در اگره باین نیازمنـــد درگاه الهي رسید سجدات شکر بتقدیم رسانیده
دفع ورفع اینقسم غنیمی را محض از کرم بیدریغ واجب تعالی دانست در برابر این
نیکو خدمتي اسلام خان بمنصب شش هزاري ذات سرفرازي یافت و شجاعت خان
بخطاب رستم زمان سربلند گردید و هزاریذات و سوار بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر
بندها هر یک باندازه خدمتي که از ایشان بفعل آمده بود بزیادتي منصب و دیگر
رعایتها ممتاز گشتند در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان بطریق اراجیف
مذکور میشد بجهت صدق و کذب این سخن بدیوان لسان الغیب خواجه حافظ
شیرازي تفاؤل نمودم این غزل برامد

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فگنم * اندرین کار دل خویش بدریا فگنم

خورده ام تیر فلک باده بده تاسرمست * عقده در بند کمر نرگس و جوزا فگنم

چون این بیت بغایت مناسب مقام بود تفاؤل بان نمودم بعد از چند روز دیگر خبر
امد که عثمان را تیر قضاے بل خداے رسیده هرچند تفحص نمودند زننده آن پیدا
نشد بنابر غرایبي که داشت اینمعني مرقوم گردید ۱۹ فروردین ماه مقرب خان که از

بندهاے عمدہ ومحرم قدیم الخدمت جهانگیری‌ست بمنصب سه هزاریذات و دوهزار سوار سرفرازي یافته از بندر کهنپایت رسیده سعادت ملازمت دریافت اورا بجهت بعضی مصلحت ها حکم کرده بودم که به بندر کوده رفته و وزیري را که حاکم کوده است به بیند و نفایسی که درانجا بدست آید جهت سرکار خاصه شریفه خریداري نماید حسب الحکم باستعداد تمام بکوده رفت و مدتے درانجا بوده نفایسی که دران بندر بدست افتاد اصلا روے زر ندید بهر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نموده متوجه درگاه گشت و اسباب و نفایسی که اورده بود بدفعات از نظر گذرانید از هرجنس چیز ها و تحفها داشت ازان جمله جانورے چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تاحال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمیدانست حضرت فردوس مکاني اگرچه در واقعات خود صورت واشکال بعضے جانوران را نوشته اند غایتاً بمصوران نفرموده اند که صورت آنهارا تصویر نمایند چون این جانوران در نظر من بغایت غریب در آمده هم نوشتم و هم در جهانگیر نامه فرمودم که مصوران شبیهه آنهارا کشیدند تا حیرتے که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد یکے از جانوران ‡ در جثه از طاؤس ماده کلان ترو از نرفي الجمله خورد تر گاهی که درمستي جلوه می نماید دم خود را و دیگر پرها را طاؤس آسا پریشان می سازد وبرقص درمی آید نول او و پای اوشبیه نول وپای خروس است سروگردن و زیرحلقوم او هرساعت برنگے ظاهر میگردد وقتی که درمستي است سرخ سرخست گویا که تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد زمانی همین جا ها سفید میشود و بطریق پنبه بنظردرمی آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر میگردد بوقلمون آسا هر زمان‌برنگی دیگر دیده میشود و دو پارچه گوشتی که بر سرخود دارد بتاج خروس مشابه است غریب اینست که در هنگام مستي پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالای سراو تایک وجب می آویزد و باز که آن را بالا میکشد چون شاخ کرگدن بر سراو مقدار دوانگشت نمایان میگردد و اطراف چشم او همیشه فیروزه گونست و دران تغیر و تبدیل نمیرود و پرهای او بالوان مختلف بنظردرمی آید برخلاف رنگهای پرطاؤس دیگر میمونے آورده بود بهیات غریب و شکل عجیب دست و پا و گوش و سراو بمیمون ست و روی او بروی روباه میماند رنگ چشمهای او برنگ چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تراست از سراو تا سر دم یکذرع معمول بوده است از میمون پست ترواز روباه بلندتراست پشم اوبطریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستري است ازبنا گوش تازنخ سرخست میگون دم اوازنیم ذرع دوسه انگشت دراز تر غایتاً بخلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است بطریق دم گربه گاهی آوازی ازو ظاهر میشود بطریق آواز آهو بره مجملاً خیلی غرایب دارد از مرغ دشتی که اورا تدرو میگویند تا حال

‡ این جانور را بزبان انگریزي ترکي می نامند و اهل هند پیرو میگویند و فارسي دانان هند بفارسي فیل مرغ نام نهادہ اند و الحال بکثرت در هندوستان موجود است *

شنیده نشده که در خانه ازو بچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم و بچه بکند نشد من فرمودم که چندی از نرو ماده او یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر ماکیان گذاشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد بچه بر آمد و تا پنجاه و شصت کلان شدند هر کس اینمعنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم مردم سعي بسیار کردند مطلق تخم نداد و بچه ازو حاصل نشد در همین ایام بر منصب مهابتخان هزاریذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاریذات وسه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتماد الدوله از اصل و اضافه چهار هزاریذات و هزار سوار مقرر گشت و بر منصب مهاسنگهه نیز پانصدي ذات و سوار افزوده شد که اصل و اضافه سه هزاري ذات و دو هزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدي ذات و دویست سوار افزوده هزاري ذات و سیصد سوار کردم خواجه ابوالحسن دربن روزها از دکن آمده سعادت ملازمت دریافت دولت خان که به فوجداري صوبه الهآباد و سرکار جونپور تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که هزاری بود پانصدي افزوده شد روز شرف که ۱۹ فروردین بوده باشد منصب سلطان خرم را که ده هزاری بود به دوازده هزاری سرفراز ساختم اعتبار خان را که بمنصب سه هزاریذات و هزارسوار سربلند بود چهار هزاری کردم مقربخان که منصب او دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدي ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجه جهان که دو هزاریذات و هزار و دویست سوار بود پانصدي دیگر اضافه فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بندها باضافه منصب سر فرازي یافتند درهمین تاریخ دلیپ از دکن آمده ملازمت نمود چون پدر اورای رائے سنگهه وفات یافته بود اورا بخطاب رائے سربلند ساخته خلعت پوشانیدم پسر دیگر داشت سورج سنگهه نام باوجود آنکه دلیپ پسرتیکه او بود میخواست که سورج سنگهه جانشین او باشد به تقریب محبتی که با مادر او داشت در وقتیکه احوال وفات او مذکور می شد سورج سنگهه از کم خردي و خورد سالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته تیکه داده است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم که اگر پدر تراتیکه داده است ما دلیپ را سرفراز ساخته تیکه میدهم و بدست خود او را تیکه کشیده جاگیرو وطن پدر اورا باو مرحمت کردم باعتمادالدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد لکهمي چند راجه کانون که از راجهای معتبر کوهستان است و پدر او راجه اودرهم درزمان حضرت عرش آشیاني آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه تودرمل آمده دست مرا گرفته بملازمت آورد بنابر التماس او پسر راجه بآوردن او مقرر گشته بودلکهمي چند هم التماس نمود که پسر اعتمادالدوله آمده مرا بملازمت آورد شاه پور را فرستادم که او را بملازمت آورد و از تحفهاے کوهستان خود اسپان گوت اعلی و جانوران شکاري از باز و جره و شاهین وقطاس و نافهاے مشک و پوستهاے آهوے مشک که نافه بران بند بود وشمشیرهای که بزبان آنها کهانده میکویند و خنجر که بزبان

انہا کنارہ میگویند و از ہر جنس چیزہا آوردہ گذرانید درمیان راجہاے ایں کوہستان راجہ مذکور باینکہ طلاے بسیار دارد معروف و مشہور است میگویند کہ کان طلا درولایت اوست بجہت طرح عمارت دولتخانہ لاہور خواجہ جہاں خواجہ دوست محمد را کہ دریں کار مہارت تمام دارد فرستادم چوں مہمات دکن بجہت نفاق سرداران وبے پروائی خاں اعظم صورت خوبی پیدا نکرد و شکست عبداللہ خاں دست داد خواجہ ابوالحسن را کہ بجہت تحقیق ایں قضایا طلبیدہ بودم بعد از تحقیق و تفحص بسیار ظاہر شد کہ شکست عبداللہ خاں بارہہ از ممر غرور و تیز جلوئیہا و سخن نشنویہاے او وپارہ بسبب نفاق و بےاتفاقی امراء واقع شدہ بود مجملاً قرار داد ان بود کہ عبداللہ خاں از جانب ناسک ترہنک بالشکر گجرات و امراے کہ بہمراہ او تعین یافتہ بودند روانہ کردد ایں فوج بسرداراں معتبر و امراے کار طلب مثل راجہ رامداس و خاں عالم و سیف خاں و علی مردان بہادر و ظفرخاں و دیگر بندہا آراستگی تمام داشت عدد لشکر از دہ ہزار گذشتہ و بچہاردہ ہزار رسیدہ و از جانب برار مقرر بود کہ راجہ مانسنگھہ و خانجہان و امیرالامرا و بسیارے از سرداراں متوجہ شوند و ایں دو فوج از کوچ و مقام یکدیگر خبردار باشند تا در تاریخ معین از دو جانب غنیم را درمیان گیرند اگر ایں ضابطہ منظور می بود و دلہا متفق میگشت و غرضہا دامن گیر نمیشد غالب ظن آں بود کہ اللہ تعالی فتح روزی کردی عبداللہ خاں چون از گھاٹیہا گذشت و بولایت غنیم در آمد مقید نشد کہ قاصداں فرستادہ ازاں فوج خبری بگیرد و بموجب قرار داد حرکت خود را با حرکت انہا موازنہ نمودہ چناں کند کہ در روز و وقت معین غنیم را درمیان گیرند بلکہ تکیہ بر قوت و قدرت خود کردہ ایں معنی را در خاطر اورد کہ اگر بہ تنہائی ایں فتح از جانب من شود بہتر خواہد بود ایں داعیہ را در خاطر قرار دادہ ہر چند رامداس خواست کہ باو قرار دہد کہ بتانی آہستگی پیش میرفتہ باشد فائدہ نکرد غنیم کہ از و ملاحظہ تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و ترکیان برسر او فرستادہ بودند و روزہا باو زد و خورد میکردند و شبہا بانداختن بان و اقسام آتشبازی تقصیر نمیکردند تا انکہ غنیم نزدیک شد و اصلا آزان فوج باو خبری نرسید ہر چند بدولت آباد کہ محل جمعیت دکنیان بود نزدیک میرسد عنبر سیاہ رو یکی از اطفال را کہ نسبت قرابت بہ سلسلہ نظام الملکیہ باعتقاد او دارد بجہت انکہ مردم از دل و جان سرداری او قبول کنند بسروری برداشتہ دست او گرفتہ و خود را پیشوا و سردار قرار دادہ مرتبہ مرتبہ مردم میفرستد و کثرت و اژدہام غنیم زمان زمان بیشتر میشد تا انکہ ہجوم آوردہ بانداختن بان و دیگر اقسام آتشبازی کار را برو تنگ ترساختند اخرالامر دولتخواہان صلاح دیدند کہ ازاں فوج مددے نرسید و دکنیان تمام روبما نہادہ اند مصلحت دولت در انست کہ بالفعل باز گشتہ سرانجام دیگر نمودہ شود ہمگی یک دل و یک زبان شدہ پیش از طلوع صبح صادق روانہ شدند تا سرحد ولایت خود دکنیان ہمراہ بودند و ہر روز فوجے با فوجے روبرو گشتہ در زد و خورد تقصیری نمی نمودند

دریں روز چندے از جوانان مردانه کار طلب بکار آمدند علي‌مردان خان بهادر داد بهادرے و مردانگي داده زخمهاے منکر برداشت و زنده بدست غنیم افتاده معني حلال‌نمکي و جان‌فشاني را به همراهان خود فهمانید و ذوالفقار بیگ هم ترددات مردانه نموده باني بهاي او رسید و بعد از دو روز دیگر درگذشت چون بولایت راجه بهرجو که از دولتخواهان درگاه هست داخل شدند آن جماعت باز گشتند و عبدالله خان متوجه گجرات گردید سخن اینست که اگر در رفتن عنان کشیده میرفت و میگذاشت که ان فوج دیگر باو ملحق میشد کار خاطرخواه اولیاے دولت قاهره صورت می یافت بمجرد انکه خبر برگشتن عبدالله خان به سرداران فوج که از راه برار متوجه بودند رسید دیگر توقف را مصلحت ندیده باز گشتند و در عادل آباد که حوالي برهان پور واقع است باردوی پرویز ملحق شدند چون این اخبار در آگره بمن رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتم وعزیمت نمودم که خود متوجه شده این ملازمان صاحب کشته را از بیخ و بنیاد براندازم امرا و دولتخواهان بدینمعني اصلا راضي نشدند خواجه ابوالحسن بعرض‌رسانید که مهمات آنطرف را بروشي که خانخانان فهمیده دیگرے نفهمیده اورا باید فرستاد تااین مهم از نظام افتاده را بنظام آورد و بمصلحت وقت صلحي در میان اندازد تابمرور سرانجام براصل نموده شود دیگر دولتخوهان باینمقدمه همراز گشته رایهای همه باین قرار یافت که خانخانان را باید فرستاد و خوجه ابوالحسن نیز همراه برود وبهمین قرار داد او دیوانیان مهم‌سازي خانخانان و همراهیان او نموده روز یکشنبه هفتدهم اردي بهشت سنه هفت مرخص گشت شاه نواز خان و خواجه ابوالحسن وازاق بردي اوزبک و چندی دیگر از همراهان درهمین تاریخ تسلیم رخصت نمودند خانخانان بمنصب شش هزاري ذات سرفرازي یافت شاه نواز خان سه هزاري ذات وسوار را تسلیم نموده داراب خان باضافه پانصدي‌ذات و سیصد سوار که مجموع دوهزاري‌ذات و یکهزار و پانصد سوار باشد سربلند گردیده و برحمن داد پسرخورد او هم منصب لایق دادم بخانخانان خلعت فاخره و خنجر مرصع وفیل خاصه با تلایرها و اسپ عراقي عنایت نمودم و همچنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسپ مرحمت کردم ودرهمین ماه معزالملک باپسران از کابل آمده بسعادت آستان بوسي سرفراز گشت شیام سنگهه وراے منگت بهدریه که از تعینات لشکر بنگش بودند حسب‌الالتماس قلیج خان بزیادتي منصب سربلندي یافت شیام سنگه هزار وپانصدي بود پانصدي دیگر بر منصب او اضافه شد وراے منگت نیز بزیادتي منصب مفتخر گردید مدتے بود که اخبار بیماري آصفخان میرسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تاانکه در برهانپور در سن شصت و سه سالگي درگذشت فهم و استعدادش بغایت خوب بود غایتاً چست دستگي بر طبعش غالب بود شعر هم میگفت خسرو شرین بنام من نظم کرده مسمی بنور نامه در زمانه والد بزرگوارم بدرجه امارت و وزارت رسیده بود باانکه در زمان بادشاه زادگي چند مرتبه ازو سبکیهاے بفعل آمده و اکثر مردم بلکه خسرو هم

برایں مذاق بود که بعد از جلوس من نسبت باو نا خوشیها بفعل خواهد امد بخلاف
انچه درخاطر او و دیگران قرار یافته بود درمقام رعایت شده اورا بمنصب پنجهزاري
ذات و سوار سرفراز ساختم و بعد ازان که مدتے وزیر صاحب استقلال شد بمد رعایت
احوال او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از فوت او فرزندان اورا منصبها داده رعایتها کردم
اخرالامر ظاهر شد که نیت و اخلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال ناقص خود کرده
همیشه از من توهمي در خاطر داشته از قضیه و شورشي که در راه کابل وقع شد میگویند
خبردار بوده بلکه تقویت آن تیره بختان مینمود بارے مرا باور نمی افتاد که در برابر
ایں رعایت و شفقت مصدر نا دولتخواهي و تیره بختي گردد باندک فاصله دربیست
و پنجم همیں ماه که اردي بهشت باشد خبر فوت میرزا غازي رسید میرزا مشارالیه از
حاکم زادهاے تهته از ذات ترخانیانست در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جاني دولت
خواهي اختیار نموده بهمراهي خانخانان که بر سر ولایت او تعین یافته بود در قرب
لاهور بشرف ملازمت استسعاد یافت وبکرم بادشاهانه ولایت اورا بدو ارزاني داشتند و
خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را بجهت حفظ و حراست تهته رخصت
کذانید تابود در ملازمت گذرانید اخرالامر دربرهانپور وفات یافت میرزا غازي خاں واد
او که در تهته بود بموجب فرامین عرش آشیاني بایالت و حکومت انه یار سرفرازي
یافت بسعید خاں که دربهکر بود حکم شده که اورا دلاسا نموده بدرگاه اورد خاں مشارالیه
کساں فرستاده اورا بدولتخواهي دلالت نمود اخرالامر اورا باگره اورده بشرف پابوس والد
بزرگوارم سرفراز گردانید در اگره بود که حضرت عرش اشیاني شنقار شدند و من برتخت
دولت جلوس نمودم بعد ازان که خسرو را تعاقب نموده بلاهور داخل شدم خبر رسید که
امراے سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم انجا در
قلعه قبلي شده منتظر کمک است بالضرورت فوجي بسرداري میرزا غازي و دیگر امرا
و سرداران بکمک قندهار تعین شدند ایں فوج چوں بحوالي قندهار میرسد لشکر خراسان
قوت توقف در خود نادیده معاودت نمود میرزا غازي بقندهار در آمده ملک وقلعه را
بسردار خاں که بحکومت انجا مقرر گشته بود سپرده و شاه بیگ خاں بجاگیر خود
متوجه گشت و میرزا غازي از راه بهکر عزیمت لاهور نمود و سردار خاں باندک مدتے
که در قندهار بود وفات یافت و باز آں ولایت محتاج بسردار صاحب وجودے گشت
دریں مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده بمیرزا غازي مرحمت نمودم ازان تاریخ تازمان
رحلت درانجا بلوازم حفظ وحراست قیام و اقدام مینمود سلوک او بامتردین بعنوان
پسندیده بود چوں عوض میرزا غازي سرداري بقندهار بایست فرستاد ابوالبي اوزبک
را که درملتان واں حدود واقع بود بدیں خدمت مامور ساختم منصب او هزاروپانصدي
ذات و هزار سوار بود سه هزاري ذات و سوار مقرر نمودم وبخطاب بهادرخاني و علم
سربلندي یافت و حکومت دهلي و حفظ و حراست آنولایت بمقربخاں مقرر گشت
وروپ خواص را که از خدمتگاران نزدیک والد بزرگوارم بود بخطاب خواص خواني

و منصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته فوجداري سرکار قنوج را بدو مرحمت نمودم چون صبیه اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله را بجهت خرم خواستگاري نموده بودم و مجلس کد خدائي او درمیان بود روز پنجشنبه هیجدهم خورداد بمنزل او رفته یکروز و یک شب انجا بودم پیشکشها گذرانید و بیگمان و مادران خود خادمان محل را تورها سامان داده بامراء سرو پاها عنایت نموده عبدالرزاق را که بخشي درخانه بود بجهت سرانجام ولایت تهته فرستادم که تاتعین سردار صاحب وجود سپاهي و رعیت آنجا را دلاسا نموده آنولایت را در قید ضبط در آورد باضافه منصب و عنایت فیل و پرم نرم خاصه سرفرازي یافته مرخص گشت معزالملک را بجاے او بخشي ساختم و خواجه جهان که بدیدن عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود در اواخر همین ماه آمده ملازمت کرد مرزا عیسی ترخان از خویشان مرزا غازي در لشکر دکن تعین بود بجهت مصلحت تهته اورا طلبیده بودم در همین تاریخ بخدمت استسعاد یافت چون قابل رعایات و تربیت بود بمنصب هزاریذات و پانصد سوار ممتاز گشت خون پاره بر مزاج غلبه کرده بود باستصواب اطبا در چهارشنبه ماه مذکور قریب بیک اثار خون از دست چپ خود کشیدم چون خفت و سبکي تمام دست داد بخاطر رسید که اگر در محاورات خون کشیدن را سبک شدن میگفته باشند بهترخواهد بود الحال همین عبارت گفته مے شود بمقرب خان که فصد نموده بود کهپوه مرصع عنایت کردم کشنداس مشرف فیلخانه و اصطبل که از زمان حضرت عرش آشیانی تا حال متصدي آن در خدمت بود و عمرها آرزوے خطاب راجگي و منصب هزاري ذات داشت و قبل ازین بخطاب سرفرازي یافته بود الحال بمنصب هزاري کام روا گشت میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزاے صفوے را که در لشکر دکن تعین بود حسب‌الالتماس اورا طلب نموده بودم روز شنبه نهم ماه تیر بافرزندان آمده ملازمت کرد یک قطعه لعل و چهل و شش دانه مروارید پیشکش گذرانید بر منصب تاج خان حاکم بهکر که از امراے قدیم این دولت است پانصدي ذات و سوار افزوده شد قضیه فوت شجاعت خان از امور غریبه و عجیبه است بعد از انکه مصدر چندان خدمتي گشت و اسلام خان او را بسرکار اودیسه رخصت میکند در اثناے راه شبي بر ماده فیل چوکندے دار سوار میشود و خواجه سراے خورد سالي را بر عقب خود جاے میدهد وقتی که از اردوی خود برمی آید فیل مستے بر سر راه بسته بودند آنفیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران در صدد آن میشود که زنجیر بگسلاند بدین جهت شور و غوغاے بلند می شود چون این شور و غوغا بگوش خواجه سرا میرسد مضطربانه شجاعت خان را که درخواب یاد ربیشعوري شراب بود بیدار میسازد و میگوید که فیل مست باز شده و متوجه اینطرف است بمجرد شنیدن این سخن مضطرب شده از پیش چوکندي خود را بزیر می اندازد بعد از انداختن انگشت پاے او بسنگي رسیده شگافته می شود وبهمین زخم بعد از دوسه روز درمی گذرد مجملاً از شنیدن این مقدمه حیرت تمام دست

داد جوان مردانه بعجز فریادي که باو رسد یا سخنی که از خورد سالي بشنود این قسم مضطرب شده بے تابانه خود را از بالاے فیل اندازد در واقع جای حیرت است در ۱۹ ماه تیر خبر این حادثه بمن رسید پسران او را بنو ازشات و منصبها دلجوئي کردم اگر این قضیه او را دست نمیداد چون خدمت نمایانے کرده بود برعایتها و شفقتها سرفرازي می یافت

با قضا بر نمی توان آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نر و ماده اسلام خاں از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خاصه شریفه گشت راجه ٹیک چند راجه کمایوں استدعاے رخصت نمود چون به پدر او در زمان عرش آشیاني یکصد راس اسپ مرحمت شده بود بهمان دستور باو مرحمت کردم و فیل نیز داده شد و تا اینجا بود بخلعتها سرفرازي یافت و خنجر مرصع هم دادم به برادران او نیز خلعتها و اسپها داده شد ولایت او را بدستور سابق باو عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام خود باز گشت به تقریبے این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مسیحم از سرما کشتکان عشق * یکزنده کردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من موزونست گاهی باختیار گاهی بے اختیار مصراعي و رباعي یابیتی در خاطرم سرمیزند این بیت برزبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بے تو یکنفس * یکدل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هر کس که طبع نظمي داشت درین زمین بیتي گفته گذرانید ملا علي احمد مُهرکن که احوال او پیش ازین گذشت بد نگفته بود

ای محتسب زگریه پیرمغاں بترس * یک خم شکستن تو بصد خون برابر است

ابوالفتح دکني که از امراے معتبر عادلخاں بود و قبل ازین بدو سال دولت خواهي اختیار نموده خود را داخل اولیاے دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمد و منظور عنایت و تربیت گشته بشمشیر خاصه و خلعت سرفرازي یافت و بعد از چند روز اسپ خاصه نیز بدو مرحمت نمودم خواجگي محمد حسین که به نیابت برادرزاده خود بکشمیر رفته بود چون خاطر از مهمات انجا جمع ساخت در همین روزها آمده ملازمت نمود چون بحکومت پتنه و دارائي انجا سردارے بایست فرستاد بخاطر رسانیدم که مرزا رستم را فرستم منصب او را که پنج هزاري ذات و هزار و پانصد سوار بود پنج هزاري ذات و سوار ساخته بتاریخ ۲۹ جمادي الثاني مطابق دویم شهریور تسلیم حکومت پتنه نموده فیل خاصه با اسپ و زین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت فاخره داده رخصت نمودم و پسران او و پسران مظفر حسین خاں مرزائی برادر او باضافهاے منصب و فیل و اسپ و خلعت سرفرازي یافته بهمراهي او مرخص گشتند راے دلیپ را بکومکی مرزا رستم تعین نمودم چون جاو مقام او نزدیک بان حدود است جمعیت خوب دران خدمت حاضر سازد پانصدي ذات و سوار بر منصب

او افزودم که دو هزاري ذات و هزار سوار باشد فیل هم عنایت شد ابوالفتح دکني در سرکار ناگپور و آن حدود جاگیر یافته بود مرخص گشت که هم سر انجام جاگیر خود وهم بحفظ و حراست ان ملک قیام نماید خسرو بے اوزبک بفوجداري سرکار میوات تعین شد منصب او هشت صدیذات و سیصد سوار بود الحال هزاري ذات و پانصد سوار حکم شد و اسپ نیز بد و مرحمت نمودم چون نظر بر خدمت قدیم مقرب خان نمودم بخاطر رسید که ارزوے در دل او نباید گذاشت منصب او را کلان کرده بودم جاگیرهاے خوب یافته بود آرزوے علم و نقاره داشت باین عنایت هم سرفراز و کامروا گشت و صالح پسر خوانده خواجه بیگ میرزا صفوي بسیار جوانک پر تردد و کار طلب است او را بخطاب خنجر خانے سرگرم خدمت ساختم روز پنجشنبه ۲۴ شهریور موافق ۱۷ رجب سنه ۱۰۲۱ در منزل مریم الزماني مجلس وزن شمسي منعقد گشت باین روش خود را وزن کردن طریق ستوده است حضرت عرش آشیاني که مظهر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده هر سال خود را دو مرتبه باقسام فلزات از طلا و نقره وغیره و اکثر امتعه نفیسه وزن میفرمودند یک مرتبه مطابق سال شمسي و دیگر موافق سال قمري و مجموع انرا که قریب بیک لک روپیه است بفقرا و ارباب احتیاج تقسیم میکردند من هم این سنت سنیه را مرعي مي دارم و بهمان دستور خود را وزن نموده آن اجناس را بفقرا میدهم معتقد خان دیوان بنگاله چون ازان خدمت معزول گشت پسران و برادران و بعضي خدمتکاران عثمان را که اسلام خان بهمراهي او بدرگاه فرستاده بود بعد از ملازمت بنظر اشرف گذرانید و تعهد احوال هریک از افغانان بعهده یکي از بندهاے معتبر مقرر شد و پیشکش خود را که بست و پنج زنجیر فیل و دو قطعه لعل و پهول کتاره مرصع و خواجه سرایان معتبر و اقمشه بنگاله وغیره ترتیب داده بود بنظر درآورد میر میران پسر سلطان خواجه که در لشکر دکن تعین بود بطلب سعادت آستان بوسي دریافت یک قطعه لعل پیشکش گذرانید چون میان قلیج خان که سردار لشکر بنگش بود که سرحد کابل است و میان امراے انصوبه که بهمراهي و سرداري او تعین یافته اند بتخصیص خان دوران نزاع و گفت و شنود بود بجهت تحقیق آنکه ناسازي از جانب کیست خواجه جهان را فرستادم یازدهم ماه مهر معتقد خان بمنصب والاے بخشیگري سرفرازي یافت و منصب او هزاري ذات و سیصد سوار مقرر گشت دیگر مرتبه بر منصب مقربخان پاره افزودم منصبش دوهزاري و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار بود پانصدي دیگر اضافه شد که سه هزاري ذات و دو هزار سوار بوده باشد حسب الالتماس خانخانان فریدون خان برلاس بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید و راے منوهر هزاري ذات و هشتصد سوار شد و راجه نرسنگهه دیو بمنصب چهار هزاري ذات و دوهزار و دویست سوار سرفراز شد بهارت را که نبیره رامچند بندیله است بعد از گذشتن رامچند بخطاب راجگي سرفراز ساختم ظفر خان از صوبه گجرات بموجب

طلب در بیست هشتم آبان آمده ملازمت کرد یکقطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش گذرانید ششم آذر مطابق سوم شوال از برهان پور خبر رسید که امیرالامرا روز یکشنبه بیست و هفتم آبان در پرگنه نهال پور فوت کرد بعد از بیماری که اورا در لاهور دست داده بود دیگر شعور و هوش ازو کمتر ظاهر میشد بحافظه اش نقصان تمام راه یافته بود اخلاص بسیار می داشت حیف که ازو فرزندی نماند که قابل تربیت و رعایت باشد چین قلیچ خان که از پیش پدر خود که در پیشاور بود آمده بستم آذر ملازمت کرد یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسپ و اقمشه و دیگر اجناس که همراه داشت بنظر درآورد ظفر خان را که از خاله زادان و کوکه زادهاے معتبر است نواخته بصاحب صوبگی بهار سرفراز ساختم و منصب پانصدی ذات و سوار افزوده سه هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر داشتم و بابرادران بخلعت و اسپ سرفرازی یافته درانصوبه رخصت شد همیشه آرزوے اواین بود که بخدمت علیحده سرفرازی یابد تا جوهر خود را بفهماند من هم خواستم که اورا بیازمایم اینخدمت را محک آزمایش او ساختم چون هنگام سیر و شکار بود روز سه شنبه دوم ذیقعده مطابق چهارم ماه دی از دارالخلافه اگره بقصد شکار برامدم و در باغ دهره منزل شد و چهار روز دران باغ توقف افتاد روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد والده ایشان گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی بودند و پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواجه زاد هاے خواجه نقشبند اند بجمیع صفات حسنه آراستگی داشتند در زنان اینمقدار هنر و قابلیت کم جمع میشود حضرت جنت آشیانی این خواهر زاده خود را از روے شفقت تمام نامزد بیرام خان نموده بودند بعد از شمقار شدن ایشان در اغاز سلطنت حضرت عرش اشیانی این کدخدائی واقع شده پس از کشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را بعقد خود در آوردند در سنه شصت سالگی برحمت خدا واصل گشتند همانروز از باغ دهره کوچ شد اعتمادالدوله را جهت سرانجام برداشتن ایشان فرستادم و در عمارت باغ مذاکر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان را نهادند در هفت دهم ماه دی میرزا علی بیگ اکبر شاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نمود خواجه جهان که بصوبه کابل مرخص شده بود در بیست یکم ماه مذکور باز گشته سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و امدن او بسه ماه و یازده روز کشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذر گویان اورد در همان روز راجه رامداس نیز از لشکر فیروزی اثر دکن امده ملازمت کرد و یکصد و یک مهر نذر گذرانید چون بامراے دکن خلعت زمستانی فرستاده نشده بود بدست حیات خان فرستاده شد و چون بندر سورت بجاگیر قلیچ خان مقرر بود چین قلیچ را بجهت ضبط و حراست انجا التماس نمود که مرخص گردد در بیست هفتم دی بخلعت و خطاب خانی و علم سرفراز گشته مرخص شد بجهت نصیحت امراے کابل و ناسازی که میان ایشان و قلیچ خان واقع بود راجه رامداس را فرستادم و اسپ و خلعت و سی هزار روپیه مدد خرچ

عنایت شد در ششم بهمن که پرگنه باری محل نزول بود خبر فوت خواجگی محمد حسین که از بندهاے قدیم الخدمت این دولت بود رسید برادر کلان او محمد قاسم‌خان در زمان والد بزرگوارم رعایت کلي یافته بود و خواجگي محمد حسین هم بخدمات که از روئی اعتماد فرموده شود مثل بکاولي و امثال ان سرفراز میگشت ازو فرزندی نماند و کوسه بود که اصلا در محاسن و بروت او یک موئی ظاهر نمی شد دروقت سخن کردن هم بسیار فریاد میکرد مثل خواجه سرایان فهمیده میشد دیگر شاه نواز خان که خانخانان از برهان پور بجهت عرض بعضی معروضات راوانه ساخته بود در پانزدهم ماه مذکور امده ملازمت کرد یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید چون معاملات دکن بجهت تیز جلوئیهاے عبد الله خان و نفاق امرا صورت خوبي پیدا نکرد دکهنیان راه سخن یافته بامرا و دولتخواهان آنجا حکایت صلح درمیان آوردند و عادلخان طریقه دولتخواهي اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکن بمن رجوع شود چنان کنم که بعضی محال که از تصرف اولیاے دولت برآمده باز بتصرف در آید و دولتخواهان نظر بر مصلحت وقت نموده این معني را عرضداشت نمود و تجویز یک گونه شد و خانخانان تعهد سرانجام مهمات آنجا کرد بخان اعظم که همیشه خواهان دفع و رفع راناے مقهور بود و اینخدمت را بجهت کسب ثواب التماس مینمود حکم شد که بمالوه که بجاگیر او مقرر است رفته بعد از سرانجام متوجه این خدمت گردد و بر منصب ابوالبیي اوزبک هزاري ذات و پانصد سوار دیگر افزوده چهار هزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد مدت شکار بدو ماه وبیست روز کشید دربن ایام همه روز متوجه شکار بودم چون بنوروز عالم افروز پنج شش روز بیش نمانده بود بخیریت معاودت نموده بیست چهارم اسفندار بباغ دهره محل نزول گشت و مقربان و جمعي از منصبداران که حسب الحکم در شهر مانده بودند درین روز امده ملازمت کردند مقربخان صراحي مرصع و کلاه فرنگي وکنچشک مرصع پیشکش گذرانید سه روز در باغ مذکور توقف واقع شد روز بیست و هفتم اسفندیار داخل شهر شدم درین مدت دویست وبست و سه راس آهو وغیره و نود و پنج نیله گاو و دوخوک و سي و شش قطعه کاروانک وغیره و یکهزارو چهارصد وپنجاه و هفت ماهي شکار شد ❋

جشن هشتمین نوروز از جلوس همایون

سنه هشتم جلوس مطابق محرم سنه ۱۰۲۲

شب پنج شنبه بست وهفتم محرم مذکور مطابق غره فروردي سنه ۸ جلوسي بعد از گذشتن سه نیم گهري حضرت نیر اعظم از برج حوت در برج حمل که خانه فرخي و فیروزي اوست نقل نمودند و صباح آن که روز نو روز عالم افروز بود مجلس جشن وبآئین همه سالها ترتیب و تزئین یافت وآخرهاے ان روز بر تخت دولت جلوس واقع‌شد و امرا و اعیان دولت و مقربان درگاه تسلیم و مبارک بادي بجا آوردند و درین

آیام خجسته فرجام همه روز بدیوانخانهٔ خاص وعام برمي آمدم و مطالب و مقاصد و مدعیات بعرض میرسید وپیشکشهاے بندهاے درگاه از نظر میگذشت ابوالبی حاکم قندهار اسپان عراقي و سگان شکاري پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد درنهم ماه مذکور افضل خان از صوبهٔ بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر فیل بنظر درآورد ودر دوازدهم پیشکش اعتمادالدوله گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر اجناس انچه خوش اوفتاد بدرجه قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضل خان ده زنجیر دیگر درین روز دیده شد در سیزدهم پیشکش تربیت خان بنظر درآمد معتقد خان منزلی در آگره خریداري نمود و چند روزے درآنجا بسر برد و مصیبت پے در پے او را دست داد شنیده آیم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند اول بر زن دویم بر بنده سویم بر منزل چهارم بر اسپ بجهت دانستن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بلکه میگویند که بصحت پیوسته است اندک زمین را از خاک خالي باید کرد و باز آن خاکهارا دران سرزمین مي باید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعد میتوان گفت نه نحس و اگر کم گردد بر نحوست آن حکم میکنند و اگر زیاده آید سعد و مبارک است در چهاردهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و انچه مقبول اوفتاد برداشته شد منصب اعتبار خان که هزاري و سیصد سوار بود دوهزاري و پانصد سوار شد پانصدي ذات و پنجاه سوار بمنصب تربیت خان افزودم که دوهزاري ذات و هشتصد وپنجاه سوار بوده باشد هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاله پیش پدر خود بود آمده درین روزها ملازمت کرد چندی از مردم مگهه را که ملک ایشان متصل پیگو دار جلنگ است بلکه درینولا این ولایت هم در تصرف آنها ست همراه آورده بود از کیش و روش انها مقدمات تحقیق شد مجملاً حیوانی چند اند بصورت آدمي از حیوانات بري و بحري همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و با همه کس میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند صورتهاے ایشان بقرا قلماق شبیه است اما زبان ایشان تبتي است و اصلا بترکي نمي ماند وهمین یک کوهست که یکسر آن بولایت کاشغر متصل است و سر دیگر آن بولایت پیگو دیني درست و آئیني که ازان تعبیر بدیني توان کرد ندارند از دین مسلماني دور و از کیش هندوے مهجور اند دو سه روزی بشرف مانده فرزند خرم خواهش نمود که بمنزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد التماس او درجه قبول یافت یکروز و یک شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را بنظر در آورد انچه پسند خاطر اوفتاد گرفته شد تتمه را باز بخشیدم روز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را گذرانید از هرجنس چیزها سامان نموده بود تا روز شرف هرروز پیشکش یکے از امرا بلکه دو سه از نظر میگذشت روز دوشنبه نوزدهم فروردي مجلس شرف ترتیب یافت درانروز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقسام کیفها از شراب وغیر آن حاضر سازند تا هرکس بخواهش خاطر خود انچه

خواهد بخورد بسیاری ارتکاب شراب نمودند پیشکش مهابتخان درین روزگذشت یکمهر هزار توله که بکوکب طالع موسوم است بیاد گار علي ایلچي والي ایران دادم مجلس شگفته گشت بعد از برخاستن حکم کردم که اسباب و آئین را بار کنند چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافته بود از هر قسم نفایس و تحفهاے خوب بهمرسانیده بود واز جمله دوازده راس اسپ عراقي و عربي که بجهاز آورده بود ودیگر زین مرصع کاری فرنگي از نظر گذشت بر منصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شد که دوهزاري ذات و سوار بوده باشد فیلی بغسي بدین نام که اسلام خان از بنگاله فرستاده بود بنظر درآمده داخل فیلان خاصه شد روز سویم اردي بهشت خواجه یادگار برادر عبدالله خان از گجرات آمده ملازمت کرد یکصد مهر جهانگیري نذر گذرانید بعد از چند روز که در ملازمت بود بخطاب سردار خاني سرفرازي یافت چون بخشي صاحب استقلال به لشکر بنگش و آنحدود بایست فرستاد معتقد خان را بدین خدمت اختیار نموده و بر منصب او سیصدیذات و پنجاه سوار اضافه شده که هزار و پانصدیذات و سیصد و پنجاه سوار بوده باشد رخصت نمودم مقرر شد که بزودي روانه گردد محمد حسین چلپي را که در خریدن جواهر و بهمرسانیدن تحفه وقوف تمام داشت پاره زر داده رخصت نمودم که از راه عراق باستنبول رود و تحفها و نفایسیکه بهمرساند بجهت سرکار ما خریداري نماید دربنصورت ضرور بود که والي ایران را ملازمت کند کتابتی باو داده بودیم و یاد بودي بآن همراه بود مجملاً در حوالي مشهد برادرم شاه عباس را می بیند شاه ازو تفحص میکند که چه چیزها حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداري نمائي چون مبالغه میکند چلپي یاد داشتی که همراه داشت ظاهر میسازد و دران یادداشت فیروزه خوب و مومیائي کاني استهباناتي داخل بود میفرماید که این دو جنس بخریدن میسر نیست من بجهت ایشان میفرستم اویسي توپچي را که از ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش انبانچه خاکه فیروزه تخمیناً بسي سیر خاکه داشت وچهارده توله مومیائي و چهار راس اسپ عراقي که یکی ازان ابلق بود حواله او میکند و کتابتی مشعر بر اظهار محبت و دوستي بیش از بیش نوشته درباب زبوني خاکه و کمي مومیائي عذر بسیار خواسته بودند و خاکها بسیار زبون بنظر درآمد هرچند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند یک نگینی که قابلیت انگشتري ساختن داشته باشد ظاهر نشد غالباً درین ایام خاکه فیروزه بطریقی که در زمان شاه مرحوم شاه طهماسپ از معدن بر می آمده حالا بر نمي آید همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده بودند درباب اثر مومیائي از حکماي سخنان شنیده بودم چون تجربه شد ظاهر نگشت نمیدانم که اطبا در اثر آن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگي اثر آن گم شده باشد بهرتقدیر بروشي که قرارداد اطبا بود پاي مرغ را شکسته زیاده از انچه میگفتند خورانیده پاره بر محل شکستگي مالیده شد و تا سه روز محافظت نمودند حالانکه مذکور میشد که از صباح تاشام کافیست بعد ازانکه ملاحظه نموده شد هیچگونه اثری ظاهر نشد و

شکستگي بحال خود بود در کاغذ علیحده سفارش سلام‌الله عرب نوشته بودند همان لحظه منصب و علوفه جاگیراورا افزودم فیلی از فیلان خاصه باتلایر بعبدالله خان فرستادم و فیل دیگر هم بقلیج خان مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادری عبدالله خان را بضابطه سه اسپه و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند و چون سابق بجهت خدمت جونه‌گره پانصدي ذات و سیصد سوار بر منصب برادر او سردار خان افزوده شده بود و در ثاني الحال آن خدمت بکامل خان مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته در منصب او اعتبار نمایند و سرفراز خان را که هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار بود دوصد سوار دیگر اضافه فرمودم بست هفتم اردي بهشت ماه مطابق بست ششم ربیع الاول سنه ۸ جلوس و سنه ۱۰۲۲ هجري روز پنجشنبه مجلس وزن قمري در خانه مریم‌الزماني ترتیب یافت و پاره از زر وزن مذکور بعورات و مستحقان که در خانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که بخش کردند و دریں روز هزاري بر منصب مرتضی خان افزوده شد که شش هزاري ذات و پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غلام میرزا خاني از پتنه بهمراه عبدالرزاق معموري آمده ملازمت نمود و سردار خان برادر عبدالله خان باحمداباد گجرات رخصت یافت دوبز که پا زهر داشتند از کرناتک افغاني آورده بود همیشه شنیده میشد که هر جانوري که پا زهر میدارد بسیار لاغر و زبون مي باشد حالانکه این بزها در نهایت فربهي و تازگي بودند یکی ازانهارا که ماده بود فرمودم که کشتند چهار پا زهر ظاهر شد و اینمعني باعث حیرت تمام گشت یوز مقرر است که در غیر جاهاے که میباشد بماده خود جفت نمي شود چنانچه والد بزرگوارم یک مدتے تا هزار یوز جمع کرده بودند بسیار خواهان آنبودند که اینها بایکدیگر جفت شوند اصلا نمي شد وبارها یوزهای نر و ماده در باغات قلاده برآورده سردادند درانجا هم نشد دریں ایام یوز نري قلاده خود را گسیخته برسر ماده یوزي میرود و جفت میشود بعد از دونیم ماه سه بچه زائید و کلان شده چون في الجمله غرابتي داشت نوشته شد هرگاه یوز بایوز جمع نگردد شیر خود بطریق اولی هرگز شنیده نشده بود که بعد از گرفتاري جفت شده باشد چون در عهد دولت من وحشت از طبیعت جانوران صحرائي برداشته شده چنانچه شیران بنوعی رام گشته اند که بیقید و زنجیر گله گله درمیان مردم میگردند و ضرر ایشان بمردم نمیرسد و نه وحشت و رمیدگي دارند بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد و بعد از سه ماه سه بچه زائیده و این هرگز نشده که شیرجنگلي بعد از گرفتاري بجفت خود جمع شده باشد ازحکمان شنیده مي شد که شیر شیر بجهت روشنائي چشم بغایت فائده مند است هرچند سعي کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت بخاطر میرسد که چون جانور غضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مهری که به بچه خود دارند چون در پستان او مقارن خوردن ومکیدن بچه شیر میشده باشد تا در وقت گرفتن او بجهت برآوردن شیر غضب او زیاده گشته شیر در پستان خشک میشود در آواخر اردي بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجه زادهای نقشبندیه اند

از ماوراءالنهر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز دوازده هزار روپیه بطریق انعام باو مرحمت شد و چون خواجه جهان در حوالي شهر فالیزخربوزه بعمل آورده بود بعد از گذشتن دوپهر روز پنجشنبه دهم خورداد بر کشتي سوار شده از راه دریا بسیر فالیز روانه شدم و مردم محل همراه بودند در دوسه گهري از روز مانده رسیدیم شب در سیر فالیز گذرانیدیم عجب تند باد و جکري شد که خیمه و سراپرده برپاے نمانده بر کشتي درآمده آنشب را بسر بردم پاره از روز جمعه در سیر فالیز گذرانیدم و بشهر باز گشت نمودم افضل خان که مدتی مدید بالم دمل و زخمهاے غریب گرفتار بود در دهم خورداد درگذشت جاگیر و وطن راجه جگمن راکه در خدمت دکن تقصیر کرده بود تغیر نموده بمهابت خان عنایت نمودم شیخ پیر که از وارستگان و بی تعلقان وقتست و خاص بجهت محبت و اخلاص که بامن دارد طریقه خدمتگاري و همراهي اختیار نموده است در پرگنه میرتهه که وطن اوست قبل ازین بناے مسجد نهاده بودند درینولا بتقریبی مذکور گشت چون خاطر اورا متعلق باتمام این بنای خیر یافتم چهار هزار روپیه باو دادم که خود رفته صرف او نماید و فرجی شال خاصه باو مرحمت نموده رخصت کردم در دیوانخانه خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابند در محجر اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند ودرین دایره کسی بغیر حکم داخل نمیشود و در محجر دویم که وسیع تر از محجر اول است جمیع بندگان از منصبداران و احدیان و کسانیکه اطلاق نوکري توان کرد راه می یابند و در بیرون این محجر نوکران امیر و سائر مردمی که در دیوانخانه مذکور درمی آیند می ایستند چون میان محجر اول و دویم تفرقه نبود بخاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت فرمودم که محجر مذکور ونردبانے را که ازین محجر بپالاخانه جهروکه نهاده اند و دو فیل را که بهردو دست نشیمن جهروکه که هنرمندان از چوب ترتیب داده اند درنقره گیرند بعد از اتمام بعرض رسید یکصد و بیست و پنجمن نقره بوزن هندوستان که هشتصد و هشتاد من ولایت باشد صرف فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرده چنانچه گویا چنین مي بایست سوم ماه تیر مظفرخان از پټنه آمده ملازمت کرد دوازده مهر نذر گذرانید مصحف جلد مرصع و دوگل مرصع پیشکش گویان بنظر در آورد ودرچهار دهم ماه مذکور صفدر خان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد ویکصد و یکعدد مهر نذر گذرانید بعد ازان که مظفرخان روزی چند در ملازمت بود پانصدي ذات بر منصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم و شال خاصه داده رخصت پټنه کردم میدانستم که سگ دیوانه هر جانوری و جانداری را که بگزد البته میمیرد غایتاً اینمعني در فیل بصحت نه پیوسته بود در زمان من چنین واقع شد که شبی سگ دیوانه بجاے بستن یکے از فیلان خاصه کچهي نام در آمده در پاے ماده فیلی که همراه فیل خاصه بود میگزد بیکبار ماده فیل بفریاد درمی آید فیلبانان دویده خود را میرسانند آن سگ رو بگریز نهاده بزقوم زاری که دران حوالي واقع بود درمي آید و بعد از زماني باز درآمده خود را

بفیل خاصه میرساند و دست او را میگزد فیل اورا میکشد چون مدت یکماه و پنج روز ازین مقدمه میگذرد و روزیکه هوای ابرناک بود غریدن رعد بگوش ماده فیل که درعین چرا بود میرسد و بیکبار فریاد میکند و اعضای او بلرزه درآمده خود را می اندازد و باز برخاسته هفت روز آب از دهان او میرفت و ناگاه فریادی میکند و بی آرامي داشت فلبانان هرچند درصدد علاج شدند نفع نکرد و روز هشتم افتاده مرد بعد از مردن ماده فیل بیکماه فیل کلان را بکنار آب بصحرا می بردند بهمان طریق ابر و رعد ظاهر شد فیل مذکور درعین مستی یکبار بلرزه درآمده بر زمین نشست فیلبانان اورا بهزار مشقت بجا و مقام خود آوردند بعد از همان مدت و بهمان حالت که ماده را دست داده بود این فیل نیز تصدق شد از وقوع این مقدمه حیرت تمام دست داد و الحق جای حیرت است که جانوری باین کلاني و بزرگي هیکل و ترکیب باندک جراحتی که از حیوان ضعیفی باو رسد این مقدار متاثر گردد چون خانخانان مکرر باستدعای رخصت شاه نواز خان پسر خود نموده بود بتاریخ ۴ امرداد اسپ و خلعت داده رخصت دکهن نمودم و یعقوب بدخشي را که منصب او صد و پنجاهي بود بنابر ترددی که ازو بوقوع آمده بود بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز ساخته بخطاب خاني اورا سربلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد طوایف هنود بر چهار گروه قرار یافته و هرکدام بائین و طریق خاص عمل مینمایند و در هر سال روزی معین دارند اول طایفه برهمن یعنی شناسنده ایزد بیچون و وظیفه ایشان شش چیز است علم آموختن و دیگران را تربیت دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلالت به آتش پرستش کردن چیزي به محتاجان دادن و چیزی گرفتن این طایفه را روزی معین است وآن روز آخر ماه ساون است که ماه دویم از برسات است این روز را مبارک دانسته عابدان ایشان بکنار دریاها و تالابها میروند و افسونها خوانده بر ریسمانها و رشته هاے رنگین میدمند و روز دویم که اول سال نو است آن رشته هارا در دست راجها و بزرگان عهد می بندند و شگون میدانند و این رشته را راکهي میگویند یعنی نگاهداشت این روز درماه تیر که آفتاب جهانتاب در برج سرطانست واقع میگردد طایفه دویم چهتریست که بکهتري معروف و مشهور است و مراد از چهتری طایفه ایست که مظلومان را از شر ظالمان محفوظ دارند آئین این طایفه سه چیز است یکی آنکه خود علم بخوانند و دیگران را تعلیم ندهد دویم آنکه آتش را پرستش کند و دیگران را به پرستش دعوت نه نماید سیوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود باوجود احتیاج چیزی نگیرد روز این طایفه بجی و دسمیی است دربن روز سواري کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند که اورا بخدائي می پرستند دربن روز لشکر کشیده بر خصم خود ظفر یافته است این روز را معتبر می دانند و فیلان و اسپان را آرایش کرده پرستش مے نمایند و این روز درهرماه شهریور که افتاب در برج سنبله میباشد واقع میشود به نگاه دارنده هاے اسپان و فیلان انعامها میدهند طایفه سیوم

بیش است و این جماعت این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکنند زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این طائفه را هم روزی معین است که انرا دیوالي هم میگویند و این روز در ماه مهر که افتاب در برج میزان است واقع میگردد و در بیست هشتم ماههاے قمري مي باشد در شب این روز چراغهاے مي افروزند و دوستان و عزیزان در خانه هاے یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قمار بازی گرم میسازند چون نظر این طایفه برسود و سودا است بردن و پایدادن را درین روز شگون میگیرند طایفه چهارم شودر است این گروه کهترین طایفه هندو اند همه را خدمت میکنند و ازین چیزها که مخصوص هر طایفه مذکور گشت بهره ندارند روز این ها هولي است که باعتقاد ایشان روز اخر سال است این روز در ماه اسفندار مذ که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع میشود در شب این روز اتشها در سر کوچها و گذرها بر مي افروزند و چون روز میشود تا یک پهر آن خاکستر ها بر سر و روے یکدیگر مي افشانند و شور و غوغاے عجبی بر مي انگیزانند و بعد ازان خود را شست و شوے داده رختها مي پوشند و بسیر باغات و صحراها میروند چون ضابطه مقرر هندو است که مردهاے خود را مي سوزانند اتش افروختن درین شب که شب اخر سال گذشته است کنایه از انست که سال گذشته را که بمنزله مرده است میسوزانند درایام والد بزرگوار م امراے هندو و دیگر طوایف بتقلید ایشان رسم راکهي بجای رسانیدند که لعلها و مروارید ها و گلهاے مرصع بجواهر گران بها در رشته ها کشیده بر دست مبارک ایشان مي بستند و تا چند سال این رسم معمول بود چون تکلف را از حد گذرانیدند اینمعني بر ایشان گران امده منع فرمودند و برهمنان بشگون همان رشتها و ابریشمها را که ضابطه ایشان است مي بستند من هم درین سال بسنت پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعیان این طایفه راکهي بدست من نه بندند روز راکهي که نهم امرداد بود باز همان معرکه قایم شد و دیگر طوایف براه تقلید رفته دست ازین تعصب باز نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که بهمان ضابطه قدیم برهمنان رشتها وابریشمها مي بسته باشند درین روز بحسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیاني واقع شد و عرس از قاعدها است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز فوت پیر و عزیز خود طعامها و اقسام خوشبوئیها باندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صلحا و سایر مردم جمع مي شوند و این مجلس گاه باشد که بیک هفته بکشد درین روز بابا خورم را فرستادم که بروضه متبرکه ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد و ده هزار روپیه به ده کس از بندهاے معتبر داده شد که به فقرا و ارباب احتیاج تقسیم نمایند در پانزدهم ماه امرداد پیشکش اسلامخان از نظر گذشت بست و هشت زنجیر فیل و چهل راس اسپ آن سر زمین که بتّانگن مشهور است و پنجاه نفر خواجه سرا و پانصد پرکاله نفیس ستار کاني فرستاده بود چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها به تخصیص

سوانحها بعرض مي رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدین خدمت تعین مي شوند واین از ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن عمل می نمایم و درین ضمن فواید کلي و نفع عظیم مشاهده میشود و اطلاع دیگر براحوال عالم وعالمیان بهم میرسد اگر فواید آن مرقوم گردد سخن دراز میشود درین ایام وقایع نویس لاهور نوشته بود که در اواخر ماه تیر ده کس از شهر بامن آباد که در دوازده کروهي واقع است رفته اند چون هوا گرمي بهم میرساند پناه بسایه درختی میبرند مقارن آن باد وچکری بهم میرسد و آن باد چون بجماعت مذکور مي وزد بلرزه در آمده نه کس ازانها هم در زیر درخت جان دادند و یک کس زنده ماند و آن زنده مدتها بیماري داشت تابعد از محنت بسیار خلاص شد و جانورانی که بر درخت مذکور نشیمن داشتند همگی افتاده مردند و دران نواحي هوا این قسم خرابي پیدا کرد که جانوران صحرائی بکشت زارها آمده خود را مي انداختند و بربالاے سبزه غلطیده جان میدادند مجملاً جانوران بسیاری هلاک شدند در روز پنجشنبه ۳۱ امرداد تسبیح نموده بقصد شکار بکشتي سوار شده متوجهه موضع سمونگر که از شکار گاههائی مقرر است گشتم در ۳ شهریور خانعالم را که از دکهن بمصلحت فرستادن عراق و همراهي ایلچي دارای ایران طلب نموده بودم درینجا رسیده ملازمت کرد صد مهر نذر گذرانید و چون سمونگر بجاگیر مهابت خان مقرر بود منزلی دلکشا بغایت تکلف در کنار دریا ساخته بود بسیار خوش افتاد یک زنجیر فیل و یک انگشتري نگین زمرد پیشکش نمود فیل را داخل فیلان خاصه نمودم تا ۶ شهریور بشکار مشغول بودم درین چند روز چهل و هفت راس اهو نر و ماده و دیگر جانوران شکار شد درین روزها دلاور خان یک قطعه لعل پیشکش فرستاده بود مقبول افتاد شمشیر خاصه جهت اسلام خان فرستادم بر منصب حسن علي ترکمان که هزاري ذات و هفت صد سوار بود پانصدي ذات و یکصد سوار افزوده شد اخرهاے روز پنجشنبه ۲۰ ماه مذکور در منزل مریم الزماني وزن شمسي بفعل آمد خود را بافلزات و دیگر چیزها بدستور معمول وزن نمودم درین سال سن من چهل و چهار سال شمسي پوره شد و در همین روز یادگار علي ایلچي دارای ایران و خانعالم که ازین جانب بهمراهي او تعین شده بود مرخص گشتند بیادگار علي اسپ بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزي و کلغي وبا پروجیغه و سي هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد و بخانعالم کهپوه مرصع با پهول کتاره که علاقه از مروارید داشت شفقت نمودم در ۲۲ ماه مذکور به زیارت روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم به بهشت آباد فیل سواره متوجه گشتم در رفتن پنجهزار روپیه زر ریزگي افشانده شد و پنج هزار روپیه دیگر بخواجه جهان دادم که بدرویشان قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده بکشتي متوجه شهر شدم چون منزل اعتمادالدوله برکنار آب جمنه واقع بود انجا فرود آمدم و شب در منزل او گذرانیده تا اخرهاے روز دیگر انجا بسر بردم و از پیشکش هاے او انچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولتخانه گشتم منزل اعتقاد خان هم بر کنار آب

جمله بود حسب الالتماس او با مردم محل انجا فرود آمده منازل او را که تازه ساخته بود سیر کردم الحق جایهاے مطبوع و دلپسند بود بسیار خوش آمد پیشکش هاے لایق از اقمشه و جواهر و دیگر اجناس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر پسند خاطر افتاد و قریب بشام داخل دولتخانه همایون شدم چون منجمان و اختر شناسان امشب ساعت توجه بجانب اجمیر اختیار نموده بودند هفت گهري از شب دوشنبه ۲ شعبان مطابق ۲۴ شهریور گذشته بفیروزي و اقبال بقصد انصوب از دارالخلافه آگره بر آمدم و درین عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتي که از برکات روح پر فتوح ایشان کشایشهاے بزرگ بایں دودمان والا رسیده و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود دوم دفع و رفع رانا امر سنگهه مقهور که از زمینداران و راجهاے معتبر هندوستان است و سري و سرداري او و ابا و اجداد او را جمیع راجها و رایان این ولایت قبول دارند و دیریست که دولت و ریاست در خانواده انهاست مدتے در حدود مشرق که پورب رویه باشد حکومت داشته اند و دران ایام بخطاب راجگي معروف ومشهور بوده اند بعد ازان بزمین دکهن افتادند و بیشتر ولایات انجا بتصرف در اوردند و بجاے راجه لقب راول را جز و اسم خود ساختند پس ازان بکوهستان میوات در امدند و رفته رفته قلعه چیتور را بتصرف در اوردند ازان تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس منست یکهزار و چهار صد هفتاد و یک سال میشود بیست و شش کس دیگر ازین طایفه که مدت حکومت ایشان یک هزار و ده سال است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخصیست که براول شنهار یافته تا رانا امر سنگه که امروز رانا است بیست و شش نفر اند که در عرض چهار صد و شصت و یکسال ریاست و سروري داشته اند و درین مدت مدید گردن باطاعت هیچ یک از سلاطین کشور هندوستان درنیاورده اکثر اوقات در مقام سرکشي وفتنه انگیزي بوده اند چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکاني راناسانگا جمیع راجها و رایان و زمینداران این ولایت را جمع ساخته با یک لک وهشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالي بیانه جنگ صف نمود و به تائید باري تعالی و یاوري بخت لشکر ظفر اثر اسلام بر افواج کفر غلبه کردند و شکست عظیمي باحوال اوراه یافت تفصیل این جنگ در تواریخ معتبره بتخصیص در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانیست مذکور و مسطور است والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیوض نامتناهي باد در دفع این سرکشان سعیهاے بلیغ بجا اوردند و چندین مرتبه لشکرها برسر او تعین نمودند و درسال دوازدهم از جلوس خود به تسخیر قلعه چیتور که از محکم قلعه هاے مقرره معموره عالم است و برهمزدن ملک رانا عزیمت نمودند وقلعه مذکوررا بعد از انکه چهار ماه و ده روز در قبل داشتند از کسان پدر رانا امر سنگه بجنگ و جدال از روے قدرت و قوت تمام گرفتند و قلعه را خراب نموده بر گشتند و در هر مرتبه افواج قاهره کار را برو تنگ ساخته چنان مے کردند که بدست در اید یا خراب وآواره گردد و مقارن این امرے روے میداد که این مهم

انصرام نمی یافت تا در اواخر عهد در یک روز و یکساعت خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشتند و مرا با لشکر عظیم و سرداران معتبر بر سر رانا فرستادند بحسب اتفاق این هردو کار بواسطه اسبابی که ذکر ان طول تمام دارد صورت پذیر نگشت تا انکه زمان خلافت بمن رسید چون این مهم نیم کاره من بود بعد از جلوس اولین لشکرے که بحدود ممالک فرستادم این لشکر بود فرزند پرویز را سردار ساخته عظماے دولت که در پاے تخت حاضر بودند بدین خدمت تعین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه نموده روانه ساختم چون هرکاری موقوف بوقتیست درین اثنا قضیه بدعاقبت خسرو بوقوع امد مرا ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید نمود و ولایت و پایه تخت که در دارالخلافه آگره بود خالی میماند بالضرورت نوشته شد که پرویز با بعضی امرا برگشته بمحافظت اگره و حوالی و حواشی ان قیام نماید مجملاً درین مرتبه هم مهم رانا چنانکه بایست نشد چون بعنایت الهي خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره اگره محل نزول رایات عالیات گشت افواج قاهره بسر کردگی مهابتخان و عبدالله خان و دیگر سرداران تعین نموده شد و ازان تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال باجمیر پیوسته ولایات او پایمال عساکر فیروزي ماثر بود غایتاً مهم او صورت پسندیده پیدا نمیکرد بخاطر گذرانیدم که چون در اگره کارے ندارم و یقین من گشت که تامن خود متوجه نشوم این مهم صورتے پیدا نمیکند بساعت مقرر از قلعه اگره برامده درباغ دهره منزل واقع شد روز دیگر جشن دسهره روے داد بدستور معمول اسپان و فیلان را آرایش داده از نظر گذرانیدم چون مکرر والدها و همشیرهاے خسرو بعرض رسانیدند که از کردهاے خود بسیار نادم و پشیمانست عرق عطوفت و شفقت پدري درحرکت آمده اورا طلبیدم و مقرر کردم که هر روز بکورنش مي امده باشد در باغ مذکور هشت روز مقام شد در بیست و هشتم خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل بهمراهي قلیج خان خدمت میذمود وفات یافت غره ماه مهر از باغ کوچ شد و خواجه جهان را براے نگاهباني دارالسلطنت آگره و محافظت خزاین و محلها رخصت فرمودم و فیل و فرگل خاصه باو مرحمت شد در دوم مهر خبر رسید که راجه باسو در تهانه شاه آباد که سرحد ولایت امرسي مقهور است وفات یافت دهم ماه مذکور روپ باس که الحال بامن آباد موسوم شده منزل گشت سابق این محال بجاگیر روپ خواص مقرر بود بعد ازان به پسر مهابتخان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او میخوانده باشند یازده روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکارگاههای مقرر است هر روز بشکار سوار میشدم چنانچه درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهو نر و ماده و سایر جانوران شکار شد بست و پنجم ماه مذکور از امن آباد کوچ نموده شد در سي و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم آمده ملازمت کرد پنجاه مهر نذر و پانزده پاره مرصع آلات و یکزنجیر فیل که اورا داخل فیلان خاصه کردم پیشکش گذرانید دوم آبان مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیج خان رسید از قدیمان این دولت

بود و به هشتاد سالگي برحمت خدا رفت در پرشاور بخدمت دفع و رفع افغانان پرتاریکي قیام داشت منصب او شش هزاریذات و پنجهزار سوار بود مرتضی خان دکني که در علم پولته بازي که باصطلاح دکنیان یک انگي گویند ومغلان شمشیر بازي میگویند بینظیر بود مدتي پیش او بایي ورزش متوجه بودم دریدولا اورا بخطاب ورزش خاني سرفراز گردانیدم چون ضابطه کرده ام که شبها ارباب استحقاق و درویشان را از نظر من میگذرانیده باشند تانظر بحالت هریک انداخته زمین و زر نقد و بوشش بانها مرحمت نمایم در میان آن مردم شخصي اسم جهانگیر را بااسم اعظم الله اکبر بحساب ابجد مطابق یافته بود بعرضرسانید و اینمعني را بتفاؤل و شگون خوب گرفته به یابنده آن زمین و اسپ و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه پنجم شوال مطابق بست و ششم آبان ساعت داخل شدن باجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه و عمارات روضه حضرت خواجه بزرگوار ظاهر گشت قریب بیک کروه راه را پیاده طي کردم و از دوجانب راه معتمدان را تعین نمودم که بفقرا و ارباب احتیاج زر داده میرفتند چون چهار گهري از روز گذشت داخل شهر و معموره شدم و در گهري پنجم شرف زیارت روضه متبرکه دست داد بعد از دریافت زیارت بدولتخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران ایي بقعه شریف را از خورد و بزرگ شهري و رهگذري از نظر بگذرانند تا فراخور استحقاق بعطایای جزیل خوشنود کردند هفتم آذر بقصد سیرو شکار تالاب پهکر که از معابد مقرر هنود است و در فضیلت آن سخنان میگویند که بهیچ عقلي راست نمي آید و در سه کروهي اجمیر واقع است متوجه گشتم و دوسه روز دران تالاب شکار مرغابي کردم و باجمیر معاودت نمودم معبدهاے قدیم و جدید که به اصطلاح کفار دیوهره میگویند در اطراف ایي تال بنظر در آمد از جمله رانا شنکر که عم امري مقهوراست و در دولت ما از امراے بزرگ است دیوهره ساخته در غایت تکلف چنانکه یک لکهه روپیه مذکور شد که خرچ نموده بتماشاے آن عمارت در آمدم صورتي دیدم از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا بهیئت سر خوک وما بقي شبیه به بدن آدمي عقیده ناقص هنود آنست که یک وقتي بنابر مصلحتي که راے حکیم علیم اقتضا فرموده بدین صورت جلوه ظهور نموده است اینصورت را بدین جهت عزیز داشته پرستش مینمایند فرمودم که آنصورت کریه را درهم شکسته در تالاب مذکور انداختند بعد از ملاحظه ایی عمارت بر قله کوهي گنبدے سفید مشاهده گشت که مردم از هرطرف بدانجا مي آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جوگي درآنجا میباشد ساده لوحانیکه بدیدن او میروند کف آردی بدست بد انها میدهد که در دهن انداخته آواز جانورے که ازان سفها در یک وقت آزارے یافته باشد نمایند تا ان گناه بدین عمل زایل گردد فرموم تا آن محل را خراب نموده آن جوگي را ازآنجا اخراج نمودند و صورت بتي که دران گنبد بود شکستند دیگر عقیده داشتند که ایی تالاب را عمق نیست بعد از تفحص ظاهر شد که هیچ جاي آن از دوازده درع زیاده عمق ندارد دور آنرا نیز پیمودم قریب

یک ونیم کروه بود شانزدهم آذر خبر رسید که قراولان ماده شیری را قیل نموده اند در ساعت متوجه شده بمجرد رسیدن بتفنگ زده باز گشتم بعد از چند روز نیله گاوے شکار شد در حضور خود فرمودم تا از پوست برآوردند و بجهت فقرا طعام پختند دوبست و چند نفر جمع شده بودند ازان طعام خوردند و بهریک بدست خود زرها دادم در همین ماه خبررسید که فرنگیان کوده بیقولي نموده چهار جهاز اجنبي را که از جهازات مقررة بندر سورت بود در حوالي بندر تاراج نمودند و جمع کثیررا از مسلمانان اسیر نموده مال و مطاعی که دران جهاز بود متصرف گشتند اینمعني برخاطرگران آمده مقربخانرا که بندر مذکور حواله او بود بجهت تدارک و تلافي این امر اسپ و فیل و خلعت داده هیژدهم آذر مرخص ساختم بنابر حسن تردد و خدماتی که از یوسف خان و بهادرالملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود علم بجهت انها فرستادم و نوشته شد که مقصد اصلي ازین عزیمت بعد از زیارت حضرت خواجه سرانجام مهم رانا مقهور بود بنابرین بخاطرگذرانیدم که خود دراجمیر توقف نموده فرزند سعادتمند بابا خورم را پیش بفرستم و این اندیشه بغایت صواب بود بنابرین ششم دي که اختیار ساعت شده بود بفرخي و فیروزي اورا مرخص ساختم و قبای طلا دوزي گل مرصع که مروارید بر اطراف گلهاے آن کشیده بودند و چیره زر دوزي رشته مروارید و فوطه زر بفت مسلسل مروارید وفیل فتح گج نام خاصه معه تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع معه پهول کتاره بدو مرحمت نمودم سواے مردمی که سابق بسرکردگي خان اعظم دریندخدمت تعین بودند دوازده هزار سوار دیگر بهمراهي آن فرزند معین ساختم و سران سپاه را فراخور قدر هریک باسپان خاصه و فیلان و خلعتهاے خاصه فاخره سرفراز ساخته رخصت نمودم و فدائي خان بخدمت بخشیگري این لشکر تعین یافت درهمین ساعت صفدرخان بحکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شد اسپ و خلعت یافت روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشي کل ساخته خلعت مرحمت نمودم و یک دیگ کلانی در اگره حکم کرده بودم که بجهت روزه متبرکه خواجه بسازند در همین روزها آورده بودند فرمودم که بجهت فقرا طعامی دران دیگ طبخ نمایند و درویشان اجمیر را جمع سازند تا دور حضور بانها خورانیده شود پنجهزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود بهریک از درویشان زرها داده شد اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام بمنصب شش هزاري ذات و سوار سرفرازي یافت و به مکرم خان پسر معظم خان علم مرحمت شد غره اسفندارمز مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاو از اجمیر برامدم روز نهم معاودت نمودم و بچشمه حافظ جمال که در دوکروهي شهر واقع است منزل نمودم و شب جمعه را درآنجا گذرانیده آخر روز بشهر داخل شدم درین بست روز ده نیله شکار شد چون نیکوخدمتي خواجه جهان و کم جمیعتي او بجهت حفظ و حراست آگره و آن نواحي بعرض رسید پانصدیذات و یکصد سوار برمنصب او افزوده شد و درهمین روزها ابوالفتح دکهني از جاگیر آمده شرف ملازمت دریافت در ۳

ماه مذکور خبر فوت اسلامخان رسید که در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه ۱۰۲۲ وفات یافته بود در یک روز بے سابقه بیماري و تشویشے این امر ناگزیر او را دست داد از خانه زادان و تربیت یافتها این مقدار جوهر کار دانی که ازو بظهور رسید از دیگر ظاهر نشد حکومت بنگاله را از روی استقلال کرد و ولایاتے که در عمل هیچ یک از جاگیرداران سابق و بتصرف اولیاے دولت قاهره در نیامده بود داخل ولایات عملي شد اگر اجل اورا در نمي یافت مصدر خدمات کلي میگشت خان اعظم با آنکه خود استدعا نموده بود که شاهزاده فیروز مند باین خدمت مامور گردد باوجود انواع دلاسا و رضا جوئی از جانب آن فرزند تن بسازگاری در نداده بشیوه نا ستوده خود عمل مینمود چون این مقدمه مسموع گشت ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد حضور بود همراه او فرستادم و سخنان لطف آمیز مهر انگیز بدو پیغام کردم که وقتي در برهان پور بودي باروز هاے این خدمت را از من التماس نمودي چون این خدمت را که سعادت دارین خود دران میدانستي و در مجالس و محافل مذکور میکردي که درین عزیمت اگر کشته شوم شهید و اگر غالب آیم غازي خواهم بود بتو تفویض نمودم انچه از کمک و مدد توپخانه خواستي سرانجام یافت بعد آزان نوشتي که بیحرکت رایات جلال بدین حدود فیصل این مهم خالي از اشکالی نیست بکنگش تو نزول اجلال در اجمیر واقع شد و این نواحي محل سرادقات جاه و جلال گشت الحال که شاهزاده را بعرایض وجوه معقوله استدعا نمودي و مجموع مقدمات براے و کنگش و صوابدید تو بعمل آمده باعث چیست که پا از معرکه بیکبار میکشي و در مقام نا ساکاري در آمده بابا خرم را که درین مدت هرگز از خود جدا نساخته ام محض با عتماد کار داني تو فرستادم باید که طریقه نیکخواهي و نیک اندیشي منظور و مرعي داشته شب و روز از خدمت فرزند سعادت مند غافل نباشي و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرار داد خود قدم بیرون نهي دانسته باش که زیان کار خواهي بود ابراهیم حسین رفت و این سخنان را بهمین تفصیل خاطر نشین او ساخت اصلا نتیجه نداد از جهل و قرار داد خود باز نیامد بابا خورم چون دید که وجود او درین کار مخل است او را نگاهداشته عرضداشت نمود که بودن او بهیچ وجهه لایق نیست و محض بجهت نسبتي که با خسرو دارد در مقام کارشکنیست بمهابت خان فرمودم که رفته او را از اودیپور بیارد و محمد تقي دیوان بیوتات تعین شد که بمندسو رفته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند در یازدهم ماه مذکور خبر رسید که دلیپ ولد رایسنگهه که جبلت او سرشته بغي و فساد است از برادر کوچک خود راو سورج سنگهه که برسر او تعین شده بود شکست عظیم خورده دریکی از محکمهاے سرکار حصار در قیلست مقارن آن هاشم خوستي فوجدار و جاگیرداران آن نواحی او را بدست در اورده مقید بدرگاه رسانیدند چون مکرر ازو قبایح سرزده بود به بیاسا رسید و کشتن او باعث عبرت بسی از مفسدان شد و بجلدوی این خدمت بر منصب را وسورج سنگهه پانصدي ذات و دویست سوار افزوده گشت در چهادهم ماه عرضداشت

فرزند بابا خرم رسید که فیل عالم‌گمان که رانا را بدان نازش تمام بود با هفتده فیل زنجیر دیگر بدست بهادران لشکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد گشت ❁

جشن نهمین نوروز از جلوس همایون

آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۲۳ هجري

دو پهر و یک گهري از شب جمعه ۹ شهر صفر گذشته افتاب عالمتاب ببرج حمل که خانهٔ شوکت و شرف اوست پرتو افگن گشت و صباح آن که غرهٔ فروردي‌ماه بوده باشد مجلس جشن نوروزي در خطهٔ دلپذیر اجمیر دست داد و در وقت تحویل که ساعت سعد بود جلوس بر تخت اقبال نمودم برسم مقرر دولت خانه همایون را باقمشهٔ نفیسه و جواهر و مرصع آلات آئین بسته بودند در همین وقت خجسته فیل عالم گمان که لیاقت خاصه شدن داشت باهفتده زنجیر فیل دیگر از نر و ماده که فرزند بابا خرم از فیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر دولتخواهان گشت روز دویم نوروز در سواري انرا تیمناً خوب دانسته بران سوار شدم و زر بسیاری نثار شد و در تاریخ سیوم منصب اعتقاد خان را که دو هزاري ذات و پانصد سوار بود سه هزاري ذات و هزار سوار مقرر فرمودم و بخطاب اصفخاني که دو کس هم از سلسله انها بدین خطاب سرفرازي یافته بودند سر بلند ساختم و بر منصب دیانت خان نیز پانصدي ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتمادالدوله را بمنصب پنج هزاریذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم حسب‌الالتماس بابا خرم برمنصب سیف خان بارهه پانصدیذات و دویست سوار و بر منصب دلاور خان پانصدي ذات و دویست سوار و بر منصب کشن سنگهه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرفراز خان پانصدي ذات و سیصد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیشکش آصفخان از نظراشرف گذشت و در ۱۴ اعتمادالدوله پیشکش خود گذرانید درین دو پیشکش نفایس بنظر در آمد انچه پسند خاطر افتاد گرفتم تتمه را بازدادم چین قلیچ خان با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت ابراهیم خان که منصب هفت صدي ذات و سیصد سوار داشت بمنصب هزار و پانصدي و شش صد سوار سرفرازي یافته بخدمت جلیل‌القدر بخشیگري در خانه بشرکت خواجه ابوالحسن مقرر گشت در ۱۵ این ماه مهابتخان که بآوردن خان اعظم و پسر او عبدالله مقرر گشته بود آمده ملازمت کرد در ۱۹ مجلس شرف ترتیب یافت درین روز پیشکش مهابتخان از نظر اشرف گذشت و فیل خاصه روپ سندر نام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را با آصفخان بسپارند که او را در قلعه گوالیار نگاهدارد و چون غرض از فرستادن او بقلعه ان بود که مبادا در مهم رانا بنابر رابطه و جهتی که بخسرو دارد نفاق و فسادی از و بوقوع آید حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندیان نگاه

ندارند بلکه اسباب فراغت و آسودگي از خوردني و پوشيدني بجهت او امادة و مهيا دارند چون قلیج خان را در همین روزها بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و بر منصب تاج خان که بداراي ولایت بهکر معین بود پانصدي ذات و سوار افزوده شد در ۱۸ اردي بهشت خسرو را منع کورنش نمودم و سبب ان بود که بنابر شفقت و عطوفت پدري و التماس والدهاے و همشیرة هاے او مقرر فرموده بودم که همه روز بکورنش مي آمده باشد چون از سیماے او اثار شگفتگي و خوشحالي ظاهر نمیشد همیشه ملول و گرفته خاطر بنظر درمي آمد فرمودم که بکورنش در نیاید در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا و رستم میرزا پسران سلطان حسین میرزا برادر زادة شاه طهماسپ صفوي که قندهار و زمین داور و انحدود در تحت و تصرف داشتند بواسطه قرب خراسان و امدن عبدالله خان اوزبک بدان ملک عرایض فرستادند که ما از عهدة نگاهداشتن این ولایت بیرون نمیتوانم امد اگر یکی از بندهاے درگاه را بفرستند تا این محال رابدو سپریم و خودها روانه ملازمت شویم چون ایمعني را مکرر عرض داشت نمودند شاه بیگ خان را که الحال بخطاب خاندوراني سرفراز است بداراني و حکومت قندهار و زمین داور و انحدود فرستادند و فرامین عنایت امیز بمیرزا یان نوشته ایشانرا بدرگاه طلب فرمودند بعد از آمدن عنایات شامل حال هر یک نمودة ولایاتے که دو سه برابر قندهار جمع داشتند به انها مرحمت شد غایتاً سرانجامي که بایست از انهان نشد رفته رفته ان ولایت تغیر یافت مظفر حسین میرزا هم درایام حیات والد بزرگوارم برحمت خدا رفت و میرزا رستم را بهمراهي خانخانان بصوبه دکن فرستادند در انجا اند کے مایه جاگیري داشت چون تخت و سلطنت بوجود من آرایش یافت او را از دکن بقصد انکه رعایت نمودة به یکی از سرحدها بفرستم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازي ترخان که حکومت تهته و قندهار و ان نواحي متعلق بدو بود برحمت خدا رفت بخاطر رسید که او را به تهته فرستم تا انجا جو هر ذاتي خود را خاطر نشان ساخته ان ملک را به عنوان پسندیدة محافظت نماید و بمنصب پنج هزاري ذات و سوار سرفراز ساخته دو لک روپیه نقد مدد خرچ بدو مرحمت فرموده بصوبه داري ملک تهته او را رخصت نمودم عقیدة ان بود که ازو دران سرحد خدمتها بوقوع آید بخلاف توقع مصدر هیچگونه خدمتی نشد ظلم و تعدي را بجاے رسانید که خلق بسیاري از سلوک زشت او بشکوه در آمدند و خبرے چند از و شنیده شد که آوردن او لازم گشت یکی از بندهاے درگاه را بطلب او تعین نمودة او را بدرگاه طلبیدم در بست و ششم اردي بهشت او را اوردند چون ظلم و تعدي از و بخلق خدا بسیار رسیده بود باز خواست ان بمقتضاے عدالت لازم گشته اورا بانیراے سنگه دلن سپردم تا بحقیقت عمل اوباز رسیدة شود و او في الجمله تنبیهي یافته دیگران متنبه و عبرت پذیر گردند هم درین روزها خبر شکست احداد افغان رسید و حقیقتش انکه معتقد خان در پولم گذرکه حوالي پرشاور واقع است بافواج قاهره پیوسته

بود و خاندوران باجمعي ديگر در حدود كابل و آن نواحي سزاوار آن روسياه داشتند درين اثنا نوشته از پيش بولاغ بمعتقد خان ميرسد كه احداد بكوت تيراه كه در هشت كروهي جلال آباد واقعست باجمعيت بسيار از سوار و پياده آمده است و از جماعتي كه دولتخواهي و اطاعت اختيار نموده بودند پاره را كشته و چندے را بندي كرده مي خواهد كه به تيراه فرستد و اراده تاختن جلال آباد و پيش بولاغ دارد بمجرد رسيدن اين خبر معتقد خان باجمعي كه باو بودند بسرعت تمام روانه ميشود چون به پيش بولاغ ميرسد جاسوسان جهت تفحص غنيم مي فرستد صبح چهار شنبه ششم خبر مي آيد كه احداد درهمان جا است تكيه بعنايت الهي كه در باره اين نيازمند درگاه الهي است نموده افواج قاهره را دو فوج ميسازد و خود را به غنيم ميرساند غنيم باچهار پنجهزار سوار و پياده كارديده بغرور و بغفلت تمام نشسته در گمان او نبود كه بغير از خاندوران درين نواحي فوجي باشد كه باو چيره تواند شد چون خبر رسيدن افواج بادشاهي بدان بخت برگشته ميرسد و آثار و علامت لشكر ظاهر ميگردد مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته خود بر بلندي كه يك بندوق انداز رفعت داشت و بر آمدن بران بدشواري ميسر ميشد نشسته مردم خود را بجنگ مي اندازد و برقنداران افواج قاهره آن مقهور را به شست تفنگ گرفته جمع كثيري را بجهنم ميفرستند معتقد خان بالشكر قول خود را بهراول رسانيده غنيم را فرصت زياده از انداختن دو سه شست تير نداده پاك و پاكيزه بر ميدارند و سه چهار كروه تعاقب نموده قريب هزار و پانصد نفر سوار و پياده بقتل ميرسند و بقية السيف اكثري زخمي و مجروح و يراق انداخته قرار بر فرار ميدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه بسر برده صباح آن ششصد سر جدا كرده بر پشاور مي آورند و كله منارها در انجا ميسازند و پانصد سر اسپ و مواشي بيشمار و مال و اسلحه بسيار بدست مي افتد و بنديان تيراه خلاص ميشوند و ازين طرف از مردم روشناس كسي ضايع نميشود شب پنجشنبه غره خورداد بعزم شكار شير متوجهه بهكرشدم روز جمعه دو قلاده شير را به تفنگ زدم در همين روز معروض گشت كه نقيب خان برحمت خدا رفت خان مشاراليه از سادات سيفي و قزويني الاصل است مزار پدر او مير عبداللطيف هم در اجمير بوده دو ماه پيش ازانكه وفات يابد كوچ او كه بايكديگر انس و الفت تمام داشتند و دوازده روزي در بيماري تپ گذرانيده شربت ناگوار مرگ نوشيد فرمودم كه او را هم در پهلوي زن او كه در درون روضه متبركه خواجه بزرگوار نهاده بود نهادند چون از معتقد خان خدمت شايسته در جنگ احداد بوقوع آمد بجلدوي اين خدمت بخطاب لشكر خاني سرفراز گشت و ديانتخان كه بهاودي پور بخدمت بابا خورم و برسانيدن بعضي احكام مرخص گشته بود بهفتم ماه خورداد آمد و از سر برائيها و تورك بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانيد فدائي خان كه از نوكران ايام شاهزادگي من بود بعد از جلوس رعايتهاے يافته درين لشكر ورا بخشي ساخته بودم در دوازدهم همين ماه وديعت حيات سپرد ميرزا رستم

چون از کردهاے نا خوش خود اظهار ندامت و پشیمانی میکرد و مروت و مردمی مقتضي آن شد که تقصیرات اورا بعفو مقبول و مقرون گرداند در آخر همین ماه اورا بحضور طلبیده تلافي خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که بکورنش و سلام می آمده باشد در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلی از فیلخانه خاصه در حضور من زائید مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل نمایند اخرالامر ظاهر شد که بچه ماده یکسال و شش ماه و بچه نر نوزده ماه در شکم مادر می ماند بخلاف تولد آدمي که اکثر بچه از شکم مادر بسر فرومی آیند و بچه فیل اکثر بپا برمي آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بپا خاک بربالاے او افشانده آغاز مهرباني ولابه گري نمود و بچه لمحه افتاده بعد ازان برخاسته متوجه پستان مادر شد ۱۴ مجلس گلاب باشي که از زمان قدیم بآب باشي مشهور است و از رسوم مقرره پیشینیانست منعقد گشت در پنجم امرداد خبر فوت راجه مانسنگهه رسید راجه مذکور از عمدهای دولت والد بزرگوارم بود چون اکثر بندهای درگاه را مرتبه مرتبه بخدمت دکن فرستاده بودم او هم از تعینات اینخدمت بود بعد ازان که دران خدمت وفات یافت مرزا بهاو سنگهه را که خلف رشید او بود بدرگاه طلب نمودم چون از ایام شاهزادگی طریقه خدمتگاري بیش از بیش بمن داشت با آنکه ریاست و کلان تری سلسله انها مطابق ضابطه که در هندوان معمول است بمها سنگهه پدر جگت سنگهه که کلان ترین اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت میرسید من اورا منظور نداشته بهاو سنگهه را بخطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و بمنصب چهار هزاراري ذات و سه هزار سوار سرفرازي یافت وانبیر که وطن آبا و اجداد او بود باو مرحمت کردم وتلافي وتراخي خاطرمها سنگهه نموده پانصدي بر منصب سابق او افزودم و ولایت کرهه را بانعام او مقرر داشتم و کمرخنجر مرصع و اسپ و خلعت بجهت او فرستادم در هشتم اینماه که امرداد باشد تغیری در مزاج خود یافتم رفته رفته به تپ و درد سرکشید بملاحظه انکه مبادا اختلالي باحوال ملک و بندهای خدا راه یابد اینمعني را از اکثر محرمان و نزدیکان پنهان داشته حکما و اطبا را نیز آگاه نساختم چند روز چنین گذشت از محرمان حریم عصمت بغیر از نور جهان بیگم که ازو بخود مهربان تری گمان نداشتم هیچکس را برین قضیه محرم نساختم پرهیز از خوردن خورشهاے گران مینمودم و باندک مایه غذای سبک قناعت کرده همه روز بقاعده مقرر بدیوانخانه خاص و عام و جهروکه و غسلخانه بطریق معتاد برمي آمدم تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت بعضی از بزرگان مطلع گشتند به یکدوتني از اطبا که محل اعتماد بودند مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تپ مفارقت نکرد و سه شب معتاد شراب خورده شد اینمعني باعث زیادتي ضعف و کمي قوت گشت در اثناے تشویش و غلبه سستي بروضه منوره خواجه بزرگوار رفتم و دران آشیانه متبرکه صحت خود را از باري تعالي درخواستم و صدقات و نذرات قبول نمودم الله تعالي بمحض فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود رفته رفته

تخفیف یافت و درد سر که شدت عظیم داشت بتصرف و علاج حکیم عبد الشکور فرونشست و مزاج در عرض بست و دو روز بحالت اصلی باز آمد بندهاے درگاه بل سائر خلایق بشکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند تصدق هیچ یک را قبول نکردم و فرمودم که هرکس در خانه خود هرچه خواهد بفقرا تقسیم نماید در دهم شهریور خبر رسید که تاج خان افغان حاکم پتنه وفات یافت از امرای قدیم این دولت بود در بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گردد چنانچه در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان خواجه بزرگوارم و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهرا نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرگه حلقه بگوشان ایشان داخل باشم پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوشی یک دانه مروارید آبدار درکشیدم چون این معنی مشاهده بندگان درگاه و مخلصان هوا خواه گشت چه جمعی که در حضور و برخی که در سرحدها بودند همگی بتلاش و مبالغه گوشهاے خود را سوراخ نموده به در و لالی که در جواهرخانه خاص بود و بدیشان مرحمت میشد زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت باحدی و سائر مردم نمود آخر روز پنجشنبه بست دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمسی در دیوانخانه خاص آراسته گشت و بدستور مقرر شرایط بجا آوردند درهمین روز میرزا راجه بهاؤ سنگهه کامروا و دوستکام بوطن خود رخصت یافت بوعده آنکه از دوسه ماه زیاده توقف نکند در بست هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدونخان برلاس در آودی پور برحمت خدا واصل گشت از طبقه برلاسیه بغیر ازو سرداری نمانده بود چون اینطایفه را درین دولت حقوق بسیار و نسبت بیشمار است مهرعلی پسر اورا نوازش نموده به منصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم بنابر خدمات پسندیده که از خاندوران بوقوع آمده هزاری بر منصب ذات او افزودم که اصل و اضافه شش هزاری ذات و پنجهزار سوار باشد ششم آبان قراولان خبر آوردند که در شش کروهی سه شیر دیده شد بعد از نیمروز متوجه شده هرسه را بتفنگ شکار کردم در هشتم ماه مذکور هنگامه دوالی آغاز شد دوسه شبی درحضور خود فرمودم که بندهاے درگاه با یکدیگر بازیها نمودند بردها و باختها واقع شد در هیژدهم اینماه نعش سکندر معین قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار کرده از اودی پور که محل نزول فرزند سلطان خرم بود باجمیر آوردند بقراولان و هم جرگهای او فرمودم که نعش اورا برده در کنار تالاب رانا شنکر بسپارند خدمتگاری باخلاص بود در دوازدهم آذر دو دختر که اسلام خان در حیات خود از زمین داران کوچ که ملک او در انتهای ولایت شرق واقع است گرفته بود با پسر او و نود و چهار زنجیر فیل از نظر گذشت از فیلان مذکور چندی داخل فیلان خاصه شدند درهمین تاریخ هوشنگ پسر اسلامخان از بنگاله آمده سعادت آستان بوس دریافت و دو زنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید در شبی از شبهاے دی بخواب می بینم که حضرت عرش آشیانی

بمن میگویند که با پاگذاه عزیز خان را که خان اعظم است بجهت خاطر من به بخشش بعد ازین خواب بخاطر قرار دادم که اورا از قلعه بطلبم در حوالی اجمیر دره واقع است در نهایت صفا و در انتهای این دره چشمه ظاهر شده که آب آن در آبگیری دراز و پهناور جمع میشود و بهترین آبهاے اجمیر این آبست و این دره و این چشمه بحافظ جمال معروف و مشهور است چون عبور درینمقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور این جا بسازند چون محل مستعد و قابل ترتیب بود در مدت یکسال جاے و مقامی ترتیب یافت که رونده‌هاے عالم مثل آن جای نشان نمي دهند حوضی چهل گز در چهل گز ساخته بودند و آب چشمه را بفواره درین حوض جاری ساخته اند فواره ده دوازده گز میجهد و برکنار این حوض نشیمنها عمارت یافته و همچنین در مرتبه بالای آن که تالاب و چشمه درانجا واقع است جاهاے موزون و ایوانهاے دلکش و آرامگاهاے خاطر پسند بعضی ازان مصور و منقش بعمل اوستادان ماهر و نقاشان چابکدست ساخته و پرداخته اند چون خواستم که نام آنمکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام آنرا چشمهٔ نور نهادم مجملاً عیبی که دارد اینست که بایستي اینجا و مقام در شهری عظیم یا گذرگاهی که خلایق را بران عبور اوفتادی واقع می بود ازان تاریخی که اتمام یافته اکثر اوقات پنجشنبها و جمعها رادرین میگذرانم فرمودم که بجهت اتمام آن شعرا تاریخی فکر کنند سعیداے گیلانی زرگرباشي این مصرعه را که *

محل شاه نورالدین جهانگیر

تاریخ یافت خوب نوشت فرمودم که بربالای ایوان عمارت پایان انقطعه را برسنگ نقش کرده نصب کنند در اوایل ماه دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد وخربزه کاریز که سرآمدخربوزه هاے خراسان است آوردند چنانچه جمیع بندهاے درگاه وامرائی سرحه ازین میوه حصه یافته بلوازم شکرگذاری منعم حقیقي پرداختند تا غایت گویا فرد اعلاي خربزه و انار را در نیافته بودیم تا انکه همه ساله از بدخشان خربزه و ازکابل انار می آوردند غایتاً آن خربزه و انار هیچگونه مناسبتي باناریزدوخربزه کاریز نداشته چون حضرت والد بزرگوارم را انارالله برهانه بمیوه میل و رغبت تمام بود انسوس بسیا خورده شد که این میوه‌ها کاشکی در ایام فیروزي‌بخش آن حضرت از ولایت بهندوستان مي آمد تا ازان بهره ور و محظوظ میگشتند همین تاسف بعطر جهانگیري دارم که مشام شریف شان ازین نوعطریاب نگشت این عطر اختراعیست که در زمان دولت ابد پیوند ما بسعي والده نور جهان بیگم بظهور آمد در هنگامی که گلاب میگیرند في‌الجمله چربي بربالای ظرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمي ارند در انجا ظاهر میشود آن چربي را اندک اندک جمع ساختند چون از گل بسیاری گلاب گرفته شود قدر محسوسی ازان چربي بهم مي رسد در خوشبوئي و عطریت بدرجه ایست که اگر یک قطره ازان برکف دست مالیده شود مجلسی را معطر مي سازد و چنان ظاهر میشود که چندین غنچه گل سرخ بیکبار در شگفتگي آمده باین شوخي وملایمت بوئی

نمي باشد دلهای رفته را بجامی آرد و جانهای پژمرده را شگفته مي سازد بجلدوی
این اختراع یک عقد مروارید بمخترع آن عطا فرمودم سلیمه سلطان بیگم نور الله
مرقدها حاضر بودند این روغن را عطر جهانگیري نام نهادند در هواهای هندوستان
اختلاف تمام مشاهده میشود در همین فصل دی درلاهور که واسطه است میان ولایت
و هندوستان درخت توت بارآورده و بهمان شیرینی و لطافتی که در وقت خود میرساند
رسانیده و مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند این معني را واقع نویسان انجا
نوشته بودند در همین ایام بختر خان کلانوت که بعادلخان نسبت تمام دارد چنانچه
برادر زاده خود را بعقد او در آورده و اورا در گویندگي و در پت گفتن خلیفه خود
ساخته است در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت اورا طلبیده و استفسار احوال
او نموده در رعایت خاطر او کوشیدم در مجلس اول ده هزار روپیه نقد و پنجاه پارچه
از همه قسم و یک عقد تسبیح مروارید باو بخشیدم و اورا مهمان اصفخان ساخته فرمودم
که بواجبي از احوال او خبردار باشد این معنی ظاهر نگشت که خود بی اذن
و رخصت عادل خان آمده یا آنکه عادل خان او را باین لباس فرستاده تا حقیقت
کنگایش اینجارا دریافته خبر مشخص بجهت او ببرد و غالب ظن انست که او با این
همه نسبت بے تجویز عادل خان نیامده باشد و دلیل برصحت این معنی عرضداشت
است که میرجمال الدین حسین که درین ایام بعنوان ایلچي گري در بیجاپور است
نوشته بود که عادل خان اظهار نموده که انچه نسبت به بختر خان از جانب بندگان حضرت
بوقوع آمد گویا آن شفقت و مرحمت درباره من از قوت بفعل امده است بدین جهت
دررعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز بعنایت تازه سرفرازي مے یافت شبها بملازمت بسر
میبرد و در پتهای که عادل خان بسته و مخترع آن طرز است وان را نورس نام نهاده مے
شنوانید تتمه احوال در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد درین روزها جانورے
از ولایت زیرباد اورده بودند که رنگ اصل بدن او موافق برنگ طوطیست لیکن درجسه
ازو کوچک تراست یکی از خصوصیات این جانورانست که تمام شبها پاے خود را
برشاخ درختی و یا چوبے که اورا بران نشانیده باشند بندکرده خود را سرشیب میسازد
و با خود زمزمه میکند چون روز شد بربالاے ان شاخ درخت می نشیند اگرچه می
گویند که جانوران را هم عبادتے میباشد اما غالب ظن انست که این فعل طبعي او
باشد آب مطلق نمی خورد و درطبیعت او کار زهر میکند با انکه بقاے حیوانات بآبست
در ماه بهمن اخبار خوش پیاپی رسید اول خبر اختیار کردن رانا امرسنگه اطاعت
و بندگي درگاه را کیفیت اینمقدمه انست که چون فرزند سعادت مند بلند اقبال
سلطان خرم از جهت نشاندن تهانجا بسیار خصوصاً درجاے چند که بواسطه زبوني
اب و هوا و صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در انجا نشستن تهانجات ممکن
نباشد و از جهت دوانیدن افواج قاهره متعاقب یکدیگر بے ملاحظه شدت گرما و کثرت
باران و اسیر شدن اهل و عیال اکثر سکنه ان دیارکار را برانا بنوعی تنگ ساخته بود که

معلوم او شد که اگر زمان دیگر برین روش برو بگذرد ازان ملک آواره و یا گرفتار خواهد شد لاعلاج اختیار اطاعت و دولتخواهي کرده سوب کرن نام خالوے خود را باهرداس جهاله که از مردم معتبر فهمیده او بود پیش آن فرزند اقبالمند فرستاد و التماس نمود که اگر ان فرزند ارجمند التماس گذشتن از سر تقصیرات او نموده تسلي خاطر او شود و نشان پنجه مبارک از براے او بگیرد او خود امده ملازمت آن فرزند نماید و پسر جانشین خودرا که کرن است بدرگاه والا فرستد یا بطریق سایر راجهاے در سلک بندهاے این درگاه منتظم بوده خدمت نماید و از جهت پیري اورا از امدن بدرگاه معاف دارد بنابرین ان فرزند نیز انهانرا همراه ملاشکرالله دیوان خود که اورا بعد از اتمام این مهم بخطاب افضل خاني سرفراز فرمودیم و سندرداس میرسامان خود را که بعد از انصرام این کار بخطاب راے رایان ممتاز شد بدرگاه والا فرستاده حقیقت را معروضداشت چون پیوسته همت والا نهمت مصروف انست که تا ممکن باشد خانوادهاے قدیم را خراب نسازیم غرض اصلي ان بود که چون رانا امرسنگه و آباے او مغرور باستحکام کوهستان و مکان خودها شده هیچک بادشاهان هندوستان را ندیده اطاعت نکرده اند در ایام دولت من اینمقدمه از پیش نرود حسب الالتماس انفرزند تقصیرات او مقرون بعفو نموده فرمان عنایت آمیز که سبب خاطر جمعي او میشد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان بان فرزند نوشتم که اگر نوعي نماید که این مقدمه بوقوع آید این خدمت عمده را دلخواه ما کرده خواهد بود آن فرزند نیز انها را همراه ملا شکرالله و سندرداس پیش رانا فرستاد تا تسلي او نموده امیدوار بمراحم و عنایات شاهنشاهي ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجه مبارک را باو دادند و قرار یافت که روز یک شنبه بیست وششم ماه بهمن او با فرزندان امده انفرزند را ملازمت نماید دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهاي ولایت گجرات و خمیر مایه فتنه و فساد بود رسید که الله تعالی بکرم خود اورا نیست و نابود ساخت باجل طبعي در گذشت سوم خبر شکشت میرزائی که بقصد گرفتن قلعه و بندر سورت استعداد تمام نموده آمده بود در خورمیان بندر مذکور و میان انگریزان که پناه بدین بندر آوردند و راے جنگ افتاده اکثر جهازات او از آتشبازي انگریزان سوخته شد تا چار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت و کس نزد مقربخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاد و در صلح زد و اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم نه بقصد جنگ انگریزان این جنگ برانگیختند و دیگر خبر رسید که چندین از راجپوتان که زدن و کشتن غیر را بخود قرار داده بودند درهمین تاریخ کمین کرده فرصت جسته خود را باو میرساندند و زخمي ناقص از دست یکي ازانها بدو میرسد مردمی که درگرد غیر بودند آن راجپوتان را کشته غیر را بمنزل او میرساندند هیچ نمانده بود که مخذول و معدوم گردد اواخر این ماه که در بیرونهای اجمیر بشکار مشغول بودم محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم رسید و عرضداشت آن فرزند گذرانیده معروضداشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود

کیفیت این مقدمه از عرضداشت او معلوم میشود در حال روے نیاز بدرگاه بے نیاز آورده سجده شکر بجا آوردم اسپ و فیل و خنجر مرصع بمحمد بیگ مذکور عنایت کرده اورا بخطاب ذوالفقار خان سرفراز فرمودم از مضمون عرضداشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه ۲۶ ماه بهمن رانا با آداب و توره که بندها ملازمت نمایند فرزند بلند اقبال را ملازمت کرد و یک لعل کلان مشهور که در خانه او بود یاپاره مرصع آلات و هفت زنجیر فیل که بعضے ازاں لایق خاصه بود و از فیلان او که بدست نیفتاده بود همین مانده بود و نه راس اسپ پیشکش گذرانید آن فرزند هم از روے کمال عنایت نسبت باو پیش آمدند چنانچه وقتیکه رانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آن فرزند اقبال مند سر اورا در بر گرفته اورا تسلي بنوعی نمود که باعث خاطرجمعي او شد خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ با زین مرصع و فیل خاصه بایراق نقره باو عنایت کرد و چون ازجمله مردمے که از جماعت او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سروپا دادن باشد صد دست سروپا و پنجاه راس اسپ و دوازده کهپوه مرصع بانها داد چون روش زمیداراں است که پسر جا نشین باپدر یکجا بملازمت سلطان وسلاطین نمي آیند او هم این شیوه را مرعي داشته کرن را که پسر صاحب تیکه او بود همراه نیاورده بود ازینجهت که ساعت روانه شدن آن فرزند سعادت مند بلند اقبال ازانجا آخرهاے همان روز بود اورا رخصت نمود تا رفته کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد باو هم خلعت فاخره با شمشیر و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد سیوم اسفندار مذ باجمیر از شکار معاودت واقع شد هفت دهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نیله گاو شکار شده بود شاهزاده کامگار روز شنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیوراني که نزدیکي شهر اجمیر واقع است نزول نموده و حکم شد که جمیع امرا باستقبال رفته هریک در خور حالت و نسبت خود پیشکش بگذرانند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد بسعادت ملازمت مشرف گردد روز دیگر شاهزاده بکوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر منصوره که بهمراهي آن فرزند بخدمت تعین بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشت دو پهر و دو گهري از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش دریافت و سجدات و تسلیمات بجا آورده یکهزار اشرفي و یکهزار روپیه بطریق نذر و یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان تصدق گذرانید آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفتم و سر و روے اورا بوسیده به مهربانیها و نوازشهای خاص اختصاص بخشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروضداشت که اگر حکم شود کرن بسعادت سجده و کورنش سرفراز گردد فرمودم که اورا بیا ورند بخشیان بآداب مقرر حاضر ساخته بعد از فراغ کورنش سجده نموده حسب الالتماس فرزند خورم حکم کردم که اورا برجرکه دست راست مقدم ایستاده کنند بعد ازاں بخرم حکم کردم که که تا رفته والدههاے خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه که مشتمل بود برچار قبا

مرصع و قبائے زربفت و یک تسبیح مروارید باں فرزند عنایت شد و بعد از تسلیم خلعت خاصه اسپ خاصه بازین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن را نیز بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سرفراز ساختم و امرا و منصب داران جماعت جماعت بسعادت کورنش و سجده سربلندی یافته نظر گذرانیدند و هریک در خور خدمت و مرتبه خود بعنایات سرفراز گشتند چون بدست آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده در کوهستان بسر برده بود ضرور بود بنابر آن هرروز مرحمتی تازه مینمودم چنانچه در روز دویم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی بازین مرصع بدو عنایت شد و درهمی روز بدربار محل رفته از جانب نور جهان بیگم هم بخلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ بازین و فیل سربلندی یافت بعد ازین عنایات تسبیح مروارید گران بها مرحمت نمودم روز دیگر فیل خاصه با تلایر مرحمت شد چون در خاطر بود که از هر جنس و هر چیز باو داده شود سه دست باز و سه دست جره و یک قبضه شمشیر خاصگی و یک بکتر و یک جوشن خاصگی و دو انگشتری یکی نگین لعل و یکی نگین زمرد بدو عنایت نمودم و در آواخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه گرفته با قالی و نمد تکیه و از هر قسم خوشبوئی با ظروفهاے طلا و دو منزل بهل گجراتی و اقمشه را در صد خوان نهاده و احدیها بدست و دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم و ثابتخان هیشه در مجلس بهشت آئین سخنان نالایق و کنایتهاے صریح باعتمادالدوله و پسر او آصفخان میگفت یکدو مرتبه اعتراض نموده اورا ازین گفت و شنود ناخوش منع نمودم بهیچ وجه با خود بس نیامد چون خاطر اعتماد الدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتها و پیوندها شده بود اینمعنی برطبع من گران می آمد با آنکه شبی بیتقریب و بے جهت باو سخنان ناخوش گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رقت و آزردگی تمام در بشره اعتمادالدوله ظاهر گشت صباح آن بدست یکی از خدمتیهاے درگاه اورا به نزد آصفخان فرستادم که چون شب سخنان بیمزه نسبت به پدرت مذکور ساخته اورا بتو سپردم خواه درینجا خواه در قلعه گوالیار هرجا میخواهی نگاهدار و مادامیکه تلافی و تدارک خاطر پدرت نکند گناه اورا نخواهم بخشید حسب الحکم آصفخان اورا بقلعه گوالیار فرستاد درهمین ماه جهانگیر قلیخان باضافه منصب سرفراز گشت دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار اضافه عنایت شد احمدبیگخان که از بندهای قدیم ایندولت است در سفر صوبه کابل ازو بعضی تقصیرات بوقوع آمد و مکرر از نفاق و نارسائیهاے او قلیج خان که سردار لشکر بود شکوه نمود بالضرورت اورا بدرگاه طلب نمودم و بجهت تنبیه و تادیب بمهابتخان سپردم که در قلعه رنتهنبور نگاهدارد قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه لعل پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان و ارباب حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشند بعد از دو پهر شب بنظر در آورند درین سال بهمین روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه و پنجهزار روپیه و یک لک و

نود هزار بیگهه زمین و چهارده موضع دروبست و بست و شش قلبه زراعت و یازده هزار خروار شالي مرحمت نمودم و هفتصد و سي و دو دانه مروارید بقیمت سي و شش هزار روپیه بجمعی از بندها که از روے اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم در اواخر ماه مذکور خبر رسیده که چهار گهري و نیم از شب یکشنبه یازدهم همین ماه گذشته در بلده برهان پور الله تعالی از دختر شاهزاده مراد بفرزند ارجمند سلطان پرویز پسری کرامت فرمود اورا سلطان دور اندیش نام نهادم *

جشن دهمین نوروز از جلوس همایون

از روز شنبه غره فروردینماه سنه ۱۰ مطابق هشتم شهر صفر سنه ۱۰۲۴ هجري پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشرفخانه حمل نزول اجلال ارزاني داشت بعد از گذشتن سه گهري از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس نمودم جشن نوروزي و آئین بندي بدستور سابق ترتیب یافت شاهزادهاے والا قدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان سلطنت تسلیم مبارکبادي بجاے آوردند روز غره بر منصب اعتمادالدوله که پنجهزاري ذات و دو هزار سوار بود هزاریذات و سوار افزوده شد و بکنور کرن و جهانگیر قلیخان و راجه نرسنگهه دیو اسپان خاصه مرحمت نمودم و روز دویم پیشکش آصفخان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب داده بود بتفصیل دیده شد انچه پسند خاطر افتاد موازي هشتاد و پنجهزار روپیه بود درین روز شمشیر مرصع معه پردله و بند و بار بکرن و یکزنجیر فیل بجهانگیر قلیخان مرحمت شد چون اراده توجه بطرف دکهن و آنحدود قرار داده خاطر بود بعبدالکریم معموري حکم فرمودم که بمندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سر نو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضي مرمت کند روز سویم پیشکش راجه نرسنگهه دیو بنظر در آمد و یک لعل و چند دانه مروارید و یکزنجیر فیل بدرجه قبول افتاد روز چهارم بر منصب مصطفی خان پانصدیذات و دو صد سوار افزوده شد که دو هزاري ذات و دو صد و پنجاه سوار باشد روز پنجم علم و نقاره باعتمادالدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره مي نواخته باشد بر منصب آصفخان هزاریذات و سوار افزوده شد که چهار هزاري ذات و دو هزار سوار باشد و هفت صد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگهه دیو افزوده رخصت وطن عنایت نمودم که بموعد مقرر بدرگاه حاضر شود در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر افتاد کشن چند از راجه زادهاے ولایت نگرکوت بخطاب راجگي سرفراز گردید روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله درچشمه نور از نظر اشرف گذشت مجلس عالي ترتیب یافته بود و از روے شگفتگي تمام پیشکش او دیده شد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازي یک لک روپیه مقبول افتاد تتمه باز گشت شد روز هفتم بر منصب کشن سنگهه که دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار بود هزاري ذات افزودم

درین روز در حوالي چشمه نور یک شیر شکار شد در هشتم کرن را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم و یک تسبیح خورد از مروارید و زمرد که لعلي درمیان بود و باصطلاح هندوان ادرا سمرن گویند باو عنایت شد و بر منصب ابراهیم خان هزاري ذات و چهار صد سوار افزودم که اصل و اضافه دوهزاري ذات و هزار سوار باشد و بر منصب حاجي بے اوزبک سیصد سوار افزوده شد و بر منصب راجه شیام سنگهه پانصدي ذات اضافه نمودم که دو هزار و پانصدي ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد روز یکشنبه نهم کسوف شد دوازده گهري از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن کرد و از پنج حصه چهار حصهٔ حضرت نیر اعظم در عقده ذنب منکسف شد و از آغاز گرفتن تا روشن شدن بهشت گهري گذشت تصدقات از هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و حبوبات به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج داده شد درین روز پیشکش راجه سورج سنگهه از نظر گذشت انچه برداشته شد موازي چهل و سه هزار روپیه بود پیشکش بهادر خاں حاکم قندهار درین روز گذشت مجموعه بچهارده هزار روپیه رسید دو پهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بست نهم صفر بطالع قوس درخانه بابا خرم از دختر اصفخان پسري متولد شد اورا داراشکوه نام نهادم امید که قدم او برین دولت ابد پیوند و بر پدر اقبالمندش مبارک و میمون باشد بر منصب سید علي بارهه پانصدي ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خاں از نظر در امد از جمله پیشکش او موازي چهل هزار روپیه مقبول افتاد درین روز بر منصب خسرو بے اوزبک سیصد سوار و بر منصب منگلي خاں پانصدي ذات و دو صد سوار افزوده شد روز یازدهم پیشکش مرتضی خاں از نظر گذشت از جمله جواهر او هفت قطعه لعل و یک تسبیح مروارید و دو صد هفتاد دانه دیگر برداشته انچه از پیشکش او قبول افتاد موازي یک لک و چهل و پنجهزار روپیه بود در دوازدهم پیشکش مرزا راجه بهاؤ سنگه وراوت شنکر از نظر گذشت در سیزدهم از پیشکش خواجه ابوالحسن یک قطعه لعل قطبي و یک الماس و یک عقد مروارید و پنج انگشتري و چهار دانه مروارید کلان و پارهٔ اقمشه که مجموع سي و دو هزار روپیه باشد مقبول افتاد روز چهاردهم بر منصب خواجه ابوالحسن که سه هزاري ذات و هفتصد سوار بود هزاري ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خاں هفتصد و پنجاهي ذات و دو صد سوار اضافه حکم شد که دوهزاري ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد در همین روز مصطفی بیگ فرستاده داراي ایران سعادت ملازمت دریافت بعد از سرانجام مهم گرجستان برادر عالیمقدار اورا باکتابت مشتمل برانواع محبت واظهار صداقت فرستاده بود با چند راس اسپ و اشتر و چند اقمشه حلب که از جانب روم بجهت آن برادر کامکار آمده بود و نه قلاده سگ فرنگي کلان درنده که درطلب آن ایماے رفته بود بدست او روانه ساخته بودند بنظر درآورد ومرتضی خان بخدمت تسخیر قلعه کانگره که در کوهستان پنجاب بلکه در معمورهٔ عالم باستواري و استحکام ان قلعه نشان نمیدهند درین

روز رخصت یافت از ابتدائی که صیت اسلام بدیار هندوستان رسیده تااین زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت بوجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته اند در ایام والد بزرگوارم یکمرتبه لشکر پنجاب برسر این قلعه تعین شد و مدتے در قبل و محاصره داشتند آخرالامر منصوبه برنشست که قلعه بدست درنیامده آن لشکر به مهمی ازان ضرور تر مقر گشت دروقت رخصت فیل خاصه با تلایر بمرتضی خان مرحمت نمودم و راجه سورجمل ولد راجه باسو هم چون ولایت اومتصل بدین قلعه بود تعین یافت و برمنصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد وراے سورجسنگه از جا وجاگیرخود امده ملازمت کرد و یکصد عدد اشرفی نذر گذرانید در هفتد هم پیشکش میرزا رستم بنظر درآمد دو خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید با چند طاق پارچه و یکزنجیر فیل و چهار اسپ عراقی درجه قبول یافت تتمه بازگردانیدم پانزده هزار روپیه قیمت انها شد و دربن تاریخ پیشکش اعتقاد خان که هژده هزار روپیه بقیمت درآمد ازنظر گذشت روز هیجدهم پیشکش جهانگیر قلیخان دیده شد از جواهر و اقمشه بمقدار پانزده هزار روپیه قبول افتاد بر منصب اعتقاد خان که هفتصدی ذات و دویست سوار بود هشتصدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسروبی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود بمرض اسهال درگذشت روز هشتم که پنجشنبه بود بعد از گذشتن دو پهر و چهار نیم گهڑی آغاز شرف شد دربن روز فرخنده بر تخت بسعادت و فیروزی جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون یک پهر از روز مذکور باقی ماند متوجه چشمه نور شدم پیشکش مهابتخان بموجب قرار داد درانجا بنظر درآمد از جواهر نفیس و مرصع آلات و اقمشه و انچه از هر قسم و از هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود از جمله کهپوه مرصع که حسب الالتماس او زرگران سرکار ساخته ابودند و از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود بیک لکهه روپیه قیمت شد سواے آن از جواهر و دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد الحق که پیشکشی نمایان بود به مصطفی بیگ فرستاده داراے ایران بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد عنایت کردم در بست و یکم خلعت بدست عبدالغفور به پانزده کس از امراے دکن فرستادم راجه بکرماجیت بجاگیرخود رخصت یافت و پرم نرم خاصه باو مرحمت شد در همین روز ها کمر خنجر مرصع به مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم بر منصب هوشنگ پسر اسلام خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود پانصدی ذات و دو صد سوار افزودم در بیست و سویم ابراهیم خان بصاحب صوبگی بهار سرفراز شد و ظفرخان را حکم شد که متوجه درگاه شود و بر منصب ابراهیم خان که دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم سیف خان در همین روزها بجاگیر مرخص شد و حاجی بے اوزبک بخطاب اوزبک خانی سربلند گشته بجاگیر رخصت یافت بهادرالملک از تعینات لشکر دکن که منصب دو هزار و پانصدی ذات و دوهزار و یک صد سوار داشت

باضافه پانصدي ذات و دوصد سوار ممتاز گشت برمنصب خواجه تقي که هشتصدي
ذات و یکصد و هشتاد سوار بود دو صدي دیگر افزوده شد دربیست و پنجم برمنصب
سلام‌الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار باشد
از اسپان خاصه اسپ سیاه ابلق که داراے ایران فرستاده بود بمهابتخان عنایت نمودم
آخر روز پنجشنبه بخانه با با خرم رفتم و تا یک پهر شب آنجا بودم پیشکش دوم او
درین روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده یکقطعه لعل مشهور رانا که در روز
ملازمت بآن فرزند گذرانیده بود و جوهریان بشصت هزار روپیه قیمت نموده بودند گذرانید
اما آنقدر که تعریف میکردند نبود وزن این لعل هشت ٹانک است و سابق راے بالدیو
که سردار قبیله رٹهور و از رایان عمده هندوستان بود در تصرف میداشت و ازو به پسر او
چندرسین منتقل گشت و او در ایام پریشاني و ناکامي برانا اودیسنگهه فروخت و ازو
برانا پرتاب رسید و از رانا پرتاب باین رانا امرسنگهه انتقال یافت چون بهتر ازین تحفه
در سلسله انها نبود باتمام فیلان خود که باصطلاح هندوان کهیته چار میگویند در روز
ملازمت بفرزند اقبالمند با با خرم گذرانید و من حکم کردم که دران لعل چنین نقش
کنند که بسلطان خرم درحین ملازمت رانا امرسنگهه پیشکش نمود و چند چیز دیگر هم
دران روز از پیشکشهاے با با خورم قبول افتاد از آنجمله صندوقچه بلوري بود کار فرنگ
که در غایت تکلف ساخته بودند با چند قطعه زمرد و سه انگشتري و چهار راس اسپ
عراقي و دیگر متفرقات که قیمت انها هشتاد هزار روپیه میشد درین روز که بخانه او رفتم
پیشکش کلانے ترتیب داده بود تخمیناً چهار پنج لک روپیه اسباب و نفایس بنظر
در آمد از مجموعه انها موازي یک لک روپیه برداشته تتمه را باو مرحمت نمودم در
بیست و هشتم بر منصب خواجه جهان که سه هزاري ذات و هزار و هشتصد سوار بود
پانصدي ذات و چهار صد سوار افزودم در آخر ماه به ابراهیم خان اسپ و خلعت و
خنجر مرصع و علم و نقاره مرحمت نمودم و رخصت صوبه بهار ارزاني داشتم خدمت
عرض مکرر را که بخواجگي حاجي محمد تعلق داشت چون وفات یافت بمخلص خان
که اعتمادي بود مرحمت فرمودم سیصد سوار برمنصب دلاور خان افزوده شد که
هزاري ذات و سوار باشد چون ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستم اورا پاره
بر تفنگ اندازیهاے خود آگاه سازم درین اثنا قراولان خبر ماده شیري آوردند با آنکه
قرار داد آنست که بغیر شیر نر شکار نکنم بملاحظه آنکه مبادا تا رفتن او شیري دیگر
بهم نرسد بهمین شیر ماده متوجه شدم و کرن را همراه برده ازو پرسیدم که هرجاے اورا که
بگوئي بزحکم بزنم بعد از قرار داد بجاے که شیر را فیل داشتند رسیدم بحسب اتفاق باد
و شورشي درهوا بهم رسید و فیل ماده که بران سوار بودم واهمه شیر اورا مضطرب داشت
و در یکجا قرار نمیگرفت باوجود این دو مانع قوي تفنگ را بجانب چشم او سر راست
کرده آتش دادم الله تعالی بکرم خود مرا ازان راجه زاده شرمنده نساخت و چنانچه
قرار داد بود درمیان چشم او زده اورا انداختم کرن درهمین روز التماس تفنگ خاصه نمود

تفنگ رومي خاصگي باو مرحمت نمودم چون بابراهیم خان در روز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل خاصگي التفات نمودم یک فیل به بهادرالملک و فیل دیگر به وفادار خان عنایت نموده فرستادم هشتم اردي بهشت مجلس وزن قمري ترتیب یافت و خود را بنقره و دیگر اجناس وزن کرده بمستحقان و محتاجان تقسیم فرمودم و نوازش خان بجاگیر خود که در صوبه مالوه بود رخصت یافت در همین روزها فیلی بخواجه ابوالحسن مرحمت نمودم در تاریخ نهم خان اعظم را که در آگره از قلعه گوالیار آمده بود و حکم طلب شده بود آوردند با آنکه ازو تقصیرات بسیار بوقوع آمده بود و آنچه درباب او بعمل آورده بودم همگي حق بامن بود بوقتیکه اورا بحضور من آوردند و چشم برو افتاد آثار خجالت در خود بیشتر ازو یافتم تمامي تقصیرات او بعفو مقرون ساخته شال که در کمر داشتم باو مرحمت شد بکنور کرن یک لک درب عنایت نمودم و راجه سورج سنگهه در همین روز فیل کلانے رن راوت نام که از فیلان نامي او بود آورده گذرانید الحق نادر فیلي است داخل فیلان خاصه ساختم در دهم پیشکش خواجه جهان که از آگره بجهت من بدست پسر خود فرستاده بود بنظر اشرف گذشت از هر قسم چیزها بود بچهل هزار روپیه قیمت شد در دوازدهم پیشکش خاندوران که پنج تاقور اسپ و دو قطار شتر و سگان تازي و جانوران شکاري بود بنظر در آمد در همین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه سورج سنگهه پیشکش گذرانید داخل فیل خانه خاصه شد تحیرخان بعد ازانکه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانیده بود درین روز مرخص گشت سخنان بعادلخان پیغام داده شد و سود و زیان دوستي و دشمني را خاطر نشان او نموده تعهدات کرده چندین قرار داد که مجموع این سخنان را معقول عادلخان ساخته اورا در راه دولتخواهي و اطاعت در آورد در وقت رخصت هم باو چیزها عنایت شد مجملاً درین مدت اندک چه از سرکار خاصه و چه از پادشازادها و از تکلفات امرا که حسب الحکم باو نموده بودند قریب بیک لک روپیه حساب شد که باو رسیده است در چهاردهم منصب و جلدوے خدمت فرزند خرم مشخص شد منصب او دوازده هزاریذات و شش هزار سوار بود و منصب برادرش پانزده هزاري ذات و هشت هزار سوار بود فرمودم که منصب اورا برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوائی دیگر را بصیغه انعام و جلدوے خدمت باضافه منظور دارند و فیل خاصه پنچي گج نام معه یراق که دوازده هزار روپیه قیمت داشت بدو مرحمت نمودم در شانزدهم فیلی بمهابتخان عنایت شد در هفتدهم بر منصب راجه سورج سنگهه که چهار هزاریذات و سه هزار سوار بود هزاري افزوده اورا بمنصب پنجهزاري سربلند ساختم حسب الالتماس عبدالله خان بر منصب خواجه عبداللطیف که پانصدي ذات و دویست سوار بود دویست افزودم حکم شد که هزاري ذات و چهارصد سوار باشد عبدالله پسر خان اعظم که در قلعه رنتهنبور محبوس بود و بالتماس پدرش اورا طلبیده بودم بدرگاه رسید و بند از پاي او برداشته بخانه پدرش فرستادم در بیست و چهارم راجه سورج سنگهه فیل دیگر فوج سنگار

نام بطریق پیشکش گذرانید اگرچه این فیل هم خوب است و داخل فیلان خاصه شد
اما بآن فیل اول نسبتی ندارد از نوادر روزگار است و بیست هزار روپیه قیمت آن
شده در بیست و ششم بر منصب بدیع‌الزمان و لد میرزا شاهرخ که هفتصدي‌ذات و
پانصد سوار بود دو صدي ذات اضافه مقرر گشت در همین روز خواجه زین‌الدین که
از خواجه زادهاے نقشبندیست از ماوراالنهر آمده ملازمت نموده هیجده راس اسپ
پیشکش گذرانید قزلباشاخان که از کمکیان صوبه گجرات بود چون بیرخصت صاحب
صوبه بدرگاه آمده بود حکم فرمودم که احدي اورا مقید ساخته بازنزد حاکم گجرات برده
رساند تا دیگران را این هوس نشود بر منصب مبارکخان سزاولی پانصدیذات افزوده شد
که هزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار باشد در بیست و نهم یک لک روپیه بخان آعظم
مرحمت نمودم و حکم شد که پرگنه داسنه و پرگنه کاسنه که موافق پنجهزاري ذات
میشود بجاگیر او مقرر باشد و در آخر همین ماه جهانگیر قلیخان را با برادران و خویشان
بصوبه اله آباد که بجاگیر انها مقرر است رخصت فرمودم و درین مجلس بیست راس
اسپ و قباے پرم نرم خاصگي و دوازده راس آهو و ده قلاده سگ تازي بکرن مرحمت
شد و روز دیگر که غره خورداد بود چهل راس اسپ و روز دوم چهل و یکراس و روز
سوم بست راس که درعرض سه روز صد و یک راس بوده باشد بانعام کنور کرن
مرحمت شد و در عوض فیل فوج سنگار فیلی از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت
داشت براجه سورجسنگهه مرحمت نمودم و در پنجم ماه مذکور ده چیره و ده قبا و ده
کمربند بکرن عنایت شد و در بستم یکزنجیر فیل دیگر مرحمت نمودم درین روزها واقع
نویس کشمیر نوشته بود که ملا گدائي نام درویشی مرتاض که چهل سال در یکے از
خانقاہهاے بلدهٔ مذکور منزوي بود دوسال قبل ازانکه ودیعت حیات باز سپارد از وارثان
آن خانقاه استدعا نموده که اگر رخصت باشد بجهت محل دفن خود گوشه درین خانقاه
اختیار نمایم انها گفتند که چنین باشد القصه جاے اختیار نموده چون مدت مذکور
سپري میگردد بدوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار مینماید که بمن حکم رسیده که
امانتی که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شویم چندی که حاضر بودند از
گفت و شنود او متعجب بوده اظهار میکنند که انبیا را برین سر اطلاع نیست چگونه
این سخن راباور توان نمود میگوید که بمن چنین حکم شده و بعد ازان بیکی از معتقدان
خود که از قاضي زادهاے آنملک است متوجه شده میگوید که مصحف مرا که
به هفتصد تنکه می ارزد هدیه نموده صرف بر داشتن من خواهي نمود چون بانگ
نماز جمعه بشنوي از من خبر خواهي گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع میشود
و همه اسباب حجره خود را بآشنایان و مریدان قسمت نموده آخرهمان روز بحمام رفته
غسل مینماید قاضي زاده مذکور پیش ازانکه بانگ نماز بشنود بخانقاه آمده تفحص
احوال ملا مینماید چون بدر حجره میرسد در حجره را بند کرده می بیند و خادمی
بر در نشسته از خادم احوال را مے پرسد او میگوید که ملا سفارش نموده که تا دراین خانه

بخودي خود باز نشود به حجره در نخواهي آمد ساعتی ازین سخن گذشته در حجره باز
میشود و قاضي زاده بآن خادم در می آیند می بینند که رو بقبله بدو زانو نشسته
جان بحق تسلیم نموده است خوشا حال وارستگان که ازین دامگاه تعلق بدین آساني
پرواز توانند نمود بر منصب کرمسین راتهور دو صدیذات و پنجاه سوار اضافه نموده
هزاري ذات و سیصد سوار مقرر فرمودم در یازدهم این ماه پیشکش لشکرخان که سه
قطار شتر ولایتي و بیست پیاله و رکابي خطائي و بیست قلاده سگ تازي بود از نظر
گذشت در دوازدهم خنجر مرصع باعتبار خان مرحمت شد و بکرن کلگي که دو هزار
روپیه قیمت داشت عنایت نمودم درچهاردهم به پسربلند رای خلعت مرحمت نموده
رخصت دکن فرمودم در شب جمعه پانزدهم امری غریب رویداد بحسب اتفاق من
درین شب دربهکر بودم ماحصل سخن آنکه کشن سنگهه برادر حقیقي راجه سورج سنگهه
از گوبنداس که وکیل راجه مذکور بود بواسطه کشتن برادر زاده خود گوپالداس نام
جواني که پیش ازین بمدتی بدست گوبنداس مذکور ضایع شده بود آزار تمام داشت
و سبب این نزاع طولی دارد القصه کشن سنگهه توقع آنداشت که گوپالداس چون
درحقیقت برادر زاده راجه هم بود او بانتقام این امر گوبنداس را بکشد راجه بواسطه
کارداني و سرراهي گوبنداس قطع نظر از باز خواست خون برادر زاده نموده به تغافل
میگذرانید کشن سنگهه چون اینقسم اغماض از راجه دید بخاطر گذرانید که من انتقام
برادر زاده خود را میکشم و نمیگذارم که این خون بخسپد مدتی اینمعني را در خاطر
داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و یاران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار این
مقدمه مینماید که امشب بقصد کشتن گوبنداس میرویم هرچه شود و بخاطر نداشت
که براجه ضرر و آسیبي رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر قریب بصبح صادق باتفاق
کرن برادر زاده خود و دیگر همراهان روان میشود چون بدروازه حویلي راجه میرسد چندی
از مردم آزموده خود را پیاده ساخته برسر خانه گوبنداس که متصل بخانه راجه بود
میفرستد و خود همچنان سوار برسر دروازه می ایستد آن پیاده‌ها بدرون خانه گوبند داس
درآمده چندی را که بطریق محافظت و چوکي بیدار بودند در ته شمشیر کشیده
میکشند در اثناے این زد و خورد گوبنداس بیدار میشود و مضطربانه شمشیر خود
را برداشته از یکطرف خانه برمي آید تا خود را بچوکیداران بیرون خانه رساند آن پیاده‌ها
چون از کشتن چند نفر فارغ میشوند از خیمه برآمده تفحص و تجسس گوبند داس
میکنند درین اثنا باو برمیخورند و کار اورا تمام میسازند پیش ازانکه خبر کشتن گوبند داس
مشخص بکشن سنگهه رسد بیتابانه از اسپ پیاده شده بدرون حویلي درمی آید
هرچند مردم او اضطراب میکنند که پیاده شدن لایق نیست اصلا گوش بسخن نمیکند
که اگر اندک زماني دیگر توقف میکرد و خبر کشته شدن غنیم بدو میرسید همچنان
سواره ممکن که کار را اتمام ساخته سالم و آزاد برگردد چون قلم تقدیر بروش دیگر رفته
بود مقارن پیاده شدن و در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغاے

مردم بیدار میشوند و بدروازهٔ خانه خود برهنه شمشیری در دست می ایستد مردم از
اطراف و جوانب خبردار شده برین مردم که پیاده شده در آمده بودند متوجه میشوند
پیاده شده‌ها معلوم که چه مقدار کس بودند و مردم راجه از حد شمار بیرون بهریک از
مردم کشن سنگهه ده کس روبرو میشوند مجملاً کشن سنگهه و برادر زاده او کرن چون
برابر خانه راجه میرسند مردم هجوم آورده هردو را میکشند کشن سنگهه هفت زخم
و کرن نه زخم برمیدارند همگی درین معرکه شصت و شش نفر از طرفین بقتل
در می آیند از طرف راجه سی نفر و از جانب کشن سنگهه سی و شش نفر چون
آفتاب عالمتاب سرزد و عالم را بنور خود منور ساخت این قضیه بروے کار افتاده
راجه برادر و برادر زاده و چندان نوکرے که از خود عزیزتر میدانست کشته دید و ما بقی
مردم متفرق هرکس بجاے بدر رفتند این خبر در بهکر بمن رسید حکم کردم که کشتها را
بنوعی که رسم انهاست بسوزند و تحقیق این قضیه بواقعی نمایند آخرالامر ظاهر شد
که حقیقت بنوعی بوده که نوشته شده و باز خواست دیگر نداشت در هشتم میران
صدرجهان از وطن خود آمده ملازمت نمود یکصد مهر نذر گذرانید و رای سورج سنگهه
بخدمت دکن مرخص گشت یک جفت مروارید براے گوش او و پرم نرم خاصه مرحمت
نمودم بجهت خانجهان نیز یک جفت مروارید فرستاده شد در بیست و پنجم بر
منصب اعتبار خان ششصد سوار اضافه نمودم که پنجهزاری ذات و دو هزار سوار باشد
در همین روز کرن بجاگیر خود رخصت یافت اسپ و فیل خاصه با خلعت و عقد
مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع که بدو هزار روپیه اتمام یافته
بود باو مرحمت نمودم از روز ملازمت تا هنگام رخصت مجموع انچه از نقد و جنس
و جواهر و مرصع آلات باو عنایت کردم دو لک روپیه و یکصد و ده راس اسپ و پنج
زنجیر فیل بود و سوای انچه فرزند خرم بدفعات بدو داده است و مبارک خان سزاولی
را اسپ و فیل عنایت نموده بهمراهی او مقرر ساختم و بعضی سخنان زبانی برانا
پیغام نمودم راجه سورج سنگهه نیز بوعده دوماه بوطن خود رخصت حاصل نمود در
بیست و هفتم پاینده خان مغل که از امراے قدیم این دولت بود ودیعت حیات
سپرد در اواخر این ماه خبر رسید که داراے ایران پسر کلان خود صفی میرزا را بقتل
رسانید اینمعنی باعث حیرانی تمام گشت چون تحقیق نموده شد گفتند که درشت
که یکی از شهرهاے مقرر گیلان است به بهبود نام غلامی حکم فرمود که صفی میرزا را
بکش غلام مذکور وقت یافته در صباح نهم محرم سنه هزار و بیست و چهار که میرزا از
حمام برآمده متوجه خانه بود بدو زخم شمشیر سیخکی کار اورا تمام میسازد بعد از گذشتن
بسیاری از روز که جسد او درمیان آب و گل بود شیخ بهاءالدین محمد که بدانائی و
پارسائی معروف و مشهور آندیار است و شاه را باو عقیده تمام این سخن را اظهار میکند
و رخصت برداشتن گرفته نعش اورا باردبیل که گورخانه آبا و اجداد ایشانست میفرستد
هرچند از مترددین ایران تحقیق اینمعنی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر

ازان تسلي گردد چه فرزند کشتن را قوي سببي بايد تارفع آن بدنامي نمايد در غرة تير
ماه يک زنجير فيل رنجيت نام باتاليربميرزا رستم مرحمت نمودم و به سيدعلي بارهه
نيز يکزنجير فيل عنايت شد ميرک حسين خويش خواجه شمس الدين به بخشيگري
ووقايع نويسي صوبه بهار مقرر گشت و رخصت يافت خواجه عبداللطيف قوش
بيگي را فيل و خلعت داده بجاگير رخصت نمودم درنهم ماه مذکور شمشير مرصع
بخانددوران و خنجرے بجهت الهداد ولد جلاله افغان که طريقه دولتخواهي اختيار نموده
فرستاده شد سيزدهم مجلس عيد آب پاشان منعقد گشت و بنده هاے درگاه گلابها
به يکديگر پاشيده شگفتگيها کردند درهفدهم امانت خان به بندر کهنپايت تعين شد
چون مقرب خان اراده آمدن درگاه داشت بندر مذکور ازو تغير شد درهمين روز کمر خنجر
مرصع بفرزند پرويز فرستادم درهيجدهم پيشکش خانخانان ازنظر گذشت ازهمه جنس
چيزها ترتيب داده بود جواهر مرصع آلات که سه قطعه لعل و يکصد و سه دانه مرواريد
و يکصد ياقوت و دو خنجر مرصع و کلگي مرصع بياقوت و مرواريد و صراحي مرصع و
شمشير مرصع و ترکش مخمل بنده و بار مرصع و يک انگشتري نگين الماس بود قريب
بيک لک روپيه قيمت شد سواے جواهر و مرصع آلات پارچه دکني و کرناتکي و از
هرقسم زردار و ساده و پانزده زنجير فيل و يک راس اسپ که يالش بزمين ميرسيد
نيز بنظر درآمد پيشکش شهنواز خان نيز پنج زنجير فيل و سيصد عدد پارچه از هرقسم
بود بنظر گذشت درهشتم هوشنگ را بخطاب اکرامخاني سرفراز ساختم روز افزون که از
راجه زادهاے معتبر صوبه بهار بود و از خوردي باز بخدمت حضور قيام مينمود اورا
بشرف اسلام مشرف ساخته باآنکه پدرش راجه سنگرام درمخالفت باولياے دولت
قاهره کشته گشته بود راجگي ولايت پدرش باو عنايت نموده و فيل مرحمت کرده رخصت
وطن فرمودم يکزنجير فيل بجهانگير قليخان عنايت نموده فرستاده شد بيست و چهارم
جگت سنگهه ولد کنورکرن که درسن دوازده سالگي بود آمده ملازمت کرد و عرضداشت
پدر کلان رانا امرسنگهه و پدر خود گذرانيد خيلگي آثار نجابت و بزرگ زادگي ازچهرة
او ظاهر است و بخلعت و دلجوئي خاطر اورا خوش ساختم بر منصب ميرزا عيسي
ترخان دوصدي ذات افزوده شد که هزار و دوصدي ذات و سيصد سوار بوده باشد در
اواخر همين ماه شيخ حسين روهيله را بخطاب مبارز خاني سرفراز ساخته بموعد مقرر
رخصت جاگير نمودم بخويشان ميرزا شرف الدين حسين کاشغري که درينولا آمده
سعادت آستان بوسي دريافتند ده هزار درب مرحمت شد درپنجم امرداد بر منصب
راجه نتهمل که هزار و پانصدي ذات و يک هزار و يکصد سوار بود پانصدي ذات و يکصد
سوار افزوده شد درهفتم کيشو مارو که بسرکار اوديسه جاگير داشت و بواسطه شکوة
صاحب صوبه آنجا بدرگاه طلب داشته شده بود آمده ملازمت نمود چهار زنجير فيل
پيشکش گذرانيد چون اشتياق ديدن فرزند خانجهان بسيار داشتم و بجهت تحقيق
مهمات صوبه دکن هم يکمرتبه آمدن او ضروري بود اورا طلبيده بودم روز سه شنبه هشتم

ماه مذکور ملازمت نمود یکهزار مهر و یک هزر روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و یک قطعه زمرد و پهول کتاره مرصع که قیمت انها پنجاه هزار روپیه بود بطرق پیشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود بروضه متبرکه ایشان رفته تا نصف شب درانجا گذرانیدم و خدام و صوفیان وجدها و حالها نمودند بفقرا و خدام زرها بدست خود دادم همگي شش هزار روپیه نقد و یکصد ثوب کرته و هفتاد تسبیح مروارید و مرجان وکهربا و غیره داده شد مها سنگهه پسر زاده راجه مانسنگهه را بخطاب راجگي سرفراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم در شانزدهم یکراس اسپ عراقي از طویله خاصگي و یک اسپ دیگربه مهابتخان مرحمت شد در نوزدهم فیل بخان اعظم عنایت شد در بستم بر منصب کیشو مارو که دوهزاري ذات و هزار سوار بود دویست سوار اضافه شد و بخلعت سربلندي یافت و بر منصب خواجه عاقل‌که هزاري و دو صدیذات و ششصد سوار بود دوصدي ذات و سوار افزوده شد در بیست ودوم میرزا راجه بهاو سنگهه رخصت آنبیر که وطن قدیم انهاست یافته جامه پهوپ کشمیري خاصه عنایت نمودم در بیست پنجم احمد بیگ خان که در قلعه رنتهنبور محبوس بود ملازمت نموده تقصیرات او بدابرسبق خدمت بعفو مقرون گشت در بیست و هشتم مقربخان از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و یک کلگي و یکقطعه تختي مرصع گذرانید بر منصب سلام‌الله عرب پانصدي ذات و سوار افزوده شد که دو هزاري ذات و هزار و یکصد سوار باشد در اول ماه شهریور بر منصب هاے جمعي که بخدمت دکن میرفتند بربن موجب افزوده شد بر منصب مبارز خان سیصد سوار که هزاري ذات و سوار باشد و ناهر خان نیز بهزاریذات و سوار سرفراز گردید دلاور خان باضافه سیصد سوار سرفراز شد که دو هزار و پانصدي ذات و سوار باشد و منگلي خان را دوصد سوار افزوده هزار و پانصدیذات و هزارسوار ساختم گردهر پسر رایسال بهشتصدي ذات و سوار ممتاز گشت و الف خان قیام خاني بهمین منصب از اصل و اضافه سربلند گردید یادگار حسین به هفتصدي ذات و پانصد سوار امتیاز یافت کمال‌الدین پسر شیرخان را به همین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار برمنصب سید عبدالله بارهه افزودم که از اصل و اضافه هفتصدي ذات و سیصد سوار باشد در هشتم ماه مذکور یکعدد مهر نور جهاني که شش هزار و چهار صد روپیه میشد به مصطفی بیگ فرستاده داراي ایران مرحمت نمودم و پنج قلاده چیته بقاسم خان حاکم بنگاله مرحمت نموده میرزا مراد پسر کلان میرزا رستم دردوازدهم همین ماه بخطاب التفات خاني سرفراز گشت در شب شانزدهم که مطابق شب برات بود فرمودم که کوههاے اطراف تال رانا ساگر و کنار هاے آنرا چراغان نمودند خود به تماشاے آن رفتم عکس چراغها در آب اوفتاده عجب نمودے داشت بیشتر آنشب را با مردم اهل محل در کنار تال مذکور گذرانیدم روز هفتدهم میرزا جمال‌الدین حسین که به ایلچیگري بیجاپور رفته بود آمده ملازمت نمود سه عدد انگشتري که نگین یکي از انها عقیق یمني بود در غایت

لطافت و سیرابی که از جنس عقیق یمنی بان خوبی کم دیده شده است بنظر
درآورد عادلخان سید کبیر نام شخصی را از جانب خود همراه میر مذکور نموده از فیلان
معه یراق طلا و نقره و اسپان عربی و جواهر مرصع آلات و اقسام اقمشه که دران
ملک بعمل می آید پیشکش فرستاده بود در بیست و چهارم ایماه از نظر گذشت
و عرضداشتی که آورده بود از نظر گذرانید در همین روز مجلس وزن شمسی نیز منعقد
گشت در بیست وششم مصطفی بیگ ایلچی رخصت یافت سواے انچه در مدت
خدمت باو مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم
و درجواب کتابتی که آورده بود محبت نامه مشعر بر کمال دوستی نوشته شد درچهارم
ماه مهر منصب میر جمال الدین حسین که دو هزاری ذات و پانصد سوار بود چهار
هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت در پنجم مهابتخان به همراهی خانجهان
که بخدمت دکن نامزد شده بود بملاحضه ساعتی که بجهت او اختیار نموده بودند
رخصت یافت بخلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر خاصه و فیل سربلند
گردید درنهم خانجهان مرخص گشت و خلعت و نادری خاصه و اسپ راهوار
بازین و فیل خاصه و شمشیر خاصه مرحمت نمودم در همین تاریخ هزار و هفتصد سوار
از تابینان مهابتخان را حکم شد که دو اسپه و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که
دریندمرتبه بخدمت دکن تعین یافتند سیصد و سی نفر منصب دار و سه هزار احدی
و هفتصد سوار او یماق و سه هزار افغان دله زاک بود که همگی سه هزار سوار موجود
میشود با سی لک روپیه خزانه و توپ خانه مستعد و فیلان جنگی بخدمت مذکور
متوجه شدند بر منصب سربلند راے پانصدی ذات ودویست و شصت نفر سوار افزوده
شد که دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار بوده باشد بالچو برادر زاده قلیج خان
به منصب هزاری ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت بر منصب راجه
کشنداس هم پانصدی ذات اضافه نمودم حسب الالتماس خانجهان منصب شهبازخان
لودی که از تعینات دکن است از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و
دویست سوار بر منصب وزیرخان افزوده شد و منصب سهراب خان پسر میرزا رستم
هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه قرار یافت در چهاردهم همین ماه هزاری
دیگر برذات میر جمال الدین حسین و پانصد سوار افزوده اورا به منصب والاے پنجهزاری
و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردانیدم در نوزدهم راجه سورجسنگهه با پسر خود گجسنگهه که
بوطن رخصت شده بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید بسید
کبیر فرستادهٔ عادلخان یکعدد مهر نور جهانی که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم
در بیست وسیوم نود زنجیر فیل از فیلان که قاسم خان از فتح ولایت کوچ و فتح مگهه و
زمیداران اوڈیسه بدست آورده بود بنظر گذشت و داخل فیل خانهائے خاصه شریفه گردید
دربیست و ششم ارادت خان به منصب میرسامانی و معتمد خان بخدمت بخشیگری
احدیان محمد رضاے جابری به بخشیگری صوبه پنجاب و واقعه نویسی آنجا سرفرازی

یافتند سید کبیر که از جانب عادلخان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیا داران دکن و تعهد باز گذاشتن قلعه احمد نگر و ولایات بادشاهی که بافساد بعضی مفسدان از تصرف اولیاے دولت قاهره بر آمده بود بملازمت آمده بود دریں تاریخ رخصت شد و خلعت و فیل و اسپ یافته روانه گردید چون راجه راج سنگهه کچهواهه در دکن وفات یافت رامداس پسر اورا به منصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم در چهارم ماه آبان بسیف خان بارهه نقاره مرحمت شد و بر منصب او سیصد سوار اضافه نمودم که سه هزاري ذات و دو هزار سوار بوده باشد در همین تاریخ راجه مان را که در قلعه گوالیار دربند بود بضامنیت مرتضی خان خلاص ساخته منصب اورا برقرار داشته بخدمت قلعه کانگره نزد خان مذکور فرستادم حسب الالتماس خاندوران بر منصب صادقخان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزاري ذات و سوار باشد میرزا عیسی ترخان از ولایت سنبل که بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذرانید در شانزدهم راجه سورج سنگهه بخدمت دکن رخصت شد و سیصد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنجهزاري ذات و سه هزار و سیصد سوار بوده باشد خلعت و اسپ یافته روانه گردید در هیجدهم منصب میرزا عیسی را از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار مقرر ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم و بدکن رخصت یافت در همین روزها خبر فوت چین قلیج بدبخت از مضمون عرضداشت جهانگیر قلیخان مسموع گشت بعد از فوت قلیج خان که از بندهاے قدیم این دولت بود من این بیسعادت را عنایت کلي نموده از امرا ساختم و مثل جونپور ولایتی را بجاگیر او مقرر داشتم و دیگر برادران و خویشان اورا بهمراه او ساخته همه را به نیابتي او دادم لاهوري نام برادري داشت در غایت بي اندامي و شرارت نفس بمن رسید که بندهاے خدا از سلوک او در عذاب اند احدی فرستادم که اورا از جونپور بیاورند برسیدن احدی بے سببي و باعثی وا همه برچین قلیج غلبه کرده بخاطر میگذرانند که برادر مضبط خودرا همراه گرفته بباید گریخت منصب و حکومت و جا و جاگیر و زر و سامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته پاره زر وطلا و جواهر بر میدارد و با معدودی چند بمیان زمیداران میرود این خبر چند روز پیش ازین رسید وتعجب تمام دست داد مجملاً بهر زمینداری که میرسد مبلغها ازو گرفته او را از خود میگذرانند تاانکه خبر رسید که بولایت جوهت درآمد بجهت اتفاق زمیندار انجا روزے چند دران نواحي میگذرانند چون این خبر بجهانگیر قلیخان میرسد چندے ازمردم خود میفرستد که ان بیعاقبت را گرفته بیاورند بمجرد رسیدن اورا بدست آورده اراده میکنند که بجهانگیر قلیخان رسانند در همین اثنا بجهنم واصل میگردد چندیکه با او همراه بودند چنین تقریر کردند که چند روز قبل ازین بیماري بهمرسانیده بود و ان بیماري او را کشت و اینقدمه نیز مسموع گشت که خود قصد نموده باشد تا بدینحال اورا به نزد جهانگیر قلیخان نیاورند بهر تقدیر جسد او را بافرزندان و خدمتگاران که همراه داشت باله اباد آوردند اکثر زرهاے اورا ضایع ساختند

و زمینداران ازو گرفته بودند حاشا که نمک مثل اینوع روسیاهان را بچنین عقوبتها گرفتار نکند

ازپس فرضی که بود برامم * فرض بود حق ولي النعم

در بست و دوم حسب الالتماس خانهوران برمنصب ناد علي ميداني كه از تعينات بنگش بود دويست سوار افزوده شد که هزار و پانصدیذات و هزار سوار باشد و لشکرخان را که دو هزاریذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد در بست و چهارم مقربخان را که سه هزاري ذات و دو هزار سوار بود پنجهزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر داشتم * در همین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاري که از امرا زادها بود و خدمت قراولي داشت بخطاب خاني سرفراز شد در پنجم ماه آذر خنجر مرصع بداراب خان عنایت شد بدست راجه سارنگدیو خلعت بجهت امراے دکن مرحمت نمودم چون از صفدر خان حاکم کشمیر بعضي مقدمات مسموع گشت او را از حکومت انجا معزول ساخته احمد بیگ خان را بنابر سبق خدمت نواخته بصاحب صوبگي ولايت كشمير سرفرازي بخشيدم و منصب او را كه دو هزار و پانصديذات و هزار و پانصد سوار بود بر قرار داشته بکمر خنجر مرصع و خلعت امتیازیافت و رخصت شد و بدست اهتمام خان خلعت زمستاني بقاسم خان حاکم بنگاله و امراء تعینات انجا فرستادم پیشکش مکدي ولد افتخارخان که یکزنجیرفیل و چهارده راس گوت و پاره اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و بخطاب مروت خاني ممتاز گردید دیانتخان را که در قلعه گوالیار بود حسب الالتماس اعتمادالدوله طلب داشته بودم سعادت کورنش یافت و اموال او که بقید ضبط در آمده بود بدو مرحمت شد دریتولا خواجه هاشم ده بندی که در ماوراءالنهر امروز سلسله درویشي گرم دارد و مردم انملک را نسبت بایشان اعتقاد تمام است بدست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبني بر اظهار دعا گوئي قدیم و نسبت و اخلاص اباواجداد باین دودمان با فرجي و کمان فرستاده بودند و بیتی که حضرت فردوس مکاني بجهت خواجگي نام عزیزی هم ازان سلسه درسلک نظم در آورده بودند و مصراع اخران اینست

خواجگي را بنده ایم و خواجگي را بنده ایم

در آن کتاب درج بود ماهم در برابر این کتابت سطرے چند بقلم خاص مرقوم ساخته این رباعي را در بدیهه گفته باهزار مهر جهانگیري بخواجه مذکور فرستادیم

ای انکه مرا مهر تو بیش از بیش است   از دولت یاد بودت ای درویش است
چندانکه زمزده ات دلم شـاد شـود   شادیم ازآنکه لطف از حد بیش است

چون فرموده بودیم که این رباعي را هرکه طبع نظمی داشته باشد بگوید حکیم مسیح الزمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگرچه شغل شاهي درپیش   هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شـاد شود زمادل یک درویش   آنرا شمریم حاصل شـاهي خویش

هزار مهر دیگر بجایزهٔ وصله این رباعی بحکیم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دے که از سیر بهکر باز گشته متوجه اجمیر بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد در بیستم میر میران آمده ملازمت نمود * مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم میگردد از جانب پدر پسر زادهٔ میر غیاث‌الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت‌الله ولی‌است در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانچه حضرت شاه طهماسب همشیرهٔ خود جانش خانم را بشاه نعمت‌الله داد و از مشیخت وهدایت به‌نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دختر زادهٔ شاه اسمعیل خونیست بعد از فوت شاه نعمت‌الله پسر او میر غیاث‌الدین محمد میر میران رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرایم خانوادهٔ سلطنت و عظمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه‌اسمعیل مذکور را به پسر دیگرش میر خلیل‌الله داد که میر میران ازو تولد شده میرخلیل‌الله مذکور هفت و هشت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملازمت نمود چون از سلسله مردم عزیز و عظیم بود باحوال او بسیار پرداختم ومنصب و جاگیر و عزت اورا معمور ساخته در صدد تربیت و رعایت او بودم بعد ازانکه آگرہ مقام خلافت شدباندک مدتی بسبب افراط خوردن انبه او را بیماری اسهال کبد روئداد و در عرض ده دوازده روز جان را بجان افرین سپرد از رفتن او آزرده خاطر شدم باز گذاشتهاے او را از نقد و جنس فرمودم که بفرزندان او که در ولایت بودند رسانیدند دریتولا میرمیران که در سن بست و دو سالگی قلندر و درویش شده بروشی که او را در راه نشناختند خود را دراجمیر بما رسانید جمع کلفت‌هاے خاطر و پریشانی‌هاے باطن و ظاهر او رااصلاح و تدارک نموده بمنصب هزاریذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و سی هزار درب نقد باو عنایت کردم الحال درخدمت و ملازمت است در دوازدهم ظفرخان که از صوبه‌داری بهار تغیر یافته بود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید و سه فیل پیشکش نمود در پانزدهم دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله هزاریذات و سوار افزوده شد که چهار هزاریذات و سوار باشد چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشد خدمت پسندیده بوقوع نیامد مخلص‌خان را که از بنده‌هاے معتمد این درگاه بود بخدمات مذکور تعین نموده شد منصب اورا دو هزاریذات و هفتصد سوار مقرر داشتم و علم نیز عنایت کردم و خدمت عرض مکرر بدیانت خان حکم فرمودم در بست وپنجم روز جمعه وزن فرزند خرم واقع شد تاسال حال که سنش به بیست و چهار سالگی رسیده و کدخدائیها کرده و صاحب فرزندان شده اصلا خود رابخوردن شراب آلوده نساخته بود درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که با با صاحب فرزندان شدهٔ و بادشاهان و بادشاهزادگان شراب خورده اند امروز که روز جشن وزن تست بتو شراب میخورانیم و رخصت میدهیم که در روزهاے جشن و ایام نوروز و مجلسهاے بزرگ میخورده باشی اما طریقهٔ اعتدال مرعیداری که خوردن باندازهٔ که عقل را زایل کند دانایان روا نداشته اند و می باید که از خوردن ان غرض نفع و فایده باشد و بو علی که بزرگ طبقهٔ حکما

و اطباست اين رباعي را بنظم در آورده

مي دشمن مست و دوست هوشيار است ❋ اندک ترياق و بيش زهر مار است
در بسيارش مضرت اندک نيست ❋ در اندک او منفعت بسيار است

بمبالغه بسيار شراب باو داده شد من تا سن پانزده سالگي نخورده بودم مگر درايام طفوليت که دوسه مرتبه والده وانکهاے من بتقريب علاج اطفال ديگر از والد بزرگوارم عرق طلبيده مقدار يک توله انهم بگلاب و اب آميخته براے دفع سرفه دارو گفته مرا خورانيده باشند ❋ دران ايام که آردوي والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانان يوسف زئي درقلعه اتک که برکنار آب نيلاب واقع است نزول اجلال داشت روزي بعزم شکار برنشستم چون تردد بسيار واقع شد و اثارماندگي ظاهر گشت استاد شاه قلي نام توپچي نادري که سر امد توپچيان عم بزرگوارم ميرزا محمد حکيم بود بمن گفت که اگر يک پياله شراب نوشجان فرمايند دفع ماندگي و کسالت خواهد شد چون ايام جواني بود و طبيعت مايل بارتکاب اين امور بمحمود ابدار فرمودم که بخانه حکيم علي رفته شربت کيف ناک بيار حکيم مقدار يک نيم پياله شراب زرد رنگ شيرين مزه درشيشه خورد فرستاد انرا خوردم کيفيت ان خوش آمد بعدازان شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز مي افزودم تاآنکه شراب انگوري از کيفيت بازماند و عرق خوردن گرفتم رفته رفته در مدت نه سال به بست پياله عرق دوآتشه کشيد چهارده در روز باقي درشب خورده ميشد وزن آن شش سير هندوستان که يک و نيم من ايران باشد وخورش من دران ايام مقدار يکمرغ با نان و ترب بود درانحال هيچکس را قدرت برمنع من نبود کار بجاے کشيد که در خمارها از بسياري رعشه و لرزيدن دست پياله خود نميتوانستم خورد بلکه ديگران مي خوراندند تاانکه حکيم همام برادر حکيم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود طلبيده براحوال خويش اطلاع دادم او ازکمال اخلاص و نهايت دلسوزي بے حجابانه بمن گفت که صاحب عالم بدين روش که شما عرق نوشجان ميکنيد نعوذبالله تا ششماه ديگر احوال بجاے خواهد کشيد که علاج پذير نباشد چون سخن او از خيرانديشي بود و جان شيرين عزيز است درمن اثرکرد من ازان تاريخ شروع در کم ساختن کرده خود را بخوردن فلونيا انداختم هرچند درشراب ميکاستم برفلونيا مي افزودم و فرمودم که عرق را بشراب انگوري ممزوج سازند چنانچه دو حصه شراب انگوري و يک بخش عرق بوده باشد هر روز ازانچه ميخوردم چيزے کم نموده در مدت هفت سال بشش پياله رسانيدم وزن هر پياله هژده مثقال و بکپاۀ الحال پانژده سال مے شود کهبه همين دستور خورده ميشود وازين نه کم ميشود نه زياده و در شب ميخورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک منست و شب جمعه که از شبهاي متبرکه ايام هفته است وروز متبرک درپيش دارد بملاحظه اين دو چيز در آخر هاے روز ميخورم که خوش نمي آيد که اين شب بغفلت گذرانيده در اداے شکر منعم حقيقي تقصير رود در روز پنجشنبه و روز يک شنبه گوشت هم نميخورم در پنجشنبه چون جلوس مبارک

من واقع شده و روز یک شنبه که روز ولادت والد بزرگوار منست و این روز را بسیار تعظیم میکردند و عزیز میداشتند و بعد از چند گاه فلونیا را بافیون بدل ساختم اکنون که عمر من بچهل و شش سال و چهار ماه شمسي و چهل و هفت سال و نه ماه قمري رسیده هشت سرخ افیون بعد از گذشتن پنج گهري از روز و شش سرخ بعد از یکپهر شب میخورم * خنجر مرصع بدست مقصود علي بعبدالله خان مرحمت نمودم شیخ موسی خویش قاسم خان بخطاب خاني سرفراز گشته بمنصب هشتصدیذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص شد بر منصب ظفرخان پانصدیذات و سوار اضافه مرحمت شد و بخدمت بنکش تعین یافت در همین روزها محمدحسین برادر خواجه جهان بخدمت فوجداري سرکار حصار سرفراز گردیده مرخص شد و دویست سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که پانصدیذات وچهار صد سوار باشد و فیل نیز عنایت کردم در پنجم بهمن بمیر میران فیل عنایت شد خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالیمقدارم شاه عباس بدست او تسبیح عقیق یمني و رکابي کار وندیک که بسیار تحفه و نادربود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور بنظر در آمد درهژدهم بعضي پیشکشها از قسم مرصع الات وغیره که سلطان پرویز ارسال داشته بود بنظر درآمد * هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله که بخدمت بخشیگري قیام داشت بخطاب خاني سرفراز گشت اینخطاب را بخواجه عبدالعزیز عنایت کرده بودم مناسبتها را مرعي داشته او را بخطاب عبدالعزیزخان و صادق را بخطاب صادقخان سرفرازساختم دردهم جگت سنگهه ولد کنورکرن که بوطن خود دستوري یافت در هنگام رخصت بست هزار روپیه و یک اسپ ویک زنجیر فیل وخلعت و شال خاصه بدومرحمت نمودم و هرداس جهاله که از معتمدان رانا ست و اتالیق پسر کرن بود باو هم پنجهزار روپیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم و بدست اوشش پري از طلاجهت رانا فرستادم دربستم همین ماه راجه سورجمل ولد راجه باسو که بنابرنزدیکي جا و مقام بهمراهي مرتضی خان بگرفتن قلعه کانگره تعین یافته بود بطلب آمده ملازمت کرد خان مذکور را بعضي مظنه‌ها از و در خاطر قرار گرفته بود بدینجهت همراهي اورا مخل دانسته مکرر عرایض بدرگاه فرستادو در باب او سخنان نوشته تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بست و ششم نظام‌الدین‌خان از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین سال اخبار فتح و فیروزي و ظفرو بهروزي از اطراف ممالک محروسه رسید اول قضیه احداد افغان که از دیر باز در کوهستان کابل در مقام سرکشي و فتنه‌انگیزیست و بسیاری از افغانان آن سرحد برو جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعین بوده اند رفته رفته شکستها خورده و پریشانیها کشید جمعیت او پاره متفرق شد و پاره کشته گشت و درجرخي که محل اعتماد او بود مدتي پناه برد و اطراف آنرا خانه‌وران قبیل نموده راه در آمد و بر آمد را برو بست چون بجهت حیوانات کاه و وجود خوراک در محکمه مذکور نماند شبها مواشي خود از کوه پایان آورده در دامنها میچرانید و خود

نیزبجهت آنکه مردم همراهي نمایند مي آمد تا آنکه اینخبر بخاندوران رسید جمعي از سرداران و مردم کار کرده را در شبي معین تعین کرد که بحوالي جرخي رفته کمین نمایند و آن جماعت رفته شب خود را در پناه کاهها پنهان ساختند و روزش خاندوران بهمان طرف سواري نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را بر آورده بچرا سر میدهند واحداد بدنهاد با جماعه خود از کمین گاهها گذشته که یکبار گردي از پیش ظاهر میشود چون خبر میگیرند معلوم میگردد که خاندورانست متلاشي و مضطرب گشته قصد بازگشتن میکنند وقراولان خان مذکور نیز خبر کردند که احداد است خان جلو داده خود را باحداد میرساند مردمیکه در کمین گاه بودند انها نیز سرراه گرفته حمله اور مي شوند تا دوپهر بجهت قلبي و سکشتگي جا و بسیاري جنگل معرکه جنگ قایم بود اخرالامر شکست بر افغانان افتاده خود را بکوه در میکنند و قریب سیصدکس از مردم کاري بجهنم میروند و یکصد نفراسیر میگردند احداد نمیتواند که دیگربار خود را بدان محکمه رسانیده پا قایم سازد بالضرورت خود را بجانب قندهار رو میکشد افواج قاهره بجرخي و جاهاے و خانهاے ان تیره روزگاران در امده همه را میسوزند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد برمي اندازند خبر دیگر شکست خوردن عنبر بداختر و برهمزدگي لشکر نکبت اثر اوست خلاصه کلام انکه جمعي از سرداران معتبر و جماعه از برگیان که قومے اند در نهایت سخت جاني و مدار قطره و تردد در انملک بر انهاست از عنبر رنجیده اراده دولتخواهي نمودند از شاهنواز خان که بافوجي از عساکر منصوره در بالاپور بود استدعاے قول نموده قراردادند که خانمذکور را به بینند و خاطرجمع نموده ادم خان و یاقوت خان و جمعي دیگر از سرداران و برگیان جادو راے و بابو کانتیه امده دیدند شــــهنواز خان بهر یک ازانها اسپ و فیل وزر و خلعت فراخور قدر و حالتي که داشتند داده سرگرم خدمت و دولتخواهي ساخت و از بالاپور کوچ نموده بهمراهي اینمردم برسر عنبر مقهور روانه شدند در اثنـــاے راه بفوجي که از دکنیـــان که محلدار و دانش و دلاور و بجلي و فیروز و چندے دیگر از سرداران باشد برخورده انفوج را تار مار ساختند و ان مقهور ان

شکسته سلاح و گسسته کمر نه یاراے گفت و نه پرواے سر

خود را باردوے ان بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور درینمقام شد که بافوج قاهره جنگ نماید مقهور انیکه با او بودند و لشکر عادل خانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را سرانجام نموده روبروے لشکر ظفر اثر روانه شد تا انکه فاصله پنج شش کروهي بیش نماند روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده فوجها و یساولها نمایان گشتند سه پهر از روز گذشته اغاز بان کاري و توپ اندازے شد اخرالامر دارابخان که سردار هراول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل راجه نرسنگدیو و راي چند و علي خان تتاري و جهانگیر قلي بیگ ترکمان و سایر شیران بیشه دلاوري شمشیرها کشیده برفوج هراول غنیم تاختندو داد مردے و مردانگي داده این فوج را

بنات‌النعش وار از هم پراگنده ساختند و مقید بطرف دیگر نشده خود را بفوج غول رسانیدند و همچنین برفوج روبروے خود متوجه شده چپقلش دست داد که دیده نظارگیان از مشاهده آن خیره ماند تا دو گهری تخمیناً این زدوخورد درکار بود از کشته‌ها پشته‌ها بهم رسیده وعنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده روبگریز نهاد اگر تاریکی و ظلمت بفریاد ان سیه بختان نرسیدے یکی را از انها راه بوادی سلامت نبودے نهنگان دریاے هیجا سر درپے گریختگان نهاده دو سه کروه را تعاقب نمودند چون در اسپ و آدمی هیچ حرکت نماند و شکست یافتها متفرق گشتند جلوباز کشیده بجا و مقام خود معاودت نمودند توپخانه غنیم بیک قلم با سیصد شتر که بان بار داشت و فیلان جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از اندازه حساب بیرون بدست اولیای دولت افتاد و کشته و افتاده را حساب و شمار نبود و جمعی کثیرے از سرداران زنده بدست افتاده بودند روز دیگر افواج قاهره از منزل فتح کوچ نموده متوجه کرکی که اشیانه ان بوم صفتان بود گشتند و اثر از انجماعه ندیده همانجا دایره کردند و خبر یافتند که هریک از انها در ان شب و روز ابتر بجائی افتاده بودند چند روز عساکر منصوره درکرکی توقف نموده عمارت منازل مخالفان را بخاک تیره برابر ساخته ان معموره را سوختند و بواسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن دریمقام باعث طول کلام است از انجا باز گشته از گهاتی روهن کهنده فرود آمدند بجلدوی اینخدمت بر منصبهاے جمعیکه ترددات و خدمات نموده بودند اضافها حکم فرمودم * خبر سویم فتح ولایت کوکهره و بدست آمدن کان‌الماس است که بحسن سعی ابراهیم خان گرفته شد اینولایت از توابع صوبه بهار و پتنه است و رود خانه در انجا جاریست که بروش خاص الماس از انجا برمی آورند و طریقش آنست که در ایام کمی آب گورابها و آب کندها بهم میرسد و جمعی را که باینکار مشغولی دارند بطریق تجربه معلوم شده که بربالاے هرگورابی که الماس دارد پشته پشته جانورگان ریزه پرنده ازعالم پشه که اهل هند انرا جهینگه میگویند هجوم آورده در پرواز اند طول رودخانه را تاجائیکه راه توان یافت بنظر در آورده اطراف گورابها را سنگچین می سازند بعد ازان به بیل و کلند ان گورابها را تایک گز ویک نیم گز بپایان برده دورآن را می کاوند و تفحص نموده درمیان سنگ و ریگ ریزه که ازانجا برمی اید الماس خوردوکلان برمی اورند گاه باشد که پارچه الماس بدست دراید که بیک لک روپیه قیمت کنند مجملاً اینولایت و این رود خانه را هندوے زمیندار درجن سال نام متصرف بود و هرچند حکام صوبه بهار برسراو فوجی میفرستادند و یا خودها متوجه میگشتند بنابر استحکام راهها و جنگل بسیار بگرفتن دوسه الماس قناعت نموده اورا بحال خود میگذاشتند چون صوبه مذکور از ظفرخان تغیر یافت و ابراهیم‌خان بجای اومقرر گشت دروقت رخصت فرمودم که برسر انولایت رفته آنزمین را از تصرف آن مردک مجهول برآورند ابراهیم‌خان بمجرد درآمدن بولایت بهار جمعیت کرده برسرآن زمیداران میشود بدستورسابق کسان فرستاده تعهددادن چنددانه الماس و چند زنجیر فیل مینماید

خانمذکور بدین معنی راضی نگشته تیزوتند بولایت او درمی آید پیش ازآنکه آن مردک جمعیت خود را جمع سازد راهبران پیدا ساخته ایلغار مینماید مقارن آنکه خبر بدو برسد کوه دره که مسکن مقرر او بود قبل میکند و کمان بتفحص او پریشان ساخته اورا درغارے باچند از عورات که یکی مادر حقیقی او ودیگرے از زنان پدرش بودند با برادری از برادران او بدست درمی اورند و تفحص نموده الماس ها که همراه داشته‌اند ازانها میگیرند بسست و سه زنجیر فیل نروماده هم بدست می افتد بجلدوے این خدمت منصب ابراهیم‌خان از اصل و اضافه چهار هزاریذات و سوار مرحمت شد و بخطاب فتح جنگی سرفرازی یافت و همچنین بر منصبهاے جمعیکه درین خدمت همراهی کرده ترددات مردانه نموده بودند اضافها حکم شد الحال انولایت در تصرف اولیاے دولت قاهره است ودران رود خانه کار میکنند دروهرقدرے که الماس برمے اید بدرگاه می اورند درین نزدیکیها یک الماس کلان که به پنجاه هزار روپیه می ارزد بر امد چون پاره کار کنند یحتمل که الماس هاے خوب داخل جواهرخانه خاصه می گردد *

جشن یازدهمین نوروز از جلوس همایون

از روز یک شنبه اخر اسفندارمذ مطابق غره ربیع‌الاول پانزده گهری روز گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بدولت سراے حمل پرتو سعادت افگند درین ساعت خجسته لوازم بندگی و نیاز مندی بدرگاه حضرت باری بتقدیم رسانیده در دیوانخانه خاص‌وعام که صحن انرا ببارگاهها و شامیانه ها و اطراف انرا بپردهاے فرنگی و زربفتهاے مصور واقمشهاے نادر مرتب و اراسته ساخته بودند بر تخت دولت جلوس نمودم شاهزادها و امرا و اعیان حضرت وارکان دولت و سایر بندهاے درگاه تسلیمات مبارکبادی بجااوردند چون حافظ نادعلی گوینده از بندهاے قدیم بود فرمودم که انچه در روزدوشنبه هرکس از نقد و جنس پیشکش کند بانعام او مقرر باشد روز دویم پیشکش بعضے از بندها بنظرگذشت ودر روز چهارم پیشکش‌خواجه جهان‌که از آگره فرستاده بود مشتمل برچند قطعه الماس و چند دانه مروارید و بعضی مرصع الات و اقمشه از هرقسم و یک زنجیر فیل که مجموع ان پنجاه هزار روپیه باشد بنظردر امد پنجم کذورکرن که بجا و مقام خود رخصت شده رفته بود امده ملازمت نمود یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل معه یراق و چهار راس اسپ پیشکش گذرانید در هفتم بر منصب آصفخان که چهار هزاریذات و دو هزار سوار بود هزاریذات و دو هزار سوار اضافه نموده بعنایت نقاره و علم او را سر بلند ساختم درین روز پیشکش میر جمال‌الدین حسین بنظردر آمد انچه گذرانید همه مستحسن و پسند افتاد از انجمله خنجر مرصعئی خود هنرکاری نموده با تمام رسانیده بود بربالاے دسته آن یاقوت زردے نشانیده بودند در غایت صفا و لطافت در حجم مقدار نصف بیضه مرغی چنانچه باین لطافت و کلانی از قسم یاقوت زرد دیده

نمده است بادیگریا قوتها بزنگ پسندید وزمرد هسـاسه کهنه بطورخ و اندام خاص
صورت اتمام یافته بود مقیمان به پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند برمنصب میر مذکور
هزار سوار افزودم که پنجهزاریذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد در هشتم بر منصب
صادق خادق سیصدي ذات و سوار و بر منصب ارادت خاں سیصدي ذات و دویست
سـوار اضافه مرحمت نمودم که هریک به هزاریذات و پانصد سوار ممتاز باشند در نهم
پیشکش خواجه ابوالحسن بنظر گذشت از جواهر مرصع الات و اقمشه موازي چهل‌هزار
روپیه درجه قبول‌یافت تتمه راباو مرحمت نمودم پیشکش تاتارخاں بکاول بیگي یکقطعه
لعل وقطعه‌یاقوت‌و یکعدد تختي مرصع ردو عدد انگشتري و چند پارچه اقمشه قبول افتاد
دردهم‌سه زنجیر فیل که راجه مهاسنگه ازدکن و یکصد و چند طاق زربفت‌وغیره که مرتضی
خاں از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت دیانتخاں هم پیشکش خود را که دو تسبیح
مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلاں و یک عدد خوانچه طلا بود و بیست
وهشت هزار روپیه قیمت‌شد درین تاریخ گذرانید اخرهاے روز پنجشنبه یاز دهم بجهت
سرفرازي اعتمادالدوله بخانه او رفتم پیشکش خود را همانجا بنظر دراورد و اسباب و
اشیاے پیشکش اورا که‌اکثر درکمال نفاست بود بتفصیل دیدم از جواهر دودانه مروارید که
سي هزار روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطبي که به بیست ودوهزار روپیه بهبیع
در امده بود بادیگر مرواریدها و لعلها که مجموع قیمت انها یک لک و ده‌هزار روپیه
میشد درجه قبول یافت و از اقمشه و غیره نیز موازی پانزده هزار روپیه بر داشته شـد
چوں از ملاحظه ومشاهده پیشکش‌باز پرداختم قریب یک پهرشب را بصحبت وخوش
وقتي گذرانیده بامرا و بندهافرمودم که پیاله دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس
خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتمادالدوله را عذر خواهي نموده متوجه
دولت خانه شدم در همین روزها فرمودم که نورمحل بیگم را نورجهاں بیگم میگفته
باشند در دوازدهم پیشکش اعتبار خاں بنظر گذشت ظرفی بشکل ماهي مرصع بجواهر
نفیسه درغایت تکلف و اندام باندازه معتاد من ساخته بودند انرا بادیگر جواهر ومرصع
الات و اقمشه که قیمت مجموعه اینها پنجاه و ششهزار روپیه میشد قبول نمودم و تتمه
را باز دادم بهادرخاں حاکم قندهار هفت راس اسپ عراقي و نه تغور اقمشه فرستاده
بود پیشکش ارادتخاں وراجه سورجمل ولدراجه باسو درسیزدهم بنظر گذشت عبدالسبحاں
که بمنصب هزار و دو صدي ذات وششصد سوار سرفراز بود بهزار و پانصدي ذات وهفت
صد سوار امتیاز یافت در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته و انحدود از شمشیرخاں
اوزبک تغیر یافته بمظفر خاں مرحمت شـد درشانزدهم پیشکش اعتقاد خاں ولد
اعتمادالدوله بنظر درامد ازانجمله موازي سي و دوهزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت
فرمودم در هفدهم پیشکش تربیت خاں دیده شـد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه
پسندافتاد درهیژدهم بخانه آصف خاں رفتم وپیشکش او همان جابنظر در آمد از
دولت خانه تا بمنزل او تخمیناً یک کروه مسافت بود نصف راه را مخمل زر بفت و

زر بفت دارائی‌باف و مخمل ساده پاینداز نموده بود چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن بعرض‌رسید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکش‌هائی که سر انجام نموده بود بتفصیل از نظر گذشت از جواهر و مرصع الات وطلا آلات و اقمشه نفیسه موازي یک لکهه و چهار ده هزار روپیه و چهار راس اسپ و یکراس اشتر پسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیرآعظم بود در دولتخانه مجلس عالي ترتیب یافت بنابر ملاحظه ساعت دو نیم گهڑي از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم دریں ساعت متبرکه لعلي در غایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند را که پانزده هزاریذات و هشت هزار سوار بود به بست هزاریذات و ده هزار سوار مقرر داشتم و هم دریں روز وزن قمري بعمل آمد * اعتمادالدوله را که بمنصب شش هزاریذات و سه هزار سوار ممتاز بود بمنصب هفت هزاریذات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته تومن‌وتوغ باو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم مینواخته باشند بر منصب تربیت خان پانصدیذات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدي ذات و هزاروپانصد سو ر بوده باشد اعتقاد خان باضافه هزاریذات و چهارصد سوار سرفراز گشت نظام‌الدین خان از اصل واضافه بمنصب هفتصدیذات و سیصد سوار ممتاز گردیده بخدمت صوبه بهار تعین شد * سلام الله عرب بخطاب شجاعتخاني سر بلندي یافت و بحلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد میر جمال‌الدین انجو را بخطاب عضدالدوله سرفراز ساختم در بست و یکم الله تعالي از دختر مقیم ولد مهتر فاضل رکابدار پسري بخسرو داد بالهداد افغان که طریقه بندگي اختیار نموده از روی اخلاص تمام از احداد بد نهاد جدا شده بدرگاه آمده است بیست هزار درب مرحمت شد در بست پنجم خبر فوت راي منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید پسر او را بمنصب پانصدیذات و سیصد سوارسر فراز ساخته جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم در بست ششم پیشکش یادعلي میداني که نه‌راس اسپ و چنددهانه کیش و چهار شتر ولایتي بود از نظر گذشت در بست و هشتم یکزنجیر فیل به بهادر خان حاکم قندهار و یکزنجیر فیل بمیرمیران ولد خلیل‌الله و یکزنجیر فیل بسید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم درغره اردی بهشت حسب الالتماس عبدالله‌خان به برادر او سردار خان نقاره عنایت نمودم در سویم کپوه مرصع بالهداد خان افغان مرحمت نمودم در همین روزها خبر رسید که قدم پگانه بنکانه از افغانان آفریدي که دولتخواه و فرمان بردار بود و راهداري کتل خیبر بدو تعلق داشت باندک تو همی قدم از دایره اطاعت بیروں نهاده سربفساد برآورده برسر هر تهانه جمعي را فرستاد و هرجاکه او و مردم او رسیدند بنابر غفلت آں مردم دست بقتل و غارت برآورده خلقي کثیررا ضایع ساختند مجملاً از حرکت شنیع ایں افغان بیعقل‌شوری مجدداً در کوهستان کابل رویداد چوں ایں خبر رسید هارون برادر قدم و جلال پسر اورا که در دربار بودند فرمودم که گرفته باصفخان سپارند که در قلعه

گوالیار محبوس سازد از امارات رحم و شفقت سبحانی و علامات عنایات یزدانی امری درین
روز ها مشاهده افتاد که خالی از غرابتی نیست لعلی در غایت لطافت و صفا فرزند
خرم بعد از فتح رانا در اجمیر بمن گذرانید که بشصت هزار روپیه قیمت نمودند و در خاطر
گذشت که این لعل را در بازوی خود بایدبست غالباً دو مروارید نادر خوش آب
یک اندام که هم اغوشی اینوع لعلی را سزد می بایست تا آنکه یکدانه مروارید اعلی
بقیمت بست هزار روپیه مقربخان بدست آورده درپیشکش نوروزی گذرانید بخاطرم
رسید که اگر همتای این بهم رسد بازو بند مکمل خواهد شد خرم که از خوردی بار شرف
ملازمت حضرت والد بزرگوارم دریافته شب و روز در خدمت بود بعرض رسانید که در
مرواریدهای سر بند قدیم بهمین وزن و اندام مرواریدی بنظر من در آمده است سرپیچ
کلاں قدیمی را حاضر ساختند بعد از ملاحظه بهمان مقدار و وزن و اندام مرواریدی ظاهر
شد که در وزن یک ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان از ینمعنی تعجبها نمودند و
در قیمت و اندام و آب و تاب موافق بود گویا از یک قالب ریخته شده است مرواریدها
بر اطراف لعل کشیده بر بازوی خود بستم و سر بشکرانه خداوند بنده نواز بر زمین نیاز
و فروتنی نهاده زبان بشکر گویا ساختم

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید

در پنجم سی راس اسپ عراقی و ترکی که مرتضی خان از لاهور فرستاد بود بنظر
گذشت شصت و سه راس اسپ و پانزده نفر شتر نر و ماده و یکدسته پر کلگی و نه عدد
عاقری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جوهر دار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکش
های خانه دوران که از کابل فرستاده بود منظور نظر گشت و یک زنجیر فیل خورد از فیلان
حبشه که از راه دریا بجهاز اورده بودند مقرب خان پیشکش گذرانید نسبت بفیلان
هندوستان درخلقت بعضی تفاوت ها دارد از جمله گوشهای او کلانتر از گوشهای فیلان
اینجاست خرطوم و دم او دراز تر واقع شده در زمان والد بزرگوارم یک فیل بچه اعتماد خان
گجراتی پیشکش فرستاده بود رفته رفته کلاں شد بسیار تند و تیز و بدخو بود در هفتم
خنجر مرصع بمظفر خان حاکم تهته مرحمت شد درهمین روزها خبر رسید که جمعی
از افغانان بگانه بنکانه بر سر عبدالسبحان برادر خانعالم که در یکی از تهانها مقرر بود
رفته تهانه او را قبل کردند و عبدالسبحان با چندے دیگر از منصبداران و بندها که
بهمراهی او تعین بودند داد مردانگی داده در زد و خورد بتقصیر از خود راضی نگشته
اخر بمقتضای انکه * پشه چو پرشد بزند فیل را * آن سگان دست بر آنها یافته
عبدالسبحان را با چندے از مردم ان تهانه بدرجه شهادت رسانیده اند بجهت پرسش
اینقضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بخانعالم که بایلچی گری ایران تعین
شده بود عنایت نموده فرستادم در چهاردهم پیشکش مکرم خان ولد معظم خان از بنگاله
آمده بود از اجناس وامتعه که درانولایت بهم رسد اً بنظر در آمد بر منصب چندی
از جاگیرداران گجرات اضافه حکم نمودم از جمله سردار خان که هزاری ذات و پانصد سوار

بود بمنصبها هزار و پانصدیذات و سیصد سوار سرفراز گشت و علم نیز باو مرحمت شد
سید قاسم ولد سید دلاور بارهه از اصل و اضافه بمنصب هشتصدي و چهار صد و پنجاه
سوار و یار بیگ برادر زادهٔ احمد قاسم کوکه بمنصب ششصدي دویست پنجاه سوار ممتاز
گردیدند در هفتدهم خبر فوت رزاق مروے اوزبگ که از تعینات لشکر دکن بود شنیده شد
به کنکش سپاهگري خوب میرسید واز امراے مقرر ماوراءالنهر بود در بیست ویکم الهداد
افغان را بخطاب خاني سرفراز ساخته منصب او که هزاریذات و ششصد سوار بود دو
هزاریذات و هزارسوار ساختم * سه لک روپیه از خزانهٔ لاهوربانعام و مدد خرچ خاندوران
که در شورش افغانان سعي بلیغ بجا آورده بود مقرر گشت در بیست هشتم کنور کرن
بجهت کد خدائي بجا و مقام خود رخصت شد خلعت و اسپ عراقي خاصه معه
زین و فیل و کمر خنجر مرصع باو مرحمت نمودم در سویم اینماه خبر فوت مرتضی خاں
رسید از قدیمان اینددولت بود حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده بدرجه اعتماد
و اعتبار رسانیده بودند در زمان دولت من نیز توفیق خدمت نمایاني یافت که آن
زیرکردن خسرو بود و بله منصب او بششهزاري ذات و پنجهزار سوار رسید دریندولا چون
صاحب صوبه پنجاب بود تعهد گرفتن قلعهٔ کانگڑه که در کوهستان انولایت بلکه در
معمورهٔ عالم باستحکام ان قلعه نمیباشد نموده بدانخدمت رخصت یافته مشغولي
داشت ازین خبر ناخوش خاطر ازردگي تمام بهم رسانید الحق بجهت فوت اینچنین
دولتخواهي ازردگي گنجایش داشت چون در دولتخواهي روزگار گذرانیده بکار آمده
مغفرت او را از الله تعالی مسالت نمودم در چهارم خورداد منصب سید نظام از اصل
و اضافه نهصدي ذات و ششصد و پنجاه سوار مقرر گشت و خدمت مهمانداري
ایلچیان اطراف را بنورالدین قلي فرمودم در هفتم خبر فوت سیف خاں بارهه رسید
بسیار جوان مردانه و کار طلب بود در جنگ خسرو تردداهائے نمایان کرد در صوبه دکن
بعلت هیضهٔ جهان فاني را وداع نمود پسران او را رعایتها فرمودم علي محمد که
بزرگ و ارشد اولاد او بود به منصب سه صدیذات و چهار صد سوار و برادر دیگرش بهادر
نام چهار صدیذات و دوبست سوار سرفراز گردیدند و سیدعلي که برادرزادهٔ او بود باضافه
پانصدیذات و سوار ممتاز گشت * در همین روزها خوب‌الله پسر شهباز خاں کنبو
بخطاب رندبازخاني امتیاز یافت در هشتم منصب هاشم خان از اصل و اضافه بدو هزارو
پانصدیذات و یکهزار و هشتصد سوار مقرر شد درین تاریخ بیست و هزار درب بالهدادخاں
افغان مرحمت نمودم بکرماجیت راجه ولایت ماندهون که ابا واجداد او از زمینداران
معتبر هندوستان اند بوسیله فرزند اقبالمند با با خرم سعادت کورنش در یافته تقصیرات
او بعفو مقرون گشت در نهم کلیان جیسلمیري که راجه کشنداس بطلب او رفته بود آمده
ملازمت نمود یکصد مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید برادر کلاں او راول بهیم صاحب
جا و مقام بود چون او در گذشت از و طفل دوماهه ماندو او هم چندروزے بیش نزیست
صبیه او را در ایام شاهزادگي بجهت خود خواستگاري نموده بخطاب ملکه جهاں

مخاطب نمودم چون ابا و اجداد اینطایفه از قدیم دولتخواه آمده اند این پیوند نیز بمیان آمده بود کلیان مذکور را که برادر راول بهیم بود طلیداشته به تیکه راجگي و خطاب راولي سرفراز ساختم خبر رسید که بعد از فوت مرتضی خان از راجه مان دولتخواهي بظهور آمد و دلاسای مردم قلعه کانگره نموده قرار داده است که راجهزاده انولایت را که در سن بیست و نه سالگي است بدرگاه آورد بنابر زیادتي سرگرمي او در خدمت مذکور منصب او را که هزاریذات و هشتصد سوار بود بهزار و پانصدي ذات و هزار سوار مقرر داشتم خواجه جهان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردید درین تاریخ واقعه رو نمود که هر چند خواستم که در سلک تحریر در کشم دست و دلم یاري نداد هرگاه قلم گرفتم حال متغیر شد ناگزیر باعتمادالدوله فرمودم که بنویسد

پیر غلام با اخلاص اعتمادالدوله حسب الحکم درین جریده اقبال ثبت مینماید تاریخ یازدهم خورداد صبیه قدسیه شاهزاده بلند اقبال شاه خرم را که بندگانحضرت بان نوباوه بوستان سعادت غایت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تپي بهمرسید و بعد از سه روز ابله ظاهر شد و بتاریخ ۲۶ ماه مذکور مطابق چهار شنبه ۲۹ شهرجمادي الاولی سنه ۱۰۲۵ طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده بریاض رضوان خرامید و ازین تاریخ حکم شد که چهارشنبه را کم شنبه میگفته باشند چه نویسم که ازین واقعه جانسوز و سانحه غم اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل الهي چه گذشته باشد هرگاه آن جان جهانرا حال بدینمنوال بوده دیگر بندها را که حیات بان ذات قدسی صفات بسته احوال چون خواهد بود دو روز بندها بار نیافتند و خانه که جاے نشست و برخاست آن طایر بهشتي بود حکم شد که دیواری از پیش برآورند تا بنظر در نیاید معهذا در دولتخانه نیارستند روز سویم بیتابانه بمنزل شاهزاده والا قدر تشریف فرمودند و بندها بسعادت کورنش سرفراز شده حیات زیاده یافتند در اثناے راه حضرت هر چند میخواستند که ضبط خود فرمایندبي اختیار اشک از چشم مبارک میریخت ومدتهاے مدید چنین بود که بمجرد شنیدن حرفي که بوئے دردی آزان آمدي حال آنحضرت متغیر میشد چند روز در منزل شاهزاده عالمیان گذرانیده روز دو شنبه تیر ماه الهي بخانه اصفخان تشریف بردند ازانجا باز گشته بچشمه نور توجه فرمودند و دوسه روز دیگر خاطر مبارک خود را انجا مشغول داشتند لیکن تا اجمیر که معسکر اقبال بود ضبط خود نمیتوانستند فرمود هرگاه سخن اشنای بگوش میرسید بی اختیار اشک از چشم میچکید و دل مخلصان فدائي شرحه شرحه میشد چون نهضت موکب اقبال بصوبه دکن اتفاق افتاد قدري تسکین حاصل شد *

درین تاریخ پرتهي چند ولد راے منوهر خطاب رائي و منصب پانصدیذات و چهار صد سوار و جاگیر در وطن یافت روز شنبه یازدهم از چشمه نور متوجهه دولتخانه اجمیر گشتم شب یکشنبه دوازدهم بعد از گذشتن سی و هفت پل در وقتیکه بست

و هفتم درجه قوس طالع بود بحساب منجمان هندو پانزدهم درجه جدي بحساب
یونانیان از شکم صبیه اصفخان دری گرانمایه بعالم وجود آمد بشادماني و خوشدلي
این عطیه والا نقارهها بلند آوازه گردید و در عیش و خرمي برروی خلائق کشوده شد
بی تامل و تفکر نام او شاه شجاع برزبان می آمد امید که قدم او بر ماو بر پدر او
مبارک و فرخنده باشد دوازدهم یکقبضه مرصع و یکزنجیر فیل براول کلیان جیسلمیري
مرحمت نمودم در همین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیراو در سرکار قنوج
بود رسید فیل برای کنور دیوان گجرات مرحمت نمودم در بست دویم همین ماه پانصدي
بر ذات و سوار راجه مهاسنگهه اضافه مرحمت افزودم که چهارهزاریذات و سه هزار سوار
باشد منصب علیخان تتاري که قبل ازین بخطاب نصرتخاني سر فراز گشته بود دوهزاري
ذات و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز مرحمت شد بجهت برآمدن بعضي مطالب
نذر نموده بودم که محجري از طلا شبکه دار بر مرقد منوره خواجه بزگوار ترتیب دهند
در بست و هفتم اینماه اتمام یافت فرمودم که برده نصب نمایند بیک لک و ده هزار
روپیه تمام شد چون سرداري و سرکردگي لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطرمي خواست
از فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلبداشته بابا خرم راکه اثار
رشد و کار داني از احوال او ظاهر است هراول لشکر فیروزي اثر ساخته بنفس
نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین یورش با تمام رسد بنابرین
قرارداد قبل ازین فرمان باسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه الهآباد که در وسط
ممالک محروسه واقع است گردد در ایامیکه ما دران عزیمت باشم بحفظ و حراست
آن ملک قیام و اقدام نماید در تاریخ بست و نهم ماه مذکور عرضداشت بهاریداس
واقعه نویس برهانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بستم بخیریت و خوبي از شهر برآمده
عازم صوبه مذکور شدند در غرهامرداد طره مرصع بجهت میرزا راجه بهاوسنگهه عنایت
نمودم بدرگاهی کشتيگیر فیل مرحمت شد در هژدهم چهار راس اسپ را هـــوار
لشکرخان ارسال داشته بود از نظر گذشت میر مغل بفوجداري سرکار سنبل از تغیر
سید عبدالوارث که بجاے خواصخان بحکومت سرکار قنوج تعین یافته بود مقرر گشت
و منصب او بشرط خدمت مذکور پانصدیذات و ســوار قرار گرفت در بست و یکم
پیشکش راول کلیان جیسلمیري از نظر گذشت سه هزار مهرونه راس اسپ و بست
و پنج نفر شتر و یکزنجیر فیل بود منصب قزلباشخان از اصل و اضافه هزار و دوصدیذات
و هزار سوار مقرر شد در بست و سویم شجاعتخان رخصت جاگیریافت که رفته سرانجام
نوکر و ولایت خود نموده در موعد مقرر حاضر شود درین سال بلکه در اثنای سال دهم
جلوس و بائی عظیم در بعضی از جا هاي هندوستان ظاهر گشت و اغاز این بلیه از
پرگنات پنجاب ظهور نموده رفته رفته بشهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیاری از
مسلمان و هندو بدین علت تلف شدند بعد ازان بسرهند و میان دواب تا دهلي و
پرگنات اطراف آن رسیده دیها و پرگنها را خراب ساخت درین ایام تخفیف تمام دارد و

از مردم دراز عمر و از تواریخ پیشینیان ظاهر شد که این مرض در ولایت هرگز رخ نه نموده سبب آن از حکما و دانایان پرسیده شد بعضے گفتند که چون دو سال پے درپے خشکی رویداد و باران برساتی کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عفونت هوا که از ممر خشکی و کمی بهم رسیده اینحادثه رویداد بعضی حواله بامور دیگر میکردند العلم عندالله تقدیرات الهی را گردن باید نهاد

چکند بنده که گردن نه نهد فرمان را

در پنجم شهریور پنجهزار روپیه بصیغه مدد خرچ والده میرمیران که صبیه شاه اسمعیل ثانی بود مصحوب سوداگران بولایت عراق فرستاده شد تاریخ ششم عرضداشت عابدخان بخشی و واقعه نویس احمدآباد آمد مبنی برانکه عبدالله خان بهادر فیروزجنگ بجهت انکه بعضی مقدمات که مرضی خاطر او نبوده داخل واقعه ساخته ام بامن در مقام ستیزه در آمد و جمعی را برسرمن فرستاد و مرا بیعزت ساخته بخانه خود برد چنین و چنان کرد اینمعنی بخاطر من گران آمد میخواستم که یکبارگی او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم اخرالامر بخاطر رسید که دیانت خان را باحمدآباد فرستم تا اینقضیه را در انجا از مردم بیغرض تحقیق نموده اگر این امر واقع باشد عبدالله خان را همراه گرفته بدرگاه اورد و حفظ حراست احمدآباد بعهده سردار خان برادر او باشد پیش از روان شدن دیانت خان این خبربخان فیروز جنگ میرسد او از غایت اضطراب و اضطرار خود را گناهگار قرار داده پیاده روانه درگاه میگردد دیانتخان در اثناے راه بخان مذکور میرسد و او را بحال عجبی مشاهده نمود چون بیادگی پاها را مجروح و آزرده ساخته بود تکلیف سواری میکند و همراه گرفته روانه ملازمت میشود و مقرب خان که از خدمتگاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعاے صوبه گجرات از من میکرد چون اینوع حرکتی از عبدالله خان بوقوع آمد بخاطر رسید که آرزوے خدمتگار قدیمی خود برآورده او را بجاے خانمذکور باحمدآباد فرستم در همین روزها ساعت اختیار نموده بتسلیم حکومت و صاحب صوبگی صوبه مذکور او را کامروائی صورت و معنی ساختم در دهم برمنصب بهادرخان حاکم قندهار که چهار هزار بذات و سه هزار سوار بود پانصدبذات افزوده شد شوقی طنبوره نواز را که از نادرهاے روزگار است و نغمات هندی و پارسی را بروشی مینوازد که زنگ از دلهامی زداید بخطاب انندخانی دلخوش و مسرور ساختم آنند بزبان هندی خوشی و راحت را میگویند ایام بودن آنند در ولایت هندوستان تا اواخر تیر ماه بیش نیست مقربخان در پرگنه کرانه که وطن آباو اجداد اوست و باغات احداث نموده انبه‌ها را تا دو ماه دیگر زیاده بر ایام بودن آن بنوعی محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روزه آنبه تازه بمیوه خانه خاصه میرسانید چون این امر فی‌الجمله غرابتی داشت نوشته شد در هشتم اسپ عراقی نادری لعل بی بها نام جهت پرویز بدست شریف خدمتگار انفرزند فرستاده شد صورت رانا و کرن پسر او را بسنگ تراشان تیز چنگ فرموده بودیم که از سنگ مرمر بقد و ترکیبی که دارند بتراشند دریں تاریخ

صورت اتمام یافت و بنظر در آمد فرمودم که باگره برده در باغ پائین جهروکه درشن نصب کنند ‡ در بست و ششم مجلس وزن شمسی بطریق مقرر منعقد گشت وزن اول شش هزار و پانصد و چهارده تولچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن بیک جنسی میشود چنانچه وزن دویم بسیماب وزن سیوم ابریشم وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر و مشک تا صندل و عود و پان و بهمین روش تا دوازده وزن اتمام مییابد و از حیوانات بعدد هر سالی که گذشته یک گوسفند نر و یکقطعه مرغ بدست نهاده بفقرا و درویشان می دهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول جاریست و بعد از وزن مجموع آن اجناس راکه قریب بیک لک روپیه میشود بفقرا و ارباب حاجات تقسیم مینمایند درین روز لعلی که مهابتخان در برهانپور بمبلغ شصت و پنجهزار روپیه از عبداله خان فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد خیلی لعل خوش اندام است منصب خاصه خان اعظم از قرار هفت هزاریذات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و انچه از منصب دیانتخان بواسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب الالتماس اعتمادالدوله بر قرار ماند و عضدالدوله که جاگیردار صوبه مالوه یافته بود مرخص گشت و بعنایت اسپ و خلعت سر فرازی یافت منصب راول کلیان جیسلمیری بدو هزاریذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مذکور را بجاگیر او تنخواه دهند و چون ساعت رخصت اودر همین تاریخ بود اسپ و فیل و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع و خلعت و پرم نرم خاصه یافته بدلخوشی و سرافرازی تمام بولایت خود رخصت یافت در سي و یکم مقربخان باحمداباد مرخص گشت و منصب او که پنجهزاریذات و دو هزار و پانصد سوار بود پنجهزار یذات و سوار قرار گرفت و بخلعت خاصه و نادري معه تکمه مروارید سربلندي یافت و دو راس اسپ از طویله خاصه و یکزنجیر فیل خاصه و یکقبضه شمشیر مرصع باو مرحمت نمودم و بخوشحالي و شاد کامی متوجه صوبه مذکور گردید در یازدهم ماه مهر جگت سنگهه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود در شانزدهم میرزاعلي بیگ اکبرشاهي از ولایت اوده که بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد هزار روپیه نذر گذرانید و فیلی که یکی از زمینداران آن نواحي داشت وحکم شده بود که از زمیندار مذکور بگیرد آن فیل را بنظر در آورد در بست و یکم پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده که مشتملبر بعضی مرصع آلات بود دیده شد و منصب سید قاسم بارهه از اصل و اضافه هزاریذات و ششصد سوار مقرر گشت در شب جمعه بست و دویم میرزا علي بیگ که سنش از هفتاد و پنج در گذشته بود ودیعت حیات سپرد درین دولت تردداد وخدمات خوب ازو بوقوع آمد پله منصبش رفته رفته بچهار هزاري رسید از جوانان قرار داده کریم الطبع مردانه این الوش بود ازو فرزند و نسل نماند طبع نظمی هم داشت چون دو روزیکه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر اورا

‡ افسوس که الحال ازین تصاویر اثرے در اگره نیست اگر می بودند از نوادر روزگار می بودند

دست داد فرمودم که او را در همان مقام متبرکه مدفون ساختند در وقتیکه ایلچیان
عادل خان بیجاپوری را رخصت میذمودم سفارش کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی
گیر سرامدی یا شمشیر بازنامی بوده باشد بعادلخان بگویند که جهت مابفرستند بعداز
مدتی که ایلچیان باز آمدند شیرعلی نام مغل زاده که دربیجاپور تولد یافته بود وورزش
کشتی گیری نموده دریں فن مهارت تمام داشت با چند نفرشمشیر باز اورده بودند شمشیر
بازان خود سهل ظاهرشدند اما شیرعلی را با کشتی گیران و پهلوانان که درملازمت بودند
بکشتی انداختم هیچکدام باو مقاومت نتوانستند کرد خلعت و هزارروپیه و فیل بدو
مرحمت شد بسیار خوش بست و خوش ترکیب و زورآور ظاهر گشت او را در ملازمت
خود نگاهداشته‌به پهلوان پاے تخت مخاطب ساختم منصب و جا گیرداده رعایت تمام
نمودم دربیست و چهارم دیانت خان‌که به‌آوردن عبدالله خان بهادر فیروزجنگ تعین یافته
بود او را آورده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید درهمیں تاریخ رامداس ولد راجه
راج سنگه از امراے راجپوت که در خدمت دکن وفات یافته بود به منصب هزاریذات
و پانصد سوار سرفراز گردید چوں از عبدالله خان تقصیرات بوقوع امده بود بابا خرم را
شفیع گناهان خود ساخت دربیست‌وششم بجهت خاطربابا خرم حکم کورنش نمودم
از روے خجالت و شرمندگی تمام ملازمت نمود یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید
چون قبل از امدن ایلچیان عادلخان قرارداد خاطران بود که بابا خرم را هراول
ساخته خود متوجه دکن شوم وایں مهم راکه بجهت بعضی امور در کشال افتاده صورتے
دهم بنابریں حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیر از شاهزاده دیگرے بعرض‌نرساند
دریں روز شاهزاده ایلچیان را بملازمت اورده عرایضی که داشتند گذرانیدند بعد از وفات
مرتضی خاں راجه مان و اکثرسرداران کمکی خانمذکور بدرگاه امده بودند دریں تاریخ
راجه مان را حسب الالتماس اعتمادالدوله بسرداری گرفتن قلعه کانگره تعین فرمودم
مجموع مردم را بهمراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالت و منزلتی که داشتند
بانعام اسپ و فیل و خلعت و زر دلخوش ساخته رخصت دادم بعد از چند روز
به عبدالله خاں که بسیار دل شکسته و ازرده خاطر بود به نیابت والتماس بابا خرم خنجر
مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او بدستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند
مذکور از تعینات خدمت دکن باشد در سویم آبان منصب وزیرخاں را که در ملازمت
بابا پرویز میبود بدو هزاریذات و هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم در چهارم خسرو
را که انیراے سنگدلن بمحافظت و خبرداری او مقرر بود بنابر بعضی ملاحظه ها
باصفخان سپرده شال خاصه باو عنایت نمودم در هفتم مطابق هفدهم شوال محمدرضا
بیگ نام شخصی که دارائی ایرن بطریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود بعد از
اداے مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابتی که داشت گذرانید مقرر گشت که اسپان
و هدیه که همراه اورده از نظر بگذراند انچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روے
یاری و برادری و صداقت بود بابایلچی مذکور درهمیں روز تاج مرصع و خلعت عنایت

نمودم چون در کتابت اظهار دوستي و محبت بسیاری نموده بودند خوش امد که
بجنس ان کتابت داخل جهانگیر نامه گردد *

نقل کتابت دارای ایران

نضارت سرابوستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت درنیایش
معبودی موجوداست که افسردولت و اقبال برگزیدگان عرصه فرمانروائي و دیهیم سلطنت
اجلال فارسان مضمار جهانکشائي را بجوهر توفیقات نامتناهي اراسته ببدرقه توفیق
بشاهراه ترویج دین و دولت و تنسیق ملک و ملت هدایت نمود لیکن چون وسعت
آباد خاطر را گنجائي شمه از مراتب ستایش شایسته پرستش نیست بهتر انست که
پاے اندیشه از طی این بیداے حیرت افزا باز دارد و دست استشفاع را در اذیال مقدسه
حضرت سلطان رسل و هادي سبل سیدالکل في الکل و حضرات ایمه هدی و شفیعان روز
جزا سیما شاه اولیاے و سرور اصفیا علیهم من الصلوة ازکیها که غواصان بحار مکرمت
رباني و جوهریان دیار مرحمت یزداني اند استوار نموده شمه از خصایص نسبت
معنوي و قرب باطني که پیش نهاد همت حقیقت شناسان دور بین و اگاه دلان حق گزین
است بجلوه گاه ظهور اورد بر مرات ضمیر انور و ایته خاطر فیض گستر که مقتبس از انوار
ولایت و متجلی از اشعه هدایت است مخفي و محتجب نیست که درینعالم
چیزی بر محبت فایق نیست و امری چون مودت لایق نه چه مدار نظام کون بر تودد
و تالف آمده خوشا دلی که پذیراے پرتو افتاب محبت گشته جهان جان و عالم روح
را از ظلمت وحشت پردازد للّه الحمد که این شیوه رضیه وشیمه مرضیه ارثاً و اکتساباً
میان این دو سلسله علیه استقرار یافته صیت اتحاد و آوازه وداد چون هبوب صبا و فروغ
ذکا در بسیط غبرا فائح ولایح گشته مسرت افزای خاطر نیکخواهان عاقبت اندیش
و حقیقت گزینان وفا کیش گردیده بنابراقتضای وحدت حقیقي و تالف ازلي که
میانه این اخلاص شعار و آن برادر نامدار کامگار است بمرتبه استحکام یافته که

اندر غلطم که من توام یا تومني

توافق صورت و معنی بحدی انجامید که دوئي و جدائي را در دنیا و عقبی گنجائی نماند
از ظهور اینمعني گلذار دوستی سرسبزي گرفته غنچه آرزو نه آنچنان شگفتن اغاز کرد که
عندلیب جان مشتاق و مرغ روح کثیرالاشتیاق بهزار دستان از عهده شکر بعضی ازان
بیرون تواند آمد خواهش ضمیر محبت تاثیر انست که من بعد یکی از طرز دانان
بساط عزت پیوسته جلیس مجلس انس باشد چون رفعت پناه عزت دستگاه محمدحسین
چلپي که سبق ارادت و اخلاص این دودمان را بانسبت خدمت و اختصاص آن
آستان ارتباط داده بوفور عقل و کیاست متصف و از طرز خدمت سلاطین واقف
است و اوضاع او پسندیده خاطر اشرف افتاده از جانب عالي بانجام بعضی مهام
[که به تاخیر افتاده مامور و بخدمات دیگر مترصد بود شایسته این امر دانسته چند روزی
توقف فرمودیم بنابران که جمع مملکت و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالي است

و تکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشارالیه راکه مرد آگاه و مزاجدان آن بادشاه عالیجاه است مقرر نموده ایم که هرچه در سرکار محب بے ربا باشد با امتعه و اجناس این ولایت بنظر درآورد که آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود بعد ازانکه خدمات برحسب دلخواه بتقدیمرسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بجهت فصل مهمات آنحضرت دریں ولایت باشد والا شخصی دیگر که قابل اینخدمت باشد تعین فرمایند وسفارشی که در باب خریداری جواهر نفیسه خصوصاً چند قطعه لعل که دریں دودمان بود و یکی از انها باسم سامی ابا واجداد آن والانزاد مزین است و بموجب وقف شرعی بسرکار مقدس نجف اشرف تعلق گرفته بچلپی مذکور فرموده بودند چشمداشت آن بود که هرخدمتی که دریں دیار داشته باشد از روی بے تکلفی و یگانگی بدیں خیرخواه رجوع دارند که هرچند ولایت ایران را مختصرشمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده اینگونه خدمتی بیروں می آید لعلهاے مذکور بمصلحت علما و صدور از سرکار فیض اثار گرفته صندوقچه ازفرنگ جهت مخلص آررده بودند که لیاقت ظرفیت انهاداشت چوں صندوقچه راکه چلپی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهمرسانیده دیده دانستم که خاطر عاطر بچیزها که فی الجمله غرابتی داشته باشد مایل است باوستادان کاردان دادیم که ترتیب نمایند انشاءاللهتعالی بعد از اتمام با لعلها بخدمت سامی میفرستم چوں خاطر محبت ذخایر بافتتاح ابواب بی تکلفیها متعلق است و ازانجانب استشمام روایح ایں التفات نمیشد مخلص و متعهد قدیمی محمدرضابیگ راکه از ایام صبا الی یومناهذا در ملازمت بسربرده بجهت تحقیق ایمعنی بملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده‌ایم که در وحدت سرای انس بعرض رساند و سعادت اثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلپی مذکور را که ملازم خاصه شریفه است بواسطه سامان بعضی مهمات فرستادیم مرجو انکه بخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی و جدائی فرموده مرغوبات خاطر خورشید ماثر را بی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهمارا بزودی مرخص فرموده باعلام احوال و مکنونات ضمیر بیهمال مسرور و خوشحال سازند همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره‌باد *

روز یکشنبه هژدهم شوال مطابق بستم ابان پیشخانه فرزند بابا خرم بعزیمت تسخیر ولایات دکن ازاجمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور بطریق هراول از پیش رواں شده رایات جلال‌نیز از عقب او متوجهه گردد روز دو شنبه نوزدهم مطابق نهم آبان سه گهری از روزگذشته دولتخانه همایوں برهمان سمت حرکت نمود درد هم منصب راجه سورجمل‌که بهمراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دو هزاریذات و سوار مشخص‌گشت درشب نوزدهم آبان بعادت معهود در غسلخانه بودم بعضی از امرا وخدمتگاران و بحسب اتفاق محمد رضابیگ ایلچی دارای ایران هم حاضر بودند بومی بعد ازگذشتن‌شش گهری بالای بام بلند از بامهای محل آمده نشست و بسیار

کم بنظر در می آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آں عاجز بودند تفنگ طلبیده برسمتی
که اورا میذمودند سر راست ساخته کشاد دادیم تفنگ چوں قضای آسمانی بران جانور
شوم رسیده پاش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بے اختیار لب بتحسین و افرین
کشادند درهمین شب از فرستاده برادرم شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن بکشتن
صفی میرزا پسر کلاں ایشان کشید چوں این عقده در خاطر گره بود اینمعنی را ازو پرسیدم
چنین اظهار نمود که اگر در هماں روزها کشتن او از قوه بفعل نمی آمد البته او قصد شاه
میکرد چوں این مقدمه از اثار و علامات نسبت بسلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی
نموده حکم بکشتن او نمودند منصب مرزا حسن ولد میرزا رستم درهمین روزها از اصل
و اضافه هزاریذات و سیصد سوار مشخص شد منصب معتمدخاں که بخدمت بخشیگری
لشکریکه بهمراهی بابا خرم مقرر بود تعین یافته بود بهزاریذات و دویست و پنجاه سوار
قرار یافت روز جمعه بستم ساعت رخصت بابا خرم بود اخر هاے این روز در دیوانخانه
خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سواره بدرون در آورده از نظر گذرانید از
عنایات نمایانیکه بفرزند مذکور واقع شد خطاب شاهی بود که جزو اسم او گردانیده
فرمودم که اورا من بعد شاه سلطان خرم میگفته باشند و خلعت و چارقب مرصع که
اطراف دامن و گریبان بمروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی بازین مرصع
و یک اسپ ترکی و فیل خاصه بنسی بدن نام و رتهه طرز فرنگ انگریزی که بران
نشسته متوجهه گردد و شمشیر مرصع با پرداه خاصگی اول که در فتح قلعه احمد نگر
بدست افتاده بود و پرداه بسیار نامی و مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و
باستعداد تمام متوجهه گشت آمید از کرم واجب تعالے آنست که درین خدمت سرخرو
گردد و بهریک از امرا و منصبداران بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت
شد شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده بعبدالله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چوں
دیانتخاں بهمراهی شاهزاده تعین یافته بود خدمت عرض مکرر را بخواجه قاسم قلیچ
خانی فرمودم پیش ازین جمعی از دزداں برخزانه از خزاین بادشاهی که در حوالی
چبوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برده بودند بعد از چند روز هفت نفر از آنجماعه
با سردار انها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره ازاں زرها نیز پیدا شد بخاطر
رسید که چوں مصدر اینقسم دلیری شدند اینهارا بسیاستهای عظیم باید رسانید هریک
را بسیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودیم که بپاے فیل اندازند او
بعرض رسانید که اگر حکم شود بفیل جنگ میکنم فرمودم که چنین باشد فیل بدمستی
حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجرے بدست او داده بفیل روبرو ساختند چند مرتبه فیل
اورا انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیباک با انکه آں سیاستهاے رفیقاں خود دیده
و مشاهده کرده بود پاے خود قائم ساخته هماں طور قوی دل و مردانه خنجر بخرطوم
فیل رسانیده چنداں کرد که فیل از حمله کردن بجانب او باز ایستاد چوں این دلیری
و مردانگی او مشاهده شد فرمودم که از احوال او خبردار باشند بعد از اندک مدتی

بمقضاي بدذاتي ودون طبعي هواے جا ومقام خود نموده گریخت اینمعني برخاطر
بغایت گران آمده بجاگیرداران ان نواحی فرمودم که تفحص نموده او را بدست درآورند
بحسب اتفاق دیگرباره گرفتار گشت دریں مرتبه فرمودم که آن ناسپاس قدر ناشناس
را از حلق برکشیدند مضمون گفته شیخ مصلح‌الدین سعدي مطابق حال او آمد

عاقبت گرگ زاده گرگ شود   گرچه با آدمي بزرگ شود

روز سه‌شنبه غرهٔ ذیقعد مطابق بیست و یکم آبان بعد ازانکه دوپهر و پنج گهڑي از روز
مذکور گذشته بخیریت و عزیمت درست از بلدهٔ اجمیر بر رتهه فرنگي که بچهار اسپ بسته
بودند سوار شده بر آمدم و حکم کردم که اکثر امرا بر رتهه سوار شده در ملازمت باشند و
قریب بغروب نیر اعظم بمنزلے که دو کروه پاو کم بود در موضع دیورائي نزول نمودم قرار
داد اهل هند آنست که اگر بسوی شرق بادشاهان و بزرگان را حرکتي بقصد ملک
گیري واقع شود بر فیل دندان‌دار سوار شوند و اگر حرکت بجانب مغرب باشد بر اسپ
یکرنگ و اگر شمالي بود بر پالکي و سنگهاسن وجانب جنوب که دکن رویه است بر رتهه
که از عالم ارابه است و بهل سواري میکنند مدت سه سال پنجروز کم در اجمیر توقف
واقع شده معمورهٔ اجمیر را که محل مرقد متبرک خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین است
از اقلیم دویم دانسته اند هوایش قریب به اعتدال است مشرق ان دارالخلافهٔ آگره واقع
شده و شمال قصبات دهلي و جنوب ان صوبه گجرات است و مغرب ان ملتان و دیبالپور
بوم اینولایت همه ریگستانست آب بدشواري از زمین ان برمی اید و مدار کشت و کار
اینصوبه بر زمین تر و فرو ریختن بارانست زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش
از اگره ملایم تراست ازیں صوبه هشتاد و ششهزار سوار و سه لک وچهار هزار پیاده
راجپوت هنگام کارزار برمی ایند دریں معموره دو تال کلاں واقع است یکی را نیل‌تال و
دیگریرا انا سگر میگویند نیل تال خرابست و بند ان شکسته دریندولا حکم کردم که ان را
به بندند و اناساگر دریندمدت که رایات جلال دریں مقام نزول داشت همیشه پر آب ومواج
بود تال مذکور یک ونیم کروه و پنج طنابست در هنگام توقف نه مرتبه بزیارت روضه
منورهٔ خواجه بزرگوار شرف استعداد یافتم و پانزده مرتبه بتماشاے تال بهکر متوجه
گشتم و سي وهشت مرتبه بچشمه نور حرکت واقع شد پنجاه مرتبه بقصد شکار شیر
و غیره سواري نمودم پانزده قلاده شیر و یک قلاده چیته و یک قلاده سیه گوش و پنجاه و
سه راس نیله گاو و سي و سه راس گوزن و نود راس آهو و هشتاد راس خوک و سیصد
و چهل قطعه مرغابي شکار کردم در منزل دیورائي هفت مقام شد دریں مقام پنج
نیله گاؤ و دوازده قطعه مرغابي شکار گشت در بیست ونهم از دیورائي کوچ نموده بموضع
داسه والي که از دیورائي تا اینجا دو کروه یک ونیم پاو بود نزول اجلال واقع شد فیلي دریندروز
بمعتمد خاں مرحمت کردم روز دیگر درینموضع مقام افتاد دریندروزها یک نیله شکار شد
و دودست باز خاصه بجهت فرزند خرم فرستادم درسویم آذر از موضع مذکور کوچ واقع شد
و بموضع ماوهل که دو کروه و یک پاو بود نزول اجلال روبداد در اثناے راه شش قطعه

مرغابي و غيره شكار شد درچهارم يک و نيم كروه راه رفته حوالي رامسر كه تعلق بنور جهان بيگم دارد محل نزول جاه و جلال شد هشت روز درينمنزل مقام روبداد مير توزكي از تغير خدمتگارخان بهدايت الله فرمودم روز پنجم هفت آهو و يكقطعه كلنگ و پانزده ماهي شكار شد روز ديگر جگت سنگه ولد كنوركرن اسپ و خلعت يافته بوطن خود مرخص گشت به كيشوداس للا هم اسپ شفقت شد يک زنجير فيل به الهداد خان افغان عنايت شد در همين روز يک گوزن و سه آهو و هفت ماهي و دو مرغابي شكار كردم خبرفوت راجه سيام سنگه كه از تعينات لشكر بنگش بود همدرين روزها شنيده شد روز هفتم سه آهو و پنج مرغابي و يک قشقلداغ ‡ شكار گرديد روز پنجشنبه و شب جمعه چون رامسر جاگير نورجهان بيگم بود مجلس جشن و مهماني ترتيب يافت و از جواهر مرصع الات واقمشه نفيسه و رخوت دوخته و هرجنس و هر قسم پيشكشها از نظر گذشت و در شب اطراف و ميان تالاب را كه بغايت وسيع افتاده چراغان نموده بودند بسيار مجلس خوبي ترتيب يافته بود اخر روز پنجشنبه مذكور امرا را نيز طلبداشته حكم پياله باكثر بندها نمودم در سفرهاے خشكي هميشه چند منزل كشتي همراه اردوئي ظفر قرين مي باشد كه ملاحان انهارا به ارابها همراه ميكشند روز ديگر اين مجلس بكشتيها نشسته متوجه شكار ماهي شدم در اندک مدتے دويست و هشت ماهي كلان بيكدام در امد كه نصف آن از قسم رهو بود شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم در سيزدهم اذر از رامسر كوچ واقع شد و چهار كروه راه شكار كنان بموضع بلوده منزل اردوئے گيهان پوے گشت و دو روز ديگر درينمنزل مقام فرمودم شانزدهم سه كروه و يک پاو راه رفته در موضع نهال محل نزول اجلال گرديد هژدم كوچ شد دو كروه و يكپاو قطعه نموده شد درين روزفيلي بمحمد رضابيگ ايلچي دارائي ايران عنايت شد موضع جونسه محل سرادقات عظمت و اقبال گشت روز بستم كوچ نموده منزل ديوگانوں بود مسافت سه كروه راه شكار كنان قطع شد و دو روز درينمنزل مقام افتاد و اخرهاے روز بقصد شكار سواري دست داد درين منزل امري عجيب مشاهده گشت پيش ازانكه رايات عاليات بدين منزل و مقام رسد خواجه سرائي بكنار تال عظيمي كه درين موضع واقعست ميرسد و دو بچه سارس را كه از عالم كلنگ جانور يست ميگيرد و شب كه بمنزل مذكور نزول آفتاد دو سارس كلان فرياد كنان در حوالي غسلخانه كه بر لب همين تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه كسي تظلمي داشته باشد بے وحشت و دهشت آغاز فرياد كرده پيش آمدند بخاطر رسيد كه البته باينها ستمي رسيده است بيشتر انست كه بچه اينها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سراے كه بچهائي سارس را گرفته بودآورده بنظر گذرانيد چون سارسها فرياد و اواز اين بچهارا شنيدند بيتابانه خود را بر سر انها انداختند و بگمان انكه شايد طعمه باينها نرسيده باشد هريک ازين دو سارس طعمه در دهن ان بچها مي نهادند و انواع غمخواري ميكردند ان دو بچه را درميان گرفته بال افشانان

‡ قشقلداغ در تركي نام پرنده ايست ابي كه انرا ماغ و زاغ اب و به هندي جل كوا گويند OO اشهراللغات

و شوق کنان باشیانهٔ خود متوجه گشتند بست و سویم کوچ نموده سه کروه سه پاو قطع نموده موضع بهاسو محل نزول اجلال گردید دو روز درین منزل مقام شد هر روز بشکار سواری دست داد در بست و ششم رایات جلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد بست و هفتم منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هفتصد و پنجاه سوار مقرر شد در بست و نهم کوچ شد دو کروه و سه پاو قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگنه بوده است محل اقامت گشت این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم آن بجا آوردند از تاریخ بر آمدن اجمیر تا آخر ماه مذکور که سیم آذر باشد شصت و هفت راس نیله‌گاو و آهو وغیره و سی و هفت قطعه مرغابی و غیران شکار شده بود دویم دیماه از لاسه کوچ واقع شد سه کروه و ده جریب شکار کنان قطع نموده حوالی موضع کانره منزل و مقام شد در چهارم کوچ واقع شد سه کروه یکپاو رفته موضع سورتهه منزل گردید در ششم چهار و نیمکروه قطع نموده در ظاهر موضع بردرا نزول واقع شد در هفتم که مقام بود پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قشقلداغ شکار گشت روز دیگر هم مقام دست داد درین روز بست و هفت قطعه مرغابی صید گردید روز نهم کوچ واقع شد چهار کروه و نیمپاو شکار کنان و صید افگنان بمنزل خوش تال فرود آمدم درین منزل عرضداشت معتمدخان رسید که چون حوالی ولایت رانا محل نزول شاه خرم گردید باانکه قرار داد نه این بود هیبت و صلابت افواج قاهره تزلزل در ارکان صبر و ثبات او انداخته در منزل اودیپور که سرحد جاگیر او بود آمده ملازمت نمود و جمیع شرایط و اداب بندگی را بجا آورده دقیقه فرو گذاشت نکرد شاه خرم مراعات خاطر او نموده بخلعت چارقب و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع و اسپ عراقی و ترکی و فیل او را خوشدل ساخته بعزت تمام مرخص ساخت و فرزندان و نزدیکان او را نیز بخلعت نواخت و از پیشکش او که پنجزنجیر فیل و بست و هفت راس اسپ و خوانچه پراز جواهر مرصع الات بود سه راس اسپ گرفته تتمه را باو بازداد و قرار یافت که پسرش کرن درین یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب باباخرم بوده باشد در دهم پسران راجه مهاسنگهه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی رنتهنبور ملازمت نمودند و سه زنجیر فیل و نه راس اسپ پیشکش گذرانیدند و هریک فراخور حالت خود بمنصب سرفرازی یافتند چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت بندیانی را که دران قلعه مقید بودند چندیرا ازاد ساختم دریمنزل دو روز مقام افتاد و هر روز بشکار سواری رومیداد سی و هشت قطعه مرغابی و قشقلداغ شکار شد دوازدهم کوچ نموده بعد از قطع چهار کروه موضع کویله محل نزول گردید در اثنای راه چهارده قطعه مرغابی و یک آهو شکار نمودم چهاردهم سه کروه و سه پاو راه قطع نموده حوالی موضع ایکتوره منزل گشت و یکراس نیله گاو و دوازده قطعه کروانک وغیره در اثناء راه شکار شد

در همین تاریخ اغا فاضل که به نیابت اعتمادالدوله بحکومت لاهور معین است بخطاب فاضل خانی سربلند گردید دریمنزل دولت خانه همایون را بر کنار تالابی

ایستاده کرده بودند که نهایت صفا ولطافت داشت بنابر خوبی منزل دو روز مقام
افتاد اخرهاے روز بشکار مرغابی توجه نمودم پسر خورد مهابتخان بهره‌ور نام دریں‌منزل
از قلعه رنتهنبور که جاگیر پدر اوست امده ملازمت کرد دوزنجیر فیل اورده بود هر دو
داخل فیلان خاصه گردید صفی پسر امانتخان را بخطاب خانی و اضافه منصب سرفراز
ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم هفدهم چهار نیم کروه در نوردیده موضع
لسایه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطعه مرغابی و بیست وسه دراج شکار
شد چون لشکرخان را بجهت ناسازی که میان او و خانه‌وران رویداده بود بدرگاه طلب
نموده بودم دریں‌منزل عابد خان را بجاے او بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی تعین
نموده شد نوزدهم کوچ رویداد دو کروه یکپاو در نوشته حوالی موضع کوراکه برکنار اب چنبل
واقعست محل نزول گردید بنابر خوبی جا ولطافت آب و هوا سه روز دریں‌منزل توقف
دست داد هر روز در کشتی سوار شده بشکار مرغابی و سیر و گشت دریاے مذکور توجه
واقع شد در بیست و دویم کوچ افتاد و چهار و نیم کروه شکار انگنان قطع نموده موضع
سلطانپور و چیله مله محل نزول اردوی ظفر قرین گشت روز مقام بمیران صدر جهان پنج
هزار روپیه داده اورا بجا و مقام او که بجاگیرش مقرر بود رخصت نمودم و هزار روپیه دیگر
بشیخ پیر مرحمت شد در بیست و پنجم کوچ دست داد سه و نیم کروه شکار کنان قطع
کرده موضع مانپور محل نزول گردید بنابر ضابطه مقرر یک مقام و یک کوچ مقرر شده
روز بیست و هفتم کوچ فرمودم چهار کروه و یک نیم پاو شکار کنان در نوردیده موضع
ردوها منزل ومقام گردید دو روز دریں‌منزل توقف افتاد دریں‌ماه دی چهار صد و شانزده
قطعه جانور شکار شد نود و هفت دراج ویکصد و نود و دو قشقلداغ و یکقطعه سارس و
هفت‌قطعه کروانک و یک صد و هیزده مرغابی و یک خرگوش * غره بهمن مطابق دوازدهم
محرم سنه ۱۰۲۶ با محل در کشتیها نشسته متوجه منزل پیش شدم یک گهری از روز
مانده در حوالی موضع روپا هیره که محل اقامت بود رسیده شد چهار کروه و پانزده
جریب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شکار کردم در همیں ایام به بست و یک
کس از امراے تعینات دکن خلعت زمستانی بدست کیچکنه فرستاده شد و ده‌هزار
روپیه مقرر گشت که از امراے مذکور بشکرانه خلعت بگیرد ایں منزل طراوت و لطافت
تمام داشت روز سویم کوچ شد باز بدستور روز پیشیں بر کشتی سوار شده بعد از قطع دوکروه
و یک نیم پاو ظاهر موضع کاکهاداس محل نزول اردوی ظفر قرین گشت در اثناے راه
که شکار کنان می امدم دراجی پریده دربوته افتاد پس ازانکه تفحص بسیار نموده شد
یکی از قراولانرا امر کردم که اطراف آن بوته را قبل کرده دراج را بدست اورد و خود
گذاره شدم دریں اثنا دراجی دیگر برخاست انرا بباز گیرانیدم مقارن ان قراول امد و ان
دراج اورده بنظر گذرانید فرمودم که باز را بایں دراج سیر گردانیده ان دراج را که ماگیرانیده‌ایم
چون جوانه است نگاهدارند تا رسیدن ایں حکم میر شکار ایں باز را بهمیں دراج سیر کرده
بود بعد از ساعتی قراول معروض داشت که اگر دراج را نمیکشم میمیرد فرمودم که اگرچندیں

باشد بکشند چون تیغ بر حلقوم او نهاد باندک حرکتی از زیر تیغ خلاص نموده به پرواز درامد بعد ازانکه از کشتی براسپ سوار شدم ناگاه کنجشکی از اسیب باد بر پیکان تیریکی از قراولان که در دست داشت و درجلو من میرفت خود را زد و درساعت افتاده جان داد از نیرنگیهاے زمانه حیرت و تعجب نمودم انجا دراج وقت نارسیده را حفظ نموده در اندک زمانے از سه مخاطره چنانش خلاصی داد و اینجا کنجشک اجل رسیده را این چنین به پیکان تقدیر در پنجه هلاک اسیر گردانید

اگر تیغ عالم بجنبد زجاے * نبرد رگے تا نخواهد خداے

بامراے کابل نیز خلعت زمستانی بدست قراولان فرستاده شد بواسطه لطافت جا و خوبی هوا دریمنزل مقام افتاد دریڹروزها خبر فوت یاد علی خان میدانی از کابل رسید پسران اورا بمناصب سرفراز ساختم بر منصب راوت شنکر حسب الالتماس ابراهیم خان فیروز جنگ پانصدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ وقوع یافت و چهار کروه و یک نیم پاو از دره که بگهاٹی چاندا مشهور است گذشته موضع امحار محل نزول اردوی اعلی گردید این دره بغایت سبز و خرم خوش درخت بنظر در آمد تا این منزل که انتهای ولایت صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد اینمنزل هم از منازل خوب بود * نور جهان بیگم قریشهٔ اینجا به بندوق زد که تا حال باین کلانی و خوشرنگی دیده نشده بود فرمودم وزن نمودند نوزده توله و پنج ماشه بوزن در آمد موضع مذکور ابتدای ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دویم است درازی این صوبه از پایان ولایت کرنه تا ولایت بانسواله دویست و چهل و پنجکروه میشود و پهنایش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه شرقی او ولایت ماندهو و شمالی قلعه نرور جنوبی ولایت بکلانه غربی صوبه گجرات و اجمیر بسیار ولایت پر آب و خوش هواے است پنج دریا بغیر از نهرها و جویها و چشمها در و جاریست گوداوری و بهیما و کالی سند و نیرا و نربدا و هوایش باعتدال نزدیکست زمین این ولایت نسبت باطراف باره بلند است در قصبه دهار که از جاهای مقرر مالوه است تاک در سالی دو مرتبه انگور میدهد در اول حوت در ابتداے اسد اما در حوت انگور شیرین تراست کشاورز ومحترفه اش بی سلاح نمی باشند بست و چهار کرور و هفت لک دام جمع اینولایت است و در وقت کار نه هزار و سیصد و چند نفر سوار و چهار لک و هفتاد هزار و سیصد پیاده بایکصد زنجیر فیل ازین ولایت برمی آیند هشتم سه کروه و دونیم پاو قطع نموده حوالی خیراباد منزل و مقام گردید در اثنای راه چهارده قطعه دراج و سه قطعه کروانک شکار شد و سه کروه شکار کنان در نوردیده حوالی موضع سندهاره محل نزول گردید دریازدهم که مقام بود اخر هاے روز بشکار سوار شده نیله گاوی را کشتم دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یکپاو ظاهر موضع بچهیاری منزل گشت در همین روز رانا امر سنگهه چند سبد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوش است و تا غایت من انجیر هند باین لطافت ندیده بودم اما کمتر میتوان خورد دربیش خوردن مضرت دارد چهاردهم کوچ

دست داد چهار کروه و یک نیم پاو قطع نموده موضع بابلی محل اقامت گردید راجه جانبا
که از زمینداران معتبر این حدود است دو زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت
در همین منزل خربزهٔ بسیارے از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خان
عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود مجملاً بایں فراواني در سالهاے پیش نیاورده بودند
در یکخوان چندین قسم میوه حاضر آوردند خربزه کاریز و خربزه بدخشان و کابل
و انگور سمرقند و بدخشان و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع
کابلست و انناس که از میوه هاے بنادر فرنگ است و در آگره بوته ان را نشانیده
بودند هرسال چندین هزار در باغات آگره که متعلق بخالصهٔ شریفه است بر میدهد
و کوله که در شکل و اندام خوردتر از نارنج است و چاشنی آن بشیرینی قابل تر است
و در صوبه بنگاله خوب میشود شکر این نعمت بکدام زبان ادا تواند نمود والد
بزرگوارم را بمیوه میل تمام بود بتخصیص به خربزه و انار و انگور چون در عهد
دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلی خربزه و انار یزد که معروف و مشهور عالم
است و انگور سمرقند به هندوستان نیاورده بودند هرگاه که آن میوه ها بنظر درمي
آید تا سف تمام روی میدهد که کاش این میوه ها دران عهد و ایام مي آمد تا ادراک
لذت آن میفرمودند در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت میرعلي والد فریدون‌خان
برلاس که از امرا زادهاے معتبر این الوس بود شنیده شد روز شانزدهم کوچ دست
داد چهار کروه ونیم پاو قطع نموده حوالي موضع گریي محل نزول اردوی فلک شکوه
گردید در اثنای راه قراولان خبر آوردند که ببرے درین نواحي هست بقصد شکار او متوجه
گشتم و بیک بندوق کار او را تمام ساختم چون دلاوري شیر ببر قرار داده شده است
خواستم که احشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد که بخلاف
حیوانات دیگر که زهره آنها خارج جگر واقعست زهرهٔ شیر ببر در درون جگرجا دارد
بخاطر میرسد که دلاوري شیر ببر ازین ممر خواهد بود هژدهم بعد از قطع دو کروه
و سه نیمپاو موضع امریا منزل گشت در نوزدهم که مقام بود بقصد شکار سوار شدم بعد از
قطع دو کروه موضعی بنظر درآمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب بصد درخت انبه
در یک باغ مشاهده گشت که باں کلانی و سبزی و خرمي درخت انبه کم دیده شده
بود در همین باغ درخت برے بنظر در امد در غایت عظمت و کلاني فرمودم که
طول وعرض و بلندي انرا بگز دراوردند بلندي ان از روے زمین تا سر شاخ هفتاد وچهار
درع و دورتنه آن چهل و چهار نیم درع و پهناے ان یکصد و هفتاد و پنج و نیم بگز
در امد چون غرایب تمام داشت نوشته شد روز بستم کوچ دست داد در اثنای راه
نیله گاؤ بتفنگ زده شد روز بیست و یکم که مقام بود اخرهاے روز بقصد شکار سوار
شده بعد از معاودت بخانه اعتماد الدوله بجهت جشن خواجه خضر که انرا خضري
میگویند امدم و تا یک پهر شب درانجا بسر برده بطعام میل نموده بدولتسراے همایون
مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتمادالدوله را به نسبت محرمیت نواخته بمقیمان

حرم سرائے عزت فرمودم که ازو روے نپوشند و بدین عنایت والا اورا سربلند جاوید ساختم بیست دویم حکم کوچ شد و سه کروه و نیمپاو قطع نموده موضع بول گهري محل اقامت گردید در اثناے راه دو نیله گاؤ شکار شد روز بیست و سویم تیر که مقام بود یک نیله گاؤ به بندوق زدم بیست و چهارم بعد از قطع پنجکروه ظاهر موضع قاسم کهیره منزل گشت دراثناے راه جانور سفیدی شکار شد که از عالم کوتاه پایه بود غایتاً چهار شاخ داشت دوشاخ که بمحاذي دنباله چشم او واقع بود دو انگشت بلندي داشت دو شاخ دیگر بفاصله چهار انگشت که بجانب قفا بود چهار انگشت بلندي داشت اهل هند اینجانور را دو دهاریه گویند و مقرر است که نران چهار شاخ و ماده ان شاخ ندارد و چنین مذکور شد که نوع این آهو زهره نمیدارد چون احشاے درون او را ملاحظه کردند زهره ظاهر شد و معلوم گردید که این سخن اصلی نداشته است روز بیست پنجم که مقام بود اخرهاے روز بشکار سواري دست داد یک نیله ماده به بندوق زدم مالجو برادر زاده قلیج خان راکه بمنصب هزاریذات و هفتصد و پنجاه سوار سرفراز بود و درصوبه اوده جاگیر داشت دو هزاریذات ودو هزار دویست سوار ساخته بخطاب قلیج خاني سر بلند گردانیده بصوبه بنگاله تعین نمودم بیست و ششم کوچ واقع شد چهار کروه و سه پاو قطع مسافت نموده ده قاضیان که در نواحي اوجین واقع است منزل شد درخت انبه بسیارے درین منزل گل کرده بود دیره را برکنار ابی ایستاده نموده جاے دلنشین ترتیب داده بودند * پهاړ ولد غزنین‌خان دریمنزل بسیاست رسید این بیسعادت را بعد از فوت پدر نواخته قلعه و ولایت جالور را که جا و مقام پدران او بود باو مرحمت ساختم چون خورد سال بود مادرش او را از بعضی قبایح منع میکرد آن رو سیاه ازل و ابد با چندی از ملازمان خود شبی بدرون خانه در امده مادر حقیقي خود را بدست خود میکشد اینخبر بمن رسید حکم فرمودم که اورا حاضر ساختند بعد ازانکه گناه او به ثبوت رسید فرمودم که به بیاسا رسانیدند * دریمنزل درخت خرماے بنظر در امد که اندام او و وضعش خیلی غرابت داشت اصل ایندرخت یک تنه دارد چون شش گز بالا رفته دو شاخ شده یک شاخ ان ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هردو شاخ چهار و نیم گز از زمین تا جاے که شاخ و برگ براٰمده از طرف یک شاخ کلان شانزده گز از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز و از جائیکه شاخ و برگ سبز شده تاسر درخت دونیم‌گز و دور آن دونیم گز و یکپاو فرمودم که چبوتره به بلندي سه گز بدور ان بندند در نهایت راستي و موزوني بود مصوران را گفتم که در مجالس جهانگیر نامه شبیه انرا بکشند بیست و هفتم کوچ شد دو کروه و نیم پاو در نوردیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در اثناے راه یک نیله شکار شد بیست و هشتم دوکروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیاده عماراتی است از بناهاے ناصرالدین بن سلطان غیاث‌الدین بن سلطان محمود خلجي که حاکم مالوه بود در ایام حکومت خود در حوالي اوجین که از شهرهاے مشهور معروف صوبه مالوه است ساخته میگویند که حرارت بر طبیعت او غالب گشته بود چنانچه در اب بسر میبرد این

عمارت را درمیان رود خانه براورده و اب این رود را تقسیم نموده جوئیها ترتیب داده است و در اطراف و جوانب و بیرون و اندرون این عمارت اب مذکور دراورده و حوضهای خورد و کلان مناسب جا و مقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح انگیز جائیست و از عمارات و منازل مقرر هندوستانست پیش ازانکه اینمنزل محل نزول گردد معماران فرستاده فرمودم که انجا را از سر نو صفا دهند سه روز بجهت خوبی و لطافت درینمنزل مقام شد شجاعت خان از جاگیر خود در همین جا امده ملازمت کرد اوجین از شهرهای قدیم است و از هفت معابد مقرره هنود یکی این شهر است و راجه بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و ولایت می بوده از رصد او تاحال که هزار و بیست شش هجري و یازده سال از جلوس منست یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج سال گذشته و مدار استخراج منجمان هند بدین رصد است این شهر برکنار آب سپرا واقع است اعتقاد هندوان اینست که درسالی یکبار بے تعین وقت آب این دریا شیر می گردد در زمان والد بزرگوارم در وقتیکه شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرضداشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو و مسلمان گواهي دادند که چند روز قبل ازین شبی این اب شیر شده بود چنانچه مردمی که در انشب آب را ازان دریا برداشته بودند صباح ظروف انها پر شیر شده بود چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمیکند تحقیق این سخن را العلم عندالله تاریخ دویم اسفندارمذ از منزل کالیاده بر کشتي سوار شده متوجه منزل پیش شدم مکرر شنیده بودم که سناسئي مرتاضي جدروپ نام که چندین سال است که نزدیک بمعموره اوجین در گوشه صحرا از آبادانی دور متوجه و مشغول پرستش معبود حقیقی است خواهش صحبت او بسیار داشتم و قتیکه در دارالخلافه اگره بودم میخواستم که اورا طلبیده به بینم غایتاً ملاحظه تصدیع او کرده نطلبیدم چون بحوالی شهر مذکور رسیدم از کشتي برامده نیمپاو کروه پیاده بدیدن او متوجه گشتم جائیکه بودن خود اختیار نموده سوراخیست که میان پشته کنده دروازه در اصل اول ان محرابي شکل افتاده بطول یک گز بعرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخی که اصل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گره طول و یازده گره و یکپاو عرض دارد و ارتفاع از زمین تاسقف یک گز سه گره و سوراخیکه درون آن نشیمن جای در می اید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه ونیم گره است شخص ضعیف جثه بصدتشویش بدرون ان تواند در امد طول و عرض ان سوراخ همین مقدار بوده باشد نه بوریائی دارد نه فرش کاهی و تنها دران سوراخ تنگ و تیره می گذراند در ایام زمستان و هوای سرد بانکه برهنه محض است و جز پارچه لته که پیش و پس خود را پوشیده لباسی ندارد هرگز اتش هم نمی افروزد چنانچه ملای روم از زبان درویشی بنظم در اورده

پوشش ما روز تاب افتاب ❊ شب نهالي و لحاف از ماهتاب

دراببي که نزدیک بمحل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل میکند روز یکبار بدرون

معموره اوجین در می اید و بتخانه سه نفر برهمن که از جمله هفت نفر اختیار کرده است و صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشي و قناعت بانها دارد در امده پنج لقمه از خوردني که انها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بطریق گدائي بر کف دست گرفته بے خائیدن فرو میبرد تا ذایقه ادراک لذت ان نکند بشرطیکه درین سه خانه مصیبتی رو نداده باشد و ولادت واقع نگشته و زن حایض دراینخانه نباشد طریق زیست و زندگاني او برین نهج است که نوشته شد خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته مردم بدیدن او میروند خالي از دانش نیست علم بیدانت را که علم تصوف باشد خوب ورزیده تا ششگهري باو صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خیلی در من اثر کرد اورا هم صحبت من در افتاد در حالتیکه والد بزرگوارم قلعه اسیر وولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه اگره بودند در همین جا و مقام اورا دیده بودند و همیشه خوب یاد میکردند دانایان هند برای زیست و زندگاني طایفه برهمن که اشرف طوایف هنود اند چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار اسرم میگویند در خانه برهمن پسری که متولد میگردد تا مدت هفت سال که مدت طفولیت است اورا برهمن نمیگویند و تکلیف برو نیست بعد ازانکه بسن هشت سالگي رسید مجلسی را ترتیب داده برهمنان را جمع می سازند و رسنی از کاه مونج که انرا مونجي گویند بدرازي دوگز و یکپاو می باشد دعا و افسونها بران خوانده و سه گره بنام سه تن از پاک نهاداني که بانها اعتقاد دارند بران زده درمیان او می بندند و زناري از ریسمان خام تافته حمایل وار بر دوش راست او مي اندازند چوبے بدرازي یک گز و کسری که بجهت محفوظ داشتن خود از اسیب موذیات و ظرفی از مس بجهت خوردن اب بدست او داده اورا به برهمن دانائے میسپارند که تا دوازده سال در خانه او بسر برده بخواندن بید که انرا کتاب الهي اعتقاد دارند مشغولي نماید و ازین روز باز اورا برهمن میخوانند و درینمدت میباید که مطلق گرد لذات جسماني نگردد چون نیمه روز بگذرد بطریق گدائي بخانه برهمن دیگر رفته انچه باو دهند نزد اوستاد اورده برخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لنگي کرپاسي که ستر عورت کند دوسه گز کرپاس دیگر که بردوش اندازد چیزی دیگر اختیار نه نماید این حالت را برهمن چرچ گویند یعني مشغولي بکتاب الهي بعد از گذشتن مدت مذکور برخصت اوستاد و پدر کدخدا شود درینوقت اورا رخصت است که از جمیع لذات حواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تاوقتیکه او را فرزندی بهم رسد که سنش بشانزده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نشود تاسن چهل و هشت سالگي در لباس تعلق بسر برد این ایام را گرهست خوانند یعنی صاحب منزل آنگاه از خویشان و اقربا و بیگانه و اشنا جدائی گزیده و اسباب عیش و عشرت را فروهشته از تعلق اباد کثرت بمقام تنهائي نقل نموده در جنگل بسر برد و این حالت را مان پرست نا مند یعني سکونت جنگل و چون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بیشرکت و حضور

زن که او را نیمه مرد گفته‌اند تمام نمیشود و هنوز بعضی اعمال و عبادات او را درپیش است زن را همراه بجنگل ببرد و اگر او حامله باشد رفتن را موقوف دارد تاوقتیکه بزاید و سن بچه به پنجسالگی رسد آنگاه فرزند را به پسر کلان یا دیگر خویشان سپرده عزیمت خود را بفعل آورد و همچنین اگرزن حایضه باشد توقف نماید تا وقتیکه پاک گردد بعد ازین باومباشرت نه نماید وخود را بملاقات او الوده نسازد و شبها قطعی درمیان آلت نهاده خواب کند و تا دوازده سال درین مقام بسر برد خورش او از نباتاتی باشد که در صحرا و جنگلها خود رسته باشدو زنار باخود میدارد و عبادت آتش بجامی آورد و اوقات را بگرفتن ناخن و موی سر و اصلاح ریش و بروت ضائع نمیسازد چون این مدت بروشی که مذکور گشت بانتها رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زن را با فرزندان و برادران و خویشان او سفارش نموده خود بملازمت مرشد کامل رفته هرچه باو باشد از زنار و موی سر وغیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید هر تعلقی که داشتم حتی که ریاضت و عبادت و اختیار ازدل خود بیرون کردم و راه خواطر را بردل به بندد و درمراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقي صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیدانست باشد که حاصل انرا بابا فغانی درین بیت بنظم در آورده *

یک چراغ است درینخانه که از پرتوان * هر طرف می نگرم انجمني ساخته اند

و اینحالت را سرب بیاس گویند یعني همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب بیاسي نامند بعد از ملاقات جدروپ برفیل سوار شده از میان معموره اوجین گذشتم و موازي سه هزار و پانصد روپیه زر ریزگي در گذشتن بردست راست و چپ خود افشاندم و یک کروه و سه پاو قطع نموده بظاهر دادوکهیزا که محل نزول اردوی ظفر قرین بود فرودآمدم در روز سویم که روز مقام بود بنابر اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیم روز بدیدن او متوجه گشتم و تا شش گهرَي بملاقات او مسرورخاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت قریب بشام داخل دولت سراے خاص گشتم روزچهارم سه کروه و یکپاو نوردیده شد حوالي موضع جراو درباغ پرانیه نزول اجلال گشت اینمنزل هم بغایت خوش وخورم و پر درخت جا بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت چهار کروه وسه پاو بر کنار تال دیپالپور بهریه نزول افتاد بنابر خوبی جا و مقام و لطافت تال درینمنزل چهار روز مقام نموده شد و اخرهاے هر روز بر کشتي سوار شده بشکار مرغابي و دیگر جانوران ابي مشغولي مینمودم درینمنزل انگور فخري از احمدنگر اورده بودند اگرچه در بزرگي با انگور فخري کابل نمیرسید اما در لطافت ازان هیچ کمي نداشت منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ بالتماس فرزند باباخرم بهزار و پانصدي ذات و هزار سوار مقرر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یکپاو حوالي پرگنه دولت‌آباد محل اقامت گردید در دوازدهم که مقام بود بقصد شکار سواري دست داد در موضع شیخوپور از مضافات پرگنه مذکور درخت بری بنظر در آمد در غایت بزرگي

و تناوري دور تنه ان هزده گز و نیم و بلندي از بیخ تا سر شاخ یکصد و بیست و هشت درع و یکپاو و اطراف شاخها که از تنه جدا شده سایه گستر گردیده است دویست و سه درع و نیم و شاخی که هیئت دندان فیل بر ان ظاهر ساخته‌اند چهل گز درازي ان است در وقتیکه حضرت والد بزرگوارم ازینجا میگذشته اند سه گز و سه پاو بالا از تنه بیخی که سر بزمین نهاده پنجه خود را بطریق نشاني بر انجا نهاده اند من بر شاخ بیخ دیگر هشت گز بالا فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کنند و بجهت انکه بمرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه درخت نصب سازند و فرمودم که بر اطراف اندرخت چبوتره بصفا ترتیب دهند چون در ایام شاهزادگي بمیر ضیاءالدین قزوینی که از سادات سیفي است و در زمان دولت من بخطاب مصطفي‌خاني سرفرازي یافته وعده نموده بودم که پرگنه مالده را که از پرگنات مشهور صوبهٔ بنگاله است بطریق التمغا باو و فرزندان او مرحمت نمایم درینمنزل این عطیه عظمی در شان او از قوه بفعل آمد در سیزدهم کوچ واقع شد از منزل مذکور بقصد سیر و شکار با بعضی از محلها و چندی از نزدیکان و خدمتگاران از آردو جدا شده بموضع حاصلپور متوجه گشتم و اردو درحوالي بالچهه فرود آمد و ما در موضع سانگور منزل فرمودیم از خوبي و لطافت اینموضع چه نویسد درخت انبه بسیار و زمینها سراسر سبز و خرم مجملاً درین منزل بنابر سبزي و خرمي جا سه روز مقام شد و اینموضع از تغیر کیشو مارو بکمالخان قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کمالپور میگفته باشند در همین منزل شب شیورات واقع شد جوگی بسیار جمع آمده بودند لوازم این شب بفعل آمد و بادانایان اینطایفه صحبتها داشته شد درینروزها سه نیله گاو شکار نمودم خبر کشته شدن راجه مان درینجا رسید اورا بسرداري لشریکه برسر قلعه کانگره تعین بود معین ساخته بودم چون بلاهور میرسد مي شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان پنجابست برسرجا و مقام او آمده بعضی از ولایات او را بتصرف درآورده است دفع او اولی دانسته برسر او متوجه میشود چون سنگرام مذکور را قوت مقاومت با او نبود ولایات متصرف شده را میگذارد و بکوهها صعب و محکمهاء مشکل پناه میبرد راجه مان سر درپی او نهاده بهمان محکمها در مي آید و از غایت غرور ملاحظه پیش و پس در آمد و بر آمد خود نا کرده به اندک جماعتی خود را باو میرساند سنگرام چون مي بیند که جاے گریز محل بدر رو ندارد بمقتضاے این بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

در مقام مقاتله و مدافعه درمي اید بحسب تقدیر سنگی براجه مان میرسد و جان بجان افرین میسپرد و شکست بر مردم او مي افتد و جمع کثیری کشته میشوند بقیه مردم زخمي اسپ و یراق انداخته بصد تشویش نمیجاني برمي اورند هفدهم از سامکپور کوچ نموده بعد از قطع سه کروه بموضع حاصلپور رسیدم در اثناے راه یک نیله گاو شکار شد موضع مذکور از جاهاے مقرر معین صوبه مالواه است انگور

فراوان و درخت انبه بیرون از حساب و شمار دارد آبهای روان بر اطراف آن جاري وقتی رسیدم که انگور ان بخلاف موسم انگور ولایت رسیده بود بآن ارزانی و فراواني که ادنی پاجئی ان مقدار که خواهد و میسر باشد بخرد و خشخاش گل کرده بود و قطعه قطعه برنگهای گونا گون بنظر درمي آمد مجملاً بایں لطافت دیهی کم میباشد سه روز دیگر دریں موضع مقام افتاد سه نیله گاو به بندوق انداخته شد در بست و یکم از حاصلپور بدو کوچ باردوی بزرگ داخل گشتم در اثنای راه یک نیله شکار شد روز یکشنبه بست دویم از حوالی لعلچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه ماندو واقع بود محل نزول گشت دریں روز قراولان خبر آوردند که شیر را دریں سه کروهي در قید داریم باآنکه روز یکشنبه بود و دریں دو روز که روز مذکور و پنجشنبه بوده باشد بشکار بندوق متوجه نمیشوم بخاطر رسید که چوں از جانوراں موذیست دفع باید کرد متوجه شدم چوں بجا و مقام او رسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالای فیل دهن او را که نیم باز بود در نظر داشته بندوق را کشاد دادم بحسب اتفاق بدرون دهن او در آمده در کله و مغز او جاکرد و بهمیں یک بندوق کار او را تمام ساختم بعد ازاں جمعي که همراه بودند هرچند تفحص نمودند که محل زخم را بیابند نتوانستند یافت چه بحسب ظاهر برهیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود اخرالامر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند بعد ازان ظاهر شد که گولی بدهن او رسیده بود و بدیں زخم از پا در آمده گرگ نری میرزا رستم شکار کرده بود آورد میخواستم که ملاحظه نمایم که زهره او بطریق زهره شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوراں دیگر دربرون جگر دارد بعد از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر مي باشد * روز دو شنبه بست و سویم یک پهر گذشته بطالع سعد و ساعت فرخ بمبارکي بر فیل سوار شده بقلعه ماند و متوجه گشتم یک پهر و سه گهري از روز مذکور گذشته داخل منازلی که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد روپیه در راه افشاندم از اجمیر تا ماندو که یک صد و پنجاه و نه کروه بود در عرض چهار ماه و دو روز بچهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام نوردیده آمد دریں چهل و شش کوچ منازل بحسب اتفاق در جاهای دلکش بر کنار تالابها یا جویها و نهرهاے عظیم که پر درختها و سبزها و خشخاش زارها گل کرده داشت واقع مي گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد تمام راه بر اسپ و فیل‌سوار سیر کنان و شکار افگنان مي آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاهر نشد گویا که از باغي بباغي نقل مي افتاد دریں شکارها اصفخان و میرزا رستم و میر میران و انیراے و هدایت الله و راجه سارنگدیو و سید کاسو و خواصخاں همیشه در جلومن حاضر مي بودند چوں پیش ازانکه رایات جلال متوجه ایں حدود گردد و عبدالکریم معموري را که بجهت تعمیر عمارات حکام سابق در ماندو فرستاده بودم مشارالیه در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضي از عمارات قدیم که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضي جاها را مجدداً احداث نمود مجملاً منزلي

ترتیب داده که تاغایت در هیچ جا بدان نزاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که باتمام رسیده باشد قریب سه لک روپیه که دو هزار تومان ولایت بوده باشد صرف آن شده بایستی که این عمارت رفیع در شهرهاے رفیع که قابلیت نزول اجلال میداشت واقع مي بود این قلعه بربالای کوهی واقع است دوران ده کروه بمساحت در آمده در ایام برسات جای بخوش هوائي و لطافت اینقلعه نمي باشد شبها در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بے لحاف نمیتوان گذرانید و روزها احتیاج بباد زن نمیشود گویند که پیش از زمان راجه بکرماجیت راجه بود جیسنگه دیو نام در زمان او شخصے بجهت اوردن کاه بصحرا بر امده بود در اثناے درویدن داسی که در دست داشت برنگ طلا ظاهر گشت و او داس خود را چون متغیر دید نزد مادن نام آهنگری اورد که اصلاح ان نماید اهنگر دانست که این داس طلا شده قبل ازین شنیده بود که درین دیار سنگ پارس که بملاقات آن آهن و مس طلا میگردد هست درساعت ان کاهي را همراه گرفته بدان جا و مقام امد و ان سنگ را بدست اورد بعد ازان این گوهر بے بها بنظر راجه وقت گذرانید راجه بوسیله این سنگ زرها حاصل نموده پاره ازان صرف عمارات این قلعه نموده در عرض دوازده سال باتمام رسانید و بخواهش ان اهنگر بیشتر سنگها که در دیوار اینقلعه تعبیه نموده اند بهیئت سندان تراشیده فرموده که بکار بردند در اخرهاے عمر که دل از دنیا برگرفته بود برساحل دریاے نربدا که از معابد مقرر هنود است مجلسی ترتیب داد و برهمنان را حاضر ساخته بهریک لطفها و شفقتها از نقد و جنس نمود چون نوبت برهمنی که نسبت قدیم باو داشت رسید این سنگ را بدست او داد او از ناشناسائي خشمگین شده ان گوهر بے بها را دراب انداخت بعد ازانکه بر حقیقت او مطلع گشت بحسرت جاوید گرفتار امد هرچند تفحص نمود اثری ازان ظاهر نه گشت اینمقدمات کتابي نیست از زبان شنیده شد اما این حکایت را اصلا عقل من قبول نمیکند و در پیش من تیتالی مینماید ماندو سرکاریست از سرکارهاے مقرر صوبه مالوه یک کرور و سي و نه لک دام جمع اوست مدتها تختگاه سلاطین اینددیار بود عمارات و اثرهاے سلاطین قدیم بسیار در او برپا و برجاست و تاحال نقصانی بدانجا راه نیافته در بیست و چهارم بقصد سیر عمارات سلاطین سابق سوار شدم اول بمسجد جامع که از بناهاے سلطان هوشنگ غوریست در امدم بغایت عمارت عالي بنظر در امد تمام از سنگ تراشیده ساخته اند و با انکه یکصد و هشتاد سال از زمان ساختن ان گذشته چنان مشاهده می شود که گویا امروز بنا دست از عمارت ان کشیده است بعد ازان بعمارت مقبره حکام خلجیه در امدم که قبر روسیاه ازل و ابد نصیرالدین ابن سلطان غیاث الدین نیز در انجا واقع بود چون مشهوراست که ان بے سعادت بقتل پدر خود سلطان غیاث الدین که در سن هشتاد سالگي بوده اقدام نموده دو مرتبه زهر داد و او بزهرمهره که در بازو داشت دفع ان نمود در مرتبه سویم کاسه شربتے بزهر امیخته بدست خود به پدر داد که این را می باید نوشید پدر چون اهتمام او درینکار فهمید اول زهرمهره از بازوے خود باز کرده

پیش او انداخت و روے عجز و نیازمندي بدرگاه خالق بے نیاز آورده بر زبان راند که خداوندا عمر من بهشتاد سال رسیده و این مدت را بدولت و عشرت و کامراني گذرانیده‌ام چنانچه هیچ بادشاهی را میسر نگشته و اکنون که زمان بازپسین منست امید دارم که نصیر را بخون من نگیري و موت مرا باجل مقدر حساب نموده باز خواست آن ننمائي بعد از اداے این کلمات آن کاسه شربت بزهر آمیخته را لاجرعه درکشید و جان بجان آفرین سپرد مقصود او از ذکر این مقدمه آن بود که ایام دولت را بعیش و عشرت گذرانیده‌ام که هیچیک از سلاطین را میسر نگشته است که چون در سن چهل و هشت سالگي باورنگ حکومت نشست بمحرمان و نزدیکان خود اظهار نمود که درخدمت پدر بزرگوار خود مدت سي سال است که لشکرکشي نموده در لوازم تردد سپاهگري تقصیرے نکرده الحال که نوبت دولت بمن رسید اراده ملک گیري ندارم و میخواهم که بقیه عمر را بعیش و عشرت بگذرانم میگویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود شهری ازینطایفه ترتیب داده مشتملبر جمیع طوایف از اقسام و اصناف پیشه کار و حاکم و قاضي و کوتوال و آنچه بجهت نظام شهر درکار است از زنان تعین نموده بود و هرجا خبر کنیزی صاحب جمال شنیدي تا بدست نیاوردی از پانه‌نشستي اقسام صنایع و علوم بکنیزان آموخت و بشکار میل بسیار داشت آهوخانه ساخته بود و در آنجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات بازنان دران آهو خانها شکار میکرد مجملاً در مدت سي و دوسال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواري نکرد و اینمدت را بفراغت و آسودگي و عشرت گذرانید و همچنین هیچکس برسر ملک او نیامد بر زبانهاست که چون شیرخان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود باوجود حیوان طبعي بر سر قبر نصیرالدین رسید بجهت همین عمل شنیع بجمعي که باو همراه بودند فرمود که چوبها برسر قبر او زدند من نیز چون بقبر او رسیدم لکدی چند برگور او زده به بندها که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر اورا لکدکاري نمودند چون خاطر را بدین تسلي نشد گفتم که گور او را شگافته اجزاے ناپاک اورا باتش اندازند باز بخاطر رسید که چون آتش نوریست از نور الهي حیف است که بسوختن جسد کثیف او آنجوهر لطیف آلوده گردد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشاء دیگر تخفیفی در عذاب او رود فرمودم که استخوانهای فرسوده اورا باجزاے خاکشده در دریاے نربدا انداختند چون در ایام حیات بواسطه حرارتے که در طبیعت او غالب بود همیشه در آب بسر میبرد چنانچه مشهور است که در حالت مستي یکبار خود را در یکي از حوضهاے کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندے از خدمتگاران محل سعي نموده موے اورا بدست در آوردند و از آب بیرون کشیدند بعد از آنکه بهوش آمد مذکور ساختند که چنین امری واقع شد از شنیدن اینمقدمه که موے سر اورا کشیده برآوردند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آنخدمتگار را بریدند بار دیگر که اینقسم حالتي دست داد هیچکس به برآوردن او جرات نکرد تا در آب غوطه خورده جان داد بحسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد و ده سال از فوت او اینمقدمه بوقوع

امد که اجزاے فرسوده او هم بآب پیوست در بیست و هشتم عبدالکریم را بجلدوے عمارات ماندو که بحسن سعي و اهتمام او باتمام رسیده بود بمنصب هشتصدیذات و وچهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بخطاب معمور خاني بلند نام گردانیدم درهمان تاریخ که رایات جلال بقلعه ماندو در آمد فرزند بلند اقبال سلطان خرم باعساکر منصوره بشهر برهانپور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل میشود بعد از چند روز عرایض افضلخان و رای رایان کۀ در وقت بر آمدن اجمیر فرزند مشارالیه انها را بهمراهي ایلچي عادل خان مرخص ساخته بود میرسد مشعر برانکه چون خبر آمدن مایان بعادل خان رسید هفت کروه باستقبال فرمان و نشان شاهزاده بلند اقبال برآمده در لوازم تسلیم و سجده و ادابی که معمول درگاه است سرموئی فرو گذاشت نه نموده در همین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از بیش نموده تعهد کرد که ولایاتیکه از تصرف اولیاي دولت قاهره بر آمده مجموع را از عنبر تیره بخت انتزاع نموده بتصرف بندهاے بادشاهی باز گذارد و تقبل نمود که پیشکش لایق بهمراهي ایلچیان بعزت تمام روانه درگاه سازد بعد از ذکر این مقدمات ایلچیان را بعزت تمام بجا و مقامی که بجهت آنها ترتیب یافته بود فرودمي آورند درهمان روز کس به‌عنبر فرستاده مقدماتیکه باو اعلام می بایست نمود پیغام میدهد این اخبار از عرایض افضلخان و راے رایان بمسامع جلال رسید از اجمیر تا روز دو شنبه بست و سویم ماه مذکور درمدت چهار ماه دو قلاده شیر و بست و هفت راس نیله‌گاو و شش‌راس چیتل‌وشصت راس آهو و بست و سه خرگوش و روباه و یکهزار دویست قطعه مرغابي و سایر جانوران شکار شده بود درین شب‌ها حکایت شکارهای ایام پیش و شوق خواهشی که خاطر را بدین شغل بود باستادهاي پای سریر خلافت مصیر نقل میذمودم بخاطر رسید که ایا شماره شکارے که از ابتداے سن تمیز تاحال واقع شده بدست توان آورد بنابرین مقدمه بواقعه نویسان و مشرفان شکار و قراولان عمله و فعله اینخدمت امرنمودم که در صدد تحقیق شده انچه از هرجنس جانور شکار شده مجموعه را فراهم آورده بمن بشنوانند ظاهر شد که از ابتدای سن دوازده سالگي که سنه نهصد و هشتاد و هشت سال هجریست لغایت آخر همین سال که‌یازدهم سالست از جلوس همایون و سن من به پنجاه سال قمري رسیده بست و هشت هزار و پانصدوسي و دو شکار در حضور واقع شده ازینجمله هفده هزار و یکصد و شصت و هفته جانور بدست خود به بندوق وغیره برینموجب شکار نموده ام جانوران چرنده سه هزار و دویست و سه از قلاده و راس وغیره شیر هشتاد و شش قلاده وخرس‌وچیته و روباه و اودبلاو و کفتار و نه قلاده نیله گاؤ هشتصد و هشتاد و نه راس مها که از عالم گوزنست غایتاً در بزرگي و کلانی برابر نیله گاؤ میشود سي و پنجراس اهوي نرو ماده و چکاره و چیتل و بز کوهي وغیره یکهزار و شش صدوهفتاد راس و قوچ و اهوي سرخه دویست و پانزده راس گرگ شصت و چهار راس گاؤمیش صحرائي سي و شش راس خوک نود راس رنگ بست و شش راس قوچ کوهی بست دو راس

ارغلی‌سي و دو راس گورخر شش راس خرگوش بست و سه راس جانوران پرنده سیزده هزار و نهصدو شصت و چهار کبوتر ده هزار و سیصد وچهل و هشت قطعه لگر و جگر سه قطعه عقاب دو دست قلیواج بست وسه قطعه چغدسی و نه قطعه قوطان دوازده قطعه موش جوز پنج قطعه کنجشک چهل و یک قطعه فاخته بست و پنج قطعه بوم سی قطعه مرغابي و قاز و کاروانک وغیره یکصد و پنجاه قطعه زاغ سه هزار و دو صد وهفتاد و شش قطعه جانور آبي مگرمچهه که نهنگ ازان تعبیر توان نمود ده عدد *

جشن دوازدهمین نوروز از جلوس همایون

یک گهڑي از روز دو شنبه سیم ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۹ مانده حضرت نیر اعظم از برج حوت بعشرت سراے حمل که خانه شرف و سعادت او ست انتقال فرمودند درهمین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جلوس نمودم بدستور سابق مقرر فرموده بودم که دیوانخانه خاص و عام را در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندي نمایند باوجودیکه اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت فرزند خرم بودند مجلسی ترتیب یافته‌که از سنوات سابق هیچ کمي نداشت پیشکش روزسه شنبه به‌اندخان مرحمت نمودم در همین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت شاه خرم رسید مضمون آنکه جشن نو روزي بدستور سالهای گذشته ترتیب یافت اما چون ایام سفر و یساق درمیانست پیشکش همه ساله به بندها معاف شود این معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبند را بدعاے خیرمندی یاد آورده از درگاه الهي خیریت دارین بجهت او مسالت نمودم و حکم کردم که درین نو روز هیچکس پیشکش نگذراند بواسطه افساد تنباکو که در اکثر مزا جهاو طبیعتها مقرر است فرموده بودم که هیچکس متوجه بکشیدن آن نشود و برادرم شاه عباس نیزبضرر ان مطلع گشته درایران میفرمایند که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد چون خانعالم بمداومت کشیدن تنباکو بي اختیار بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام مینمود یادگار علي سلطان ایلچي داراے ایران ایمعنی را بشاه عباس عرض مینماید که خانعالم یک لحظه بي تنبا کو نمیتواند بود جواب عرضداشت او این بیت مرقوم مي سازد *

رسول یار میخواهد کند اظهار تنباکو * من از شمع وفا روشن کنم بازار تنباکو

خانعالم نیز در جواب بیتے گفته فرستاده است

من بیچاره عاجزبودم از اظهار تنباکو * زلطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

در سویم ماه مذکور حسین‌بیگ دیوان بنگاله سعادت استان بوسي دریافته دوازده زنجیرفیل نر و ماده پیشکش گذرانید طاهر بخشي بنگاله که مخاطب و معاطب به بعضی تقصیرات بود سعادت کورنش دریافته فیلان او که بست و یکزنجیر بود از

نظر اشرف گذشت دوازده زنجير پسند افتاده تتمه را باو مرحمت نمودم درين روز مجلس شراب ترتيب داده باكثر بندهائيكه در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست باده اخلاص ساختم در چهارم قراولان خبر رسانيدند كه ببري درحوالي سكر تالاب كه درون قلعه از عمارات مقرر حكام مالوه است قيل داريم همان لحظه سوار شده متوجه آن شكار گشتم چون ببر مذكور ظاهر گشت براحديان و جماعيكه در جلو بودند حمله اور گشته ده‌دوازده نفررا مجروح و زخمي ساخت اخرالامربه سه تير بندوق كار او ساخته شر اورا از بندهاے خدا دور ساختم در هشتم منصب ميرميران كه هزاري ذات و چهار صد سوار بود بهزار و پانصدي‌ذات و پانصد سوارمقرر گشت در نهم حسب الالتماس فرزند خرم بر منصب خانجهان هزاريذات و سوار افزوده شد كه ششهزاريذات و سوار بوده باشد و يعقوب‌خان كه بهزار و پانصديذات و هزار سوار سرفراز بود بدو هزاري ذات و يكهزار و پانصد سوار سربلند گرديد بر منصب بهلولخان بيانه پانصديذات و سيصد سوار افزوده شد كه هزار و پانصديذات و هزار سوار بوده باشد و منصب ميرزا شرف الدين حسين كاشغري كه در صوبه دكن ترددات مردانه از او و پسر او بوقوع آمده بود از اصل و اضافه بهزار و پانصديذات و هزار سوار مقرر گشت در دهم ماه مذكور مطابق بست و دويم ربيع‌الاول سنه هزار و بست و شش وزن قمري منعقد گشت درينروز دو راس اسپ عراقي از طويله خاصه و خلعت بفرزند خرم مرحمت نموده مصحوب بهرام بيگ فرستاده شد هزار سوار بر منصب اعتبارخان افزودم كه به پنجهزاري ذات و سه هزار سوار سرفراز باشد در يازدهم حسين بيگ تبريزي كه داراى ايران اورا نزد حاكم گلكنده بطريق رسالت فرستاده بود چون بواسطه نزاع فرنگيان با قزلباشيان راه بر مير مسدود بود با ايلچي حاكم گلكنده ملازمت نمودند دو راس اسپ و چند تغور پارچه دكن و گجرات پيشكش او گذشت در همين تاريخ اسپ عراقي از طويله خاصه بخانجهان مرحمت نموده شد درپانزدهم هزاريذات بر منصب ميرزا راجه بهاوسنگهه افزوده شد كه پنجهزاريذات و سه هزار سوار بوده باشد در هفتدهم پانصد سوار ديگر بر منصب ميرزا رستم افزوده پنجهزاريذات و يكهزار سوار كردم و منصب صادقخان بهزار و پانصديذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت و ارادتخان بمنصب هزار و پانصدي و ششصد سوار بهمين دستور سرفراز گرديد بر منصب انيراى پانصدي و يكصد سوار افزوده گشت كه هزار و پانصدي‌ذات و پانصد سوار بوده باشد سه گهري از روز شنبه نوزدهم مانده اغاز شرف شد و در همين وقت مجدداً جلوس نمودم از گرفتاران لشكر عنبر مقهور كه سي و دو نفر بودند و در جنگ شهنوازخان و شكست آن به اختر بدست اولياى دولت قاهره افتاده بودند يكي را باعتقادخان سپرده بودم محافظانيكه بجهت حفظ او معين بودند غفلت ورزيده اورا ميگريزانند اين معني بر خاطر من بسيار گران آمد اعتقادخان را در مدت سه ماه از كورنش منع نموده بودم چون محبوس مذكور بي نام و نشان بود هرچند تردد نمودند بدست درنيامد

اخرالامر فرمودم که سردار انجماعه را که در محافظت او غفلت نموده بودند بسیاست رسانیدند اعتقاد خان درینروز حسب التماس اعتمادالدوله سعادت کورنش دریافت چون مدتی بود که احوال بنگاله و سلوک قاسم خان خوب شنیده نمیشد بخاطر رسید که ابراهیم خان فتح جنگ را که مهمات صوبه بهار را یک گونه صورتی داده کان الماس را که بتصرف و عمل بندهاے درگاه در اورده است بصوبه بنگاله فرستاده جهانگیر قلیخان را که در صوبه الهاباد جاگیردارد بجاے او به بهار روانه سازم و قاسم خان را بدرگاه طلب دارم درهمین ساعت درروز متبرک حکم شد که درینباب فرامین مطاعه بقلم در اورند و سزاولان تعین شوند که جهانگیر قلیخان را به بهار برده ابراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگاله سازند و سکندر جوهری را نواخته بهزاریذات و سیصد سوار سرفراز ساختم * دوئیمت و یکم محمد رضا ایلچی دارائی ایران را رخصت نمودم شصت هزار درب که سی هزار روپیه بوده باشد با خلعت باو مرحمت شد در برابر یادبودی که برادرم شاه عباس بجهت من فرستاده بود تحفه چند از قسم مرصع الاتے که دنیا داران دکن فرستاده بودند با دیگر پارچها و نفایس از هر جنس و هر قسم که تحفگی را شایان بود موازي یک لک روپیه همراه ایلچي مذکور روانه ساختم ازانجمله پیاله بلوري بود که چلپي از عراق فرستاده بود ان پیاله را شاه دیده بودند بایلچي گفته باشند که اگردرین پیاله برادرم شراب نوشیده بجهت من بفرستند شفقت تمام خواهد بود چون ایلچي اینمعني را اظهار نمود در حضور او چند مرتبه ازین پیاله شـــراب خورده فرمودم که سرپوش و رکابي بجهت ان تیار ساختند و داخل سوغاتها نموده فرستادم سرپوش میناکاري بود بمنشیان عطارد رقم فرمودم که جواب کتابت که اورده بود بر وجهه صواب مرقوم سازند در بیست دویم قراولان خبر شیر اوردند همان لحظه سوار شده خود را بسر شیر رسانیدم و بسه تیر بندوق خلق را از شر او و اورا از شر نفس خسیس خلاص ساختم مسیح الزمان گربه اورده گذرانید که این گربه خنثی است در منزل من بچهاهم ازوتولد یافت و هم بگربه دیگر جفت شده بچه ازوبهمرسید در بیست و پنجم فوج اعتمادالدوله در میدان جهروکه در شن از نظر گذشت دو هزار خوش اسپه که اکثر مغل بودند و پانصد پیاده تیر انداز و توپچي و چهارده زنجیر فیل فوج را بخشیان بشمار در اورده بعرض رسانیدند که فوج مذکور بسیار اراسته وبتوزک بنظر در امد در بیست و ششم شیر ماده شکار شد روز پنجشنبه غره اردي بهشت الماسی که مقربخان بمصحوب قاصدان فرستاده بود بنظر در امد بیست و سه سرخ وزن داشت جوهریان بسي هزار روپیه قیمت نمودند فرد اعلی الماس بود بغایت پسند افتاد فرمودم که انگشتري ساختند در سویم منصب یوسفخان حسب الالتماس باباخرم از اصل و اضافه هزاریذات و هزار پانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندے دیگر از امرا و منصبداران بتجویز فرزند مذکور اضافه حکم شد در هفتم چون قراولان چهار شیر درقیل داشتند بعد از گذشتن دو پهر و سه گهري با محل متوجه شکار انها شدم چون شیران بنظر در امدند نور جهان بیگم از من التماس نمود که اگر حکم شود من

شیران را به بندوق بزنم فرمودم که چنین باشد دو شیر را به بندوق و دوئی دیگر را به
هریک بدو تیر زده انداخت تا چشم برهم زدیم قالب این چهار شیر را بشش تیر از حیات
پرداخت تا حال چنین تفنگ اندازي مشاهده نشده بود که از بالاے فیل از درون عماري
شش تیر انداخته شود که یکی خطا نیفتد و چهاردد فرصت جستن و حرکت جنبیدن
نیابند ‡ بجلدوے این کمانداري هزار اشرفیی نثار نموده یک جفت پهنچي الماس که
یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم در همین روز معمور خان باتمام عمارات
دولتخانه لاهور مرخص گشت در دهم فوتش سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود بعرض رسید
در دوازدهم میر محمود چون استدعاے فوجداری مینمود او را بخطاب تهورخاني و اضافه
منصب سرفراز ساخته بفوجداري بعضی از پرگنات صوبه ملتان تعین نمودم در بست
و دویم طاهر بخشي بنگاله که منع کورنش او شده بود ملازمت نمود و پیشکشے که داشت
نذر گذرانید و هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله بادو زنجیر فیل شیخ
مودهو دریندروز از نظر گذشت و بیست هشتم بالتماس خانه‌وران پانصدي بر منصب
عبدالعزیز خان اضافه حکم شد در پنجم خرداد خدمت دیواني صوبه گجرات از تغیر
کیشو بمیرزا حسین مقرر گشت او را بخطاب کفایت خاني سرفراز ساختم در هشتم
لشکر خان که بخدمت بخشیگري بنکش تعین بود آمده ملازمت کرد یکصد مهر و
پانصد روپیه نذر گذرانید چند روز قبل ازین اوستاد محمد نائي را که در فن خود از بے
نظیران بود فرزند خرم بموجب طلب فرستاده بود چند مجلس ساز ازو شنیده شد و
نقشي که در غزل بنام من بسته بود گذرانید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را
بروپیه وزن نمودند ششهزار و سیصد روپیه و فیل حوضه‌داری نیز باو عنایت نموده مقرر
فرمودم که برآن فیل سوار شده و زرها بر اطراف و جوانب خود چیده و پاشیده بمنزل
خود برد و ملا اسد قصه خوان از ملازمان میرزا غازي در همین روزها از تهته آمده ملازمت
نمود چون پر نقل و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او بمن در افتاد او را
بخطاب محظوظ خاني خوشدل ساخته یکهزار عدد روپیه و خلعت و اسپ و یکزنجیر
فیل و پالکي بدو عنایت نمودم بعد از چند روز فرمودم که بروپیه او را بر کشند چهار هزار
و چهار صد عدد روپیه شد و بمنصب دو صدیذات و بیست سوار سرفراز گردید فرمودم که
همیشه در مجلس گپ حاضر میبوده باشد در همین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را
در جهروکه درشن بنظر در اورد پانصد سوار و چهارده زنجیر فیل و یکصد نفر بندوقچي
بود در بیست و چهارم خبر رسید که مهاسنگهه نبیره راجه مان سنگهه که داخل امراے
کلان بود در بالاپور ولایت برار با فراط شراب در گذشت پدر او هم درین سن سي و دو
سالگي بخوردن شراب بیرون از اندازه و حساب ضایع شده در همین روزها انبه بسیاری

---

‡ میگویند که شاعری فی‌البدیهه این بیت خواند
نورجهان گرچه بصورت زن است   در صف مردان زن شیر افگن است
لطف این شعر این است که قبل ازان که نورجهان داخل محل جهانگیر شود زوجه شیر افگن خان بوده است

از اطراف ولایات دکن و برهانپور و گجرات و پرگنات مالوه بمیوه‌خانهٔ خاصهٔ شریفه آورده بودند با آنکه اینولایت بخوش انبگي معروف و مشهورند در شیرینی و کم ریشگی و کلانی انبه کم جاے برابري بانبه اینولایت میکند چنانچه مکرر در حضور فرمودم که بوزن در آورند یکسیر و یکپاو و بلکه چیزے زیاده ظاهر گشت غایتاً بخوش ابی و لذت و چاشنی وکم ثقلي انبه چپرامؤ که در حوالي اگره واقعست زیادتي بر جمیع انبه‌هاے اینولایت و سایر جاهاے هندوستان دارد در بست هشتم نادري خاصه که تا حال باین نفاست نادري زردوزي در سرکار من دوخته نشده بود جهت فرزند بابا خرم فرستادم و حکم شد که برنده آن مذکور سازد که چون این نادري این خصوصیت داشت که در روز بر امدن از اجمیر بقصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت آنفرزند فرستاده شد در همین تاریخ دستاري که از سر خود بر داشته بودم بهمان طور پیچیده برسر اعتماد الدوله گذاشتم و اورا بدین عنایت سربلند ساختم سه قطعه زمرد ویک قطعه اوربسي مرصع و انگشتري نگین یاقوت مهابتخان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر اشرف گذشت مبلغ هفت هزار روپیه بقیمت رسید درروز مذکور باران کرم و عنایت الهي متقاطر گشت آب درمانده و خیلی روی بکمي نهاده بود و خلق ازینممر مضطرب احوال بودند چنانچه باکثر بندها حکم شد که بکنار دریاے نربدا روند و امید بارش و باریدن درین روز ها نبود بجهت اضطراب خلایق ازروی نیازمندي متوجه بدرگاه باري گشتم الله تعالی بکرم و فضل خود باراني عطا فرمود که در عرض یکشبانه روز تالابها و بوکها و نالها پر گشت و آن اضطراب خلایق بارامش تمام مبدل گردید شکرانه این عنایت را بکدام زبان ادا توانکرد غره ماه تیر علم بوزیر خان مرحمت شد و پیشکش رانا که مشتملبر دو راس اسپ و پاره پارچه گجراتي و چند کوزه اچار و مربا بود بنظر درآمد درسویم معزا خبر گرفتاري عبداللطیف نامی از حاکم زادهاي ولایت گجرات که همیشه درانصوبه منشاء فتنه و فساد بود اورد چون گرفتاري او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باري بجا آورده شد فرمودم که مقربخان اورا بدست یکی از منصبداران تعینات آنجا بدرگاه فرستد زمینداران نواحی مانده و اکثر آمده ملازمت نموده پیشکش‌ها گذرانیدند در هشتم رامداس پسر راجه راجسنگه کچهواهه را تیکه راجگی کشیده او را بدین خطاب سرفراز ساختم یادگار بیگ که در ماوراءالنهر بیادگارقورچي مشهور است و نزد حکام آنجا خالي از نسبت و حالت نبوده آمده ملازمت کرد از جمله پیشکش او پیاله سفید خطائي پایه داری مستحسن افتاد و پیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نه راس اسپ و نه تغور اقمشه نفیسه و دو دانه پوست روباه سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت هم درین تاریخ راجه کدیهه پیمنراین نام سعادت ملازمت دریافت و هفت زنجیر فیل نرومادہ پیشکش گذرانید دردهم اسپ و خلعت بیادگار قورچي مرحمت شد درسیزدهم عید گلاب پاشان بود لوازم آنروز بجا آورده شد و شیخ مودود چشتي که از تعینات صوبه بنگاله است بخطاب چشتي خاني سرفراز گشت و اسپ بدو مرحمت

شد در چهاردهم راول سمرسی پسر راول اودیسنگهه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سي هزار روپیه و سه زنجیر فیل و یکعدد پاندان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش گذرانید * در پانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و از اندوختهای زمیدار انجا ابراهیمخان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر اشرف گذشت از جمله یکقطعه چهارده و نیم تانک بود بیک لک روپیه قیمت شد در همین روز بیادگار قورچي چهارده هزار درب انعام مرحمت شد و او را بمنصب پانصدیذات و سیصد سوار سرفراز کردم منصب تاتار خان بکاول بیگی از اصل و اضافه دوهزاریذات و سیصد سوار مقرر داشتم و پسران او علحده هریک باضافه منصب سرفراز شدند حسب الالتماس شاهزاده سلطان پرویز پانصدی بر منصب ذات وزیرخان افزوده شد در بیست و نهم که روز مبارک پنجشنبه بود سید عبدالله بارهه فرستاده فرزند بلند اقبال بابا خرم بملازمت رسید و عرایض انفرزند رسانید مشتملبر اخبار فتح ولایات دکن که جمیع دنیا داران انجا سر خدمت برربقه اطاعت نهاده بندگي و فرمانبرداري قبول نمودند و مقالید قلعها و حصنها بتخصیص قلعه احمدنگر را بنظر در اوردند بشکرانه این نعمت عظمی و عطیه کبری سر نیازمندي بدرگاه بی نیاز نهاده لب بشکر کشادم و داد عجز و نیازمندي داده فرمودم کهنقارهاے شادیانه بنوازش دراوردند للهالحمد که ولایات از دست رفته بتصرف اولیای دولت قاهره در امد مفسدانی که دم سرکشي و استکبار میزدند بعجز و ناتواني خود اعتراف اورده مال سپار و خراج گذار گشتند چون اینخبر بوسیله نور جهان بیگم بمسامع جلال رسید پرگنه بوده که دو لک روپیه حاصل دارد باو عنایت نمودم انشاالله تعالی چون افواج قاهره بولایت دکن و قلاع انجا در ایند وخاطر فرزند ارجمند بابا خرم از تصرف انها جمع گردد پیشکش دنیاداران دکن را که دریندمدت این چنین پیشگش بهیچیک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته باایلچیان انها روانه ملازمت خواهد شد امرائی را که درین صوبه جاگیردار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تا سعادت ملازمت دریافته مرخص گردند ورایات جلال بافتح و فیروزي عازم پایه سریر خلافت مصیرگردد چند روز قبل ازانکه اخبار فتح مذکور برسد شبی بدیوان خواجهحافظ تفاول نمودم که عاقبت این کارچه نوع خواهد شد این غزل برامد *

روز هجران و شب فرقت یار اخر شد * زدم این فال گذشت اخترو کار اخر شد

چون لسان الغیب حافظ چنیی املا نمود مرا امیدواري تمام دست داد چنانچه بعد از بیست و پنجروز اخبار فتح و فیروزي رسید در بسیاری از مطالب بدیوان خواجه رجوع نموده ام و بحسب اتفاق انچه بر امده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که تخلف نموده باشد درهمین روز هزار سوار برمنصب اصفخان افزوده اورا به پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم و اخر هاے روز بامودم محل بسیر عمارت هفت منظر متوجه شدم و ابتداے شام بدولتخانه باز گشتم اینعمارت از احداث یافتهاي حکام سابق مالوه است که سلطان محمود خلجي باشد هفت طبقه قرار داده و در هر طبقه چهار صفه

ساخته مشتمل بر چهار دریچه بلندی این مینار پنجاه و چهار درع و نیم است و دور پنجاه
گز زینه از سطح زمین تا طبقه هفتم یکصد و هفتاد و یک در رفتن و امدن یکهزار و چهار
صد روپیه نثار شد در سی ویکم سید عبدالله را بخطاب سیفخانی سرفراز ساخته وبخلعت
و اسپ و فیل و خنجر مرصع سربلند گردانیدم و بخدمت فرزند بلند اقبال مرخص
ساختم و لعلی که از سی هزار روپیه زیاده می ارزد بدست او بجهت فرزند بلند اقبال
فرستادم و نظر بر قیمت ان نکرده چون مدتے مدید برسر خود می بستم او را مبارک
دانسته بطریق شگون فرستاده شد سلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن بخشی را
بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی صوبه بهار تعین نمودم و در وقت رخصت فیلی
باو عنایت نمودم اخر هاے روز پنجشنبه امرداد با مردم محل بقصد سیر نیل کنث
که از جاهاے دلکش قلعه ماندو است متوجه گشتم شاه بداق خان که از امراے معتبر
والد بزرگوارم بود در وقتیکه اینولایت را بجاگیر داشت عمارتے درانجا ساخته بغایت
دلنشین و فرح بخش تا دوسه گهڑی شب توقف نموده بعد ازان متوجه دولت خانه
مبارک گشتم چون از مخلص خان که دیوان و بخشی صوبه بنگاله بود بعضی سبکیها
بعرض رسید از منصب او هزاریذات و دوبست سوار کم نمودم در هفتم فیل مستی از
فیلان پیشکش عادل خان گجراج نام بجهت رانا امر سنگه فرستاده شد در یازدهم بقصد
شـــکار متوجه گشتم و یکمنزل از قلعه پائین امدم غایتاً کثرت باریدگی و گل بدرجه
بود که مطلق تردد و حرکت میسر نشد بنابر رفاهیت مردم و آسودگی حیوانات فسخ
اینعزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شـــب جمعه باز گشتم در همین روز
هدایت الله که درخدمت توزک و ترددات حضور بسیار چسپان است بخطاب فدائیخانی
سرفراز گشت درین برسات بارش بدرجه شد که پیران کهن سال گفتند که این قسم بارانی
در هیچ عهد و عصر یاد نداریم قریب بچهلروز ابروباران بود چنانچه گاهے حضرت نیر
اعظم ظهور میفرمودند باد و کثرت باران بمرتبه رسید که اکثر عمارتهاے قدیم و جدید
از پا درامدند در شب اول باران و برق و صاعقه چندی افتاد که باں صلابت صدا کم
بگوش رسیده بود قریب بیست کس از زن و مرد ضایع شدند وبر بعضی عمارات سنگین
رسیده شکست در بناهاے ان راه یافت هیچ صدا بیش ازین دلکوب تر نیست تا وسط
ماه مذکور شدت باد و باران در ترقی بود بعد ازان رفته رفته رو بکمی نهاد و از کثرت سبزه
و ریاحین خود رو چه نویسد دره و دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم
معلوم نیست که مثل ماندو جاے از حیثیت خوبی هوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد
بتخصیص در فصل برسات دربنفصل که از ماهاے مقرر تا بستانست شبها در درون
خانها بے لحاف نمیتوان خوابید و روزها بنوعی که مطلق بباد زن و تغیر جا و منزل
احتیاج نمی افتد انچه ازینعالم نوشته شود هنوز اندکی از بسیاری خوبیهاے انجاست
دو چیز مشاهده افتاد که در هیچ جا از هندوســتان ندیده بودیم یکی درخت کیله
جنگلی که در اکثر صحراهاے این قلعه رسته است دیگر اشیانه ممولهکه بزبان فارسی دم

سیچه میگویند تا حال هیچیک از صیادان خبر از اشیان او نداده بودند بحسب اتفاق در عمارتیکه بسر میبردیم اشیانه او ظاهر شد دو بچه براورده بود سه پهر از روز پنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل بقصد سیر و تماشاے محلها و عمارت سکر تالاب که از احداث یافتهاے حکام سابق مالوه است سوار شدم چون بجهت دارائی و حکومت صوبه پنجاب باعتماد الدوله فیل مرحمت نشده بود درا ثناے راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت باو مرحمت نمودم و تا شام دران عمارت دلکش بسر برده از خرمی و سبزي صحراهاے اطراف بغایت محظوظ گشتم و بعد از اداے عبادت و تسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدیم در روز جمعه فیلی رنبادل نام که جهانگیر قلیخان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بعضی لباسها و قماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم فرمودم که هیچکس نپوشد مگر انکه من عنایت کنم اول دگله نادري که بربالاے قبا پوشند درازي قد ان از کمر پایان سرین و استین ندارد پیش ان بتکمه بسته میشود مردم ولایت انرا کردي میگویند من نادري نام نهادم دیگر جامه شال طوس است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند دیگر قباے بتو گریبان و سر استین چکن دوزي پوشیدن انرا نیز مخصوص خود ساخته بودند دیگر قباے حاشیه دار که علمهاے پارچه محرمات را بریده بر دور دامن و گریبان و سر استین میدوزند دیگر قباے اطلس گجراتی دیگر چیره و کمر بند ابریشم باف که کلابتون طلا و نقره را دران بافته باشند چون ماهیانه پاره از سواران مهابتخان مطابق بربست سه اسپه دو اسپه بجهت سرانجام خدمت دکن اضافه شده بود و در ثاني الحال انخدمت بانصرام نرسید حکم کردم که دیوانیان ان تفاوت را از جاگیر او باز یافت نمایند اخرهاے روز پنجشنبه بیست ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود در یکی از منازل و عمارات محل نور جهان بیگم که درمیان تالابهاے کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا و مقربان را درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم کردم که بمردم پیاله و اقسام مکیفات بمقتضاے خواهش هر کس بدهند بسیاری پیاله اختیار نمودند فرمودم که هر کس که پیاله بخورد بمثل منصب وحالت خود نشیند و اقسام کبابها و میوه ها بطریق گزک مقرر شد که در پیش هر کس بنهند عجب مجلسی منعقد گشت در اغاز شام بر اطراف تال و عمارات فانوس ها و چراغها روشن ساخته چراغانے بهم دست داد که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ جا مثل این چراغانی نشده باشد جمیع چراغها و فانوسها عکس در اب انداخته بنوعی بنظر درمي آمد که گویا تمام صحن این تالاب یکمیدان آتشست بسیار شگفته مجلسی گذشت و پیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیالها تناول نمودند *

دل افروز بزمي شد اراسته * بخوبي بد انسان که دل خواسته
فگندند درپیش این سبز کاخ * بساطي چو میدان همت فراخ
زبس نگهت بزم میرفت دور * فلک نافه مشک بود از بخور
شده جلوه گر نازنیان باغ * رخ افروخته هریکی چون چراغ

بعد از گذشتن سه چهار گهري از شب مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نمودم و تا یکپهر شب درین موضع نزه بسر برده داد خرمي و عیش دادم چون درین پنجشنبه بعضی از خصوصیات دست بهم داده بود اول آنکه روز جلوس من بود دیگر آنکه شب برات بود دیگر روز راکهي بود که پیش ازان شرح داده شد و نزد هنود از روز هاے معتبر است بنابرین سه سعادت ایندوز را مبارکشنبه نام نهادم * در بست و هفتم سید کا سو بخطاب پرورشخاني سرفراز گردید دیگر روز چهار شنبه بهمان رنگ که مبارکشنبه بمن نیک افتاده است ایندوز برعکس بمن افتاده است بنابران نام این روز شوم کم شنبه نهادم که دایم این روز از جهان کم باد در روز دیگر خنجر مرصع بیادگار قورچی مرحمت شد و فرمودم که اورا بعد ازین یادگار بیک میگفته باشند جیسنگهه پسر راجه مهاسنگهه را که در سن بست سالگي است طلب نموده بودم در همین روز ها ملازمت نمود و یکزنجیر نیل پیشکش گذرانید یکپهر و سه گهري از روز مبارک شنبه دویم شهریور ماه بقصد سیر بجانب نیلکند و انحدود سواری دست داد و ازانجا بصحرائی عیدگاه بر بالای پشتهٔ که نهایت سبزي و خرمي دارد گذار افتاد گل چنپا و دیگر ریاحین صحرائي بدرجه شگفته بود که بر هر طرف که نظر مي افتاد عالم عالم سبزه و گل مشاهده میگشت یک پهر از شب گذشته بدولتسراي همایون داخل گشتم چون مکرر مذکور میشد که از کیله صحرائی یکقسم شیرینی بهم میرسد که اکثر درویشان و ارباب احتیاج انرا قوت خود مي سازند در صدد تفحص آن شدم ظاهر شد که میوه آن چیزی زمخت و بے حلاوت است غایتاً در پایان طرف صنوبري شکل که اصل میوه کیله ازان برون برمي آید یک پارچه شیریني بسته که بعینه طعم و مزه و قوام پالوده دارد و ظاهر میگردد که مردم انرا تناول میذمایند و ذایقه از ادراک لذت ان بسیار محظوظ میشود در باب کبوتر نامه بر سخنان نیز بگوش رسیده بود که در زمان خلفاے بني عباس کبوتران بغدادیرا که نامه بر میگویند و انحق که از کبوتران صحرائي ده پانزدهي کلان پر هستند اموخته میکردند بکبوتر بازان فرمودم که اینها را اموخته کنند و این کبوتربازان چند جفتي را چنان اموخته کردند که در اول روز که از ماندو پروازانها مي نمودیم اگر کثرت باران بسیار مي شد نهایتش تا دو نیم پهر بلکه تا یک و نیم پهر به برهانپور میرسیدند و اگر هوا بغایت صاف مے بود اکثرے در یکپهر میرسیدند و بعضے کبوتران در چهار گهري هم رسیدند * در سویم عرضداشت باباخرم مشعر بر آمدن افضل خان و راے رایان و رسیدن ایلچیان عادلخان و آوردن پیشکش هاے لایق از جواهر و مرصع الات و فیلان و اسپان که در هیچ عهدے و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکر گذاري بسیاری از خدمات و دولت خواهي خان مشاراليه و وفا بقول و عهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان درباره او مزین بخطاب مستطاب فرزندي و دیگر عنایات که تاحال درشان او صادر نگشته بود رسید چون خاطر فرزند مذکور بغایت عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانی باسم عادلخان مرقوم ساختند مبني

بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف القاب او ده دوازده هر انچه در ایام سابق نوشته میشد افزودند و قید شد که اورا در فرامین مطاعه فرزند مینوشته باشند و در صدر فرمان بقلم خاص این بیت مرقوم گردید *

شدی از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد روز مبارک شنبه نهم با اهل محل بخانه اصفخان رفتم منزل او در حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت وصفا و چندی دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا ابشارهاے جاري و درختان انبه وغیره در نهایت سبزي و خرمي سایه افگن گشته قریب بدویست و سیصد گل کیوړه در یک دره رسته است مجملاً روز مذکور در نهایت شگفتگي و خرمي گذشت و مجلس شراب منعقد گردید بامرا و نزدیکان پیالها مرحمت شد و پیشکش اصف خان بنظر در آمد اکثر نفایس بود انچه پسند خاطر افتاد برداشته تتمه را باو عنایت کردم درهمین روز خواجه میرولد سلطان خواجه که از خدمت بنگش بموجب طلب آمده بود ملازمت نمود یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و یکزنجیر فیل پیشکش گذرانید راجه بهیم نراین زمیندار ولایت گدیهه بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورجمل ولد راجه باسو که زمین و ولایت او متصل بقلعه کانگړه است تعهد مینماید که در عرض یکسال ان قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره درآورد و خط تعهد اورا نیز فرستاده بود حکم شد که مطالب و مدعیاتي که دارد فهمیده و خاطر نشان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خود نموده بخدمت مذکور متوجه گردد *

درهمین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق غره رمضان بعد از گذشتن چهار گهړي و هفت پل صبیه فرزند مذکور از مادر شاهزادهاے دیگر که دختر اصفخان باشد تولد یافت و مسمی بروشن ارا بیگم گردید زمیندار جیتپور که در حوالي ماندو واقع است چون بمقتضای بیسعادتیها ادراک استانبوسي ننمود فدائي خان رافرمودم که باچندی از منصبداران و چار صد پانصد نفر برق انداز بر سر او رفته ولایت اورا بتازند در سیزدهم یک فیل بفدائي خان و یک فیل بمیر قاسم ولد سید مراد مرحمت شد در شانزدهم جیسنگهه ولد راجه مهاسنگهه که در سن دوازده سالگي بوده باشد بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سرفراز گردید بمیر میران ولد میر خلیل الله یک زنجیر فیل که خود پسند نموده شد و یک فیل بملا عبدالستار عنایت کردم بهوج پسر راجه بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پدرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید درهفتدهم بعرض رسید که راجه کلیان از ولایت اوړیسه آمده اراده استانبوسي دارد چون در باب او حکایات ناخوش بعرض رسیده بود حکم شد که اورا باپسرش باصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانی که درباب او مذکور شده است نماید

درنوزدهم یک زنجیر فیل بجیسنگهه مرحمت شد در بستم دویست سوار بر منصب
کیشوماروِ مرحمت گردید که منصب او از اصل و اضافه دو هزار بذات و هزار و دویست
سوار بوده باشد * در بست و سیوم الهداد افغان را بخطاب رشید خانی امتیاز داده
پرم نرم خاصه عنایت نمودم فیلان پیشکش راجه کلیان سنگهه که هژده زنجیر فیل
بود از نظر گذشته شانزده زنجیر فیل داخل فیل خانه خاصه شد دو زنجیر را باو
مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میر میران دختر شاه اسمعیل ثاني
از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده اورا از لباس تعزیت
بر اوردم در بیست و پنجم فدائي خان خلعت یافته باتفاق برادرش روح‌الله و دیگر
منصبداران به تنبیه زمیندار جیت‌پوري مرخص گشتند در بیست و هشتم بقصد
تماشاے نربدا و شکار آنحدود از قلعه فرود امده با اهل محل متوجه گشتم و بدو منزل
کنار اب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کیک بسیار داشت زیاده از یک
شب توقف نیفتاد روز دیگر به تاراپور امده روز جمعه سي و یکم مراجعت واقع شد در
غره مهر ماه بمحسن خواجه که درینولا از ماوراءالنهر امده خلعت و پنجهزار روپیه مرحمت
شد در دویم بعد از تفحص مقدماتیکه در باب راجه کلیان بعرض رسانیده بودند و اصفخان
بتفحص ان مامور بود چون بیگناه ظاهر گشت سعادت استانبوسي دریافته یکصد
مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود مشتملبر هشتاد
دانه و دو قطعه لعل و یک پهنچي که یک قطعه لعل و دودانه مروارید داشت وصورت
اسپ طلا مرصع بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائي خان رسید که چون افواج
قاهره بولایت جیت پور در امدند زمیندار انجا فرار بر قرار اختیار نموده تاب مقاومت
نیاورد و ولایات او بتاراج حادثات رفت الحال از کرده خود پشیمانست و اراده دارد که
بدرگاه‌جهان پناه آمده طریقه بندگي و اطاعت اختیار نماید روح الله را با فوجي بعقب
او فرستاده شد که اورا بدست آورده بدرگاه آرد یا اواره وادي ادبار سازد و زنان و متعلقان
اورا که بمیان ولایت زمینداران همسایه در آمده اند ببند در آورد در هشتم خواجه
نظام چهارده عدد انار که از بندر موخا بود آورده گذرانید از بندر مذکور بسورت در
عرض چهارده روز اورده بودند و از سورت بماندو بهشت روز امده بود کلانی انار مذکور
برابر انار تهته است غایتاً انار تهته بیدانه و این انار بادانه و نازکي دارد در شادابي بر
انار تهته زیادتي میکند در نهم خبر رسید که روح‌الله بدیهی از دیهات ان نواحي میرسد
و بدو خبر میرسانند که زنان و متعلقان جیت‌پوري درین دیهه است بقصد تفحص
در برون دیهه فرود‌امده کسان میفرستد و مردمي را که درین دیهه بوده اند حاضر میسازد
در اثنائے تحقیق و تفحص یکی از فدویان زمیندار مذکور بمیان مردم دیهه در امده
در حینیکه مردم جابجا فرود امده بودند و روح‌الله با چندے رخت براورده بر بالاے
قالیچه نشسته بوده است انفدوي خود را بعقب سر او رسانیده برچهه باو میرساند
و ان برچهه کارگر افتاده سر ازسینه او برمي اورد کشیدن برچهه و اصل گشتن

روح‌الله مقارن یکدیگر واقع میگردد چندیکه حاضر بودند انمردک را بجهنم میفرستند و مجموع مردمی که متفرق فرود امده بودند سلاح پوشیده بر سر دیهه روانه میشوند آنخون گرفتها بشامت جادادن مخالفان و متمردان در یکساعت نجومی بقتل میرسند زنان و دختران انها به بند گرفتار میگردند و اتش در دیهه زده چنان می کنند که بجزتل خاکستری بنظر در نمی‌اید و تمامی ان مردم جسد روح‌الله را برداشته خود را بفدائی خان ملحق می سازند در مردانگی و کار طلبی روح‌الله سخن نبود غایتاً غفلت این شعبده انگیخت چون آثار ابادانی در انولایت نماند زمیندار انجا بکوه و جنگل در امده خود را پنهان و گمنام ساخت و بفدائی‌خان کس فرستاده التماس عفو گناهان خود نموده حکم شد که اورا قول داده بدرگاه اورد منصب مروت خان از اصل و اضافه بشرط نیست و نابود ساختن هربهان زمیندار چندر کوته که متردد بن ازو ازار تمام می یابند بدوهزاریذات و هزار پانصد سوار مقرر گشت در سیزدهم راجه سورجمل بهمراهی تقی بخشی ملازم بابا خرم امده ملازمت کرد مطالبی که داشت مجموع بعرض‌رسانید سرانجام خدمتیکه تعهد نموده بود بواجبی شد و حسب‌الالتماس فرزند مشارالیه بعنایت علم و نقاره سربلندی یافت به تقی که همراهی او معین بود کهپوه مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کارخود نموده بزودی روانه گردد و منصب خواجه علی بیگ میرزا که بحفظ و حراست احمد نگر تعین یافته بود پنجهزاریذات و سوار حکم شد بنورالدین‌قلی وخواجگی طاهر و سید خان‌محمد ومرتضی‌خان و ولی بیگ بهر کدام یکزنجیر فیل مرحمت نمودم در هفدهم منصب حاکم بیگ از اصل و اضافه بهزاری ذات و دویست سوار مقرر گردید در همین روز راجه سورجمل را خلعت و فیل و کهپوه مرصع و تقی را خلعت داده بخدمت کانگره مرخص ساختم چون فرستاده‌های فرزند بلند اقبال شاه خرم با ایلچیان عادل خان و پیشکشهائیکه فرستاده بود داخل برهانپور شدند و خاطر انفرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگی برار و خاندیس و احمد نگر به سپه سالار خانخانان التماس نموده شاهنواز خان پسر اورا که در حقیقت خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت مفتوحه فرستاد و هرجا و هر محل را بجاگیریکی از معتبران قرار داده بندوبست انجا بروشی که لایق و مناسب بود سرانجام نموده و از جمله لشکری که بهمراهی انفرزند مقرر بود موازی سی هزار سوار هفت هزار پیاده برق انداز درانجا گذاشته تتمه مردم را که بیست و پنجهزار سوار دوهزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و بتاریخ روز مبارکشنبه هشتم مهرماه الهی سنه دوازده جلوس موافق یازدهم شهر شوال سنه ۱۰۲۶ هزار بست و شش هجری بعد از گذشتن سه پهر و یک گهری در قلعه ماندو بمبارکی و فرخی سعادت ملازمت دریافت مدت مفارقت پانزده ماه و یازده روز کشید بعد از تقدیم اداب کورنش و زمین بوس بالای جهروکه طلبیدم و از غایت محبت و شوق بی اختیار از جای خود برخاسته در اغوش عاطفت گرفتم چندانکه او در اداب وفروتنی

مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودم هزار اشرفی و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار اشرفی و هزار روپیه برسم تصدق معروض داشت و چون وقت مقتضی آن نبود که پیشکش‌هاے خود را تمام بنظر در آورد فیل سرناک را که سرحلقه فیلان پیشکش عادل‌خان بود با صندوقچه از جواهر نفیس درین وقت گذرانید بعد ازان به بخشیان حکم شد که امرائی که همراه ان فرزند آمده اند بترتیب منصب ملازمت نمایند اول خان‌جهان بسعادت ملازمت سرفرازی یافت اورا بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدم هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه پر از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهاے او انچه مقبول افتاد چهل و پنجهزار روپیه قیمت شد بعد ازان عبدالله‌خان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد و آنگاه مهابتخان بزمین بوس سر بلندی یافت صد مهر و هزار روپیه نذر و گرهی از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لک و بست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد ازآنجمله لعلی است بوزن یازده مثقال که سالگذشته در اجمیر فرنگی بجهت فروختن آورده بود دو لک روپیه بها میکرد و جوهریان هشتاد هزار روپیه قیمت مینمودند بنابران سودا راست نیامد باز گردانیده برد چون ببرهانپور میرسد مهابتخان بیک لک روپیه ازو میخرد بعد ازانکه راجه بهاو سنگهه ملازمت نموده هزار روپیه نذر و قدری از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب‌خان پسر خانخانان و سردار خان برادر عبدالله‌خان و شجاعتخان عرب و دیانتخان و شهباز خان و معتمدخان بخشی و اودارام که از سرداران عمده نظام الملکی بودند بقول فرزند شاه خرم امده در سلک دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا بترتیب منصب ملازمت نمودند بعد ازان وکلای عادل‌خان دولت زمین‌بوس دریافته عرضداشت او را گذرانیدند پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب بست هزاری و ده هزار سوار بفرزند اقبال مند مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن شتافت بخطاب شاهی اختصاص یافت الحال بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری و بست هزار سوار و خطاب شاهجهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد ازین در مجلس بهشت ائین صندلی نزدیک به تخت می نهاده باشند که ان فرزند نشیند و این عنایتیست مخصوص بانفرزند که پیش ازین درسلسله ما رسم نبود وخلعت خاصه با چار قب زربفت دوز گریبان و سراستین و حاشیه دامن مروارید دوخته که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع مرحمت شد بجهت سرفرازی او خود از جهروکه پائین امده خوانچه از جواهر و خوانچه زر بر سر او نثار کردم و فیل سر ناک را نزدیک طلبیده دیدم بی تکلف انچه از تعریف و خوبی این فیل شنیده شد بجاے خود است در کلانی و اراستگی و جمال و خوش فعلی تمام عیار است و باین خوبی فیل کمتر دیده شد ازبسکه در نظرم مقبول افتاد خود سوار شده تا درون دولتخانه خاص بردم و پاره از زر بر سر او نثار کردم و حکم فرمودم که درون دولت

خانه می بستند باشند و باین نسبت نوربخت نام او نهاده شد روز جمعه بست
و چهارم راجه بهرجیو زمیندار بگلانه آمده ملازمت نمود نام او پرتا بست و راجه انجارا
هر کس که بوده باشد بهرجیو میگویند قریب بهزار و پانصد سوار مواجب خوار اوست
دروقت کار تا سه هزار سوارهم سامان میتواند کرد ولایت بگلانه درمیان گجرات و خاندیس
و دکن واقع است دو قلعه مستحکم دارد سالیر و مالیر و چون مالیر درمیان معموره است
خود درانجامي باشد ملک بگلانه چشمهاے خوش و ابهای روان دارد انبه انجا
بغایت لطیف و بالیده میشود از ابتدای غورگي تا اخربنه ماه مي کشد انگورش فراوان
است اما فرد اعلی نیست راجه مذکور با حکام گجرات و دکن و خاندیس سررشته مدار
و ملایمت از دست نیمداده غایتاً خود بدیدن هیچکدام نمیرفته و چون ازینها خواستی
که دست تصرف بملک او دراز سازد بحمایت دیگری از اسیب دیگري محفوظ
ماندی بعد از انکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس بتصرف حضرت عرش اشیاني
در امدند به برهانپور امده سعادت زمینبوس دریافت و در سلک بندها منتظم گشته
بمنصب سه هزاري سرفراز شد درینولا که شاهجهان ببرهانپور رسید یازده زنجیر فیل
پیشکش اورده ملازمت نمود در خدمت انفرزند بدرگاه امد و درخور اخلاص
و بندگي بمواطعت و مراحم خسروانه سربلندي یافت و بعنایت شمشیر مرصع
و فیل و اسپ و خلعت ممتاز گشته بود از چند روز سه انگشتري از یاقوت و الماس
و لعل بدو مرحمت نمودم روز مبارک شنبه بیست و هفتم نور جهان بیگم جشن فتح
فرزند شاه جهان کرده بشاه جهان خلعتهاے گران بها باناديري که بگلهاے مرصع و مروارید
هاے نفیس اراسته بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و کمربند
مسلسل مروارید و شمشیر با پردله مرصع باپهول کتاره و سده مروارید و دو اسپ که یکی
زین مرصع داشت و فیلخاصه با دو ماده فیل عنایت نمودند و همچنین بفرزندان و
اهل حرم او خلعت هاے و تغور هاے اقمشه باقسام زرین بخشیدند و بندهاے عمده
اورا اسپ و خلعت و خنجر مرصع انعام فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه صرف
اینجشن شده باشد در همین روز عبدالله خان و سردار خان برادر اورا خلعت و اسپ
عنایت نموده بسرکار کالپي که بجاگیر انها مقرر شده بود رخصت فرمودم و شجاعتخان
را نیز بجاگیرش که در صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت و فیل مرحمت
شد و سید حاجي را که جاگیردار بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم چون مکرر
بعرض رسید که خاندوران پیر و ضعیف شده چنانکه باید تاب قطره و تردد ندارد و صوبه
کابل و بنگش سر زمین فتنه خیز است و بجهت استیصال افغانان پیوسته سواري و
حرکت لازم دارد ازانجا که احتیاط شرط جهانداریست مهابت خان را بصاحب
صوبگي کابل و بنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خاندوران بحکومت ولایت
تهته سرفرازي یافت ابراهیم خان فتح جنگ چهل و نه زنجیر فیل از بهار پیشکش
فرستاده بود بنظر گذشت درین ایام بجهت من سون کیله اوردند تا امروز ازینقسم کیله

خورده نشده بود در کلانی مقدار یک انگشت بوده باشد خیلی شیرین و راست مزه
است هیچ نسبت بدیگر اقسام کیله ندارد غایتاً خالی از ثقلی نیست چنانچه دو عدد
ازان من خوردم اثر گرانی در خود یافتم و دیگران میگویند که تا هفت و هشت میتوان
خورد اگرچه کیله در اصل قابل خوردن نیست اما ازاقسام او انچه توان خورد همین
است و بس امسال تا بیست و سویم ماه مهر مقربخان انبه گجرات را بداک چوکی
رسانید درین تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلچی برادرم شاه عباس در اگره بمرض
اسهال ودیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را که از پیش برادرم امده بود وصی
خود ساخته حکم فرمودم که بموجب وصیت اسباب و اشیاے اورا بخدمت شاه رساند
تا ایشان در حضور خود بورثه مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بختر خان و کلاے عادل
خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه سیزدهم آبان ماه الهی جهانگیر
قلی بیگ ترکمان که بخطاب جانسپار خانی سرفراز است از دکن امده ملازمت نمود
پدرش در سلک امراے ایران انتظام داشت در زمان عرش اشیانی از ولایت امده بود
منصب عنایت نموده بصوبه دکن فرستادند در انصوبه نشوونما یافت اگرچه غایتاً
مکرر مجراے خدمت او شده بود درینولا که فرزند شاه جهان بملازمت رسید و از
اخلاص و جانسپاری او معروضداشت حکم فرمودم که جریده بدرگاه امده سعادت ملازمت
دریابد و باز مراجعت نماید درینروز اودا رام را بمنصب سه هزاری و هزار پانصد سوار
سرفراز ساختم ذات او برهمن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت دروقتیکه شاهنواز
خان بر سر عنبر میرفت ادم خان حبشی و جادو راے وبابو راے کایتهه و اودارام وچندی
از سرداران نظام الملکی جدا شده نزد شاه نواز خان امده بودند و بعد از شکست عنبر
باز بملایمتهاے عادلخان و فریب عنبر از راه رفته ترک بندگی و دولتخواهی نمودند
و عنبر بآدم خان سوگند مصحف خورده اورا غافل ساخت و بفریب گرفته در قلعه
دولت اباد محبوس گردانید و اخر اورا کشت بابوراے کایته و اودا رام بر امده بسرحد
عادلخان رفتند عادلخان در ملک خودراه نداد در همان چند روز بابوراے کایته بفریب
و غدریکی از اشنایان نقد هستی درباخت و عنبر فوجی بر ســـر او دار ام فرستاد او
جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد بعد ازان در انملک نتوانست بود خود
را بسرحد ولایت بادشـــاهی انداخت و قول گرفته با اهل و عیال خویش و پیوند
بخدمت فرزند شاه جهان امد و انفرزند اورا بانواع عنایت و اقسام رعایت ســـرافراز
ساخت و بمنصب سه هزاریذات و یکهزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه اورد چون
بندهٔ کار امدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت نمودم و شهباز خان را که منصب
دوهزاریذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد ســـوار دیگر افزوده بفوجداری سرکار
سارنگپور و بعضی از صوبه مالوه تعین فرمودم بخانجهان اسپ خاصه و فیل مرحمت
شد روز مبارک شنبه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهاے خود را بنظر دراورد
جواهر و مرصع الات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن جهروکه بترتیب

چیده فیلان و اسپان را باساز هائے طلا و نقره اراسته در برابر داشته بود بجهت خاطرجوئی او خود از جهروکه پائین امده بتفصیل دیده شد ازانجمله لعلی است نفیس که در بندر گوه بجهت انفرزند بمبلغ دو لک روپیه ابتیاع نموده اند وزنش نوزده تانک که هفده مثقال و پنج و نیم سرخ باشد در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر نبود جوهریان نیز همان قیمت منظور داشتند * دیگر نیلمی است از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و هفت سرخ یک لک روپیه قیمت شد تا حال باین کلانے و نفاست و خوشرنگی و شادابی نیلم در نظر نیامده * دیگر الماس جمکوره است از بابت عادل خان وزن یک تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه بها کرده اند وجه تسمیه جمکوره انکه در دکن سبزي است که انرا ساگ جمکوره میگویند در وقتیکه مرتضی نظام‌الملک برار را فتح کرد روزے با اهل حرم خود بسیر باغ رفته بود یکی از عورات درمیان ساگ جمکوره این الماس را یافته پیش نظام‌الملک برد از انروز بالماس جمکوره شهرت گرفت و در فترات احمدنگر بتصرف ابراهیم عادل خان که الحال هست در آمد * دیگر زمردیست هم از پیشکش عادل‌خان اگرچه از کان نو است اما بغایت خوشرنگ و نفیس چنانچه تا حال اینطور دیده نشده * دیگر دو مروارید یکی بوزن شصت و چهار سرخ که دو مثقال و یازده سرخ باشد بیست و پنج هزار روپیه قیمت شد دویم شانزده سرخ در نهایت غلطانی و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نمودند * دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب‌الملک بوزن یکتانک سي هزار روپیه قیمت نمودند یکصد و پنجاه فیل از انجمله سه فیل باسازهاے طلا از زنجیر وغیره و نه فیل باساز نقره اگرچه بیست فیل داخل حلقه خاصه شد اما پنج فیل بغایت کلان و نامي است اول نوربخت که انفرزند روز ملازمت گذرانید یک لک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت دیگر مهوبت از بابت عادل خان یک لک روپیه قیمت نموده درجن سال نام نهادم دیگر بخت بلند هم از پیشکش او یک لک روپیه قیمت نمودند چنانچه گرانبار نام نهادم دیگر فیل قدوسخان و فیل امام رضا از بابت قطب‌الملک اینها را نیز هرکدام یک لک روپیه بها شد دیگر یکصد راس اسپ عربي و عراقي که اکثر اسپهاے خوب بود از انجمله سه اسپ زینهاے مرصع داشت اگر پیشکشهاے انفرزند انچه از خاصه خود و از دنیاداران دکن گرفته است بتفصیل مرقوم گردد بطول میکشد مجملاً انچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد موازي بیست لک روپیه میشود سواے این قریب بدو لک روپیه بوالده خود نورجهان بیگم پیشکش نمود و شصت هزار روپیه بدیگر والده‌ها و بیگمان گذرانید مجموع پیشکش انفرزند بیست و دو لک وشصت هزار روپیه شد که هفتاد و پنجهزار تومان رایج ایران و شصت و هفت لک و هشتاد هزار خانی رایج توران باشد چنین پیشکشی درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود توجه و عنایت بسیار بدو نمودم در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد اوست نهایت رضامندي و خوشنودي ازو دارم الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار

گرداند چون در مدت عمر شکار فیل نکرده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشاے دریاے شور هم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلهاے صحرائي دیده جاے شکار قرار داده بودند بخاطر رسید که سیر احمدآباد و تماشاے دریا نموده وقت بر گشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه بدارالخلافه اگره شوم باینعزیمت حضرت مریم‌الزمانی و دیگر بیگمان و اهل محل را باسباب و کارخانه‌جات زیادتي روانه اگره ساخته خود با جمعي که از همراهي انها گزیر نیست برسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آبان ماه بمبارکی و فرخي از ماندو کوچ کرده در کنار تال لعلچه فرود امده شد صباح بشکار رفته یک نیله‌گاو به بندوق زدم شب شنبه مهابتخان را اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بخدمت صوبه کابل و بنکش رخصت فرمودم و بالتماس او رشیدخان را خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده بکمک او تعین کردم ابراهیم حسین را بخدمت بخشیگري دکن سرفراز ساختم و میرک حسین بواقعه نویسي صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اوریسه امده بود بجهت تقصیرات که باو نسبت میکردند روزی چند از سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهي او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده همراه مهابتخان بخدمت بنگش تعین نمودم روز دوشنبه بوکلاے عادل خان طرههاے مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکی پنجهزار روپیه و دیگر چهار هزار روپیه قیمت داشت چون افضل‌خان و راے رایان وکلای فرزند شاهجهان اینخدمت را چنانچه شرط بندگیست و خدمتگاری بتقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتي منصب سرفراز فرموده راے رایان را بخطاب بکرماجیت که درهندوان خطاب عمده است ممتاز ساختم و الحق بنده شایسته قابل تربیت است روز شنبه دوازدهم بشکار رفته دو نیله‌گاو ماده را به بندوق زدم چون ازینمنزل شکار دور بود روز دو شنبه چهار و نیم کروه کوچ فرموده در موضع کید حسن فرود آمدم روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاؤ زدم یکی ازانها که کلانتر بود دوازده من بوزن در آمد * درین روز از میرزا رستم غریب خطا گذشت ظاهرا بندق را به نشانه سر راست کرده اول یک تیرمی اندازد باز بندوق را پر میکند چون تیرش بسیار روان بوده بندوق را بر سینه خود تکیه داده غلوله را زیردندان میکند که درست شود و گرفتگی داشته باشد قضارا درین وقت فتیله بآتشخانه میرسد و بالای سینه جائیکه سر بندوق نهاده بود مقدار کفدست میسوزد چنانچه ریزهاے دارو درپوست و گوشت فرومي نشیند و خیلي جراحت میشود و الم بسیار بمیرزا رسید روز یکشنبه شانزدهم چهار نیله شکار شد سه ماده نیله گاؤ و یک بوکره نیله گاو روز مبارک شنبه بسیر دره کوهی که آبشارے داشت و نزدیک به آردو واقع بود رفته شد اگرچه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر مجراء آب از بالا بسته بودند و نزدیک رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میریخت ارتفاعش بست گز بوده باشد از فراز کوه جدا شده میریزد درین قسم سر راهی غنیمت است پیالهای معتاد را برلب آبچه

و سایه کوه خورده شب به آردو آمدم درین روز زمیندار جیتپوری که بالتماس فرزند شاهجهان گناه او بخشیده شده بود دولت استانبوس دریافت روز جمعه هژدهم یک نیله گاؤ کلان و یک بوکره و روز شنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون قراولان عرض کردند که در پرگنه حاصلپور شکار فراوانست اردوی کلانرا درین منزل گذاشته روز یکشنبه بستم با جمعی از بندهاے نزدیک بحاصلپور که سه کروه مسافت داشت شتافتم میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو که بخطاب عضدالدوله اختصاص دارد بمنصب هزاریذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت یادگار حسین قوش بیگی و یادگار قورچی را که بخدمت بنکش تعین شده اند فیل مرحمت نمودم درین تاریخ انگور حسینی بیدانه از کابل رسید بغایت ترو تازه امده بود زبان این نیازمند درگاه ایزدی از ادای شکر نعمتهاے او قاصر است که باوجود سه ماه مسافت راه انگور کابل در دکن تازه بتازه میرسد روز دو شنبه بست و یکم سه راس نیله گاؤ خورد روز سه شنبه بست دویم یک نیله گاؤ نر و سه ماده و روز کم شنبه بست سویم یکماده شکار شد روز مبارک شنبه بست و چهارم در کنار تال حاصلپور بزم پیاله ترتیب یافت بفرزند شاهجهان و چندی از امرای عظام و بندهاے خاص پیاله عنایت شد یوسفخان پسر حسین خان را که از خانزادان لایق تربیت است منصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و بفوجداري گوندوانه رخصت نمودم و بانعام خلعت و فیل سرفرازي یافت راے بهاریداس دیوان صوبه دکن بسعادت استانبوس ممتاز گشت روز جمعه جانسپارخان را بعنایت علم سر بلند ساخته اسپ وخلعت مرحمت نموده بصوبه دکن رخصت فرمودم امروز بندرق نمایانی انداختم قضارا در درون دولتخانه درخت کهرني واقع شده بود قریشه امده برسر شاخ بلندی نشست و همین میانه سینه اش بنظر در مي امد بندوق را بروی دست گرفته درمیان سینه او زدم و از جائیکه ایستاده بودم تا سر شاخ بست و دو گز بود روز شنبه بست و ششم قریب بدو کروه کوچ کرده در موضع کمالپور منزل شد یک نیله درین روز به بندوق زدم رستمخان که از بندهاے عمده فرزند شاهجهانست و از برهانپور با جمعی از بندهاے درگاه برسر زمینداران گوندوانه تعین نموده بود صد و ده زنجیر فیل و یک لک و بست هزار روپیه پیشکش گرفته درین تاریخ باستانبوس رسید زاهد ولد شجاعتخان بمنصب هزاریذات وچهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه بست و هفتم شکار باز و جره کردم روز دو شنبه نیله گاؤ کلان و یک بوکره شکار شد نیله دوازده من و نیم بوزن درامد روز سه شنبه بست و نهم یک نیله شکار شد بهلول میانه والهیار کوکه از خدمت گوندوانه امده سعادت ملازمت دریافت بهلولخان پسر حسن میانه است و میانه الوشي است از افغانان درمبادی حال حسن نوکر صادقخان بود اما نوکر بادشاه شناس و آخر در سلک بندهاے بادشاهي انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد بعد ازو پسرانش

بمناصب سرفراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو بجو هر شمشیر
روشناس آمدند برادر کلان در آغاز جوانی ودیعت حیات سپرد بهلول رفته رفته بمنصب
هزاری سر بلندی یافت درین وقت فرزند شاهجهان به برهانپور رسیده اورا قابل تربیت
دانسته بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار آمیدوار ساخت و چون تا حال مرا
ملازمت نکرده بود و بسیار آرزوی استانبوس داشت بدرگاه طلب فرمودم بی تکلف
خوب خانزادیست همچنانکه باطنش بحسن شجاعت آراستگی دارد ظاهرش هم
خالی از نمودی نیست منصبی که فرزند شاهجهان تجویز نموده بود بالتماس او
مرحمت شد و بخطاب سربلند خانی سرفراز گشت الهیار کوکه نیز جوان مردانه
و بنده لایق تربیت است او را بخدمت حضور مناسب و چسپان یافته بدرگاه طلب
فرمودم روزکم شنبه غره ماه اذر بشکار رفته یک نیله‌گاو به بندوق زدم درین تاریخ واقعات
کشمیر بعرض میرسد که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان‌دار بوجود آمده که پشت
تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پاے هر کدام جدا اندک زمانے زنده بوده فوت
شدند روز مبارکشنبه دویم درکنار تالے که دیره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت لشکر خان
را خلعت و فیل مرحمت نموده بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساختم منصب
او از اصل و اضافه دو هزار پانصدیذات و هزار و پانصد سوار حکم شد بوکلاے عادل خان
مهر کوکب طالع که هر کدام بوزن پانصد مهر دستوری میشود انعام شد بسربلند خان
اسپ و خلعت عنایت نمودم چون از الهیار کوکه هم خدمات شایسته و ترددات
پسندیده بوقوع آمده بود بخطاب همت خانی سرفراز گشته خلعت مرحمت شد روز جمعه
سه چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه دکنان محل نزول رایات اقبال گشت روز شنبه
نیز چهار کروه و یکپاو کوچ نموده در قصبه دهار منزل شد * دهار از شهرهاے قدیم است
و راجه بهوج که از راجهاے معتبر هندوستانست درین شهر میبود و از عهد او هزار
سال گذشته در زمان سلاطین مالوه نیز مدتها حاکم نشین بوده وقتیکه سلطان محمد
تغلق بعزم تسخیر دکن میرفت قلعه از سنگ تراشیده برفراز پشته اساس ساخته ظاهرش
غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالی است فرمودم که طول و عرض و
ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت
طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز و ارتفاع تا کنکره هفده و نیم گز ظاهر
شد و در بیرون قلعه پنجاه و پنج طناب بود عمید شه‌غوری مخاطب بدلاور خان که در
زمان سلطان محمد پسر سلطان فیروز بادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال
داشت در معموره بیرون قلعه مسجد جامعے بنا نهاده در مقابل در مسجد میل آهنی
مربع نصب کرده بود چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را بتصرف در آورد
خواست که این میل را بگجرات نقل نماید کارفرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط
نکردند و بر زمین افتاده دو پاره شد یکی ازان هفت و نیم گز و دیگری چهار گز و یکپاو
و دورش یک گز و یکپاو است چون درینجا ضایع افتاده بود حکم کردم که لخت کلان

را باگره برده در صحن روضه حضرت عرش اشیانی نصب کنند † که شبها چراغ بربالاے ان میسوخته باشند مسجد مذکور دو در دارد بر پیش طاق یکدر فقره از نثر برلوح سنگین نقش کرده اند مضمون انکه عمید شه‌غوري درسنه سبعین و ثمانمایه این مسجد را اساس نهاده و بر پیشطاق دیگر قصیده نوشته اند که این چند بیت از انجاست

خدایگان زمان کوکب سپهر جلال * مدار اهل زمین آفتاب اوج کمال
پناه و پشت شریعت عمید شه داؤد * که افتخار کند غور ازان حمیده خصال
معین و ناصر دین نبي دلاور خان * که برگزیده خداوند ایزد متعال
بشهر دهاربنا کرد مسجد جامع * بوقت سعد خجسته بروز فرخ فال
گذشته بود زتاریخ هشتصد و هفتاد * که شد تمام زاقبال در گه امال

چون دلاور خان ودیعت حیات سپرد در انوقت هندوستان بادشاه باستقلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاور خان که چون رشید و صاحب همت بود قابو دانسته برسریر سلطنت مالوه جلوس نمود بعد از فوت او بحسب تقدیر سلطنت بمحمود خلجي پسر خانجهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و ازو بر پسرش غیاث‌الدین رسید و بعد ازان به ناصرالدین پسر غیاث‌الدین که پدر را زهر داده بر مسند زشت نامی نشست و ازو بفرزندش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتي ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه بمحمود مذکور منتهي شد روز دوشنبه ششم بشکار رفته یک نیله‌گاو ماده را به بندوق زدم بمیرزا شرف‌الدین حسین کاشغري فیلی عنایت نموده بخدمت صوبه بنکش رخصت نمودم باودارام خنجر مرصع و سه‌صد توله و بیست هزار درب انعام شد روز سه‌شنبه هفتم در تال دهار یک مگرمچهه به بندوق زدم بانکه همین سربینی او بنظر در می آمد وباقي تنه اش در اب نهان بود بقیاس و قرینه میان ششش زدم و بیک زخم تمام شد مگرمچهه از عالم نهنگ جانوریست و در اکثر ابهاے هندوستان میباشد و بغایت کلان میشود این چندان کلان نبود مگرمچهه دیده شد که هشت گز طول و یک گز عرض داشته روز یکشنبه چهار و نیم کروه کوچ کرده سعدلپور منزل شد دریموضع رودخانه ایست که ناصرالدین خلجي بالاے انرا پل بسته و نشیمنها ساخته است از عالم کالیاده جائی‌است و هردو از بناهاے و اثرهاے اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست چون درمیان رودخانه ساخته شده جوئیها و حوضها ترتیب داده‌اند بطوری بنظر درمی آمد شب فرمودم که بردوران جوئیها و ابها چراغان کردند روز مبارکشنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت دریندوز بفرزند شاهجهان یکقطعه لعل یک رنگ بوزن نه تانک و پنج سرخ که یک لک و بست و پنجهزار روپیه قیمت داشت با دو مروارید انعام شد و این لعلیست که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والده حضرت عرش اشیانی برسم رونمایمن التفات نموده بودند و سالها در سر پیچ خاصه آنحضرت بود بعد از ایشان من هم تبرکاً

† الحال این میل اهني در اگره برروضه اکبر که بمقام سکندره است موجود نیست

خود در سرپیچ میداشتم قطع نظر از مالیت و نفاست چون بحسب شگون برین
دولت ابد مقرون مبارک و همایون آمده بانفرزند مرحمت شد مبارز خان رابمنصب
هزار و پانصدیذات و سوار از اصل و اضافه سر بلند ساخته بفوجداري سرکار میوات
تعین فرمودم و بانعام خلعت و شمشیر و فیل ممتاز گشت بهمت‌خان ولد رستمخان
شمشیر مرحمت شد بکمالخان قراول که از خدمتگاران قدیم است و همیشه در شکارها
حاضر میباشد خطاب شکارخاني عنایت نمودم و اودارام بخدمت صوبه دکن تعین
شد و بانعام خلعت و فیل و بادپایان عراقي سرفرازي یافت و خنجر زر نشان
خاصه مصحوب او بسپه سالار خانخانان اتالیق مرحمت شد روز جمعه دهم مقام فرمودم
روز شنبه یازدهم چهار کروه پاو کم کوچ نموده در موضع حلوت نزول اقبال افتاد روز
یکشنبه دوازدهم پنجکروه کوچ کرده در پرگنه مذکور منزل شد این پرگنه از زمان پدرم
بجاگیر کیشوداس مارو مقرر است و درحقیقت طور وطن او شده عمارات و باغات
ساخته از جمله باولی در سر راه اساس نهاده بغایت خوش طرح و اندام بخاطر رسید
که اگر در جاے باولي در سر راه ساخته شود بهمین طرح باید فرمون که بسازند اما
اقلاً دو برابر این باید ساخت روز دو شنبه سیزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زدم از
تاریخی که فیل نور بخت بفیل‌خانه خاصه آمده حکم است که در دولتخانه خاص
و عام مي بسته باشد چون از حیوانات فیل را بآب الفت تمام است باوجود زمستان و
سردي هوا از در آمدن آب محظوظ میشود و اگر آبی نباشد که تواند بر آمد آب را از
مشک بخرطوم گرفته بر بدن خود میریزد بخاطر رسید که هر چند فیل از آب محظوظ
است و بالطبع بان مجبور اما یقین که در زمستان از آب سرد متاثر خواهد بود فرمودم که
آب را شیرگرم کرده در خرطوم او میریخته باشند روزهاے دیگر که آب سرد بر خود میریخت
اثر رعشه و لرزه بر و ظاهر می‌شد و از آب گرم بخلاف ان آسوده و محظوظ میگشت و
این تصرف خاصه منست روز سه‌شنبه چهاردهم شش کروه کوچ کرده در مقام سیلگده منزل
شد روز کم‌شنبه پانزدهم از دریاے مهي گذشته نزدیک رام گده منزل گشت شش کروه
کوچ واقع شد روز مبارکشنبه شانزدهم مقام نموده در سرابشاری که قریب بارد و واقع است
بزم پیاله ترتیب یافت سر بلندخان را بعنایت علم ممتاز ساخته و فیل بخشیده بخدمت
صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدیذات و هزار دو صد
سوار حکم شد راجه بهیم‌نراین زمیندار کرهه که بمنصب هزاري سرفراز است رخصت
جاگیر یافت راجه بهرجو زمیندار بکلانه را بمنصب چهار هزاري سر بلند ساخته بوطن
او رخصت فرمودم و حکم شد که چون بملک خود برسد پسر کلان را که جانشین اوست
بدرگاه فرستد که در خدمت حضور میبوده باشد حاجي بلوچ که سردار قراولانست و نسبت
سبقت و بندگي قدیم دارد بخطاب بلوچ خاني سرفراز گشت روز جمعه هفتدهم پنج
کروه کوچ نموده در موضع دهاوله نزول فرمودم روز شنبه هژدهم که عید قربان بود بعد از فراغ
قرباني و لوازم ان سه کروه و یکپاو کوچ نموده در کنار تال موضع ناگور منزل شد روز یکشنبه

نوزدهم قریب پنجکروه مسافت طی نموده در کنار تال موضع سمریه رایات اقبال بر افراخت روز دوشنبه بستم چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه دوحد محل نزول رایات جلال گشت این پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه و ملک گجرات تا ازیدنور عبور واقع شد تمام راه جنگل و انبوهی درخت و زمین سنگ لاخ بود روز سه شنبه بست و یکم مقام کردم روز کم شنبه بست و دویم پنجکروه و یکپاؤ کوچ نموده در موضع رنیاؤ نزول نمودم روز مبارکشنبه بست وسویم مقام نموده در کنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت روز جمعه بست و چهارم دو نیمکروه کوچ نموده در موضع جالوت رایات اقبال بر افراشت درین منزل بازیگران ملک کرناٹک آمده فنون بازی خود نمودند یکی از انها زنجیر اهنی را که پنج و نیم گز طول و یک سیر و دو دام وزن داشت یکسر انرا در خلق نهاده اهسته اهسته تمام را بمدد آب فرو برد و ساعتی در شکم او بود بعد ازان برآورد و روز شنبه بست پنجم مقام شد روز یکشنبه بست و ششم پنجکروه کوچ نموده بموضع نیمده فرود آمدم روز دوشنبه بست و هفتم نیز پنج کروه کوچ کرده در کنار تالابی نزول فرمودم روز سه شنبه بست وهشتم چهار کروه پاؤ کم کوچ نموده نزدیک بقصبه صحرا در کنار تال ورود رایات اقبال اتفاق افتاد گل نیلوفر را که بزبان هندی کمودنی گویند بسه رنگ میشود سفید و کبود و سرخ پیش ازین کبود و سفید دیده شد اما سرخ تا حال بنظر در نیامده بود درین تال سرخ گل تازه و سبز رنگ مشاهده شد بے تکلف گلیست بغایت نادر و لطیف چنانچه گفته اند ❊

زسرخی و تری خواهد چکیدن

گل کنول از کمودنی کلانتر میباشد رنگش سرخ چهره است و من در کشمیر کنول صد برگ هم بسیار دیده ام و مقرر است که کنول روز میشگفد و شب غنچه میشود و کمودنی بخلاف آن روز غنچه میگردد و شب میشگفد و زنبور سیاه که اهل هند انرا بهونرا میگویند همیشه برین گلها می نشیند و بجهت خوردن شیره که درمیان این هردو گلست بدرون میرود و بسیار چنین واقع میشود که گل کنول غنچه میگردد و تمام شب بهونرا دران غنچه میماند و همین طور در گل کمودنی هم بعد از شگفتن از میان بر آمده پرواز میکند و چون زنبور سیاه ملازم دایمی این گلهاست شعرای هند انرا چون بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سلک نظم کشیده اند از جمله تان سین کلاونت که در خدمت پدرم بے نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن مغنی مثل او نگذشته در یکی از نقشها روی جوانرا بآفتاب و چشم کشودن اورا بشگفتن گل کنول و بر آمدن بهونرا از میان آن تشبیه داده و درجائی دیگر بگوشه چشم نگریستن محبوب را بحرکت گل کنول در هنگام نشستن بهونرا نسبت کرده درین منزل انجیر از احمداباد رسید اگرچه انجیر برهانپور هم شیرین و بالیده میشود اما این انجیر کم دانه و شیرین تر است ده دوازده بهتر توان گفت روز کم شنبه بست و نهم و مبارکشنبه سیم مقام شد درین منزل سرفراز خان از احمداباد آمده سعادت استانبوس دریافت از پیشکشهاے

او تسبیح مرواریدی که به یازده هزار روپیه خریده بود باو و فیل و دو اسپ و هفت راس
گاؤ و بهل و چند تغور پارچه گجراتي مقبول افتاد تتمه را باو بخشیدم سرفرازخان
نبیرهٔ مصاحب بیگ است که از امرای حضرت جنت اشیانی بود حضرت عرش آشیانی
اورا بنام جدش مصاحب بیگ میخواندند و من در اغاز جلوس منصب اورا افزوده بصوبه
گجرات تعین فرمودم چون نسبت خانه‌زادی موروثي بایں درگاه داشت درخدمت
صوبه گجرات هم خود را نغزک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته بخطاب سرفرازخانی
در عالم سربلند گردانیدم و منصب او بدو هزاري ذات و هزار سوار رسیده روز جمعه غره
دیماه چهار کروه پاو کم کوچ نموده در کنار تال جهسود نزول فرمودم درین منزل راے‌مان سردار
پیاده‌هاے خدمتیه ماهي روهو شکار کرده آورد چون طبعم بگوشت ماهي رغبت تمام
دارد خصوصاً بماهي روهو که بهترین اقسام ماهي هندوستانست و از تاریخ عبور کاټي چند
تا حال که یازده ماه گذشته باوجود نهایت تفحص بهم نرسیده بود امروز بدست آمد
بغایت محظوظ شدم و اسپي براےمان عنایت فرمودم اگرچه پرگنه دوحد داخل سرحد
گجرات است غایتاً ازینمنزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر میشود صحرا و زمین
نوعي دیگر مردم بوضعی دیگر زبانها بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر در آمد
درخت میوه‌دار مثل انبه و کهرني و تمر هندي داشت و مدار محافظت زراعت
برخار بست زقوم است مزارعان بردور مزرعه خویش . زقوم نشانیده هرکدام قطعه
زمین خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه راه تنگ بجهت آمدو شد گذشته اند
چون تمام این ملک ریگ بوم است باندک تردد و ازدحامي که واقع شود چندان
گرد و غبار بهم میرسد که چهره آدم بدشواري بنظر درمي آید بخاطر رسید که احمدآباد
را بعد ازین گردآباد باید گفت نه احمدآباد روز شنبه دویم چهار کروه پاو کم کوچ کرده
در کنار دریای مهي منزل شد روز یکشنبه سویم باز چهار کروه پاو کم کوچ نموده
در موضع بوداله نزول نمودم درین منزل جمعي از منصبداران که بخدمت صوبه گجرات
تعین بودند سعادت استانبوس در یافتند روز دوشنبه چهارم پنجکروه کوچ کرده چترسیما
نزول رایات اجلال اتفاق افتاد روز سه شنبه پنجم پنج و نیمکروه مسافت طی نموده در
پرگنه موندہ رایات اقبال بر افراشت درین روز سه نیله گاؤ شکار شد یکی از همه کلانتر بود
سیزده من و ده سیر بوزن در آمد روز کم شنبه ششم شش کروه کوچ فرموده در پرگنه نیلاؤ
منزل شد و از میان قصبه گذشته موازي یک هزار و پانصد روپیه نثار کردم روز مبارکشنبه
هفتم شش و نیمکروه کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم در ملک گجرات کلانتر ازین
پرگنه نیست هفت لک روپیه که بست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد
معمورهٔ قصبه مذکور هم خیلکی است در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه
نثار کردم همگی همت مصروف بر انست که بهر بهانهٔ فیضي بخلق خدا برسد چون
مدار سواري مردم این ملک به عرابه است مراهم میل سواری عرابه شد تا دو کروه بر
عرابه نشستم اما از گرد و غبار بسیار ازار کشیدم بعدازان تا اخر منزل بر اسپ سواري

کردم در اثنا‌ے راه مقربخان از احمداباد رسیده سعادت ملازمت دریافت و یک دانه
مروارید که بسي هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید روز جمعه هشتم شش کروه
و نیم کوچ نموده ساحل دریا‌ے شور محل نزول بارگاه اقبال گشت * کهنبایت از
بندرها‌ے قدیم است بقول برهمنان چندین هزار سال از بنای این گذشته در ابتدا
نامش ترنباوتي بوده وراجه ترنبک کنوار حکومت این ملک داشته اگر تفصیل
احوال راجه مذکور بشرحي که برهمنان میگویند نوشته شود بطول میکشد مجملاً
چون نوبت ریاست براجه ابهی کمار که از نبایر او بود میرسد بقضا‌ے آسماني بلای
درین شهر نازل میشود چندان گرد و خاک میریزد که تمام منازل و عمارات شهر در زیر
این خاک پنهان میگردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زبر میگردد وغایتاً پیش
از نزول بلا بتي که راجه انرا پرستش میکرد بخوابش امده ازین حادثه اگاه میسازد و راجه
با عیال خود بجهاز درمي آید و ان بت را باستوني که در پس بت بجهت تکیه
داشته بودند باخود همراه میبرد قضا را جهاز هم از طوفان بلا میشکند چون مدت حیات راجه
باقي بود بمدد همان ستون کشتي وجودش بساحل سلامت میرسد و باز اراده تعمیر
این شهر مینماید و ان ستون را بجهت علامت آباداني و فراهم آمدن مردم نصب
میکند چون بزبان هندي ستونرا استهنب و کهنب هردو میگویند باین نسبت استهنب
نگري وکهنباوتي میگویند و گاه بمناسبت نامش ترنباوتي نیز میگفتند و کهنباوتي
رفته رفته بکثرت استعمال کهنبایت شد و این بندر از اعظم بنادر هندوستانست و متصل
بجوری از جورها‌ے دریا‌ے عمان واقع شده عرض جور هفت کروه و طول قریب بچهل
کروه تخمیناً مقرر کرده اند جهاز بدرون جور در نمي آید و در بندر کوکه که از توابع
کهنبایت است و نزدیک بدریا واقع گشته لنگر میکنند واز انجا اسباب را بغرابها
انداخته به بندر کهنبایت می آرند و همین طور در وقت پر ساختن جهاز
اسبـــاب وا در غرابها کرده مي برند و بجهاز درمي آرند پیش از ورود موکب
منصور چند غراب از بنادر فرنگ بکهنبایت آمده خرید و فروخت نموده اراده
مراجعت داشتند روز یکشنبه دهم غرابها را اراسته بنظر در آوردند و رخصت گرفته
متوجهه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کروه
برروی آب سیرکردم روز سه شنبه دوازدهم بشکار یوز رفته دو آهو گیرانیده شد روز کم شنبه
سیزدهم به تماشای تال تارنگ سر سوارشده از میان راسته وبازار گذشتم و قریب به پنجهزار
روپیه نثار کردم در زمان حضرت عرش اشیانی انار الله برهانه کلیان را‌ے متصدي بندر
مذکور بحکم آنحضرت حصاری بخته از خشت و آهک بردور شهر ساخته و سوداگر بسیار
از اطراف آمده درین شهر توطن گزیده اند و خانها بصفا و منازل نیک آساس نهاده
ومرفه الحال روزگار بسر میبرند بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمیعت و کثرت
است در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلي بوده و الحال دریندولت
حکم است که از چل یک زیاده نگیرند در دیگر بنادر عشور گویان ده یک و هشت

یک میگیرند و انواع تکالیف و مزاحمت بتجار و مترددین میرسانند و در جده که بندرمکه است چار یک میگیرند بلکه بیشتر هم و ازینجا قیاس می باید نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و للهالحمد که این نیازمند درگاه‌ایزدي توفیق‌بخشایش‌تمغای کل ممالک محروسه که از حساب وشمار بیرونست یافته و نام این تمغا از قلمرو من افتاده * درینولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده بست وزن مهر و روپیه معمول سکه کنند سکه تنکه طلایکطرف لفظ (جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷) و جانب دیگر (ضرب‌کهنبایت سنه۱۲ جلوس) مقرر شد و سکه تنکه‌نقره یکرو درمیان تنکه لفظ (جهانگیر شاهي سنه۱۰۲۷) و بردور اینمصرع *

بزراین سکه زد شاه جهانگیر ظفر پرتو

و برروی دیگر درمیان تنکه (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) و بردور مصرع دویم

پس ازفتح دکن آمد چو درگجرات از ماندو

در هیچ احدی تنکه غیر از من سکه نشده و تنکه طلاو نقره اختراع منست نامش تنکه جهانگیری‌فرمودم روز مبارکشنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدي بندرکهنبایت درمحل بنظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدیذات و چهار صد سوار حکم شد نورالدین قلی بمنصب سه هزاریذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت روز جمعه پانزدهم بر فیل نور بخت سوار شده بر اسپ دوانیدم بغایت خوب دوید در وقت نگاهداشتن هم خوب ایستاد این مرتبه سـویم است که من خود سوار مي شوم روز شنبه شانزدهم رامداس ولد جیسنگهه بمنصب هزار و پانصدیذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه هفتدهم بداراب‌خان و امانتخان و سید بایزید بارهه فیل عنایت شد درین چند روز که ساحل دریاے شور معسکر اقبال بود از سوداگر و اهل حرفه و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کهنبایت را بنظر در آورده فراخور حال هرکس خلعت و اسپ و خرچي و مدد معاش مرحمت فرمودم و هم درین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر نبیرهٔ میان وجیه‌الدین و دیگر مشایخ که در احمداباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند و چون غرض تماشای دریا و مدد جزر آب بوده ده روز مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رایات عزیمت بصوب احمداباد بر افراشت بهترین اقسام ماهي که درینجا بهم میرسد نامش عربیت و ماهي گیواں مکرر بجهت من گرفته آوردند بی تکلف نسبت دیگر اقسام‌ماهي که درین ملک میشود لذیذ تر و بهتر است اما بلذت ماهي رهو نیست ده نه بلکه ده هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کهچري باجره است و انرا لذیزه نیز میگویند از اقسام ریزه غله آنست و این غله غیر از هندوستان در دیار دیگر نمیشود و نسبت بسایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حبوبات ارزان تر چون هرگز نخورده بودم فرمودم که تیار ساخته آوردند خالي از لذتي نیست مرا خود خیلي در افتاد حکم کردم که در ایام صوفیانه که التزام ترک

جیوانی نموده‌ام و طعامهای بی گوشت میخورم اکثر ازین کهچری می آورده باشند روز
سه‌شنبه مذکور شش کروه و یکبار کوچ نموده در موضع کوساله منزل شد روز کم‌شنبه بستم
از پرگنه بابره گذشته در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کروه بود روز مبارک شنبه
بست و یکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت در همین آب ماهي بسیار شکار کرده بجمعی
از بندها که داخل مجلس بودند قسمت شد روز جمعه بست و دوم چهار کروه مسافت طی
نموده در موضع باریچه سعادت نزول اتفاق افتاد ودرین راه دیوارها بنظر در آمد از دونیم گز
تا سه گز بعد از تحقیق معلوم شد که مردم بقصد ثواب ساخته اند که چون حمالی در راه مانده
شود بار خود بران دیوار نهاده نفسی راست سازد و باز بے مدد غیر بفراغت برداشته
متوجه مقصد گردد واین تصرف خاصه اهل گجراتست بسیار مرا این دیوار ساختن
خوش آمد فرمودم که در جمیع شهرهای کلان بهمین دستور دیوارها از طرف بادشاهي
بسازند روز شنبه بست و سویم پنجکروه باوکم کوچ نموده کنار تال کاکریه محل نزول آردوی
گیهان شکوه شد این تال را قطب الدین محمد نبیره سلطان احمد بانی شهر احمدآباد ساخته
و بر دورش زینه پایها از سنگ و آهک بسته اند و درمیان تال باغچه مختصرو یکدست
عمارت بنا نهاده و از کنار تال تا عمارت میان پل بسته اند که راه آمد و شد باشد و چون
مدتها برین گذشته اکثر از هم ریخته و ضایع شده و جائیکه قابل نشستن باشد نمانده بود
درینولا که موکب اقبال بصوب احمدآباد توجه فرمود صفي خان بخشي گجرات از
سرکار بادشاهي شکست و ریخت انرا مرمت نموده و باغچه را صفا داده عمارتی
ذو مشرف بر تال و باغچه ساخت بے تکلف منزلیست بغایت مطبوع و دلنشین
طرحش مرا خوش در افتاد و در ضلعی که پل واقست نظام الدین احمد که در زمان
پدرم یک چندی بخشي گجرات بود باغی ساخته بر کنار تال مذکور درین وقت بعرض
رسید که عبدالله خان بجهت نزاعی که با عابد پسر نظام الدین احمد داشته درخت
هاے این باغ را بریده است و نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجلس
شراب مرد نامرادی را که خالي از ظرفگي و مضحکي نبوده بمجرد انکه در مستي
و بیشعوری حرفے نا ملایم از روی مطایبه گفته بے طریق شده بیکے از غلامان خود اشارت
کرد که در همان مجلس گردنش زده است از شنیدن این دو مقدمه خاطر عدالت آئین
بغایت آشفته گشت و حکم فرمودم که دیوانیان عظام هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اورا
موافق یک اسپه مقرر داشته تفاوت انرا که هفتاد لکدام میشود از محال جاگیراو وضع
نمایند چون درین منزل مزار شاه عالم بر سر راه واقع بود فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً
یک لک روپیه خرج عمارت این مقبره شده باشد شاه عالم پسر قطب عالم است
و سلسله ایشان بمخدوم جهانیان منتهي میشود و مردم این ملک را از خاص و عام
غریب اعتقادي بایشان است چنانچه میگویند که شاه عالم احیای اموات مي کرد وبعد
ازانکه چندین مرده را زنده ساخته بود پدرش برینمعنے وقوف یافته مانع امده است
که دخل در کارخانه الهي کردن گستاخي است و شرط بندگي نیست قضارا شاه عالم

خالامنی داشت و اورا فرزند نمیشد و بدعای ایشان حق تعالی پسری باو کرامت
فرمود چون به بست و هفت سالگی رسید در گذشت و انخادم گریه و زاری کنان
بخدمت ایشان امده معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک فرزند بود
چون بتوجه شما حق تعالی کرامت فرموده بود امیدوارم که بدعای شما زنده شود شاه
عالم لحظه متفکر گشته بدرون حجره رفتند و خادم مذکور بخدمت پسر ایشان که اورا
بسیار دوست میداشت رفته الحاح نمود که شما از شاه التماس کنید که فرزند مرا
زنده سازند و پسر ایشان چون خورد سال بود بدرون حجره در آمده درین باب مبالغه
میکند شاه عالم میگوید که اگر شما راضي باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید
التماس من قبول افتد و او عرض کرد که درانچه رضاے شما و خواست خدا باشد عین
رضاے منست شاه‌عالم دستهاے پسر خود را گرفته از زمین برداشته روی سوے اسمان
کرده گفت که بار خدایا عوض آن بزغاله این بزغاله را بگیر درساعت پسر جان بحق
تسلیم کرد و شاه او را بربالاے پلنگ خود خوابانیده چادری برروی او پوشانید و خود
از خانه برآمده بان خادم گفته اند که بخانه برو و از پسر خود خبر بگیر شاید سکته کرده
باشد و نمرده باشد چون او بخانه مے اید پسر را زنده میبیند مجملاً در ملک گجرات اینقسم
حرفهای بسیار بشاه عالم نسبت میکنند و من خود از سید محمد که صاحب سجاده
ایشانست و خالي از فضیلتي و معقولیتي نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد
گفت من هم از پدر و جد خود همین طور شنیده ام و بتواتر رسیده والعلم عندالله اگرچه این
مقدمه از ائین خرد دور است غایتاً چون در مردم شهرت تمام داشت بجهت
غرابت نوشته شد ورحلت ایشان ازین سراے فاني بعالم جاوداني در سنه هشتصد
وهشتاد واقع شده در زمان سلطنت سلطان محمود بیگره و عمارات مقبرهٔ ایشان از اثار
تاج خان ترياني است که از امراے سلطان مظفر ابن محمود بوده چون روز دوشنبه
ساعت بجهت در امدن شهر اختیار شده بود روز یکشنبه بیست و چهارم مقام
فرمودم درین مقام خربزه کاریز که قصبه ایست از توابع هرات رسید و مقرر است که در
خراسان هیچ جا خربزه بخوبي کاریز نمیشود با انکه یک هزار و چار صد کروه مسافت
داشت و قافله به‌پنج ماه مي‌امد بسیار درست و تازه امده و انقدر اوردند که بجمیع بندها
کفایت میکند و مقارن این کونله از بنگاله رسید و با وجود هزار کروه مسافت اکثر تروتازه
امده چون بغایت میوه لطیف و نازک است همانقدر که بجهت خاصگي کفایت
باشد پیاده هاي ڈاکچوکي دست بدست میرسانند زبان از اداي شکر الهي قاصراست

شکر نعمتهاے تو چندانکه نعمتهاے تست

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید بغایت کلان که یکی ازان سه درع
و هشت طسو طول و شانزده طسو ضخامت داشت سه من و دوسیر بوزن در امد که
بیست و چهار و نیم من عراق باشد روز دو شنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش
گهڑي در ساعت مسعود بمبارکي و فرخي متوجه شهر شدم و بر فیل صورت گج که از

فیلان دوستدار منست و در صورت و سیرت تمام عیار باآنکه مست بود چون اعتماد بر سواری خود و خوش جلوئی او داشتم سوار گشتم خلقی انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار و در و دیوار بر آمده منتظر بودند تعریف شهر احمدآباد چنانکه شنیده شده بود بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار را عریض و وسیع گرفته اند غایتاً دکانها را درخور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوببست و ستون دکانها باریک و زبون و کوچه بازار پرگرد و غبار از تال کاکریه تا درون ارک که باصطلاح اینملک بهدر گویند نثارکنان شتافتم و بهدر بمعنی مبارکست منازل سلاطین گجرات که در درون بهدر واقع بود درین پنجاه شش سال خراب شده و اثرے ازانها نمانده غایتاً جمعی از بندهاے ما که بحکومت اینملک تعین بودند عمارات ساخته اند درینولا که از ماندو متوجه احمداباد شدم مقربخان منازل قدیم را از سرنو تعمیر نموده نشیمنهاے دیگر که ضروری بود مثل جهروکه و عام و خاص وغیره ترتیب داد چون امروز روز مبارک وزن فرزند شاهجهان بود برسم معهود اورا بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بیست و هفتم از مولود مسعود او بخرمی و نشاط اغاز شد امید که حضرت واهب العطایا اورا بایں نیازمند درگاه خود ارزانی دارد و از عمر و دولت خود برخوردار کناد همدرین روز ولایت گجرات را بجاگیر انفرزند مرحمت فرمودم از قلعه ماندو تا بندر کهنبایت براهی که امدیم یکصد و بیست و چهار کروه است بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنبایت تا ده روز مقام اتفاق افتاد وازانجا تاشهر احمداباد بیست و یک کروه بود به پنج کوچ و دو مقام طے شد مجملاً از ماندو تا کهنبایت و از کهنبایت تا احمد اباد بشرحی که گذارش یافت یکصد و چهل و پنجکروه مسافت بدو ماه و پانزده روز آمدیم درینمدت همگی سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد روز سه شنبه بیست و ششم بدیدن مسجد جامع که درمیان بازار واقعست رفته بچندی از فقرا که درآنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بدست خود خیرات کردم این مسجد از اثار سلطان احمد بانی شهر احمد آباد است مشتمل بر سه در و در هر طرف بازارے و مقابل دریکه بجانب مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و دران گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول صحن مسجد غیر از مقصوره یکصد و سه درعست و عرض هشتاد و نه درع و به دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درع و سه پاو فرش صحن از خشت تراشیده و ستونهاے ایوان از سنگ سرخست و مقصوره مشتمل است بر سیصد و پنجاه و چهار ستون و بالاے ستونها گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درع و عرض سی و هفت درع است و فرش مقصوره و محراب و ممبر از سنگ مرمر ترتیب یافته است و بر دو بازوے پیشطاق دو مینار پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگارے کرده اند و بجانب دست راست ممبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا کرده اند و از میان ستونها به تخته سنگ پوشیده اند و دوران را تاسقف مقصوره به پنجره سنگ نشانیده اند غرض آنکه چون بادشاه بنماز جمعه و عید حاضر شود

باجمعی از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته اداے صلواة نماید و انرا باصطلاح اینملک ملوکخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط بجهت هجوم عام شده باشد و الحق این مسجد بناے ایست بغایت عالی روز یکشنبه بست و هفتم بخانقاه شیخ وجیه الدین که نزدیک بدولتخانه بود رفته برسر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده شد این خانقاه را صادقخان که از امراے عمده پدرم بود ساخته است شیخ از خلفاے شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات کند و ارادت ایشان برهانیست روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ وجیه الدین بفضایل صوری و کمالات معنوی اراستگی داشت پیش ازین بسی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده بعد ازان شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد نشسته بغایت درویشی مرتاض بود چون مشارالیه بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و همدران زودی بعالم بقا شتافت و بعدازو برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال درقید حیات است و برسر مزار جد و اباے خود بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر چون عرس شیخ وجیه الدین درمیان بود یکهزار و پانصد روپیه بجهت خرچ عرس بشیخ حیدر عنایت شد و یکهزار پانصد روپیه دیگر بجمعی از فقرا که در خانقاه ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به برادر شیخ وجیه الدین لطف نمودم همچنین بهرکدام از خویشان و منسوبان ایشان درخور استحقاق خرچی و زمین مرحمت شد و بشیخ حیدر فرمودم که جمعی از درویشان و مستحقان را که معرفتی بحال انها داشته باشند بحضور اورده خرچی و زمین التماس نمایند روز مبارک شنبه بیست و هشتم بسیر رستم خان باری رفته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم باری باصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه مراد بنام پسر خود رستم ساخته بود یک جشن مبارک شنبه درین باغ کرده بچندے از بندهاے خاص پیالها عنایت کردم و اخر روز بباغچه حویلی شیخ سکندر که در جوار این باغ واقعست و انجیرش بغایت خوب رسیده بود رفته شد چون میوه را بدست خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تاحال انجیرے بدست خود نچیده بودم و درینضمن سرفرازی او هم منظور بود بے تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالی از معقولیتی نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت نه سال است که در سلک بندها منتظم است چون فرزند شاهجهان رستم خان را که از عمده بندهای اوست بحکومت احمدآباد مقرر فرموده بود بالتماس ان فرزند رستم باری را بمناسبت اسمی باو بخشیدم درین روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر سعادت استانبوسی در یافته یک زنجیر فیل و نه اسپ پیشکش گذرانید فیل را باو بخشیدم این از زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوهستان رانا واقع شده و سلاطین گجرات پیوسته برسر راجه انجا لشکرے کشیده اند اگرچه بعضی اطاعت گونه میکرده اند و

پیشکش میداده غایتاً خود بدیدن هیچکدام نرفته اند بعد از انکه حضرت عرش اشیانی فتح گجرات فرموده اند افواج منصوره برسر او تعین شد چو خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان پذیری یافت ناگزیر بندگی و دولتخواهی اختیار نموده بسعادت استانبوس شتافت و ازان تاریخ درسلک بندها منتظم است و هرکس بحکومت احمدآباد تعین میشود بدیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر میشود روز شنبه غره ماه بهمن سنه ۱۲ چندرسین که از عمده زمینداران اینملک است دولت استانبوس در یافته نه اسپ پیشکش گذرانید روز یکشنبه دوم براجه کلیان زمیندار ایدر وبسید مصطفی و میر فاضل فیل عنایت شد دوشنبه بشکار باز جره سوار شده قریب به پانصد روپیه در راه نثار کردم دربن تاریخ ناشپاتی از بدخشان رسید روز مبارک شنبه ششم بسیر باغ فتح که در موضع سیرخیر واقعست شتافته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم * چون مزار شیخ احمد کهتو برسر راه واقع بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده شد کهتو نام قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ ازانجا است شیخ در عهد سلطان احمد که بانی شهر احمد آباد بوده اند و سلطان احمد بایشان ارادت و اخلاص تمام داشت و مردم این ملک را باو غریب اعتقاد است بایشان و از اولیاے کبار میدانند و درهر شب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه برسرمزار ایشان بنا نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تالی کلان ساخته و دور انرا بسنگ و اهک ریخته براورده و اتمام این عمارات در زمان قطب‌الدین ولد محمود مذکور شده مقبره چندی از سلاطین گجرات برکنار تال در طرف پاے شیخ واقع است و دران گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نبیره سلطان مظفر که اخرین سلاطین گجرات است اسوده اند بیکره بزبان اهل گجرات بروت برگشته را گویند و سلطان محمود بروت هاے کلان برگشته داشت باین نسبت بیکره میگفته اند و متصل بمقبره ایشان گنبد خوانین انهاست وبے تکلف مقبره شیخ بغایت عمارت عالی و جائی نفیس است واز روے قیاس تخمیناً پنجلک روپیه صرف این عمارت شده باشد والله اعلم بالصواب بعد از فراغ زیارت به باغ فتح رفته شد این باغ در زمینی واقعست که سپه سالار خانخانان اتالیق بانبوکه خود را بمظفرخان مخاطب ساخته بود جنگ صف کرده شکست داده ازینجهت باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح باری میگویند و تفصیل این اجمال انکه چون بمیامن اقبال حضرت عرش اشیانی ملک گجرات مفتوح گشت

---

* شیخ احمد کهتو لقب جمال الدین در دهلی سال هفصد و سی و هفت بزاد از بزرگ زادگان انجا است مرید و خلیفه بابا اسحاق مغربی است نام او نصیرالدین از نیرنگی سپهر نیلی در طوفان باد از پنگاه خود جدا شده پس از روزگارے بخدمت بابا اسحاق مغربی سعادت اندوخت و دانش صوری و معنوی گرد اورد و در زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خورد و بزرگ او را پذیرفتند و به نیایش گری برخاستند سپس سفر عرب و عجم نموده و بسی بزرگان را دریافت خوابگاه میر گنج احمدآباد ۱۲ آئین اکبری

و نبو بدست افتاد و اعتماد خاں بعرض رسانید که این پسر بهلیایست و چوں از سلطان محمود فرزند نماند و از اولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که بسلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت را منظور داشته چنیں ظاهر ساختیم که این پسر محمود است و سلطان مظفر نام کرده بسلطنت برداشتیم و مردم بنابر ضرورت قبول اینمعنی کردند چوں انحضرت قول اعتماد خاں را درین سواد معتبر میدانستند اورا وجودی ننهادند و مدتها درمیان خواصان خدمت میکرد و توجه بحال او نمی فرمودند بنابرین از فتحپور گریخته بگجرات آمده چند سال در پناه زمینداراں روزگار بسر برد باآنکه شهاب الدین احمد خاں را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتماد خاں را بجاے او تعین فرمودند جمعی از نوکران شهاب الدین خاں که دل نهاد گجرات بودند ازو جدائي گزیده بامید نوکری اعتماد خاں در احمدآباد ماندند بعدازاں که اعتماد خاں بشهر درآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب او نیافتند نه روے رفتن نزد شهاب الدینخان داشتند نه راے ماندن در احمدآباد چوں از همه جهت ناامیدي دست داد چاره کار منحصر بران دیدند که خود را بهنبو رسانیده او را دست اویز فتنه و فساد سازند و باین عزیمت ششصد هفتصد سوار ازاں جماعت نزد نبو رفته او را بالوبنه کاتهي که نبو در پناه او بود برداشته متوجه احمدآباد شدند و تارسیدن بحوالي شهر بسیارے از بیدولتان واقع طلب باو پیوستند و قریب بهزار سوار از مغول و اهل گجرات جمع شدند چوں اعتماد خاں ازیں سانحه وقوف یافت شیرخاں نام پسرخود را در شهر گذاشته خود بطلب شهابخان که متوجه درگاه شده بود شتافت تا بامداد او تسکین این شورش دهـــد باآنکه اکثر از مردم خوب ازو جدا شده بودند از نقوش پیشانی باز ماندها نیز حرف بیوفائي میخواندند ناچار برفاقت اعتماد خاں عطف عناں نموده قضارا پیشتر از رسیدن اینها نبو در حصار احمد اباد در آمده بود دولتخواهاں درسواد شهر بترتیب صفوف پرداختند و مفسداں از قلعه بر آمده بعرصهٔ کارزار شتافتند وچوں فوج اهل ادبار نمودار شد انچه از نوکراں شهابخاں باز مانده بودند همه بیکبار راه بتحقیقتی سپرده بغنیم پیوستند و شهاب خاں شکست خورده بصوب پتّن که در تصرف بندهاے بادشاهي بود شتافت حشم و بنگاه او بغارت رفت و نبو باین مفسداں منصبها و خطابها داده برسر قطب الدین محمد خاں که در پرگنه برودہ بود رفت و نوکراں مشارالیه نیز بروش نوکراں شهابخاں طریق بیوفائي سپرده جدائي اختیار نمودند چنانچه شرح این وقایع در اکبرنامه بتفصیل مسطور است آخر قطب الدین محمد خاں را قول داده بدرجه شهادت رسانید و مال و اموال او که در برابر خزانه مردمی باشوکتی بود بتاراج حادثات رفت و قریب بچهل پنجهزار سوار در اندک مدت برگرد او فراهم آمدند چوں صورت واقعه بعرض حضرت عرش آشیانی رسید میرزاخاں خلف بیرمخاں را با جمعی از بهادراں رزم جوے برسر او تعین فرمودند و روزیکه میرزا خاں بحوالي شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمیناً هشت نه هزار سوار داشت و نبو با سي هزار سوار دربرابر آمده عساکر

ادبار اثر خود را ترتیب داد بعد از قتال و جدال بسیار نسیم فتح و فیروزی بر علم دولتخواهان وزید و نبو شکست خورده بحال تباه راه ادبار پیش گرفت پدرم بجلدوے این فتح منصب پنجهزاری و خطاب خانخانانی وحکومت ملک گجرات بمیرزا خان عنایت نمودند باغی که خانخانان در عرصه کارزار ساخته بر کنار دریاے سابرمتی واقع است و عمارات عالی باصفه در خور آن مشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را دیوارے از سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ یکصد و بیست جریب است و بی تکلف سیرگاه خوشی است یمکن که دو لک روپیه خرچ شده باشد مرا خود خیلکی در اوقتاد توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغی نباشد جشن مبارک شنبه کرده به بندهاے خاص پیاله عنایت نمودم و شب درآنجا بسر برده آخرهاے روز جمعه بشهر درآمدم قریب هزار روپیه در راه نثار شد دریتوقت باغبان بعرضرسانید که چند درخت گل چنپه از بالاے صفه که مشرف بر دریا است نوکر مقربخان بریده از شنیدن این حرف خاطر آزرده گشت وخود متوجه تحقیق وبازخواست شدم چون ثبوت پیوست که این فعل زشت ازو سرزده حکم فرمودم که هردو انگشت ابهام اورا قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر اینست که مقربخان را ازینمعنی اطلاعی نبوده و الا در همان وقت بسزا میرسانید روز سه شنبه پانزدهم کوتوال شهر دزدے را گرفته اورد که پیش ازین چند دفعه اورا بدزدی گرفته هربار عضوے از اعضایش بریده بودند یکمرتبه دست راست و باردوم انگشت ابهام دست چپ و دفعه سیوم گوش چپ و نوبت چهارم پی هردو پا و بار آخر بینی و معهذا ترک کار خود نکرده دوش بخانه کاه فروشی بدزدیدن آمده بود قضارا صاحب خانه خبردار شد و او را گرفت دزد چند زخم کارد بکاه فروش زده او را هلاک میسازد درین شور و غوغا خویشان او هجوم آورده دزد را می گیرند فرمودم که دزد را بخویشان مقتول حواله نمایند تا او را بقصاص رسانند

هم در سراں روی که در سرگاری

روز کمشنبه دوازدهم مبلغ سه هزار روپیه بعظمت خان و معتقد خان سپرده شد که فردا برسر مزار شیخ احمد کهتو رفته به فقرا و ارباب استحقاق که دران بقعه توطن دارند قسمت نمایند روز مبارک شنبه سیزدهم بمنزل فرزند شاهجهان رفته جشن مبارکشنبه درانجا ترتیب یافت و بجمعی از بندهاے خاص پیاله مرحمت شد و فیل سندر منتهی را که در فیلان خاصه بجلدی و سبکپائی و خوش جلوئی امتیاز تمام داشت و باسپ هم خوب میدوید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش اشیانی بغایت این را دوست میداشتند چون فرزند شاهجهان بسیار مایل بود و مکرر التماس نمود بیچاره شده باساز طلا از زنجیر وغیره بایک ماده فیل درین روز بانفرزند مرحمت فرمودم و یک لک درب بوکلای عادل خان انعام شد دریتولا بعرضرسید که مکرم خان ولد معظم خان که بصاحب صوبگی اوڈیسه سرفراز است فتح ولایت خورده کرده و راجه انجا گریخته

براج مهندره رفته است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصب او را از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دو هزار سوار حکم فرمودم و بعنایت نقاره و اسپ و خلعت سرفراز ساختم درمیان سرحد ولایت اوڈیسه و گولکنده دو زمیندار واسطه بودند یکی راجه خورده دوم راجه مهندره ولایت خورده خود بتصرف بندهاے درگاه در آمد بعد ازین نوبت راج مهندره است بکرم الهي امید چنانست که قدم همت پیشترهم بگذرد درین وقت عرضداشت قطب‌الملک بفرزند شاهجهان رسید که چون ملک می بسرحد بادشاهی قریب شده و مرانسبت بندگي باین درگاه است امیدوارم که بحکم خان فرمان شود که دست تصرف بملک من دراز نسازد و این دلیلی است برجرات و جلادت او که مثل قطب‌الملک همسایه ازو درحسابست درین تاریخ اکرام خان پسر اسلام خان به فوجداري فتحپور و نواحی ان سرفراز ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم چندرسین زمیندار هلود بخلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و بلا چین قاقشال فیل عنایت شد و هم درین وقت مظفر پسرمیرزا باقي ترخان سعادت استانبوس دریافت والده او دختر بارهه زمیندار کچ بود چون میرزا باقي برحمت حق پیوست و ریاست تهته بمیرزا جاني رسید از توهم میرزا جاني پناه بزمیندار مذکور برده از طفولیت تا حال دران حدود گذرانیده دریدولا که نزول موکب اقبال باحمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود اگرچه درمیان مردم صحرائی نشوو نما یافته و از رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون سلسله اینها را نسبت خدمتگارے و حقوق بندگي از زمان حضرت صاحبقران ثاني انارالله برهانه باین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال او لازم شمرده بالفعل دو هزار روپیه خرچی و خلعت عنایت فرمودم و منصبی که درخور حال او باشد مرحمت خواهد شد شاید که در سپاهگریها خود را خوب ظاهر سازد روز مبارک شنبه بست دوم بباغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک تخته خوب شگفته بود دریملک گل سرخ کمتر میشود دریک جا اینقدر غنیمت بود شقایق زارش هم بد نبود انجیر هاے رسیده هم داشت چند انجیر بدست خود چیدم انکه از همه کلان تر بود وزن فرمودم هفت و نیم توله بوزن در آمد درین تاریخ هزار و پانصد خربزه کاریز که خان اعظم پیشکش فرستاده بود رسید هزار خربزه به بندهاے که در رکاب بودند انعام شد و پانصد خربزه با هل محل و چهار روز درین باغ بعیش و کامراني گذرانیده شب دو شنبه بست و چهارم بشهر آمدم ازین خربزه چندی بمشایخ احمداباد عطا شد و باعث تعجب انها گشت که در ملک گجرات خربزه بغایت زبون دیده میشود از خوردن این خربزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتي هم بوده است روز مبارک شنبه بست و هفتم درباغچه بکینه نام که در درون دولتخانه واقعست و انرایکی از سلاطین گجرات ساخته اند بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغرهاے لبریز عنایت سرخوش گشتند یک تخته انگور درین باغچه به کمال رسیده بود حکم فرمودم که

جمعی از بندها که پیاله خورده اند خوشه‌هاے انگور بدست خود چیده مزه سازند
روز دو شنبه غره اسفندارمذ از احمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت بصوب مالوه
بر افراشت و تا دولتخانه که در کنار تال کاکریه ترتیب یافته بود نثار کنان شتافتم
سه روز درین منزل مقام واقع شد روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مقربخان بنظر
گذشت تحفه که نفاست داشته باشد و خاطر بآن رغبت کند نبود و از همین
خجالت پیشکش را بفرزندان خود داده که در درون محل گذرانند از جواهر و مرصع
الات و اقمشه موازي یک لک روپیه را قبول نموده تتمه را باو بخشیدم از اسپان کچهي
هم قریب بصد راس گرفته شد اما اسپ برجسته نبود که تعریف توان کرد روز جمعه
پنجم شش کروه کوچ کرده بر کنار دریاے احمد اباد نزول اجلال اتفاق افتاد چون فرزند
شاهجهان رستم خان را که عمده بندهاے اوست بحکومت گجرات میگذاشت بالتماس
انفرزند علم و نقاره و خلعت و خنجر مرصع عنایت فرمودم تاحال درین دولت رسم نبود
که بنوکر شاهزاده‌ها علم و نقاره مرحمت شود چنانچه حضرت عرش اشیاني باکمال
شفقت و مهرباني که بمن داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره بامراے من نه فرموده
بودند چون توجه والتفات من نسبت بانفرزند نه بحدیست که در هیچ مرتبه از مراتب
خاطر جوئي اورا از دست توانم داد و در واقع فرزندیست شایسته و بهمه عنایتي زیبنده
و در عنفوان عمر و دولت بهر جانب که روے همت نهاده آن مهم را خاطرخواه من
صورت داده و همدرین روز مقربخان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم پدر شاه
عالم بخاري که در موضع بنوه واقعست برسر راه بود خود بانجا رفته پانصد روپیه بمقیمان
انمقام خیر کردم روز شنبه ششم در دریاے محمود اباد بکشتي نشسته شکار ماهي کرده
شد برکنار آب مذکور مقبره سید مبارک بخاري واقعست که از امراے عمده گجرات
بوده و این عمارت را بعد ازو فرزندش سید میران ساخته وبغایت گنبدیست عالي بر
دور آن حصاریست از سنگ و اهک در نهایت استحکام ترتیب یافته تخمیناً از دو
لک روپیه بیشتر خرچ شده باشد مقبرهاے سلاطین گجرات که بنظر در آمده هیچکدام
ده یک این نیست هرچند انها صاحب ملک بوده اند و این نوکر غایتاً همت و
توفیق خدا داد است هزار آفرین بر فرزندی که مقبره پدر خود را چنین ساخته

کزو مانده بگیتي یادگارے

روز یکشنبه مقام فرموده شکار ماهي کرده شد چهار صد ماهي بدام اوفتاد ازانجمله یک
ماهي بی پولک بنظر درآمد که آن را سنگ ماهي گویند شکمش بغایت کلان
و برآمده مینمود فرمودم که در حضور چاک کردند از میانش ماهي پولک داری
برآمد که تازه فرو برده بود و هنوز تغیرے درو نرفته حکم کردم که هردو را وزن کنند
سنگ ماهي شش و نیم سیر بنظر درآمد و آنرا که فرو برده بود قریب بدو سیر ظاهرشد
روز دوشنبه هشتم چهار کروه و یک پاؤ کوچ فرموده درموضع موده منزل شد مردم اینجا
تعریف برسات گجرات میکردند قضارا شب گذشته و امروز تا چاشت خیلکي باران

شد و گرد و خاک فرو نشست چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک نباشد و گل و لاے نشود صحراها سبز و خرم گردد خوب خواهد بود بهر حال نمونه از برسات هم دیده شد روز سه‌شنبه پنج و نیم کروه کوچ نموده در کنار موضع جرسیما نزول اقبال افتاد درین منزل خبر رسید که مانسنگهه سیوڑه جان بمالکان جهنم سپرده تفصیل این اجمال آنکه سیوڑه گروهی اند از ملاحده هنود و همیشه سروپا برهنه میباشند جمعی موے سر و ریش و بروت میکنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمي پوشند و مدار اعتقاد انها برین است که هیچ جاندار را آزرده نباید ساخت و طایفه بانیه انها را پیر و مرشد خود میدانند بلکه سجده و پرستش مینمایند و این سیوڑه‌ها دو فرقه اند یکے را پتا گویند و دیگر کرتهل مانسنگهه مذکور سردار طایفه کرتهل بود و بالچند کلان کرده پتا هردو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیاني مي بودند چون انحضرت شنقار شدند و خسرو گریخت و من از پے او ایلغار کردم رایسنگهه برنیه زمیندار بیکانیر که به یمن تربیت و نوازش انحضرت بمرتبه امارت رسیده بود از مانسنگهه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا مي پرسید و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخرات ماهر میگفت باو میگوید که نهایت سلطنت ایشان تا دوسال است و ان خرف مبهوت باعتماد این سخن بیرخصت بوطن خود رفت و بعد ازان که حق جل سبحانه این نیاز مند را بکرم و لطف خود برگزید و همعنان فتح و فیروزي بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سرافگنده بدرگاه آمد و خاتمت احوال او در جاے خود گذارش یافته القصه مانسنگهه مذکور در همان سه چهار ماه بعلت جزام مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال بزندگاني که مرگ ازان بمراتب بهتر است در بیکانیر روزگار بسر مي برد درینولا اورا بیاد آورده حکم طلب فرمودم در اثناي راه که بدرگاه مي آوردند از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرد و هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدي مصروف بر عدالت و خیر باشد یقین که هرکس در حق من بد اندیشد در خور نیت خود خواهد یافت طایفه سیوڑه در اکثر بلاد هند مي باشد غایتاً در ملک گجرات چون مدار سودا وخرید و فروخت بربانیانست سیوڑه بیشتر میباشد و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن انها ساخته اند که درحقیقت دارالفساد است و زن و دختر خود را بیش سیوڑه‌ها میفرستند و اصلا حیا و ناموس درمیان نیست و انواع فساد و بیباکي از انها بوقوع مي آید بنابرین حکم باخراج سیوڑه‌ها فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هرجا سیوڑه باشد از قلمرو من برآورند روز کم شنبه دهم بشکار رفته دو نیله گاؤ یکی نر و یکی ماده به بندوق زدم درین روز پسر دلاور خان از پتن که بجاگیر پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریافت و اسپ کچهي پیشکش گذرانیده بغایت خوش شکل است و خوش سواري تا بملک گجرات در آمده ایم باین خوبي اسپ هیچکس پیشکش نیاورده قیمتش هزار روپیه حکم شد روز مبارک شنبه یازدهم در کنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت و جمعے

از بندهاے درگاه را که بخدمت این صوبه تعین شده بودند مشمول عواطف و نوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم ازجمله شجاعت خان عرب را بمنصب دوهزار و پانصدیذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرفراز فرموده نقاره و اسپ و خلعت عنایت شد و همت خان را بمنصب هزار و پانصدي و هشتصد سوار سرفراز ساخته خلعت و فیل لطف نمودم کفایت خان که بخدمت دیواني صوبه مذکور اختصاص دارد بهزار و دوصدي و سیصد سوار از اصل و اضافه ممتاز گشت صفي خان بخشي باسپ و خلعت سرفراز شد خواجه عاقل را بمنصب هزار و پانصدي و ششصد و پنجاه سوار از اصل و اضافه اختصاص بخشیده بخدمت بخشي گری احدیان تعین فرمودم و بخطاب عاقلخاني امتیاز یافت و سي هزار درب بوکیل قطب الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند شاهجهان انار و به که از فراه بجهت او آورده بودند بنظر گذرانید که تاحال باین کلاني دیده نشده بود فرمودم که وزن کنند بهي بیست و نه توله و نه ماشه و انار چهل و نیم توله بوزن درآمد روزجمعه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاؤ یکی نر و یکی ماده شکار شد و روز شنبه سیزدهم سه نیله گاؤ دو نر و یکی ماده به بندوق زدم روز یکشنبه چهاردهم بشیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت و پانصد روپیه خرچ عنایت فرمودم روز دوشنبه پانزدهم بشکار رفته دو ماده نیله گاؤ به بندوق زدم روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که بمتابعت آمده بودند مرتبه دیگر خلعت و خرچ با اراضي مدد معاش داده رخصت فرمودم و به هریک ازینها کتابے از کتاب خانه خاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسیني و روضةالاحباب مرحمت شد و برپشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و مرحمت نمودن کتاب مرقوم گشت درینمدت که شهر احمدآباد از نزول رایات جلال آراستگي داشت شغل شبانروزي من این بود که ارباب استحقاق را بنظر در درآورده زر و زمین عنایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندی از بندهاے مزاجدان تعین شده بودند که درویشان و مستحقان را بملازمت می آورده باشند و فرزندان شیخ محمد غوث و نبیره شیخ وجیه‌الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق هرجا گمان داشته باشند بخدمت حاضر سازند و همچنین در محل چندے از عورات بهمین خدمت مقرر بودند که ضعیفه‌ها را بنظر بگذرانند و همگي همت مصروف آن بود که چون بعد از سالها مثل من بادشاهي بطالع فقراے این ملک آمده باشد باید که هیچ احدی محروم نماند و حق تعالے شاهد است که درین عزیمت کوتاهي نکرده ام و هیچ وقت ازین شغل فارغ نبوده ام اگرچه از آمدن احمدآباد اصلا محظوظ نشده‌ام غایتاً خاطرحقیقت شناس را باین خورسند دارم که آمدن من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقی بنوا رسید روز سه شنبه شانزدهم کوکب پسر قمرخان را که در برهانپور بلباس فقر درآمده سر بصحراے غربت نهاده بود گرفته آوردند و شرح این برسم اجمال آنکه کوکب نبیره میر عبداللطیف قزویني است که

از سادات سیفي بوده و نسبت خانزادمي موروثي باین درگاه دارد از تعینات لشکر دکهن بود گویا روزے چند دران لشکر به تنگدستي و پریشاني میگذرانید و چون مدتے بود که باضافه منصب سرفرازي نیافته بود توهم بے عنایتي من علاوه آن میشود و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگي بلباس تجرد در آمده سر بصحراے آوارگي مي نهد و در عرض شش ماه تمام ملک دکن را از دولت‌آباد و بیدر و بیجاپور و کرناتک و گلکنده سیر کرده به بندر دابل میرسد و ازانجا بکشتي نشسته در بندر کوکه مي آید و بندر سورت و بروچ و دیگر قصبات را که در سر راه واقع بود سیر نموده باحمدآباد میرسد دریذوقت زاهد نام یکے از نوکران فرزند شاهجهان اورا گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم که بابند گران بحضور آوردند چون بنظر در آمد پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پدر و جد و نسبت خانزادگي باعث این بیسعادتي چه بود عرض کرد که درخدمت قبله و مرشد حقیقي دروغ نمیتوان گفت راستي آنکه پیش ازین امیدوار مرحمت بودم و ازینکه طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهري نموده سراسیمه رو بوادي غربت نهادم چون از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و ازان شدت فرو آمدم و پرسیدم که درین سرگشتگي عادلخان و قطب‌الملک و عنبر هیچ کدام را دیدهٔ معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحریست بیکران لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که بچشمه سار انها لب همت‌تر سازم و بریده باد سرے که بسجود این درگاه رسیده باشد و بدیگرے فرود آید از روزیکه قدم بوادي غربت نهاده ام تا حال وقایع خود را بطریق روزنامچه بر بیاضي ثبت نموده ام حقیقت احوال من ازانجا ظاهر خواهد بود اینحرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات اورا طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگي و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و بقوت ناگزیر عاجز گردیده ازینجهت خاطرم باو مهربان شد و روز دیگر بحضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بر دارند و خلعت و اسپ و هزار روپیه خرچي عنایت شد و منصب او انچه بود ده پانزده اضافه مرحمت نمودم و چندان اظهار لطف و عنایت فرمودم که هرگز در مخیله او نگذشته بود بزبان حال این بیت میگفت

اینکه مي بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را درچنین نعمت پس ازچندین عذاب

روز کم شنبه هفتدهم شش کروه کوچ فرموده در مقام باره سینور نزول اقبال اتفاق آفتاد پیش ازین مذکور میگشت که در کشمیر اثروبائے ظاهر شد و درین تاریخ عرضداشت واقعه نویس انجا رسید نوشته بود که درینملک علت وبا اشتداد تمام یافته و کس بسیار تلف میشود باین طریق که روز اول دردسر و تپ بهم میرسد و خون بسیار ازبیني مے اید روز دویم جان بحق تسلیم مي کند و از خانهٔ که یک کس فوت شد تمام مردم آن خانه درمعرض تلف اند و هرکه نزد بیماری یا مرده برود بهمان حال مبتلا میگردد از جمله شخصي

مرده بود اورا بر بالاے کاه انداخته شسته اند اتفاقاً گاوے آمده ازاں کاه ملخورد و
مي میرد و بعد ازاں سگي چند از گوشت اں گاو خورده تمام مرده اند وکار تا بجاے رسیده
که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود و از غرایب آنکه در محله
که ابتداے بیماري ازانجا شده بود آتشي در گرفته قریب بسه هزار خانه دراں محله
مي سوزد و در اثناے طغیاني اینحادثه صباحي که اهل شهر و مواضع و نواحي بر
میخیزند شکل مستدیري بر درهائي خانه ظاهر شده مي بینند سه دایره کلاں بر روے
هم و دو دایره اوسط و یک دایره خورد و دیگر دوایر که میان آن بیاض ندارد و
ایں اشکال در همه خانها بهمرسیده و در مساجد نیز ظاهر میگردد از روزیکه آتش
افتاده و ایں اشکال نمایان گشته في الجمله تخفیفي در وبا میگویند که شده است
چوں ایں مقدمه غرابت تمام داشت نوشته شد غایتاً بقانون خرد راست نمي آید
و عقل من قبول اینمعني نمي کند والعلم عندالله امید که حق جل سبحانه تعالے
بربندهاے گناه گار خود مهربان گردد و ازیں بلیه بالکلیه نجات یابند روز مبارک شنبه
هژدهم دونیم کروه کوچ نموده درکنار آب مهي منزل شد دریں روز زمینداز جام دولت
زمیں بوس دریافته پنجاه راس اسپ پیشکش و صد مهر و صد روپیه نذر گذرانید
نامش جسا است و جام لقب است هرکس که جانشیں شود او را جام میگویند و ایں
از زمینداران عمده ملک گجرات است بلکه از راجهاے نامي هندوستانست ملکش
بدریاے شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار تا ده دوازده
هزار سوار هم سامان میتواند داد و در ولایت او اسپ بسیار بهم میرسد چنانچه تا دو
هزار روپیه اسپ کچهي خرید و فروخت میشود براجه مذکور خلعت عنایت فرمودم
و همدریں روز کچهي نواین راجه ولایت کوچ که در اقصاے بلاد بنگاله واقعست سعادت
آستانبوس دریافته پانصد مهر نذر گذرانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز
گشت نوازش خاں پسر سعید خاں که بحکومت ولایت چونکره تعین بود بدولت
زمیں بوس استسعاد یافت روز جمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بستم چهار کروه پاؤ کم کوچ
نموده بر کنار تال جهنود نزول نمودم روز یکشنبه بست و یکم چهار کروه ونیم کوچ کرده
درکنار تال بدروالة فرود آمده شد دریں روز خبر فوت عظمت خاں گجراتي که بجهت
بیماري در احمدآباد مانده بود بمسامع جلال رسید او از بندهاے مزاجداں بود وخدمات
نیک ازوے مي آمد و از حقیقت ملک دکن و گجرات وقوف تمام داشت خاطر
حق شناس از خبر فوت او گراني پذیرفت در تال مذکور گیاهي بنظر درآمد که بمجرد
رسیدن انگشت و یا سرچوبے برگهایش نیز بهم مي آورد و بعد از زمانے باز شگفته میگردد و
برگش ازعالم برگ درخت تمرهندیست نامش بعربي شجرالحیا است و بهندي لجونتي
میگویند لاج بمعني حیااست چوں از رسیدن دست وانگشت سربهم مے آرد ازیں جهت
به حیا نسبت کرده اند بےتکلف خالي از غرابتي نیست و نامش را هم نغزک یافته
اند و میگویند که درخشکي هم میشود روز دوشنبه بیست و دویم مقام شد قراولاں خبر

آوردند که درین نزدیکی شیریست که بمردم راهگذري مزاحمت و آسیب میرساند و دربیشه که میباشد کله و استخوان چندے از ان میان که تازه خورده بود دیده شد بعد از دو پهر روز بشکار ان شیر سواري نموده بیک زخم بندوق کارش ساختم اگرچه شیرکلان بود غایتاً ازینهم کلان تربارها زده شد از جمله شیرے که در قلعه ماندو زده بودم هشت و نیم من بود این هفت و نیم من بوزن در آمد یکمن ازان کمتر روز سه‌شنبه بیست و سوم سه و نیم کروه و کسرے کوچ نموده برلب آب بایب نزول نمودم روز کم‌شنبه بیست و چهارم قریب بشش کروه طي نموده در کنار تال همده منزل شد روز مبارکشنبه بیست و پنجم مقام فرموده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغر عنایت سرخوش گشتند نوازش خان را بمنصب سه هزاري و دو هزار سوار که اضافه پانصدي‌ذات باشد سرفراز ساخته و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمدحسین سبزک را که بجهت ابتیاع اسپان راه‌وارېه بلخ فرستاده شده بود درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت زمین‌بوس دریافت از اسپان اورده او یک اسپ ابرش بغایت خوش رنگ و خوش بست است تاحال باین رنگ ابرش دیده نشده بود و چند راه وار دیگرخوب آورده بود بنابران او را بخطاب تجارت خاني سرفراز فرمودم روز جمعه بیست و ششم پنج کروه و یک پاو طي نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لچهمي نراین عموي راجه کوچ که الحال ملک گجرات را باو عنایت فرموده‌ام اسپ عنایت کردم روز شنبه بست و هفتم سه کروه کوچ کرده در مقام بوده نزول اجلال اتفاق افتاد روز یکشنبه بست و هشتم پنجکروه طي نموده کنار قصبه دوحد که این قصبه سرحد گجرات و مالوه است محل نزول رایات جلال گشت پهلوان بهاوالدین برق انداز بچه لنگوري را با بزی به ملازمت اورده عرض نمود که در راه یکی از توپچیان این بنده لنگور ماده را که بچه خود را در سینه گرفته برپالاے درختی نشسته بود می بیند و ان سنگ دل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند بمجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده برشاخي میگذارد وخود بر زمین افتاده جان می سپارد درین اثناے من رسیدم و ان بچه را فرود اورده بجهت شیر خوردن نزدیک این بز بردم حق تعالیٰ بزرا برو مهربان ساخته شروع در لیسیدن و مهرباني کرد و باوجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او بر آمده فرمودم که بچه را ازوجدا سازند بمجرد جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاقتي کرد و بچه لنگور نیزبی تابی بسیار نمود اما الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان تعجب ندارد و مهرباني بز بان بچه جاے تعجب بسیار است لنگور جانوریست از عالم میمون غایتاً موے میمون بزردے مایل و رویش سرخ و موے لنگور سفید و رویش سیاه و دم لنگور دوچندان از دم میمون دراز است بنابر غرابت اینمقدمه نوشته شد روز دوشنبه بیست و نهم مقام نموده بشکار نیله گاؤ رفتم و دو نیله گاؤ یکے نر و یکے ماده به بندوق زدم روز سه شنبه سي ام نیز مقام واقع شد *

تمام شد جلد اول توزک جهان گیري

حکم جہانگیر

حکم فرمودم که این دواز ده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه هاے متعدد ترتیب نمایند که به بندهای خاص عنایت فرمایم و بسایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند *

جشن هیژ دهمین نوروز از جلوس همایون

شب کمشنبه بیست و سویم ربیع‌الاول سنه ۱۰۱۷ هجري بعد از گذشتن چهارده نیم گهري تحویل آفتاب یعني حضرت نیراعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد و تا این نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس همایون این نیازمند درگاه الهي بخیر و خوبي گذشته سال نو بمبارکي و فرخي آغاز شد روز مبارک شنبه دویم ماه فروردي ماه الهي جشن وزن قمري انجمن افروز گشت و سال پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه ایزدي بمبارکي آغاز شد امید که مدت حیات در مرضیات الهي صرف شود و نفسي بے یاد او نگذرد بعد از فراغ وزن‌تازه بتازه بزم نشاط ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند درین روز آصفخان که بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار سرفرازي داشت بعنایت چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز شد و ثابتخان بخدمت عرض مکرر سرفرازي یافت خدمت توپخانه بمعتمد خان مرحمت نمودم و اسپ کچهي که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه تا درولایت گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتاده مثل این اسپ بسرکار نیامده چون میرزا رستم بسیار اظهار میل و خواهش نمود خاطر او را عزیز میداشتم باو عنایت نمودم بجام چهار انگشتری از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دو دست باز مرحمت شد و براجه لچهمي نراین نیز چهار انگشتري از لعل و عین‌الهره و زمرد و نیلم نیز عنایت شد مروتخان از بنگاله سه زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد شب جمعه فرمودم که دورتال را چراغان کردند بغایت خوب شده بود روز یکشنبه حاجي رفیق از عراق آمده سعادت آستان بوس دریافت و مکتوبے که برادرم شاه عباس مصحوب او ارسال داشته بود گذرانید مشارالیه غلام میر محمد امین‌خان قافله باشي است و میر او را از عالم فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدمتگاریست مکرر بعراق آمد و رفت نموده به برادرم شاه عباس آشنا شده درین دفعه از اسپان پنچاق و اقمشه نفیسه آورده بود چنانچه از اسپ هاے او چند اسپ داخل طوایل خاصه شد چون بنده کار آمدني و خدمتگار لایق عنایت است بخطاب ملک‌التجار سرفراز ساختم روز دوشنبه براجه لچهمي نراین شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانه مروارید بجهت حلقه گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبه میرزا رستم که به منصب پنجهزاري ذات و هزار سوار سرفراز بود باضافه پانصد سوار امتیاز یافت. اعتقاد خان بمنصب چهار هزاري و هزار سوار ممتاز شد

سرفراز خان به منصب دو هزار و پانصدی و هزار و چهار صد سوار سرفراز گشت معتمد
خان بمنصب هزاری و سیصد و پنجاه سوار سربلندی یافت به‌انیراے سنکهدلن و فدائی
خان اسپ صد مهری عنایت شد چون صوبه پنجاب بحفظ و حراست اعتماد الدوله مقرر
است حسب الالتماس او میر قاسم بخشی احدیان را که نسبت و سلسله ایشان دارد
بحکومت صوبه مذکور سرفراز فرمودم و منصب هزاریذات و چهارصد سوار و خطاب قاسم
خانی مرحمت کردم پیش ازین براجه لچهمی نراین اسپ عراقی عنایت نموده بودم
درین تاریخ فیل و اسپ ترکی بخشیده رخصت بنگاله فرمودم جام بانعام کمرشمشیر مرصع
و تسبیح مرصع واسپ یکے عراقی دیگرے ترکی و خلعت سرفرازی یافته رخصت وطن شد
صالح برادر زاده آصفخان مرحوم را بمنصب هزاری و سیصد سوار ممتاز ساخته رخصت
صوبه بنگاله فرمودم واسپی بمشارالیه مرحمت شد درین تاریخ میر جمله از عراق امده
دولت زمین بوس دریافت مشارالیه از سادات معتبر اصفهان است و سلسله اینها در
عراق همیشه عزت داشته اند و الحال برادر زاده او میر رضی در خدمت برادرم شاه
عباس بمنصب صدارت اختصاص دارد و شاه صبیه خود را باو نسبت کرده میر جمله
پیش ازین بچهارده سال از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک بگلکنده رفته بود
نامش محمدامین است و قطب الملک او را میر جمله خطاب داده بود مدت ده سال
مدارعلیه او بوده و صاحب سامان شده بعدازانکه قطب الملک مذکور ودیعت حیات سپرده
و نوبت ریاست به برادر زاده او رسیده بمیر سلوکی که خاطر خواه او باشد نکرده و میر
رخصت گرفته بوطن شتافته و شاه بنابر نسبت میر رضی و عزتے که مردم صاحب سامان
را در نظرها میباشد بمیر مذکور توجه و شفقت بسیار ظاهر فرموده و او نیز پیشکشهاے
لایق گذرانیده مدت سه چهار سال در عراق بسر برده و ملک ها بهم رسانیده چون مکرر
معروض گشت که او اراده خدمت این درگاه دارد فرمان فرستاده بدرگاه طلب فرمودم
و مشارالیه بمجرد رسیدن فرمان ترک تعلقات نموده جریده روے اخلاص بدرگاه نهاد
و درین تاریخ بعزبساط بوس مفتخر گشته دوازده راس اسپ و نه تغور قماش و دو
انگشتری پیشکش گذرانید چون از روے عقیدت و اخلاص آمده مشمول عواطف
و مراحم ساخته بالفعل بیست هزار درب خرچ و خلعت عنایت شد و درین روز
خدمت بخشی گری احدیان را از تغیر قاسم خان بعنایتخان مرحمت فرمودم وخواجه
عاقل را که از بندهاے قدیم است بخطاب عاقل خانی سرفراز فرموده اسپے عنایت
نمودم روز جمعه دلاور خان از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صد مهر و هزار روپیه
نذر گذرانید باقرخان فوجدار صوبه ملتان بمنصب هشتصدی ذات و سیصد سوار سرفراز
گشت تجارتخان و باهوی زمیندار صوبه ملتان بانعام فیل ممتاز شدند روز شنبه یازدهم
بعزم شکار فیل از دوحد کوچ فرموده در موضع کره باره نزول اجلال اتفاق افتاده روز
یکشنبه دوازدهم موضع محارا محل ورود موکب منصور گشت ازینجا تا دوحد هشت
کروه است و تا شکارگاه یک و نیم کروه صباح روز دوشنبه سیزدهم با جمعی از بندهاے

خاص بشکار فیل متوجه شدم چراگاه فیل در کوهستانی واقع است و فراز و نشیب بسیار گذار پیاده بصعوبت میسر است پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل برفراز درختی بجهت نشستن من تختی از چوب ترتیب داده دراطراف ان برچند درخت دیگر نشیمن ها بجهت آمرا ساخته بودند دویست فیل نربا کمند هاے مستحکم و بسیاری از ماده فیلان آماده داشته و برهر فیل دو نفر فیلبان از قوم جرگه که شکار فیل مخصوص انهاست نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف جنگل بحضور بیآرند تا تماشاے شکار انها کرده شود قضارا در وقتي که مردم از اطراف به جنگل در آمدند از انبوهي درخت و پست و بلند بسیار سلسله انتظام ازهم گسیخت ترتیب قمرغه برجا نماند فیلان صحرائي سراسیمه بهر طرف روے نهادند و دوازده زنجیر فیل از نرو ماده بایں ضلع افتادند چوں بیم ان بود که مبادا بدر روند فیلهاے خانگي را پیشتر رانده هرجا یافتند بستند اگرچه فیل بسیار بدست نیامدند غایتاً دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و اصیل و تمام عیار چوں کوهی را که درمیان جنگل واقع است و این فیلان در ان جنگل می بودند را کس پهاڑی می گویند یعنی دیو کوه بایں نسبت راون سر و پاون سر که نام دیوهاست این هر دو فیل را نام کردم روز سهشنبه چهاردهم و کمشنبه پانزدهم مقام فرمودم شب مبارکشنبه شانزدهم کوچ نموده بمنزل کرهه بارهه نزول اجلال اتفاق افتاد حاکم بیگ که از خانزاده درگاه است بخطاب حاکمخاني سرفراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه بسنکرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد چوں گرما نهایت اشتداد داشت و سواري روز متعذر بود کوچ بشب قرار یافت روز شنبه هیجدهم در پرگنه دحد منزل شد روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم در شرف خانه حمل جلوه جهان افروزي فرمود دریں روز جشن عالي ترتیب یافته برتخت مراد جلوس فرمودم شهنواز خان را که بمنصب پنجهزاریذات سرفرازي داشت بعنایت دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز ساختم خواجه ابوالحسن میر بخشي بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار اصل و اضافه سرفرازي یافت چون احمد بیگ خان کابلي که بحکومت کشمیر سرفرازي داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت تبت و کشتوار نماید و ان وعده منقضي گشت و اینخدمت ازو بانصرام نرسید بنابریں اورا معزول ساخته دلاور خاں کاکر را به صاحب صوبگي کشمیر سربلندي بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشتوار نماید بدیع الزمان پسر شاهرخ میرزا از جاگیر خود که در سلطان پور داشت آمده سعادت استانبوس دریافت قاسمخان را بعنایت خنجر مرصع و فیل سرفراز ساخته بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرمودم شب سه شنبه بیست یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان موکب اقبال بصوب احمد اباد معطوف داشتم چوں از شدت گرما و عفونت هوا صحبت

بسیار می کشیدند و تا رسیدن باگره مسافت بعید بایستي پیمود بخاطرم گذشت که
ایام تابستان درین موسم بدارالخلافه توجه نفرمائیم چون تعریف برشکال ملک گجرات
بسیار شنیده می شد و شهرت احمد اباد را نسبتي نمانده بود قصد گجرات بخیال گذشت
اخراے ببودن احمدابادقرار گرفت و ازانجا که حمایت و حراست ایزد حق سبحانه همه
جا و همه وقت حافظ و ناصر این نیازمند است مقارن اینحال خبر رسید که باز در آگره
اثر وباء ظاهر شد و مردم بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبي
در خاطر پرتو افگنده بود مصمم گشت جشن مبارک شنبه بیست سویم بمنزل جالود
ترتیب یافت پیش ازین ضابطه سکه چنان بود که یک روے زر اسم مرا نقش میکردند
و بر روے دیگر نام مقام و ماه و سنه جلوس درینولا بخاطر رسید که بجاے ماه صورت
برجی را که بآن ماه منصوب باشد نقش بکنند مثلا در ماه فروردي صورت بره و در
اردی بهشت شکل ثور و چون همچنین در هر ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج
را بنوعی نقش کنند که حضرت نیر اعظم ازان طالع باشد و این تصرف خاصه من است
و تا حال نشده بود *

درین روز اعتقاد خان بعنایت علم سرفرازي یافت به مروتخان که از تعینات صوبه
بنگاله است نیز علم مرحمت شد و شب شنبه بیست و هفتم در موضع بدروالہ از
پرگنه سهرا نزول اقبال اتفاق افتاد و درین منزل آواز کویل شنیده شد کویل مرغی است
از عالم زاغ غایتاً در جثه خورد تر هردو چشم زاغ سیاه می باشد و از کویل سرخ ماده او
خالهاے سفید می دارد و نر سیاه یکرنگ است نر او بغایت خوش آواز می باشد
بلکه آواز اورا هیچ نسبتي بآواز ماده او نیست کویل درحقیقت بلبل هندي است
همچنان که مستي و شورش به بلبل در بهار میباشد آشوب کویل در آمد برسات که
بهار هندوستان است می شود ناله اش بغایت دلنشین و موثر است و آغاز مستي
او مقارن است برسیدن انبه اکثر بر درخت انبه می نشیند و از رنگ و بوے انبه
محظوظ است و از غرایب آنکه کویل خود بچه از بیضه بر نمی آرد و در وقت بیضه
نهادن هرجا آشیانه زاغ را خالي می یابد بیضه آن را بمنقار شکسته بیرون می اندازد
و خود بجاے آن بیضه می نهد و میپرد و زاغ آن را بیضه خود تصور کرده بچه
بر می آورد و پرورش میدهد و این امر غریب را من خود در الهآباد مشاهده کرده ام
شب کم شنبه بیست و نهم کنار دریاے مهي منزل شد و جشن مبارکشنبه دران
محل ترتیب یافت دو چشمه درکنار دریاے مهي ظاهر شد بغایت آب صاف داشت
چنانچه که اگر دانه خشخاش هم در او افتد تمام ظاهر میشود تمام آن روز بهمراهي
اهل محل گذرانیده شد چون سیر منزل دلکش بود فرمودم که بر لب هرچشمه صفه
بستند روز جمعه در دریاے مهي شکار ماهي کرده شد و ماهي هاے کلان پولک دار
بدام افتاد نخست بفرزند شاه جهان حکم شد که شمشیر خود بیارماید بعد ازان بامرا
فرمودم که شمشیر هاے که در کمر بسته اند بیفدازند شمشیر آن فرزند بهتر از همه برید

اینست نقش‌هاے سکه عهد جهانگیري که یکطرف ان بشکل بروج دوازده گانه نقش
میشد و من بسعي بسیار اصل ان سکهاے دوازده گانه را بهمرسانیده نقل
انها بعینه درینمقام نقش میکنم

نقش سکه صورت حمل مطابق ماه فروردین

نقش سکه صورت ثور مطابق ماه اردي بهشت
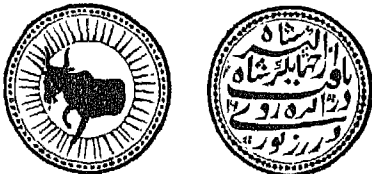
نقش سکه صورت جوزا مطابق ماه خرداد

نقش سکه صورت سرطان مطابق ماه تیر
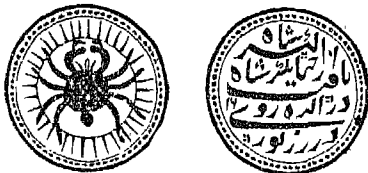
نقش سکه صورت اسد مطابق ماه مرداد
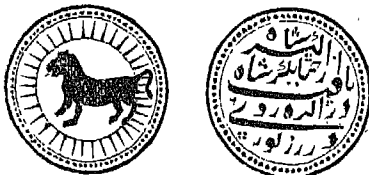
نقش سکه صورت سنبله مطابق ماه شهریور
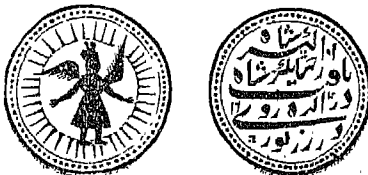
نقش سکه صورت میزان مطابق ماه مهر
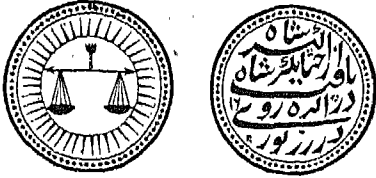
نقش سکه صورت عقرب مطابق ماه ابان

نقش سکه صورت قوس مطابق ماه اذر

نقش سکه صورت جدي مطابق ماه دي

نقش سکه صورت دلو مطابق ماه بهمن
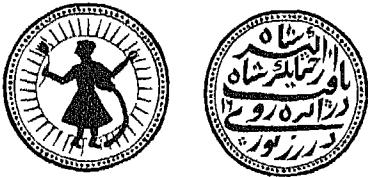
نقش سکه صورت حوت مطابق ماه اسفندارمذ
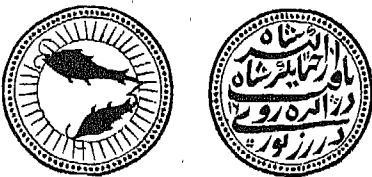
ماهي‌ها بجمعي از بندها که حاضر بودند قسمت نموده شد شب شنبه غره اردي بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به یساولان و تواچیان حکم کردم که از مواضعی که برسر راه و نزدیک براه واقع است بیوه و بیچاره آنچا را جمع ساخته بحضور بیارند که بدست خود خیرکنم که هم باعث مشغولیست و هم نامرادان بفیض میرسند کدام مشغولی به‌ازین خواهد بود روز دو شنبه سویم شجاعت خان عرب و همت خان و دیگر بندهاے که از تعینات صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند مشایخ و ارباب سعادت که در احمدآباد توطن دارند ملازمت نمودند روز سه شنبه چهارم کنار دریاے محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خان را که فرزند شاهجهان بحکومت گجرات گذاشته بود بسعادت زمین بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم در کنار تال کاکریه ترتیب یافت ناهر خان حسب‌الحکم از صوب دکن آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت بفرزند شاه جهان انگشتري الماس از بابت پیشکش قطب‌الملک که هزار مهر قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً دران الماس سه خط در برابر یکدیگر و خط محرف در زیر آن واقع بود چنانچه نقش لله ظاهرمیشد این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حالانکه رگ و تراش در جواهر عیب است لیکن بظاهرعام فریب بود و معهذا از معدنے که معتبر است نبود چون فرزند شاه جهان میخواست که از غنایم فتح دکن یادبودے بجهت برادرم شاه عباس فرستد این الماس‌را با دیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال میدارد دربن روز هزار روپیه در وجه انعام برگهراے باد فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتي الاصل است و از نقل و سرگذشت احوال این ملک استحضار تمام دارد نامش بونته بود یعني نهال بخاطر رسید که پیر مردے را بونته گفتن بے نسبت است خصوص‌الحال که بسحاب مکرمت ما سرسبز و بارور بوده باشد بنابران حکم فرمودم که بعد ازین اورا برگهراے میگفته باشند برگهه بزبان هندوي درخت را میگویند روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق غره جمادي‌الاولی در ساعت مسعود مختار بمبارکي و فرخي بشهر احمدآباد در آمدم وقت سواري فرزند بلند اقبال شاه جهان بیست هزار چرن که پنجهزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تا دردولتخانه نثارکنان شتافتم چون بدولتخانه نزول اقبال فرمودم طرهٔ مرصع که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانید و از بندهاے او که درین صوبه گذاشته بود نیز پیشکشها آوردند بهمه جهت قریب بچهل هزار روپیه شده باشد چون بعرض رسید که خواجه بیگ میرزاے صفوي در احمد نگر بجوار مغفرت ایزدي پیوسته خنجر خان را که بفرزندي برگزیده بود بلکه از فرزند صلبي گرامي تر میداشت و درحقیقت جوان رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است بمنصب دوهزاري ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته حراست قلعه احمد نگر بعهده او مقرر فرمودم درین ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماري درمیان مردم شایع شده و از اهل شهر و اردو کم کسے باشد که دو سه روزے باین بلا مبتلا نشده باشد تپ محرق یا درد اعضا بهم میرسد

و در عرض دو سه روز آزار تمام میرساند چنانچه بعد از صحت مدتي اثر ضعف وسستي باقي مي ماند غايتاً عاقبت بخير است و حذر جانے بکسی کم میرسد و از مردم کهن سال که درین ملک توطن دارند شنیده شد که پیش ازین به سي سال همین قسم تپ بهم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هواے گجرات زبوني ظاهر شد و ازین آمدن بغایت پشیمانم امید که حق جل و علي بفضل و کرم خویش این گراني را که سبب نگراني خاطر است از میان مردم بردارد روز مبارک شنبه سیزدهم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار و عنایت علم سرفرازي یافته بخدمت فوجداري سرکار پتن تعین شد سید نظام فوجدار سرکار لکهنؤ بمنصب هزاري ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت منصب علي قلي درمن که از تعینات صوبه قندهار است بالتماس بهادر خان صاحب صوبه قندهار هزاري ذات و هفتصد سوار حکم شد سید هزبرخان باره بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سربلندي یافت زبردست خان را بمنصب هشتصدي ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز فرمودم دریغولا قاسم خواجه ده بندي پنج دست باز توبغون از ماوراالنهر بمصحوب یکي از اقوام خود برسم نیاز ارسالداشته بود یک دست در راه ضایع شد چهار دست بسلامت در اوجین رسیدند حکم فرمودم که مبلغ پنجهزار روپیه حواله کس ایشان نمایند که از هر قسم متاع که مرضي خواجه داند ابتیاع نموده ببرد و هزار روپیه بمشارالیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که نزد داراے ایران بایلچي گري رفته بود یک دست باز اشیانی که بزبان پارسي اکده مي گویند پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بظاهر علامتي که از بازدامي تمیز توان کرد ندارد بعد از پرانیدن تفاوت ظاهر میشود و روز مبارک شنبه بستم میر ابوالصالح خویش مرحومي میرزا یوسفخان حسب الحکم از دکن آمده سعادت استانبوس دریافت صد مهر نذر و کلگي مرصع پیشکش گذرانید میرزا یوسفخان از سادات رضوي مشهد است و سلسله اینها در خراسان همیشه معزز و مکرم بوده اند و بالفعل برادرم شاه عباس صبیه خود را به برادر خورد میر ابوالصالح مذکور نسبت کرده پدرش مرزا اتغ خادم باشي روضه رضیه امام هشتم است و میرزا یوسف خان بمیامن تربیت حضرت عرش اشیاني بمرتبه امارت و منصب پنجهزاري رسیده بود بے تکلف خوب میرے بود و نوکر را بسیار بتوزک میداشت و بسیاری از خویشان او برگرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکن برحمت حق پیوست اگرچه فرزند بسیار ازو ماند و نظر به حقوق قدیم رعایتها یافتند خصوص در تربیت پسر کلانش نهایت توجه مبذول گشت در اندک مدت بمرتبه امارت رسانیدم غایتاً ازو تا پدر فرق بسیارے است روز مبارک شنبه بست و هفتم بحکیم مسیح الزمان بیست هزار درب انعام مرحمت شد و بحکیم روح الله صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم چون مزاج مرا بسیار خوب دریافته بود دید که هواے گجرات بغایت ناساز گار است حکیم مذکور گفت همین که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمي خواهند فرمود تمام

ایں کوفت شما بیکبارگي برطرف خواهد شد و همیں که من در یک روز هر دو ازینها
کم کردم در همان روز اول بسیار فایده کرد روز مبارک شنبه سویم خورداد ماه قزلباش خاں
بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت و عرضداشت
کیچهپت خاں داروغه فیل خانه و بلوچ خاں قراول بیگي رسید که تاحال شصت و نه زنجیر
فیل از نر و ماده شکار شده بود و بعد ازیں هرچه شود عرضداشت خواهد شد حکم کردم
که فیل پیر وانچه خورد باشد زنهار نگیرند و غیر ازیں دوقسم از نر و ماده هرچه بنظر درآید
شکار کنند روز دوشنبه چهاردهم مبلغ دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم بسید محمد
صاحب سجاده ایشاں عنایت نمودم و اسپ خاصگي کچهي که از اسپان سره جام
بود پیشکش نموده بود براجه نرسنگه دیو مرحمت شد هزار روپیه به بلوچ خاں قراول
بیگي که بخدمت شکار فیل تعین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانزدهم اثر گراني
درد سر در خود یافتم اخر به تپ منجر شد شب پیاله هاے معتاد را نخوردم و بعد
از نیم شب آزار خمار بر محنت تپ افزودم و تا دم صبح بر بستر مي طپیدم اخر روز
کم شنبه شانزدهم تپ تخفیف یافت و باستصوب حکما شب ثلثان معتاد پیاله
خورده شد و بجهت خوردن شورباے ماش و برنج هرچند تکلیف میکردند و مبالغه مي
نمودند نتوانستم بخود قرار داد تا بحد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز شورباے بوغاں
خورده باشم امید که بعد ازیں هم حاجت نه افتد چوں دریں روز غذا آوردند طبیعت
رغبت نه نمود مجملاً سه روز و دو شب بفاقه گذشت با آنکه یک شبان روز تپ
کشیده ام و ضعف و بیطاقتي بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بوده ام اشتها
مطلق نمانده و بطعام رغبت نمیشود و در حیرتم که باني ایں شهر را چه لطافت و
خوبي منظور بوده که در چنیں سرزمین بے فیض شهر ساخته بعد ازو دیگراں نیز عمر
عزیز خود را دریں خاکداں بر همه چیز گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب
و ریگ بوم و گرد و غبار بحدے که پیش ازیں شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار
و رود خانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک میباشد چاهها
اکثر شور و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گاذراں دوغاب شده مردم اعیاں
که بقدر ساماني دارند در خانه هاے خود برکها ساخته اند و در ایام برسات از آب
باراں پر مي سازند و تا سال دیگر ازاں آب میخورند و مضرات آبی که هرگز هوا باو
نرسد و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجاے سبزه و ریاحیں تمام
صحرا زقوم زار است و نسیمي که از روے زقوم وزد فیض او معلوم مصرع

ای تو مجموعه خوبي بچه نامت خوانم

پیش ازیں احمدآباد را گرداباد گفته بودم الحال نمیدانم که سموستاں نام نهم یا
بیمارستاں خوانم یا زقوم زار گویم یا جهنم آباد که شامل جمیع صفات است اگر موسم
برسات مانع نبودے یکروز دریں محنت سرا توقف نمي فرمودم و سلیماں وار بر تخت
باد نشسته بیروں مي شتافتم و خلق خدا را ازیں رنج و محنت خلاص میساختم

چون مردم این شهر بغایت ضعیف دل و عاجز اند بجهت احتیاط که مبادا بعضی از اهل اردو به تعدي و ستم در خانه ملکی انها فرود آیند و مزاحم احوال فقرا و مساکین شوند و قاضي و میر عدل بجهت رو‌دیدگي مداهنت نمایند تا نتوانند بانی ستم پیشها بس آمد از تاریخی که درین شهر نزول سعادت اتفاق افتاد باوجود حدت و حرارت هوا هر روز بعد از فراغ عبادت دوپهر بجهروکه طرف دریا که هیچگونه حایلی و مانعی از در و دیوار و یساول و چوبدار ندارد برامده دوسه ساعت نجومي مي نشینم و بمقتضاے عدالت بفریاد داد خواهان رسیده ستم پیشه‌ها را در خور جرایم و تقصیرات سیاست میفرمائیم حتی در ایام ضعف باکمال درد والم هر روز بدستور معهود بجهروکه برامده تن اساني بر خود حرام داشته ام

بهر نگهباني خلق خدا * شب نکنم دیده بخواب اشنا

از پی اسودگي جمله تن * رنج پسندم به تن خویشتن

بکرم الهي عادت چنان شده که درمیان شبانروزي بیش از دوسه ساعت نجومي نقد وقت بتاراج خواب نمیرود دریں ضمن دو فائده منظور است یکی اگاهي از ملک و دوم بیدار دلي بیاد حق و حیف باشـد که این عمر چند روزه بغفلت بگذرد چون خواب گراني در پیش است این بیداري را که دیگر در خواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک چشم زدن از یاد حق غافل نباید بود

باش بیدار که خواب عجبي درپیش است

و همان روز که تپ کردم فرزند بجان پیوند شاه جهان تپ کرد و کوفت او بامتداد انجامید و تا ده روز بکورنش نتوانسـت رسید روز مبارکشنبه بیست و چهارم امده ملازمت نمود بغایت ضعیف و ناتوان بنظر در امد چنانچه اگر کسی نگوید توان فهمید که این کس بیماري یک ماه بلکه بیشتر هم کشیده باشد شکر که عاقبت بخیر گذشت روز مبارک شنبه سي و یکم میر جمله که درینولا از ایران امده مجملی از احوال او رقمزده کلک وقایع نگار شده بمنصب هزار و پانصدیذات و دویست سوار فرق عزت بر افراخت دریں روز بجهت ضعفی که کشیده ام یک زنجیر فیل و یک راس اسپ و اقسام چهار پایه بامقدارے از طلا و نقره و دیگر اجناس برسم تصدق بمستحقان عنایت شد اکثر از بندها در خور سرمایه خویش تصدقات اورده بودند فرمودم که اگر غرض اظهار اخلاص و مجرا است مقبول نیست و اگر از صدق عقیدت است چه حاجت باوردن حضور غایبانه خود بفقرا وارباب استحقاق قسـمت نمایند روز مبارک شنبه هفتم تیر ماه الهي صادق خان بخشي بمنصب دوهزاري ذات و سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت ارادتخان میر سامان بمنصب دو هزاري و هزار سوار ممتاز گشت میر ابو صالح رضوی بمنصب دوهزاري و هزار سوار بخطاب رضویخاني و عنایت علم و فیل سرفراز شده بصوبه دکن رخصت یافت درینولا بعرض رسید که سپهسالار اتالیق خان خانان در تتبع این مصرع مشهور که

بهریک گل زحمت صد خار می باید کشید

غزلي گفته و میرزا رستم صفوي و میرزا مراد پسر او نیز طبع ازمائي نموده اند مطلعی در بدیهه بخاطر رسید

ساغر می بر رخ گلذار می باید کشید * ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

از ایستاده هاے بزم حضور هرکه طبع نظمی داشت غزلي گفته گذرانید اینمصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامي است و غزل او تمام بنظر در آمد غیر ازان مصرع که بطریق مثل زبان زد روزگار شده دیگر کارے نساخته بغایت ساده و هموار گفته دریں تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادان ایں درگاه اند و اثر رشد و کار طلبي از ناصیه احوال انها ظاهر بود بمناصب مناسب سرفرازي یافته بخدمت صوبه بنگش و کابل تعین شدند منصب او دوهزار و پانصدي بود پسر کلان او بمنصب سه هزاري و سه پسر دیگر بمنصب نهصدي ممتاز گشتند روز مبارک شنبه چهار دهم خواجه باقیخان که بجواهر اصالت و شرافت و نجابت و شجاعت آراستگي دارد و یکے از تهانجات ملک برار بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدي و هزار سوار از اصل و اضافه و بخطاب باقیخاني علم عزت بر افراخت راے کهنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود بدیواني صوبه مالوا ممتاز گشت، درینولا جفت شدن سارس که تاحال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده بنظر درآمد سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده پرکلان‌تر و میان سر پر ندارد و پوستے است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ میباشد اکثر در صحرا جفت جفت بسر مي برد و احیاناً خیل خیل هم بنظر در مي آیند و جفت آں را از صحرا آورده در خانه ها نگاه مي دارند و با مردم انس میگیرند القصه جفت سارسی است در سرکار من که لیلي و مجنوں نام نهاده ام روزے یکی از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من اینها باهم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا آگاه سازند هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که باز میخواهند که جفت شوند درلحظه خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهاے خود را راست گذاشته اندک خم کرد نر اول یک پاے خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد و بعد ازاں پاے دوم را و لحظه بر پشت او نشسته جفت شد انگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه بر گرد ماده گشت یمکن که بیضه نهاده بچه هم برآرند و از الفت و محبت سارس با جفت خود نقلها غریب و عجیب بسیار شنیده شد چوں بتواتر رسیده و غرابت تمام دارد نوشته مي شود از جمله قیام خان که از خانه زادان ایں درگاه است و در فن شکار و قراولي وقوف تمام دارد عرض کرد که روزے بشکار رفته بودم سارسے نشسته یافتم چوں نزدیک تر شتافتم از جاے خود برخاسته رواں شد و از رفتار او اثر ضعفي والمي یافته شد جاے که نشسته بود رفتم استخوانے چند بامشتي پر

بنظر درآمد که در زیر خود گرفته نشسته بود بر دور ان دام چیده خود را بگوشه کشیدم خواست که بجاے خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد پیش رفته گرفتم بغایت سبک به نظر درآمد چون نیک دیدم در سینه و شکم اصلا پر نمانده گوشت و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثرے از گوشت نمانده مشت پرے بااستخوانے چند بدست درآمد ظاهر شد که جفتش مرده و از فراق او بایں روز نشسته

بگداخت تن از هجر دل افروز مرا * افروخت چوشمع آه جانسوز مرا
روز طربم سیاه شد چون شب غم * بنشاند فراق تو بدین روز مرا

همت خاں که از بندهاے خوب من است و سخن او اعتماد را میشاید عرض کرد که در پرگنه دوحد جفت سارسے برکنار تال بنظر درآمد ازبندوقچیان من یکے را زد و همان جا سرش بریده پاک ساخت قضارا دراں منزل دوسه روز مقام واقع شد جفت او پیوسته دراں گرد و پیش میگشت و فریاد و فغان میکرد و مرا ازبیقراري او دل بدرد مے آمد وغیر از ندامت چاره نبود چون ازاں منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنجروز بهمان مقام عبور افتاد از متوطنان انجا مآل و حال و خاتمت احوال ان سارس پرسیدم گفتند که در همان روز جان داد و هنوز اثرے از استخوان و پروبال او برجاست من خود بانجا رفته دیدم بنوعي که گفته بودند نشان یافتم ازیں عالم نقلها درمیان مردم بسیار است نوشتن انها طولي دارد روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت شنکر که از تعینات صوبه بهار بود بعرض رسید و مانسنگهه پسر کلان او بمنصب دو هزاري ذات و ششصد سوار سرفراز گشت و دیگر فرزندان و اقوام او باضافه منصب سرفراز شدند و بمتابعت او مامور گشتند روز مبارک شنبه بست ویکم فیل باون سر شکار خاصه که بجهت رام شدن در پرگنه دوحد گذاشته شده بود بدرگاه رسید حکم فرمودم که نزدیک بجهروکه طرف دریا نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در فیل خانه حضرت عرش اشیاني کلان تر از فیل درجنسال که مدتها سر حلقه فیلان خاصه بود بنظر من در نیامد ارتفاع ان چهار درع و سه نیم پا گز الهي بود که هشت درع و سه انگشت شرعي باشد و بالفعل در فیلان سرکار من از همه کلان تر پهلوان عالم گجراج است که عرش اشیاني خود بدولت شکار فرموده بودند و سر حلقه فیلان خاصه منست ارتفاعش چهار درعه و نیم پاست که هفت درعه و هفت انگشت شرعي باشد گز شرعي بعرض بست و چهار انگشت ادم متساوي الخلقة قرار یافته و گزالهي بعرض چهل انگشت است درین تاریخ مظفرخان که بخدمت صاحب صوبگي ولایت تهتّه سرفراز شده بود سعادت استانبوس دریافت صد مهر و صد روپیه نذر و موازي یک لک روپیه از جواهر و مرصع الات پیشکش گذرانیده درینولا خبر رسید که حق سبحانه تعالی بفرزند پرویز پسرے ازصبیه مغفوري شاه مراد کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت مبارک باشد روز یکشنبه بست و چهارم راے بهاره دولت استانبوس دریافت در ملک گجرات کلان تر ازیں زمینداری نیست

ملکش بدریاے شور پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند و بده پشت بالا تر بهم میرسند غایتا بجهت ملک و جمعیت اعتبار بهاره از جام بیش است می گویند که بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده سلطان محمودفوجی برسر او فرستاده بود جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر قلعه جوناگره ملک سورته شتافت ننو که مخاطب بسلطان مظفر بود و خود را وارث ملک میگرفت بحال تباه در پناه زمینداران روزگار بسر می برد بعدازان جام با افواج منصوره جنگ صف کرده شکست خورد و ننو به پناه راے بهاره در آمد خان اعظم ننو را از راے بهاره طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت ننو را سپرده بایں دولتخواهي از صدمات افواج قاهره محفوظ ماند دران وقت که احمدآباد بمورد موکب اقبال آراستگي یافت و بزودي کوچ شد بملازمت نرسید و زمین اوهم خیلے راه بود و فرصت نیز مقتضے تعین افواج نبود چون بحسب اتفاق باز مراجعت واقع شد دریں دفع فرزند شاهجهان راجه بکرماجیت را با فوجي از بندهاے درگاه تعین فرمود او نجات خود را منحصر درآمدن دانسته خود بسعادت آستان بوس شتافت و دویست مهر و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانید غایتاً از اسپان او یکی آنچنان نبود که خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر می در آمد و خود میگوید که نود سال دارم در حواس و قواي ظاهر فتورے نرفته از مردم او پیری بنظر در آمده موے ریش و بروت و ابروے او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راے بهاره یاد دارد و درپیش او از خوردي کلان شده ام دریں تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادرالزماني سرفراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و افرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کار نامه هاے روزگار است دریں عصر نظیر و عدیل خود ندارد اگر دریں روز اوستاد عبدالحي و اوستاد بهزاد در صفحه روز گارمي بودند إنصاف کار او مي دادند پدرش اقارضائی مروی در زمان شاهزادگي من بخدمت من پیوسته او را نسبت خانزادي بایں درگاه است غایتاً او را هیچ اشنائي و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیار است از صغرسن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدیں درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده و همچنیں اوستاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصري ممتاز است و در فن نقاشي یگانۀ عصر خود است و درعهد دولت پدر من و من ایں دوتن ثالث خود ندارند مرا ذوق تصویر و مهارت تمیز او بجاے رسید که از اوستادان گذشته و حال کار هرکس بنظر در می آید بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلاں است بلکه اگر مجلسے باشد مشتمل برچند چهره و هرچهره کار یکی از اوستاداں باشد می توانم یافت که هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگرے کشیده باشد درانصورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخت شب یکشنبه سي و

یکم تیرماه باران عظیم شد تا روز سه شنبه غره امرداد ماه الهي بشدت هرچه تمام تر
باریده و تا شانزده روز پیوسته ابر و باران بود چون این ملک ریگ بوم است و بناهاش
در غایت زبوني عمارات بسیار افتاد و آساس حیات جمعی از پا در آمد از متوطنان
این شهر شنیده شد که مثل باران امسال یاد ندارند که در هیچ سنه شده باشد رود خانه
سانبهرمتهی اگرچه بظاهر پرآب می نماید غایتاً اکثرجا پایابست و فیل خود همیشه
آمد و رفت میکند همین که یکروز امساک باران شد اسپ و آدم نیز پایاب میگذرند
سرچشمه این رودخانه در کوهستان در ملک رانا واقع است از کریوه کوکره برمی آید
و یک و نیم کروه طی نموده از ته میرپور میگذرد و در انجا این رودخانه را دریای و اکل
میگویند چون سه کروه از میرپور گذشت سانبهرمتهی می نامند روز مبارک شنبه دهم
راو بهاره بعنایت فیل نر و ماده فیل و خنجر مرصع و چهار انگشتري از یاقوت سرخ
و یاقوت زرد و نیلم و زمرد سرفرازي یافت پیش ازین اتالیق جان سپارخان خانان سپه
سالار حسب الحکم فوجی بسرکردگی پسر خود امرالله بجانب گوندوانه بجهت گرفتن
کان الماس که در تصرف پنجو زمیندار خاندیس است تعین نموده بود درین تاریخ
عرضداشت او رسید که زمیندر مذکور مقاومت با لشکر منصور زیاده از اندازه و
مقدار خویش دانسته کان را پیشکش نمود و داروغه بادشاهی بضبط آن مقرر گشت
الماس آنجا باصالت و نفاست از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و نزد جوهریان
بغایت معتبر و همه نیک اندام و بهتر تر و برتر میشوند و دوم کان گوکره که در حدود
ملک بهار واقع است و الماس آنجا از کان برنمی آید رود خانه ایست که در ایام
برسات سیل از فراز کوه می آید و پیش آن را می بندند و چون سیل از روے بند
گذشت و آب کم شد جمعے که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کار اند برودخانه
در آمده الماس می آرند و الحال سه سال است که اینملک بتصرف اولیاے دولت
ابد قرین در آمده و زمیندار آنجا محبوس است غایتاً آب آنسرزمین بغایت مسموم
است و مردم بیگانه درانجا نمی توانند بسر برد سویم در ولایت کرناتک متصل بسرحد
قطب الملک در پنجاه کروه مسافت چهار کان واقع است و در تصرف زمینداران است
و الماس آنجا اکثر پخته بهم میرسد روز مبارکشنبه دهم ناهر خان بمنصب هزار و
پانصدي ذات و هزار سوار سرفراز گشت و یک زنجیر فیل باو عنایت شد مکتوب خان
داروغه کتب خانه به منصب هزار و پانصدي ذات سربلندي یافت چون حکم فرموده
بودم که شب برات بردور تال کاکریه چراغان ترتیب نمایند آخرهاے روز دوشنبه چهاردهم
ماه شعبان بقصد تماشاے آن توجه فرمودم اطراف تال را با عمارت میان بفانوس
الوان و اقسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب داده بودند
بغایت چراغان عالي شد و با آنکه درینمدت پیوسته ابر و باد و باران بود بعنایت
الهي از اول شب هوا صاف شد و اثرے از ابر نماند و برحسب دلخواه تماشاے
چراغان میسر گشت و بندهاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گردیدند حکم کردم

شب جمعه باز بهمین دستور چراغان کنند و از غرایب اتفاقات آنکه آخر روز مبارکشنبه هفدهم متصل باریدگی بود و در وقت روشني چراغ باران استاد و تماشاے چراغان خاطر خواه شد دریں روز اعتماد الدوله یکقطعه نیلم قطبي درغایت نفاست و یکزنجیر فیل بی دندان بایراق نقره پیشکش نمود چوں خوبصورت و خوش ترکیب بود داخل فیلاں خاصه مقرر شد در کنار تال کاکریه سناسي که از مرتاضاں طایفه هنود اند کلبه درویشانه‌ساخته منزوي بود چوں خاطرهمواره بصحبت درویشاں راغب است بے تکلفانه بملاقات او شتافتم و زمانی ممتد صحبت اورا دریافتم خالي از آگاهي و معقولیت نیست و بآئیں دیں خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام دارد و ظاهرخود را بروش اهل فقرو تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانیده تواں گفت که ازیں طایفه بهتر ازوے بنظر نیامده روز دوشنبه بست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا در اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یکبیضه نهاده روز سویم بیضه دوم نهاده ایں جفت سارس را دریک ماهگي گرفته شده بود و پنج سال در سرکار مانده القصه بعد ازیں پنج و نیم سال جفت شدند و تا یکماه جفت میشدند در بیست و یکم ماه امرداد که باصطلاح اهل هند ماه ساون گویند بیضه نهادند ماده تمام شب تنها بر بیضه مي نشیند و نرنزدیک ماده استاده پاس میدارد و چناں آگاه مي باشد که هیچ جانداری را مجال ان نیست که نزدیک باو تواں گذشت یکمرتبه راسو کلانی نمودار شد بشدت هرچه تمام تر بجانب او دویده تا راسوخود را بسوراخ نرسانید دست ازو باز نداشت چوں نیر اعظم جهاں را بنور خویش نوراني ساخت نر برسر ماده آمده بمنقار پشت او را مي خارد و بعد ازاں ماده برمي خیزد و نرمي نشیند و باز ماده نیز بهمیں دستور آمده او را برمي خیزاند و خود مي نشیند مجملاً تمام شب ماده تنها بر بیضه نشسته پرورش مي دهد و روز نر و ماده به نوبت مینشینند و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجا مي آرند که مبادا اسیبی به بیضه رسد دریں هنگام مراجعت از شکار فیل چوں موسم شکار باقي بود گچهپت خان داروغه و بلوچ خان قراول بیگي را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنیں جمعے از قراولان فرزند شاهجهاں نیز باینخدمت مامور و تعین شده بودند دریں تاریخ آمده ملازمت نمودند همگي یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نرو ماده شکار شده هفتاد و سه زنجیرنر و یکصد و دوازده ماده ازیں جمله چهل و هفت زنجیر نر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد قراولان و فوجداران بادشاهي شکار کردند و بیست و شش زنجیر نر و سي و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد قراولان و فیلبانان فرزند شاهجهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم بسیر باغ فتح رفته دو روز درانجا بعیش و نشاط گذرانیده شد اخر روز شنبه بدولتخانه معاودت اتفاق افتاد چوں اصفخان بعرض رسانید که باغچه حویلي بنده بغایت سبز و خورم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسب الالتماس مشارالیه روز مبارک شنبه سي

و یکم بمنزل اورفتم الحق خوب سرمنزلے به نظر درآمده و خوشوقت گشتم از جواهر مرصع آلات و اقمشه موازي سي و پنجهزار روپیه پیشکش او قبول افتاد مظفرخان بعنایت خلعت و فیل سرفرازي یافته بدستورسابق خدمت حکومت صوبه تهته بعهده او مقرر شد خواجه عبدالکریم گیلانے که برسم تجارت از ایران آمده بود برادرم شاه عباس مکتوبی بامحقرتحفه مصحوب او ارسال داشته بودند درین تاریخ مشارالیه را خلعت و فیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزاني فرمودم وجواب کتاب شاه بأیاد بودی مرسول گشت و خان عالم بفرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه سرفرازي یافت روز جمعه غره شهریور ماه شد از روز یکشنبه سویم تا شب مبارک شنبه باران بارید غرایب انکه روزهاے دیگرجفت سارس پنج شش مرتبه بنوبت بالاے بیضه می نشیند درین شدنوروز که پیوسته باران بود و هوا بقدر برودت داشت بجهت گرم داشتن بیضه‌ها از اول صبح تا نصف‌النهار متصل نر نشست و ازین روز تا صباح روز دیگر بے فاصله ماده نشست که مبادا از برخاستن و نشستن بسیار برودت هوا تاثیر کند و نم به بیضه‌ها رسد و ضایع شوند مجملاً انکه ادمي برهنمونے عقل ادراک مي‌کند و حیوان بمقتضاے حکمت ازلي مجبول بان شده و غریب ترآنکه دراوایل بیضه‌ها را متصل بهم در زیر سینه نگاه میداشت بعد ازان که چهارده پانزده روز گذشت درمیان بیضه‌ها بقدرفاصله گذاشت که مبادا از اتصال انها حرارت بافراط شود از گرمي بسیار فاسد گردند روزمبارکشنبه هفتم بمبارکی و خورمی پیشخانه بجانب آگره برآورده شد پیش ازین منجمان و اختر شناسان بجهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران بافراط شد از رودخانه محمودآباد و دریاے مهي عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر درین ساعت پیشخانه را برآورده روز بست و یکم شهریور ساعت کوچ مقرر گشت چون فرزند شاهجهان خدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین والا شکوه برفراز کنگره آن نرسید بر ذمت همت خویش لازم شموده فوجی بسرکردگي راجه سورجمل پسرراجه باسو ونقی که از بندهاے روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود درینولا ظاهرشد که فتح آن حصن متین بجمعی که بیش ازین تعین فرموده صورت پذیر نیست بنابرین راجه بکرماجیت را که از بندهاے عمده اوست بادو هزار سوار موجود از ملازمان خاصه خود و جمعی از بندهاے جهانگیری مثل شاهبازخان لودي و هردی نراین هادا وراے پرتهي چند و پسران رامچند و دویست نفربرق انداز سوار و پانصد نفر توپچي پیاده سواے فوج که سابقاً فرستاده تعین فرمودند و چون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشته بود مشار الیه تسبیح زمرد که ده‌هزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت و شمشیر سرفرازي یافته بانخدمت رخصت شد چون درانصوبه جاگیر نداشت فرزند شاهجهان پرگنه برهانه را که بست و دو لکهه دام جمع دارد و خود بالعام التماس نمود که بجاگیر او مقرر دارد و خواجه تقي دیوان بیوتات که بخدمت دیوانی صوبه دکن مقرر گشته بود بخطاب معتمد خاني

و فیل و خلعت ممتاز شد و همت‌خان را به فوجداري سرکار بهرونچ و آن حدود
رخصت فرموده اسپ و پرم نرم خاصه عنایت نمودم و پرگنه بهرونچ بجاگیر او
مرحمت شد و راے پرتهي چند که بخدمت کانگره مقرر گشته بمنصب هفتصدي
و چهار صد و پنجاه سوار فرق عزت بر افراخت چون عرس شیخ محمدغوث درمیان
بود هزار درب بجهت خرچ آن بفرزندان ایشان لطف شد مظفر ولدبهادرالملک که از
تعینات صوبه دکن است بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سر بلندي یافت چون
وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه به بیاض برده شده بود بمتصدیان کتاب خانه خاصه حکم
فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه‌هاے متعدد ترتیب نمایند
که به بنده‌هاے خاص عنایت فرمائیم و بسایر بلاد فرستاده شود کها ارباب دولت و
اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند روز جمعه هشتم یکی از واقعه نویسان
تمام را نوشته و جلد کرده بنظر در آورد چون اول نسخه بود که ترتیب یافته به فرزند
شاهجهان که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر
پشت کتاب بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بان فرزند عنایت
شد امید که توفیق دریافت این مطالب که باعث رضاجوئي خالق و دعاگوئي خلق
است نصیب و روزي باد روز سه شنبه دوازدهم سبحان قلي قراول بسیاست رسید
و تفصیل این اجمال انکه او پسر حاجي جمال بلوچست که از قراولان خوب پدرم بود
و بعد از شنقار شدن انحضرت نوکر اسلام‌خان شده همراه او به بنگاله رفته بود او را
اسلام خان بنابر نسبت خانه زادگي این درگاه مراعات احوال بواجبي نموده و محل
اعتماد دانسته پیوسته در سواري و شکار نزدیک بخود مي داشت عثمان افغان که سالها
به تمرد و عصیان دران صوبه گذرانیده و خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش یافته
چون هراس بیقیاس از اسلام خان داشت کس نزد این بے سعادت فرستاده بجهت
قتل تقیلات مي نماید و او تعهد این کار کرده دو سه کس دیگررا باخود متفق مي سازد
قضارا پیش ازانکه اراده باطل این حق نا شناس از حیز قوه بفعل آید یکی از انها
آمده او را آگاه میکند اسلام‌خان درلحظه آن حرام نمک را گرفته مقید و محبوس مي
گرداند القصه بعد از فوت مشارالیه بدرگاه آمد چون برادران و خویشان او در سلک
قراولان انتظام داشتند حکم شد که او نیز در زمره قراولان منتظم باشد درین وقت پسر
اسلام‌خان بطریق معما عرض کرد که لایق خدمت نزدیک من نیست بعد از شگافتن
ظاهر شد که چنین مقدمه باو نسبت کرده بودند معهذا چون برادرانش بمبالغه عرض
نمودند که محض تهمت بوده و بلوچ خان قراول بیگي ضامن شد از قتل و سیاست
او در گذشتم و حکم فرمودم که همراه بلوچ خان خدمت مي کرده باشد باین کرامت
و جان بخشي بے سبب و جهت از درگاه گریخته بجانب آگره و انحدود رفت
به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بود اول او را حاضر سازد او کسان به تفحص
فرستاده در یکي از مواضع آگره که خالي از تمردي نیست و جهنده نام دارد برادر

بلوچ خان که به تفحص او رفته بود او را دریافت هرچند بملایمت خواست که بدرگاه آورد بهیچ وجه راضی نشد و مردم بحمایت برخاستند ناگزیر نزد خواجه جهان باگره رفته حقیقت را باز نمود مشارالیه فوجی برسر آن ده تعین فرمود که جبراً و قهراً او را گرفته بیارند مردم آن موضع چون ویرانی و خرابی خود را در آینه حال مشاهده نمودند او را بدست او دادند دریں تاریخ مقید و مسلسل بدرگاه رسید حکم بقتل او فرمودم میر غضب بسرعت هرچه تمام تر او را بسیاست گاه برد بعد از زمانے بشفاعت یکی از نزدیکان جان بخشی فرموده حکم به بریدن پاے او شد و بحسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم بسیاست رسیده بود هرچند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا خاطر حق شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعد ازیں حکم بقتل هرکس شود با وجود تاکید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آنوقت حکم نجات نرسد ناگزیر بسیاست رسانند روز یکشنبه دریاے مهی عظیم طغیان نمود و موج هاے کلاں کلاں بنظر درآمد باوجود بارانهاے گذشته هرگز بایں شدت بلکه نصف ایں نیامده بود از اول روز اغاز آمدن سیل شد و آخر روز رو بکمی نهاد مردم کهن سال که دریں شهر توطن دارند عرض کردند که یک مرتبه در ایام حکومت مرتضی خان چنیں جلوریز سیل آمده بود و غیر ازان بخاطر نمیرسد دریں ایام یکی از قصاید مغربی که مداح سلطان سنجر و ملک الشعراء او بود استماع افتاد بغایت سلیس و هموار گفته مطلعش اینست

ای آسمان مسخر حکم روان تو * کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیداء زرگرباشی که طبع نظمی داشت قصیدهٔ مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود ایں چند بیت ازان قصیده است

ای نه فلک نمونهٔ از استان تو * دوران پیر گشته جوان در زمان تو
بخشد دل تو فیض و نجوید سبب چو مهر * جانها همه فداے دل مهربان تو
از باغ قدرت است فلک یک ترنج سبز * انداخته بروے هوا باغبان تو
یارب چه گوهری تو که افروخت در ازل * جان هاے قدسیان همه از نور جان تو
بادا جهان بکام تو اے بادشاه عهد * در سایه تو خورم شاه جهان تو
اے سایه خدا زتو پر نورشد جهان * بادا همیشه نور خدا سایبان تو

روز مبارک شنبه چهاردهم بصله ایں قصیده حکم فرمودم که سعیدا را بزر وزن کنند اخر روز بسیر باغ رستم بازی رفته شد بغایت سبز و خورم بنظر درامد وقت شام بر کشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه معاودت نمودم روز جمعه پانزدهم ملا امیری نام پیر مردے از طرف ماوراءالنهر امده سعادت استان بوس دریافت و چنیں بعرض رسانید که از قدیمان عبدالله خان اوزبک بودم و از ایام جوانی و عنفوان نشوونما تا وقتی که خان شنقار شدند در سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشته در خلا و ملا محرم بوده و بعد از گذشتن خان تاحال در ان ملک بآبرو گذرانیده درینولا بقصد زیارت خانه مبارک ازوطن

مالوفه برامده خود را بملازمت رسانیدم اورا در بودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود
که روزی چند در خدمت خواهم بود هزار روپیه خرچی و خلعت مرحمت شد
بغایت پیر شگفته روئی پر نقل و سخن است فرزند شاهجهان نیز پانصد روپیه و سروپا
لطف کرد درمیان باغچه دولتخانه خورم صفه و حوضی واقع است و یک ضلع ان صفه
درخت مولسری‌ست که پشت بران داده می توان نشست چون یک طرف تنه او
مقدار سه ربع گز کاواک شده بد نما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در انجا مضبوط
سازند که پشت بران نهاده توان نشست درینوقت بیتی بدیهه بر زبان جاری گشت
و بسنگ تراشان حکم شـــد که دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفحه روز گار
بماند وان بیت اینست

نشیمن گاه شاه هفت کشور * جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین ضابطه چنان
بود که هرچند گاه اهل بازار و محترفه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکان ها
اراسته از جواهر مرصع آلات و انواع اقمشه و اقسام امتعه انچه در بازار ها بفروخت میرود
حاضر ساخته بنظر در اوردند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس
بسیارے در پیش دکانها چیده شود طور نمودی نخواهد داشت بے تکلف خوب برامد
و غیر مکرر بود بجمیع دکانها سیر کرده انچه از جواهر و مرصع الات و هر قســـم چیزے
خوش امد خریدم از هر دکان متاعی بملا امیري انعام شد و چندان جنس باو رسید
که از ضبط این عاجز امده بود روز مبارک شنبه بیست یکم شهر یور ماه الهي سنه ۱۳
جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجري بعد
از گذشتن دونیم ساعت نجومي بمبارکي و فرخي رايات عزیمت بصوب دار الخلافه اگره
برافراشته شد و از دولتخانه تا تال کاکریه که محل نزول رایات اقبال بود بدستور معهود نثار
کنان شتافتم درهمین روز جشن وزن شمسي معتقد گشت و بحساب سنه شمسي سال
پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکے اغاز شد و بضابطه مقرر خود را بطلا و دیگر
اجناس وزن نموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشاے چراغان نموده در حرم
سراے دولت بعیش و عشرت گذرانیده شد روز جمعه بیست و دویم حکم کردم که جمیع
مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت افطار
نمایند و سه شب برین و تیرة گذشت و هر شب تا اخر مجلس خود برسرپا استاده
بزبان حال میگفتم

خداوند گارا تونکر توئي * توانا و درویش پرور توئی
نه کشور کشایم نفرمان دهم * یکی از گدایان این در گهم
تو برخیر و نیکي دهم دسترس * وگر نه چه خیر اید از من بکس
منم بندگان را خداوند گار * خداوند را بندهٔ حق گذار

جمعی از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند التماس مدد معاش داشتند

در خور استحقاق هر یک زمین و خرچی مرحمت شده کامیاب خواهش گردانیدم شب مبارک شنبه بیست و یکم سارس یک بچه بر اورد و شب دوشنبه بیست و پنجم بچهٔ دوم مجملاً یک بچهٔ بعد از سی و چهار روز و دوم بعد از سی و شش روز بر امد در جثه از بچه قاز ده پازده کلاں تریا برابر بچه طاوس یکماهه توان گفت پشمش نیله رنگ است روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش ملخهاے خورد را بمنقار گرفته گاه مثل کبوتر می خورانید و گاه بروش مرغ پیش بچه می انداخت که خود بچیند اگر ملخ ریزه بود درست میگذاشت و اگر کلاں تربعضی را دو پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا بفراغت بچهاے او توانند خورد چوں بسیار میل دیدن انها داشتم حکم فرمودم که باحتیاط تمام چنانچه ازاري و اسیبي بانها نرسد بحضور بیارند و بعد از دیدن باز فرمودم که بهماں باغچه درون دولتخانه برده بمحافظت تمام نگاه دارند هرگاه نقل و حرکت توان فرمود بملازمت خواهند اورد دریں روز حکیم روح‌الله بانعام هزار روپیه سرفراز شد بدیع‌الزماں پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود امده ملازمت نمود روز سه‌شنبه بست‌وششم از تال کاکریه کوچ کرده در موضع کیچ منزل گزیدم روز کمشنبه بست و هفتم بر کنار دریاے محمودآباد که ایزک نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد چوں آب و هواے احمدآباد بسیار زبوں بود محمود بیکره باستصوات حکما بر ساحل دریاے مذکور شهري اساس نهاده اقامت گزیده بود بعد ازاں که جاپانیر را فتح کرد اں جا را دارالملک کرد و تازماں محمود شهید حکام گجرات اکثر اوقات درانجا می بودند محمود مذکور که اخریں سلاطین گجرات است باز در محمودآباد نشیمن‌گاه خود قرار داد بے تکلف آب و هواے محمودآباد را هیچ نسبتی باحمدآباد نیست بجهت امتحان فرمودم که گوسفندي را پوست کنده در کنار تال کاکریه بیاویزند و همچنیں گوسپندي را در محمودآباد تا تفاوت هو ظاهر گردد اتفاقاً بعد گذشتن هفت گهري روز درانجا گوسفندي را اویختند چوں سه گهري از روز ماند بمرتبه متعفن و متغیر گشت که عبور از حوالي اں دشوار بود د محمودآباد وقت صبح گوسفند را اویختند تا وقت شام اصلا متغیر نشد و بعد از گذشتن یک و نیم پهر از شب تعفن پیدا کرد مجملاً در سواد شهر احمدآباد بعد از هشت ساعت نجومي متعفن گشت در محمودآباد بعد از چهارده ساعت روز مبارکشنبه بیست و هشتم رستم خاں را که فرزند اقبال مند شاهجهاں بحکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده بعنایت اسپ و فیل و پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت فرمود و بندهاے جهانگیري که از تعینات صوبه مذکور اند درخور رتبه و پایه خویش باسپ و خلعت ممتاز گشتند روز جمعه بیست و نهم شهریور مطابق غره شوال راے بهار بخلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه فرق عزت را بر افراخته بوطن خود مرخص گشت و فرزندان او نیز باسپ و خلعت سرفرازي یافتند روز شنبه بسید محمد نبیرهٔ شاه عالم فرمودم که هرچه میخواسته باشد بی حجابانه التماس نماید و برطبق ایں سوگند مصحف دادم مومي الیه عرض کرد که چوں بمصحف قسم میدهند التماس

مصحفی مینمایم که پیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب بحضرت رسد بنابرین مصحفی بخط یاقوت بقطع مطبوعه مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود بمیر مذکور عنایت شد و بر پشت آن بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید محمد این کرامت بظهور رسید نفس‌الامر آنکه میر بغایت نیک نهاد و مغتنم است با نجابت ذاتی و فضایل کسبی باخلاق حمیده و آطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته رو و کشاده پیشانی است و از مردم اینملک بخوش ذاتی میرکسی دیده نشد بمشارالیه فرمودیم که مصحف بعبارت سلیس خالی ازتکلف و تصنع ترجمه نماید و اصلا بشرح و بسط و شان نزول آن مقید نشده بلغات ریخته قران را لفظ بلفظ فارسی ترجمه کند و یکحرف بر معنی تحت‌اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش جلال‌الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میر نیز جوانی است بفنون ظاهری و باطنی آراسته آثار صلاح و سعادتمندی از ناصیه احوالش ظاهر و میر بفرزندی او می نازد و الحق شایستگی این دارد و نغزک جوانکی است با آنکه مکرر بمشایخ گجرات موهبتها بظهور رسیده بود مجدداً در خور استحقاق هریک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم چون آب و هوای این ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم باید کرد بصوابدید انها شروع در کم ساختن پیاله نموده شد و درعرض یکهفته بوزن یک پیاله کم کردم اول هرشب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموعه آن چهل و پنج توله باشد شراب ممزوج معتاد بود الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که درکل سی و هفت و نیم توله باشد خورده میشود از بدایع و قایع آنکه پیش ازین بشانزده و هفده سال در الهآباد با خدای خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسین رسد ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جانداری را بدست خود آزرده نسازم و مقربخان که از منظوران محفل قدس بود ازین نیت آگاهی داشت القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده آغاز سال پنجاه است روزی از کثرت دود و بخار نفسم تنگی کرد آزار بسیار کشیدم در آن حالت بالهام غیبی از عهدی که باخدای خود کرده بودم بیادم آمد و عزیمت سابق درخاطرم تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم باخر رسیده مدت وعده بسر آید بتوفیق اللهتعالی روزیکه بسعادت زیارت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدسی مواطن آنحضرت جسته دل را ازان شغل باز دارم بمجرد خطور این نیت درخاطر آن کلفت و آزردگی رفع شد خود را خوش وقت و تازه یافتم و زبان را بحمد و سپاس ایزد جلشانه و شکر مواهب او چاشنی بخشیدم امید که توفیق میسر گردد

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد * که رحمت بران تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است * که جاندارد و جان شیرین خوش است

روز مبارک شنبه چهارم بماه الهی سید کبیر و بختر خان و کلای عادلخان را که پیشکش

او بدرگاه والا آورده بودند رخصت انعطاف ارزاني داشتم سيد كبير بخلعت و خنجر مرصع واسپ سرفرازي يافت و بختر خان با اسپ و خلعت و اوربسي مرصع كه اهل اين ملك در گردن مي آويزند ممتاز گشت و مبلغ شش هزار درب خرچ بهردو انعام شد و چون عادل خان مكرر بوسيله فرزند اقبال مند شاهجهان التماس شبيه خاصه شريفه نموده بود شبيه خود را با يک قطعه لعل گران بها و فيل خاصه بمشاراليه عنايت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان صادر گشت كه از ولايت نظام الملک و قطب الملک هرجا و هر قدر تواند تصرف نموده بانعام او مقرر باشد و هرگاه كمک و مدد ميخواسته باشد شاه نواز خان فوجي آراسته بكمک او تعين نمايد در زمان سابق نظام الملک كه كلان ترين حكام دكن بود و همه او را بكلاني قبول داشتند و برادر مهين ميدانستند درينولا عادل خان مصدر خدمات شايسته گشت و بخطاب والاے فرزندي شرف اختصاص يافت او را بسرداري و سري تمام ملک دكن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبيه اين رباعي بخط خاص مرقوم گشت

آی سوے تو دایم نظر رحمت ما * آسوده نشين بسايه دولت ما

سوے تو شبيه خويش كرديم روان * تا معني ما به بيني از صورت ما

و فرزند شاهجهان حكيم خوشحال پسر حكيم همام را كه از خانه زادان خوب اين درگاه است و از صغرسن در خدمت آن فرزند كلان بوده بجهت رسانيدن نويد مراحم جهانگيري بمرافقت وكلاے عادلخان نزد او فرستاد و همدرين روز مير جمله بخدمت عرض مكرر فرق عزت بر افراخت چون كفايت خان ديوان صوبه گجرات را در هنگاميكه بديواني صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضي حوادث روے داده بود از سامان افتاده بنابرين مبلغ پانزده هزار روپيه بانعام او مرحمت شد درينولا دو جلد جهانگيرنامه ترتيب يافته بنظر گذشت يكي را چند روز پيش ازين بمدارالملكي اعتمادالدوله لطف فرمودم و درين تاريخ ديگرے بفرزندي اصفخان عنايت نمودم روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگير قليخان از صوبه بهار آمده دولت زمين بوس دريافت و الماسي چند از حاصل كان كوكره آورده گذرانيد چون دران صوبه از جهانگير قلي خان خدمت شايسته بظهور نرسيده بود مع ذالک بعرض مكرر رسيد كه چندے از برادران و خويشان او دران ملک دست تسلط و تعدي دراز ساخته بندهاے خدا را مزاحمت و آزار ميرسانند و هريكي خود را حاكمي تراشيده جهانگير قليخان را تمكين نمي نهند بنابران مقربخان كه بندۀ قديم الخدمت مزاجدان است فرمان بدستخط خاص صادر گشت كه بصاحب صوبگي بهار سرفراز و ممتاز بوده بمجرد رسيدن فرمان قضاجريان بدانصوب شتابد از الماس هاے كه ابراهيم خان فتح جنگ بعد از فتح كان مذكور بدرگاه ارسالداشته بود چند قطعه بجهت تراشيدن حواله حكاكان سركار شده بود درينوقت كه بهرام ناگاه باگره رسيد روانه درگاه مے شد خواجه جهان چندے را كه طيار شده مصحوب او بدرگاه فرستاد يكي ازانها با نقش است و بظاهر از نيلم تميز نميتوان كرد تا حال الماس باين رنگ ديده نشده چند سرخ

بوزن در امده جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام عیار می بود بیست هزار روپیه می ارزید امسال تا تاریخ ششم مهر ماه انبه خورده شد درینملک لیمون فراوان است و بالیده می شود و از باغ کاکو نام هندوے چند لیمون اورده بودند بغایت لطیف و بالیده یکی را که از همه کلان تر بود فرمودم که وزن کنند هفت توله برامد روز شنبه ششم جشن دسهره ترتیب یافت اول اسپان خاصه را آراسته به نظر دراوردند بعد ازان فیلان خاصه را اراسته گذرانیدند چون دریاے مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوے گیهان شکوه عبور تواند نمود و اب و هواے محمودآباد دران هیچ نسبتی بدیگر منازل نمود باز ده روز درین سر منزل مقام واقع شد روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ کرده درموده نزول اقبال اتفاق خواجه ابوالحسن بخشي را که با جمعی از بندهاے کارگذار ملاح و خادم بسیار پیشتر فرستادم که دریاے مهي را پل بندند که انتظار پایاب نباید کشید واردوے ظفر قرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینه محل نزول رایات جلال گشت در اوایل سارس نر پاے بچه خود را بمنقار گرفته سرنگون اویزان میساخت و بیم ان میشد که مبادا از اثر بیمهرے باشد وضایع سازد بنابران حکم فرموده بودم که نر را جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند دریںولا بجهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بیمهري و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نیست و معلوم می شود که ان اداهم از روے دوستی بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و اخر روز بشکار یوز رفته سه اهوے سیاه و چهار ماده اهو و چکاره بیوز گیرانیده شد روز یک شنبه چهاردهم نیز بشکار یوز رفته پانزده راس اهو از نروماده گیرانیده شد بمیرزا رستم و سهراب خان پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیله گاؤ رفته هر قدر که توانند با بندوق بزنند هفت راس از نرو ماده پدر و پسر شکار کردند چون بعرض رسید که درین نواحی شیرے است مردم ازار که بگوشت ادم عادت کرده واسیب او بخلق خدا میرسد بفرزند شاه جهان حکم شد که شراورا از بندهاے خدا کفایت کند ان فرزند حسب الحکم بندوق زده شب بنظر در اورده فرمودیم که در حضور پوست کنند اگرچه بظاهر پر کلان مینمود چون لاغر بود از شیر هاے کلان که من خود انداخته ام در وزن کمتر برامد روز دو شنبه پانزدهم و روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیله گاؤ شتافته هر روز دو نیله گاؤ به تفنگ زده شد روز مبارک شنبه هیژدهم برکنار تالے که مخیم بارگاه اقبال بود بزم پیاله اراستگي یافت گلهاے کنول برروے اب نغزک شگفته بود بندهاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گشتند جهانگیر قلیخان بست زنجیر فیل از صوبه بهار و مروت خان هشت زنجیر از بنگاله پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جهانگیر قلي خان ودو فیل از مروت خان داخل فیلان خاصه شدند تتمه بخلفها تقسیم یافت میر خان پسر میرزا ابوالقاسم نمکین که از خان زادان این درگاه است بمنصب هشتصدي ذات وششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت

قیام خان بخدمت قراول بیگی و منصب ششصدی ذات و صد و پنجاه سوار ممتاز گشت عزت خان که از سادات بارهه و بمزید شجاعت و کار طلبی امتیاز دارد از تعینات صوبه بنگش است حسب الالتماس مهابتخان صاحب صوبه مذکور بمنصب هزار و پانصدی ذات خاصه و هشتصد سوار فرق عزت بر افراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات بعنایت فیل سرفراز شده مرخص گشت بصفی خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم روز جمعه نوزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ نرزدم در مدت العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله گاؤ و نر کلان پران گذشته باشد از ماده بسیار میگذرد درین تاریخ با آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت باصطلاح اهل شکار قدم عبارت از دو گام است که پیش و پس نهاده شود روز یکشنبه بست و یکم خود بشکار باز و جره خوشوقت گشته بمیرزا رستم و داراب خان و میر میران و دیگر بندها حکم فرمودم که بشکار نیله گاؤ رفته هرقدر توانند به بندوق بزنند نوزده راس از نر و ماده شکار کردند و ده راس آهو هرکس از هر قسم بیوز گیرانیده شد ابراهیم خان بخشی صوبه دکن حسب الالتماس خانخانان سپه سالار بمنصب هزاری ذات و دویست سوار سرفرازی یافت روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد روز سه شنبه بست و سویم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواحی ماده شیرے با سه بچه بنظر درآمده چون نزدیک براه بود خود بقصد شکار متوجه گشته هر چهار را به تفنگ زدم و از آنجا بمنزل پیش شتافته از پلی که بر بالاے مهی بسته شده بود عبور فرمودم با آنکه درین دریا کشتي نبود که پل توان بست و آب بغایت عمیق بود و تند میگذشت بحسن اهتمام خواجه ابوالحسن میر بخشي پیش از دو سه روز پلی در نهایت استحکام که طول یکصد و چهل درعه و عرض چهار درعه است مرتب گشته بجهت امتحان فرمودم که فیل کن سندر خاص را که از فیلان کلان قوي هیکل است باسه ماده فیل از روے پل گذرانیدند بنوعی مستحکم بسته شده بود که قوایم او از بار فیل کوه پیکر اصلا متزلزل نگشت از زبان معجز بیان حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه شنیده ام که میفرمودند که روزے در عنفوان جواني دو سه پیاله خورده بودم و بر فیل مست سوار شده با آنکه هشیار بودم و فیل در غایت خوش جلوي باراده و اختیار من می گشت خود را بیهوش و فیل را بد مست و سرکش وا نموده بجانب مردم میدوانیدم بعد ازان فیل دیگر طلبیده هردو را بجنگ انداختم و انها جنگ کنان تا سر پل که بر دریاے جمنا بسته شده بود شتافتند قضارا آنفیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر برسمت پل روان شد و فیل که من برو سوار بودم از پی اوشتافت هرچند عنان او بدست اختیار من بود و باندک اشارتی می ایستاد بخاطر رسید که اگر فیل را از رفتن بالای پل باز دارم مردم آن اداهای مستانه را محمول بر ساختگی خواهند داشت و ظاهر خواهد شد که نه من مست بیخود بوده ام نه فیل بد مست و خود سر و این اداها از بادشاهان نا پسندیده است لاجرم بتائید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خود را

از تعاقب او باز نداشتم و هردو بر روی پل روان شدند چون پل بکشتي ترتیب یافته
بود هرگاه فیل دستهای خود را بر کنار کشتي مي نهاد نصف کشتي باب فرو می
رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد در هر قدم گمان آن می شد که پیوند کشتي‌ها
از هم گسیخته گردد و مردم از مشاهده این حال غریق بحر اضطراب و شورش می بودند
چون حمایت وحراست حق جل وعلا همه جا و همه وقت حارس وحامي این نیازمند
است هردو فیل در ضمان سلامت ازان پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بست و پنجم
بر کنار آب مهی بزم پیاله ترتیب یافت و چندی از بندهای خاص که درین قسم
مجالس و محافل راه دارند بساغرهای لبریز و عنایتهای سرشار کام دل بر گرفتند
بی تکلف منزلی است بغایت دل نشین بدو وجه دران منزل چهار مقام واقع شد
یکی خوبي جا و دوم انکه مردم در گذشتن اضطراب ننمایند روز یکشنبه بست و هشتم
از کنار آب مهی کوچ فرمودم روز دو شنبه باز اتفاق کوچ افتاد درین روز غریب تماشائی
مشاهده شد جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمدآباد آورده بودند
در صحن دولت خانه که بر کنار تال ترتیب یافته بود با بچه‌های خود میگشتند اتفاقاً
نر و ماده هردو آواز کردند و جفت سارس صحرائي آواز اینهارا شنیده از ان طرف تال
فریاد بر آوردند و بر اثر ان پرواز کنان آمده نر با نر و ماده با ماده بجنگ افتادند و باآنکه
چند کس ایستاده بودند اصلا محابا و ملاحظه مردم نکردند و خواجه سرایانی که بمحافظت
انها مقررند بقصد گرفتن شتافته یکی بر نر در آویخت و دیگری بماده آنکه نررا گرفته
بود بتلاش بسیار نگاهداشت و آنکه بماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از
چنگ او بدر رفت من بدست خود حلقه در بیني و پاهای او انداخته آزاد ساختم
و هردو بجا و مقام خویش رفته قرار گرفتند غایتاً هر دفعه که سارس های خانگی فریاد
می کردند انهانیز در برابر آواز می دادند وهم ازین عالم تماشای آهوی صحرائي دیده
شد در پرگنه کرنال بشکار رفته بودم قریب به سي کس از اهل شکار و خدمت گار در
ملازمت حاضر بودند آهوی سیاه با ماده اهوی چند بنظر در آمد یک مرتبه آهوی
آهوگیر را بجنگ او سر دادیم دوسه شاخ جنگ کرده پس پا برگشته آمد دفعه دیگر
خواستم که پهاند بر شاخ اهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود درین اثنا آهوی
صحرائي از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را در نظر نه آورده بي محابا دویده آمد
و دو سه شاخ بآهوی خانگي جنگ در گریز کرده از میدان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت
عنایتخان رسید او از خدمتگاران و بندهای نزدیک بود باآنکه افیون مي خورد وهنگام
فرصت مرتکب پیاله هم میشد رفته رفته شیفته شراب گشت چون ضعیف بنیه بود
زیاده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب می نمود بمرض اسهال مبتلا شد و درین ضعف
دوسه دفعه از عالم صرع غشي بر مزاجش مستولي گشت حسب الحکم حکیم رکنا
بمعالجه او پرداخت هرچند تدبیرات بکار برد نفعی بران مرتب نگشت مع ذالک
غریب جوعی بهمرسانید و با آنکه حکیم مبالغه و تاکید مي نمود که در شبان روزي

بیش از یک نوبت مرتکب غذا نشود ضبط احوال خود نمی توانست کرد دیوانه وار خود را برآب و آتش می زد تا آنکه بسوالقنیه و استسقا منجر شد بسیار زبون و ضعیف گشت چند روز پیش ازین التماس نمود که خود را پیشتر باگره رساند حکم فرمودم که بحضور آمده رخصت شود در پالکی انداخته آوردند بحدی نحیف وضعیف بنظر در آمد که موجب حیرت گشت

کشیده پوستی بر استخوانی

بلک استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شبیه لاغر نهایت اغراق بکار می برند اما ازین عالم بلکه نزدیک باین هم بنظر در نیامده سبحان الله آدمزاده باین هیات و ترکیب هم میشود این دو بیت اوستاد درین مقام مناسب افتاده

سایهٔ من گرم نگیرد پاے * تا قیامت نداردم برجاے

نالهٔ از بسکه ضعف دل بیند * تا بلب چند جاے به نشیند

از غایت غرابت فرمودم که مصوران شبیه اورا کشند القصه حال او را بسیار متغیر یافته گفتم که زنهار درچنین وقت نفسی از یاد حق غافل نباید شد و از کرم او نا امید نباید شد اگر مرگ امان بخشد آن را دستگاه معذرت و فرصت تدارک باید شمرد و اگر مدت حیات بسر آمده هر نفس که بیاد او بر آید غنیمت باید دانست از باز ماندهای خویش دل مشغول مباش که اندک حق خدمت پیش ما بسیار است وچون از پریشانی او بعرض رسیده بود دو هزار روپیه خرچ راه باو داده رخصت کردم روز دوم مسافر را عدم گشت روز سه شنبه سی ام کنار آب مانب محل نزول اردوی گیهان پوی گردید جشن نو روز مبارک شنبه دویم ابان ماه الهی درینمنزل اراستگی یافت امان الله پسر مهابتخان حسب الالتماس او بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز شد گردهر ولد راے سال بمنصب هزاري ذات و هشتصد سوار سربلندي یافت عبدالله پسر خان اعظم بهزاري ذات و سیصد سوار ممتاز گشت دلیرخان که از جاگیرداران صوبهٔ گجرات است بمرحمت اسپ و فیل سرفراز نمودم زنبازخان پسر شهبازخان کنبو حسب الحکم از صوبه دکن آمده بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی لشکر بنگش سرفراز گشت منصب او هشتصدی ذات و چهار صد سوار مقرر شد روز جمعه سویم کوچ فرمودم درین منزل شاهزاده شجاع جگر گوشه فرزند شاهجهان که در دامن عصمت نور جهان بیگم پرورش می یابد و مرانسبت باو تعلق خاطر و دل بستگی بمرتبه ایست که از جان خود عزیز میدارم بیماري که مخصوص اطفال است و انرا ام الصبیان میگویند بهمرسانید وزمانی ممتد از هوش رفت هرچند اهل تجربه تدبیرات و معالجات بکار بردند سود نداد و بیهوشی او هوش از من ربود چون از تداوي ظاهري نامیدی دست داد از روی خضوع وخشوع فرق نیاز بدرگاه کریم کار ساز و رحیم بنده نواز سوده صحت اورا مسالت نمودم درین حالت بخاطر گذشت که چون باخداي خود عهد کرده بودم که بعد از تمام سن خمسین از عمر این نیاز مند ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جانداری را بدست

خود ازوه نمانم اگر به نیت سلامتي او از تاریخ حال دست ازاں کار باز دارم ممکن که حیات او وسیله نجات چندین جاندار شود حق سبحانه تعالی اورا بایں نیازمند ارزاني دارد القصه بعزم درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازیں هیچ جاندارے را بدست نیازارم بکرم الهي کوفت او تخفیف تمام یافت و دراں هنگام که ایں نیاز مند در بطن والده بود بدستورے که دیگر اطفال در شکم حرکت میکنند روزے اثر حرکت ظاهر نشد پرستاراں مضطرب و متلاشي گشته صورتحال را بعرض حضرت عرش اشیاني رسانیدند دراں ایام پدرم پیوسته شکار یوز میفرمودند چوں انروز جمعه بود به نیت سلامتي من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز نکنند تاانتهاے حیات بریں عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت انحضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نکرده ام مجملاً بجهت ضعف نور چشمي شاه شجاع سه روز دریں منزل توقف واقع شد امید که حق تعالی اورا عمر طبعي کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم تعریف شیر شتر میکرد بخاطر رسید که اگر روزی چند بداں مداومت نمایم ممکن که نفعي داشته باشد و بمزاج من گوارا باشد آصفخان ماده ولایتي شیردار داشت قدرے ازاں شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتراں که خالي از شوری نیست بمذاق من شیریں و لذیذ امد و الحال قریب یکماه است که هر روز پیاله که مقدار نیم کاسئه آبخوري باشد ازاں شیر می خورم و نفعی ظاهر شده واقع تشنگي است غرایب انکه دوسال پیش ازیں اصفخان ایں مایه را خریده بود و دراں وقت بچه نداشت و اصلا اثر شیر ظاهر نبود دریں ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر بر امد هر روز چهار سیر شیر گاؤ و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان بخورد او مي دهند که شیرش لذیذ و شیریں و مفید باشد بے تکلف بمذاق من خیلکی در افتاد و گوارا امده و بجهت امتحان شیر گاؤ و شیر گاؤ میش را طلبیده هر سه را چشیدم در شیریني وعذوبت شیر ایں شتر را نسبتي نیست فرمودم که چند مایه دیگر را هم ازیں قسم خوراک بدهند تا ظاهر شود که از اثر غذاهاے لطیف عذوبت است یا در اصل شیر ایں شتر شیریں است روز کم شنبه هشتم کوچ فرمودم روز مبارک شنبه نهم مقام واقع شد دولت خانه بر مقام تال کلانے ترتیب یافته بود فرزند شاه جهاں کشتي طرح کشمیر که نشیمن گاه اں را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود اخر هاے انروز براں کشتي نشسته سیر تال کرده شد عابد خاں بخشي بنگش را که بدرگاه طلبداشته شده بود دریں روز سعادت استانبوس دریافته بخدمت دیواني بیوتات سرفراز گشت سرفراز خاں که از کمکیاں صوبه گجرات است بعنایت علم و اسپ پنچاق خاصه و فیل فرق عزت بر افراخته رخصت یافت عزت خاں که از تعیناًت لشکر بنگش است بعنایت علم سربلند گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میراں بمنصب دو هزاریذات وششصد سوار سرفرازي یافت روز شنبه یازدهم پرگنه دوحد محل ورود موکب مسعود گشت شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهي سنه سیزده جلوس مطابق پانزدهم ذیقعده

هزار و بیست و هفت هجري بطالع نوزده درجهٔ میزان بخشنده میمنت بفرزند اقبالمند
شاهجهان از صبیه آصفخان گرامي فرزند کرامت فرمود آمید که قدمش برین دولت
ابد قرین مبارک و فرخنده باد سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز یکشنبه پانزدهم
در موضع ثمرنه نزول اقبال اتفاق اوفتاد چون التزام شده که جشن مبارک شنبه تا مقدور
و ممکن باشد در کنار آب و جاے بصفا ترتیب یابد درین نزدیکي سرزمینے که قابلیت
آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارکشنبه شانزدهم گذشته باز سواري
فرمودم و هنگام طلوع نیر اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال باکهور نزول اجلال واقع شد
آخرهاے روز بزم پیاله آراسته بچندی از بندهاے خاص پیاله عنایت نمودم روز جمعه
هفتدهم کوچ فرمودم کیشو داس مارو جاگیردار آن نواحي است حسب الحکم از دکن
آمده بسعادت زمین بوس سربلندي یافت روز شنبه هیزدهم حوالي رام گده معسکر اقبال
گشت چند شب پیش ازین سه گهڑي بطلوع مانده بود در کره هوا ماده بخار و دخاني
بشکل عمودے نمودار شد و هر شب یک گهڑي پیشتر از شب دیگر ظاهر میگشت
و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد هردو سر باریک و میان گنده خمدار مانند دهره
پشت بجانب جنوب و روے بسوے شمال الحال یکپهر بطلوع مانده ظاهر می گردد
منجمان و اختر شناسان قد و قامت اورا باسطرلاب معلوم کردند که بست و چهار درجهٔ
فلکي را باختلاف منظر ساز است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه
نیز در جهت حرکت فلک اعظم درو ظاهر می شود چنانچه اول در برج عقرب بود انرا
گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرض در جهت جنوب بیشتر دارد دانایان فن نجوم در
کتب این قسم را حربه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این دلالت میکند بر ضعف
ملوک عرب و استیلاء دشمنان ملوک عرب بر ایشان والعلم عندالله تا تاریخ مذکور بعد از
شانزده شب که علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره نمودار گشت که سرش
روشني داشت و تا دو سه گز دم او دراز مینمود و اما در دم اصلا روشني و درخشندگي
نبود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه که منتفي گردد مرقوم
خواهد نمود و از آثار او انچه بظهور رسد نوشته خواهد شد روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده
روز دو شنبه در موضع سیتل کهیره نزول فرمودم روز سه شنبه بست و یکم باز مقام شد
برشید خان افغان خلعت و فیل مصحوب زنباز خان مرحمت نموده فرستادم روز کمشنبه
بست و دوم پرگنه مدنپور مخیم آردوی گیهان شکوه گشت روز مبارکشنبه بست و
سیوم مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و داراب خان بخلعت نادري سرفراز شد روز
جمعه مقام نموده روز شنبه بست و پنجم پرگنه نوارۍ مخیم معسکر اقبال گشت روز
یکشنبه بست و ششم در کنار آب چنبل نزول فرمودم و روز دوشنبه بست و هفتم بر
لب آب کهنر منزل شد روز سه شنبه بست و هشتم سواد بلده اوجین مورد رایات
فیروزي گردید از احمدآباد تا اوجین نود و هشت کروه مسافت را به بست و هشت
کوچ و چهل و یک مقام که دو ماه و نه روز باشد آمده شد روز کم شنبه بست و نهم باجد روپ

که از مرتاضان کیش هنود است و تفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته کلک وقایع نگار گردید صحبت داشته بسیر و تماشاے کالیاده توجه فرمودم بے تکلف صحبت او از مغتنمات است درین تاریخ از مضمون عرض داشت بهادر خان حاکم قندهار بوضوح پیوست که در سنه هزار و بست و شش هجري که عبارت از سال پار باشد در قندهار و نواحي ان کثرت موش بحدے رسیده که جمیع محصولات و غلات و مزروعی و سردرختیهاے انولایت را ضایع ساخته اند تا زراعت درو نشده بود خوشه ها را بریده میخوردند چون رعایا مزروعات خود را بخرمن در آوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد و همچنین از فالیز ها و از باغات اثر نمانده بمرور چندے آواره و معدوم شدند چون فرزند شاهجهان جشن ولادت پسرخود را نکرده در اوجیین که محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارکشنبه سي ام در منزل او آراستگي یابد لاجرم آن فرزند را کامرواے خواهش ساخته در منزل او بعیش و طرب گذرانیده شد و بندهاے خاص که درین قسم مجالس و محافل بار مي یابند بساغرهاے لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاهجهان آن مولود مسعود را به نظر درآورده خوانے از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سي نر و بیست ماده برسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشاالله بساعت نیک نهاده خواهد شد و از فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد تتمه به فوجداران تقسیم یافت و در کل انچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد دولک روپیه خواهد بود درین روز عضدالدوله از جاگیر خود رسیده سعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر بصیغه نذر و فیلے برسم پیشکش گذرانید قاسم خان که از حکومت بنگاله معزول ساخته بدرگاه طلب داشته شده بود بدولت زمین بوس مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانید روز جمعه غرۀ اذر ماه بشکار باز و جره خاطر را رغبت افزود در اثناے سواري بقطع زراعتي از جوار گذر افتاد باآنکه هر تنه یکخوشه بار مي آورد تنۀ بنظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درینحال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت

حکایت پادشاه و باغبان

یکی از سلاطین در هواے گرم بدر باغی رسید پیر باغبانے دید بر در استاده پرسید که درین باغ انار هست گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دخترے بود بجمال صورت و حسن سیرت آراسته باو اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و في الحال قدحي پر آب انار بیرون آورد و برگی چند بر روی آن نهاده سلطان از دست او گرفت و در کشید انگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روے آب چه بود دختر بزبان فصیح و اداے ملیح معروض داشت که در چنین هوای گرم غرق از عرق قطره و سواري رسیدن و آب را بیکدم درکشیدن منافي

حکمت است بنابریں احتیاط برگہا را بر روے آب و قدح نہادم تا باھستگی و تانی نوش جان فرمایند سلطان را ایں حسن ادا بغایت خوش آمد و بخاطر گذرانید که ایں دختر را داخل خدمهٔ محل خود سازم بعد ازاں از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو ازیں باغ چیست گفت سیصد دینار گفت بدیوان چه میدهي گفت سلطان از سودرختي چیزے نمیگرد بلکه از زراعت عشرے مي ستاند سلطان را بخاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار و درخت بیشمار است اگر از حاصل باغ نیز عشری دهد مبلغي کفایت مي شود و رعیت را چنداں زیانے نمي رسد بعد ازیں بفرمایم که خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس گفت قدرے آب دیگر هم از انار بیار دختر رفت و بعد از دیري امد و قدحی آب انار اورد و سلطان گفت که ان نوبت که رفتي زود امدي و بیشتر اوردي و ایں مرتبه انتظار بسیار دادي و کمتر اوردي دختر گفت که ان نوبت قدح را از اب یک انار مالا مال ساخته بودم و دریں دفعه پنج شش انار افشردم و انقدر اب حاصل نشد سلطان را حیرت افزود باغبان معروضداشت که برکت محصول از اثر نیت نیک بادشاه است مرا بخاطر میرسد که شما بادشاه باشید دروقتي که حاصل باغ را از من پرسیدید نیت شما دگرگوں شده باشد لاجرم برکت از میوه رفت سلطان متاثر گشت و ان اندیشه از دل براورد پس گفت یک نوبت دیگر قدحی از اب انار بیار دختر باز رفت وبزودي قدح را لبالب برون اورد خنداں و شاداں بدست سلطاں داد سلطان بر فراست باغبان افریں کرده صورت حال ظاهر ساخت و اں دختر را ازو درخواست و خواستگاري نمود ایں حقیقت ازاں بادشاه حقیقت اگاه بر صفحه روز گار یادگار ماند القصه ظهور ایں آمور معنی اثار نیت نیک و ثمرات عدالت است هرگاه همگي همت و نیت سلاطین معدلت ائیں مصروف و معطوف بر اسودگي خلق و رفاهیت رعایا باشد ظهورخیرات و محصول زراعت و باغات مستبعد نیست ولله الحمد که دریں دولت ابد قریں بر سودرختي هرگز محصول رسم نبوده است و نیست و در تمام ممالک محروسه یکدام و یکحبه بایں صیغه داخل خزانه عامره و واصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم است که هرکس در زمین مزروعی باغ سازد حاصل ان معاف باشد امید که حق سبحانه ایں نیاز مند را همواره بر نیت خیر موافق داراد

چو نیت بخیراست و خیرم دهي

روز شنبه دوم بار بصحبت چد روپ خاطر شوق افزود بعد از فراغ عبادت نیمروز بکشتي نشسته بقصد ملاقات ار شتافتم که در اخر روز در گوشه انزوائی او دریده صحبت داشتم بسا سخناں بلند از حقایق و معارف استماع افتاد بے اغراق مقدمات تصوف منقح بیان مے کند و از صحبت او محظوظ میتواں شد شصت سال از عمرش گذشته بیست و دو ساله بود که قطع تعلقات ظاهري کرده قدم همت بشاهراه تجرید نهاده و سي و هشت سال است که در لباس بے لباسي بسر میبرد در وقت رخصت گفت که شکر

این موهبت الهي بکدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین بادشاه عادل بجمعیت وقت وارامش خاطر بعبادت معبود خود مشغولم و از هیچ رهگذر غبار تفرقه بر دامن عزیمت من نمی نشیند روز یک شنبه سویم از کالیاده کوچ فرمودم در موضع قاسم کهیرة نزول واقع شد در اثناے راه بشکار باز و جره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز توبغون را که نهایت توجه بان دارم از پی او پرانیدم کاروانک از چنگ او بدرجست و باز هوا گرفته بمرتبه بلند شد که از نظرها غایب گردید هرچند قراولان و میر شکاران از پی او باطراف تاختند اثرے ازو نیافتند و محال نمود که در چنین صحرای باز بدست اید و لشکر میر کشمیري که سردار میر شکاران کشمیر است و باز مذکور حواله او بود سراسیمه بے سراغ و نشان در اطراف صحرا مے شتافت ناگاه از دور درختے دید چون نزدیک رسید باز را بر سر شاخ نشسته یافت مرغ خانگي را نموده باز را طلبید سه گهري بیشتر نگذشته بود که گرفته بحضور آورد و این موهبت غیبي که درگمان وخیال هیچکس نبود مسرت افزاے خاطر گشت بانعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ و خلعت مرحمت نمودم روز دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم وکمشنبه ششم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارکشنبه هفتم مقام نموده در کنار تال جشن نشاط آراستگي یافت نور جهان بیگم بیماري داشت که مدتها بران گذشته بود و اطبائے که بسعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و هندو هرچند تدبیرات بکار بردند سودمند نیفتاد و از تداوي آن بعجز معترف گشتند دریناولا که حکیم روح الله بخدمت پیوست و متصدي علاج آن شد بتائید ایزد عزاسمه در اندک مدت صحت کامل رو نمود و بصله این خدمت شایسته حکیم را بمنصب لایق سرفراز ساخته سه موضع از وطن او بطریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که مشارالیه را بنقره وزن کرده در وجه انعام او مقرر دارند روز جمعه هشتم تا روز یکشنبه سیزدهم پی در پی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا آخر منزل بشکار باز و جره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده شد روز یکشنبه گذشته کنور کرن پسر رانا امر سنگهه بدولت زمین بوس سرفراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن بتقدیم رسانیده صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و موازي بست و یکهزار روپیه از قسم مرصع آلات با چند اسپ و فیل پیشکش گذرانید انچه از قسم فیل و اسپ بود باو بخشیدم و تتمه بمعرض قبول مقرون گشت و روز دیگر باو خلعت مرحمت شد بمیر شریف وکیل قطب الملک یک زنجیر فیل و باراد تخان میر سامان نیزیک زنجیر فیل عنایت شد سید هزبر خان بفوجداري سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل و اضافه هزاري ذات و پانصد سوار مقرر گشت سید مبارک را بحراست قلعه رهتاس ممتاز ساخته منصب پانصدي ذات و دوصد سوار مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه چهاردهم در کنار تال موضع سندهارا مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے مخصوص بساغرهاے نشاط خوشوقت شدند جانوران شکاري که در آگره بکریز بسته بودند خواجه عبداللطیف قوش بیگي درین روز آورده بنظر گذرانید انچه لایق سرکار

خامه بود انتخاب نموده تتمه را بامرا و دیگر بندها بخشیده شد درین تاریخ خبر بغي و کافر نعمتي راجه سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید راجه باسو چند پسر داشت مشارالیه اگرچه بسال از همه کلاں تر بود غایتاً پدر بجهت بداندیشي و فتنه جوئي پیوسته اورا محبوس و مضبوط میداشت همچناں ازو ناراض و آزرده خاطر گذشت بعد از فوت او چوں ایں بے سعادت از همه کلاں تر بود دیگر فرزند قابل و رشید نداشت حقوق خدمت راجه باسو ملحوظ و منظور فرموده بجهت انتظام سلسله زمینداري و محافظت ملک و وطن او ایں بیدولت را بخطاب راجگي و منصب دوهزاري سرفراز ساخته جا و جاگیر پدرش را که بسعي خدمت و دولتخواهي بدست آورده بود و مبلغهای کلي از نقد و جنس که بسالهای دراز اندوخته بود با و ارزاني داشتم و درهنگامیکه مرحومي مرتضی‌خاں بخدمت فتح کانگره دستوری یافت چوں ایں بیدولت زمیندار عمده آنکوهستان بود بظاهر تعهد خدمات و دولتخواهي ها نمود بکمک مشار الیه مقرر گشت و بعدازاں که بمقصد پیوست مرتضی‌خاں محاصره را بر اهل قلعه تنگ ساخت و ایں بد سگال از صورتحال دریافت که عنقریب مفتوح خواهد شد در مقام نا سازي و فتنه پردازي در آمده پرده آزرم از پیش رو بر گرفت و با مردم مشار الیه کار ها بمنازعت و مخاصمت رسانید مرتضی‌خاں نقش بیدولتي و ادبار از صفحه جبین آں برگشته روزگار خوانده شکایت او را بدرگاه والا عرضداشت نمود بلکه صریح نوشت که اثار بغي و نا دولتخواهي از احوال او ظاهر است و چوں مثل مرتضی‌خاں سردار عمده با لشکر گران دراں کوهستان بود آں بی سعادت وقت را مقتضی ترتیب اسباب شورش و اشوب نیافته بخدمت فرزند شاه جهان عرضداشت نمود که مرتضی‌خاں بتحریک ارباب غرض بامن سوي مزاجي بهمرسانیده درمقام خراب ساختن و بر انداختن من شده به عصیان و بغي متهم میسازد امید که سبب نجات و باعث حیات من گشته مرا بدرگاه طلب فرمایند هرچند که بر سخن مرتضی‌خاں نهایت اعتماد داشتم غایتاً ازیں که او التماس طلب خود بدرگاه نموده شبهه بخاطر رسید که مبادا مرتضی‌خاں به تحریک ارباب فساد بشورش در آمده و غور ناکرده او را متهم میساخته باشد مجملاً بالتماس فرزند شاه جهان از تقصیرات او گذشته بدرگاه طلب فرمودم و مقارن ایں حال مرتضی‌خاں بجوار رحمت ایزدی پیوست و فتح قلعه کانگره تا فرستادن سردار دیگر در عقده توقف اوفتاد چوں ایں فتنه سرشت بدرگاه والا رسید نظر بظاهر احوال او افگنده دراں زودي مشغول و مشمول عطواطف بیدریغ ساخته در ملازمت شاه جهان بخدمت فتح دکن رخصت نموده شد بعدازاں که ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد در خدمت اں فرزند وسایل بر انگخیته متصدي فتح قلعه کانگره گشت هرچند ایں بی حقیقت حق ناشناس را باز دراں کوهستان راه دادن ازائیں حزم و احتیاط دور بود لیکن چوں ایں خدمت را آں فرزند بعهده خویش گرفته بود ناگزیر به اراده و اختیار او گذاشته شد و فرزند اقبالمند اورا با تقي نام به یکي از بندهاے خود و فوجي شایسته از

منصبداران واحدیان و برق اندازان بادشاهي تعین فرمود چنانچه این احوال برسم اجمال در اوراق گذشته سمت ذکر یافته چون بمقصد پیوست با تقي نیز اغاز خصومت و بهانه جوئي نموده جوهر ذاتي خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت او را عرضداشت نمود حتی که صریح نوشت که صحبت من بار راست نمي آید و این خدمت ازو متمشی نمي شود اگر سردار دیگر مقرر نمایند نظم این قلعه بزودي خواهد شد ناگزیر تقي را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از بندهاے عمده اوست با فوجي از مردم تازه زور باین خدمت رخصت نمود چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیله و تذویر از پیش نخواهد رفت تا رسیدن بکرماجیت جمعی از بندهاے درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بجاگیرهاے خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند چون بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثرے بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس در آنجا ماندند قابو دانسته اثار بغي و فساد ظاهر ساخت سید صفي بارهه که بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندے از برادران و خویشان پاے همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضی را به زخمهاے کاري که پیرایه شیران کارزار است ان بد ذات از عرصه نبرد بر گرفته به نکبت سراے خود برد جمعی از جادهٔ دوستي به تگ پا خود را بگوشه سلامت کشیدند وان بد بخت دست تعدي و تصرف به پرگنات دامن کوه که اکثر ازان بجاگیر اعتماد الدوله مقرر است در از ساخته از تاخت و تاراج سر موئی فرو نگذاشت امید که همبوین زودي بسزاے اعمال و جزاے افعال مبتلا گردد و نمک این دولت کار خود بکند انشاالله تعالی روز یکشنبه هفدهم از گهاٹي چاندا عبور واقع شد روز دو شنبه هیجدهم اتالیق جان سپار خانخانان سپه سالار به سعادت استانبوس مفخر گشت چون مدتهاے مدید از حضور دور بود و موکب منصور از نواحي سرکار خاندیس و برهانپور عبور میفرمود التماس دریافت ملازمت نمود حکم شد که اگر خاطر او از همه جهت جمع باشد جریده امده بزودي معاودت نماید بنابرین حسب الحکم بسرعت تمامتر شتافته درین تاریخ دولت زمین بوس دریافت و بانواع نوازش خسروانه و اقسام عواطف شاهانه فرق عزت برافراخته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید چون آردو درگذشتن گهاٹي صعوبت بسیار کشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم روز سه شنبه نوز دهم مقام فرمودم روز کم شنبه بستم کوچ کرده روز مبارکشنبه بیست و یکم باز اتفاق مقام افتاد در کنار دریاے که بهسند استظهار دارد بزم پیاله مرتب گشت اسپ سمند خاصه سمیر نام که از اسپان اول بود بخانخانان عنایت نمودم سمیر باصطلاح اهل هند کوه طلا را گویند و بجهت مناسبت رنگ وکلانی جثه باین اسم موسوم گشته روز جمعه بیست و دوم و شنبه بیست و سوم پی در پی کوچ شد درین روز عجیب ابشارے مشاهده افتاد آبے در غایت صفا پر جوش و خروش از جاے مرتفع می ریزد بر اطراف نشیمن هاے خدا افرین بے تکلف درین نزدیکي

باین خوبی ابشاری بنظر در نیامده نادر سیر گاهی است لحظهٔ از تماشای این محظوظ گشتم روز یک شنبه بیست وچهارم مقام نموده در تالابی که پیش دولتخانه واقع شد برکشتی نشسته شکار مرغابی کرده شد روز دو شنبه بیست پنجم و سه شنبه بیست و ششم و کمشنبه بیست و هفتم پے درپے کوچ افتاد بخانخانان پوستین خاصه که در بر داشتم لطف نمودم و هفت راس اسپ از طویله خاصه که بر هر کدام سواری کرده شد نیز باین اتالیق مرحمت نمودم روز یک شنبه دوم دیماه الهی قلعه رنتهنبور محل رایات جلال گشت این قلعه از اعظم قلاع هندوان است در زمان سلطان علاءالدین خلجی رای پتمبر دیو متصرف بود سلطان مدتهای مدید محاصره نموده بمحنت و تردد بسیار مفتوح ساخت و در اغاز سلطنت حضرت عرش اشیانی انارالله برهانه رای سرجن هادا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت هزار سوار ملازم او می بودند و آنحضرت بمیامن تائید ایزد سبحان در عرض یکماه ودوازده روز فتح کردند و رای سرجن برهمنونی بخت سعادت استانبوس دریافته در سلک دولتخواهان منتظم گشت واز امرای معتبر وبندهای معتمد شد بعد از و پسرش رای بهوج نیز در زمرهٔ امرای عظام انتظام داشت الحال نبیرهٔ او سربلند رای داخل بندهای عمده است روز دو شنبه سیوم بعزم تماشای قلعه توجه نمودم دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن میگویند و دیگری را تهنبور قلعه برفراز تهنبور اساس یافته و این هر دو اسم را ترکیب داده رن تهنبور نام کرده اند اگرچه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتاً کوه رن حصنی است قوی و فتح این حصار منحصر است ازان جانب چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپ هارا بر فراز کوه رن برآورده و عمارات درون حصار را مجرا گیرند اول توپی را که آتش دادند بچوکهندی محل رای سرجن رسید و از آفتادن ان عمارت زلزله در بنای همت او راه یافته وتوهم عظیم بر باطن او مستولی گشته و نجات خود را منحصر در سپردن قلعه دانسته فرق عبودیت و خاکساری بدرگاه شهنشاه جرم بخش عذر پذیر سود القصه قرار داد خاطر چنان بود که شب دربالای قلعه گذرانیده روز دیگر باردو مراجعت فرایم چون منازل و عمارات درون حصار بروش هندوان آساس یافته و خانها را بی هوا و کم فضا ساخته اند دلنشین نیفتاد و خاطر نیز بتوقف راضی نشد حمامی بنظر در آمد که یکی از نوکران رستم خان متصل بحصار قلعه ساخته باغچه و نشمینی مشرف بر صحرا خالی از فضائی و هوائی نیست و در تمام قلعه به ازین جائی نه رستم خان از امرای حضرت عرش اشیانی بوده از صغر سن در بندگی آنحضرت تربیت یافته نسبت محرمیت وقرب خدمتی داشته از غایت اعتماد این قلعه را حواله باو فرموده بودند بعد از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از مجرمان را که درین حصار محبوس اند حاظر سازند تا بجمعیت حال و حقیقت احوال هریک وا رسیده بمقتضای عدالت حکم فرموده شود مجملاً غیر از معامله خون یا شخصی که از خلاصی او فتنه و اشوب در ملک راه می یافت دیگر همه را ازاد ساختم و بهرکدام درخور حال او

خرچی و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن یکپهر و سه گهري بدولتخانه مراجعت فرمودم روز یکشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ نموده روز مبارک شنبه ششم مقام واقع شد درین روز خانخانان پیشکش خود بنظر در آورد از قسم جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیل انچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بمشار الیه مرحمت فرمودم مجموع پیشکش او انچه بدرجه قبول رسید موازي یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد روز جمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم پیش ازین سارس را به شاهین گیرانیده بودم لیکن شکار درنا تا حال تماشا نکرده بودم چون فرزند شاه جهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین هاي او خوب رسیده حسب التماس ان فرزند صبح پگاه سوار شدم یک درنا بدست خود گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آن فرزند در دست داشت گرفت بی تکلف از شکارهاے خوب خوب است بغایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلان است غایتاً سست پرکاراک واقع شد شکار درنا را هیچ نسبتی بان نیست بنازم دل و جگر شاهین را که این قسم جانوران قوي جثه را میگیرد و بزور سرپنجه همت زبون میسازد حسن خان قوشچي آن فرزند بجلدوی این شکار بعنایت فیل و اسپ و خلعت سرفرازي یافت و پسرش نیز باسپ و خلعت ممتاز گشت روز شنبه هشتم چهار کروه و یکپاکوچ کرده روز یکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سپه سالار بخلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه با تلایر فرق عزت بر افراخته مجدداً بصاحب صوبگي ملک خاندیس و دکن سربلندي یافت و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاري ذات و سوار مرحمت شد چون صحبت او با لشکرخان راست نیامد حسب الالتماس مشارالیه عابد خان دیوان بیوتات را بخدمت دیواني بیوتات مقرر فرمودم و منصب هزاري ذات و چهارصد سوار عنایت شد اسپ و فیل و خلعت مرحمت نموده بدان صوب فرستادم و همدرین روز خاندوران از صوبه کابل رسیده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و تسبیح مروارید با پنجاه راس اسپ و ده قطار شتر نر و مایهٔ ولایتي و چند دست جانور شکاري و چیني و خطائي وغیره برسم پیشکش معروض داشت روز دوشنبه دهم سه کروه و یکپاو روز سه شنبه یازدهم پنج کروه و سه پاو کوچ شد درین روز خاندوران مردم خود را آراسته بنظر در آورد و هزار سوار مغل که اکثر اسپ ترکي و بعضی عراقي و مجنس داشتند بشمار داد با آنکه جمعیت او اکثر متفرق گشته بعضے ملازم مهابتخان شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور جدائي گزیده باطراف ممالک رفته اند اینقدر سوار خوش اسپه غنیمت نمود بیتکلف خاندوران در شجاعت و دلاوري و جمعیت داري از یکتایان روز گار است اما افسوس که پیر منحني شده و کبر سن او را دریافته و باصره اش بسیار ضعیف و زبون گشته دو پسر جوان و رشید دارد خالي از معقولیتی نیستند غایتاً خود را در برابر خاندوران نمودن کاری است مشکل و عظیم درین روز بمشارالیه و فرزندان او خلعت و شمشیر مرحمت شـــد روز یکشنبه دوازدهم سه نیم کروه درنوردیده بر کنار تال ماندو نزول

سعادت اتفاق افتاد درمیان تال نشیمنی از سنگ واقع است بر یکی از ستونها این رباعی شخصی ثبت نموده بود بنظر درآمد و مرا از جا در آورد الحق از شعرهاست خوب است

یاران موافق همه از دست شدند * در دست اجل یگان یگان پست شدند
بودند تنک شراب در مجلس عمر * یک لحظه زما پیشترک مست شدند

دریندوقت رباعی دیگرهم ازین عالم شنیده شد چون بسیار خوب گفته آن را نیز نوشتم

افسوس که اهل خرد و هوش شدند * از خاطر همدمان فراموش شدند
آنها که بصد زبان سخن میگفتند * آیا چه شنیدند که خاموش شدند

روز مبارکشنبه سیزدهم مقام کرده شد عبدالعزیز خان از صوبه بنگش رسیده سعادت آستانبوس دریافت اکرامخان که بفوجداری فتح پور و اطراف آن متعین بود بدولت ملازمت سربلند گشت خواجه ابراهیم خان بخشی صوبه دکن بخطاب عقیدت خانی سرفراز شد میر حاج از کومکیان صوبه مذکور از جوانان مردانه است بخطاب شرزه خانی و علم سربلندی یافت روز جمعه چهاردهم پنج کروه و یکپاو کوچ شد روز شنبه پانزدهم سه کروه طے نموده در سواد بیانه نزول اجلال اتفاق افتاد خود با اهل حرم به تماشاے بالاے قلعه شتافتم محمد بخشی حضرت جنت آشیانی که حراست قلعه بعهده او مقرر بود منزلی ساخته مشرف بر صحرا بغایت مرتفع و خوش هوا و مزار شیخ بهـلول نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیضی نیست شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما یدطولی داشته و جنت آشیانی را بشیخ مذکور رابطه محبت و حسن عقیدت بروجه کمال بوده درهنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یکچندے دران ولایت اقامت گزیدند میرزا هندال بحکم آنحضرت در آگره مانده بود جمعے از قلعچیان زر بنده که سرشت انهابه فتنه و فساد مجبول است راه بیوفائی سپرده از بنگاله نزد میرزا آمدندو سلسله جنبان خبث باطن میرزا شده به بغی و کافر نعمتی و ناحق شناسی رهنمونی کردند و میرزاے بے عاقبت خطبه بنام خود خوانده صریحاً اعلام بغی و عناد مرتفع گردانید چون صورت واقعه از عرضداشت دولتخواهان بمسامع جلال رسید انحضرت شیخ بهلول را بجهت نصیحت فرستادند که میرزا را از اراده باطل گردانیده بشاهراه اخلاص و اتفاق ثابت قدم سازد چون آن بیدولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شیرین ساخته بودند میرزا باندیشه باطل خام طمع شده بموافقت و متابعت راضی نگشت و بتحریک ارباب فساد شیخ بهلول را درچارباغ که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه برلب آب جون ساخته اند به تیغ بیباکی شهید گردانید و چون محمد بخشی را بشیخ مذکور نسبت ارادت بود نعش او را در قلعه بیانه برده مدفون ساخت روز یک شنبه شانزدهم چهار و نیم کروه طی نموده در منزل برہ رسیده شد چون باغ و باولی که بحکم مریم زمانی در پرگنه جوسته اساس یافته در سر راه واقع بود بتماشاے ان توجه فرمودم بے تکلف

باولي عمارتے است عالي و بغایت خوب ساخته اند از کارفرمایان تحقیق شد که مبلغ بست هزار روپیه صرف این عمارت شد و چون درین حوالي شکار خیلکی بود روز دوشنبه هفت دهم مقام فرمودم روز سه شنبه هیژ دهم سه کروه و یک نیم پاو گذشته در موضع دایرمئو ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز کم شنبه نوزدهم دو کروه و نیم طي نموده در کنار کول فتحپور رایات منصور بر افراشت و چون هنگام عزیمت فتح دکن از رن تهنبور تا اوجین آسامي منازل و بعد مسافت انها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید و از راه رن تهنبور تا فتحپور براهي که آمده شد دو بیست و سي و چهار کروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام که مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طي نموده شد بحساب شمسي چهار ماه و یکروز کم گذشته و قمري چهار ماه کامل و از تاریخي که موکب اقبال بعزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقر الخلافه نهضت فرموده تاحال که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال باز بمرکز سلطنت قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد منجمان و اختر شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیماه الهي سنه سیزدهم مطابق سلخ محرم سنه یکهزار و بیست و هشت هجري ساعت در آمدن بدار الخلافه اگره اختیار فرموده بودند درینولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض گشت که علت طاعون در شهر آگره شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کنج ران یا در ته گلو دانه بر آورده ضایع میشوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طغیان میکند و در اغاز تابستان معدوم میگردد و از غرایب انکه درین سه سال بجمیع قصبات و قریات نواحي آگره سرایت کرده و در فتحپور اصلا اثر این ظاهر نشده حتی در آمان آباد تا فتحپور دو نیم کروه مسافت است مردم انجا از بیم وبا ترک وطن داده بدیگر مواضع پناه برده بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات دانسته مقرر شد که درین ساعت مسعود بمبارکي و فرخي در معموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تخفیف بیماري و گراني ساعت دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت ورود رایات جهان کشا بمستقر الخلافة ارزاني فرمائیم انشاالله تعالی و تقدس جشن مبارکشنبه در کنار کول فتحپور ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمعموره بست و هشتم قرار یافته هشت روز در همین منزل توقف مقرر گشت حکم فرمودم که دور تال را پیمودند هفت کروه بر آمد درین منزل غیر از حضرت مریم الزماني که بقدر تکسر میداشته اند دیگر جمیع بیگمان و خلوت نشینان سرادق عفت و سایر بندهاے درگاه دولت استقبال دریافتند صبیه آصفخان مرحوم که در خانه عبد الله خان پسر خان اعظم است نقلي عجیب و غریب بذرانیده نهایت تاکید در تصحیح آن نمود بجهت غرابت مرقوم گشت گفت روزے در صحن خانه موشی بنظر درآمد سراسیمه افتان و خیزان بطرز مستان هرسو میرفت و نمی دانست که بکجا میرود به یکے از کنیزان گفتم که دم آن را گرفته پیش گربه انداخت گربه بشوق و میل از جاے جسته موش را بدهن گرفت و في الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخته

رفته رفته آثار ملال و آزردگی از چهره او پیدا شد روز دیگر نزدیک مردن رسید بخاطر گذشت که اندک تریاق فاروق باید داد چون دهانش کشوده شد کام و زبان سیاه بنظر درآمد تا سه روز بحال تباه گذرانیده در چهارم بهوش آمد بعد ازان کنیزکی را دانه طاعون ظاهر شد و از افراط سوزش و فزونی درد آرام و قرار درو نماند و رنگش متغیر گشت زردی بسیاهی مایل و تپ محرق کرد روز دیگر از پایان اطلاق شده در گذشت و بهمین روش هفت و هشت کس درانخانه ضایع گشتند و چندی بیمار بودند که ازان منزل برآمده بباغ رفتم انهانیکه بیماری داشتند در باغ فوت شدند و درانجا دیگرے دانه بر نیاورد مجملاً در عرض هشت و نه روز هفده کس مسافر راه عدم شدند و نیز گفتند انها که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگرے طلبیدندے فی الفور دروهم سرایت کردے و آخر چنان شد که از غایت توهم هیچکس نزدیک بانها نمیگشت روز شنبه بست و دوم خواجه جهان که بحراست آگره مقرر بود سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر بصیغه نذر و چهار صد روپیه برسم تصدق گذرانید روز دوشنبه بیست و چهارم بمشارالیه خلعت خاصه مرحمت شد روز مبارک شنبه بست و هشتم بعد از گذشتن چهار گهڑی که قریب بدو ساعت نجومی باشد

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

بمبارکی و فرخی رایات منصور بمعموره فتحپور نزول سعادت ارزانی فرمود درهمین ساعت جشن فرزند ارجمند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بست و هشتم بحساب ماه هاے شمسی بمبارکی آغاز شد امید که بعمر طبعی رسد و همدرین تاریخ حضرت مریم الزمانی از آگره تشریف گرامی ارزانی فرمودند و بدریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اندوختم امید که ظل تربیت وشفقت ایشان بر سر این نیازمند مخلد باد چون اکرام خان پسر اسلامخان خدمت فوجداری این حدود را چنانچه باید بقید ضبط در اورده بود منصب اورا از اصل واضافه هزار وپانصدیذات و هزار سوار مرحمت شد سهرابخان پسر میرزا رستم صفوی بمنصب هزاریذات و سیصد سوار ممتاز گشت درین روز عمارت دولتخانه حضرت عرش اشیانی را به تفصیل سیر کرده بفرزند شاه جهان نموده شد درون ان حوض کلانی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپور تلاؤ نام سی و شش درعه در سی و شش درعه مربع و عمقش چهار و نیم درعه و بحکم انحضرت متصدیان خزانه عامره بفلوس و روپیه مملو ساخته بودند سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار دام که شانزده لک و هفتاد و نه هزار و چهار صد روپیه باشد که مجموع یک کرور و سه لک بحساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان بضابطه ایران بوده باشد مدتها تشنه لبان بادیه طلب را ازان چشمه سار مکرمت سیراب امید می ساختند روز یک شنبه غره بهمن ماه بحافظ یاد علی گوینده هزار درب انعام شد محب علی پسر بداغخان چکنی و ابوالقاسم خان گیلانی که داراے ایران چشم جهان بین انهارا میل کشیده سر بصحراے اوارگی داده مدتیاست

که در پناه این دولت روز گار بفراغخاطر بسر می برند و بهر کدام در خور حال انها وجه معیشت مقرر گشته درین تاریخ از اگره امده سعادت استانبوس دریافتند و بهر یک هزار روپیه انعام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دولتخانه باراستگي ترتیب یافت و بنده هاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت گشتند نصرالله که فرزند سلطان پرویز فیل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت جلد جهانگیر نامه با اسپ پنچاق خاصه عنایت شد که بجهت انفرزند به برد روز یکشنبه هشتم بکذور کرن پسر رانا امرسنگه اسپ و فیل و خلعت و کهوه مرصع با پهول کتاره مرحمت نموده شد بجاے جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او اسپی برانا فرستاده شد و همدرین روز بعزم شکارامان اباد توجه نمودم چون حکم بود که اهوان ان سرزمین را هیچکس شکار نکند درین شش سال اهو بسیار فراهم امده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه معاودت نمودم و روز مذکور بدستور معهود بزم پیاله ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروضه غفران پناه شیخ سلیم چشتي که شمه از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه این اقبال نامه ثبت افتاده رفته فاتحه خوانده شد هرچند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده هاے درگاه ایزدي پسندیده نیست بلکه دون مرتبه خود دانسته از اظهار ان اجتناب می نمایند لیکن و قتي از اوقات در جذبه مستي بے اراده و اختیار با القصد هدایت شخصي ظاهر شد از جمله ان که پیش از ولادت من حضرت عرش اشیاني را بنوید قدوم این نیازمند و دو برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگر انکه روزی بتقریبي حضرت عرش اشیاني پرسیدند که عمر شما چند است و زمان ارتحال بدارالملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل اعلی عالم السر والخفیات است و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیاز مند فرمودند که هرگاه شاهزاده به تعلیم معلم یا دیگر چیزی یادگیرند و بان متکلم میشوند نشان وصال است لاجرم آنحضرت بجمعی که درخدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که هیچکس بشاهزاده از نظم و نثر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت و روزی یکی از عورات مستحقه که دران محله می بود اسپند همیشه بجهت دفع عین الکمال می سوخت باین بهانه درخدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند میشد مرا تنها یافته غافل ازان مقدمه این بیت را بمن تعلیم نمود

الهي غنچه آمید بکشاي * گلي از روضه جاوید بنماے

من بخدمت شیخ رفته این بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جاے خود برجسته بملازمت حضرت عرش اشیاني شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود اگاهي بخشیدند قضارا همان شب اثار تب ظاهر شد و روز دیگر کس بخدمت ان حضرت فرستاده تانسین کلانوت را که از گویندهاے بی نظیر بود طلب داشتند تانسین بملازمت ایشان رفته اغاز گویندگي نمود بعد ازان کس بطلب حضرت عرش اشیاني

فرستادند چون آنحضرت تشریف آوردند فرمودند که وعدهٔ وصال رسیده و از شما وداع
می شویم و دستار از سر خود برداشته بر سر من نهادند گفتند که ما سلطان سلیم را جا
نشین خود ساختیم و او را بخدای حافظ و ناصر سپردیم و زمان زمان ضعف ایشان امتداد
میبافت و اثر گذشتن بیشتر ظاهر میشد تا بوصال محبوب حقیقي پیوستند یکی از
اعاظم آثار که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش اشیاني بظهور آمده این
مسجد و روضه است بی اغراق عمارتي است نهایت عالي تمکین که مثل این مسجد
در هیچ بلادی نیست عمارتش همه از سنگ در کمال صفا اساس نهاده پنج لکروپیه
از خزانه عامره صرف شده تا باتمام رسیده و آن که قطب الدینخان کوکلتاش محجر
و دور روضه و فرش گنبد وپیشطاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سوای این است این
مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر سمت جنوب واقع است در غایت ارتفاع
و نهایت تکلف پیشطاق دوازده درعه عرض و شانزده طول پنجاه و دو درع ارتفاع دارد
بسي و دو زینه بالا باید رفت تا بانجا رسید و در دیگر خورد تر ازین رو بمشرق واقع
است طول مسجد از مشرق و بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده درعه است
ازانجمله مقصوره بیست و پنج و نیم درع پانزده در پانزده درع گنبد میان است
و هفت درع عرض و چهارده طول و بست و پنج درع ارتفاع پیشطاق است و هر
دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است و ده درع درده درع تتمه ایوان
ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یک صد و هفتاد و دو درع
است و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار درعه و
طول پنج درع است و ایوان بعرض هفت و نیم درع است و صحن مسجد سوای
مقصوره و ایوان و در یکصد و شصت و نه درع طول ویکصد وچهل و سه درع عرض است
و بالای ایوانها و در و بالای مسجد گنبدهای خورد ساخته اند که در شب های عرس
و ایام متبرکه شمع دران میان نهاده دوران را بپارچه ایوان میگیرند واز عالم فانوس می
نماید و زیر صحن مسجد را برکه ساخته اند که باب باران مملو میسازند و چون فتحپور
کم آب و بد آب است و با هل این سلسله و درویشانی که پیوسته مجاور این مسجد
اندک تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق
روضهٔ شیخ است میان گنبد هفت درع و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش انرانیز
پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب
باند فاصله گنبد دیگر واقع است که خویشان و فرزندان شیخ در انجا آسوده اند از عالم
قطب الدینخان و اسلامخان و معظمخان وغیره که همه نسبت این سلسله و مراعات
حقوق بمرتبه امارت و پایهٔ عالي رسیده اند چنانچه احوال هریک در جاے خویش
مذکور گشت الحال پسر اسلامخان که بخطاب اکرام خانے سرفرازي دارد و صاحب
سجاده است و آثار سعادتمندي از احوال او ظاهر و خاطر به تربیت او متوجهه بسیار
است روز مبارک شنبه نوزدهم عبدالعزیزخان را بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار

سرفراز ساخته بخدمت فتح قلعه کانگره و استیصال سورجمل کافر نعمت تعین فرمودم و فیل و اسپ و خلعت بمشار الیه مرحمت شد ترسون بهادر نیز بهمان خدمت دستوری یافت و منصب او هزار و دو صدي ذات و چهار صد و پنجاه سوار مقرر گشت و اسپ عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله در کنار تال واقع بود و بغایت جاے بصفا و مقام دلنشین تعریف مي نمودند حسب‌الالتماس ان مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بستم و ششم درانجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنت بلوازم پاے انداز و پیشکش پرداخت و مجلس عالي آراست و شب بعد از خوردن طعام بدولتخانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه سویم ماه اسفندارمذ الهي سید عبدالوهاب بارهه که در صوبه گجرات خدمت و ترددات ازو بظهور رسیده بود بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفرازي یافته بخطاب دلیر خاني فرق عزت بر افراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه بست‌وهفتم بدولت خانه مراجعت واقع شد قضا را روز سه شنبه در اثناے شکار عقد مروارید و لعلي که نور جهان بیگم در گردن داشت گسیخته یک قطعه لعل که بده هزار روپیه‌ مي ارزید با یکدانه مروارید که هزار روپیه بها داشت گم شد روز کمشنبه هرچند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد بخاطر رسید که هرگاه نام این روز کمشنبه است پیدا شدن آن درین روز از محالات است بخلاف ان چون روز مبارک شنبه همیشه برمن خجسته و مبارک آمده است باندک تفحص قراولان هردو را دران صحراے بےسروبن یافته بملازمت من آوردند و از اتفاقات حسنه انکه در همین روز فرخنده جشن وزن قمري و بزم بسنت بارے آراستگي یافت و بشارت فتح قلعه مؤ و شکست سورجمل سیاه بخت نیز رسید تفصیل این اجمال انکه چون راجه بکرماجیت باافواج منصور بدان حدود پیوست سورجمل برگشته روز خواست که روزے چند به تذبذب و یاوه‌درائي بگذراند مشارالیه که از حقیقت کار اگهي داشت بسخن او نه پرداخته قدم جرات و جلادت پیش نهاد وان مخذول العاقبت سررشته تدبیر از دست داده نه بجنگ صف پاے همت قایم داشت و نه بلوازم قلعداري همت گماشت باندک زد و خوردي کس بسیار بکشتن داده راه اوارگي پیش گرفت و قلعه مؤ و شهرے که اعتضاد قوي ان برگشته بخت بود بے محنت و تعب هردو مفتوح گشت و ملکي که اباًعن‌جدا در تصرف داشت پامال عساکر اقبال شد وان سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباه‌پناه بکریوه‌هاے دشوار گذار برده خاک مذلت‌و خواري بر فرق روزگار خویش بیخت راجه بکرماجیت ملک اورا پس سر گذاشته بافواج قاهره بتعاقب او شتافت چون صورتحال بمسامع جلال رسید بجلدوے این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت فرمودم و فرمان قضا جریان از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که قلعه‌و عماراتے که ساخته و پرداخته اوو پدر او باشد از بیخ‌وبنیاد بر انداخته اثرے ازان بر روے زمین نگذارند و از غرایب انکه سورجمل برگشته روزگار

برادری داشت جگت سنگه نام چون اورا بخطاب راجگی و پایه امارت سربلند ساختم و ملک رانا را و سامان و حشم و خدم بے شریک و سهیم بمشارالیه عنایت نمودم بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که بااو سرسازگاری نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده بصوبه بنگاله فرستاده بودم و ان بیچاره دور از وطن در غربت روزگارے بخواری و دشمن کامی گذرانیده انتظار لطیفه غیبی داشت تا انکه بطالع او چنین منصوبه نشست و ان بے سعادت تیشه بر پاے خود زد جگت سنگه را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگی و منصب هزاریذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بست هزار درب مدد خرچ از خزانه عامره عنایت شد و کهپوه مرصع و خلعت واسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم و فرمان گیتی مطاع شــــرف صدور یافت که اگر مشارالیه برهمنونے طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولتخواهی ازو بظهور رسد دست تصرف او را دران ملک قوی مطلق گرداند * چون تعریف باغ نور منزل و عمارات که بتازگی احداث یافته مکرر بعرض رسیده بود روز دو شنبه بربارگی شوق سوار شده درباغ بوستان سرا منزل گزیدم و روز سه شنبه دران گلشن دلکشا بعیش و فراغت گذرانیده شب کم شنبه باغ نور منزل بورود موکب مسعود اراستگی یافت این باغی است مشتملبر سیصدو سی جریب به گز الهی و دوران را دیوار عریض رفیع از خشت و اهک ریخته براورده درغایت استحکام و درمیان باغ عمارات عالی و نشیمن گاه به تکلف و حوضهاے لطیف ساخته شده ودر بیرون دروازه چاه کلانے ترتیب یافته که سی و دو جفت گاؤ متصل اب میکشند و شاه جوئی درمیان باغ درامده بحوضها میریزد و غیرازین چندین چاه دیگر است که اب انها بحوضها و چمن ها تقسیم می یابد بانواع و اقسام فواره و ابشار زینت افزوده و تالاب درمیان حقیقی باغ واقع است که بآب باران پر میشود اگر احیاناً درشدت گرما اب ان رو بکمی نهد از اب چاه مدد میرسانند که پیوسته لبریز باشـــد قریب یک لک و پنجاه هزار روپیه تاحال صرف این باغ شده و هنوز نا تمام است و مبلغها بســـاختن خیابانها و نشانیدن نهال ها صرف خواهد شد و نیز قرار یافته که میان باغ را از سرنو حصر نموده راه مداخل و مخارج آب را بنوعی استحکام بخشند که همیشه پرآب باشد و اب ان از هیچ راهے بدر نرود و نقصان نه پذیرد یمکن که قریب بدو لک روپیه بهمه جهت صرف شود تا باتمام رسد روز مبارک شنبه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از جواهر و مرصع الات و اقمشه و فیل و اسپ موازی یک لک و پنجا هزار روپیه انتخاب نموده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم تا روز شنبه دران گلذار نشاط بعشرت و انبساط گذرانیده شب یکشنبه بست و هفتم به فتحپورعنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امراء عظام بدستور هرسال دولتخانه را آئین بندی نمایند روز دو شنبه بست و هشتم بقدراشوبی در چشم خود یافتم چون از غلبه خون بود فے الفور بعلی اکبر جراح فرمودم که نصد گیرد و روز دویم نفع آن ظاهر شد و هزار روپیه باو مرحمت شد روز سه شنبه

بصحت و نهم مقربخان از وطن خود آمده سعادت استانبوس دریافت و بانواع مراحم سرفراز ساختم *

جشن چهاردهمین نوروز از جلوس همایون

صبح مبارک شنبه چهارم شهر ربیع‌الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجری حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل شرف و سعادت تحویل ارزانی داشت و سال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند بمبارکی و فرخی آغاز شد در روز مبارک شنبه غره نو روز گیتی فروز فرزند اقبال مند شاه جهان که غرهٔ ناصیهٔ مرادات و فروغ جبهه سعادات است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روز گار از نفایس و نوادر هر دیار بر سم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید ازان جمله یاقوتی است بوزن بیست و دو سرخ خوشرنگ و آبدار و باندام جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند دیگر لعلی است قطبی که وزن آن سه ٹانک بغایت نفیس قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد دیگر شش دانه مروارید که یکی از انها یک ٹانک و هشت سرخ وزن دارد وکلاء آن فرزند در گجرات به بیست و پنجهزار روپیه ابتیاع نمودند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که هژده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پردلهٔ مرصع با قبضهٔ شمشیر که در زرگر خانهٔ آن فرزند با تمام رسید و اکثر جواهران را تراشیده نشانده اند و آن فرزند نهایت دقت تصرف طبیعت بکار برده پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافته و این تصرفات خاصه اوست که تا حال بخاطر هیچکس نرسیده بود و بے تکلف خوب یافته یک جفت نقارهٔ مرسل نواز را از طلا ساخته همه کورکه ونقارهٔ و کرنا و سرنا وغیره انچه لازمه نقار خانه بادشاهان ذی شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخنده و مسعود که بر تخت مراد جلوس نمودم به نوازش در آوردند مجموع به شصت و پنجهزار روپیه بر آمده دیگر تخت سواری فیل که اهل زمان هوده گویند از طلا ساخته بسی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب‌الملک حاکم گولکنده فیل اول داد الهی نام داشت چون در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد نور نوروز نام کردم الحق فیلی است بغایت عالی در کلانی و جمال و شکوه هیچ کاستی ندارد چون درنظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهاے شش زنجیر دیگر بست هزار روپیه و رخوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل نور نوروز ان فرزند ترتیب داده بود بسی هزار روپیه قیمت شد و فیل دوم با رخوت نقره گذشت و ده هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده شد و از پارچه هاے نفیس گجرات که کرگراقان آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر به تفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصه مجموع پیشکش او چهار لک و پنجاه هزار روپیه شد امید که از عمر و دولت برخورد روز جمعه دویم شجاعتخان

عرب و نورالدین قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند روز شنبه سیوم دارابخان پسر خانخانان
روز یکشنبه چهارم خانجهان التماس ضیافت نمود از پیشکشهاے او یک مروارید که
به بست هزار روپیه خریده بود با دیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سی هزار
روپیه قیمت شد قبول افتاد تتمه بمشارالیه بخشیده شد روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس
و حاکم خان روز سه شنبه ششم سردار خان روز کم شنبه هفتم مصطفی خان و امانت
خان پیشکش گذرانیدند از هر کدام قلیلی بجهت سرفرازی انها قبول نموده شد روز
مبارکشنبه هشتم مدارالملکی اعتمادالدوله در منزل خویش جشن ملوکانه آراسته التماس
ضیافت نمود بقبول این ملتمس پایهٔ قدر او افزوده شد الحق در آراستن مجلس و
افزایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف بکار برده اطراف تال را تا جائیکه چشم کار میکرد
و کوچهاے که از دور و نزدیک مینمود باقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیده
بود از جمله پیشکشهاے آن مدارالسلطنت تختی است از طلا و نقره در نهایت
تکلف و تصنع و پایهاے آن را بصورت شیر نموده که تخت را برداشته اند در مدت
سه سال باهتمام تمام باتمام رسیده بود و بچهار لک و پنجاه هزار روپیه مرتب گشت
و این تخت هنرمند نام فرنگی ساخته که در فنون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی
عدیل و نظیر خود ندارد و بغایت خوب ساخته و این خطاب را من باو عنایت فرمودم
و سواے آن پیشکشی که بجهت من آورده موازی لک روپیه از مرصع آلات و اقمشه
به بیگمان و اهل محل گذرانید بے اغراق از ابتداے زمان دولت حضرت عرش آشیانی
انارالله برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیاز مند است هیچکسے از
امرایان عظام چنین پیشکشے نکشیده الحق او را بدیگران چه نسبت درین روز اکرامخان پسر
اسلامخان منصب دو هزاری ذات وهزار سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و انے راے
سنگدلن بمنصب دو هزاری ذات و هزار و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت روز
جمعه نهم اعتبار خان پیشکش گذرانید و همدرین تاریخ خاندوران بعنایت اسپ و فیل
سرفراز شده به ایالت ولایت پتنه رخصت یافت و منصب او بدستور سابق شش هزاری ذات
و پنجهزار سوار مقرر گشت روز شنبه دهم فاضلخان روز یکشنبه یازدهم میر میران روز دوشنبه
دوازدهم اعتقاد خان روز سه شنبه سیزدهم تاتار خان و انے راے سنگدلن روز کم شنبه
چهاردهم میرزا راجه بهاو سنگهه پیشکش کشیدند و از هر کدام آنچه نفایس و تازگی
داشت برگزیده تتمه بانها مرحمت فرمودیم روز مبارک شنبه پانزدهم اصف خان در
منزل خود که بغایت جاے بصفا و دلنشین بود مجلس عالی و جشن بادشاهانه
اراسته التماس ضیافت نمود ملتمس او را پایه قبول بخشیده با اهل محل تشریف
برده شد و ان رکن السلطنت این عطیه را از مواهب غیبی شمرده در افزونی پیشکش
و ترتیب مجلس غایت اغراق بکار برده بود از جواهر گران بها و زر بفتهاے نفیس
و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم از جمله پیشکشهاے
او لعلی است بوزن دوازده و نیم تانک که بیک لک و بیست و پنج هزار روپیه خریده

بود قیمت مجموع پیشکش او انچه مقبول افتاد یک لک و شصت و هفت هزار روپیه شده درین تاریخ خواجه جهان بمنصب پنج هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز شد لشکرخان حسب الحکم از دکن آمده بدولت ملازمت سربلندي یافت چون درخاطر قرار گرفته که بعد گذشتن آیام برسات در آغاز خوبي هاے هوا بفضل ایزد جل و علی موکب گیهان نظیر بسیر گلذار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم محافظت و محارست قلعه و شهر آگره و فوجداري اطراف و نواحي بدستوریکه خواجه جهان داشت بلشکرخان مناسب دیده او را بنوید این مرحمت ممتاز ساختم امانتخان بخدمت داروغگي داغ و گذرانیدن سواران خودمحله سرفراز گشت روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میر بخشي و روز شنبه هفتدهم صادق خان بخشي و روز یک شنبه هشتدهم ارادتخان میرسامان و روز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هرکدام انچه بسند افتاد بجهت سرفرازي انها پایه قبول یافت درین نو روز قیمت پیشکشها که بندهاے درگاه گذرانیده اند و بمعرض قبول افتاده بست لک روپیه شده روز شرف بفرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز منصب بیست هزاري ذات و ده هزار سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم اعتمادالدوله بمنصب هفت هزاري ذات و سوار شرف اختصاص یافت عضدالدوله را بخدمت اتالیقي قرةالعین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید که بعمر طبعي برسد و از اهل سعادت و اقبال باد قاسم خان منصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار و باقرخان بمنصب هزاري ذات و چهارصد سوار سرفراز شدند چون مهابتخان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدي بصوبه بنگش تعین فرمودم و عزتخان را که دران صوبه مصدر خدمات شایسته شده بود بعنایت فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساختم دریفولا عبدالستار مجموعه بخط خاص حضرت جنت آشیاني انارالله برهانه مشتملبر بعضي از دعوات و مقدمه از علم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده و بحقیقت وا رسیده دران جریده ثبت فرموده اند برسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقي و نشاطی درخود مشاهده نمودم که خود را کم بآن حال یاد دارم بغایت الغایت محظوظ گشتم بخدا که هیچ تحفه پیش من بانها نمیرسد بجلدوے اینخدمت منصب او ازانچه در متخیله او نگذشته بود افزوده هزار روپیه انعام فرمودم هنرمند فرنگي که تخت مرصع را ساخته بانعام سه هزار درب و اسپ و فیل سرفراز شد بخواجه خاوند محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالي از درویشي و نامرادي نمینماید هزار روپیه لطف فرمودم لشکر خان بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سربلندي یافت معمورخان بمنصب نه صدي ذات و چهارصد و پنجاه سوار و خواجگي طاهر بهشتصدي ذات و سیصد سوار و سید احمد قادري بهشتصدي و شصت سوار سرفراز گشتند براجه سارنگدیو منصب هفت صدي ذات و سي سوار میر خلیل الله پسر عضدالدوله بمنصب ششصدي ذات و دو صد و پنجاه

سنـوار فیروز خان خواجه سرا بمنصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار و خدمتخان بمنصب پانصد و پنجاهی و یکصد و سی سوار و محرم خان پانصدی و یک صد و بیست سوار عزت خان بمنصب ششصدی ذات و یکصد سـوار راے نیوالیداس مشرف فیلخانه بمنصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار و راے مانیداس مشرف محل بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار سربلندی یافت نتهمل و جگمل پسوان کشن سنگه هر کدام بمنصب پانصدی و دو صد و بست و پنج سوار امتیاز یافتند اگر اضافه منصب داری انها که از پانصدی کمتر اند نگاشته شود بطول انجامد بخضرخان متعینه خاندیس دو هزار روپیه انعام شد روز کم شنبه بیست و یکم بقصد شـکار متوجه امان اباد گشتم پیش ازین بچند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان قراول باشی بجهت شکار قمرغه فضاے و سیعی اختیار نموده بر دور ان سراپرده کشیده آهوے بسیار از اطراف صحرا رانده بدرون سراپرده اورده بودند چون عهد کرده ام که بعد ازین هیچ جاندارے را بدست خود نیازارم بخاطر رسید که همه را زنده گرفته درمیان چوکان فتحپور گذاشته شود که هم ذوق شکار دریافته باشم و هم آسیبی بانها نرسد بنابرین هفتصد راس در حضور گرفته به فتحپور فرستاده شد چون ساعت درامدن بدارالخلافه نزدیک بود براےمان خدمتیه حکم فرمودم که از شکار گاه تا میدان فتحپور دورویه مثل کوچه سراپرده میکشیده باشند و آهوان را ازانجا رانده بمیدان رسانند و قریب هشتصد آهو بایں طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد راس بوده باشد شب کم شنبه بست و هشتم از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سراے منزل گزیده شد و از انجا شب مبارک شنبه بست و نهم بباغ نور منزل نزول اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سی ام والده شاه جهان بجوار رحمت ایزدی پیوست روز دیگر خود بمنزل ان فرزند گرامی رفته بانواع و اقسام دلنوازی و خاطرجوئی او رسیده همراه خود بدولت خانه اوردم روز یکشنبه غره اردی بهشت ماه الهی بساعت سعادت قرین که منجمان و اخترشناسان اختیار نموده بودند بر فیل خاصه دلیر نام سوار شده بمبارکی و فرخی بشهر درامدم خلق انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار و در و دیوار فراهم امده انتظار داشتند بائین معهود تا درون دولت خانه نثار کنان شتافتم از تاریخیکه موکب مسعود باین سفر عاقبت محمود نهضت فرموده تاحال که قرین سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است دریندولا بفرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهاے مدید گذشته که از خدمت حضور محروم است و بادراک سعادت زمین بوس مستسعد نگشته اگر آرزو مند ملازمت باشد بموجب حکم متوجهه درگاه شود بعد از ورود فرمان مرحمت عنوان ان فرزند ظهور این مکرمت را از مواهب غیبی دانسته روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد درین مثال بفقرا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش بیگهه و دو دیهه در و بست و سیصد و بست خروار غله از کشمیر و هفت قلبه زمین از کابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام بخشی و خیرسگالی

نصیبها و روزي باد از سوانح این ایام باغي شدن اله داد پسر جلال افغان است تفصیل این اجمال آنکه چون مهابتخان بضبط بنگش و استیصال افغانان دستوري یافت بگمان آنکه شاید این بی سعادت در برابر مراحم و نوازش ما مصدر خدمتی تواند شد التماس نموده همراه برد چون سرشت این کافر نعمتان حق ناشناس بنفاق و بد اندیشي مجبول است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر او را بدرگاه فرستد که بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد و بعد ازانکه پسر و برادر او بدرگاه رسید بجهت تسلي و دلاساي او بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم لیکن ازانجا که گفته اند

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از تاریخی که بان سرزمین پیوست اثار بی دولتی و حق ناشناسي از وجنات احوال او ظاهر شدن گرفت و مهابتخان بجهت نظام کارسرشته مدارا از دست نمیداد تا انکه دربنولا فوجی بسرداري پسر خود برسر طایفه از افغانان فرستاده بود او را همراه ساخت چون بمقصد پیوستند از نفاق و بد اندیشي مومی الیه آن یورش خاطر خواه بانجام نرسیده و بی حصول مقصود مراجعت نمودند الهداد بدنهاد بتوهم آن که مبادا دربن مرتبه مهابتخان ترک مدارا نموده در مقام تحقیق و باز پرس در آمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پرده آزرم از میان برگرفته بغي و حرام نمکي را که دربن مدت پوشیده میداشت بی اختیار ظاهر ساخت و چون حقیقت حال از عرضداشت مهابتخان بمسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر او را با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند اتفاقاً پدر این بے دولت نیز از خدمت حضرت عرش اشیاني گریخته بود و سالها بدزدي و راهزني روزگار بسر می برد تا بسزاے کردار زشت خود گرفتار شد امید هست که این بی سعادت هم دربن زودي بپاداش اعمال خویش مبتلا گردد روز مبارک شنبه پنجم مانسنگهه ولد راوت شنکر که از کمکیان صوبه بهار است بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سرفرازي یافت عاقلخان را بجهت دیدن محله و تحقیق جمعیت منصبداراني که بخدمت بنگش مقرر اند رخصت فرمودم و فیلی بمشار الیه عنایت شد بمهابتخان خنجر خاصه طرح ماژندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نموده فرستادم پیشکش روز دوشنبه به محمود آبدار که از زمان شاهزادگي و ایام طفولیت بلوازم بندگي و خدمتگارے اشتغال دارد انعام مقرر شد بیزن خویش پاینده خان مغول بمنصب هفت صدي ذات و چهار صد و پنجاه سوار ممتاز گشت محمدحسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگري کانگره اختصاص دارد منصب ششصدي ذات و چهار صد و پنجاه سوار مرحمت نمودم دربن تاریخ تربیت خان که از خانزدان موروثی این درگاه بود و بیمن نیت درست در سلک امرا انتظام داشت ودیعت حیات سپرد خالي از نامرادي و سلامت نفس نبود جواني عیاش طبیعت بود تمامي عمر خود را میخواست که بفراغت بگذراند بنغمه هندي بسیار میل داشت و بد هم نمیفهمید مرد بے بدي بود راجه سورجسنگهه بمنصب دوهزاري ذات و سوار سرفراز شد بکرم الله

ولد علي مردان خان بهادر و باقر خان فوجدار ملتان و ملک محب افغان و مکتوبخان فیل مرحمت شد سید بایزید بخاري که حراست قلعهٔ بهکره و فوجداري آنحدود بعهده اوست نیز بعنایت فیل سرفرازی یافت امان‌الله پسر مهابتخان بانعام خنجر مرصع ممتاز گشت بشیخ احمد هانسي و شیخ عبدالطیف سنبلي و فراست خان خواجه سراے و رای کنور چند مستوفي فیل مرحمت نمودم محمد شفیع بخشي صوبهٔ پنجاب بمنصب پانصدي ذات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت بمونس پسر مهتر خان که حراست قلعهٔ کالنجر بعهدهٔ اوست منصب پانصدي ذات و یکصد و پنجاه سوار عنایت شد درین تاریخ خبر فوت شاه نواز خان پسر سپه سالار خانخانان سبب گراني خاطر گشت در هنگامیکه آن اتالیق از ملازمت رخصت میشد بتاکید تمام فرموده شده بود که چون مکرر بمسامع جلال رسیده که شاه نواز خان شیفتهٔ شراب گشته و پیاله بافراط میخورد اگر در واقعه این سخن فروغ صدق دارد حیف باشد که درین سن خود را ضایع سازد باید که او را بطور او نگذارد و ضبط آن احوال بواجبي نماید اگر خود از عهدهٔ او بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که بحضور طلبداشته باصلاح حال او توجه فرمایم چون به برهانپور رسید شاه نواز خان را بغایت ضعیف و زبون دریافته بتدبیر علاج او پرداخت قضارا بعد از روزے چند صاحب فراش گشته بربستر ناتواني افتاد هرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکاربردند سودمند نشد درعین جواني و دولت در سنه سي و سه سالگي با جهانجهان نگراني و حسرت بجوار رحمت و مغفرت ایزدي پیوست از شنیدن این خبر ناخوش تاسف بسیار خوردم الحق خوب خانه زادے رشید بود بایستي درین دولت مصدر خدمات عمده شدي و اثرهاے عظیم ماندے اگرچه همه را این راه درپیش است و از فرمانگیتي مطاع قضا و قدر هیچکس را چاره و گزیرنے لیکن باین روش رفتن گران مینماید امید که از اهل امرزش باد راجه سارنگدیو را که از خدمتگاران نزدیک و بندهاے مزاجدان است نزد آن اتالیق فرستاده بانواع مراحم و نوازش پرسش و دلجوئي فرمودم و منصب پنجهزاري شاه نواز خان را بر منصب برادران و فرزندان او افزوده شد دارابخان برادر خورد او را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بعنایت خلعت و فیل و اسپ و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم و نزد پدرش رخصت فرمودم که او را بجاے شاه نواز خان بسرداري صوبهٔ برار و احمد نگر مقرر نماید رحمن داد برادر دیگرش بمنصب دوهزاري و هشتصد سوار سربلندي یافت منوچهر پسر شاه‌نواز خان بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار مفتخر گشت طغرل ولد شاه نور خان بمنصب هزاریذات و پانصد سوار ممتاز شد روز مبارکشنبه دوازدهم قاسم خان خویش اعتمادوله به عنایت علم فرق برافراخت اسدالله پسر سید حاجي را که باراده بندگي و خدمت آمده بود منصب پانصدي ذات و یکصد سوار عنایت شد صدر جهان خویش مرحومي مرتضی خان بمنصب هفتصدیذات و ششصد سوار بخدمت فوجداري سنبل سرفرازي یافت و فیل مرحمت نموده رخصت

فرمودم بہارتہہ بندیلہ را بمنصب ششصدي ذات و چہار صد سوار امتیاز بخشیدہ فیل
عنایت شد بسنگرام راجہ جمو نیز فیل مرحمت شد در احمدآباد دو بکہ مار خور
همراہ داشت چون مادہ درسرکار نبود که جفت توان کرد بخاطر رسید که اگر با بز بربري
که در عربستان خصوص که از بندرشہر درخارمي آرند جفت کردہ شود آما نتاج انہا
بچہ شکل و شمایل بہمرسد القصہ با هفت بربري مادہ جفت فرمودہ شد و بعد از
انقضاء مدت ششماہ در فتحپور هرکدام یک بچہ آوردند چہار مادہ و سہ نر و بغایت
خوش صورت و خوش ترکیب و خوش رنگ و درین رنگہا انچہ ببکہ مشابہت
و مناسبت دارد مثل سمند خطہاے سیاہ در پشت داشتہ باشد و سرخ نیز از دیگر
الوان خوشرنگ و خوشتر مینماید و اصالت درو بیشتر ظاہر میشود و از شوخي و دیگر
آداے مضحک و انواع جست و خیز چہ نویسد اداے چند مشاہدہ میشود که بے
اختیار خاطر را بتماشاے آن رغبت افزاید و اینکہ در مردم شہرت گرفتہ که مصور اداهاي
جست و خیز بزغالہ خوب نمیتواند کشید اینجا یقین شد اگر احیاناً اداهاے بزغالہ را
یک طوري تواند کشید در کشیدن اداهاے غریبہ و انواع جست و خیز و شوخیہاے
این شک نیست که بعجز اعتراف خواهد نمود از جملہ بچہ یکماهہ بلکہ بست روزہ
بنوعي از جاهاے مرتفع جستہ خود را بر روے زمین میگیرد که اگر غیر بزغالہ بجہد
یک عضوش درست نخواهد ماند از بسکہ مرا خوش آمدہ فرمودم که همیشہ نزدیک
نگاهدارند و هرکدام را نامي مناسب آنہا نہادہ شد بغایت محظوظم و در فراهم آوردن
بکہ مارخور وبز اصیل نہایت توجہ دارم و میخواهم که نتاج اینہا بسیار شود و در مردم
انتشار یابد بعد ازان که نتاج اینہا را بایکدیگر جفت کردہ شود ظن غالب آن است
که نفیس تر بہمرسد و یکي از خصوصیات و امتیاز اینہا نسبت به بزغالہ انکہ
بزغالہ بمجرد زائیدن تا پستان بدهن نگیرد و شیر نخورد فریاد و اضطراب بسیار ظاهر
مي کند و این بخلاف ان اصلا اواز برنمي آرد و در غایت استغنا و بے نیازي استادہ
مي باشد شاید که گوشت اینہا در غایت خوش مزگي بودہ باشد قبل ازین فرمان
شدہ بود که مقربخان بصاحب صوبگي بہار سرفراز گشتہ بدانصوب شتابد مشارالیہ
خود را بدرگاہ رسانید که زمین بوس نمودہ متوجہ مقصد گردد بنابرین روز مبارک شنبہ
دوم خور داد فیل باتلایر و دو اسپ و کہپوہ مرصع عنایت نمودہ رخصت فرمودم و
پنجاہ هزار روپیہ برسم مساعدت مرحمت شد و همدرین تاریخ سردار خان بخلعت و
فیل و اسپ سرفراز گشتہ بجاگیرداري سرکار منگیر که در ولایت بہار و بنگالہ است
رخصت یافت میر مشرف وکیل قطب الملک که در درگاہ بود رخصت شد فرزند
اقبالمند شاہ جہان برادر افضل خان دیوان خود را بموافقت او تعین نمودہ چون قطب
الملک اظہار اخلاص و ارادت نمودہ مکرر التماس شبیہہ کردہ بود حسب الالتماس
مشار الیہ شبیہہ خود را با کہپوہ مرصع و پہول کتارہ مرحمت فرمودم و بست و چہار
هزار درب و خنجر مرصع و اسپ و خلعت بمیر شریف مذکور عنایت شد فاضلخان

دیوان بیوتات بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز شد حکیم رکناتهه بمنصب
ششصدي ذات و شصت سوار سرفراز شد چون درین ایام عرس حضرت عرش اشیاني بود
پنجهزار روپیه حواله چندی از بندهاے معتبر شد که بفقرا و ارباب استحقاق قسمت
نمایند حسنعلي خان را که جاگیردار سرکار منگیر بود بمنصب دو هزار و پانصدي ذات
و سوار افتخار بخشیده بکمک ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ ولایت بنگاله مقرر
فرمودم وشمشیري بمشارالیه عنایت شد چون میرزا شرف الدین حسین کاشغری
در خدمت بنگش جان نثار گشت ابراهیم حسین پسر او را بمنصب هزاري ذات
و پانصد سوار سرفراز ساختم دریذولا ابراهیم خان دو منزل کشتي که باصطلاح ان ملک
گوشه گویند نشیمن گاه یکی را که از طلاو دوم را از نقره ساخته برسم پیشکش ارسال
داشته بود از نظر گذشت بی تکلف درقسم خود از فرد اعلي است یکی را بفرزند
شاهجهان لطف نمودم روز مبارک شنبه نهم سادات خان بمنصب هزاري ذات وشصت
سوار سر بلندي یافت درین تاریخ عضد الدوله وشجاعت خان عرب بمحال جاگیر خود
رخصت شدند روز مبارک شنبه باصفخان کهپوه مرصع معه پهول کتاره عنایت فرمودم
چون فرزند سعادتمند سلطان پرویز متوجهه درگاه والا شده التماس خلعت نادري
خاصه نموده بود که در روز ملازمت بمبارکی پوشیده سعادت زمین بوس دریابد
حسب الالتماس او خلعت نادري و چیره و فوطه خاصه حواله شریف وکیل آن فرزند
فرمودم که نزد او روانه سازد روز مبارک شنبه بستوسوم میرزا والي پسر عمه این نیازمند
حسب الحکم از صوبهٔ دکن آمده دولت استانبوس دریافت پدرش خواجه حسن خالدار
از خواجه زاده هاے نقشبندي است عم من میرزا محمد حکیم همشیرهٔ خود را بخواجه
نسبت کرده بودند تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده شد حسب و نسب باهم
جمعداشت و مدتها حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عموی من بقبضهٔ اختیار خواجه
بود و مراعات خاطر خواجه بسیار میفرمودند پیش از شنقار شدن میرزا ودیعت حیات
سپرد ازو دو پسر ماند میرزا بدیع الزمان و میرزا والي میرزا بدیع الزمان بعد از فوت مرزا
گریخته بماوراءالنهر رفت و دران غربت مسافر راه عدم شد و بیگم با میرزا والي بدرگاه
آسمان جاه پیوست و حضرت عرش اشیاني مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند
میرزا هم جوان سنجیده آزمیده است خالي از معقولیت و فهمیدگي نیست از علم
موسیقي وقوف تمام دارد دریذولا بخاطر رسید که صبیه شاه زاده مرحوم دانیال را بمیرزا
نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا بدرگاه همین بود این صبیه از دختر قلیج
محمدخان است امید که توفیق رضاجوئي و خدمتگاري که وسیله سعادتمندي و
برخورداري است نصیب و روزی باد درین تاریخ سربلند راے که بخدمت صوبه دکن
معین است بمنصب دو هزاري و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز شد
درین ایام بعرض رسید که شیخ احمد نام شیادي در سهرند دام زرق و سالوس فروچیده
بسیارے از ظاهر پرستان بیمعني را صید خود کرده و بهر شهرے و دیارے یکی از مریدان

خود را که آئین دکان آرائي و معرفت فروشي و مردم فریبي را از دیگران پخته تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده و مزخرفاتے که بمریدان و معتقدان خود نوشته کتابے فراهم آورده مکتوباتے نام کرده و دران جنگ مهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که بکفر و زندقه منجر میشود ازانجمله درمکتوبے نوشته که در اثناء سلوک گذارم بمقام ذي النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالي و خوش بصفا ازانجا در گذشتم بمقام فاروق پیوستم و از مقام فاروق بمقام صدیق عبور کردم و هرکدام را تعریفی در خور آن نوشته و ازانجا بمقام محبوبیت واصل شده مقامی مشاهده افتاد بغایت منور و ملون خود را بانواع انوار و الوان منعکس یافتم یعني استغفرالله از مقام خلفا در گذشته بعالیمرتبت رجوع نمودم و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آن طولی دارد و از ادب دور است بنابرین حکم فرمودم که بدرگاه عدالت آئین حاضر سازند حسب الحکم بملازمت پیوست و از هرچه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود وبا عدم خرد و دانش بغایت مغرور و خود پسند ظاهر شد صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزے چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگي مزاج و آشفتگي دماغش قدرے تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند لاجرم بانے راے سنگدلن حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد روز شنبه بست و پنجم خورداد فرزند ارجمند شاهزاده سلطان پرویز از الهآباد رسیده بسجود آستان خلافت جبین اخلاص نوراني ساخت بعد از اداے رسوم زمین بوس بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم در هزار مهر و دو هزار روپیه بصیغه نذر و الماسے برسم پیشکش وقت ملازمت گذرانید چون فیلهاے او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتنپور را که آن فرزند حسب الحکم فوجے برسر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه بدرگاه گیتي پناه آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیر خان دیوان آنفرزند که از قدیم بندهاے این درگاه است بسعادت کورنش سرفراز شده بست و هشت زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانیده ازانجمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد تتمه بمشارالیه عنایت شد چون بعرض رسید که مروتخان پسر افتخار خان که از خانه زادان و تربیت یافته هاے این درگاه است در اقصائی بلاد بنگاله با طایفه تگه جنگ کرده جان نثار شد اله یار برادر او را بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهار صدیذات و سوار سربلندي یافت تا بارماندها پراگنده نشوند روز دو شنبه سوم تیر ماه الهي در سواد شهر چهار آهوے سیاه و یک ماده و یک آهو بره شکار شدند چون از پیش منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد دو زنجیر فیل دندان دار با تلایر برسم پیشکش گذرانید هردو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد روز مبارکشنبه سیزدهم سید حسن ایلچي برادر کامگار شاه عباس فرمانرواے ایران سعادت آستانبوس دریافته مراسله ان برادر گرامي را با پیاله آبخوری بلورین که لعلی برسرپوش ان نشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و وداد و خلوص مودت و اتحاد بود سبب از دیاد دوستي و ارتباط گشت درین روز فدائي خان

بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سربلندی یافت نصرالله ولد فتح‌الله که محافظت و محارست قلعهٔ اکبر بعهدهٔ اوست بمنصب هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بستم امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب هزار و پانصدیذات و هشت صد سوار سرفراز شد وزیرخان را بخدمت دیوانی صوبه بنگاله اختصاص بخشیده اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت فرمودم بمیر حسام‌الدین و زبردستخان فیل عنایت شد دریں تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم با مکتوب مرغوب گرامی برادر م شاه عباس و عرضداشت آں رکن السلطنت بدرگاه پیوست و خنجر قبضه دندان ماهی جوهردار سیاه ابلق که برادرم بخان عالم لطف نموده بودند چوں نفاست تمام داشت بدرگاه فرستاده بود از نظر گذشت بغایت پسندیده افتاد الحق تحفه ایست نادر تا حال اصلا ابلق دیده نشده بود مرا بسیار خوش امد روز مبارک شنبه بست و هفتم میرزا والی بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار سر بلندی یافت بست و چهارم هزار درب در وجه انعام بسید حسن ایلچی عنایت شد بعبدالله خان بهادر فیروز جنگ فیل مرحمت نمودم روز مبارک شنبه دوم امرداد ماه الهی باعتبار خان اسپ عنایت شد ع قلیخان بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار سرفرازی یافت شب شنبه چهارم امرداد ماه الهی مطابق پانزدهم شعبان جشن شب برات بود حسب‌الحکم لب دریاے کشتی ها را بانواع چراغان و اقسام اتشبازی اراسته بنظر در اوردند الحق چراغانی ترتیب یافته بودند بغایت خوش مینمودند مدت ممتد ازسیر و تماشاے اں محظوظ شدم روز سه شنبه میرن پسر نادعلی میدانی که از خانه زادان قابل تربیت است بمنصب هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت بخواجه زین‌الدین منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم خواجه محسن بمنصب هفتصدی ذات و یکصد سوار سرفراز گشت روز مبارک شنبه نهم بشکار موضع سمونگر رفته شد تا روز دو شنبه دراں صحراے دلکشا بسیر و شکار خوشوقت بوده شب سه شنبه بدولت خانه معاودت اتفاق افتاد روز مبارک شنبه شانزدهم بشوتن نبیرهٔ شیخ ابوالفضل بمنصب هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفرازی یافت روز مبارک شنبه بسیر باغ گل افشاں که برلب آب جمنه واقع است رفته شد در اثناے راه باران فرو ریخت و خوب بارید چمن را بتازگی طراوت و نضارت بخشید انفاس بکمال رسیده بود سیر مستوفی کرده شد از عمارات که مشرف بر دریا اساس یافته چنداں که نظر کار می کرد غیر از سبزه و اب رواں هیچ محسوس نمیشد ایں ابیات انوری مناسب مقام افتاد

روز عیش و طرب بستاں است * روز بازار گل و ریحاں است

تودهٔ خاک عبیر امیز است * دامن باد گلاب افشاں است

از ملاقات صبا روے غدیر * راست چوں آزده سوهاں است

چوں باغ مذکور بعهدهٔ تربیت خواجه جهاں مقرر است پارچهاے زربفت طرح تازهٔ که دریںولا از عراق بجهت او اورده بودند برسم پیشکش گذرانید انچه پسند افتاد برگزید

تتمه باو مرحمت فرمودم باغ را هم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل و اضافه پنجهزاري ذات و سه هزار سوار حکم شد از اتفاقات غریبه انکه با خان عالم خنجر قبضه دندان ابلق جوهر دار که از پیش برادر کامگار عالیمقدار شاه عباس یافته فرستاده خاطر بجدے راغب و مایل دندان ابلق شده که چندے از مردم صاحب وقوف بجانب ایران و توران تعین فرمودم که در تفحص و تجسس کوشیده از هر جا و هرکس بهر روش و هر قیمت که بدست افتد تقصیر نکنند بسیارے از بندهاے مزاجدان وامراء ذیشان بجهت مجرا خود پیوسته در طلب و تفحص میباشند قضارا درهمین شهریکی از مردم اجنبي بیوقوف دندان ابلق در غایت لطافت و نفاست بقلیلی در سر بازار می خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات در اتش افتاده و سیاهي اثر سوختن است بعد از مدتی بیکی از نجاران سرکار فرزند اقبالمند شاه جهان مینماید که یکپارچه ازین دندان را بجهت شستي باید براورد و چنان باید کرد که اثر سوختگي وسیاهي نماند غافل ازان که سیاهي قدر و قیمت سفیدي را افزوده و این خال و خط است که مشاطه تقدیر پیرایه جمال او نموده نجار فی‌الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این مژده را باو میرساند که چنین جنسی کمیاب و تحفه و نادر که خلقی در طلب او سرگردانند و مسافت هاے بعید طی نموده و باطراف و اکناف بلاد شتافته اند مفت ورایگان بدست یکی از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناسد سهل و اسان ازو توان گرفت مشارالیه بمرافقت او رفته در ساعت بدست می ارد و روز دیگر بخدمت انفرزند می گذراند چون فرزند شاه جهان بملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگي بسیار نمود بعد از انکه دماغ از نشاء باده اراستگي یافت بنظر در اورد بغایت مرا خوشوقت گردانید

اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردي

چندان دعاے خیر در حق او کردم که اگر از صد یک ان باجابت مقرون گردد بجهت برخورداري دین و دولت او کافي است درین تاریخ بهلیم‌خان یکے از نوکران عمده عادل خان امده ملازمت نمود چون از روے اخلاص اختیار بندگي نموده بود بمراحم بیدریغ اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و شمشیر و ده هزار درب انعام شد و منصب هزاري ذات و پانصد سوار عنایت فرمودم درینولا عرضداشت خان دوران رسید نوشته بود که انحضرت از کمال مرحمت و قدرداني پیرغلام خود را باوجود کبرسن و ضعف باصره بحکومت ملک تهته سرفراز فرموده بودند چون این ضعیف بغایت نحیف پیر و منحنی شده و در خود قوت و قدرت تردد و سواري نمی یابد التماس دارد که از سپاه گري معاف نموده در سلک لشکر دعا انتظام بخشید حسب‌الالتماس او حکم شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سي لک دام جمع اصلي اوست و مدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمور و مزروع شده بجهت مدد خرچ او مقرر دارند که اسوده و مرفه‌الحال روزگار بسر برد و پسر کلان او شاه محمد نام بمنصب هزاریذات

و ششصد سوار سرفرازي يافت و پسر دويم يعقوب بيگ بمنصب هفتصدي‌ذات سيصد و
پنجاه سوار فرق عزت بر افراخت سويم اسد بيگ بمنصب سيصدي‌ذات و پنجاه سوار ممتاز
گشت روز شنبه غره شهريور ماه الهي بجهت اتاليق جانسپار خانخانان سپهسالار و ديگر امراء
عظام که بخدمت صوبه دکن مقرر اند خلعت باراني مصحوب يزداني عنايت فرمودم
چون عزيمت سير گلزار هميشه بهار کشمير در خاطر تصميم يافته نورالدين قلي رخصت
شد که پيشتر شتافته نشيب و فراز راه پونچ را حتي‌الامکان علاج نمايد و نوعي سازد که
عبور چارواهاے بار بردار از کريوه هاے دشوار گذار بسهوليت ميسر شود و مردم محنت
و تعب نکشند و جمع کثير از عمله و فعله اينکار مثل سنگتراش و نجار و بيلدار وغيره
بهمراهي او رخصت يافتند و فيلي بمشاراليه عنايت شد شب مبارکشنبه سيزدهم
بباغ نور منزل رفته تا روز يکشنبه شانزدهم دران گلشن نشاط بعيش و انبساط گذشت
راجه بکرما جيت بهگيله از قلعه ماند پور که وطن مالوفه اوست آمده سعادت آستانبوس
دريافت فيلي و کلگي مرصع برسم پيشکش گذرانيد مقصود خان بمنصب هزاري‌ذات
و يکصد و سي سوار سرفراز گشت روز مبارکشنبه بستم فرزند شاه پرويز دو زنجير فيل
پيشکش آورد و داخل حلقه خاصه حکم شد بتاريخ بست و چهارم ماه مذکور در دولتخانه
حضرت مريم زماني جشن وزن شمسي انجمن افروز گشت سال پنجاه و يکم بحساب
ماههاے شمسي بفرخي و فيروزي آغاز شد اميد که مدت حيات در مرضيات ايزد
جل سبحانه مصروف باد سيد جلال خلف سيد محمد نبيره شاه عالم بخاري را که مجملي
از احوال او در ضمن وقايع سفر گجرات مرقوم گشته رخصت انعطاف ارزاني داشتم
ماده فيلي بجهت سواري او با خرچ راه عنايت شد شب يکشنبه سي ام مطابق
چهاردهم شهر شوال که قرص ماه بعيار کامل رسيده بود در عمارات باغ که مشرف بر
درياے جمنه واقع است جشن ماهتابي ترتيب يافت و بغايت مجلس آرميده و
بزم پسنديده گذشت غره ماه الهي از دندان ابلق جوهردار که فرزند سعادتمند شاهجهان
پيشکش کرده بود فرمودم که مقدار دو قبضه خنجر و يک ششصت ازان بريدند بغايت
خوشرنگ و نفيس برآمد باستاد پورن و کليان که در فن خاتم بندي عديل و نظير خود
ندارند حکم شد که قبضه خنجر را باندامي که درينولا پسند افتاده و بطرح جهانگيري
شهرت يافته بسازند همچنين تيغه و غلاف گيري و بندوبان را باستاداني که هرکدام در
فن خود از يکتايان روزگار اند فرموده شد الحق چنانچه خاطر ميخواست ترتيب يافت
يکقبضه خود آنطور ابلق برآمده که از ديدنش حيرت افزود از جمله هفت رنگ محسوس
ميشود و بعضے گلها چنان مينمايد که گوئي نقاش صنع بکلک بدايع نگار از خط سياه بر
دور آن تحرير کرده نفس‌الامر آنکه بحدے نفيس است که يک نفس نميخواهم که از خود
جدا سازم و از جميع جواهر گران بها که در خزانه است گرامي ترميدارم روز مبارکشنبه
بمبارکي و فرخي در کمر بستم و استادان نادره کار که در اتمام آن نهايت صنعت و دقت
بعمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند بانعامات سرفراز گشتند استاد پورن بعنايت فيل

و خلعت و حلقه طلا بجهت سردست که اهل هندان را کڑہ گویند و کلیان بخطاب عجایب دست و اضافه و خلعت و پهونچی مرصع و همچنین هرکدام درخور حالت و هنرمندی خود نوازشات یافتند چون بعرض رسید که امان الله پسر مهابتخان به احداد بدنهاد جنگ کرده فوج او را شکست داده بسیارے از افغانان سیاه رو و باطن را علف تیغ خون اشام ساخته شمشیر خاصه بجهت سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت راجه سورجسنگهه رسید که در دکن باجل طبعی در گذشت او نبیره مالدیو است که از زمینداران عمده هندوستان بود و زمینداری که با رانا دم از تقابل و مساوات میزند این است بلکه در یکی از جنگها بر رانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه بشرح و بسط مذکور است راجه سورجسنگهه بمیامن تربیت حضرت عرش اشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید ملکش از پدر و جد در گذشت پسرش گجسنگهه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات ملکی و مالی خود را بقبضه اقتدار او سپرده بود چون قابل تربیت و نوازش دانستم او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و خطاب راجه و برادر خوردش را بمنصب پانصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار سرفراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه دهم مهر ماه حسب الالتماس اصفخان بمنزل او که در کنار جمنه اساس یافته رفته شد حمامی ساخته در نهایت صفا و نفاست بغایت محظوظ گشتم بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت شدند از پیشکشهاے او انچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشارالیه بخشیدم قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده باشد باقرخان فوجدار ملتان بعنایت علم سربلندی یافت پیش ازین حسب الحکم از دارالخلافه آگره تا دریاے اتک دو طرفه درخت نشانیده خیابان ترتیب داده اند و همچنین از اگره تا بنگاله و دریندولا حکم کرم که از اگره تا لاهور برسر هر کروه میلی بسازند که علامت کروه باشد و بفاصله سه کروه چاه آبے تا مترددین اسوده و مرفه الحال امد و رفت نمایند از تشنگی و تابش افتاب محنت و صعوبت نکشند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه جشن دسهره ترتیب یافت بائین هند اسپان را اراسته بنظر در اوردند و بعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل بنظر گذشت چون معتمد خان در نو روز گذشته پیشکش نگذرانیده بود درین جشن تخت طلا با یک انگشتری یاقوت و یک بسد و دیگر جزویات پیشکش کرد تخت نغزک ساخته شده قیمت مجموع ان شانزده هزار روپیه باشد چون از صدق عقیدت و اخلاص اورده بمعرض قبول مقرون گشت درین روز زبردست خان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت شام بمبارکی و فرخی برکشتی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده بر ایند مهابتخان از بنگش بتاکچوکی سیب فرستاده بود بسیار تر و تازه امد لطافت تمام داشت از خوردنش محظوظ گشتم باسیب خوب کابل که درهمانجا خورده شد و سیب سمرقندی که هر سال می آرند طرف نمی

توان نهاد در شیرینی و نزاکت و راست مزگی هیچ نسبت بانها ندارد تا حال باین
نفاست و لطافت سیب ندیده شده بود می گویند که در بنگش بالا متصل بلشکردر
دهی است سیوران نام دران ده سه درخت ازین سیب است و هرچند سعی نمودند
جاے دیگر باین خوبی نشد بسید حسن ایلچی برادرم شاه عباس ازین سیب الوش
عنایت کردم تا معلوم گردد که در عراق بهتر ازین میشود یانه عرض کرد که در تمام ایران
سیب اصفهان ممتاز است نهایتش همین قدر خواهد بود روز مبارک شنبه غره ما
آبان الهی بزیارت روضه حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رفته فرق نیاز بر آستان
ملایک آشیان سوده صد مهر نذر گذرانیدم جمیع بیگمان و اهل محل بطواف ان آستان
ملایک مطاف استسعاد جسته نذورات گذارنیدند شب جمعه مجلسی عالی اراسته شد
از مشایخ و ارباب عمایم و حفاظ و اهل نغمه بسیارے فراهم آورده وجد و سماع کردند
و بهر کدام درخور استحقاق و استعداد انها از خلعت و فرجی و شال عنایت شد عمارات
این روضه متبرکه بغایت عالی اساس یافته درین مرتبه باز بخاطر رسید ازانچه بود
بسیار افزود شب سوم بعد از گذشتن چهار گهری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد
و پنج و نیم کروه براه دریا نوردیده چهار گهری از روز بر آمده بود که بمنزل رسیده شد
بعد از دو بهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم آخرهاے روز بسید حسن ایلچی
بیست هزار روپیه انعام شد و خلعت طلا دوز با جیغه مرصع و فیل مرحمت نموده
رخصت انعطاف ارزانی داشتم و بجهت برادرم صراحی مرصع که بشکل خروس
ساخته بودند و مقدار معتاد من شراب درو می گنجید برسم ارمغان فرستاده شد
امید که بسلامت بمنزل مراد برسد لشکرخان را که بحکومت و حراست دارالخلافه آگره
اختصاص یافته خلعت و اسپ و فیل و نقاره و خنجر مرصع عنایت نموده رخصت
فرمودم اکرامخان بمنصب دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار و خدمت
فوجداری سرکار میوات سرفرازی یافت پسر اسلامخان است و او نبیره صاحب سجاده
غفران پناه شیخ سلیم است که محامدذات و محاسن صفات و نسبت دعاگوئی ایشان
باین دودمان والا در اوراق گذشته نگاشته کلک صداقت رقم گشته دریندولا از شخصی
که سخن او بفروغ صدق آراستگی داشت استماع افتاد که در زمانے که مرا بقدر تکسری
و ضعفی در اجمیر دستداد پیش ازانکه این خبر ناخوش بولایت بنگاله رسد روزے
اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیخودی دست میدهد چون بخود می
آید بیکی از معتمدان خویش که بهیکی نام داشت و از محرمان او بوده می گوید
که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاهنشاهی بقدر گرانی دارد
علاج آن منحصر در فدا ساختن چیزے است بغایت عزیز و گرامی نخست بخاطرش
گذشت که فرزند هوشنگ را فداے فرق مبارک آنحضرت سازم لیکن چون خورد سال
بود و هنوز تمتعی از حیات نیافته و کام دل بر نگرفته مرا بر حال او رحم آمد خود را
فدای صاحب و مربی خود کردم امید که چون از صمیم القلب و صدق باطن است

بدرگاه الهي مقبول افتد في الفور تير دعا بهدف اجابت رسيد و در همان روز اثر ضعف و عارضه بيماري در خود احساس نمود انآ فانآ مرض اشتداد مي يافت تا بجوار رحمت ايزدي پيوست و حكيم علي الاطلاق صحت عاجل و كامل از شفاخانه غيب بايي نياز مند كرامت فرموده اگرچه حضرت عرش اشياني انارالله برهانه باولاد و احفاد شيخ الاسلام توجه مفرط داشتند و هر كدام را در خور قابليت و استعداد تربيت ها و رعايت ها فرموده بودند ليكن چون نوبت سلطنت و خلافت بايي نياز مند رسيد بجهت اداے حقوق ان بزرگوار رعايتهاے عظيم يافتند و اكثر از ايشان بعالي مرتبه امارت رسيدند و بصاحب صوبگي ها ترقي و تصاعد كردند چنانچه احوال هر كدام درجاے خود گذارش نموده چون درين موضع هلال خان خواجه سرا كه از خدمتگاران زمان شاهزادگي است سراے و باغے ساخته بود پيشكش گذرانيد بجهت سرفرازي او قليلي گرفته شد ازين منزل بچهار كوچ در ظاهر متهرا ورود موكب مسعود اتفاق افتاد روز مباركشنبه هشتم بتماشاے بندرابن و ديدن بتخانهاے انجا رفته شد اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش اشياني امراے راجپوت عمارات به طرز خود ساخته و از بيرون به تكلفات افزوده غايتآ در درون چندان شپره و ابابيل درو خانه ها كرده كه از بوے بد انها يک نفس بند نميتواند شد

از برون چون گور كافر پر حلل * وز درون قهر خداے عز وجل

درين روز مخلص خان حسب الحكم از بنگاله امده سعادت استانبوس دريافت صد مهر و صد روپيه بصيغه نذر و لعلي و طره مرصعي برسم پيشكش گذرانيد روز جمعه نهم شش لک روپيه خزانه بجهت ذخيره قلعه اسير نزد سپهسالار خانخانان فرستاده شد در اوراق گذشته بتقريبات از كيفيات احوال گسائين چدروپ كه در اوجين كوشه انزوا داشت مرقوم گشته دريندولا از اوجين بمتهرا كه از اعاظم معابد هنود است نقل مكان نموده بر كنار درياے جمنه بعبادت معبود حقيقي اشتغال دارد چون صحبت او پيرامون خاطر مي گشت بقصد ملاقات او شتافتم و زمانے ممتد در خلوت بيزحمت غير صحبت داشته شد الحق كه وجودش بغايت مغتنم است در مجلس او محظوظ و مستفيد ميتوان شد روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانيدند كه درين نزديكي شيرے است كه آزار وآسيب ازو برعايا و مترددين ميرسد في الفور حكم فرمودم كه فيل بسيار برده بيشه را نيک محاصره نمايند و اخر هاے روز خود باهل محل سوار شدم چون عهد كرده ام كه هيچ جاندارے را بدست خود نيازارم بنور جهان بيگم فرمودم كه بندوق بيندازيد باانكه فيل از بوے شير قرار و ارام نميگيرد و پيوسته در حركت است و از بالاي عماري تفنگ بے خطا انداختن كاريست عظيم مشكل چنانچه ميرزا رستم كه در فن بندوق اندازي بعد از من مثل او دوئي نيست مكرر چنان شده كه سه تير و چهار تير از بالاے فيل خطا كرده نور جهان بيگم تير اول چنان زد كه بهمان زخم تمام شد روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را بملاقات گسائين چدروپ رغبت افزود بے تكلفانه بكلبه او شتافته صحبت

داشته شد سبحان بلند درمیان آمد حق جل وعلی قریب توفیقی کرامت فرموده فهم
عالي و فطرت بلند و مدرکه تند را بادانش خداداد جمع و دل از تعلقات آزاد ساخته
پشت پا برعالم ومافیها زده درگوشه تجرید مستغني و بے نیاز نشسته از اسباب
دنیوی نیم گز کهنه کرپاس که ستر عورت شود و پارچه از سفالین که دم آبے توان خورد
اختیار نموده در زمستان و تابستان وبرسات عریان و سروپا برهنه بسر می برد و سوراخي که
بصد محنت و شکنجه توان گردید و ره در آمد بنوعي که طفل شیرخواره را بزحمت
توان در آورد بجهت بودن قرار داده این دوسه بیت حکیم ثنائی علیه‌الرحمه مناسب
حال افتاد

داشت لقمان یکی کریچي تنگ * چون گلوگاه نای و سینه چنگ
بوالفضولي ســوال کرد ازوي * چیست اینخانه شش بدست دوپي
با دم گرم و چشــم گــریان پیر * گفت هــذا لمن یموت کثیر

روزکم شنبه چهاردهم باز بملاقات گسائیں رفته ازو وداع شدم بی تکلف جدائي از
صحبت او بر خاطر حقیقت گزین گراني نمود روز مبارک‌شنبه پانزدهم کوچ فرموده
در برابر بندرابن منزل گزیدم درین منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز رخصت شده
بالهآباد و محال جاگیر خود شتافت اراده خاطر چنان بود که او درین یورش
بسعادت همراهي اختصاص یابد چون پیش ازین اظهار پریشاني نمود ناگزیر بجدائي
او رخصت دادم و اسپ پنچاق و کمرخنجر دسته ابلق جوهردار و شمشیر خاصه وسپر
خاصه مرحمت شد امید که باز بزودي و خوبي دولت حضور یابد چون مدت حبس
خسرو بطول انجامیده بود بخاطر صواب اندیش رسید که بیش ازین او را محبوس
داشتن و از سعادت خدمت محروم داشتن از مرحمت دور است لاجرم بحضور طلبیده
حکم کورنش کردم مجدداً نقوش جرایم او بزلال عفو شست و شو یافت و غبار خجالت
و ذلت از ناصیه او زدوده شد امید که توفیق رضا جوئي و سعادت بندگي نصیبش و
روزي او باد روز جمعه شانزدهم مخلص خانرا که بجهت خدمت دیواني سرکار فرزند
شاه پرویز طلبیده بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت و منصب او بدستوری
که در بنگاله داشت دو هزاري ذات و هفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبه هفدهم
مقام شده درینمنزل سید نظام پسر میر میران صدر جهان که بفوجداري سرکار قنوج
اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت دو زنجیر فیل و چند دست جانور شکاری
پیشکش گذرانید یک زنجیر و دو دست باز گرفته شد روز یکشنبه هیزدهم کوچ اتفاق
افتاد درینولا دارای ایران مصحوب پري بیگ میر شکار یک دست شنقار خوشرنگ
فرستاده بود و یک دست دیگر خان عالم داده مشارالیه نیز باشنقار شاهي که بدرگاه
ارسالداشته خود در راه ضایع میشود و شنقار شاهي نیز از غفلت میر شکار بچنگ
گربه مي افتد اگرچه زنده بدرگاه رسانیدند لیکن یک هفته بیش نماند و تلف شد چه
نویسم از حسن و رنگ این جانور خالهاے سیاه برهربال و بر پشت و پهلو بسیار

خوشنما بود و چون خالي از غرابت نبود باستاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصر سرفراز است فرمودم که شبیه آن را کشیده نگاهدارد دو هزار روپیه بمیر شکار مذکور لطف نموده رخصت فرمودم در عهد دولت حضرت عرش اشیاني انارالله برهانه وزن سیر سي دام بود مقارن اینحال بخاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا باید کرد اولی آنکه بدستور سابق سي دام باشد روزي گسائین چدروپ بتقریبي گفت که در کتاب بید که احکام دین ما درانجا مثبت است وزن سیر را سي و شش دام نوشته اند چون از اتفاقات غیبي حکم شما بانچه که در کتاب ما است مطابق افتاد اگر همان سي و شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که بعد ازین در تمام ممالک سي و شش دام معمول باشد روز دوشنبه نوزدهم کوچ شد راجه بهاوسنگهه را بکمک لشکر دکن تعین فرمودم اسپ و خلعت مرحمت نموده شد ازین تاریخ تا روز کم شنبه بست و هشتم پی در پی اتفاق کوچ واقع شد روز مبارک شنبه بست و نهم دارالبرکت دهلي بورود موکب اقبال آراستگي یافت نخست با فرزندان و اهل محل بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیاني انارالله برهانه شتافته نذورات گذرانیده شد و ازانجا بطواف روضه متبرکه سلطان المشایخ شیخ نظام الدین چشتي رفته استمداد همت نمودم و آخرهاے روز بدولتخانه که در سلیم گده ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد روز جمعه سي ام مقام شد چون دریندت شکارگاه پرگنه پالم را حسب الحکم محافظت نموده بودند بعرض رسید که آهو بسیار جمع شده روز شنبه غره آذر ماه الهي بعزم شکار یوز سواري نموده شد آخرهاے روز در اثناے شکار ژاله بافراط بارید در کلاني مقدار سیبي بود هوا را بغایت سرد ساخت درین روز سه آهو گیرانیده شد روز یکشنبه دوم چهل و شش آهو شکار کردم روز دوشنبه سویم بست و چهار آهو بیوز گیرانیده شد و دو آهو فرزند شاهجهان به بندوق زد روز سه شنبه چهارم پنج آهو گیرانیده شد روز کم شنبه پنجم بست و هفت آهو شکار شد روز مبارکشنبه ششم سید بهوه بخاري که بحکومت و حراست دارالملک دهلي اختصاص داشت سه زنجیر فیل و هیزده راس اسپ و دیگر جزویات برسم پیشکش گذرانید یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد تتمه باو بخشیدم هاشم خوستي فوجدار بعضے پرگنات میوات بسعادت آستان بوس سرفرازي یافت تا روز مبارکشنبه سیزدهم در حدود پالم بشکار یوز مشغول بودم در عرض دوازده روز چهار صد و بست و شش آهو گیرانیده بدهلي مراجعت واقع شد در خدمت حضرت عرش آشیاني شنیده بودم که آهو را که از چنگ یوز خلاص سازند با آنکه آسیبي از ناخن و دندان باو نرسیده باشد زنده ماندن آن از محالات است درین شکار بجهت مزید احتیاط آهوے چند خوش صورت قوي جثه پیش ازان که زخمے از دندان و ناخن بآنها برسد خلاص ساخته فرمودم که در حضور نگاه داشته نهایت محافظت و تیمار داري بکار برند یک شبانروز بحال خود بوده آرام و قرار داشتند روز دویم تغیر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت از عالم مستان دست و پا را بیجا و بے قانون انداخته مي افتادند و

بر میخاستند هرچند تریاق فاروقي و دیگر دوا هاے مناسب داده شد تاثیر نکرد تا
یک پاس بایں کیفیت گذرانیده جاں دادند دریں تاریخ خبر ناخوش رسید که فرزند
کلان شاه پرویز در آگره ودیعت حیات سپرد چوں گلرنگ شده بود و آں فرزند نهایت
تعلق و دلبستگي داشت ازیں سانحه دلخراش بغایت متاثر و آزرده خاطر گشته
اضطراب و بیطاقتي بسیار ظاهر ســـاخته است بجهت دلنوازي و خاطر جوئي او
عنایت نامه ها فرستاده ناسور درونی او را بمرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم آمید
که حق جل وعلی صبر و شکیب کرامت کناد که دریں قسم قضایا بهتر از تحمل و
بردباري غمگساري نمي باشد روز جمعه چهاردهم بالتماس آغائي آغامان بمنزل او رفته شد
او را بسبب سبقت خدمت و طریقه بندگي موروثي بایں دودمان رفیع الشان ثابت
است و حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه در هنگامیکه مرا کتخدا ساختند آغائي
آغامان را از همشیره من شاه زاده خانم گرفته بخدمت محل من مقرر فرمودند ازاں تاریخ
سي و سه سال است که در خدمت من مي باشد و خاطر ایشاں را بغایت عزیز و گرامي
میدارم و ایشاں باخلاص خدمت سلسله ما کرده اند در هیچ سفرے و یورشي باراده
و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند چوں کبرسن ایشاں را دریافت
التماس نمودند که اگر حکم شود در دهلي اقامت گزیده انچه از عمر باقي باشد بدعا
گوئي صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده و از آمد و شد محنت و
صعوبت مي کشم و از سعادت مندیهاے ایشاں آنکه بحضرت عرش آشیاني همسال
واقع شده اند مجملاً آسودگي ایشاں را منظور داشته حکم فرمودم که در دهلي توقف
نمایند و درانجا بجهت خود باغي و سراے و مقبره ساخته اند مدتے است که بتعمیر
آں مشغول اند القصه مراعات خاطر آں قدیم الخدمت را مطمح نظر داشته بمنزل
ایشاں رسیده شد و بسید بهوه حاکم شهر تاکید فرمودم که در لوازم خدمتگاري و پاس
خاطر ایشاں چناں تاکید نماید که از هیچ رهگذر غبار کلفتي بر حواشي خاطر ایشاں
نه نشیند دریں تاریخ راجه کشنداس بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار از اصل
و اضافه سربلندي یافت چوں سید بهوه خدمت فوجداري دهلي را چنانچه باید بتقدیم
رسانیده بود و مردم انحدود از حسن سلوک او نهایت رضامندي داشتند بدستور
سابق محافظت و محارست شهر دهلي و فوجداري اطراف آں بمشارالیه مقرر فرموده
بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته فیل مرحمت نموده
رخصت نمودم روز شنبه پانزدهم میرزا والي را بمنصب دو هزاري و هزار سوار و عنایت
علم و فیل امتیاز بخشیده بصوبه دکن تعین فرمودم شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل
فضل و ارباب سعادت است دریں آمدن دولت ملازمت دریافت کتابي تصنیف
نموده بود مشتملبر احوال مشایخ هند بنظر در آمده خیلکي زحمت کشیده مدتهاست
که در گوشه دهلي بوضع توکل و تجرید بسر مي برد مرد گرامي است صحبتش بي
ذوق نیست بانواع مراحم دلنوازي کرده رخصت فرمودم روز یکشنبه شانزدهم از دهلي

کوچ کرده شد روز جمعه بیست و یکم به پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد پرگنه مذکور وطن مالوف مقربخان است آب و هوایش معتدل و زمینش قابل مقربخان درانجا باغات و عمارات ساخته چون مکرر تعریف باغ او بعرض رسیده بود خاطر را بسیر آن رغبت افزود روز شنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیران باغ محظوظ گشتم بے تکلف باغی است بغایت عالی و دلنشین انچه دیوار پخته دور آن برکشیده و خیابانهارا فرش بسته یکصد و چهل بیگهه است و درمیان باغ حوضی ساخته است طول دویست و بیست درع عرض دویست درع و درمیان حوض صفه ماهتابی بیست و دو درع مربع و هیچ درخت گرم سیرے و سرد سیرے نیست که دران باغ نباشند از درختهاے میوه دار که در ولایت میشود حتی نهال پسته سبز شده سروهاے خوش قد باندام دیده شد که تاحال باین خوبی و لطافت سرو بنظر در نیامده باشد فرمودم که سروها را بشمارند سیصد درخت بشمار درآمد در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته هنوز درکارند روز دوشنبه بست و چهارم خنجر خان که حراست قلعه احمد نگر بعهده اوست بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و ششصد سوار ممتاز گشت روز کم شنبه بست و ششم حضرت واهب العطایا فرزند شاهجهان را پسرے از صبیه آصفخان کرامت فرمود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمود آمید بخش نام کردم امید که قدمش برین دولت مبارک و فرخنده باد روز مبارک شنبه بست هفتم مقام شد درین چند روز از شکار جرز و تو غدری محظوظ بودم جرز بور را فرمودم که وزن کردند دو سیر و یکپاو جهانگیری برآمد و ابلق دو سیر و نیم پاو تو غدری کلان یک پاؤ از جرز بور کلان ترشد روز مبارک شنبه پنجم دیماه الهی درمقام اکبرپور از کشتی برآمده براه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آگره تا منزل مذکوره که در دو کروه پرگنه بوریه واقع است یکصد و بست و سه کروه براه دریا که نود و یک کروه براه خشکی است بسی و چهار کوچ و هفده مقام طی منزل شد سواے این یک هفته در برآمدن شهر و دوازده روز درپالم بجهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد درین تاریخ جهانگیر قلیخان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر و صد روپیه برسم نذر گذرانیده از روز مبارک شنبه گذشته تا روز کم شنبه یازدهم پی درپی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه دوازدهم از سیر باغ سهرند خوش وقت گشتم از باغهاے قدیمی است و درخت هاے سال رسیده دارد طراوتی که پیش ازین داشت نمانده معهذا غنیمت است خواجه ویسی که از زراعت و عمارت صاحب وقوف است محض بجهت مرمت این باغ او را کروری سهرند ساخته پیش از ساعت کوچ از دارالخلافه آگره رخصت فرموده بودم و بقدر ترتیب و مرمت نموده مجدداً تاکید کرده شد که اکثر درختهاے کهنه بے طراوت را دور ساخته نهالهاے تازه بنشانند عراق بندی را ازسرنو صفا داده عمارت هاے قدیم را تعمیر نمایند و دیگر عمارات از حمام وغیره در جای مناسب حکم شد که آساس نهد درین تاریخ دوست بیگ که از کمکیان عبدالله خان است بمنصب

هفتصدي ذات و پنجاه سوار سرفراز گشته مظفرحسین پسر وزیر خان بمنصب ششصدي ذات و سیصد سوار ممتاز گشت شیخ قاسم بخدمت صوبه دکن رخصت شد روز مبارک شنبه نوزدهم حسب الالتماس فرزند سعادتمند شاهجهان بمنزل او تشریف ارزانی فرمودم بجهت ولادت فرزندی که حق جل واعلی کرامت فرموده جشن عالي آراسته پیشکش کشید ازان جمله شمشیر نیمچه یک آویز که کارزند بکیت و قبضه و بند باز آن از نیلم فرنگ تراش ترتیب یافته الحق پاکیزه و مطبوع ساخته شده دیگر فیلیست که راجه بکلانه وبرهان پور بان فرزند گذرانیده بود چون آن فیل خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصه حکم شد مجموع قیمت پیشکش انچه قبول و مقبول افتاد یک لک و سی هزار روپیه باشد و قریب بچهل هزار روپیه بوالده ها و ولي نعمت هاے خود گذرانید درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بکر یکراس رنگ که در خوردي از کوه آورده در خانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت بغایت خوش آمد از قسم مارخور و قوچ کوهی بسیار دیده شد که در خانه پرورش یافته اما رنگ بنظر در نیامده بود فرمودم که بابزبربري یکجا نگاه دارند تا جفت شود و نتاج بهم رسد بے تکلف نسبتی بمارخور و قچقار ندارد سید بایزید بمنصب هزاري ذات و هفتصد سوار سرفراز شد روز دوشنبه بست سوم مقیم خانرا بخلعت و اسپ و فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساخته بصوبه بهار تعین فرمودم روز یک شنبه بست نهم برلب آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و همدرین روز راجه بکرماجیت که بمحاصره قلعه کانکره اشتغال دارد بجهت عرض بعضی مدعیات حسب الحکم بدرگاه امده سعادت استانبوس دریافت روز دوشنبه سي ام فرزند شاهجهان بجهت دیدن عمارات دولت خانه که بتازگي احداث یافته ده روز رخصت گرفته بلاهور شتافت و راجه بکرماجیت بعنایت خنجر خاصه و خلعت و اسپ سرفراز گشته بخدمت محاصره قلعه کانکره مراجعت نموده روز کم شنبه دوم بهمن ماه الهي باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگي یافت درین زمین حضرت عرش اشیاني برتخت خلافت جلوس فرموده اند چون خبر نزدیک رسیدن خان عالم بدرگاه رسید هرروز یکی از بندهارا بجهت سرفرازي او برسم استقبال فرستاده بانواع و اقسام مراحم و نوازش پایه عزت و منزلت او افزودم و عنوان فرامین را بمصرعي یا بیتي بدیهه مناسب مقام زینت بخشیده به عنایت هاے سرشار مخصوص ساختم از جمله یک مرتبه عطر جهانگیري فرستاده این مطلع بزبان قلم امد

بمویت فرستاده ام بوے خویش * که ارم ترا زود ترسوے خویش

روز مبارک شنبه سوم در باغ کلانور خانعالم بسعادت استانبوس سرفرازي یافت صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر اورد و پیشکش خود را بمرور خواهد گذرانید زنبیل بیگ ایلچي برادرم شاه عباس با مراسله شاهي و نفایس ان دیار که برسم سوغات ارسال داشته اند متعاقب مي رسد از عنایات و مرحمتي که برادرم بخانعالم مي فرمودند اگر بتفصیل

مرقوم گردد حمل بر اغراق خواهد شد همواره در محاورات خانعالم خطاب میکرده اند و
هر لحظه از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزے یاشبی در خانه خود
خواستی بسر برد بے تکلفانه بمنزل او تشریف برده بیش از بیش اظهار مرحمت می
فرمودند روزے در فرح اباد شکار قمرغه طرح افگند بخانعالم حکم تیر اندازی فرمودند
مشارالیه از راه ادب کمانے با دو تیر پیش اورد شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه
لطف نمودند قضارا ازین تیرها پنجاه تیر بشکار می رسد و دو تیر خطا میشود انگاه
بچندے از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیر اندازی میفرمایند
اکثری خوب می اندازند از جمله محمد یوسف قراول تیرے زده که از دو خوک پران
گذشته و استادهاے بساط قرب بے اختیار افرین ها کردند و در هنگام رخصت خانعالم
را در اغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد ازانکه از شهر برامده باز بمنزل
او تشریف اورده عذرها خواسته وداع کردند از نفایس و نوادر روزگار که خانعالم اورده
الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه بدست افتاده مجلس جنگ صاحبقران
است با نقیمش خان و شبیه انحضرت و اولاد امجاد و امراء عظام را که در ان جنگ
بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و نزدیک بهر صورتے نوشته که شبیه
کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را
خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش بغایت پخته و عالی است و بقلم استاد
بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودے گمان میشد که
کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ او پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از
شاگردان اوست و بروش او متفق گشته این گرامی تحفه از کتابخانه علیئین مکانی
شاه اسمعیل ماضی و یا از حضرت شاه طهماسپ بسرکار برادرم شاه عباس انتقال
یافته و صادقی نام کتابدار ایشان دزدیده بدست شخصے فروخته قضارا در صفاهان
این مجلس بدست خانعالم می افتد و بشاه نیز خبر میرسد که او چنین تحفه بدست
آورده و بهم رسانیده به بهانه تماشا ازو طلب میفرمایند خانعالم هرچند خواست که
بلطایف الحیل بگذراند چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند ناگزیر بخدمت ایشان فرستاده
شاه بمجرد دیدن شناخته اند روزے نزد خود نگاه داشته غایتاً چون توجه خاطر
ما را بامثال این نفایس میدانند که درچه مرتبه است از خواستن نیز در کلی
و جزوی بحمدالله که مضایقه نیست حقیقت را بخانعالم ظاهر ساخته باز بمشارالیه
لطف نمودند در وقتیکه خانعالم را بعراق میفرستادم بشنداس نام مصورے را که در شبیه
کشی از یکتایان روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمدهاے دولت ایشان را
کشیده بیارد شبیه اکثری را کشیده بود بنظر در آورد خصوصاً شبیه شاه برادرم را بسیار
بسیار خوب کشیده بود چنانچه بهرکس از بندهاے ایشان نمودم عرض کردند که بسیار
خوب کشیده همدرین تاریخ قاسم خان با دیوان و بخشی لاهور دولت زمین بوس
دریافتند بشنداس مصور بعنایت فیل سرفراز شد با با خواجه که از کمکیان صوبه قندهار

است بمنصب هزاری ذات و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت روز سه شنبه ششم
مدارالمهامی اعتمادالدوله لشکر خود را سامان داد با آنکه ضبط صوبه پنجاب بعهده
وکلاے ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار بنظر
درآوردند چون وسعت کشمیر آنقدر نیست که محصولش بجمعی که همواره ملازم موکب
اقبال اند وفا کند و از طنطنهٔ نهضت رایات جلال نرخ غلات و حبوبات به تغیر اعلی
رسیده بود بجهت رفاهیت عامهٔ خلایق حکم شد که بندهاے که در رکاب اند سامان
مردم خود نموده معدودی که ناگزیراند همراه گرفته تتمه بمحال جاگیر خودها رخصت
نمایند و همچنین در تخفیف دادن چارپاها و شاگردپیشه نهایت تاکید و احتیاط مرعی
دارند روز مبارکشنبه دهم فرزند اقبالمند شاهجهان از لاهور آمده سعادت قدمبوس
دریافت جهانگیر قلیخان را بخلعت و اسپ و فیل سرفراز ساخته با برادران و فرزندان
بصوبه دکن رخصت فرمودم درین تاریخ طالب آملی بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز
پوشیده اصل او از آمل است یکچندی باعتمادالدوله میبود چون رتبه سخنش از
همگنان در گذشت در سلک شعراے پای تخت منتظم گشت این چند بیت
ازوست

زغارت چمنت بر بهار منتهاست * که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند
لب از گفتن چنان بستم که گوئی * دهان بر چهرهٔ زخمی بود و به شد

عشق در اول و آخر همه ذوق است و سماع
این شرابے است که هم پخته و هم خام خوش است

گر من بجاے جوهر آئینه بودمی * بے رونما ترا بتوکے می نمود می
دولب دارم یکی در می پرستی * یکے در عذر خواهی هاے مستی

روز دوشنبه چهاردهم حسینی پسر سلطان قوام رباعی گفته گذرانید

گردے که ترا زطرف دامان ریزد * آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریزد
گر خاک درت بامتحان بفشارند * ازوی عرق جبین شاهان ریزد

معتمد خان درینوقت رباعی خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد * خون ریزی و آستین فشانی که چه شد
ای غافل ازانکه تیغ هجر تو چه کرد * خاکم بفشار تا بدانی که چه شد

طالب صفاهانی الاصل است در عنفوان شباب بلباس تجرید و قلندری گذارش
بکشمیر افتاد و از خوبی جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آنملک شده توطن و تاهل
اختیار کرد بعد از فتح کشمیر بخدمت عرش آشیانی پیوسته در سلک بندهاے
درگاه انتظام یافته الحال عمرش قریب بصد رسیده و در کشمیر بفراغ خاطر بافرزندان
و متعلقان بدعاے دولت ابد قرین مشغول است چون بعرض رسید که در لاهور میان
شیخ محمد میر نام درویشی است سندی الاصل بغایت فاضل و مرتاض و مبارک
نفس و صاحب حال و در گوشهٔ توکل و عزلت منزوی گشته از فقر غنی و از دنیا

منسقلی نشسته است بنابرین خاطر حق طلب بے ملاقات ایشان قرار نگیرد و بدیدن ایشان رغبت افزود چون به لاهور رفتن متعذر بود رقعه بخدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آنعزیز باوجود کبرسن و ضعف بنیه تصدیعه کشیده تشریف آورد و مدت ممتد تنها بایشان نشسته صحبت مستوفی داشته شد الحق ذات شریف است و درین عهد بغایت غنیمت و عزیزالوجود این نیازمند از خود برآمده با ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد هرچند خواستم نیازے بگذرانم چون پایه همت ایشان را ازان عالی تریافتم خاطر باظهار این مطلب رخصت نداد پوست آهو سفید بجهت جاے نماز بایشان گذرانیدم فی الفور وداع شده به لاهور تشریف بردند روز کم شنبه بیست و سوم در حوالی دولت اباد نزول موکب اقبال اتفاق افتاد دختر باغبانے بنظر در آمد با بروت و ریش انبوه مقدار یک قبضه ظاهرش بمردان مشتبه درمیان سینه هم موے برآمده اما پستان ندارد بتفرس دریافتم که باید فرزند نشود گفت که مرا تا حال حیض نشده و این دلیلیست بران بچندی از عورات فرمودم که بگوشه برده ملاحظه نمایند که مبادا خنثی باشد معلوم شد که از دیگر عورات سرموئی تفاوت ندارد بنابر غرابت درین جریده اقبال ثبت افتاد روز مبارک شنبه بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمده سعادت زمین بوس دریافت در اوراق گذشته مرقوم گشته که اله داد پسر جلاله باربکی از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادبار پیش گرفت درینولا ندامت گزیده باشنائی باقرخان باعتمادالدوله ملتجی شد که استشفاع گناه می نمایند حسب الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کردهٔ خود پشیمان گشته روی امید بدرگاه نهد ذلات و جرایم او بعفو مقرون گردد درین تاریخ باقرخان او را بدرگاه آورد مجدداً بشفاعت اعتمادالدوله اثار خجالت و غبار ندامت بزلال عفواز ناصیه احوال اوشستشو یافت سنگرام زمیندار جمو بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات وپانصد سوار و عنایت فیل و خلعت سرفراز شد غیرت‌خان فوجدار میانه دوآب بمنصب هشتصدی ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خواجه قاسم بمنصب هفتصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار فرق عزت بر افراخت به تهمتن بیگ پسرقاسم کوکه منصب پانصدی ذات و سیصد سوار مرحمت شد به خانعالم فیل خاصه معه تلایر عنایت نمودم ازین منزل باقرخان را بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرفراز فرموده باز بصوبه داری رخصت فرمودم روز دوشنبه بیست و هشتم پرگنه کروهی که برساحل بهت واقع است محل نزول موکب اجلال و اقبال گشت چون این کوهستان از شکار گاههای مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده جرگه ترتیب داده بودند روز کم شنبه غره اسفندار مذ ماه الهی شکاری را از شش کروه مسافت رانده روز مبارک شنبه دویم بشاخهند در آوردند یکصد و یکراس از قوچ و چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت بالتماس او حکم فرموده بودم که اگر از نسق ان مهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل نگرانیی ندارد افواج را

در تهانجات گذاشته جریده متوجهه درگاه شود دریں روز سعادت استانبوس دریافته صد مهر نذر گذرانید خان عالم بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز گشت مقارن اینحال عرضه داشت نورالدین قلی از راه پونچ رسید نوشته بود که گریوهارا حتی‌الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم قضارا چند شبانروز بارندگی شد وبالای کوتل بارتفاع سه درع برف افتاده هنوز می بارد اگربیرون کوه تا یکماه توقف فمایند عبور ازیں راه میسر است والا دشوار می نماید چون غرض ازیں عزیمت دریافت موسم بهار و شگوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر عطف عنان نموده براه پگلی ودمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سیوم از دریاے بهت عبور واقع شد با انکه آب تا کمر بود چون بغایت تند میرفت و مردم در گذشتن محنت می کشیدند حکم فرمودم که دویست زنجیر فیل برسر گذرها برده اسباب مردم بگذرانند جمعی که ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا اسیب جانی و مالی به نا مرادی نرسد دریں تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید او از بندهاے قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی بود اگرچه در اخر از ملازمت من جدا شده روزے چند بخدمت عرش اشیانی پیوست چون بجاے بیگانه نرفته بود بر خاطرم چندان گران نیامد چنانچه بعد از جلوس رعایتی که در مخیله او نگذشته بود فرمودم تا آنکه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و شرح احوال او به تقریبات دریں جریده اقبال ثبت افتاده خدمات عمده را متمشی شد و درکارها طرفه کدی داشت غایتاً از کسب قابلیت و استعداد ذاتی او و دیگر جزئیات که پیرایه جوهر انسانی است بے نصیب بود دریں راه ضعف قلبی بهمرسانیده روزی چند باوجود تکسر و بیماری در رکاب سعادت بسربرد چون ضعف او اشتداد یافت از کلانور رخصت گرفته بلاهور شتافت و در انجا باجل طبعی در گذشت روز شنبه چهارم ماه مذکور قلعه رهتاس مخیم اردوے ظفر قرین گشت قاسم خان را بعنایت اسپ و شمشیر و پرم‌نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت لاهور فرمودم باغچه برسرراه واقع‌بود سیر شگوفه کرده شد دریں منزل تیهو بهمرسید گوشت تیهو از کبک لذیذ تر است روز یکشنبه پنجم میرزاحسن پسر میرزا رستم بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار ممتاز گشت بصوبه دکن تعین شد خواجه عبداللطیف قوش بیگی نیز بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت دریں سر زمیں گلی بنظر در امد دروں سفید و بیروں سرخ و بعضی دروں سرخ و بیروں زرد بفارسی لاله بیگانه میگویند و بهندی تهل بمعنی زمین است چون گل کنول مخصوص اب است ایں راتهل کنول نامیده اند یعنی کنول صحرائی روز مبارک شنبه نهم عرضداشت دلاور خان حاکم کشـــمیر نوید رسان فتح کشتوار گشت تفصیل ایں اجمال بعد از رسیدن او بپایه سریرجاه و جلال رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصه و خنجر مرصع فرستاده محصول یکساله ولایت مفتوحه بجلدوے ایں پســندیده خدمت عنایت شد روز سه شنبه

چهاردهم مقام حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت چون کیفیات راه و خصوصیات
منازل در ضمن وقایع یورش کابل مرقوم شده به تکرار نپرداخت ازین جا تا کشمیر منزل
بمنزل نوشته خواهد شد انشاالله تعالی از تاریخی که بمنزل اکبرپور بمبارکي و خیریت
از کشتي برامده تاحسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت کروه مسافت در عرض شصت
و نه روز بچهل و هشت کوچ و یکمقام طی شد چون دربنمزل چشمه پر آبی و آبشاری
و حوضی در غایت لطافت واقع است دو روز مقام فرموده روز مبارک شنبه شانزدهم
جشن وزن قمري ترتیب یافت سال پنجاه و سویم بحساب شهور قمري از عمر این
نیاز مند درگاه بمبارکي اغاز شد چون ازین منزل کوه کوتل ونشیب و فراز بسیار درپیش
بوده بیک دفعه عبور اردوی گیهان پوی دشوار می نمود مقرر گشت که حضرت مریم
زماني با دیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده باسودگي تشریف ارند مدارالملک
اعتمادالدولة الخاقاني و صادق خان بخشي و ارادتخان میرسامان باعمله بیوتات و
کارخانجات بمرور عبور نمایند و همچنین رستم میرزای صفوي و خان اعظم و جمعی از
بندها براه پونچ رخصت یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب
و خدمتگاران ضروري روز جمعه هفتدهم سه و نیم کروه کوچ نموده در موضع سلطان پور
منزل گزید درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید که در اودیپور باجل طبعی مسافر
راه عدم شد جگت سنگه نبیره و بهیم پسر او که در ملازمت می باشند بخلعت
سرفرازي یافتند و حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت امیز با خطاب رانا و
خلعت و اسپ و فیل خاصه بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم
رساند از مردم این مرزوبوم استماع افتاد که در غیر ایام برسات که اصلا اثری از ابر
و صاعقه نباشد آوازی مانند بصدای ابر ازین کوه بگوش میرسد و این کوه را گرج
می نامند بعد از یک سال و دو سال البته چنین صدای ظاهر میشود و اینحرف را
مکرر در خدمت حضرت عرش آشیاني نیز شنیده بودم چون خالي از غرابتی نیست
نوشته شد والعلم عندالله روز شنبه هیزدهم چهار کروه و نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجلال
واقع شد ازین منزل داخل پرگنه هزارا قارلغست روز یکشنبه نوزدهم سه کروه و سه پاو
در نوردیده موضع نوشهره منزل شد ازینجا داخل دهنتور است چندانکه نظر کار میکرد
چلک هاي سبز درمیان گل تهل کنول و قطعه گل سرشت شگفته بود و بغایت خوش
مینمود روز دو شنبه بستم سه و نیم کروه کوچ کرده در موضع سلهر ورود موکب مسعود
اتفاق افتاد و مهابتخان از قسم جواهر و مرصع آلات موازي شصت هزار روپیه پیشکش
گذرانید درین سرزمین گلی بنظر درآمد سرخ آتشین باندام گل ختمي اما ازو خورد تر
و چندین گل یکجا نیک بیکدیگر شگفته از دور چنان نمـــاید که گویا یک گل است
درختش مقدار درخت زرد آلو میشود و درین دامن کوه خود رو نیز بسیار بود درغایت
خوشبوئي رنگش از بنفشه کمتر روز سه شنبه بست و یکم سه کروه طی نموده در موضع
سالکلي نزول اقبال واقع شد درین روز مهابتخان را بخدمت بنگش رخصت فرموده

اسپ و فیل خاصه و خلعت با پوستین مرحمت نمودم امروز تا آخر منزل تقاطر بود شب کم شنبه بست و دوم نیز باران شد وقت سحر برف بارید و چون اکثر راه بسته بود از باران لغزیدگی بهم رسانید چارواے لاغر هرجا افتاد برنخاست بست و پنج زنجیر فیل از سرکار خاصه شریفه تصدق شد بجهت باریدگی دو روز مقام فرمودم روز مبارکشنبه بست و سویم سلطان حسین زمیندار پکلي دولت زمین بوس دریافت اینجا داخل ملک پکلي است از غرایب اتفاقات آنکه در وقتیکه حضرت عرش آشیاني میرفتند درین منزل برف باریده بود و الحال نیز باریده درین چند سال اصلا برف نبارید بلک باران هم کم شده بود روز جمعه بست و چهارم چهار کروه طے نموده در موضع سواد نگر محل نزول موکب منصور گشت درین راه هم اچمبه بسیار بود و درخت زرد آلو و شفتالو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا در گرفته بود و درختهاے صنوبر چون سرو دیده را فریب میداد روز شنبه بست و پنجم قریب بسه و نیم کروه در نوردیده ظاهر پکلي بورود موکب مسعود آراستگي یافت روز یکشنبه بست و ششم بشکار کبک سوار شده آخرهاے روز بالتماس سلطان حسین بمنزل او تشریف برده پایهٔ عزتش در امثال و اقران افزودم حضرت عرش آشیاني نیز بمنزل او تشریف برده بودند از قسم اسپ و خنجر و باز و جره پیشکش کشید اسپ و خنجر باو بخشیده فرمودم که باز و جره را کمر بر بسته انچه برآید بنظر خواهد گذرانید سرکار پکلي سي و پنج کروه در طول و بست و پنج در عرض است بشرق رویه کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب اٹک بنارس و بجانب شمال کفور و بجانب جنوب گکهر واقع است در زمانے که صاحبقران گیتي ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند میگویند که این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قباب بودند درینحدود مقام مرحمت گذاشته اند میگویند که ذات ما قارلغست اما مشخص نمي دانند که دران وقت کلان تر اینها که بود و چه نام داشته الحال خود لاهوري محض اند و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دهنتور نیز برینقیاس است در زمان عرش اشیاني شاهرخ نامی زمیندار دهنتور بود الحال بهادر پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشي و پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداران است همیشه بسر حد و حدود می باشد انها پیوسته دولتخواه امده اند سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاهرخ هردو در وقت شاهزادگي در ملازمت من رسیده بودند باآنکه سلطان حسین هفتاد ساله است در قواي ظاهري او اصلا فتوري راه نیافته و تاب و طاقت سواري و تردد چنانچه باید دارد درینملک بوزه می سازند از نان و برنج که ان را سر میگویند غایتاً ازبوزه بسیار تند تر و مدار خوراک این مردم بوسر است و هرچند کهنه تر باشد بهتر است و این سر را درخم کرده و سر خم را محکم بسته دو سال و سه سال درخانه نگاه می دارند و بعد ازان زلال روی خم را گرفته انرا آچهی می نامند و آچهي ده ساله هم میباشد و پیش انها هرچند کهن سال تر بهتر واقل مدت یکسال است سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر میگرفت و لاجرعه

مي كشيد سلطان حسين هم ملتزم است و بجهت من از فرد اعلايش آورده يكبار براي
امتحان خوردم پيش ازين هم خورده شده بود كيفش مشتهي است اما خالي از
كرختي نيست معلوم شد كه اندك بنگي هم همراه ميسازند درخمارش غلبه ميكند
اگر شراب نباشد بالضرور بدل شراب تواند شد از ميوه ها زردآلو و شفتالو و امرود ميشود
چون تربيت نمي كنند همه خود روست وهمه ترش و نا خوش مي باشد از سرشگوفه
انها محظوظ ميتوان شد خانه و منازل هم از چوب است بروش اهل كشمير مي سازند
جانور شكاري بهم ميرسد اسپ و اشتر و گاو و گاوميش مي دارند و بز و مرغ فراوان
است استرش ريزه مي شود بجهت بارگران بكار نمي آيد چون بعرض رسيد كه چند
منزل پيشتر آباداني كه غله انجا باردوے ظفر قرين كفايت كند نيست حكم شد كه
پيشخانه مختصر بقدر احتياج و كارخانجات ضروري همراه گرفته فيلان را تخفيف دهند
و سه چهار روز ازوقه برگيرند و از ملازمان ركاب سعادت چندے بهمراهي گزيده بقيه مردم
بسر كردگي خواجه ابوالحسن بخشي چند منزل عقب مي آمده باشند با كمال احتياط
و تاكيد هفتصد زنجير فيل بجهت پيشخانه و كارخانه جات ناگزير نمود منصب سلطان
حسين چهار صدي ذات و سيصد سوار بود دريندوقت بمنصب ششصدي ذات و سيصد
و پنجاه سوار سرفرازي يافت و خلعت و خنجر مرصع و فيل مرحمت فرمودم بهادر
دهنتوري بكمك لشكر بنگش تعين است منصب او را از اصل و اضافه دو صديذات
و يك صد سوار حكم شد روز كم شنبه بيست و نهم پنج كروه و يكپاو كوچ نموده از پل
رودخانه نين سكهه گذشته منزل گزيدم اين نين‌سكهه از طرف شمال بجانب جنوب
ميرود واين رودخانه از ميانه كوه دارو كه مابين ولايت بدخشان و تبت واقع است
برآمده چون درينجا آب مذكور دوشاخ شده بجهت عبور لشكر منصور حسب الحكم دو پل
ازچوب مرتب ساخته بودند يكے درطول هژده درعه و دويم چهارده و در عرض هركدام پنج درعه
و درين ملك طريق ساختن پل آن كه درختهاي شاخدار برروي آب مي اندازند و هردو سر
آن رابسنگ بسته استحكام ميدهند وتخته چوب هاے سطبر بر روي ان انداخته بميخ
و طناب قوي مضبوط مي سازند و باندك مرمتي سالها سال برجاست القصه
فيلان را پاياب گذرانيده سوار و پياده از روي پل گذشتند سلطان محمود نام اين رودخانه
را نين سكهه كرده يعني راحت چشم نام نهاده روز مبارك شنبه سي ام قريب سه
و نيم كروه درنورديده برلب رود خانه كشن گنگا منزل شد درين راه كوتلي واقع است
بغايت بلند ارتفاع ان يك و نيم كروه سرنشيب يك و نيم كروه و اين كوتل را
پيم درنگ مي نامند وجهه تسميه ان كه بزبان كشميري پنبه را پيم ميگويند چون حكام
كشمير داروغه گماشته بودند كه از بار پنبه تمغا بگيرند و درينجا بجهت گرفتن تمغا
درنگ ميشد بنابرين پيم درنگ شهرت يافته و از گذشت پل ابشارے است درنهايت
لطافت و صفا پياله هاے معتاد را برلب آب و سايه درخت خورده وقت شام بمنزل
رسيدم برين رود خانه پلي بود از قديم پنجاه و چهار درعه درطول و يك نيم در عرض

که پیاد ها مي گذشتند حسب الحکم پل دیگر در محاذي ان ترتیب یافته طول پنجاه و سه درعه و عرض سه درعه چون آب عمیق و تند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار و پیاده و اسپ از روی پل گذشته حسب الحکم حضرت عرش اشیاني سرائی از سنگ و آهک در غایت استحکام بر فراز پشته مشرف بر آب آساس یافته یک روز به تحویل مانده معتمد خانرا پیشتر فرستاده شده بود که بجهت تخت نشستن و آراستن جشن نوروز سر زمینی که ارتفاع و امتیاز داشته باشد اختیار نماید اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته واقع بود سبز و خورم بر فرازان سطحی پنجاه درعه گویا کار فرمایان قضا وقدر بجهت چنین روزے مهیا داشته بودند مشار الیه لوازم جشن نوروزي را بر فرازان پشته ترتیب داده بود بغایت مستحسن افتاد معتمد خان مورد تحسین و آفرین گشت رود خانه کشن گنگا از طرف جنوب مے آید و بجانب شمال میرود آب بهت از سمت شرق آمده برود خانه کشن گنگا پیوسته بطرف شمال جاري است *

جشن پانزدهمین نوروز از جلوس همایون

تحویل نیر اعظم مراد بخش عالم بشرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثاني سنه یکهزار و بست ونه هجري بعد انقضاے دوازده و نیم گهري که پنج ساعت نجومي باشد اتفاق افتاد و سال پانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهي بمبارکي و فرخي اغاز شد روز شنبه دوم چهار کروه و نیم پاو کوچ نموده در موضع بکرمنزل گزیدم درین راه کوتل نبود بقدر سنگلاخ داشت طاؤس و دراج سیاه ولنگور که در ولایت گرم سیر مي باشد دیده شد ظاهر در سرد سیر هم میتواند بود ازینجا تا کشمیر هر جا راه بر کنار دریاے بهت است دو جانب کوه واقع شد و از ته دره آب در غایت تندي پرجوش و خروش میگذرد هرچند فیل کلان باشد نمي تواند پاے خود را قایم ساخت في الفور مي غلطد و میبرد و سگ آبي هم دارد روز یکشنبه سیوم چهار کروه و نیم طي نموده در موسران نزول فرموده شب جمعه سوداگران که در پرگنه باره موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند وجه تسمیه باره موله پرسیده شد عرض کردند که باراه بزبان هندي خوک را میگویند و موله مقام را یعني جاے باراه و از جمله اوتار که در کیش هنود مقرر است یکے اوتار باراه است وباراه موله بکثرت استعمال باره موله شده روز دوشنبه چهارم دو نیم کروه گذشته در بهولباس منزل گزیدم چون این کوهها را بغایت تنگ و دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بمعتمد خان حکم فرمودم که غیر از آصفخان و چندے از خدمتگاران ضروري هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند و اردو را هم یکمنزل عقب مي آورده باشند اتفاقاً مشارالیه دیره خود را پیش ازین حکم روانه ساخته بود بعد ازان بمردم خود مینویسد که درباب من چنین حکم

شده شما بهرجا که رسیده باشید توقف نمائید برادران او در پاے کوتل بهولباس این خبر را شنیده همانجا دیره خود را فرود می آرند در زمانیکه موکب اقبال قریب بمنزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد هنوز یک میدان راه طے نشده بود که دیره او نمایان شد ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبي شمرده با اهل محل بمنزل مشارالیه فرود آمده از آسیب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم برادران او حسب الحکم کس بطلب او دوانیدند در وقتیکه این مژده باو میرسد که فیلان و پیشخانه بر فراز کوتل برآمده راه را تنگ ساخته اند چون سوار گذشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت دو نیم کروه مسافت طي نموده خود را بملازمت رسانید و بزبان حال این بیت میخواند

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل
خجلت بود درویش را ناگه چو مهمان دررسد

انچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده برسم پا انداز معروض داشت همه را باو بخشیدم و فرمودم که مطاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جوهر اخلاص را ببهاے گران خریداریم این اتفاق را از اصل اخلاص و تائیدات طالع او باید شمرد که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یک شبان روز در خانه او براحت و آسودگي بسر برد و او را در امثال واقران و ابناے جنس سرفرازي نصیب شود روز سه شنبه پنجم دو کروه گذشته در موضع کهائي نزول اجلال اتفاق افتاد سر و پاے که در برداشتم به معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کوتل بهولباس یعقوب پسر یوسف خان کشمیري بافواج منصوره حضرت عرش آشیاني که راجه بهگوان داس پدر راجه مان سنگهه سردار بود جنگ کرده اند درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم یک منزل عقب می آید در راه بخاطرش میرسد که بدریا درآمده غسل کند با آنکه آب گرم میسر بود هرچند مردم مانع آمدند و گفتند که درین قسم هواے سرد بے ضرور در چنین دریاے ذخار خونخوار که فیل مست را مے غلطاند درآمدن از آئین حزم و احتیاط دور است بحرف انها مقید نمیشود و چون وقت ناگزیر دررسیده بود از غایت خود رائي و غرور و جهالت باعتقاد و اعتماد شناوري خود که درین فن بینظیر بود بجد تر میشود و با یکنفر خدمتیه و یک کس دیگر که شناوري میدانستند بر فراز سنگے که برلب آب بود بر امده خودرا بدریا مي اندازد بمجرد افتادن از طلاطم امواج نمیتوانند خود را جمع ساخت و بشناوري پرداخت افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا در داد و کشتي گیر بصد جان کندن کشتي وجود بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را غرایب الفتي و تعلقی و محبتي باین فرزند بود در راه پونچ از شنیدن این خبر جانکاه جامه شکیبائي چاک زده بیتابے

و اضطراب بسیار ظاهر میسازد با جمیع متعلقان خویش لباس ماتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت میشود و از سوز و گداز مادرش چه نویسد اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غایتاً پیوند دل بایں فرزند داشت عمر اں بیست و شش ساله بود در بندوق اندازي شاگرد رشید پدرش بود سواري فیل و ارابه خوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم می شد که درپیش فیل خاصه سوار شود و در سپاهگري خیلے چسپاں می بود روز کم شنبه ششم سه کروه طی نموده در موضع ریوند منزل شد روز مبارکشنبه هفتم از کوتل کوارمت عبور فرموده در موضع وچهه نزول اقبال اتفاق افتاد مسافت ایں منزل چهار کروه و یک پاؤ است کوتل کوارمت از کوتل هاے صعب است واخریں کوتل ایں راه است روز جمعه هشتم قریب بچهار کروه طی نموده در موضع بلقار منزل شد دریں راه کوتل نبود بقدر و سعتي داشت صحرا صحرا و چمن چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و گلهاے غریب که مخصوص ایں ملک است به نظر درامد از جمله گلي دیده شد که به هیئات عجیب پنج شش گل نارنجي رنگ سرنگوں شگفته و از میان گلهاے برگی چند سبز براموده از عالم انناس نام ایں گل بولانیک است و گل دیگر مثل پوئی بر دور اں گلهاے ریزه باندام و یاسمن رنگ و بعضي کبود و بعضي سرخ و در میان نقطه زرد بغایت خوشنما و موزوں نامش لدر پوش و پوش علی العموم را می گویند ارغوان زرد هم دریں راه فراوان است گل کشمیر از حساب و شمار بیروں است کدام ها را نویسم و چند توان نوشت انچه امتیازي دارد مرقوم می گردد دریں راه ابشارے بر سر راه واقع است بغایت عالي و نفیس از جاے بلند می ریزد دریں راه آبشاري بایں خوبي دیده نشده لحظه توقف نموده چشم و دل را از جاے بلند به تماشاے اں سیراب ساختم روز شنبه نهم چهار کروه و سه پاو کوچ فرموده ببارہ موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد باره موله از قصبه هاے مقرر کشمیر است و ازینجا تا شهر چهارده کروه مسافت است و بر لب اب بهت واقع شده جمعي از سوداگران کشمیر دریں قصبه توطن گزیده مشرف بر لب اب منازل و مساجد ساخته اند اسوده و مرفه الحال روز گار بسر می برند حسب الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتي هاے آراسته دریںمقام مهیا داشته بودند چوں ساعت در آمدن روز دوشنبه اختیار شده بنابریں دو پهر از روز یکشنبه دهم گذشته بشهاب الدین پور در امدم دریں روز دلاور خاں کاکر حاکم کشمیر از کشتوار رسیده دولت استانبوس دریافت بفنوں عواطف روز افزوں بادشاهانه و گونا گوں نوازش خسروانه سرفرازي یافت الحق ایں خدمت را چنانچه باید بتقدیمرسانیده امید که حضرت واهب العطایا جمیع بندهاے بااخلاص را جبیں افروز عزت گرداناد کشتوار برسمت جنوب کشمیر واقع است از معموره کشمیر تا منزل الکه حاکم نشیں کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده امد بتاریخ دهم شهریور ماه الهي سنه چهاردهم دلاور خاں با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگي عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با گرد علي میر بحر بمحافظت شهر

راست سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چک و ابیه چک بدعوي وراثت کشمیر
شتوار و نواحی ان سرگشته وادي غلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران
را با جمعی در مقام دیسو که متصل بکوتل پیرپنجال واقع است بجهت احتیاط
مت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگین پور شتافت
لال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علي ملک کشمیري و جمعے از بندهای
نگیری براه دیگر تعین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهي از جوانان
لب بهرا ولي فوج خود مقرر نموده همچنین دو فوج دیگر بردست راست و چپ
قرار داده که میرفته باشند چون راه برامد اسپ نبود چند اسپی بجهت احتیاط
ه گرفته اسپان سپاهي را درکل باز گذرانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر
مت بمیان جان بسته پیاده برفراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام باکافران بدسرانجام
ل بمنزل جنگ کنان تا ذرکوت که یکی از محکمهاے غنیم بود شتافته درانجا فوج
و جمال که از راههاے مختلف تعین شده بودند باهم پیوستند و مخالفان برگشته
ار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار نشیب و فراز
ار بپا مردي همت پیموده تا دریاے مرو شتافتند و برلب آب مذکور آتش قتال
عال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته
ت با بسیارے از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابیه راجه بے دست و دل
ه راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته دربهندرکوت که بران طرف آب واقع است
ف گزید جمعي از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند برسر پل جنگ عظیم
شد و چندے از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبان روز
هاے درگاه سعي در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه
قابله تقصیر نمي کردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهانجات و سرانجام اذوقه خاطر
ع نموده به لشکر فیروزي اثر پیوست و راجه از حیله سازي و روباه بازي وکلاء خودرا
دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش بدرگاه میفرستم چون
ه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتي
اه رفته آستانبوس نمایم دلاور خان بسخن فریب آمیز گوش نینداخته نقد فرصت
از دست نداده فرستادهاے راجه را بے حصول مقصود رخصت فرموده درگذشتن
آب اهتمام شایسته بکاربرد جمال پسر کلان او باجمعي از نهنگان بحر شجاعت
جلادت بالاے آب رفته بشناوري و دلاوري ازان دریاے ذخار خونخوار عبور نمودند
بامخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهاے جانباز ازان طرف هجوم آورده کار
اهل ادبار تنگ ساختند انها چون تاب مقاومت در خود نیافتند تخته پل راشکسته
گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قرین بازپل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند
ور خان دربهندرکوت معسکر اقبال آراست و از اب مذکور تادریای چناب که اعتضادقوي
ن سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار اب چناب کوهے است

مرتفع عبور ازان آب بسواری میسر و بجهت امدو رفت پیاده ها طنابهاء سطبر تعبیه نموده درمیان دو طناب چوب ها بمقدار یک یکدست پهلوے یک دیگر مستحکم بسته یک سر طناب را بقله کوه و سر دیگر را بدانطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر تعبیه می نمایند که پیاده ها پاے خود را بران چوب ها نهاده بهر دو دست طنابهاے بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب میرفته باشند تا از اب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زمپه گویند هرجا مظنه بستن زمپه داشتند به بندوقچي و تیر انداز و مردم کارے استحکام داده خاطر جمع نمودند دلاور خان جاله ها ساخته شی هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب برجاله نشانیده میخواست که از اب بگذراند چون اب در غایت تندي و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت و شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم شدند و آبروے شهادت یافتند و ده نفر بدست و باز وے شناوري خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس برانطرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر شدند القصه دلاور خان تا چهار ماه و ده روز در بهندر کوت پاے همت افشرده سعي در گذشتن داشت تیر تدبیر بهدف مقصد نمیرسید تا انکه زمینداری راه بري نمود از جاے که مخالفان را گمان گذشتن نبود زمپه بسته در دل شب جلال پسر دلاور خان با چندے از بندهاے درگاه و جمعی از افغانان قریب بدویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحر بے خبر بر سر راجه رسیده کرناے فتح بلند اوازه ساختند چندی که بر گرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداري سراسیمه بر امده اکثرے علف تیغ خون اشام گشتند بقیة السیف جان سبک پا ازان ورطه بلا بر اوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش باتمام رساند راجه فریاد بر اورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاور خان ببرید مردم بر سر او هجوم اورده دستگیر ساختند بعد از گرفتار شدن راجه از منتسبان او هر کس که بود خود را بگوشه کشید دلاور خان از شنیدن این مژده فتح و فیروزي سجدات شکر الهي بتقدیم رسانیده با لشکر منصور از اب عبور نموده بمندل بدر ملک که حاکم نشین ان ملک است در امد از کنار اب تا انجا سه کروه مسافت بوده باشد دختر سنگرام راجه جمو دختر سورجمل مردود پسر راجه باسو درخانه راجه است و از دختر سنگرام فرزندان دارد پیش ازان که فتح شود عیال خود را از روے احتیاط به پناه راجه جموال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه استانبوس گشت نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست اینملک گذاشت در کشتوار گندم و جو و عدس و ماش و ارزن فراوان میشود بخلاف کشمیر شالي کمتر دارد زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر ترو قریب بصد دست از بازجره گرفته می شود نارنج و ترنج و هندوانه از فرد اعلی بهم میرسد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر است و دیگر میوه ها از انگور و شفتالو و زردآلو و امرود ترش میشود اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود سنهسي نام زرمسکوک

که از حکام کشمیر مانده یک و نیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او معامله پانزده سنهسي که ده روپیه باشد بیک مهر بادشاهي حساب کنند و دوسیر بوزن هندوستانرا یکمن نامند و رسم نیست که از محصول زراعت راجه خراج بگیرد برسرهرخانه در سالے شش سنهسي که چهار روپیه باشد میگیرد زعفران را در کل بعلوفه جمعے از راجپوتان و هفتصد نفر توپچي که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده غایتاً در وقت فروختن زعفران از خریدار برسر منی که عبارت از دوسیر باشد چهار روپیه میگیرد و کلیه حاصل راجه بر جریمه است و باندک تقصیرے مبلغ کلي می ستاند و هرکس را متمول و صاحب جمعیت یافتند بهانه انگیخته انچه دارد پاک میگیرند بهمه جهت لک روپیه تخمیناً زر حاصل حصه او باشد و در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود و اسپ درمیان انها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمدهاے او بوده باشد محصول یکساله در وجه انعام دلاورخان مرحمت شد از روے تخمین جاگیر هزاري ذات و هزار سوار بضابطه جهانگیري بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نسق بسته بجاگیردار تنخواه نمایند حقیقت باز قرار واقعي ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست روز دوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهري بمبارکي و فرخندگي در عماراتے که مجدداً بر کنار تال احداث یافته ورود موکب مسعود إتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیاني قلعه از سنگ و اهک در غایت استحکام احداث یافته غایتاً هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باتمام رسد از مقام حسن ابدال تا کشمیر براهي که آمده شد هفتاد و پنجکروه مسافت به نوزده کوچ و شش مقام که بست و پنجروز باشد قطع شد و از دارالخلافه آگره تا کشمیر در عرض صد و پنجاه و هیژده روز سه صد و هفتاد و شش کروه مسافت به یکصد و دو کوچ و شصت و سه مقام طے شده و براه خشکي که ممر عام و راه متعارف است سیصد و چهار و نیم کروه است روز سه شنبه دوازدهم دلاورخان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسي فرمود خالي از وجاهت نیست پوشش بروش اهل هند و زبان کشمیري و هندي هردو میداند بخلاف دیگر زمینداران اینحدود في الجمله شهري ظاهر شد حکم فرمودم که باوجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته در سایۀ دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم امیدوار مرحمت آنحضرت ام بهرچه حکم شود اکنون مجملاً از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سي و پنج درجه است و طولش از جزایر سفید صد و پنج درجه از قدیم اینملک در تصرف راجهها بوده مدت حکومت انها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و آسامي انها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیاني از زبان هندي بفارسي ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجري بنور اسلام رونق وبها

پذیرفته سي و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجري حضرت عرش آشیاني فتح فرموده اند و ازان تاریخ تا حال سي و پنجاه سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین ماست ملک کشمیر در طول از کوتل بهلولباس تا فروتر پنجاه و شش کروه جهانگیري است و در عرض از بست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه به تخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگا تا فروتر یکصد و بست کروه است و عرض از ده کم نیست و از بست و پنج زیاده نه من بجهت احتیاط و اعتماد جمعي از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودم که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود بالجمله انچه شیخ یکصد و بست کروه نوشته بود شصت و هفت کروه برآمد چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائي است که مردم بزبان انملک متکلم باشند بنابرین از بهلولباس که یاز ده کروه ازینطرف کشن گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد باین حساب پنجاه و شش کروه باشد و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهي که در عهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه ایست که حضرت عرش اشیاني بسته اند هر کروهي پنجهزار درع و یک درع دو درع شرعي مي شود که هر درعي بست و چهار انگشت باشد و هرجا کروه یا گز مذکور گردد مراد ازان کروه و گز معمول است و نام شهر سري نگر است و دریاے بهت از میان معموره میگذرد و سر چشمه انرا ویرناک میگویند از شهر چهار ده کروه بر سمت جنوب واقع است و بحکم این نیازمند برسران چشمه عمارتي و باغي ترتیب یافته درمیان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مي نمایند پل را باصطلاح این ملک کدل میگویند در شهر مسجدی است بغایت عالي از اثار سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج آساس یافته بعد از مدتي سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات او ازپا در افتاد و در نهصد و نه ابراهیم باکري وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگي بخشید ازان تاریخ تا حال یکصد و بست سال است که برجاست از محراب تا دیوار شرقي یکصد و چهل و پنج درع و عرض یکصد و چهل و چار درع است مشتملبر چار طاق وبراطراف ایوان و ستونهاي عالي نقاشي و نگارني کرده الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علي همداني قدس سره روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهي از ایشان یادگار است متصل شهر دو کول بزرگ واقع است که همه سال پر آب مي باشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله وهیمه برکشتي است در شهر و پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتي است هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر سي و هشت پرگنه است انرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را آمراج گویند و پایان آب را کامراج نامند ضبط زمین و دادستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوي از سایر جهات و نقد جنس

را بخروار شالي حساب کنند هر خرواري سه من و هشت سیر وزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار دام می شود و بضابطه حال جای هشتاد هزار و پانصد سوار است راه در آمد بکشمیر متعدد بهترین راهها بهیمر و پکلي است اگرچه راه بهیمر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلي است و دیگر راهها درین موسم از برف مالا مال می باشد اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر مجملی از اوضاع و خصوصیات آن رقمزده کلک بیان میگردد * کشمیر باغی است همیشه بهار یا قلعه ایست آهنین حصار بادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان را خلوتکده دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر است که بشمار درآید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز و چلکهای مسطح و سه برگهای مجروح را چه گوید

شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ آراسته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چو تعویذ مشکین ببازوی دوست
غزلخواني بلبل صبح خیز * تمنای میخوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آب گیر * چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شگوفه بادام و شفتالو است برون کوهستان ابتدای شگوفه درغره اسفندارمذ می شود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و انجام شگوفه تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است در خدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زار و تماشای خزان کرده شده بود بحمدالله درین مرتبه جوانیهای بهار را دریافت خوبیهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند و بامش را خاکپوش کرده پیاز لاله چوغاشي می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفد و بغایت خوشنماست این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوان است و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلي گویند خوشبو می شود قسم دیگر صندلي رنگ است آن نیز در غایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر درآمده غایتاً یکی خوشبو است دیگر گلی است صندلي رنگ و بویش در غایت

لطافت و نزاکت از عالم گل سرخ و تنه اش نیز به گل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم می باشد انچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائي است اگرچه کم رنگ است غایتاً خوشبو است گل جعفري کلان و خوشبو مي شود تنه اش از قامت آدمي میگذرد لیکن در بعضي سالها وقتي که کلان شد و بگل رسیده و گل کرد کرمي پیدا مي شود و بر گلش پرده از عالم عنکبوت مي تند و ضایع می سازد و تنه اش را خشک میکند و امسال چنین شد و گلهاے که در ایلاقات کشمیر بنظر در امده از حساب و شمار بیرون است انچه نادرالعصري اوستاد منصور نقاش شبیهه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش اشیاني شاه آلو مطلقاً نبود محمد قلي افشار از کابل اورده پیوند نموده تا حال ده پانزده درختی ببار امده زرد الو پیوندي نیز درخت چند معدود بود مشارالیه پیوند را درین ملک شایع ساخت و الحال فراوان است الحق زرد الوے کشمیر خوب می شود درباغ شهر ارای کابل درختی بود میرزائي نام که بهتر ازان خورده نشده بود ودر کشمیر چندین درخت مثل ان درباغها است ناشپاتي فرد اعلی می شود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتي سمرقند سیب کشمیر بخوبي مشهور است و امرود وسطي میشود انگورش فراوان است اکثرش ترش و زبون انارش انقدر ها نیست تربز فرد اعلی بهم میرسد خربزه بغایت شیرین و شکننده می شود لیکن اکثر انست که چون به پختگي رسد کرمي درمیانش بهم میرسد و ضایع میسازد اگر احیاناً از آسیب محفوظ ماند بغایت لطیف می شود شاه‌توت نمی باشد و توت سایر صحرا صحرا است و ازپاے هردرخت توت تاک انگوري بالا رفته غایتاً توتش قابل خوردن نیست مگر درختی چند که در باغ ها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار می رود و تخم پیله از گل کت و تبت می ارند شراب و سرکه فراوان است اما شرابش ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند بعد ازان که کاسه ها ازان در کشند بقدرے سرگرمي ازان بهم می رسد از سرکه اقسام اچار میسازند چون سیر در کشمیر خوب می شود بهترین اچارش اچار سیر است انواع غله بغیر از نخود اکثری دارد اگر نخود بکارند سال اول مي شود سال دوم زبون می شود سال سویم بمشنگ متشبهه می شود برنج از همه بیشتر یمکن که سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است اما زبون می شود و خشکه تر می پزند و می گذارند که سرد شود بعد ازان می خورند و انرا بتهه میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه ازان بتهه شب نگاه میدارند و روز دیگر می خورند نمک از هندوستان می ارند در بتهه نمک انداختن قاعده نیست سبزي در آب می جوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه دران می اندازند و با بتهه می خورند و جمعی که خواهند تنعم کنند دران سبزی اندک روغن چار مغز می اندازند و روغن چهار مغز زود تلخ و بے مزه می شود بلکه روغن گاؤ نیز مگر انگاه که تازه بتازه از مسکه

روغن گرفته در طعام بیندازند و انرا سدا پاک نامند بزبان کشمیر و چون هوا سرد و نمناک است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر می گردد و گاو میش نمیباشد گاو نیز خورد و زبون می باشد گندمش زبره کم مغز است نان خوردن رسم نیست گوسفند بے دنبه می باشد از عالم کوهي هندوستانیان انرا هندو میگویند گوشتش خالي از نزاکت و راست مزگي نیست مرغ و قاز و مرغابي و سوبه و غیره فراوان می باشد ماهي همه قسم پولک دار و بی پولک می باشد اما زبون ملبوسات از پشمینه متعارف مرد و زن کرته پشمین می پوشند و انرا پتو گویند و فرضاً اگر پتو نپوشند باعتقاد شان اینکه هوا تصرف می کند بلکه هضم طعام بے این ممکن نیست شال کشمیر را که حضرت عرش آشیاني پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار حاجت به تعریف نیست قسم دیگر نهرمه است ازشال جسیم تر و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم جل خر و سگ بر روے فرش می افگنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند درانجا بعمل نمیتوانند آورد پشم شال از بزے بهم میرسد که مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پتو هم میبافند و دو شال را باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می مالند بجهت لباس باراني بد نیست مردم کشمیر سر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه سال و چهار سال بکار میبرند ناشسته از خانه بافنده آورده کرته میدوزند و تا پاره شدن باب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است کرته دراز و فراخ تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثرے خانه بر لب آب دارند یکقطره آب بیدن انها نمیرسد مجملاً ظاهر انها همچو باطن انها چرکین است بے صفا ارباب صنایع در زمان مرزائی حیدر بسیار بیش آمدنه موسقي را رونق افزود کمانچه و جنتر و قانون و چنگ و دف و نے شایع شده در زمان سابق سازے از عالم کمانچه میداشتند و نغمها بزبان کشمیري در مقامات هندي میخواندند و آنهم منحصر بر دو سه مقامي بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرائیدند الحق مرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیاني مدار سواري مردم اینجا بر گونت بود اسپ کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقي و ترکي برسم تحفه جهت حکام آوردندے گونت عبارت از یابوی ست چهار شانه بزمین نزدیک در سایر کوهستان هند نیز فراوان میباشد اکثر جنگره و شنخ جلو میشود بعد ازانکه این گلشن خدا آفرین بقائید دولت و یمن تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیارے از ایماقات را دریتصوبه جاگیر مرحمت فرموده گله هاے اسپ عراقي و ترکي حواله شد که کره بگیرند و سپاهیان از خود نیز ایلچي سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیر با دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شده و احیاناً بهزار روپیه هم رسیده مردم اینملک انچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سنني اند و سپاهیان شیعه امامیه و گروهي نوربخشي

و طایفهٔ فقرا میباشند که انهارا ریشي گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن به بے ساختگی و ظاهر آرائي میزیند و هیچکس را بد نمی گویند زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در صحرا مینشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمیگیرند قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمع از برهمنان اند که از قدیم درین ملک میباشند و مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نتوان کرد لیکن کتابها بزبان شنسکرت دارند و میخوانند و انچه شرایط بت پرستي است بفعل مے آرند و شنسکرت زبانے است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند اما بتخانهاے عالي که پیش از ظهور اسلام آساس یافته برجاست و عمارتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهاے کلان سي منی چهل منی تراشیده و بر روے یکدیگر نهاده متصل بشهر کوهچه ایست که انرا کوه ماران گویند و هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقي آن کوه ڈل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسري پیموده شده حضرت عرش اشیاني انار الله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام آساس نهند در عهد دولت این نیازمند قریب الاختتام شده چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار افتاده و دیوار قلعه بردور آن گشته و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بران آب است و در دولتخانه باغچه واقع است و مختصر عمارتی در وسط ان که والد بزرگوارم اکثر اوقات در انجا مي نشستند درینمرتبه سخت بیطراوت و افسرده بنظر درآمده چون نشیمن گاه ان قبله حقیقي و خداي مجازی در حقیقت سجده گاه این نیازمند است بر خاطر حق شناس نا پسندیده افتاد بمعتمدخان که از بندهاے مزاج دانست حکم فرمودم که در ترتیب باغچه و تعمیر منازل غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام رونق دیگر یافت درباغچه صفه عالي سي ودو درعه مربع مشتمل بر سه قطعه آراسته شد و عمارات را از سرنو تعمیر فرموده به تصویر اوستادان نادره کار رشک نگار خانه چین ساخت و این باغچه را نور افزا نام کردم روز جمعه پانزدهم فروردي ماه الهي دو گاو قطاس از پیشکشهای زمیندار تبت بنظر درآمد در صورت و ترکیب بگاو میش بیشتر مشابهت و مناسبت دارد اعضایش پر پشم است و این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بز رنگ از ولایت بکر و کوهستان گرم سیر آورده بودند بغایت خوبصورت و کم پشم بود و انچه درین کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف پرموئی و بدهیئات است و کشمیریان رنگ را کپل گویند و هم درینولا آهوئی مشکین پیشکش آورده بودند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودم که طعام ها بختند سخت بی مزه بد طعام ظاهر شد از حیوانات چار پائی صحرائي گوشت هیچ یک بزبونی و بد طعمي این نیست نافه در تازگي بوئی نداشته بعدازان که چند روزے ماند و خشک شد خوشبو می شود و ماده نافه ندارد درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتي نشسته از سیر و تماشاي شگوفه

بهاک و شالمار محظوظ گشتم بهاک نام پرگنه ایست که بر اطراف کوه دل واقع است و همچنین شالمار نیز متصل آن وجوی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد به فرزند خرم فرمودم که پیش آن را بستند ابشاری بهم رسیده که از سیر آن محظوظ توان شد و این مقام از سیرگاهای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفتدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازي مي کرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده برروی آن افگنده دروازه نه بسته بودند شاهزاده بازي کنان درجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر افتاد قضارا پلاسي ته کرده در زیر دیوار نهاده بودند و فراش متصل آن نشسته بود سر او باین پلاس میرسد پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آن که ارتفاعش هفت درعه است چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات او میشود عیاذاً بالله اگر چنین نبودی کار بدشواري کشیدے درانوقت راے مان که سردار پیادهھاے خدمتیه بود در پاے جهروکه ایستاده في الفور دویده او را برمی دارد و در اغوش گرفته متوجهه بالا می شود درانجا درانحالت همین قدر می پرسد که مرا کجا مي بري او میگوید که بملازمت حضرت دیگر ضعف برو مستولي می شود و از حرف زدن باز می ماند من در استراحت بودم که این خبر موحش بگوشم رسید سرا سیمه بیرون دویدم چون او را بدینحال دیدم هوشم از سر رفت و زمان ممتد در اغوش شفقت گرفته محو این موهبت الهي بودم درواقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعي ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلا غبار اسیبي بر اعضایش نه نشیند جاے حیرت است سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیده تصدقات داده شد و فرمودم که ارباب استحقاق و فقرای که درین شهر توطن دارند بنظر در آورند تا درخور انها وجه معیشت مقرر شود از غرایب انکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بے واسطه بمن عرض کرده بود که از زائچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه بر ایشان گران است یمکن که از جاے مرتفع بزیر افتد و غبار اسیبی بر دامن حیات نه نشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوست همواره این توهم پرامون خاطر مي گشت و درین راههاے خطرناک و گریوهاے دشوار گذار یک چشم ازان نو نهال چمن اقبال غافل نبودم همیشه او را درنظر میداشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط بجا می آمد تا بکشمیر رسیده شد چون این سانحه ناگزیر بود انکها و دایهاے او چنین غافل می شوند للهالحمد که بخیر گذشت در باغ عیش آباد درختي بنظر درآمد که شگوفه صدبرگ داشت بغایت بالیده و خوشنما غایتاً سیب او ترش نشان میدادند چون از دلاورخان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار سرفراز فرمودم و پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدم شیخ فرید ولد قطب الدین خان بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار نوازش یافت منصب سربراه خان هفتصدي

ذات و دو صد و پنجاه سوار حکم شد نورالله گرگیراق را بمنصب ششصدي ذات و یکصد
سوار سرفراز ساختم و خطاب تشریف خاني عنایت فرمودم پیشکش روز مبارک شنبه
بیست و یکم در وجه انعام قیام خاں قراول باشي مرحمت شد چوں الهداد افغاں پسر
باریکی بدکردار زشت خویش ندامت گزیده بدرگاه آمد حسب الالتماس اعتمادالدوله
گناه او بعفو مقروں گشت اثار خجالت و شرمساري از ناصیه احوالش ظاهر بود
بدستور سابق منصب دو هزار و پانصدي و یک هزار و دویست سوار عنایت نمودم
میرک جلایر از کمکیاں صوبه بنگاله بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفرازي
یافت چوں بعرض رسید که لاله چوغاشي در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته
روز شنبه بیست و سویم بسیر و تماشاے ان رفته شد الحق یک ضلع آں گلدار خوشي
شده بود پرگنه مود مهوري که پیش ازیں براجه باسو عنایت بود بعد ازو پسر او سورجمل
مقهور داشت دربنولا بجگت سنگه برادر او که تیکه نیافته بود لطف نمودم و پرگنه جمو
براجه سنگرام مرحمت شد روز دوشنبه غره اردي بهشت بمنزل خورم رفته بحمام اودرآمدم
بعد برآمدن پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتم روز مبارک شنبه چهارم
میر جمله بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار سرفراز شد روز یکشنبه هفتم بقصد
شکار کبک بموضع چهار دره که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سر زمین
خوشي و سیرگاه دلکشی است آبهاي رواں و درختهاي چنار عالي دارد حسب الالتماس
او نور پور نام نهادم در سرراه درختی است هل تهل نام که چوں یکی از شاخهاے آں
را گرفته جنبانند مجموع درخت در حرکت مي آید عوام بایں اعتقاد که ایں حرکت
مخصوص هماں درخت است اتفاقاً در دیهه مذکور ازاں قسم درخت دیگر بنظر درآمد
که بهماں طریق متحرک بود معلوم شد که ایں حرکت لازم نوع درخت است نه
مخصوص یک درخت و در موضع راولپور از شهر دو نیم کروه بر سمت هندوستان
درخت چناری واقع است میاں سوخته پیش ازیں بیست سال که من خود براسپی
سوار باپنج اسپ زین دار و دو خواجه سرا بدرون آں در آمده بودم و هرگاه بتقریبی
ایں حرف مذکور میشد مردم استبعاد می نمودند دریں مرتبه باز فرمودم که چندی بدروں
آں در آیند بهماں دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد در اکبرنامه مسطور است
که حضرت عرش اشیاني سی و چهار کس را بدروں اں در آورده متصل یکدیگر نشانده
بودند دریں تاریخ بعرض رسید که پرتهي چند پسر راے منوهر که از کمکیاں لشکر کانگره
بود بامخالفاں جنگ بے صرفه کرده جاں نثار گشت روز مبارک شنبه یازدهم بریں
موجب بندهاي درگاه باضافه منصب سرفراز گشتند تاتار خاں دو هزاري ذات و پانصد
سوار عبدالعزیزخاں دو هزاري ذات و هزار سوار و دیبي چند گوالیاری هزار و پانصدي
ذات و پانصد سوار میرخاں پسر ابو القاسم خاں نمکی هزاري ذات و ششصد سوار مرزا
محمد هفتصدي ذات و سیصد سوار لطف الله سیصدي ذات و پانصد سوار نصرالله
عرب پانصدي ذات و دویست و پنجاه سوار تهور خاں بفوجداري سرکار میوات تعین

شد روز مبارک شنبه بست پنجم سید بایزید بخاري فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگي ولایت تهته فرق عزت بر افراخت و منصب او اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شجاعتخان عرب بمنصب دو هزار و پانصدیذات و دوهزار سوار عزافتخار یافت و انی رای سنگدلن حسب الالتماس مهابتخان بصوبه بنگش تعین شد جانسپارخان بمنصب دوهزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشت درینولا از عرایض سپهسالار خان خانان و سایر دولتخواهان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت بازقدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن بد ذات است بنیاد کرده و ازان که موکب منصور بولایت دوردست نهضت فرموده فرصت مغتنم شمرده عهد و پیماني که باپندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بملک بادشاهي دراز ساخته امید که عنقریب بشامت اعمال خویش گرفتار گردد چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن این خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و ترکیان بر دور لشکر صف بسته می گردند خنجر خان در احمدنگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسپه را همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روے ادبار بوادي فرار نهادند و بنگاه انها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالماً و غانماً باردوے خود مراجعت نمود چون عسرت و گراني عظیم در لشکر منصور بهمرسید دولتخواهان کنکاش دران دیدند که از کریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهاٹ توقف باید نمود تا رسد غله بسهولیت میرسیده باشد و مردم محنت و تاب نکشند ناگزیر در بالا پور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه بخت شوخي و شلائیني نموده در طرف بالا پور نمایان شدند راجه نرسنگدیو با چندی از بندهاے جان نثار بمدافعه غنیم همت گماشته بسیارے را بقتل آورد و منصور نام حبشي که در سپاه مقهوران بود زنده بدست افتاد هرچند خواستند که بزیر فیل اندازند رضي نشد پای جهالت افشرد راجه نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جدا سازند امید که فلک دوار سزاے کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نهد در سیوم اردي بهشت به تماشاے سکه ناک سواري شد بغایت ییلاق خوشی است و این آبشار درمیان دره واقع است و از جاے مرتفع میریزد هنوز بر اطراف آن برف بود جشن مبارکشنبه دران گلزمین آراسته پیاله هاے معتاد را برلب آب خورده محظوظ گشتم درین جدول آب جانورے بنظر در آمد از عالم ساج ساج سیاه رنگ است و خالهای سفید دارد و این همرنگ بلبل است با خالهاے سفید و غوطه در آب میخورد و زمان ممتد در زیر آب میباشد و از جاے دیگر سر بر مے آرد فرمودم که دو سه جانور ازان گرفته آرند تا معلوم شود که ازبابت مرغابي است بوست درمیان پا دارد و باهم پیوسته

یا از عالم جانوران صحرائي کشاده است دو قطعه ازان گرفته آوردند یکی في الفور مرد و دیگر یکروز ماند پنجه‌اش مثل مرغابي پیوسته نبود بنادرالعصري استاد منصور نقاش فرمودم که شبیه آن را بکشند کشمیریان گلکر مي نامند یعني ساج آبي دریندولا قاضي و میرعدل معروضداشتند که عبدالوهاب پسرحکیم علي بجمعي از سادات متوطن لاهور هشتاد هزار روپیه دعوي مینماید و خطي بمهر قاضي نورالله ظاهر ساخته که پدر من زر مذکور را بر سم امانت بسید ولي پدر اینها سپرده و سادات منکرانند اگر حکم شود حکیم زاده بجهت احتیاط سوگند مصحف خورده حق خود را ازانها بگیرد فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است بعمل آورند روز دیگر معتمد خان بعرض رسانید که سادات خضوع و خشوع بسیار ظاهر میسازند و معامله کلي است هرچند در تحقیق و تفحص این قضیه بیشتر تامل بکار رود بهتر خواهد بود بنابران فرمودم که آصف خان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دور اندیشي بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه و شبه و شک نماند باوجود این اگر خوب وا شگافته نشود در حضور خود بازپرس نموده خواهد شد بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل و دست از کار رفته و جمعی از آشنایان شفیع ساخته حرف آشتي به میان آورد غرض آنکه اگر سادات بازپرس این قضیه را بآصفخان به اندازند خط ابرا مي سپارم که مرا باایشان من بعد حقي و دعوے نباشد هرگاه آصفخان کس بطلب او میفرستاد ازان جا که خاین خایف مي باشد ببهانه وقت مي گذرانید و حاضر نمي شد تا آنکه خط ابرا بیکی از دوستان خود سپرد و حقیقت بآصفخان رسید جبراً اورا حاضر ساختند در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود بهمین مضمون نوشته داد چون آصفخان حقیقت را بعرض رسانیده منصب و جاگیر اورا تغییر ساخته از نظر انداختم و سادات را بعزت وابرو رخصت لاهور ارزاني داشتم روز مبارک شنبه هشتم خورداد اعتقاد خان بمنصب چهار هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفرازي یافت و صادق خان بمنصب دوهزاري و پانصدي ذات و هزار و چهار صد سوار ممتاز گشت زین العابدین پسر آصفخان مرحوم بخدمت بخشیگري احدیان سرفراز گشت راجه نرسنگدیو بندیله بوالا پایه پنج هزاري ذات و سوار فرق عزت برافراخت درکشمیر بیشرس ترین میوها اشکن است میخوش میباشد از آلو بالو خورد تر غایتاً در چاشني و نزاکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلو بالو بیشتر نمي توان خورد و ازین درشبان روزي تاصدهم بمزه مي توان گزک کرد خصوصاً از قسم پیوندیش حکم فرمودم که بعد ازین اشکن را خوش کن مي گفته باشند ظاهرا در کوهستان بدخشان و خراسان مي شود مردم آنجا بجمدمی گویند آنچه از همه کلان تر است نیم مثقال بوزن در امد شاه آلو در چهارم اردي بهشت مقدار نخودے نمایان شد در بیست و هفتم رنگ گردانید در پانزدهم خورداد بکمال رسید و نوبر کرده شد شاه آلو بذایقه من از اکثر میوه ها خوشتر مي امد چهار درخت

در باغ نور افزا بار اورده بود یکی را شیرین بار نام کردم و دوم را خوشگوار و سویم را که از همه بیشتر بار اورده بود پربار و چهارم که کمتر بارداشت کم‌بار و یک درخت درباغچه خورم بار اورده بود انرا شاه وار نام نهادم نونهالی درباغچه عشرت افزا بود انرا نو بار خواندم هر روز همان قدر که بجهت مزه پیاله کفایت کند بدست خود می چیدم اگرچه از کابل هم بداک چوکي می رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه بتازه چیدن بدست خود لطف دگر دارد شاه آلوے کشمیر از کابل کمتر نمی شود بلکه بالیده تراست انچه از همه کلان تر بود یک تانک و پنج سرخ بوزن در امد روز سه شنبه بست و یکم بادشاه بانو بیگم حجله نشین ملک بقا شد و الم اینواقعه دلخراش بار گران برخاطرم نهاد امید که الله تعالی اورا در جوار مغفرت خویش جاے دهاد از غرایب انکه جوتک راے منجم پیش ازیں بدو ماه بعضی از بندهاے نزدیک را اگاه ساخته بود که یکی از صدر نشینان حرم سراے عفت بنهانخانه عدم خواهد شتافت و ایں را از زایچه طالع من دریافته بود مطابق افتاد و از سوانح شهادت یافتن سید عزتخان و جلال خان ککهر در لشکر بنگش و تفصیل ایں اجمال انکه چوں هنگام رفع محصول شد مهابتخان لشکر تعین نمود که بکوهستان در امده زراعت افغان را بخورانند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه مهمل نگذارند قضارا چوں بندهاے درگاه بپاے کوتل میرسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را مي گیرند و استحکام میدهند جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت دران مي بیند که دو سه روزی توقف کرده شود تا مقهوران اذوقه چند روزه که بر پشت بار کرده آورده اند صرف نموده لاچار خود بخود ویران شوند انگاه بسهولیت مردم ما ازیں گریوه دشوار خواهند گذشت چوں ازیں کوتل بگذریم دیگر کارے نمیتوانند ساخت و مالش بسزا خواهند یافت عزت خان که شعله بود رزم افروز و برق دشمن سوز بصوابدید جلال خان نپرداخته برهنه با چندی از سادات بارهه توسن همت بر انگیخت و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم اورده او را درمیان گرفته با آنکه زمین معرکه اسپ تاز نبود بهر طرف که حیں غضب مي افروخت خرمن هستي بسیارے باتش تیغ مي سوخت در اثناے زدوخورد اسپش را پے کردند پیاده تا رمقي داشت تقصیر نکرد عاقبت بارفقاے خویش مردانه فروشد و در هنگامیکه عزت خاں مي تازد جلال خان ککهر و مسعود پسر احمد بیگ خاں و بیژن پسر ناد علي میدانی و دیگر بندها عنان شتاب ازدست داده بے اختیار ازهرطرف کوتل مي جنبند و مقهوران سر کوهها گرفته بسنگ و تیر کار زار مي نمایند جوانان جانسپار چه از بندهاے درگاه چه از تابینان مهابتخان داد جرات و جلادت داده بسیاری از افغانان را بقتل مے رسانند دریں دار و گیر جلالخان و مسعود بابسیارے از جوانان جاں نثار مي گردند بیک تندخوئي و تیز جلوئي عزتخاں چندیں چشم زخمی بلشکر منصور رسید و مهابتخاں از شنیدن ایں خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه زور بکمک فرستاده تهانجات را از سر نو استحکام مي دهد و هرجا

اثرے ازان سیاه بختان می یابند در کشتن و بستن تقصیر نمی نمایند چون این واقعه بعرض رسید اکبر قلی پسر جلال خان را که بخدمت فتح قلعه کانگره مقرر بود بحضور طلب داشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرمودم و ملک موروثی او را بدستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته اسپ و خلعت داده بکمک لشکر بنگش فرستادم باآنکه از عزت خان فرزند مانده بود بغایت خورد سال جانفشانی او را درپیش نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا باز ماندهاے او از هم نپاشند و دیگران را امید واری افزاید دریں تاریخ شیخ احمد سهرندی را که بجهت دکان آرائی و خود فروشی و بے صرفه گوئی روزی چند در زندان ادب محبوس بود بحضور طلب داشته خلاص ساختم خلعت و هزار روپیه خرچ عنایت نموده در رفتن و بودن مختار گردانیدم او از روے انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نقش مراد در ملازمت خواهد بود بست و هفتم خورداد زرد الو رسید خانه تصویرے که در باغ واقع است و حکم به تعمیر آن شده بود دریں ولا بتصویر استادان نادره کار آراستگی یافت در مرتبه بالا شبیهه جنت آشیانی و عرش آشیانی و در مقابل شبیهه مرا و برادرم شاه عباس را کشیده اند بعد ازان شبیهه میرزا کامران و میرزا محمد حکیم و شاه مراد و سلطان دانیال و در مرتبه دوم شبیهه امرا و بندهاے خاص را تصویر کرده اند و در اطراف بیرون خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که امده شده نگاشته اند یکی از شعرا این مصرع را تاریخ یافته

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارک شنبه چهارم تیرماه الهیٔ جشن بوریا کوبے شده دریں روز شاه الوے کشمیر باخر رسید از چهار درخت باغچه نور افزا یک هزار و پانصد عدد و از سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد بمتصدیان کشمیر تاکید فرمودم که درخت شاه آلو در اکثر باغات پیوند کنند و فراوان سازند دریں ولا بهیم پسر رانا امرسنگه بخطاب راجگی سرفرازی یافت و دلیرخان برادر رشید عزتخان بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ خان بمنصب ششصدی ذات و چهار صد سوار و مخلص الله برادر او بپانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار نوازش یافتند بسید احمد صدر منصب هزاری عنایت شد بمیرزا حسین پسر میرزا رستم صفوی منصب هزاری ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده بخدمت دکن رخصت کردم روز یک شنبه چهاردهم تیرماه الهی حسن علی خان ترکمان بصاحب صوبگی اوڈیسه فرق عزت برافراخت و منصب ذات و سوار سه هزاری حکم شد دریں تاریخ بهادرخان حاکم قندهار نه راس اسپ عراقی و چند تغور اقمشه زربفت و مخمل زربفت و دانههاے کیش و غیره برسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت روز دو شنبه پانزدهم بسیر ایلاق توسی مرگ سواری شد بدو کوچ درپاے کوتل رسیده روز کم شنبه هفتدهم بفراز کریوه برامده دو کروه مسافت در غایت ارتفاع بصعوبت تمام قطع شد از فراز کوتل

تا ایلاق یک کروه دیگر زمین پست و بلند بود اگرچه قطعه قطعه گلهاے الوان شگفته بود لیکن انقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته بود به نظر در نیامد شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که بغایت خوب شگفته روز مبارک شنبه هیزدهم بتماشاے ان رفتم بے تکلف هرگونه اغراق که در تعریف ان گل زمین کرده شود گنجایش دارد چندانکه نظر کار می کرد گلهاے الوان شگفته بود پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد یمکن که چند قسم دیگر هم بوده باشد که بنظر در نیامده اخر هاے روز عذان مراجعت معطوف داشتم امشب در حضور به تقریبی حرف محاصره احمد نگر مذکور می شد خانجهان غریب نقلی گذرانید پیش ازین هم مکرر بگوش رسیده بود بذابر غرابت مرقوم میگردد در هنگامی که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمد نگر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را بجانب اردوے شاهزاده مجرا گرفته اتش دادند گوله قریب دایره شاه زاده رسید ازانجا باز گنبد بسته در خانه قاضي بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود رفته افتاد اسپ قاضي بفاصله سه چهار گز بسته بودند بمجرد رسیدن گوله بر زمین ران اسپ از بیخ برکنده برزمین افتاد و غلوله از سنگ بود بوزن ده من متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد توپ مذکور بمثابه کلان است که آدم درمیان درست می تواند نشست درین تاریخ خواجه ابوالحسن میر بخشي را بمنصب پنجهزاري ذات ودو هزار سوار سرفراز ساختم مبارزخان بمنصب دو هزاري ذات و هزار و هفتصد سوار سربلندي یافت بیزن پسر نادعلي بمنصب هزاریذات و پانصد سوار ممتاز گشت امانتخان بمنصب دوهزاریذات وچهارصد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بستم و پنجم نوازشخان پسر سعید خان را بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و همت خان را بمنصب دو هزاري ذات و هزار وپانصد سوار و سید یعقوبخان پسرسیدکمال بخاری را به منصب هشتصدي ذات وپانصد سوار امتیاز بخشیدم میرعلي عسکر پسر میرعلي اکبر موسوي بخطاب موسویخاني نوازش یافت چون تعریف ایلاق کوری مرگ مکرر شنیده شده بود دریذولا خاطر بتماشای آن بسیار رغبت افزود روز سه شنبه هشتم امرداد بدانصوب سواری شد از تعریف آن چه نویسد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته و درمیان سبزه و گل جدول هاے آب روان در غایت لطافت و صفا گوئي صفحه ایست از تصویر که نقاش قضا بقلم صنع نگاشته غنچه دلها از تماشای آن می شگفت بی تکلف ان ایلاق را نسبت بدیگر ایلاقات نیست و بهترین سیرگاه های کشمیر می توان گفت در هندوستان پپیها نام جانوری است خوش آواز که در موسم برسات نالههای جان سوز می کشد چنانچه کویل بیضه خود را در اشیان زاغ مي نهد وزاغ بچه اورا می کشد و می پرورد درکشمیر دیده شد که بیضه خود را در اشیان غوغائي نهاده بود و غوغائي بچه آن را پرورش میداد روز مبارک شنبه هفتدهم فدائیخان بمنصب هزار و پانصدي ذات وهفتصد سوار سرفراز گشت درین تاریخ محمد زاهد نام ایلچي عزتخان حاکم اورگنج بدرگاه رسید

عریضه با محقر تحفه ارسال‌داشته سلسله جنبان نسبت هاے موروثي شده بود بنظر عاطفت مخصوص داشته عجالةالوقت ده هزار درب بانعام ایلچي مقرر شد وبمتصدیان بیوتات حکم فرمودم که از اقسام اجناس انچه او التماس نماید بجهت فرستادن ترتیب دهند دریٖنولا فرزند خان جهان را غریب توفیقی نصیب شده از شیفتگي باده نهایت زار و نزار گشته بود از استیلاء این نشاء مرد افگن نزدیک بان رسیده که جان گرامی در سراینکار کند ناگاه بخود پرداخت و حق سبحانه اورا موفق ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب بشراب نیالاید و آلوده نسازد هرچند نصیحت کردم که بیک بار ترک کردن خوب نیست از روی حکمت و تدبیر بمرور باید گذاشت راضي نشد ومردانه گذاشت بتاریخ بیست و پنجم امرداد بهادر خان صاحب صوبه قندهار بمنصب پنجهزاریذات و چهار هزار سرفراز گشت و در دوم شهریور ماه الهي مانسنگهه پسر راوت شنکر بمنصب هزارو پانصدي و هشتصد سوار و میر حسام‌الدین بهزار و پانصدي و پانصد سوار و کرم‌الله پسر علي مردان خان بهادر بشش صدي و سیصد سوار نوازش یافتند چون دریٖنولا توجه خاطر بدندان ابلق جوهردار بسیار است امرای عظام در تفحص و تجسس غایت سعي و اهتمام بتقدیم رسانیدند ازان جمله عبدالعزیز خان نقشبندي عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجه حسن و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان جویباری که امروز مقتداے ولایت ماوراء النهر اند فرستاده مکتوبي مشتملبر اظهر راین خواهش ارسال داشته بود اتفاقاً خواجه حسن دندانی درست در کمال لطافت داشته في الفور مصحوب مومي‌الیه روانه درگاه ساخت و درین تاریخ بحضور رسید موجب انبساط خاطر گشت فرمودم که موازي سی هزار روپیه را از نفایس‌امتعه بجهت خواجه‌ها روانه سازند و میر ترکه بخاري بدینخدمت مامور گشت روز مبارکشنبه دوازدهم شهریور میر میران بفوجداري سرکار میوات دستوري یافت و منصب او از اصل و اضافه دو هزاري و یکهزار و پانصد سوار حکم شد و اسپ خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم دریٖنولا از عرضداشت سندر بوضوح پیوست که جوهر مل مقهور جان بمالکان جهنم سپرد و نیز بعرض رسید که فوجی بر سر یکی از زمینداران فرستاده طریق احتیاط از دست داده است بے آنکه راه درآمد را استحکام دهند و سر کوبها را بگیرند و در تنگنائي کوه درآمده جنگ بے صرفه کرده اند چون روز بآخر رسیده بود کار نا ساخته و عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلو ریزان شده کس بسیار بکشتن داده اند خصوصاً جمعی که عار گریختن بخود نه پسندیده اند شهادت را بجان خریده اند از جمله شهباز خان دلوماني که طایفه است از گروه افغانان لودي با جمعی از نوکران و اقوام جان نثار گشت الحق خوب بندهٔ بود شجاعت با خرد و آزرم جمعداشت دیگر جمال خان افغان و رستم براد او و سید نصیب بارهه و چندے دیگر زخمي بر آمدند و نیز نوشته رسید که محاصره تنگ شده و کار بر متحصنان بدشواري کشیده و مردم را درمیان انداخته زنهار خواسته اند امید که درین زودي به یمن اقبال روز

افزون قلعه مفتوح گردد روز کم شنبه هیزدهم ماه مذکور دلاور خان کاکر باجل طبعي ودیعت حیات سپرد از امرای صاحب الوش شجاعت با سرداري و کارداني داشت از زمان شاهزادگي بخدمت من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر رشد از همکنان گوی سبقت ربوده بوالا پایه امارت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاري نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتي بود نمایان بهمت او میسر شد امید که از اهل امرزش باد فرزندان و باز ماندهای او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم و از مردم او چندی که لایق منصب بودند در سلک بندهای درگاه انتظام بخشیده دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزندان او بوده باشند تا جمعیت او از هم نپاشد درین تاریخ قور یساول باقطعهٔ الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود باجل طبعي در گذشت شب مبارک شنبه نوزدهم کشمیریان کنار دریای بهت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است پاستاني که هرسال درین تاریخ از غني و فقیر هرکس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن میکند از برهمنان سبب آن را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمهٔ دریای بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که دران روز جشن دهته ترواه است دهته بمعنی بهت است و ترواه سیزده را میگویند چون درین تاریخ سیزدهم شوال چراغان می کنند باین اعتبار دهته ترواه نامیده اند بی تکلف خوب چراغانی شده بود بر کشتي نشسته سیر و تماشا کرده شد درین تاریخ جشن وزن شمسي آراستگي یافت و بضابطهٔ معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه و یکم از عمر این نیاز مند درگاه الهي بانجام رسید و سر آغاز سال پنجاه و دویم چهرهٔ مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات ایزدي مصروف باد جشن روز مبارکشنبه بست و ششم در منزل آصفخان ترتیب یافت و آن عمدة السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت درغرهٔ شهریور مرغابي در تال الره نمایان شد و در بیست و چهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت جانوران پرنده که در کشمیر می باشند بدین تفصیل است کلنگ سارس طاوس چرز لگلگ تغدري تغداغ کروانک زردتلک نقره باچرم لیلورهٔ حواصل مکشه تقله قاز کونکله دراج شارک نونسرج موسیچه هریل دهیک کویل شکرخوارهٔ مهوکه مهرلات هنس کلچري تتیري که من اورا بد اواز نام کرده ام چون اسامي بعضی ازینها بفارسي معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندي نوشته شد و اسامي جانوران که در کشمیر نمیباشند از درنده و چرنده بدین تفصیل شیر زرد یوز گرگ گاومیش صحرائي آهوی سیاه چهکارهٔ کوته پاچه نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائي موشک کربلائي سوسمار خارپشت درین تاریخ شفتالو از کابل بداکچوکي رسید انچه از همه کلان تر بود بیست و شش توله بوزن در امد که شصت و پنج مثقال بوده باشد

تاموسم شفتالو بود انقدر میرسید که باکثر امرا و بندهاے خاص الوش عنایت میشد
روز جمعه بیست و هفتم بقصد سیر و تماشاء ویرناک که سرچشمه دریاے بهت است
سواري شد پنج کروه بالاے آب بکشتي رفته در ظاهر موضع پانپور نزول فرمودم دریں روز
خبر نا خوش از کشتوار رسید تفصیل ایں اجمال انکه چوں دلاور خاں فتح کرده متوجه
درگاه شد نصرالله عرب را با چندی از منصب داران بمحافظت انجا گذاشت اورا در
راے دو خطا افتاد یکی انکه زمینداراں و مردم انجا را تنگ گرفت و سلوک نا ملایم
در پیش داشت دوم انکه جمعی که بکمک مقرر بودند به طمع اضافه منصب ازو
رخصت خواستند که بدرگاه رفته مهمسازي خود کنند و ان تجویز اینمعنی نموده
اکثرے را بمرور رخصت داد چوں پیش او جمعیت کم ماند زمیدراں انجا که زخمها
ازو در دل داشتند و درکمیں شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم اوردند پل را
که عبور لشکر و کمک منحصر دراں بود سوخته اتش فتنه و فساد افروختند و نصرالله
متحصن گشته دو سه روزے خود را بهزار جاں کندن نگاه داشت چوں اذوقه نبود وراه
را نیز بسته بودند ناگزیر بشهادت قرار داده مردانه با چندی که همراه بودند داد
شجاعت و جلادت داد تا انکه اکثرے ازاں مردم بشهادت رسیدند و بعضی خود را
اسیر سر پنجه تقدیر کردند چوں ایں خبر بمسامع جلال رسید جلال پسر دلاور خان که
اثار رشد و کار طلبي از ناصیه احوال او ظاهر بود و در فتح کشتوار ترددات پسندیده ازو
بظهور امده بود بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سرفراز ساخته و ملازمان پدر او را
که در سلک بندهاے درگاه انتظام یافته بودند و فوجی از سپاه صوبه کشـــمیر با
بسیارے از زمیداراں و پیاده هاے برقنداز بکمک او مقرر داشته باستیصال ان گروه
عاقبت مخذول تعین فرمودم و نیز حکم شد که راجه سنگرام زمینداز جمو با مردم خود
از راه کوه جمو در آید امید که دریں زودي بسزاى کردار خویش گرفتار آیند روز شنبه
بست هشتم چهار و نیم کروه کوچ شد از موضع کاکاپور یک کروه گذشته بر لب آب فرود
آمدم بنگ کاکاپور مشهور است بر کنار دریا صحرا صحرا خود رو افتاده روز یکشنبه
بیست و نهم بموضع پنج هزاره منزل شد ایں موضع بفرزند اقبالمند شاه پرویز عنایت شده
است وکلای او مشرف بر آب باغچه و مختصر عمارتی ترتیب داده بودند در حوالي
پنجهزاره چلکه واقع است درغایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالي دروسط
چلکه و جوی آبے بر دور گشته کشمیریاں ستها بهولي مے گویند یکے از سیر گاهای مقرر
کشمیر است دریں تاریخ خبر فوت خاندوراں رسید که در لاهور باجل طبعي درگذشت
عمرش قریب به نود رسیده بود از بهادراں مقرر زور گار و دلیران عرصه کارزار بود
شجاعت را با سرداري جمعداشت دریں دولت حقوق بسیار دارد امید که از اهل امرزش
باد چهار پسر ازو ماند لیکن هیچکدام لیاقت فرزندی او ندارد قریب چهار لک روپیه
نقد و جنس از ترکه او بر آمد بفرزندانش عنایت شد روز دوشنبه سي ام نخست
تماشای سرچشمه انچ نموده شد ایں موضع را حضرت عرش اشیانی به رامداس کچهواهه

مرحمت نموده بودند و او در دامن کوه و فراز چشمه عمارات و حوضها ساخته بی تکلف سر منزلی است در غایت لطافت و نفاست آبش در کمال صفا و عذوبت ماهی بسیار درو شناور *

در ته آبش زصفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

چون این موضع بفرزند خانجهان عنایت فرمودم مشارالیه ترتیب ضیافت نموده پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر اوگرفته شد ازین چشمه نیم کروه مچهي بهون نام سرچشمه ایست که رای بهاري‌چند از بندهای عرش آشیانی بتخانه بر فراز ان ساخته آب این چشمه ازان بیشتر است که توان گفت و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بردورآن رسته شب دریمقام گذرانیده روز سه شنبه سي و یکم بسر چشمه اچهول منزل شد و آب این چشمه ازان فزون تر است ابشار خوشی دارد بر اطراف درختهای چنار عالي وسفیدارهای موزون سربهم آورده نشیمن های دلکش بموقع ترتیب داده بودند در مد نظر باغچه باصفا گلهای جعفري شگفته گوئي قطعه ایست از بهشت روز کم شنبه غره مهرماه از اچهول کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد روز مبارک‌شنبه دویم بر چشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت بندهای خاص را حکم نشستن فرمودم پیاله سرشارپیموده از شفتالوے کابل الوش گزک عنایت فرمودم و هنگام شام مستان بخانه خودها باز گشتند این چشمه منبع دریای بهت است و در دامن کوهی واقع است که از تراکم اشجار و انبوهي سبزه وگیاه بومش محسوس نمي شود درزمان شاهزادگي حکم فرموده بودم که برسر این چشمه عمارتی که موافق آنمقام باشد آساس نهند دریفولا بانجام رسید حوض مثمن چهل و دو درع و چهارده گز عمق وابش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاري رنگ وماهي بسیار شناور و بر دورحوض ایوانهاي طاق زده و باغي در پیش این عمارت و از لب حوض تا درباغ جوئی چهار گز درعرض ویکصد وهشتاد گز در طول و دو گز در عمق و بر اطراف جوے خیابان سنگ بست و آب حوض بمثابه صاف و لطیف که باوجود چهار گز درعمق اگر نخودے در زیر آب افتاده باشد بنظر درمے آید و از صفائي جوی و سبزه و گیاه که در زیرآن چشمه‌رسته چه نویسد اقسام سبزه و ریاحین درهم رسته ازجمله بته بنظر می آمد بعینه مانند دم‌طاؤس نقاشانه واز موج آب متحرک و یکه گل جابجا شگفته ونفس‌الامر آنکه درتمام کشمیربایں خوبي و دلفریبي سیرگاهي نیست معلوم شد که بالاے آب کشمیر را هیچ نسبت بپایان اب نیست وبایستي روزے چند دریحدود سیر مستوفی کرده داد عیش وکامراني میدادم چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و درسرکتل برف شروع درباریدن کرده وفرصت توقف برنمي تافت ناگزیر عنان معاودت بجانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که برکنار جوی مذکور دو رویه درخت بنشانند روز شنبه چهارم بچشمه لوکا بهون منزل شد این سرچشمه هم قابل جاے هست اگرچه الحال دربرابرانها نیست لیکن اگر مرمتیه کنند جای خوب خواهد شد فرمودم که مناسب این مقام عمارتے بسازند و حوض

پیش چشمه را مرمت نمایند در اثناء راه بر چشمه عبور واقع شد که انده ناک نامند مشهور است که ماهي این چشمه نابینا میباشد لحظه بر چشمه مذکور توقف نموده دام انداختم و دوازده ماهي بدام افتاد ازانجمله سه ماهي نابینا بود و نه ماهي چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تاثیر است که ماهي را کور میسازد بهر حال خالي از غرابت نیست روز یکشنبه پنجم باز بچشمه مچهي بهون و اینچ عبور نموده متوجه شهر شدم روز کم شنبه هشتم خبر فوت هاشم پسر قاسم خان رسید روز مبارکشنبه نهم ارادتخان بصاحب صوبگي کشمیر سرفراز شد میر جمله از تغیر او بخدمت خانساماني امتیاز یافت و معتمد خان بخدمت عرض مکرر فرق عزت بر افراخت و منصب میر جمله دوهزاري ذات و پانصد سوار حکم شد شب شنبه یازدهم بشهر نزول اجلال اتفاق افتاد آسف خان بخدمت دیواني صوبه گجرات ممتاز شد سنگرام راجه جمو بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار سربلندي یافت درین روز غیر مکرر شکارے از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد در جائیکه آب تا سینه آدمي باشد دو کشتي پهلوے یکدیگر میبرند بدستوری که یکسر باهم پیوسته باشد و سر دیگر از هم دور بفاصله چهارده پانزده درعه و دو ملاح برکنار طرف بیرون کشتي ها چوب دراز در دست گرفته مي کشیدند تا فاصله زیاده و کم نشود و در برابر میرفتند باشند و ده دوازده ملاح در ته آب در آمده سرهاے کشتي را باهم پیوسته بدست گرفته پاها بزمین کوفته مي روند ماهي که درمیان هردو کشتي در آمده خواهد که از تنگي بگذرد بپاے ملاحان میرسد و ملاح في الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر به پشت او حمل انداخته بدودست پشت او را زیر میکند تا آب او را ببالا نیارد او ماهي را بدست گرفته مي آرد و بعضي که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهي بدو دست گرفته بر مي آرند از جمله پیر ملاحے بود که در هر غوطه زدن اکثر دو ماهي میگرفت و این شکار در پنجهزاره میشود و مخصوص دریاے بهت است در گولابها و دیگر رود خانه نمیشود و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت بدستور هرسال اسپان را از طوایل خاصه و انچه حواله امرا شده آراسته بنظر در آوردند درینولا اکثر کوتاهي دم و تنگي نفس در خود احساس کردم امید که عاقبت بخیر مقرون باد انشاءالله تعالی روز کم شنبه پانزدهم بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و درهٔ لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم در صفاپور تالابے خوش است و بر سمت شمالي آن کوهي افتاده پر درخت با آنکه آغاز خزان بود عجب نمودي داشت عکس درختهاے الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان تالاب بغایت خوش مي نمود بے تکلف خوبیهاے خزان از بهار هیچ کمي ندارد

ذوق فنا نیافتهٔ ورنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوه خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالي کرده مراجعت نموده شد درین چند روز پیوسته بشکار مرغابي خوشوقت بودم روزی در اثناے شکار ملاحي

بچه قرقره گرفته آورد در غایت لاغري و زبوني بود یک شب بیشتر زنده نماند قرقره در کشمیر نمي باشد ظاهرا در هنگام گذشتن و رفتن بهندوستان از لاغري و بیماري افتاده باشد دریندولا روز جمعه خبر فوت میرزا رحمن داد پسر خانخانان رسید که دربالاپور باجل طبعي درگذشت ظاهرا روزی چند تپ کرده بود درایام نقاهت روزی دکهنیان فوج بسته نمایان مي شوند برادر کلانش داراب خان بقصد جنگ سواری همي نماید چون خبربرحمن داد میرسد از غایت جرأت وجلادت باوجود ضعف وتکسر سوار شده خودرا به برادر مي رساند بعد ازان که غنیم را زیر کرده مراجعت مي نماید در براوردن جسه شرط احتیاط بجا نمي آرد في الفور هوا تصرف مي کند و تشنج مي شود و زبان از گویائي مي ماند دو سه روزی باین حال گذرانیده ودیعت حیات مي سپارد خوب جوانے رشید بود ذوق شمشیر زدن و کارطلبي بسیار داشت و همه جا قصدش این بود که جوهر خودرا در شمشیر نماید اگرچه آتش تر و خشک را یکسان مي سوزد لیکن بر من گران و سخت مي نماید تا بر پدر پیر دل شکسته او چه رسیده باشد هنوز زخم مصیبت شاه نواز خان التیام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد امید که الله تعالی درخور آن صبرے و حوصله کرامت کناد روز مبارکشنبه شانزدهم خنجرخان بمنصب سه هزاري ذات و سوار سرفراز شد قاسم خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار ممتاز گشت محمد حسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگري لشکر کانگره مقرر است منصب هشتصدي ذات و سوار عنایت فرمودم شب دو شنبه بست و هفتم مهر ماه الهي بعد گذشتن یک پهر و هفت گهري بمبارکي و فرخي رایات اقبال بصوب هندوستان ارتفاع یافت چون زعفران گل کرده بود ازسواد شهر کوچ فرموده بموضع پنپر شتافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین ده جائی دیگر نمی شود روز مبارک شنبه سي ام در زعفران زار بزم پیاله ترتیب یافت چمن چمن و صحرا صحرا چند انکه نظر کار کند شگفته بود نسیمش در انجا دماغها را معطر ساخت تنه اش بزمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ دارد و بنفشه رنگ است، بکلانے گل چنپه و ازمیانش سه شاخ زعفران رسته پیازش را می نشانند و در سالی که خوب می شود چهار صد من بوزن حال می اید که سه هزار و دو من بوزن خراسان بوده باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت می شود احیاناً نرخ کم و زیاده هم میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را چیده می آرند و موافق ربعی که از قدیم بسته اند نیم وزن نمک در وجه اجوره می گیرند و نمک در کشمیر نمی باشد از هندوستان می برند دیگر از تحفه‌هاے کشمیر پر کلنگي است و جانور شکاري در سالی تا ده هزار و هفصد پربهم میرسد و باز جره تا دویست و شصت بدام می افتد و اشیان باشه هم دارد و باشه اشیانی بد نمیشود روز جمعه غره آبان ماه الهي از پنپر کوچ فرموده در مقام خانپور منزل شد چون بعرض رسید که زنبل بیگ ایلچي برادرم شاه عباس بحوالی لاهور رسیده مصحوب میر

حسام الدین پسر عضدالدوله انجو خلعت و سی هزار روپیه خرچی عنایت شد حکم کردم که آنچه او بمشارالیه تکلیف نماید وجه قیمت آنرا تا پنجهزار روپیه دیگر از خود بطریق ضیافت بفریستد پیش ازین فرموده بودم که از کشمیر تا انتهای کوهستان در هر منزلی عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل آساس نهند که در سرما و برف در خیمه نباید گذرانید اگرچه عمارات این منزل باتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بوی آهک می آمد در خیمه استراحت نموده شد روز شنبه دوم در کلمپور منزل شد چون مکرر بعرض رسیده بود که در حوالی هیرا پور آبشاری واقع است بغایت عالی ونادر با آنکه سه چهار کروه از راه بجانب دست چپ بود جریده بقصد تماشای آن شتافتم از تعریف و توصیف آن چه نوشته آید سه چهار مرتبه آب بر روی هم میریزد تاحال باین خوبی و لطافت آبشاری بنظر در نیامده بی تکلف نظرگاهی است بغایت عجیب و غریب تا سه پهر روز آنجا بعیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم لیکن در وقت ابر و باران خالی از وحشتی نیست بعد از سه پهر روز سوار شده هنگام شام بهیرا پور رسیده شب در منزل مذکور گذرانیده شد روز دوشنبه چهارم از کوتل بازی برآری عبور نموده برفراز کوتل پیرپنجال منزل گزیدم از صعوبت این گریوه و دشواری این راه چه نویسد که اندیشه را مجال گذر نیست درین چند روز مکرر برف باریده بود و کوهها سفید شده درمیان جاده نیز بعضی جاها یخ بسته بود چنانچه سم اسپ گیرائی نداشت و سوار بسختی می گذشت الله تعالی کرم خویش ارزانی داشت که درین روز نبارید طرفه آنکه پیشتر گذشته بودند و آنها که متعاقب آمدند همه باریدن برف را در یافتند روز سه شنبه پنجم از گریوهٔ پیرپنجال گذشته در پوشانه منزل شد با آنکه ازین طرف نیز نشیب است لیکن از بسکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشتند روز کم شنبه ششم بهرم کله محل نزول اجلال گشت قریب موضع مذکور آبشاری واقع است و چشمه بغایت نفیس است حسب الحکم صفه را بجهت نشیمن ترتیب داده بودند الحق نظرگاه خوشی است فرمودم که تاریخ عبور مرا برلوح سنگ کنده برفراز صفه نصب کنند و بیدلخان بیتی چند گفته وبرسبیل نظم این نقش دولت برلوح روزگار یادگار است دو زمیندار درینراه میباشند که آمد و رفت و بند وبست بقبضهٔ اختیار انهاست و در حقیقت کلید ملک کشمیراند یکی را مهدی نایک نام و دیگری را حسینی نایک گویند از هیرا پور تا بهرم کله ضبط راه بعهده اینهاست پدر مهدی نایک بهرام نایک در آیام حکومت کشمیریان عمده بود چون نوبت حکومت به بندهای درگاه رسید میرزا یوسف خان در آیام حکومت خویش بهرام نایک را مسافر ملک نیستی گردانید الحال درتصرف و دخل هردوبرادرهم اند اگرچه بظاهر باهم مدارائی دارند لیکن بباطن درنهایت عداوت اند درین روز شیخ ابن یمین که از خدمتگاران قدیم اعتمادی عمده بود بجوار رحمت ایزدی پیوست چون نیک ذات بی بدل بود از غایت اعتماد افیون خاصه وآب حیات حواله او بود شبی که بر بالای کوتل پیر پنجال منزل شد چون خیمه و اسباب

نوسیده بود بقدر ضعف هم داشت سرما تصرف نموده و تشنج کرد و زبان از گویائي ماند دو روز تا بحال زنده بود و درگذشت افیون خاصه بخواصخان سپردم و بخدمت آبدارخانه بموسوی‌خان حواله شد روز مبارکشنبه هفتم موضع تهته معسکر اقبال شد اکثر دربیرم کله میمون بسیار بنظر درآمده بود اما ازین منزل درهوا و زبان و لباس و حیوانات و آنچه مخصوص ولایت گرم سیر است تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان فارسي و هندي هردو متکلم اند ظاهرا زبان اصل اینها هندي است زبان کشمیري بجهت قرب و جوار یاد گرفته اند مجملاً ازینجا داخل هند است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور زنان هند حلقه دربیني میکنند روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات عالیات گردید مردم آنجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمینداران اینجا را راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده و مع ذالک خود را راجه می گویانند و هنوز بدعتهاے ایام جهالت درمیان آنها مستمر است از جمله چنانچه بعضے اززنان هندو با شوهر خود میسوزند اینها را زنده با شوهر در گور می آرند شنیده شد که درهمین ایام دخترے ده دوازده ساله با شوهر خود که همسال باو بود زنده بقبر درآوردند دیگر آنکه بعضی از مردم بے بضاعت را که دختر بوجود می آید خفه کرده میکشند با هنود پیوند خویشی میکنند هم دختر میدهند و میگیرند گرفتن خود خوب اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هرکس که مرتکب این بدعتها شود اورا سیاست کنند در راجور رود خانه ایست آبش در برسات بغایت مسموم میشود اکثر مردمش را در زیر گلو بوغمه برمی آید و زرد و ضعیف میباشند برنج راجور بهتر از برنج کشمیر است بنفشه خود رو و خوشبو درین دامن کوه میباشد روز یکشنبه دهم درنوشهره منزل اتفاق افتاد درین مقام بحکم حضرت عرش آشیاني قلعه از سنگ ساخته اند و پیوسته جمعی از حاکم کشمیر درینجا بطریق تهانه می باشند روز دوشنبه چوکي هتي محل نزول موکب اقبال گشت عمارات این منزل را مراد نام چیله اهتمام نموده حسن انجام بخشیده بود درمیان دولتخانه صفه بصفا آراسته نسبت بدیگر منازل امتیاز داشت منصب او را افزودم روز سه شنبه دوازدهم در مقام تهتهر منزل واقع شد امروز از کوتل و کوه گذشته بوسعت آباد هندوستان در آمدیم پیشتر قراولان بجهت قمرغه دستوري یافته بودند که در تهتهر و کرچهاک و نکتهاله جرگه ترتیب دهند روز کم شنبه و مبارک شنبه شکارے را زنده آوردند روز جمعه به نشاط شکار خوشوقت شدیم قچقار کوهي وغیره پنجاه و شش راس شکار شد درین تاریخ راجه سارنگ دیو که از خدمتگاران نزدیک است بمنصب هشتصدیذات و چهارصد سوار سرفرازي یافت روز شنبه شانزدهم بجانب کرچهاک متوجه شدم و به پنج کوچ کنار دریاے بهت معسکر اقبال گردید روز مبارک شنبه بست و یکم در جرگه کرچهاک شکار کردم نسبت بدیگر بارها شکار کمتر آمده چنانچه دل میخواست محظوظ نشدم روز دوشنبه بست و پنجم در جرگه نکتهاله به نشاط شکار کردم و ازانجا بده منزل شکارگاه جهانگیرآباد مخیم بارگاه دولت گردید

در زمان شاهزادگی این سرمنزل زمین شکارگاه من بود و بنام خود دهی آباد ساخته
ومختصر عمارتی بنانهاده بسکندر معین که از قراولان نزدیک بود حواله نمودم و بعد از جلوس
پرگنه ساخته بجاگیر موصی الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمارتی بجهت دولتخانه
و تالابی و مناره اساس نهند و بعد از فوت او این پرگنه بجاگیر ارادتخان مقرر شد
و سربراهی عمارت بمشارالیه باز گشت درینولا حسن انجام پذیرفته بی تکلف تالابی
شده بغایت وسیع و درمیان تال عمارت دلنشین بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار
روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد الحق بادشاهانه شکارگاهیست روز مبارک شنبه
و جمعه مقام کرده از انواع شکار محظوظ شدم قاسم خان که بحراست لاهور سرفراز است
دولت زمین بوس دریافته پنجاه مهر نذر گذرانید و ازینجا یک منزل درمیان باغ
مومن عشقباز که در کنار دریای لاهور است نزول اقبال اتفاق افتاد و درختهای چنار
عالی و سروهای خوش قد دارد بی تکلف نغزک باغچه ایست روز دوشنبه نهم آذر
ماه الهی مطابق پنجم محرم سنه یکهزار و سی و یک از باغ مومن برفیل اندر نام
سوار شده نثارکنان متوجه شهر گردیدم و بعد از گذشتن سه پهر و دو گهری از روز در
ساعت مسعود و مختار بدولتخانه در امده در عماراتی که مجدداً باهتمام معمور خان
حسن انجام پذیرفته بمبارکی و فرخی نزول فرمودم بی تکلف منازل دلکشا و نشیمنهای
روح افزا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصور بعمل اوستادان نادره کار
آراستگی یافته باغهای سبز خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته

زفرق تا بقدم هر کجا که می نگرم * کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

بالجمله مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این
عمارت شده * درین روز بهجت افروز مژده فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر اولیای
دولت گشت و بشکر این موهبت عظمی و فتح بزرگ که از عطایات مجدده واهب
العطیات است سرنیاز بدرگاه کریم کارساز فرود اورده کوس نشاط و شادمانی بلند اوازه
گردید کانگره قلعه ایست قدیم شمال رویه لاهور درمیان کوهستان واقع شده باستحکام و
دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه جز خدای
جهان اگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب انست که درینمدت قلعه مذکور
بقومی دیگر انتقال ننموده و دیگر بیگانه برو دست تسلط نیافته العلم عندالله بالجمله
ازان هنگام که صیت اسلام و اوازه دین مستقیم محمدی بهندوستان رسید هیچ یک از
سلاطین والا شکوه را فتح میسر نشده است سلطان فیروزشاه با اینهمه شوکت و استعداد
خود رفته به تسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام
و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعداری و اذوقه بامتحصنان بوده باشد ظفر بر
تسخیران نتوان یافت کام و ناکام بامدن راجه و ملازمت نمودن خرسندی نموده دست
ازان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالتماس اندرون
قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت که مثل من بادشاهی را بدرون

قلعه اوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود و جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را به تصرف در اورند چه می توانی کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجے از دلاوران مسلح و مکمل ازنهانخانه بر امدند و سلطان را کورنش نمودند سلطان از دیدن هجوم ان مردم متوهم ومتفکر گشته از غدر اندیشید راجه پیش امده زمین خدمت را بوسه داد و گفت مارا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط دوربینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست سلطان افرین گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد ازان هرکه برتخت دهلي نشست لشکرے به تسخیر کانگره فرستاد و کارے از پیش نرفت پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداري حسین قلیخان که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهاني شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمودند در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و ان حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و اشوب برافراخت و خانجهان نا گزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفاے نایره فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه درعقده توقف افتاد بیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاهد مقصود ازنهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون بکرم ایزد جل جلال حق سبحانه تخت دولت بوجود این نیازمند اراستگي یافت از جمله غزاهاے که بر ذمت همت لازم شمردم یکے این بود نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت بافوجے از بهادران نبرد درست به تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودم و هنوز ان مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدي پیوست بعد ازان جوهرمل پسر راجه باسو تعهد این خدمت نمود اورا سردار لشکر ساخته فرستادم ان بد سرشت درمقام بدي و بغي و کافر نعمتي در امده عصیان ورزیده و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده تعویق و توقف افتاد بعد برنیامد که ان ناحق شناس بسزاے عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل ان در مقام خویش گذارش یافته بالجمله دریناولا خرم تعهد خدمت مذکور نموده سندر ملازم خودرا باستعداد تمام فرستاده بسیارے از امراے بادشاهي بکمک او دستوري یافتند و بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه یک هزار بیست نهم هجري لشکرها بدور قلعه پیوسته مورچل ها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه امدوشد اذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواري کشید و بعد از انکه از قسم غله انچه غذا تواند شد در قلعه نمانده چهار ماه دیگر غله هاے خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از همه راه امید نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز مبارک شنبه غره شهر محرم سنه یک هزار سي و یکهجري فتحے که هیچیک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود و در نظر کوته بینان ظاهر اندیش دور می نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود باین نیازمند کرامت فرمود و جمعی که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و

شایستگی خویش باضافه منصب و مراتب سرفرازی یافتند روز مبارک شنبه یازدهم حسب الالتماس خرم بمنزل او که نوساخته بود رفته شد از پیشکشهاے او آنچه خوش آمد برداشتم سه زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد و در همین روز عبدالعزیز خان نقشبندی را بفوجداری نواحی قلعه کانگڑه مقرر فرمودم و منصب او دو هزاری ذات و هزار و پانصدسوار حکم شد فیل خاصه باعتقاد خان عنایت نمودم الف خان قیام خانی بحراست قلعه کانگڑه دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدذات و هزار سوار حکم شد شیخ فیض الله خویش مرتضی خان نیز بموافقت او مقرر شد که بالاے قلعه بوده باشد شب شنبه سیزدهم ماه مذکور خسوف شد شرایط نیازمندی بدرگاه ایزد متعال و قادر پر کمال ظاهر ساخته مناسب وقت از نقد و جنس برسم خیرات و تصدقات بفقرا و مساکین و ارباب استحقاق قسمت شد دریتولا زنبل بیگ ایلچی داراے ایران سعادت آستانبوس دریافت پس از اداے کورنش و زمین بوس رقیمه کریمه آن برادر والا قدر که مشتملبر اظهار مراتب یکجهتی و کمال محبت بود گذرانید و دوازده عباسی نذر و چهار راس اسپ بایراق و سه دست باز تو بغون و پنج سواستر و پنج نفر شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر پیشکش گذرانید او را برفاقت خانعالم رخصت فرموده بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نتوانست کرد درین تاریخ بدرگاه رسید خلعت فاخره باجیغه و طره مرصع کاری و خنجر مرصع باو مرحمت شد و صال بیگ و حاجی نعمت که همراه او امده بودند ملازمت نموده سرفرازی یافتند امان الله پسر مهابتخان بمنصب دو هزاری و هزار و سیصد سوار معه اصل واضافه سربلند گردید حسب التماس مهابتخان سیصد سوار برمنصب مبارز خان افغان افزوده اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و هفتصد سوار مقرر گشت صد سوار دیگر برمنصب کپک نیز اضافه فرموده شد خلعت زمستانی بعبدالله خان و لشکر خان مرحمت نموده فرستادم بالتماس قاسم بباغ او رفته شد که در سواد شهر واقع است در سر سواری ده هزار چرن نثار کردم از پیشکشهاے او یکقطعه لعل و یکقطعه الماس وبرخی از اقمشه آنچه خوش امد برداشتم * شب یک شنبه بست و یکم بمبارکی و فیروزی پیش خانه بصوب دارالخلافه اگره بر امد برقندازخان بداروغگی تو پخانه لشکر دکن مقرر گردید شیخ اسحق بخدمت کانگڑه سرفراز شد برادر الهداد افغان را از حبس براورده ده هزار روپیه انعام شد و یک دست باز توبغون بخرم التفات فرمودم روز مبارک شنبه بست و ششم بضابطه مقرر جشن ترتیب یافت سوغاتهاے داراے ایران که بمصحوب زنبل بیگ ارسالداشته بودند از نظر گذشت بسلطان حسین فیل عنایت نمودم بملا محمد کشمیری هزار روپیه انعام شد منصب سردار افغان بالتماس مهابتخان هزاری ذات و چهار صد سوار مقرر گشت چون راجه روپچند گوالیری درخدمت کانگڑه ترددات پسندیده نموده بود بدیوانیان عظام حکم شد که نیمه وطن او را در وجه انعام اعتبار نمایند نیمه دیگر به جاگیر او تنخواه دهند بتاریخ سیوم نواسه مدارالملکی اعتمادالدوله را بجهت فرزند شهریار

خواستگاری نموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستاده همه امرای عظام و بندهای عمده اکثری همراه ساچق بمنزل مشارالیه رفته بودند ایشان مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت امید که مبارکباشد چون ان عمدة السلطنت عمارات عالی و نشمین‌های بس تکلف در منزل خود آساس نهاده بود التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او رفته شد بغایت جشن عالی ترتیب داده پیشکشهای لایق از هر قسم بنظر در آورد رعایت خاطر او نموده انچه پسند افتاد بر گرفتم درین روز پنجاه هزار روپیه برنبل بیگ ایلچی مرحمت شد منصب زبردستخان از اصل و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت مقصود برادر قاسم خان بمنصب پانصدی و سیصد سوار و مرزا دکهنی پسر میرزارستم بپانصدی و دویست سوار سرفرازی یافت درین ایام سعادت فرجام که رایات فتح و فیروزی در ولایت همیشه بهار کشمیر بدولت و بهروزی بسیر و شکار خوشوقت بود عرایض متصدیان ممالک جنوبی بتواتر رسید مشتملبر انکه چون رایات ظفر آیات از مرکز خلافت دور ترشتافته دنیا داران دکن از بیدولتی و کم فرصتی نقض عهد نموده سر بفتنه و فساد برداشته‌اند و پائی از حد خویش بر تر نهاده بسیاری از مضافات احمدنگر و برار را متصرف گشته اند چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدار کار ان شوربختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارها است چون در مرتبه اول که رایات جهانکشا به تسخیر ممالک جنوبی و استیصال ان گروه مخذول العاقبت نهضت فرمود و خرم بهراولی لشکر منصور سرفراز گشته به برهانپور رسید از کرپزت و حیله سازی که لازمه ذات فتنه سرشت انهاست اورا شفیع ساخته ولایت بادشاهی را واگذاشتند و مبلغها برسم پیشکش از نقد و جنس بدرگاه از سالداشته تعهد نمودند که بعد ازین سررشته بندگی از دست ندهند و پای از حد ادب بیرون ننهند چنانچه در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته بالتماس خرم در قلعه شادی آباد ماندو روزی چند توقف اتفاق افتاد باستشفاع او برتضرع و زاری انها بخشوده آمد الحال که از بدذاتی و شوره پشتی نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگی انحراف ورزیده اند باز عساکر اقبال بسرکردگی او تعین نمودم که تا سزای ناسپاسی و بد کرداری خود دریافته موجب عبرت سایر تیره بختان خیره سر شود لیکن چون مهم کانگره بعهده او بود اکثر مردم کار آمدنی خود را بآنخدمت فرستاده بود روزی چند در انصرام این اندیشه کوشش نرفت تا انکه درینولا عرایض پی در پی رسید که غنیم قوت گرفته قریب شصت هزار سوار اوباش گرد آورده اکثر ملک بادشاهی را متصرف شده اند و هرجا تهانه بود برداشته درقصبه مهکر پیوستند مدت سه ماه در انجا باین مخالفان سیه روزگار در رزم و پیکار بودند و درینمدت سه جنگ حسابی شد و هربار بندهای جان‌نثار بر مقهوران تیره روزگار اثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند چون از هیچ راه غله و اذوقه باردو نمیرسید و انها بر اطراف معسکر اقبال بتاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غله

به نهایت انجامید و چارواها زبون شد ناگزیر از بالا گهات فرود آمده دربالاپور توقف گزیدند ان مقهوران به تعاقب دلیر شده در حوالی بالاپور آمده بقزاقي و ترکي گري پرداختند بندهای درگاه شش هفت هزار سوار از مردم گزیده و خوش اسپه انتخاب نموده برسر بنگاه مخالفان تاختند انها قریب شصت هزار سوار بودند مجملاً جنگ عظیم شد و بنگاه انها بتاراج رفت وبسیاری را کشته وبسته سالماً وغانماً مراجعت نمودند در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف هجوم آورده جنگ کنان تا اردو آمدند از جانبین قریب بهزار کس کشته شده باشند برین حمله مدت چهار ماه در بالا پور توقف نمودند چون عسرت غله به نهایت انجامید بسیارے از قلقچیان از بنده گریخته بمخالفان پیوستند و پیوسته جمعی راه بے حقیقتي سپرده در زمرهٔ مقهوران منتظم میگشتند بنابرین صلاح در توقف ندیده به برهانپور آمدند باز آن سیه بختان از پے در آمده برهانپور را محاصره نمودند تا مدت شش ماه در گرو برهانپور بودند اکثر پرگنات ولایت برار و خاندیس را متصرف گشتند و دست تطاول و تعدي بر رعایا و زیردستان دراز ساخته به تحصیل پرداختند چون لشکر محنت و تاب بسیار کشیده بود و چارواها زبون گشته نمی توانستند از شهر برآمده تنبیه براصل نمایند و این سبب افزوني غرور و نخوت و زیادتي پندار و جرأت کوته اندیشان کم فرصت گشت و مقارن اینحال نهضت رایات اقبال بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و نیز بعنایت ایزد سبحانه کانگره مفتوح گشت بنابرین روز جمعه چهارم دیماه خورم را بدانصوب رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت شد نور جهان بیگم نیز فیلي مرحمت نمودند حکم فرمودم که دو کرور دام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحه در وجهه انعام خود متصرف گردد ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار احدي و یک هزار برق انداز رومي و یک هزار توپچي پیاده سواے سي و یکهزار سوار که درانصوب بوده و هست با توپخانهٔ عظیم و فیل بسیارے بهمراهي او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجهت مدد خرچ لشکر منصور لطف فرمودم بندهاے که بخدمت مذکور مقرر شده اند در خور پایهٔ خویش هرکدام بانعام اسپ و فیل و سرو پا سرفرازي یافتند در همین ساعت مسعود و زمان محمود رایات عزیمت بصوب دارالخلافه آگره انعطاف یافت و در نو شهر نزول اقبال اتفاق افتاد محمد رضاے جابري بدیواني صوبه بنگاله و خواجه ملکي به بخشیگري صوبه مذکور ممتاز گشته باضافه منصب سرفراز شدند جگت سنگهه ولد رانا کرن از وطن آمده سعادت آستان بوس دریافت در ششم ماه مذکور فضاے کنار تال راجه تودر مل محل نزول بارگاه دولت گردید چهار روز درین منزل مقام شد درینولا چندے از منصبداران که بخدمت فتح دکن دستورے یافته بودند بریتموجب باضافه منصب سرفراز شدند زاهد خان هزاري و چهار صد سوار بود هزاري و پانصد سوار شد هردی نراین هاڈه را از اصل و اضافه نهصدي و ششصد سوار سرفراز ساختم یعقوب پسر خاندوران هشتصدي و چهارصد سوار شد و همچنین جمعی کثیر از بندها در خور شایستگي خویش باضافه

منصب سرفرازي يافتند معتمد خان بخدمت بخشيگري و واقعه نويسي لشکر فيروزي اثر سربلند گشته بعنايت توغ ممتاز گرديد پيشکش لچهمي چند راجه کماؤن از باز و جره و ديگر جانوران شکاري بنظر گذشت جگت سنگهه ولد رانا کرن بکمک لشکر دکن رخصت يافت اسپ خاصه معه زين باو مرحمت شد راجه روپ چند بعنايت فيل و اسپ سرفراز گشته بجاگير خود رخصت يافت بتاريخ دوازدهم فرزند خانجهان را به صاحب صوبگي ملتان سرفراز گردانيده رخصت فرمودم سر و پابا نادري و خنجر مرصع و فيل خاصه بايراق و يکماده فيل و اسپ خاصه خدنگ نام و دو دست باز عنايت شد سيد هزبر خان هزاري و چهارصد سوار منصب داشت پانصدي و دويست سوار افزوده همراه خانجهان رخصت فرمودم محمد شفيع بخدمت بخشيگري و واقعه نويسي صوبه ملتان سرفراز گشت بهوال که از بندهاے قديم بود باشراف توپخانه و خطاب رائے امتياز يافت در سيزدهم کنار درياے گوبندوال معسکر اقبال گشت چهار روز درين منزل مقام شد فيل خاصه جيسنگه نام باماده بمهابتخان عنايت شده مصحوب صفيا ملازم او فرستادم و باُمراے صوبه بنگش خلعتها مصحوب عيسے بيگ فرستاده شد و در هفتدهم جشن وزن قمري اراستگي يافت چون معتمد خان بخدمت بخشيگري لشکر دکن دستوري يافت خدمت عرض مکرر بخواجه قاسم فرمودم مير شرف به بخشيگري احديان و فاضل بيگ به بخشيگري صوبه پنجاب سرفراز گشتند چون بهادر خان حاکم قندهار از بيماري درد چشم خود عرضداشت کرده التماس استان بوسي کرده بود درينولا حکومت و حراست قندهار بعبدالعزيز خان مفوض داشته به بهادر خان فرمان صادر شد که چون مشاراليه برسد قلعه را باو سپرده خود روانه درگاه شود بيست و يکم ماه مذکور نور سرا محل ورود سعادت گشت درين سرزمين وکلاے نورجهان بيگم سراے عالي و باغي بادشاهانه اساس نهاده بودند درينولا باتمام رسيد بنابرين بيگم التماس ضيافت نموده مجلس عالي ترتيب داده و در تکلفات افزوده از انواع و اقسام نفايس و نوادر برسم پيشکش گذرانيد بجهت دلجوئي انچه پسند افتاد گرفته شد دو روز درين منزل مقام شد و مقرر گرديد که متصديان صوبه پنجاب دو لک روپيه ديگر سواے شصت هزار روپيه که سابق حکم شده بود بجهت اذوقه قلعه قندهار روانه سازند مير قوام الدين ديوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت يافت و قاسم خان را بجهت تنبيهه و تاديب سرکشان حوالي کانگره و ضبط انحدود رخصت فرمودم نادري خاصه و اسپ و خنجر و فيل مرحمت نمودم منصب او از اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت راجه سنگرام را بالتماس مشاراليه رخصت انحدود نموده سروپا و اسپ و فيل عنايت شد درينولا باقر خان از ملتان آمده سعادت استانبوس دريافت غره بهمن ماه الهي روز مبارکشنبه ظاهر بلده سهرند منزل اقبال گشت يکروز مقام کرده بسير باغ خوشوقت شدم روز يکشنبه چهارم خواجه ابوالحسن بخدمت فتح دکن رخصت يافت خلعت با نادري و شال خاصه و صبحدم نام فيل و توغ و نقاره بمشاراليه عنايت نموده بمعتمد خان

خلعت و اسپ خاصه صبح صادق نام مرحمت فرموده رخصت کردیم هفتم ماه مذکور کنارهٔ آب سرستی نواحی قصبه مصطفی باد منزل دولت گردید روز دیگر باکبرپور نزول فرمودم از انجا در آب چون بکشتی نشسته متوجه بمقصد گشتم درین روز عزتخان چاچی بافوجداری آنحدود دولت استان بوس دریافت محمد شفیع را بملتان رخصت فرموده اسپ و خلعت و مهر نورشاهی عنایت فرمودم و چیرهٔ خاصه مصحوب او بفرزند خانجهان فرستاده شد ازینجا به پنج کوچ حوالی پرگنه کرانه که وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت گشت وکلاء او نود و یکقطعه یاقوت و الماس چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گز مخمل بصیغه پا انداز با عرضداشت او گذرانیدند و صد نفر شتر برسم تصدق معروضداشتند حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم فرمایند ازینجا به پنج کوچ دارالملک دهلی مورد رایات اقبال گشت اعتماد رای را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده فرجی خاصه بجهت انفرزند ارسالداشتم و مقرر شد که در عرض یکماه برگشته خود را بملازمت رساند دو روز در سلیم گده مقام فرموده روز مبارکشنبه بست و سیوم بعزم شکار پرگنه پالم از میانه معمورهٔ دهلی گذشته بر کنار حوض شمسی محل نزول دولت گشــت در اثناء راه چهار هزار چرن بدست خود نثار کردم بست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش اله یار ولد افتخارخان از بنگاله رسیده بود بنظر درآمد ذوالقرنین بفوجداری سانبهر دستوری یافت او پسر اسکندر ارمنی است پدرش در خدمت عرش آشیانی سعادت پذیر بود آنحضرت صبیه عبدالحی ارمنی را که در شبستان اقبال خدمت می نمود باو نسبت فرمودند ازو دو پسر بوجود آمد یکی ذوالقرنین که بقدر نشاء آگاهی و خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت خالصه نمکسار را بعهدهٔ او مقرر نمودند و آنخدمت را نغزک سروسامان میکرد درینولا بفوجداری آن حدود سرفراز گشت به نغمه هندی سرے دارد سلیقه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر بعرض رسیده و پسند افتاده لعل بیگ بخدمت داروغگی دفتر از تغیر نورالدین قلی ممتاز گشت چار روز بنواحی پالم بشکار خوشوقت گشته به سلیم گده مراجعت نمودم در بست و نهم نوزده زنجیر فیل و دو نفر خواجه سرا و یک نفر غلام و چهل و یکقطعه خروس جنگی و دوازده راس گاؤ و هفت شاخ گاؤ میش پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ بنظر گذشت روز مبارکشنبه سی ام مطابق بست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد گشت کوکه خان را نزد خانخانان فرستاده بعضی پیغام بتقریر او حواله فرموده بودم درینولا عرضداشت او رسیده ملازمت نمود میر میرانرا که بفوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تغیر سید بهوه بحکومت دارالملک دهلی سرفراز گشت * درین تاریخ آقا بیگ و محب علی فرستادهاے دارای ایران سعادت آستانبوس دریافتند و مکتوب محبت اسلوب آن برادر عالیقدر گذرانیدند و کلگی ابلق که فرستاده بودند بنظر درآمد جوهریان پنجاه هزار روپیه

قیمت کردند لعلی بوزن دوازده تانک از جواهر خانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا
شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل شده بود و دراں لعل بخط نسخ
ثبت شده الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن میر تیمور گورکان و برادرم شاه عباس
فرمودند که در گوشه دیگر بخط نستعلیق

بندۂ شاه ولایت عباس

کندند و این لعل را بر جیغه نشانده بطریق یاد بود بمن فرستاده بودند چوں نام
اجداد من دراں ثبت بود تیمناً و تبرکاً بر خود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه
فرمودم که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم کرده بعد از روزے چند
که خبر فتح دکن رسید آں لعل را بخرم عنایت نمودم و فرستادم روز شنبه غره اسفندارمذ
از سلیم گذه کوچ شد نخست بروضه منوره حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه رسیده
آداب نیازمندی بتقدیم رسانیده دو هزار چرن بزاویه نشینان آں روضه مقدسه لطف
فرمودم دو منزل بر کنار آب جوں در سواد شهر اتفاق افتاد سید هزبر خاں که بکمک
خانجهاں مقرر گشته بود بخلعت و اسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته
رخصت شد سید عالم و سید عبدالهادی برادراں او نیز با اسپ و خلعت سرفراز گشتند
میر برکه بخاری بماوراء النهر رخصت شد ده هزار روپیه باو حواله فرمودم که پنجهزار روپیه
بخواجه صالح ده بندی که اباً عن جداً از دعا گویاں این دولت ابد پیوند است رسانیده
پنجهزار روپیه دیگر بمنصوبان و مجاوران روضه مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه
تقسیم نماید چیره خاصه مصحوب او بمهابتخاں عنایت نموده فرستادم و فرمودم که
در بهمرسانیدن دنداں ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از هر جا و
بهر بها که میسر شود بدست آورد از کنار شهر دهلی در کشتی نشسته بشش کوچ
فضای بندرابن مورد اردوی گیهاں پوی گردید بمیر میراں فیل عنایت فرموده رخصت
دهلی نمودم زبردستخاں بخدمت میر توزکی از تغیر فدائیخاں ممتاز گشت پرم نرم
خاصه باو لطف نمودم روز دیگر حوالی گوکل محل نزول رایات عالیات گردید دریں
منزل لشکر خاں حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه نتهمل وخضرخاں
فاروقی حاکم اسیر و برهانپور و احمدخاں برادر او و قاضی و مفتی و دیگر اعیان شهر
سعادت ملازمت دریافتند و بتاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نور افشان که آں روی
آب جون واقع است بمبارکی نزول فرمودم چوں ساعت در آمدن شهر چهاردهم ماه مذکور
شده بود سه روز دریں منزل مقام نموده در ساعت مسعود و مختار متوجه قلعه شده
به فرخی و فیروزی بدولتخانه در آمدم ایں سفر مبارک اثر از دارالسلطنت لاهور تا
دارالخلافه آگره در مدت دو ماه و دو روز بچهل و نه کوچ و بست و یک مقام بانجام رسید
هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و تری بی شکار نگذشت یکصد و چهارده راس
آهو پنجاه و یک قطعه مرغابی چهار قطعه کاروانک ده دراج دویست قطعه پودنه
دریں راه شکار شد چوں لشکرخاں خدمت آگره را حسب المرضی سامان نموده بود

هزاری‌ذات و پانصد سوار بر منصب او افزوده از اصل و اضافه بچهار هزاري و دو هزار وپانصد سوار سرفراز ساخته بخدمت کمک لشکر دکن تعین فرمودم سعیدای داروغه زرگرخانه بخطاب بیبدل خانی سرفراز گشت چهار راس اسپ وپاره از نقره آلات و اقمشه که دارای ایران مصحوب اقا بیگ و محمد محب علي فرستاده بود دریندولا از نظر اشرف گذشت جشن روز مبارک شنبه بستم در باغ نور منزل منعقد گشت یک لک روپیه بفرزند شهریار انعام شد مظفرخان بموجب حکم از تهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر گذرانید لشکرخان یکقطعه لعل پیشکش آورد چهار هزار روپیه قیمت شد اسپ خاصه مصاحب نام بعبدالله خان عنایت نمودم عبدالسلام ولد معظم خان از اوڈیسه آمده دولت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر او بنظر گذشت منصب دوست بیگ ولد تولکخان از اصل و اضافه نهصدي ذات و چهار صد سوار مقرر شد جشن روز مبارک شنبه بست و هفتم در باغ نور افشان ترتیب یافت خلعت خاصه بمیرزا رستم و اسپ به پسر او دکهني نام و اسپ خاصه و یک زنجیر فیل بلشکرخان مرحمت شد روز جمعه بست و هشتم بعزیمت شکار بطرف موضع سمونگر توجه نموده شب مراجعت نمودم هفت راس اسپ عراقي بایراق پیشکش اقا بیگ و محب علي بنظر در آمد یکعدد مهر نور جهاني بوزن صد توله بوزنبل بیگ ایلچي عنایت کردم قلمدان مرصع بصادق خان میربخشي لطف نمودم یک موضع از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقي مرحمت فرمودم درین سال هشتاد و پنج هزار بیگهه زمین و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خروار و چهاردیهه و دو قلبه و یک قطعه باغ و دو هزار و سیصد و بیست و هفت عدد روپیه و یک مهر و شش هزار و دویست درب و هفت هزار و هشتصد و هشتاد چرن و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده هزار دام از خزانه وزن تصدق درحضور اشرف بفقرا و ارباب استحقاق عنایت شد سي و هشت زنجیر فیل که دو لک و چهل و یک هزار روپیه قیمت انها شده اند وجه پیشکش داخل فیلخانه خاصه شریف گشته پنجاه و یک زنجیر فیل بامرای عظام و بنده هاے درگاه بخشیدم *

جشن شانزدهمین نوروز از جلوس همایون

روز دو شنبه بیست و هفتم ربیع‌الاخر سنه هزار و سي هجري نیر اعظم عطیه بخش عالم دولتسراے حمل را بنور جهان افروز خویش منور ساخته عالم و عالمیان را شاد کام و بهره ور گردانید سال شانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهي بفرخي و فیروزي اغاز شد و در ساعت مسعود و زمان محمود در دارالخلافه آگره بر تخت مراد جلوس فرمودم درین روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شهریار بمنصب هشت هزاري و چهار

هزار سوار فرق عزت بر افراخت پدر بزگوارم نیز مرتبه اول همین منصب به برادران من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجوئی من به منتهای عمر و دولت برسد درین تاریخ باقر خان جمعیت خود را آراسته بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار و دو هزار پیاده بخشیان عظام بقلم درآورده معروضداشتند بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرفراز ساخته خدمت فوجداری آگره بعهده او فرمودم روز چهار شنبه با اهل محل بر کشتی نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالی کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام الات و امتعه نفیس انچه پسند افتاد انتخاب کردم و موازی یک لک روپیه قیمت انها شد درین ایام هر روز بعد از دو پهر بر کشتی نشسته بجهت شکار بسمونگر که از شهر تا انجا چهار کروه مسافت داشت رفته شب بدولت خانه می آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتملبر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صوبه بهار از تغیر مقرب خان بان فرزند مرحمت شده سزاولی نموده از صوبه الهاباس به بهار راهی سازد میرزاهد خویش مظفر خان از تهته آمده ملازمت نمود میر عضدالله چون بسیار پیر و منحنی شده از عهده سامان لشکر و جاگیر نمیتواند بر آمد او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامره می گرفته باشد و در آگره و لاهور هرجا مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعاے ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردی ماه پیشکش اعتبار خان بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه وغیره موازی هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد تتمه را باو بخشیدم صاحب علی و اقابیگ فرستادهاے داراے ایران بیست و چهار راس اسپ و دو استر و سه قطار شتر و هفت قلاده سگ تازی و بیست و هفت طاق زربفت و یک شمامهٔ عنبر اشهب و دو زوج قالی و دونمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند ودوراس مادیان معه کره که برادرم مصحوب انها فرستاده بودنیز بنظر در اوردند روز مبارک شنبه بالتماس آصفخان با اهل محل به منزل او رفته شد جشن عالی ترتیب داده بسیارے از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در اورد و موازی یک لک و سی هزار روپیه از هرقسم برگزیده تتمه را باو بخشیدم سی و دو زنجیر فیل از نر و ماده مکرم خان حاکم اوڈیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت * درینولا گورخری بنظر در امد بغایت غریب و عجیب بعینهٔ مانند ببر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بینی تا انتهاے دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه مناسب جا و مقام کلان و خورد بقرینه افتاده و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده گوئی نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کار نامه در صحیفه روز گار گذاشته از بسکه عجب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

افرین است چون نادر بود داخل سوغات‌هاے برادرم شاہ عباس نمودہ شد بہادرخان اوزبک از اسپان پنچاق و اقمشہ عراق برسم پیشکش فرستادہ بود بنظر در امد خلعت زمستانی بجہت ابراهیم خان فتح جنگ و امراے بنگالہ مصحوب مومن شیرازی فرستادہ شد در پانزدهم پیشکش صادقخان گذشت از هر قسم موازی پانزدہ هزار روپیہ گرفتہ تتمہ باو بخشیدم فاضل خان نیز درین روز پیشکشی فراخور حالت خویش گذرانید قلیلی گرفتہ شد روز مبارک شنبہ کہ این جشن شرف آراستگی یافت دوپہر و یک گهری از روز گذشتہ بر تخت مراد جلوس نمودم حسب‌الالتماس مدارالملکی اعتمادالدولہ جشن شرف در منزل او منعقد گشت پیشکش نمایان از نوادر و نفایس هر دیار ترتیب دادہ در تکلفات افزودہ بود بہمہ جہت موازی یک لک و سی وهشت هزار روپیہ بر داشتہ شد درین روز یک عدد مہر بوزن دویست تولہ بزنبل بیگ ایلچی عنایت نمودم دریندولا ابراهیم خان خواجہ سراے چند از بنگالہ برسم پیشکش فرستادہ بود یکی ازانہا خنثی ظاهر شد هم آلت مردی و هم محل مخصوص زنان دارد اما خصیہ ظاهر نیست از جملہ پیشکش مشارالیہ دو منزل کشتی است ساخت بنگالہ نہایت لطیف اندام موازی دہ هزار روپیہ صرف زینت انہا نمودہ بود بے تکلف بادشاهانہ کشتی هاست شیخ قاسم را صاحب صوبہ الہاباس ساختہ بخطاب محتشم خانی و منصب پنجہزاری امتیاز بخشیدم و حکم کردم کہ دیوانیان جاگیر اضافہ اورا از محال غیرعملی تنخواہ نمایند راجہ شیام سنگہ زمیندار سری نگر بعنایت اسپ وفیل سرفرازی یافت دریندولا بعرض رسید کہ یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر اثر دکن بمرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد چنین شنیدہ شد کہ دریندمدت کہ در جاگیر بود چنان فربہ شدہ بود کہ باندک حرکتی و ترددی نفسش کوتاهی میکرد روزی کہ خرم را ملازمت می نمود در امد و رفت نفسش می سوزد چنانچہ در وقتی کہ سروپا دادہ بود در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شدہ بود در تمام اعضایش رعشہ افتادہ بصد محنت و جان کندن تسلیم کردہ خود را بیرون انداخت و در پناہ سرا پردہ افتادہ از هوش رفتہ نوکرانش بر پالکی انداختہ بخانہ رسانیدند و بمجرد رسیدن پیک اجل در رسید و فرمان یافت و این خاک تودہ گران بار را بخاکدان فانی گذاشت درغرہ اردی بہشت ماہ بزنبل بیگ ایلچی خنجرخاصہ عنایت نمودم بتاریخ چہارم ماہ مذکور جشن کارخیرفرزند شہریار نشاط افزای خاطر گردید مجلس حنابندی در دولتخانہ مریم الزمانی اراستگی یافت جشن نکاح در منزل اعتمادالدولہ منعقد گشت و من خود با اهل محل بدانجا رفتہ بزم نشاط آراستم بعد از گذشتن هفت گهری از شب جمعہ بمبارکی نکاح شد امید کہ برین دولت روز افزون فرخندہ و میمون باد روز سہ شنبہ نوزدهم درباغ نور افشان بفرزند شہریار چار قب مرصع با دستار و کمربند و دو راس اسپ یکے عراقی بازین طلا و دیگری ترکی بازین نقاشی عنایت شد درین ایام شاہ شجاع آبلہ برآوردہ و بحدی شدت کردہ کہ آب از گلویش فرو نمی رفت و امید

از حیاتش منقطع گشت چون در زایچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال
پسر او فوت شود همه منجمان اتفاق داشتند برینکه او نخواهد ماند وجوتکرای بخلاف
می گفت که غبار آسیبی بر دامن حیاتش نخواهد نشست پرسیدم که بچه دلیل
گفت که درزایچه طالع حضرت نوشته شده که درین سال از هیچ رهگذر کلفتی و گرانی
بخاطر مبارک راه نیابد و توجه خاطر اشرف بسیار است درین صورت می باید که
اسیبی باو نرسد و فرزندی دیگر ازو فوت شود قضارا چنانچه گفته بود بظهور آمد و این
از چنان مهلکه جان برد و پسرے که از صبیه شهنواز خان داشت در برهانپور فوت شد
غیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی ازغرابت نیست و درین واقعات
بتقریبات ثبت شده * بنابرین فرمودم که اورا بزر کشیدند شش هزار و پانصد روپیه
بر آمد بانعام او مقرر گشت محمد حسین جابري بخدمت بخشیگري و واقع نویسي
صوبه اوڈیسه سرفرازي یافت منصب لاچین منجم قاقشال بالتماس مهابتخان از اصل
و اضافه هزاري ذات و پانصد سوار مقرر شد محمد حسین برادر خواجه از کانگڑه آمده
ملازمت نمود به بهادر خان اوزبک فیل عنایت نموده مصحوب وکیل او فرستادم
هرمز و هوشنگ نبایر غفران پناه مرزا محمد حکیم بنابرحزم و احتیاط که از لوازم پاس
سلطنت و جهانداري است در قلعه گوالیار محبوس بودند دریندولا هردو را بحضور
طلبداشته حکم فرمودم که در دارالخلافه آگره می بوده باشند روزینه کهباخراجات ضروري
کفایت کند مقرر گشت درین ایام رودرپهتا چارج نام برهمنی که از دانشوران این گروه
است دربنارس بافاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت الحق
مطالب عقلی و نقلی را خوب ورزیده و درفن خود تمام است از غرایب سوانح که
دریندولا بظهور پیوست انکه در سي ام فروردي ماه سنه حال در یکی از مواضع پرگنه
جالندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی عظیم مهیب برخاست چنانچه نزدیک
بود که ساکنان آن از هول آن صدای وحشت افزا قالبها تهي کنند در اثنای این شور
و شغب روشني از بالا برزمین افتاده و مردم را مظنه ان شد که مگر از اسمان آتش
میبارد بعد از لحظه که آن شورش تسکین یافت ودلهای اشفته از سراسیمگي و هول باز
آمد قاصد تیز رو نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده ازین سانحه اعلام نمودند
او در لحظه سوار شده خود را بمقصد میرساند و برسران قطعه زمین رفته بنظر در مے آرد
مقدار ده دوازده گز زمین در عرض و طول بنوعی سوخته بود که اثری از سبزه و گیاه نماند
هنوز اثر حرارت و تفسیدگي داشت فرمود که آنقدر زمین را بکنند هرچند بیشتر
میکندیدند حرارت و تپش بیشتر ظاهر میگشت تا بجاے رسید که پارچه آهن تفته
نمودار شد بمرتبه گرم بود که گویا از کوره آتش برآورده اند بعد از زمانے سرد شد و
آن را برگرفته بمنزل خود آورده در خریطه نهاده و مهر کرده بدرگاه فرستاد فرمودم که در
حضور وزن کنند یکصد وشصت توله برآمد باستاد داؤد حکم کردم که شمشیرے و خنجری
و کاردی ترتیب داده بنظر درآورد عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و ازهم میریزد

فرمودم که درینصورت با آهن دیگر ممزوج ساخته بعمل آورد چنانچه فرمودهٔ بودم سه حصه آهن برق و یک حصه دیگر آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه کارد و یکقبضه خنجر ساخته بنظر آورد از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم میشد و اثر خم نمی ماند فرمودم که در حضور آزمودند بغایت خوب برید برابر بشمشیرهاے اصیل اول یکی را شمشیر قاطع دیگرے را برق سرشت نام کردم بیبدل خان رباعی که افادهٔ این مضمون نماید گفته معروضداشت

از شاه جهانگیر جهان یافت نظام * افتادهٔ بعهد او ز برق آهن خام
زان آهن شد بحکم عالمگیرش * یک خنجر و کارد با دو شمشیر تمام

و شعله برق بادشاهی تاریخ یافته دریندولا راجه سارنگدیو که نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود عرضداشت کرده بود که این مرید حسب الحکم از الهاباس متوجه صوبه بهار گردید امید که از عمر خود برخوردار باشد قاسم خان بعنایت نقاره سربلندی یافت درین تاریخ علیم الدین نام ملازم خرم عرضداشت او را مشتملبر نوید فتح با شست مرصع که بطریق نذر فرستاده بود آورده گذرانید خلعت بجهت او ارسال داشته رخصت فرمودم امیر بیگ برادر فاضل بیگ خان بدیوانگی سرکار فرزند شهریار و محمد حسین برادر خواجه جهان به بخشیگری و معصوم بخدمت میر سامانی او مقرر گشتند سید حاجی بکمک لشکر ظفر اثر دکن دستوری یافت و اسپ باو عنایت کردم و مظفر خان بخدمت بخشیگری سرفرازی یافت * چون دریندولا والدهٔ امام قلیخان والی توران مکتوبے مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم اشنائی به نور جهان بیگم فرستاده و از تحفه هاے آندیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین خواجه نصیر را که از بندهاے قدیم و خدمتگاران زمان شاه زادگی من است از جانب نورجهان بیگم برسم رسالت و مکتوبے با نفایس اینملک مصحوب او ارسالداشته شد درین ایام که باغ نور افشان محل نزول بارگاه اقبال بود بچه رنگ هشت روزه از بالاے بام دولتخانه که هشت گز ارتفاع داشت جستی زده خود را برزمین گرفت و بجست و خیز در امد و اصلا اثر آسیب ورنج در او پدید نیامد * در چهارم خرداد ماه الهی افضل خان دیوان خرم عرضداشت اورا مشتملبر نوید فتح و فیروزی اورده استانبوس نمود تفصیل این اجمال انکه چون لشکر منصور بحوالی اوجین رسید جمعی از بندهاے درگاه که در قلعه ماندو بودند نوشته فرستادند که فوجے از مقهوران قدم جرأت وبے باکی پیش نهاده از اب نربده گذشتند و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج آن مشغول اند مدارالمهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزار سوار برسم منقلاے تعیین شد که گرم و چسپان شتافته سزاے آن گروه باطل نیز بدهد خواجه شبگیر زده هنگام طلوع صبح برلب آب نربده رسیده بود که انها آگهی یافتند لحظه پیشتر بآب درزده خود را بساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران تیز جلو به تعاقب شتافته قریب چهار کروه دیگر انها را راندند و بسیاری را به شمشیر انتقام مسافر راه عدم

گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا به برهانپور عنان مسارعت باز نکشیدند نوشته خرم بخواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما دران طرف آب توقف نماید و مقارن با عساکر اقبال بفوج منقلا پیوست و کوچ بکوچ تا برهانپور شتافت و هنوز آن مخذولان بے عاقبت پاے ادبار بر فرار داشته بر دور شهر نشسته بودند چون مدت دوسال بندهاے درگاه بآن مقهوران در زد و خورد بودند بانواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری و عسرت غله کشیده بودند از سواری دایمی اسپان زبون شده بنابران نه روز در سرانجام لشکر توقف افتاد درین نه روز سی لک روپیه و چسه بسیار به سپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آورده اند و هنوز بهادران رزم دوست دست بکار نبرده بودند که آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش ازهم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکي که جاے اقامت نظام الملک وغیره مقهوران بود بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهي یافته نظام الملک را باهل و عیال و احمال و اثقال بقلعه دولت آباد برده بود جائیکه درپیش چهله و خمچه داشت پشت به قلعه داده نشست و بیشتر از مردم او براطراف ملک پراگنده شدند سران لشکر ظفر اثر باسپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکي توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعي خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلي باز آید مجملاً بعد از انهدام ان بناها راے ها بران قرار یافت که چون هنوز فوجے از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه تا انجا رفته ارباب فتنه را تنبیه براصل نموده از سرنو سامان اذوقه کرده کمک گذاشته باید برگشت و باین عزیمت روانه شده تاقصبهٔ پټن شتافتند و غیر مقهور مزور حیله ساز وکلا و امرا فرستاده شروع در عجز و زاري نمود که بعد ازین سرشته بندگي و دولتخواهي از دست ندهم و از حکم قدم بیرون نه نهم و انچه فرمان شود ازپیشکش و جریمه منت داشته بسرکار مي رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گراني غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعي از مقهوران که قلعه احمد نگررا محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نمودند و از دور قلعه برخاستند بنابرین فوجے بکمک خنجر خان فرستاده مبلغي برسم مدد خرچ ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولت خواهان مظفر و منصور باز مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاري بسیار مقرر گشت که سواے ملکي که از قدیم درتصرف بندهاي درگاه بود موازي چهارده کروه دیگر از محالي که متصل بسرحدهاے بادشاهي است واگذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره رسانند افضلخان را رخصت نموده کلگي لعلي که داراے ایران فرستاده بود و تعریف آن در جاے خود نوشته شده بجهت خرم عنایت نموده فرستادم و بمشارالیه خلعت و فیل و دوات و قلم مرصع مرحمت شد خنجرخان که در محارست قلعه احمدنگر مصدر خدمات پسندیده و تردوات

سابقه ... چهارهزاری ذات و هزار سوار سرفرازی یافت مکرم خان
حسب الحکم از صوبه اوڈیسه آمده بابراداران بدولت ملازمت مستسعد گشت عقد
مرواریدی برسم پیشکش گذرانید مظفر الملک ولد بهادر الملک بخطاب نصرتخانی
سرفراز گردید باودی رام دکهنی علم عنایت شد وعزیزالله ولد یوسف خان بمنصب هزاری
ذات و پانصد سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه بست و یکم مقربخان از صوبه بهار
رسیده دولت ملازمت دریافت دریفولا اقاعلی و محب علی بیگ و حاجی بیگ
و فاضل بیگ فرستادهای دارای ایران را که بدفعات آمده بودند رخصت فرمودم
باقابیگ سروپا و خنجر و جیغه مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد و محبعلی بیگ
بخلعت و سی هزار روپیه سرفراز گشت و بهمین دستور بدیگران نیز برخور شایستگی
خود انعام ها شد و یاد بودنی مناسب وقت بجهت برادر والا قدر مصحوب نامبردها
فرستاده شد درین تاریخ مکرم خان بصاحب صوبگی دارالخلافه دهلی و خدمت
فوجداری میوات سرفراز شد شجاعتخان عرب بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد
سوار اصل و اضافه عزافتخار یافت شرزه خان بمنصب دو هزاری و هزار سوار و گردهر
ولد رای سال کچواهه بهزار و دو صدی و نهصد سوار ممتاز گشتند در بیست و نهم
قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و مکتوب آن برادر عالی قدر
مشتملبر مراتب محبت و یک جهتی گذرانیده انچه برسم سوغات فرستاده بود بنظر
در آورد در غره تیرماه الهی فیل خاصه گج رتن نام بجهت فرزندخان جهان فرستادم
نظربیگ ملازم خرم عرضداشت او آورده گذرانیده التماس اسپ بخشی نموده بود
براجه کشن داس مشرف فرمودم که هزار راس اسپ از طوایل سرکار در پانزده روزسامان
نموده همراه روانه سازد و اسپ روپرتن نام که دارای ایران از غنایم لشکر روم ارسال داشته
بود بخرم عنایت نموده فرستادم درین روز غیاث الدین نام ملازم ارادتخان عرضداشت
اورا مشتملبر نوید فتح آورده بود گذرانیده در اوراق گذشته از شورش و فتنه انگیزی
زمینداران کشتوار و فرستادن جلال پسر دلاورخان نگاشته کلک بیان گشته بود چون این
مهم ازوسر و سامان پسندیده نیافت بارادتخان حکم شده بود که خود بآن خدمت
شایسته شتافته مفسدان بد سرانجام را تنبیه و تادیب بر اصل دهد و بنوعی ضبط آن
کوهستان نماید که غبار تفرقه و آشوب برحواشی آن ملک نه نشیند مومی الیه
بموجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و فساد بصحرای
آوارگی سرنهاده نیم جانی بدر رفتند و مجدداً خار شورش و آشوب آزان ملک برکنده
شد و بمردم کاری استحکام داده و ضبط تهانجات نموده بکشمیر مراجعت کرد بجلدوی
این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادتخان افزودم چون خواجه ابوالحسن برمهم دکهن
مصدر ترددات شایسته و خدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشارالیه
اضافه فرمودم * احمد بیگ برادر زاده ابراهیم خان فتح جنگ بصاحب صوبگی
اوڈیسه سرفراز گشته بخطاب خانی و علم و نقاره بلند مرتبه شد و منصب او از اصل و

اضافه دو هزاري و پانصد سوار حکم فرمودم چون مکرر از فضایل و کمالات قاضي نصیر برهانپوري استماع افتاده بود خاطر حقیقت جوي را بصحبت مشارالیه رغبت افزود دریفولا حسب‌الطلب بدرگاه آمد عزت دانش او را پاس داشته باکرام و احترام دریافتم قاضي درعلوم عقلي و نقلي از یکتایان عصراست و کم کتابی باشد که بمطالعه او نرسیده لیکن ظاهرش را بباطن آشنائي کمتر است و از صحبت او محظوظ نمیتوان شد چون بدرویشي و زاویه گزیني بغایت راغب و مایل یافتم پیروي خاطر او نموده تکلیف ملازمت نکردم و پنجهزار روپیه عنایت فرموده رخصت دادم که بوطن خود شتافته آسوده خاطر روزگار بسر برد در غره امرداد ماه الهي باقر خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار و دو ویست سوار سرفراز گشت و از امرا و بندهاے بادشاهي که در فتح دکن ترددات شایسته بتقدیم رسانیده بودند سي و دو نفر باضافه هاي لایق عز اختصاص یافتند عبدالعزیز خان نقشبندي که بحکومت قندهار تعین شده حسب‌الالتماس فرزند خانجهان بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سرفراز شد در غره شهریور شمشیر مرصع بزنبل بیگ ایلچي عنایت نمودم و یک دیهه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزار روپیه جمع داشت نیز باو لطف شد * دریفولا حکیم رکنا را بجهت شورش مزاج و بدخوئي و عدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمودم که هرجا خواهد برود چون بعرض رسید که هوشنگ برادر زاده خانعالم خون ناحق کرده در حضور طلبداشته بازپرس کردم و بعد از ثبوت حکم بقصاص او شد حاشا که درین امور رعایت خاطر شاهزاده نکرده تا بامرا و سایر بندها چه رسد امید که توفیق رفیق باد غره شهریور ماه حسب‌الالتماس آصف خان بمنزل او رفته در حمامي که بتازگي ساخته بود غسل کرده شد بے تکلف بسیار نفیس و مکلف حمامے است بعد از فراغ غسل پیشکش لایق بنظر در آورد و انچه پسند افتاد برگزیده تتمه باو بخشیدم وظیفه خضر خان خاندیسي از اصل و اضافه هزار روپیه مقرر شد * درین ایام بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بر زنے هم از صنف خود عاشق زاراست و پیوسته سر در پے او دارد و اظهار شیفتگي مینماید آن ضعیفه باوجودیکه بیوه است اصلا بآشنائي او تن نمیدهد و محبت این بیچاره دل داده در باطنش سرایت نمیکند هردو را بحضور طلبداشته بازپرس نمودم و هرچند آنعورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف داده شد اختیار نکرد درینوقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دانم که اورا بمن عنایت فرمایند خود را از بالاے شاه برج قلعه مي اندازم من ازروے مطایبه گفتم که شاه برج موقوف اگر دعوي محبت تو از صدق فروغي دارد خود را از بام این خانه اندازي من او را حکمي بتو میدهم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت بمجرد افتادن از چشم و دهانش خون جاري شد من ازان هزل و مطایبه ندامت بسیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم بآصف خان فرمودم که او را بخانه برده تیمارداري نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود بهمان آسیب درگذشت

عاشق که جان نثار بران آستانه ساخت * از شوق جان سپرد واجل را بهانه ساخت
حسب‌الالتماس مهابتخان منصب لاچین قاقشال از اصل و اضافه هزاری ذات و
پانصد سوار مقرر شد در سوانح گذشته ایمائی بران رفته که روز جشن دسهره در کشمیر
اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم درخود احساس نمودم مجملاً از کثرت باریدگی و
رطوبت هوا در مجراے نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر شد
رفته رفته بامتداد و اشتداد انجامید از اطبائی که در ملازمت بودند نخست حکیم
روح‌الله متصدی علاج گشت و یک چندے بدواهاے گرم ملایم تدبیرات بکار برد
بظاهر اندک تخفیفی شد چون ازان گریوه بر آمدم باز شدت ظاهر ساخت درین مرتبه
روزی چند بشیر بز و باز بشیر شتر پرداخت از هیچ کدام فایده بر اصل نیافتم مقارن
اینحال حکیم رکنا که از سفر کشمیر معاف داشته در اگره گذاشته بودم بخدمت پیوست
و از روے دلیری و اظهار قدرت مرتکب معالجه شد و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد
از تدبیرات او نیز فایده مرتب نگشت بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و
مزاج شد و بغایت ضعیف گشتم و مرض رو باشتداد نهاد و محنت بامتداد انجامید
درین قسم وقتے و چنین حالتے که دل سنگ بر من میسوخت صدرا پسر حکیم مرزا محمد
که از اطباء عمده عراق بود در عهد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمده بود بعد ازانکه تخت
سلطنت بوجود این نیازمند اراستگی یافت چون بجوهر استعداد و تصرف طبیعت
از همگنان امتیاز داشت در مقام تربیت او شده بخطاب مسیح الزمانی امتیاز بخشیدم
و پایه اعتبار از دیگر اطبا که در ملازمت بودند بر افزودم بگمان آنکه شاید وقتی از اوقات
مصدر خدمتی تواند شد آن حق ناشناس باوجود چندین حقوق و منت و رعایت
مرا باین روز دیده و بچنین حال پسندیده اصلا بدوا و علاج خود را اشنا نمی ساخت
با آنکه از جمیع اطبا که در ملازمت حاضر بودند بقدر امتیازی داشت متصدی علاج
نمیشد هرچند عنایت و التفات ظاهر ساخته بمدارا و مواسات تکلیف می نمودم
بیشتر صلب شده در جواب می گفت که بر دانش و حذاقت خود این قدر اعتماد
ندارم که متصدی علاج توانم گشت و همچنین حکیم ابوالقاسم پسر حکیم‌الملک باوجود
نسبت خانه‌زادگی و حقوق تربیت متوهم ومتوحش خود را ظاهر می ساخت که
از رویت خاطر مستنفر و متاذی می شد تا بمعالجه چه رسد ناگزیر دست از همه باز
داشته از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را بحکیم علی‌الاطلاق سپردم چون در نشاء
پیاله تخفیفی می شد روز هم بخلاف ضابطه و معتاد ارتکاب می نمودم رفته رفته
بافراط کشید و مقارن گرم شدن هوا ضرر ان محسوس گشت ضعف و محنت رو بفزونی
نهاد نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه او ازین اطبا بیشتر است خصوص که از روے
مهربانی و دلسوزی باشد در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم
حال باشد شد اگرچه پیش ازین هم علاجے که اطبا میکردند بصلاح و صوابدید او بود لیکن
درینوقت مدار بر مهربانی او نهادم و شراب را بتدریج کم کرد و از چیزهاے نا مناسب

و غذاهاے ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کناد روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنهٔ یکهزار و سی هجری جشن وزن شمسی بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون درسالگذشته بیماری صعب کشیده پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه چنین سالی بخیریت و سلامت بانجام رسید در سر آغاز سال حال اثر صحت برچهرهٔ مراد پدید آمد نور جهان بیگم التماس نمود که وکلای او متصدی این جشن عالی باشند الحق مجلسی ترتیب نمود که حیرت افزای نظارگیان گشت از تاریخی که نور جهان بیگم در عقد ازدواج این نیازمند درآمده اگرچه در همه جشن‌هاے وزن شمسی و قمری لوازم آنرا چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایهٔ اسباب سعادت و نیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش از بیش در تکلفات افزوده در آراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه بکار برد و جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاجدان که درین ضعف از روے اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد سرم میگشتند بنوازشات لایق از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانها پراز زر هرکدام در خور پایهٔ خویش سرفرازی یافتند با آنکه از اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود باندک خفتی که دوسه روز دست میداد تقریبات برانگیخته انواع و اقسام مراحم بظهور آمده درین جشن همایون نیز بانعامات لایق از نقد و جنس کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتکرای منجم که نویدبخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن نموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغه در وجه انعام او مقرر شد در اخر مجلس پیشکشهای که بجهت من ترتیب داده بودند بنظر درآوردند از جواهر مرصع آلات واقمشه و اقسام نفایس انچه خاطر پسند افتاد برگزیدم بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی بابت انعاماتی که نور جهان بیگم کرده بقلم در آمد سوای انچه برسم پیشکش گذرانید در سنوات گذشته که من صحت داشتم سه من و یک دو سیر بیشتر یا کمتر بوزن در می آمدم امسال بنابر ضعف و لاغری دو من و بیست و هفت سیرشدم روز مبارک شنبه غرهٔ ماه الهی اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت راجه گجسنگهه بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار ممتاز گشت چون خبر بیماری من بفرزند شاه پرویز میرسد بفرمان طلب مقید نا شده بی تابانه متوجه ملازمت میگردد بتاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادت مند بدولت استانبوس مستسعد گشته سه بار بر دور تخت گردید هرچند مبالغه نموده سوگند می دادم و منع میفرمودم او در زاری و تضرع افزوده بیشتر اغراق بکار می برد دست او را گرفته جانب خود کشیدم و از روی شفقت و عاطفت در اغوش عزت تنگ در آورده التفات و توجهه بسیار ظاهر ساختم

امید که از عمر و دولت برخوردار باشد دریندولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب الهداد خان بجهت صرف ضروریات لشکر دکن نزد خرم فرستاده شده مشارالیه بعنایت فیل و علم سرفرازي یافت در بیست وهشتم قیام خان قراول بیگی بمرض طبعي ودیعت حیات سپرد از خدمتگاران مزاجدان بود و قطع نظر از فنون شکار و مهارت او درین فن از اکثر جزویات خبردار بود و پیروي مزاج من بسیار کرده بود بالجمله ازین سانحه خاطرم سخت گراني پذیرفت امید که ایزد تعالی او را بیامرزاد * بتاریخ بست و نهم والده نور جهان بیگم بجوار رحمت الهي پیوست از صفات حمیدۀ این کد بانوے خاندان عفت چه نویسم بے اغراق در پاکي طینت و دانائي و سایر خوبیهاے که زیور عورات است مادر دهر همتاے او نزاده و مادر او را از مادر حقیقي خود کمتر نمیدانستم نسبت تعلق و رابطۀ محبت که اعتمادالدوله را باو بود یقین که هیچ شوهرے را با همسر خود نبوده ازینجا باید قیاس کرد که بران پیر غم زده چه گذشته باشد و همچنین از نسبت تعلق نور جهان بیگم با چنین والده چه توان نوشت فرزندے مثل آصفخان با نهایت خردمندي و دانائي جامه شکیبائي چاک کرده از لباس اهل تعلق برآمده پدر مجروح خاطر را از مشاهده حال گرامي فرزند غم برغم و درد بر درد افزود هرچند به نصیحت پرداخت سود مند نیامد روزے که من به پرسش رفتم چون ابتداے شورش مزاج و آزردگي خاطر او بوده از روی شفقت و مرحمت حرفی چند نصیحت آمیز فرموده بجد نگرفتم و وا گذاشتم تا آن آشوب فرو نشیند بعد از روزے چند جراحت دروني او را بمرهم التفات علاج کرده باز بلباس اهل تعلق می آورم اگرچه اعتمادالدوله بجهت رضا جوئي و پیروي خاطر من بظاهر خود را ضبط میکرد و اظهار حوصله مینمود لیکن باین نسبت الفتي که او را بود حوصله چه همراهي تواند کرد غرہ آبان ماه الهي سربلند خان و جانسپار خان و باقیخان بعنایت نقاره سربلندي یافتند عبدالله خان ے رخصت صاحب صوبه دکن بمحال جاگیر خود آمده بدیوانیان عظام فرمودم که جاگیر او را تغیر نمایند باعتداد راے حکم شد که سزاولی نموده او را بصوبه مذکور رساند * پیش ازین مجملی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاد که باوجود چندین حقوق تربیت و نوازش درین قسم بیماري توفیق خدمتگاري نیافت غریب تر آنکه بیکبار پرده آزرم از پیش برگرفته التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود ازانجا که در همه وقت در همه کارها توکل این نیازمند بذات خداوند بی نیاز و کریم کارساز است کشاده پیشاني رخصت فرمودم با آنکه از همه قسم سامان داشت بست هزار روپیه بجهت مدد خرچ انعام شد امید که حکیم علی الاطلاق بی وسیله اطبا و سبب دوا این نیازمند را از شفا خانه کرم خود صحت عاجل و شفاے کامل کرامت کناد چون هواے آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج من سازگار نبود بتاریخ سیزدهم روز دو شنبه آبان ماه الهي سنه شانزده رایات عظیمت بر سمت کوهستان شمالي بر افراشته شد که اگر هواے ناحیت باعتدال قریب باشد بر کنار آب گنگ

سرزمین خوشی اختیار نموده شهرے بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت
باشد و الا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفر خان را بحفظ و
حراست دارالخلافه آگره گذاشته به نقاره و اسپ و فیل سرفراز فرمودم میرزا محمد برادر
زاده او را بفوجداري نواحي شهر مقرر داشته بخطاب اسد خاني و اضافه منصب ممتاز
گردانیدم * و باقر خان را بخدمت صوبه داري صوبه اوده سرفراز ساخته رخصت
فرمودم * بست و ششم ماه مذکور از نواحي متهرا فرزند اقبال مند شاه پرویز بصوبه
بهار و محال جاگیر خودش دستورے یافت سروپاے خاصه با نادري و خنجر مرصع و
اسپ و فیل لطف فرموده رخصت نمودم امید که از عمر برخوردار باشد مکرمخان حاکم
دهلي بدولت زمین بوس سرفراز شد درششم ماه بدارالملک دهلي نزول اتفاق افتاد و دو
روز در سلیم گده مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم دریندولا بعرض رسید که جادو راى
کهاتیه که از سرداران عمده دکن است برهنموني سعادت و بدرقه توفیق دولتخواهي اختیار
نموده در سلک دولت خواهان و بندها منتظم گردید فرمان مرحمت عنوان باخلعت
و خنجر مرصع مصحوب نراین داس راتهور عنایت نموده بجهت او فرستادم غره دیماه
الهي مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ هجري مقصود برادر قاسم خان بخطاب هاشم
خاني و هاشم بیگ خوشي بخطاب جان نثار خاني سرفراز گشتند هفتم ماه مذکور
در مقام هردوار که برکنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد هردوار از معتمد
معابد مقرر هنود است و بسیارے از برهمنان و تجرد گزینان درین مقام گوشهٔ انزوا
اختیار نموده بآئین دین خویش یزدان پرستي مي نمایند بهر کدام درخور استحقاق
از نقد و جنس تصدق لطف فرمودم چون آب و هواے این دامن کوه پسند خاطر
نیفتاد و سرزمینی که اقامت دران توان کرد بنظر در نیامد بوسمت دامن کوه جمو و
کانگره نهضت فرمودم دریندولا بعرض رسید که راجه بهاؤ سنگه در صوبه دکن مسافر ملک
عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زبون شده بود ناگاه غشي برو مستولي
میگردد هرچند اطبا تدبیرات بکار برده داغها بر فرق سر مي سوزند بهوش نمي آید یک
شبان روز بے شعور افتاده روز دیگر میگذرد دو زن و هشت کنیز خود را بآتش وفاے او
سوختند جگت سنگه برادر کلانش و مهاسنگه برادر زاده او هر دو نقد حیات در کار شراب
کرده بودند مشارالیه از انها عبرت نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت بغایت وجیهه
و نیک ذات و سنجیده بود از ایام شاهزادگي بخدمت من پیوسته بمیامن تربیت
من بوالا پایه پنجهزاري رسیده بود چون ازو فرزندی نمانده نبیره برادر کلانش را باوجود
صغر سن بخطاب راجگي سرفراز ساخته منصب دو هزاري ذات و هزار سوار عنایت
فرمودم پرگنه انبر که وطن انهاست بدستور سابق بجاگیر او مقرر شد تا جمعیت او
متفرق نشود اصالت خان پسر خانجهان بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز
شد هشتم ماه مذکور در سراے آلوتوه منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغولم و
طبیعت بخوردن گوشت جانوراني که به دست خود شکار مي کنم بیشتر راغب

است بنابر وسواس و احتیاط که دریں امور است در حضور مي فرمایم که پاک سازند
و خود مقید شده چینه دانه انرا ملاحظه مي کنم که چه خورده و خوراک این جانور
چیست اگر احیاناً چیزے که کراهیت داشته باشد بنظر در مي آید ترک خوردن آن
مي کنم پیش ازیں اقسام مرغابي بغیر از سونه میل نمي فرمودم در هنگامیکه
دارالبرکت اجمیر محل نزول رایات اقبال بود سونه مرغابي خانگي را دیدم که کرمهای
مکروه مي خورد از مشاهده آن طبیعت را نفرت بهم مي رسد از خوردن سونه مرغابي
خانگي ترک دادم تا انکه دریں تاریخ مرغابي شکار شد فرمودم که در حضور پاک کردند
از چینه دان اول پاهنکی خورد بر آمد بعد ازاں بقه کلانے ظاهر شد بمرتبه کلاں بود
که تا بچشم خود دیده نشود قبول نتواں کرد که باین کلاني تواند فرو برد مجملاً از امروز
بخود قرار دادم که در کل مرتکب مرغابي نشوم خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب
سفید بغایت لذیذ و نازک میباشد بنابراں عقاب سفید را طلبداشته فرمودم که در حضور
پاک ساختند اتفاقاً از چینه دان آن ده بقه بر آمد بنوعي مکروه طبیعت افتاد که
از یاد آن خاطر متاذي و متنفر مي گردد در بیست و یکم باغ سهرند مسرت افزاے
خاطر گشت و دو روز مقام نموده از سیر و تماشای آن محظوظ گشتم درینولا خواجه
ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت ملازمت دریافت مورد عنایات روز افزوں گردید غره
بهمن ماه الهي در نور سرا منزل اتفاق افتاد منصب معتمد خاں از اصل و اضافه
دو هزاري ذات و شش صد سوار حکم شد خاں عالم بصاحب صوبگي الهاباس سرفرازي
یافت اسپ و سرو پا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم مقرب خاں
بمنصب پنج هزاري ذات و سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه که کنار آب بیاه منزل
شد قاسم خاں از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت هاشم خاں برادر او با زمینداراں
دامن کوه بسعادت آستانبوس سرفراز شد باسوے زمیندار بلواره جانوری بنظر در آورد
که مردم کوهستان آنرا جان بهن خوانند مانند قرقادل است که تدرو نیز گویند رنگش
بعینه برنگ ماده قرقادل است لیکن درجثه قرقادل سفید باسوی مذکور معروض داشت
که این جانور بر کوه برف مي باشد و خوراکش علف و سبزه است تدرو در خانه نگاه
داشته بچه ازو گرفته شد و گوشت اقسام اں را از جوانه و کلاں مکرر خورده شد تواں
گفت که گوشت تدرو را با گوشت جانور مذکور نسبتي نیست گوشت این جانور
بمراتب لذیذ ترست از جانورانی که دریں کوهستاں بنظر در آمد یکی پهول پکار
است کشمیریاں سوتلو مي گویند از طاؤس ماده نیم سوائي خرده تر میباشد پشت
و دم و هردو بازو بسیاهي مایل از عالم بالهاے چرز و خالهاے سفید مي دارد شکم
تا پیش سینه سیاه باخالهاے سفید و بعضي خالهاے سرخ نیز دارد و پرهاے بازو سرخ
آتشین در نهایت براقي و خوبي و از سر نول تا پس گردن نیز سیاه براق و بالای سر
دو شاخ و گوشش فیروزه رنگ و بر دور چشم و دهنه پوست سرخ و درزیر حلقوم پوستے
گرد بمقدار دو کفدست و درمیان آن پوست مقدار یکدست بنفشه رنگ است و

درمیان آن خالهاے فیروزه رنگ افتاده بر دور آں هر خط فیروزه رنگ کشیده مشتملبر
هشت کنگره و بردور آں خط فیروزه بعرض دو انگشت سرخ گل شفتالو و باز بر گردن
آں خط فیروزه رنگ و پایهایش نیز سرخ رنگ زنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه
و دو توله بر آمد بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سي و نه توله شد دیگر مرغ
زرین است که ساکنان لاهور شن گویند و کشمیریاں پوط نامند رنگش از عالم سینه طاؤس
و بالاے سر کاکل و دمش مقدار چهار پنج انگشت زرد مانند شهپر طاؤس و جثه برابر
قاز غایتاً گردن قاز دراز و بے اندام است و ازیں کوتاه و باندام برادرم شاه عباس مرغ
زریں خواسته بود چند قطعه مصحوب ایلچي او فرستاده شد روز دوشنبه جشن وزن
قمري آراستگي یافت دریں جشن نور جهاں بیگم بچهل و پنج کس از امرای عظام
و بندهاے نزدیک خلعت داد چهار دهم ماه مذکور موضع بهلون از مضافات سیبا محل
نزول آردوے گیهاں پوی گردید چوں هواے سیر کانگره و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز
خاطر بود آردوی کلاں را دریں مقام گذاشته باجمعي از بندهای مخصوص واهل خدمت
متوجه تماشای قلعه مذکور شدم چوں اعتمادالدوله بیمار بود در آردو گذاشتم و صادقخاں
میر بخشي را بجهت محافظت احوال مشارالیه و محارست آردو نگاه داشتم روز دیگر
خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر گشته و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است
از اضطراب نور جهاں بیگم و نسبت التفاتے که مرا باو بود تاب نیاورده بارد و مراجعت
نمودم آخرهای روز بدیدن او رفتم وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش
مي آمد نورجهاں بیگم بجانب من اشارت کرد و گفت می شناسید در چناں وقتی
این بیت انوري را خواند

* آنکه نابیناے مادرزاد اگر حاضر شود * در چنیں آرایش عالم به بیند مهتري

دو ساعت بر بالین او بودم هرگاه بهوش می آمد هرچه میگفت ازروی آگاهي و
فهمیدگي بود القصه شب هفتدهم ماه مذکور بعد انقضاے سه گهڑي برحمت جاوید
پیوست چه گویم که ازیں واقعه وحشت افزا بر من چه گذشته هم وزیر عاقل کامل بود
و هم مصاحب داناے مهرباں

از شمار دو چشم یک تن کم * در حساب خرد هزاراں بیش

با آنکه بار چنیں سلطنتی بر دوش اختیار او بود و ایں ممکن و مقدور بشر نیست که
در دخل و تصرف همه را ازخود راضي توان داشت هیچکس بجهت عرض مطلب
و مهم سازي خود نزد اعتمادالدوله نرفت که از پیش او آزرده برگشته باشد هم دولتخواهي
و کفایت صاحب را مراعات مینمود و هم ارباب حاجت را خورسند و امیدوار میداشت
الحق ایں شیوه مخصوص او بود از روزیکه مصاحب او بجوار رحمت ایزدي پیوست
دیگر بخود نه پرداخت روز بروز میگداخت اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهام
سلطنت و تمشیت امور دیوانی محنت بخود قرار داده دست از کار نمیداشت لیکن
در باطن باتش جدائي او میسوخت تا آنکه بعد از سه ماه و بست روز درگذشت روز

دیگر به پرسش فرزندان و خویشان او رفته چهل و یک تن از فرزندان و اقوام و دوازده
نفر از منتسبان او را سر و پا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم روز دیگر بهمان عزیمت
کوچ نموده متوجه تماشاے قلعه کانگره شدیم بچهار منزل دریاے بان‌گنگا مورد اردوے
معلی گشت الف خان و شیخ فیض‌الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمین بوس
دریافتند درین منزل پیشکش راجه چیتا به نظر در آمد ملک او بست و پنج کروه از
کانگره دور ترست درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست گریزگاه همه زمینداران
ملک اوست و عقبهاے دشوار گذار دارد تاحال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده
پیشکش نفرستاده بود برادر او نیز بملازمت سرفراز گشته از جانب او مراسم بندگی
و دولتخواهی ظاهر ساخت خیلک شهري و معقول بنظر در آمد بانواع مراحم و
نوازش سرفرازي یافت * بتاریخ بست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگره شده
و حکم کردم که قاضي و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب بوده انچه شعار اسلام و شرایط
دین محمدي است در قلعه مذکور بعمل آوردند بالجمله قریب یک کروه طی نموده
بر فراز قلعه بر آمده شد بتوفیق ایزد سبحان بانگ نماز وخواندن خطبه وکشتن گاؤ وغیره
که از ابتداے بناء این قلعه تاحال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردم سجدات
شکر این موهبت عظمی که هیچ بادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم
رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالي درون قلعه بنا نهند قلعه کانگره برکوه
بلند واقع است و در استحکام و متانت بحدے است که اگر اذوقه و لوازم قلعداري
برجا باشد دست زور بدامن آن نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه
بعضی جا سرکوبها دارد و توپ و تفنگ میرسد اما حصاریان را زیان ندارد مي توانند
که بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه
برج و هفت دروازه دارد دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاو کروه و دو
طناب وعرض از بست دو طناب زیاده نے و از پانزده کم نی و ارتفاع یکصد وچهار ده درعه
دو حوض درون قلعه دارد یکی در طول دو طناب ودرعرض یک ونیم طناب و دویم نیز برابر آن
بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا که به بهون مشهور است توجهه فرمودم عالمی
سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار که بت پرستي آئین انهاست گروه گروه
از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می ارند و پرستش این سنگ سیاه
می نمایند نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهراکان گوگرد است و از اثر حرارت
و تابش پیوسته آتشي شعله می کشد انرا جوالا موکهی نام نهاده اند و یکی از کرامات
بت قرار داده و في‌الواقع هنود اعتقاد درست و راست داشته عوام الناس را فریفته
اند هنود می گویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد و شربت مرگ چشید مهادیو
از غایت محبت و تعلق که باو داشت مرده اورا بدوش کرده سر در جهان نهاد
ولاشه او را با خود می گردانید چون مدتی برین گذشت ترکیب او متلاشي گشت
و از هم فرو ریخت هرعضوے درجائے افتاد و درخور شرافت و کرامت هرعضو

انجا را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت باعضای دیگر شریف تراست درین مقام افتاد اینجارا نسبت بجاهای دیگر گرامي ترداشتند و بعضي برانند که این سنگ که الحال معبود و منصوب کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بود لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکور را برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پے بدان نبرد است مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا انکه برهمني مزور بجهت دکان آرائی خویش سنگی را در جائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من دوگا را بخواب دیدم که بمن میگفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مرا دریابید راجه از ساده لوحی و طمع زر که درنذورات خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی را بهمراهي فرستاد و آن سنگ را آورده درین مقام بعزت تمام نگاهداشته اند واز سرنو دکان ضلالت و گمراهی فرو چیده اند و العلم عندالله از بتخانه مذکور بسیر دره که بکوه مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد جائي نفیس است از روی آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت مقام نظرگاه خوشی است و آبشار دران مقام واقع شده که از فراز کوه آب فرو می ریزد حکم فرمودم که عمارت موزونے درخور این مقام اساس نهند در بیست و پنجم ماه مذکور رایات مراجعت معطوف داشته الفخان و شیخ فیض‌الله را بعنایت اسپ و فیل سرفراز ساخته بمحافظت قلعه رخصت فرمودم روزدویم قلعه نورپور محل نزول اردوی معلی گردید بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلي بسیاراست چون تاحال شکارمرغ مذکورنکرده بودم روز دیگرمقام فرموده به نشاط شکارخوشوقت گشتم چهار قطعه شکار شد در جثه و رنگ و صورت از مرغ خانگي تمیز نمیتوان کرد و ازخصوصیات مرغ مذکوران است که اگر از پا گرفته سرنگون سازند تا هرجا که برند آواز بر نمي آرد و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگي که فریاد می کند مرغ خانگي را تا درآب گرم غوطه ندهند پرهای آن بسهولت کنده نمی شود جنگلي از عالم دراج و بودنه خشک کنده می شود از اقسام ان فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بد طعام ظاهر شد هرچه کلان است گوشتش در نهایت بیمزگي و خشکي است جوانه‌اش في الجمله رطوبتی دارد اما بدطعام است زیاده از یک تیرانداز پرواز نمی تواند کرد خردش اکثر سرخ می باشد و ماکیان سیاه و زرد و درین جنگل نورپور بسیار است نام قدیم نورپور دهمری است بعد ازانکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح افگند بمناسبت نام من نورپور گویند تخمیناً سي هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد غایتاً عمارتی که هندوان بسلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکار برند دلنشین نیست چون جای قابل و سرمنزل دلکشا بود حکم فرمودم که یک لک روپیه از خزانه عامره بجهت عمارات انجا تنخواه نمایند و منازل عالی درخوران سرزمین اساس نهند درینولا بعرض رسید که سناسي موتي درین نواحي می باشد که مطلق اختیار ازخود دور کرده حکم فرمودم که بحضور بیارند که بحقیقت او وا رسیده شود عابدان

و مرتاضان هنود را سرب باسي مي گويند و معني سرب باسي انكه تارك همه چيز و بكثرت استعمال سناسي شد و تفصيل مراتب اينها بسيار است و در طايفه سرب باسي چند گروه اند و ازانجمله يكي موتي است كه از خود سلب اختيار ميكنند و خود را تسليم مي سازند چنانچه مطلق زبان را بگويائي آشنا نمي سازند اگر ده شبان روز يك جا ايستاده باشند قدم پيش و پس نمي نهند مجملاً حركت باختيار آنها سر نمي زند و حكم جماد دارند چون بحضور آوردند تفحص احوالش نموده شد استقامت عجبي در حالش مشاهده افتاد بخاطر رسيد كه در حالت مستي و بيخبري و بيخودي اداے خارجي ازو سرزند بخابران چند پياله عرق دو آتشه باو خورانيده شد بنوعي ملكه اين كار بهمرسانيده بود كه سر موئي تغير نيافت و بهمان استقامت بود تا از هوش رفت مثل مرده ها او را برداشته بردند حق تعالى رحمي كرد كه ضرر جاني باو نرسيد القصه در مرتبه خود غريب استقامت داشت دريذولا بے بدلخان تاريخ فتح كانگره و تاريخ بناء مسجد كه در قلعه مذكور فرموده شده معروضداشت چون خوب يافته بود نوشته شد

شهنشاه زمان شاه جهانگير ابن شاه اكبر * كه شد بر هفت كشور بادشاه از حكم تقديري
جهانگير و جهان بخش و جهاندار و جهاندارا * كه از بخت جوان او جهان ايمن شد از پيري
بشمشير غزا اين قلعه را بكشود تاريخش * خرد گفتا كشود اين قلعه اقبال جهانگيري

تاريخ بناے مسجد را چنين گفته

نورالدين شاه جهانگير بن شاه اكبر * بادشاهے است كه در دهر ندارد ثاني
قلعه كانگره بگرفت بتائيد اله * ابر تيغش كه كند قطرهٔ او طوفاني
شد چو از حكم وے اين مسجد پرنور بنا * كه منور شود از سجده او پيشاني
هاتف از غيب بگفت از پے تاريخ بناش * مسجد شاه جهانگير بود نوراني

در غره اسفندارمذ ماه الهي جاگير و حشم و اسباب رياست و امارت اعتمادالدوله بنور جهان بيگم ارزاني داشتم و حكم فرمودم كه نقاره و نوبت اورا بعد از نوبت بادشاهي مينواخته باشند چهارم ماه مذكور حوالي پرگنه كشهونه محل نزول مواكب والا گشت * درين روز خواجه ابوالحسن بعالي منصب ديواني كل سرفراز گرديد بسي و دو نفر از امراء دكن خلعت عنايت شد ابو سعيد نبيره اعتمادالدوله بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سربلندي يافت * دريذولا عرضداشت خرم رسيد مشتملبر انكه خسرو در هشتم ماه بعارضه درد قولنج وديعت حيات سپرده بجوار رحمت رب العالمين پيوست نوزدهم ماه مذكور در كنار بهت نزول دولت اتفاق افتاد قاسم خان بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سرفراز شد راجه كشنداس بخدمت فوجداري دهلي ممتاز گشت و منصب او اصل و اضافه دوهزاري ذات و پانصد سوار مقرر شد پيش ازين قراولان و يساولان تعين شده بودند كه در شكارگاه كرچهاك جرگه ترتيب نمايند چون بعرض رسيد كه شكارے بشاخبند در آمده بيست و چهارم ماه مذكور

باچندے از بندهاے خاص بعزم شکار توجه فرمودم و از قمچقار کوهي و چهاره یکصد و بیست و چهار راس شکار شد دریں روز بعرض رسید که ظفرخاں پسر زین خاں برحمت حق پیوست سعادت امید پسر او را بمنصب هشت صدي ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم

جشن هفدهمین نوروز از جلوس همایون
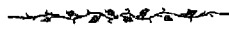
شب دوشنبه شهر جمادي الاول سنه هزار و سي و یک هجري بعد از گذشتن یک پهر و پنج گهري و کسری نیر اعظم فروغ بخش عالم دولتسراے حمل را بنور جهاں افروز خویش منور گردانید و سال هفدهم از جلوس ایں نیازمند بفرخي و فیروزي اغاز شد دریں روز بهجت افروز آصف خاں بمنصب شش هزاري ذات و سوار سرفراز گردید قاسم خاں را بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرموده اسپ و فیل و سروپا عنایت نمودم هشتاد هزار درب برنبل بیگ ایلچي داراے ایران انعام شد در ششم ماه مذکور مقام راول پنڈي مورد عساکر منصور گردید فاضل خاں بخدمت بخشیگري سرفرازي یافت برنبل بیگ حکم شد که تا هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دارالسلطنت لاهور آسوده بسر برد باکبر قلیخاں لنگهر فیل عنایت شد چوں دریںولا مکرر استماع یافت که داراے ایران از خراسان بعزم تسخیر قندهار شتافته اگرچه ایں حرف نظر بر نسبتهاي سابق وحال بغایت بعید مي نمود و از حساب دور بود که ایں قسم بادشاه بزرگ خیالات سبکي و بے حوصلگی بکار برد و بر سر ادنی بنده از بندهاے من که باسیصد چهار صد نوکر در قندهار باشد خود بیاید اما ازانجا که حزم احتیاط از شرایط جهانداري و لوازم سلطنت است زین العابدین بخشي احدیاں را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستاده ام که باعساکر فیروزي اثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که دراں صوبه بکمک او مقرر بود بسرعت هرچه تمام ترخود را بملازمت رساند که اگر ایں حرف مقروں بصدق باشد او را با لشکری از حساب و شمار بیروں و خزانه از حد و اندازه افزوں فرستاده شود تا نتیجه عهد شکني و حق ناشناسي را دریابد هشتم ماه مذکور در سرچشمه حسن ابدال منزل شد فدائي خاں بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار سرفراز گردید بدیع الزماں بخدمت بخشیگري احدیاں مقرر گشت در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهابتخاں از کابل امده ملازمت نموده سعادت زمین بوس دریافت ومورد الطاف روز افزوں گردید صد مهر بصیغه نذر و ده هزار روپیه برسم تصدق گذرانید خواجه ابوالحسن تابینان خود را اراسته بنظر گذرانید دو هزار و پنجاه سوار خوش اسپه بقلم در آمد که ازاں جمله چهار صد سوار برق انداز بودند در منزل مذکور شکار قمرغه طرح افگنده سي

و سه راس از قچقار کوهی وغیره به تیرو تفنگ انداختم دریفولا حکیم مومنا بوسیله رکن السلطنت مهابتخان دولت ملازمت دریافت ازروی قدرت و دلیری متصدی علاج شد امید که قدم او مبارک باشد منصب امان الله پسر مهابتخان دو هزاری ذات و هزار و هشتصد سوار مقرر شد نوزدهم ظاهر پکلی مکهی مورد بارگاه اقبال گردید وجشن شرف در انجا آراستگی یافت مهابتخان را رخصت کابل فرموده اسپ وفیل و خلعت مرحمت فرمودم منصب اعتبارخان پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار حکم شد چون بنده قدیم الخدمت و بسیار پیر ضعیف شده بصاحب صوبگی آگره سرفراز ساختم و حراست قلعه و خزاین بعهده او مقرر داشتم بعنایت فیل و اسپ و خلعت ممتاز ساخته رخصت فرمودم بیست و نهم در کهالی کنوار ارادتخان از کشمیر آمده سعادت استانبوس دریافت دویم اردی بهشت ماه الهی درخطه دلکشای کشمیر نزول اجلال اتفاق افتاد میر میران بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار سرفراز گردید دریفولا بجهت رفاهیت احوال رعایا و سپاهی مرسوم فوجداری را برطرف ساخته فرمان شد که در کل ممالک محروسه بعلت فوجداری مزاحمت نرسانند زبردستخان میر توزک بمنصب دو هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت در تاریخ سیزدهم بصوابدید اطبا خصوص حکیم مومنا از بازوی چپ فصد نموده سبک شدم بمقربخان سرو پا بحکیم مومنا ده هزار درب انعام شد حسب الالتماس خرم منصب عبدالله خان شش هزاری مقرر گشت سرفراز خان بعنایت نقاره سرفراز گردید بهادرخان اوزبک از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر بصیغه نذر و چهار هزار روپیه برسم تصدق گذرانید مصطفی حاکم تهته شاه نامه و خمسه شیخ نظامی مصور بعمل استادان با دیگر تحفه ها برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد غره خورداد ماه الهی لشکرخان بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی یافت بمیر جمله منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار سوار عنایت شد از امراء صوبه دکن برین موجب باضافه منصب سرفراز گردیدند سردار خان سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار سربلندخان دو هزار و پانصدی ذات دو هزار و دویست سوار باقیخان دو هزار و پانصدی و دو هزار سوار شرزه خان دو هزار و پانصدی و هزار و دویست سوار جان‌سپار خان دو هزاری ذات و دو هزار سوار مرزا والی دو هزار وپانصدی وهزار سوار مرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ هزار و پانصدی ذات و سوار زاهدخان هزار وپانصدی وهفتصد سوار عقیدتخان هزار ودوصدی وسیصد سوار ابراهیم حسین کاشغری هزار ودوصدی و ششصد سوار ذوالفقارخان هزاری ذات و پانصد سوار راجه گجسنگهه وهمت خان بعنایت نقاره ممتاز گردیدند دویم تیرماه الهی سید بایزید بخطاب مصطفی خانی سرفراز گردید و نقاره نیز مرحمت شد دریفولا تهورخان که از خدمتگاران نزدیک است بافرمان مرحمت عنوان بطلب فرزند اقبالمند شاه پرویز رخصت شد پیش ازین بچند روز عرایض متصدیان صوبه قندهار مشتملبر عزیمت دارای ایران به تسخیر قندهار رسیده بود وخاطر صداقت آئین نظر بر نسبت‌هاے گذشته وحال تصدیق

اینمعنی نمینمود تا آنکه عرضداشت فرزند خانجهان رسید * که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود حکم فرمودم که ساعت بجهت برآمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور بلاهور شتافته تا رسیدن شاه زادهای عالیمقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار و جمعی از امرای که در رکاب ظفر قرین حاضراند و انچه پی در پی از محال جاگیر خود برسند نزد فرزند خانجهان بملتان روانه سازند همچنین توپخانه و حلقه های مست فیلان خزانه و سلاح خانه سامان نموده فرستند چون مابین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است بی تهیه اذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیر نه بنابرین مقرر شد که غله فروشان را که باصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده زر داده مقرر فرمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا از ممر اذوقه تنگی نکشند اینجا بنجاره طایفه ایست مقرر بعضی هزار گاؤ و بعضی بیشتر یا کمتر به تفاوت میدارند غله از بلوکات بشهرها آورده میفروشند و در لشکرها همراه میباشند و در چنین لشکری اقلاً صد هزار گاؤ بلکه بیشتر همراه خواهد بود امید که بتوفیق کریم کارساز لشکر بعدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت اوست هیچ جا تامل و توقف رو ندهد بخانجهان فرمان شد که زنهار تا رسیدن عساکر منصور از ملتان قصد آن جانب ننماید و اضطراب نکند و گوش بر حکم دارد بهادر خان اوزبک بعنایت اسپ و سر و پا سرفراز گشته بکمک لشکر قندهار مقرر شد فاضل خان بمنصب دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار ممتاز گردید چون بعرض رسید که فقراء کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت میکشند و بسختی و دشواری میگذرانند حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهار هزار روپیه حاصل آن بوده باشد حواله ملا طالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت وضو ساختن در مساجد باید که صرف نماید چون بعرض رسید که زمینداران کشتوار باز سر تمرد و عصیان برداشته به فتنه و فساد پرداخته اند به ارادتخان حکم شد که گرم و چسپان شتافته پیش ازانکه خود را قایم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد انها بر کند * درین تاریخ زین العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود و معروضداشت که قرارداد او این است که ایام برسگال را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه شود عرضداشت او خوانده شد از فحوای مضمون و ملتمساتی که کرده بود بوی خیر نمی آمد بلکه آثار بیدولتی ظاهر میشد لاجرم فرمان شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات متوجه درگاه شود باید که امرای عظام و بندهای درگاه که بکمک او مقرر اند خصوص از سادات بارهه و بخاری و شیخ زاده و افغان و راجپوتان تمام را بدرگاه روانه سازد بمیرزا رستم و اعتقاد خان حکم شد که پیشتر به لاهور رفته استعداد لشکر قندهار نمایند بمشارالیه یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت شد و به عنایت خان و اعتقاد خان نقاره مرحمت فرمودم * ارادت خان که به تنبیه و تادیب مفسدان کشتوار شتافته بود بسیاری را بقتل رسانیده از سر نو ضبط نموده و

استحکام داده بخدمت پرداخت معتمدخان که بخدمت بخشیگری لشکر دکن اختصاص
داشت چون ان مهم بانجام رسیده حسب‌الالتماس مشارالیه طلب شده بود درین
تاریخ امده استانبوس نمود * از غرایب انکه چون در حرم سراے عصمت دانه
مرواریدے که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شده جوتکراے منجم بعرض
رسانید که درین دوسه روز پیدا می شود و صادق خان رمال معروضداشت که در همین
دوسه روز از جاے بهم‌میرسد که بصفا و پاکیزگی متصف باشد مثل عبادتخانه و جاے که
مخصوص بنماز و تسبیح و اشغال باشد عورت رمالي عرض کرد که درین زودي پیدا
خواهد شد و عورت سفید پوست از روے شگفتگي اورده بدست حضرت خواهد داد
قضا را روز سویم یکی از کنیزان ترک در عبادتخانه یافته بخوشحالي تمام تبسم کنان
بدست من داد چون سخن هرسه یکی نشست هرکدام بانعام خاطرخواه سرفراز گردید
چون خالي از غرابت نبود نوشته شد درینولا کوکب و خدمتگارخان و غیره دوازده نفر از
بندهاے نزدیک را بسزاولي امراء صوبه دکن تعین فرمودم که اهتمام شایسته نموده
بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازند که بلشکر فیروزي اثر قندهار فرستاده شود چون
درین ایام مکرر بعرض رسید که خرم به بعضی از محال جاگیر نور جهان بیگم و شهریار
بے حکم دست تصرف دراز ساخته از جمله پرگنه دهولپور که در جاگیر فرزند شهریار
از دیوان اعلی تنخواه شده بود دریا نام افغان را از نوکران خود باجمعی فرستاده و او
باشریف‌الملک ملازم شهریار که بفوجداري انحدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیاري
از طرفین بقتل رسیده اند اگرچه از توقف او در قلعه ماندو ملتمسات دور از حساب و
نامعقول که در عرضداشت خود باظهار آن جرات نموده بود ظاهر میشد که عقل او
برگشته است لیکن از استماع این اخبار متیقن گشت که حوصله اورا گنجایش این
همه عنایت و تربیت که درحق او شده نیست و دماغش خلل پذیرفته بنابران راجه
روز افزون را که از خدمتگاران قدیم است و نزدیک بود نزد او فرستاده ازین جرات و
بےباکي باز پرس فرمودم و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده قدم از جادهٔ
معقول و شاهراه ادب بیرون نه نهد و بمحال جاگیر خود که از دیوان اعلی تنخواه
یافته خرسند باشد و زنهار اراده امدن بملازمت ننماید و جمعے از بندها که بجهت یورش
قندهار طلب شده زود روانه درگاه والا سازد اگرخلاف حکم بظهور رسید ندامت خواهدکشید
درینولا میرظهیرالدین نبیره میرمیران پسر شاه نعمت‌الله مشهور از ایران امده ملازمت
نمود خلعت و هشت هزار درب انعام شد * آجاله دکني بافرمان عنایت عنوان
نزد راجه نرسنگدیو رخصت یافت که سزاولي نموده حاضر سازد قبل ازین بنابر رعایت
بسیار و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامی که پسرش را بیماري
صعب دست داده بود بخود قرارداده بودم که اگرخداے تعالی اورا به بخشد دیگر
شکار بندوق نکنم و هیچ جانداری را بدست خود ازرده نسازم با این میل و هوس که
مرا باشکار است خصوص به شکار بندوق مدت پنجسال پیرامون ان نگشتم درینولا که

خاطر از کردار ناملایم او گرانی پذیرفت باز بشکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که
هیچکس را بی بندوق در دولتخانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندهارا ذوق
بندوق اندازی شد و ترکش بندان بجهت مجرای خود بر پشت اسپ ورزش رسانیدند
در بست و پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود و مختار از کشمیر
متوجه لاهور شدم بهاری داس برهمن را بافرمان مرحمت عنوان نزد راناکرن فرستادم
که پسر او را با جمعیت بملازمت بیاورد میر ظهیرالدین بمنصب هزاری ذات و چهارصد
سوار سرفراز شد چون بعرض رسید که قرض دار است ده هزار روپیه انعام فرمودم غره
شهریور ماه الهي سرچشمه اچهول منزل نشاط گردید روز مبارک شنبه درسرناک
بزم پیاله ترتیب یافت دریں روز میموں فرزند سعادتمند شهریار تسلیم خدمت قندهار
و تسخیر آں دیار نمود بمنصب دوازده هزاري و هشت هزار سوار سرفرازي یافت
خلعت خاصه با نادري تکمه مروارید عنایت شد دربندولا سوداگری دو دانه مروارید کلاں
از الکه روم آورده بود یکی ازاں یک مثقال و ربع دویم یک سرخ ازو کمتر هردو به شصت
هزار روپیه نورجهاں بیگم خریده دریں روز پیشکش کرد روز جمعه دهم بصلاح دید
حکیم مومنا از دست فصد نموده سبک شدم مقربخاں که دریں فن ید طولی دارد
همیشه او فصد می کرده یمکن که هرگز خطا نکرده باشد دو بار خطا کرد بعدازاں قاسم برادر
زاده او فصد کرد خلعت و دوهزار روپیه بمشارالیه داده هزار درب بحکیم مومنا انعام شد
میرخاں حسب الالتماس خاں جهاں بمنصب هزارو پانصدي و نهصد سوار سرفراز
گشت در بیست ویکم ماه مذکور جشن وزن شمسي آراستگي یافت سال پنجاه وچهارم
از عمر ایں نیازمند درگاه الهي بمبارکی و فرخي آغاز شد امید که مدت عمر در مرضیات
ایزدی مصروف باد در بیست و هشتم بسیر آبشار اوهر رفته شد چوں چشمه مذکور
بخوبي و گوارائی مشهور بود بآب گنگ و آب دره لار در حضور وزن فرمودم آب اوهر
از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک تر شد در سیم
مقام هیره پور نزول بارگاه اقبال گشت با آنکه ارادتخاں خدمت کشتوار را خوب کرده
چوں رعایا وسکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه می نمودند اعتقاد خاں را بصاحب
صوبگي کشمیر سرفراز ساخته اسپ و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گداز باو عنایت
فرمودم و ارادتخاں را بخدمت لشکر قندهار تعین نمودم کنور سنگهه راجه کشتوار را که
در قلعه گوالیار مقید بود از حبس بر آورده کشتوار باو عنایت کردم و اسپ و خلعت
و خطاب راجه باو عنایت شد حیدر ملک را بکشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب بباغ
نور افزا بیارد سي هزار روپیه بجهت مصالح واجوره آں حواله شد دوازدهم ماه مذکور که
از کوهستان جمو بر آمده در بهنبر نزول افتاد روز دیگر شکار قمرغه کردم داور بخش پسر خسرو
را منصب پنجهزاري ذات و دو هزار سوار عنایت شد در بیست و چهارم از آب چناب عبور
فرمودم میرزا رستم از لاهور آمده ملازمت نمود همدریں تاریخ افضلخاں دیوان خرم عرضداشت
اورا آورده ملازمت نمود بے اعتدالیهای خود را لباس معذرت پوشانیده او را فرستاده

که شاید به تیتال و چرب زبانیها کاری ازپیش تواند برد و اصلاح ناهمواری اوتواند نمود من خود اصلا توجه نفرمودم و روندادم خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی که بجهت سامان لشکر قندهار پیشتر بلاهور شتافته بودند سعادت آستان بوس دریافتند غرهٔ آبان ماه الهی امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و هزار و هفتصد سوار سرفراز گردید فرمان مرحمت عنوان بطلب مهابتخان فرستاده شد دریذولا عبدالله خان را که بجهت خدمت قندهار طلب فرموده بودم از محال جاگیر خود آمده زمین بوس نمود چهارم ماه مذکور بمبارکی و فرخی داخل شهر لاهور شدم الف خان بمنصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار سربلندی یافت * بدیوانیان عظام حکم فرمودم که جاگیرهاے خرم را که در سرکار حصار و میان دوآب و این حدود تنخواه دارند در طلب جمعی از بندها که بخدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه نمایند او از عیوض این محال از صوبهٔ مالوه و دکن و گجرات هرجا که خواسته باشد متصرف گردد و افضل خان را خلعت داده رخصت نمودم و فرمان شد که صوبهٔ گجرات و مالوه و دکن و خاندیس باو عنایت شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود پردازد جمعی از بندها که بحضور بجهت یورش قندهار طلب شده سزاوال به آوردن انها تعین شده رفته اند زود بدرگاه فرستد و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرمودهٔ در نگذرد والا ندامت خواهد کشید درین روز اسپ پلنچاق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت بعبدالله خان عنایت شد * در بست و ششم ماه مذکور حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهاے دارای ایران دولت بار یافتند بعد از اداے مراسم کورنش و تسلیم نوشته شاه را بنظر در آوردند * فرزند خانجهان حسب‌الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود هزار مهر و هزار روپیه و هیژده اسپ پیشکش گذرانید مهابتخان بمنصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز شد بمیرزا رستم فیل عنایت نمودم راجه سارنگ دیو بسزاولی راجه نرسنگدیو تعین فرمودم که او را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازد هفتم آذر ماه الهی ایلچیان شاه عباس را که بدفعات آمده بودند خلعت و خرچی داده رخصت فرمودم کتابتی که در معذرت قندهار مصحوب حیدر بیگ ارسال‌داشته بود با جوابے که نوشته شده درین اقبال نامه ثبت افتاد

نقل نامهٔ داراے ایران

تسلیم دعواتے که از نفحات اجابت آن غنچه مراد شگفته نگهت افزاے مشام یگانگی باشد و لوامع مدحاتی که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زدای غالیه بیگانگی گردد عطر بزم خلت و ولاے اعلی حضرت ظل الهی و شمع جمع صدق و صفائی آن نور پرورد الهی گردانیده مشهود رای انور و مکشوف ضمیر منیر ضیا گستر میگرداند که بر دل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بجان برابر که آئینه چهره

دانش و بینش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد سنوح قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علیین آشیانی انارالله برهانه چه قسم قضایا در ایران روداده بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفته چون این نیازمند درگاه بے نیاز مقلد امور سلطنت شد به یمن توفیقات ربانی و حسن توجه دوستان انتزاع جمیع ممالک موروثی که در تصرف مخالفان بود نمود چون قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود دانسته متعرض آن نشــده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز بطریق ابا و اجداد عظام جنت مقام خود در تفویض ان توجه مبذول فرمایند چون بتغافل گذرانیدند مکرر بنامه و پیغام و کنایت و صریح بتصریح طلب ان نمودم شاید که در نظر همت ایشان این محقر ملک قابل مضایقه نبود مقرر فرمایند که در تصرف اولیاے اینخاندان داده رفع ظن دشمنان و بد گویان و قطع زبان درازی حاسدان و عیب جویان گردد و جمعی پیشتر این امر را در عقده تعویق انداختند چون حقیقت این مقدمه درمیان دوست و دشمن اشتهار یافت و ازانجانب جوابے مشعر برد و قبول نرسیده بخاطر عاطر رسید که طرح سیر و شکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله گماشتهاے ان برادر نامدار کامگار از روے روابط الفت و خصوصیتی که درمیان مسلوک است موکب اقبال را استقبال نموده بخدمت اشرف فایز گردند و مجدداً بر عالمیان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر گردیده باعث زبان کوتهی حاسدان و بدگویان شود بدین عزیمت بے یراق قلعه گیری متوجه شده چون بالوکای فراه رسیدیم منشور عاطفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قندهار بحاکم انجا فرستادیم که مهمان پذیر باشد عزت اثار خواجه باقی کرکراق را طلب فرموده بحاکم و امراء که در قلعه بودند پیغام دادیم که میان عالیحضرت باد شاه ظل الله و نواب همایون ما جدائی نیست و آگاهی که هست از همدیگر میدانیم و ما بطریق سیر متوجه ان صوبه ایم نوعی نکنند که کلفت خاطر بهم رسد ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت نیوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان نمودند تا بحوالی قلعه رسیده باز عزت اثار مشارالیه را طلب فرمودم و انچه لوازمه نصیحت بود باو گفته فرستادیم تا ده روز دیگر عساکر منصور را قدغن فرمودیم که پیرامون حصار نگردد نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند چون بیش ازین مصالح گنجایش نداشت لشکر قزلباش باوجود عدم اسباب قلعه‌گیری به تسخیر قلعه مشغول شد در اندک مدت برج و باره را با زمین یکسان ساخته کار براهل قلعه تنگ شد امان خواستند مانیز رابطه محبت که از قدیم‌الایام فیمابین این دو سلسله رفیعه مسلوک بوده طریقه برادری که مجدداً از زمان میرزائی ان اورنگ نشین بارگاه جاه وجلال میان ایشان و نواب همایون مابنوعی استقرار یافته که رشک افزاے سلاطین روی زمین شده است منظور نظر داشته بمقتضاے مروت جبلی تقصیرات و زلات ایشان را

به عفو مقرون فرموده ومشمول عنایت ساخته سالماً و غانماً باتفاق حیدر بیگ توریاشي که از صوفیان صادق اینخاندان است روانه درگاه معلی گردانیدم حقا که بنیاد وداد و اتحاد موروثي و مکتسبي از جانب ابی ولاجوي نه بمرتبهٔ مشید و مستحکم است که بجهت صدور بعضي امور که بحسب تقدیر از مکمن امکان بمنصه ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد

میان ماو تو رسم جفا نخواهد بود * بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود

مرجو انکه ازاں جانب نیز همین شیوه مرضیه مسلوک بوده بعضي امور غریبه را منظور انظار خجسته اثار نفرموده اگر خدشه بر عارض الفت ظاهر شده باشد بحسن عطوفت ذاتي و محبت ازلي در ازاله ان کوشیده گل همیشه بهار یکدلي و یگانگي را سر سبز و خورم داشته همگي همت گردوں اساس بتاکید مباني وفاق و تصفیه مناهل اتفاق که نظام بخش انفس و آفاق است مصروف فرمایند و کل ممالک محروسه ما را بخود متعلق دانسته بهرکس خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند. که بلا مضایقه باو سپرده مي شود ایں جزئیات را خود چه اعتبار باشد امراء و حکامیکه در قلعه بودند اگرچه مرتکب امری چند که منافي مراسم دوستي باشد شدند اما انچه واقع شده از جانب ماست و ایشاں انچه لازمه نوکري و شرط جانسپاري بود بتقدیم رسانیدند یقین که آں حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت بادشاهانه شامل حال انها فرموده ما را از ایشاں شرمنده نخواهند ساخت زیاده چه اطناب نماید همواره لوای فرقداں سای هم آغوش تائیدات غیبي باد *

جواب نامه شاه عباس

سپاس معرا از ملابس حد و قیاس و ستایش مبرا از آلایش تشبیهه و التباس یگانه معبودي را در خور وسزاست که استحکام عهود و مواثیق بادشاهان عظیم الشان را موجب انتظام سلسله آفرینش و التیام و فرماں روایان جهاں را باعث رفاهیت و آسایش و سبب امنیت و آرامش خلایق و عباد که ودایع بدایع حضرت آفریننده اند گردانیده مصداق ایں بیان و موید ایں برهان موافقت و اتحاد و مرابطت و وداد است که فیمابین ایں والا دودماں رفیع الشان تحقیق پذیرفته و در زمان دولت روز افزوں ما بتجدید بمثابه مؤکد و مشید گشته که محسود سلاطین زماں و خواقین دوراں است آں شاه جم جاه ستاره سپاه فلک بارگاه دارا گروه گردوں شکوه زیبنده افسر کیاني شایسته تخت خسرواني شجره برومند ریاض سلطنت و ابهت نهال بوستان نبوت و ولایت نقاوه دودماں علوي خلاصه خاندان صفوي بے سبب و باعثي در صدد افسردگي گلزار محبت و دوستي و اخوت و یکتادلي که تا انقراض زماں و اختلاف ادوار دوراں امکان نشستن غبار خلل برساحت بیاض آں نبوده شدند ظاهرا رسم اتحاد و یگانگي

فرمان روایان اینجهان بوده باشد که در عین استحکام واخوت و دوستیکه قسم بسر یکدیگر میخورده باشند و با کمال موافقت روحانی و مصادقت جسمانی که فیمابین بجان مضایقه نباشد تا بملک مال چه رسد باین روش بسیر و شکار آیند
* صد حیف بر محبت بیش از قیاس ما * از ورود مکتوب محبت طراز که در معذرت سیر وشکار قندهار مصحوب سعادت نصابان حیدر بیگ و ولی بیگ ارسال داشته بودند مشعر بر صحت ذات ملایک صفات بود گلهای نشاط بر روی روزگار خجسته آثار شگفت بررای گیتی آرای آن برادر کامگار عالیمقدار مخفی و محتجب نماند که تا رسیدن رسول فرخنده پیام زنبل بیگ بدرگاه آسمان جاه اظهاری بمراسله و پیغام درباب خواهش قندهار نشده بود درحینیکه ما بسیر وشکار خطه دلکشای کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از کوته اندیشی قدم از جاده اطاعت وبندگی بیرون نهاده طریق عصیان پیمودند لهذا برذمت همت بادشاهانه تنبیه و تادیب کوته اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات بدارالسلطنت لاهور نزول اجلال فرموده فرزند برخوردار شاهجهان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن بیسعادتان تعین فرمودیم و خود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که زنبل بیگ رسید و مراسله محبت افزای زینت بخش اورنگ شاهی رسانید آن تعویذ دوستی را برخود شگون گرفته بقصد دفع شر دشمنان و مفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتم در رقیمه گهربار در رنثار اظهار خواهش قندهار نشده بود زنبل بیگ زبانی ظاهر نمود در جواب او فرمودیم که مارا بآن برادر کامگار بهیچ چیز مضایقه نیست انشاالله تعالی بعد از سرانجام مهم دکن بنوعی که مناسب دولت باشد شما را رخصت خواهم ساخت و فرمودیم که چون طی مسافت دور دراز کرده آمده چند روز در دارالسلطنت لاهور از کوفت راه آسوده شود که ترا طلب خواهم فرمود بعد از رسیدن به آگره که مستقر الخلافت است مشار الیه را طلبیدیم که رخصت فرمایم چون عنایت ایزدی قرین حال این نیاز مند درگاه الهی است خاطر از فتح وا پرداخته متوجه پنجاب گشتم و در صدد آن شدیم که مشارالیه را روانه گردانیم بعد از سرانجام بعضی مهمات ضروری بجهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر جنت نظیر که در لطافت و نزاهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است شدیم بعد از رسیدن بآن خطه دلکشا زنبل بیگ را بواسطه رخصت طلبیدیم که خود بسعادت متوجه شده سیرگاههای نزهت بخش فرح افزای انجا را یک یک باو نمایم درین اثنا خبر رسیدن آن برادر کامگار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور نکرده بود رسید حیرت تمام دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود بسعادت بتسخیر آن متوجه شوند و چشم از چنان دوستی و برادری و اتحاد پوشیده دارند باوجود آنکه مستخبران راست قول درست گفتار خبر می رسانیدند باور نمی کردیم بعد ازانکه اینخبر محقق شد درساعت بعبدالعزیز خان حکم فرمودیم که ازرضای آن برادر کامگار تجاوز نه نماید تاحال سررشته برادری مستحکم است مرتبه ودرجه این الفت و یکجهتی را برابر بعالم نمیکردیم و هیچ عطیه را بان ذمی سنجیدیم فاما لایق و مناسب برادری آنبود که تا آمدن ایلچی

صبر ميفرمودند شايد بمطلب و مدعاي كه آمده بود كامياب بخدمت ميرسيد قبل از رسيدن ايلچي مرتكب چنين خدشه شدن آيا اهل روزگار تقصير پيرايه عهد و صداقت و سرمايه مروت و فتوت را كدام طرف راجع خواهند ساخت الله تعالى در جميع آوان حافظ و ناصر و معين باد * بعد از رخصت فرمودن ايلچيان همگي همت به تنبيه لشكر قندهار مصروف داشته فرزند خانجهانرا كه بجهت بعضي مصلحتها طلب شده بود فيل و اسپ خاصه با شمشير و خنجر مرصع و خلعت عنايت نموده بطريق منقلاے رخصت فرمودم كه تا رسيدن شاهزاده شهريار با عساكر ظفر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حكم باشد و باقرخانرا كه فوجدار ملتان بود بدرگاه والا طلب نموده شد علي قلي بيگ درمن را به منصب هزار و پانصدي سرفراز ساخته بكمك مشاراليه مقرر داشتم و همچنين ميرزا رستم را بمنصب پنجهزاري بلند مرتبه گردانيده در خدمت آنفرزند بلشكر مذكور تعين فرمودم لشكر خان از صوبه دكن آمده ملازمت نمود از تعينات لشكر مذكور گشت الهداد خان افغان و ميرزا عيسى ترخان و مكرمخان و اكرامخان و ديگر امرا كه از صوبه دكن و محال جاگير خود آمده بودند اسپ و خلعت لطف نموده بهمراهي خانجهان رخصت فرمودم عمدة السلطنت آصفخانرا بدار الخلافه آگره فرستادم كه كل خزانه مهر و روپيه را كه از آغاز سلطنت حضرت عرش آشياني انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه بيارد اصالتخان پسر خانجهان به منصب دو هزاري و هزار سوار سرفرازي يافت محمد شفيع بخشي صوبه ملتان بخطاب خاني سرفراز گشت * شريف وكيل فرزند اقبالمند شاه پرويز را رخصت فرمودم كه بسرعت هرچه تمامتر رفته آنفرزند را با لشكر صوبه بهار بملازمت بياورد و فرمان مرحمت عنوان به خط خاص نوشته تاكيد بسيار در آمدن او نموده شد درين تاريخ مير ميران نبيره شاه نعمت الله بمرگ مفاجات وديعت حيات سپرد اميد كه از اهل آمرزش باد ميرزا بيگ قراول را فيل مست زير كرد و كشت خدمت اورا بامام وردي فرمودم چون از مرض ضعيفي كه در سال پيش ازين عارض شده بود و هنوز همت دل و دماغ همراهي ننمود كه بمسودات سوانح و وقايع توانم پرداخت درينولا كه معتمد خان از خدمت دكن آمده سعادت آستان بوس دريافت چون از بندهاے مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود و سابق نيز سر رشته اينخدمت و ضبط وقايع بعهده او بود حكم فرمودم كه از تاريخي كه نوشته ام آينده مشاراليه بخط خود نويسد و درذيل مسودات من داخل سازد و آنچه بعد ازين سوانح شود بطريق روزنامچه مسوده نموده به تصحيح من رسانيده به بياض مي سپرده باشد *

ازينجا مسودات نوشته معتمد خان است

درين ايام كه همگي همت جهانكشاي به تهيه لشكر قندهار و تدارك آنكار مصروف بود خبرهاي ناخوش از تغير حال و بے اعتداليهاي خرم بعرض ميرسيد موجب توحش و توزع خاطر ميگشت * بنابرين موسويخان را كه از بندهاي با اخلاص مزاجدان بود بگذاردن پيغامهاے تهديد و ترغيب و بيان نصايح هوش افزا نزد آن بيدولت فرستادم كه

برهنموني سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز بر ارادہ هاے باطل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نمودہ بخدمت شتابد تا بهرچه مقتضاے وقت باشد بعمل اید غرہ بهمن ماہ الهي جشن وزن قمري آراسته گردید درین جشن همایون مهابتخان از صوبه کابل رسیدہ سعادت ملازمت دریافت و مورد عنایات خاص گشت یعقوب خان بدخشي را بعنایت نقارہ بلند پایگي بخشیدہ بصوبه کابل تعین فرمودم *
مقارن اینحال عرضداشت اعتبار خان از آگرہ رسید که خرم با لشکر نکبت اثر از ماندو روانه اینصوب شدہ ظاهرا خبر طلب خزانه را شنیدہ آتش در نهادش افتاد و عنان اختیار از دست دادہ بیتابانه روانه شدہ که شاید در اثنای راہ خود را بخزانه رساندہ دست اندازي تواند کرد بنابرین رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که برسم سیرو شکار تا کنار آب سلطان پور نهضت اتفاق افتد اگر آن بے سعادت برهنموني بدرقه ضلالت قدم به بادیه جلادت نهادہ باشد پیشتر شتافته سزاے کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهادہ شود و اگر طور دیگر صورت بندد در خور آن بعمل آید * باین عزیمت هفتدهم ماہ مذکور بساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقعه شد مهابتخان بعنایت خلعت خاص سرفرازي یافت یک لک روپیه بمرزا رستم و دو لک روپیه به عبدالله خان بصیغه مساعدت حکم شدمرزا خان پسر زین خان را با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبالمند شاہ پرویز فرستادہ تاکید بیش از بیش در طلب او نمودہ شد راجه سارنگدیو جهت طلب راجه نرسنگدیو رفته بود آمدہ ملازمت نمود معروضداشت که راجه با جمعیت شایسته و فوج آراسته دربلدہ تهانیسر بسعادت رکاب مفتخر خواهد گشت و درین چند روز مکرر عرایض اعتبار خان و دیگر بندها از دارالخلافه اگرہ رسید که خرم از برگشتگي و بیدولتي حقوق تربیت را بعقوق مبدل ساخته پاے ادبار در وادي جهالت و ضلالت نهادہ روانه این حدوداست و ازین جهت براوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته باستحکام برج و بارہ و لوازم قلعداري پرداختم و همچنین عرضداشت آصفخان رسید که ان بیدولت پردہ ازرم دریدہ روے بوادي ادبار نهادہ از روش امدن او بوے خیر نمي اید چون صلاح دولت در اوردن خزانه نبود بحراست ایزدي سپردہ خود متوجه ملازمت است بنابرین از آب سلطانپور عبور فرمودہ بکوچ متواتر متوجه تنبیه و تادیب ان سیاہ بخت گردیدم و حکم فرمودم که بعد ازین اورا بیدولت میگفته باشند درین اقبال نامه هرجا بے دولت مذکور شود کنایه ازو خواهد بود از تربیت ها و مرحمت هاکه درحق او بظهور امدہ مي توانم گفت که تا حال هیچ بادشاهي بفرزند خود اینقدر عنایت نکردہ باشد انچه پدر بزرگوارم به برادران مي لطف نمودہ بودند من بنوکران او مرحمت فرمودم و صاحب خطاب و علم و نقارہ ساختم چون در اوراق گذشته بتقریبات ثبت افتادہ و بر مطالعه کنندگان این اقبالنامه پوشیدہ نخواهد بود که چه پایه توجه و تربیت درحق او مبذول گشته زبان قلم را از شرح ان کوتاہ داشتم از کدام الم خود نویسم از کوفت و ضعف در چنین هواے گرم که بمزاج من نهایت ناسازگاري دارد سواري و تردد

باید کرد و باین حال برسر چنین ناخلفی باید رفت بسیارے از بندها را که سالهاے دراز تربیت کرده بمرتبه امارت رسانیده که امروز بایستی بجنگ اوزبک یا قزلباش بکار آیند به شومي او بسیاست فرموده بدست خود ضایع ساخت لله الحمد که ایزد جل سبحانه انقدر حوصله و برد باري کرامت فرمود که این همه را تاب می توان اورد و یک طوری می توان گذرانید و بر خود آسان کرد اما انچه بردل گراني میکند و مزاج غیرت را درآشوب دارد این است که درچنین وقتي بایستي که فرزندان سعادت گزین و امراے اخلاص ائین به تعصب یکدیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ناموس سلطنت است نمایند این بے سعادت تیشه بر پاے دولت خود زده سنگ راه این عزیمت شد و مهم قندهار در عقده تعویق و توقف افتاد امید که حق تعالي این نگراني هارا از پیش خاطر بردارد * دریندوقت بعرض رسید که محترم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائي خان میر توزک باں بیدولت رابطه اخلاص درست ساخته ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضي مدارا و اغماض نبود هر سه را مقید فرمودم و بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حرام نمکي و بد اندیشي و بدسگالي خلیل و محترم شک و شبهه نماند و مثل میرزا رستم امرا بر بے اخلاصي و بدسگالي خلیل سوگند خورده ناگزیر انهارا بسیاست رسانیدم و فدائي خان را که غبار اخلاص او از الایش تهمت و نقصان پاک بود از قید براورده سرفراز ساختم راجه روز افزون را برسم ڈاکچوکي نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستادم که سزاولي نموده آن فرزند را با لشکر ظفر اثر بسرعت هرچه تمامتر بملازمت رساند تا آن بیدولت چنانچه باید بسزاے کردار نا پسندیده خود برسد جواهر خان خواجه سرا بخدمت اهتمام دربار محل سرفراز شد غره اسفندار مذ ماه الهي نور سراے مورد عساکر منصور گشت * درین روز عرضداشت اعتبار خان رسید که بیدولت بسرعت هرچه تمامتر خود را بنواحي دارالخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتر از استحکام قلعه ابواب فتنه و فساد مفتوح گردانیده کاري توان ساخت چون به فتحپور میرسد در دولت را بر روے خود مسدود مي یابد خجلت زده ادبار گشته توقف مي نماید خانخانان و پسر او بسیارے از امراي بادشاهي که در تعینات صوبه دکن و گجرات بودند همراه او آمده رفیق راه بغي و کافر نعمتي شده اند موسویخان او را در فتحپور دیده تبلیغ احکام بادشاهي نمود و مقرر شد که قاضي عبدالعزیز ملازم خود را برفاقت او بدرگاه والا فرستد که مطالب او را بعرض رساند سندر نام نوکر خود را که سر حلقه ارباب ضلالت و سر گروه اهل فساد است بآگره فرستاده که خزاین و دفاین بندها را که در آگره دارند متصرف گردد از جمله بخانه لشکر خان در آمده نه لک روپیه را متصرف گشت همچنین بمنزل دیگر بندها هرجا گمان ساماني داشت دست تطاول دراز ساخته انچه یافت بتصرف درآورد هرگاه مثل خانخانان امراي که بمنصب عالي اتالیقي اختصاص داشت در هفتاد سالگي روے خود را به بغي و کافر نعمتي سیاه زد از دیگران خود

چه گله گویا سرشت او به بغي و کافر نعمتي مجبول بود پدرش در آخر عمر با پدر بزرگوارم همین شیوه نا پسندیده مسلوک داشت او پیروي پدر نموده درین سن خود را مطعون و مردود ازل و ابد ساخت

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

درین تاریخ موسویخان با عبدالعزیز فرستادهٔ بیدولت رسید چون ملتمسات او معقولیتے نداشت راه سخن نداده حواله مهابتخان نمودم که مقید دارد پنجم ماه مذکور کنار آب لودیانه مقر و معسکر اقبال گردید خان اعظم بمنصب هفت هزاري و پنجهزار سوار سربلندي یافت راجه بهارت بوندیله از دکن و دیانت خان از آگره رسیده ملازمت نمودند گناه دیانت خان را بخشیده بهمان منصب که سابق داشت سرفراز ساختم راجه بهارت بمنصب هزار و پانصدي و هزار سوار و موسویخان بهزاري و سیصد سوار ممتاز گشتند روز مبارک شنبهٔ دواز دهم در ظاهر پرگنه تهانیسر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج آراسته بتوزک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید راجه سارنگدیو بمنصب هزار و پانصدي و ششصد سوار سرفراز شد در حوالي کرنال آصفخان از آگره آمده بسعادت رکاب بوس فرق عزت برافراخت درینوقت آمدن او عنوان فتوحات بود نوازشخان پسر سعید خان از صوبه گجرات رسیده زمین بوس نمود در هنگامیکه بیدولت در برهان پور بود حسب الالتماس او باقي خان را بصوبه چوناگره تعین فرموده بودم بمشارالیه فرمان شده بود که بدرگاه آید درینولا خود را رسانیده شریک خدمت گشت چون از دارالسلطنت لاهور بے سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضي توقف و تامل نبود با معدودے از امراء که در رکاب منصور بودند و بخدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد تا رسیدن بسهرند اندک مایه مردم بسعادت همراهي سرفراز بودند بعد از گذشتن از سهرند فوج فوج و قشون قشون لشکر از اطراف و جوانب آمدند تا دهلي انقدر جمعیت فراهم آمد که بهر جانب که نظر مي انداختم تمام روی صحرا را لشکر فراگرفته بود چون بعرض رسید که بیدولت از فتحپور برامده روانه اینصوب گشته بکوچ متواتر متوجه دهلي شد بعساکر ظفر طراز حکم چلته پوشیدن فرمودم درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج منصور بصوابدید مهابتخان مفوض بود سرداري فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته از جوانان چیده و گزیده و سپاهیان کاردیده هرکس راکه مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یک گروه پیشتر از دیگر افواج میرفته باشند خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها را نیز او متعهد شد و ماغافل ازین که او با بیدولت همداستان است و غرض اصلي آن بد اصل آنست که اخبار لشکر مارا باو رساند پیش ازین هم خبر راست و دروغ بر طومارهاے طولاني نوشته مي آورد که جاسوسان من آزانجا فرستاده اند بعضی از بندهاے فدوی را متهم میداشت که با بیدولت اتفاق دارند و اخبار دربار باو مي نویسند اگر بفتنه سازي ودر اندازي او از جا رفته اضطراب و بیتابي مي نمودم درین طور شورشي که تند باد فتنه و طوفان بلا در آشوب و تلاطم بود

بسیارے از بندهاے قدوي را به تهمت او ضایع بایستي ساخت با آنکه بعضی از دولتخواهان درخلا و ملا بکنایه و صریح از بد اندیشي و نا راستي او حرفها راست بعرض میرسانیدند وقت مقتضي آن نبود که وا شگافته پرده ازروی کار او برگرفته آید چشم و زبان را از اداى که وحشت خاطرشوم او باشد نگاهداشته بیشتر از بیشتر در عنایت و التفات اغراق و افراط بکار میرفت که شاید خجلت زده از کردار نا هنجار خود گشته از بد ذاتي و فتنه پردازي باز آید آن مردود ازل و ابد که سرشت زشت او بخبث و نفاق مجبول بود بخود پس نیامده کرد انچه درخور او بود چنانچه در جاے خود گذارش خواهد یافت

درختیکه تلخ است او را سرشت * گرش در نشاني بباغ بهشت
ور از جوے خلدش به هنگام آب * به بیخ انگبین ریزي و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد * همان میوهٔ تلخ بار آورد

بالجمله در حوالي دهلي سید بهوه بخاري و صدر خان و راجه کشنداس از شهر آمده بسعادت رکاب بوس سرفراز شدند باقرخان فوجدار سرکار اوده نیز درین تاریخ خود را باردوے ظفر قرین رسانید بست و پنجم ماه مذکور از معمورهٔ دهلي گذشته در کنار آب جمنه معسکر اقبال آراستم گردهر ولد راے سال درباري از صوبه دکن آمده بدولت زمین بوس ممتاز گردید به منصب دو هزاري و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب راجه خلعت امتیاز پوشید زبردست خان میر توزک بعنایت علم فرق عزت برافراخت

جشن هیژدهمین نوروز ازجلوس همایون

شب سه شنبه بستم ماه جمادي‌الاول سنه هزار و سي و دو هجري نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزاني فرمود و سال هیژدهم از مبداء جلوس بمبارکي و فرخي آغاز شد * درین روز استماع افتاد که بیدولت بحوالي متهرا رسیده در پرگنه شاه پور لشکر ادبار اثر او فرود آمده بست و هفت هزار سوار دیده امید که عنقریب مقهور و منکوب گردد راجه جیسنگهه نبیرهٔ راجه مانسنگهه از وطن خود آمده سعادت رکاب بوس دریافت راجه نرسنگهه دیو را که در طایفه راجپوت ازو عمده تر امراے نیست بخطاب مهاراجه بلند مرتبه گردانیده راجه جوگراج پسر او را بمنصب دو هزاری و هزار سوار سرفراز ساختم سید بهوه بعنایت فیل ممتاز شد چون بعرض رسید که بیدولت کنار آب جمنه را گرفته مي آید نهضت موکب منصور نیز بهمان سمت مقرر گشت ترتیب افواج بحر امواج از هراول و چرنغار و برنغار والتمش وطرح و چند اول وغیره بآئینی که لایق حال و مناسب مقام بود قرار یافت مقارن این خبر رسید که بیدولت باخانخانان بي سعادت از راه راست عنان تافته بر پرگنه کولکه که بیست

گروه جانب چپ است شتافته و سندر برهمن را که رهنماي بادیه ضلالت و گمراهي است با داراب پسر خانخانان و بسیارے از امرای بادشــاهي که رفیق راه بغي و حرام نمکي شده اند مثل همت خان و سربلند خان و شرزه خان و عابدخان وجادو رای و اودیرام و آتش خان و منصور خان و دیگر منصبداران که از تعینات صوبه دکن وگجرات و مالوه بودند تفصیل ان طولی دارد تمام نوکران خود را مثل راجه بهیم پسر رانا و رستم خان و بیرم بیگ و دریای افغان و تقی و غیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قرار داده اگرچه بظاهر سمت سرداري به داراب برگشته روزگار است لیکن در حقیقت و معني سرداري و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیره بختان بی عاقبت در نواحي بلوچپور نزول ادبار نموده اند هشتم ماه مذکور قبولپور معسکر ظفر گردید درین تاریخ نوبت چنداولي باقر خان بود مشارالیه را از همه عقب تر گذاشته بودیم جمعی از مقهوران در اثنای راه خود را با عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند باقرخان پای همت برجا داشته بمدافعه انها پرداخت و خواجه ابوالحسن خبریافت و بکمک عنان تافت تا رسیدن خواجه مردودان تاب نیاورده راه گریز سپرده بودند روز چهار شنبه نهم ماه مذکور بیست و پنجهزار سوار بسرداري آصفخان و خواجه ابوالحسن وعبداله خان جدا ساخته برسر مقهوران بی عاقبت تعین فرمودم قاسم خان و لشکرخان و ارادتخان و فدائي خان و دیگر بندها موازي هشت هزار سوار در فوج آصفخان مقرر گشت باقرخان و نورالدین قلي و ابراهیم حسین کاشغري وغیره مقدار هشت هزار سوار بکمک خواجه ابوالحسن قرار یافت نوازش خان و عبدالعزیز خان و عزیزالله و بسیاری از سادات بارهه و امروهه به همراهي عبدالله نوشته شد درین فوج ده هزار سوار بقلم آمدند سندر مقهور لشکر ادبار اثر ترتیب داده قدم بی آزرمي پیشنهاد درین وقت من ترکش خاصه خود را مصحوب زبردستخان میر توزک بجهت عبداللهخان فرستادم که موجب دلگرمي او شود چون تلاقي فریقین اتفاق افتاد آن روسیاه ازل و ابد که سرشت زشتش به بغي و کفران نعمت مجبول بود راه گریز سپرده به مقهور ان پیوست عبدالعزیز خان پسر خانه وران و الله اعلم دانسته یا نادانسته به همراهي اوشتافت نوازشخان و زبردستخان و شیر حمله که در فوج ان بے حمیت بودند پای همت افشرده از رفتن او ویران نشدند ازانجا که تائید ایزد جل و اعلي همه جاوهمه وقت قرین حال این نیازمند است در چنین هنگامیکه مثل عبدالله خان سرداري فوج ده هزار سوار را برهم زده و ویران ساخته بغنیم پیوست و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب بمقابل سندر رسید از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت خواجه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشته درهم شکست و اصفخان بوقت رسیدن باقرخان تردد نمایان کرده کار را تمام ساخت و فتحي که طغرای فتوحات روزگار تواند شد از مکمن غیب چهره پرداز مراد گشت زبردست خان وشیر حمله وشیربچه پسراو وپسر اسدخان معموري ومحمد حسین

برادر خواجه جهان و جمعی از سادات بارهه که در فوج عبدالله رو سیاه بودند شربت
خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند عزیزالله نبیره حسین خان زخم بندوق
برداشته بسلامت ماند اگرچه درینوقت رفتن ان منافق مردود هم از تائیدات غیبی
بود لیکن اگر در عین جنگ اینحرکت شنیع ازو بظهور رسیدی ظن غالب انکه اکثر
سرداران لشکر عاصی گشتندی یا گرفتار شدی بحسب اتفاق در السنه عوام بلعنت الله
اشتهار یافت چون نامی از غیب نامزد او شده بود من هم او را بهمین نام خواندم
بعد ازین هرجا لعنت الله مذکور شود کنایه ازو خواهد بود بالجمله مقهوران بد انجام که
از عرصه کارزار راه گریز سپرده بودند روے بوادی ادبار نهادند و دیگر خود را جمع نیا رستند
ساخت و لعنت الله باسایر مقهوران تابیش بیدولت که بیست کروه مسافت بود
عنان باز نکشید چون خبر فتح اولیاے دولت باین نیازمند بے نیاز رسید سجدات
شکر این موهبت که از عنایات مجدده الهی بود بتقدیم رسانیده دولتخواهان شایسته
خدمت را بحضور طلب فرمودم روز دیگر سر سندر را بحضور آوردند چنان ظاهر شد
که چون بندوق باو رسید جان بمالکان جهنم سپرد لاشه او را بجهت سوختن بدهی که
دران حوالی بوده برده اند وقتی که خواسته اند که اتش برافروزند فوجی از دور
نمایان شد ازبیم انکه مبادا گرفتار شوند هرکدام بطرفی گریخته اند مقدم ان موضع
سرش را بریده براے مجراے خود نزد خان اعظم که در جاگیر او مقرر بود برده مشارالیه
بملازمت اورد چهره شومش درست نمایان بود هنوز متغیر نشده گوشهایش را بجهت
مرواریدهاے که داشته بریده برده بودند اما هیچ معلوم نشد که از دست که بندوق خورده
از معدوم شدن او بیدولت دیگر کمر نه بست گویا دولت و همت و عقل او ان سگ
هندو بوده هرگاه مثل من پدری که در حقیقت افریدگار مجازی اویم و در حیات خود
او را بوالا پایه سلطنت رسانیده به هیچ چیز ازو دریغ نداشته باشم چنین کند حاشا از
عدالت الهي که دیگر روی بهبود نه بیند جمعی از بندها که درین یورش مصدر خدمات
شایسته شده در خور پایه خویش بمراهم بیش از بیش سرفرازي یافتند خواجه
ابوالحسن بمنصب پنجهزاري از اصل و اضافه ممتاز شد نوازشخان بمنصب چهار
هزاري و سه هزار سوار باقرخان سه هزاري و پانصد سوار و نقاره ممتاز گردید ابراهیم
حسین کاشغري دو هزاري و هزار سوار عزیزالله دو هزاري و هزار سوار نورالدین قلي دو
هزاري و هفتصد سوار راجه رامداس دو هزاري و هزار سوار لطف الله هزار و پانصدي
و پانصد سوار پرورش خان هزاري و پانصد سوار و اگر جمیع بندها مفصلاً نوشته اید
بطول می انجامد بالجمله یک روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم
خان عالم از الهآباد کوچ کرده دولت استانبوس دریافت دوازدهم ماه مذکور در حوالي
موضع جهانسه منزل شد درین روز سربلند راے از دکن آمده ملازمت نمود و بعنایت
خنجر مرصع خاصه با پهول کتاره سرفراز گردید عبدالعزیز خان و چندے که همراه
لعنت الله رفته بودند خود را از چنگ بیدولت خلاص کرده بملازمت پیوستند و چنان

نمودند که در وقتیکه لعنت‌الله تاخت ما را گمان آں شد که بقصد مبارزت اسپ
برانگیخته چوں میاں مقهوراں در آمدیم چاره بجز رضا و تسلیم ندیدیم الحال قابو
یافته خود را بسعادت آستانبوس رسانیدیم باآنکه دو هزار مهر برسم مدد خرچ از
بیدولت گرفته بودند چوں وقت تقاضای باز پرس نمي نمود عذر انها را براستي
خریداري شد نوروز دهم جشن شرف آراستگي یافت و بسیارے از بندها باضافه منصب
و عنایات لایق سرفراز گردیدند میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود فرهنگے که در
لغت ترتیب داده بنظر در آورد الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروي ساخته
و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما مستشهد آورده دریں فن کتابے مثل ایں نمیباشد
راجه جیسنگه بمنصب سه هزاري و هزار و چهار صد سوار سرفراز شده بفرزند شهریار
فیل خاصه عنایت نمودم خدمت عرض مکرر بموسویخاں مقرر گشت امان‌الله
پسر مهابتخاں بخطاب خانه زاد خاني و منصب چهار هزاري ذات و سوار نوازش
یافته بعنایت علم و نقاره بلند مرتبه گردید غرۀ اردي بهشت ماه الهي بر کنار کول
فتح پور نزول اقبال اتفاق افتاد اعتبارخاں از آگره آمده ملازمت نمود و بنظر عاطفت
مخصوص گشت مظفرخاں و مکرم خاں و برادر مکرم خاں نیز از آگره آمده سعادت
ملازمت در یافتند چوں اعتبار خاں بمحافظت و محارست قلعه آگره چنانچه از حلال
نمکي مصدر مساعي جمیله و ترددات پسندیده گردیده بود بخطاب ممتاز خاني
سربلند گردانیده منصب شش هزاري ذات و پنجهزار سوار عنایت نمودم خلعت
باشمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده بخدمت مذکور رخصت
انعطاف ارزاني داشتم سید بهوه بمنصب دو هزاري و هزار و پانصد سوار سرفراز شد
مکرم خاں بمنصب سه هزاري و دو هزار سوار و خواجه قاسم بهزارو چهارصد سوار نوازش
یافتند چهارم ماه مذکور منصور خاں فرنگي که در اوراق گذشته احوال او بشرح مرقوم
گشته با برادرش و نوبتخاں دکني برهنموني دولت از بیدولت جدا شده بخدمت
پیوستند خواص خاں را نزد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستادم میرزا عیسی ترخاں
از ملتاں رسیده سعادت آستاں بوس دریافت بمهابتخاں شمشیر خاصه عنایت شد
دهم ماه مذکور نواحي پرگنه هندون معسکر اقبال گردید منصور خاں بمنصب چهار
هزاري ذات و سه هزار سوار و نوبتخاں بمنصب دو هزاري و هزار سوار امتیاز یافتند
یازدهم مقام شد چوں دریں روز سعادت ملازمت فرزند اقبال مند شاه پرویز مقرر گشته
بود حکم فرمودم که شاهزادهاے کامگار و امراے نامدار و سایر بندهاے جاں سپار جوق
جوق و قشوں قشوں باستقبال شتافته آں فرزند اقبالمند را بآئین لایق بملازمت آورند
و بعد از گذشتن نیم روز که ساعت مسعود و مختار بود بسعادت زمین بوس جبین
اخلاص نوراني ساخت و بعد از تقدیم لوازم کورنش و تسلیم و اداے مراتب توره و
ترتیب فرزند اقبال مند را بشوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوازش و مهرباني
بیش از بیش ظاهر ساختم دریںولا خبر رسید که بیدولت در وقت عبور از حوالي پرگنه

انبیر که وطن مالوفه راجه مانسنگه است جمعی از اوباش را فرستاده آن معموره را تاخت
و تاراج نموده دوازدهم ماه مذکور ظاهر موضع سارولي معسکر اقبال گشت حبش خان
را جهت تعمیر منازل اجمیر پیشتر رخصت فرمودم فرزند سعادت مند شاه پرویز را
به منصب والای چهل هزاری و سي هزار سوار بلند مرتبه گردانیدم چون بعرض
رسید که بیدولت جگت سنگهه پسر راجه باسو را تعین فرموده که بوطن خویش
رفته در کوهستان صوبه پنجاب ابواب فتنه و فساد مفتوح گرداند صادق خان
میربخشي را بحکومت صوبه پنجاب سرفراز ساخته به تنبیه و تادیب او رخصت فرمودم
خلعت باشمشیر و فیل عنایت کردم و منصب او از اصل و اضافه چهار هزاري ذات
و سه هزار سوار مقرر داشته بعنایت توغ و نقاره سرفراز گردانیدم دریفولا بعرض رسید که میرزا
بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را که به فتحپوري اشتهار دارد برادران خورد او بیخبر بر سر
اوریخته او را بقتل میرسانند مقارن اینحال برادرانش بدرگاه آمده زمین بوس نمودند و مادر
حقیقي او نیز بخدمت پیوست لیکن چنانچه باید مدعي خون فرزند نشد و به ثبوت
شرعي نتوانست رسانید اگرچه زشت خوئي او بمرتبه بود که کشته شدن آن بی سعادت
افسوس نداشت بلکه صلاح وقت و مناسب دولت باشد لیکن چون ازین بیدولتان
نسبت به برادر کلان که بمنزله پدر است چنین بے باکي بظهور رسیده و عدالت
مقتضی اغماض نگشت حکم فرمودم که بالفعل در زندان محبوس باشند بعد ازین انچه
سزاوار باشد بعمل آید بیست ویکم ماه مذکور راجه گجسنگهه ورای سورجسنگهه از محال
جاگیر خود رسیده دولت رکاب بوس در یافتند معزالملک که بطلب فرزند خان جهان
بملتان فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود و از صعوبت ضعف و بیماري
او معروض داشت اصالتخان پسر خود را با هزار سوار بخدمت فرستاده اظهار تاسف
و آزردگي بسیار از حرمان ملازمت نموده بود چون عذر بفروغ صدق آراستگي داشت
مقبول افتاد بست و پنجم ماه مذکور فرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکر منصور
بتعاقب و استیصال بیدولت و مخذول العاقبت تعین شد عنان اختیار شاهزاده کامگار
و مدار انتظام عساکر منصور ظفر آثار بید موتمن الدولة القاهره مهابتخان حواله شد
از امرای نامدار و بهادران جان نثار که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشتند
باین تفصیل است خانعالم مهاراجه گجسنگهه فاضل خان رشید خان راجه گردهر راجه
رام داس کچهواهه خواجه میر عبدالعزیز عزیزالله اسد خان پرورش خان اکرام خان
سیه هزبر خان لطف الله رای نراین داس و غیرهم موازي چهل هزار سوار موجود
و توپخانه عالي بابیست لک روپیه خزانه همراه نموده شد بساعت سعادت قرین
آن فرزند اخلاص گزین را همعنان فتح و فیروزي رخصت نموده شد فاضلخان بخدمت
بخشیگري و واقع نویسي لشکر منصور مقرر گشت خلعت خاصه بانادري زربفت
و در گریبان و دامان مروارید کشیده که بمبلغ چهل ویکهزار روپیه در سرکار ترتیب یافته بود
وفیل خاصه رتن گج نام با ده ماده فیل واسپ خاصه وشمشیر مرصع که قیمت جمله هفتاد

و هفت هزار روپیه باشد بشاهزاده مرحمت فرمودم و همچنین نور جهان بیگم خلعت و اسپ و فیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود وبمهابتخان ودیگر امرا در خور شایستگي اسپ و فیل و سروپا عنایت شد از ملازمان روشناس آن فرزند نیز بعنایات لایق سرفرازي یافتند دریں تاریخ مظفرخان بخدمت میر بخشي خلعت امتیاز یافت غره خورداد ماه الهي شاهزاده داور بخش پسرخسرو را بصاحب صوبگي ملک گجرات سربلند ساخته خان اعظم را بوالا منصب اتالیقي او امتیاز بخشیدم به شاهزاده اسپ و فیل و خلعت و خنجر خاصه مرصع و توغ و نقاره مرحمت شد خان اعظم و نوازش خان و دیگر بندها بنوازشات در خور خود سرفرازي یافتند ارادت خان از تغیر فاضل خان بخدمت بخشیگري ممتاز شد * رکن السلطنت آصف خان بصاحب صوبگي ولایت بنگاله و اوڈیسه فرق عزت بر افراخت خلعت خاصه با شمشیر مرصع بمشارالیه عنایت شد ابو طالب پسر او بهمراهي پدر مقرر گشت و بمنصب دو هزاري و هزار سوار سرفرازي یافت * روز شنبه نهم ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب سنه هزار و سي و دو هجري در ظاهر اجمیر بر کنار تال آنا ساگر نزول سعادت اتفاق افتاد شاهزاده داور بخش بمنصب هشت هزاري و سه هزار سوار سرفراز گردیده دو لک روپیه خزانه بجهت مدد خرچ لشکر بهمراهي او مقرر گشت و یک لک روپیه مساعدة بخان اعظم حکم فرمودم اله یار پسر افتخار بیگ که در خدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز میباشد حسب الالتماس آن فرزند بعنایت علم سرفراز گردید تاتار خان بحراست قلعه گوالیار دستوري یافت راجه گجسنگهه به منصب پنجهزاري و چهار هزار سوار سربلند گشت * دریںولا از آگره خبر رسید که حضرت مریم الزماني بقضاے ایزد سبحانه بخلوتسرای جاوداني شتافتند امید که الله تعالی ایشان را غریق بحر رحمت خویش گرداناد و جگت سنگهه پسر رانا کرن از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سي و چهار زنجیر فیل بوسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد باقر خان بفوجداري سرکار اوده و سادات خان بفوجداري میان دوآب مقرر گردیدند میر مشرف بخدمت دیواني بیوتات سرفراز شد * دوازدهم تیر ماه الهي عرضداشت متصدیان صوبه گجرات نوید بخش فتح و فیروزي گردید تفصیل این اجمال آنکه صوبه گجرات را که جای یکی از سلاطین والا شکوه است در جلدوی فتح رانا به بیدولت عنایت فرموده بودم چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاد و سندر برهمن بوکالت او حکومت و حراست آنملک می نمود در هنگامیکه این اراده فاسد در خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ هندو را که پیوسته محرک سلسله نفاق و عناد و مرتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خان و شرزه خان و سرفراز خان و بسیاری از بندهای بادشاهي که جاگیردار آنصوبه بودند بحضور خود طلب نموده کهتر برادر او را بجای او مقرر داشت بعد ازاں که سندر بقتل رسید و بیدولت هزیمت یافته عنان ادبار بصوب ماندو تافته ملک گجرات را به تیول لعنت الله مقرر نموده کهتر

مذکور را به آصفخان دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردله که بدولک روپیه بر آمده و اینها را بصیغه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود صفي خان برادر جعفر بیگ است که در خدمت پدر من بخطاب آصف خاني اختصاص داشت یک صبیه برادر نور جهان بیگم که به یمن تربیت من بخطاب آصف خاني سرفراز است در خانه اوست و صبیه دیگر ازو به سال کلان تر بخانه بیدولت است و هر دو از یک والده اند به این نسبت بیدولت ازو توقع همراهي و موافقت داشت لیکن چون در ازل قلم تقدیر بسعادت مندی او جاری شده بود مقرر گشته که بدولت و امارت برسد حق سبحانه تعالی او را موافق گردانیده مصدر خدمات نمایان شده چنانچه نوشته مي آید بالجمله لعنت الله بیوفا وفادار نام خواجه سرای خود را بحکومت آن ملک فرستاده او بامعدودی بے سرو پا باحمدآباد در آمده شهر گجرات را متصرف گشت چون صفي خان اراده دولتخواهي پیش نهاد خاطر اخلاص مأثر داشت در نگاهداشتن نوکر و فراهم آوردن جمعیت و صید دلها همت گماشت روزی چند پیشتر از کهتر از شهر برآمده درکنار تال کانکریه منزل گزید و ازانجا به محمود آباد شتافت و بظاهر چنان نمود که نزد بیدولت میروم و درباطن با ناهر خان و سید دلیر خان و نانو خان افغان و دیگر بندهاے جان سپار و فدویان ثابت قدم با اخلاص که در محال جاگیر خود توقف داشتند مراسلات و مراعات ترتیب مقدمات دولتخواهي نموده در انتظار فرصت نشست صالح نام ملازم بیدولت که فوجدار سرکار پهلاد بود وجمعیت نیک همراه داشت از فحوای کار دریافت که صفي خان را اندیشه دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کهتر هم این معني را دریافته بود لیکن چون صفي خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و احتیاط مرعي و مسلوک میداشت نتوانستند دست و پا زد و صالح از توهم انکه مبادا صفي خان ترک محابا و مدارا نموده دست بخزانه دراز سازد پیش بیني بکار برده با خزانه پیشتر شتافت قریب ده لک روپیه بماندو به بیدولت رسانید و کهتر نیز پردله مرصع را گرفته از پے او روانه شد اما تخت را بجهت گراني نتوانست همراه برد صفي خان قابو دانسته از محمود آباد پرگنه کریج که از راه متعارف بر سمت چپ واقع است و نانو خان د انجا بود نقل مکان نموده با ناهر خان و دیگر دولتخواهان بمکاتبت و پیغام قرار داد ک هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیر اعظم که صبح اقبال اهل سعادت است و شام ادبار ارباب شقاوت از دروازه که بر سمت انها است بشهر در آیند ونساے خود را در پرگنه مذکور گذاشته خود با نانو خان وقت سح بسواد شهر رسیده درباغ شعبان لحظه توقف مي نماید تا خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت را کشا یافت با انکه اثری از ناهر خان و دیگر دولتخواهان ظاهر نه نمود به توهم انکه مبد مخالفان اگاهي یافته درهاے قلعه را هم مستحکم سازند توکل بتائید ایزد نصرت بخش

نموده از دروازهٔ سارنگپور بشهر درآمده و مقارن اینحال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهر شد خواجه سراے لعنت الله از نیرنگی اقبال بے زوال وقوف یافته بخانهٔ شیخ حیدر نبیرهٔ میان وجیهه الدین پناه برد بندهاے شایستهٔ خدمت شادیانهٔ فتح و نصرت بلند آوازه ساخته باستحکام برج و باره پرداختند و چندے را برسر خانهٔ محمد تقی دیوان بیدولت و حسن بیگ بخشی او فرستاده انها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده صفی خان را آگاه ساخت که خواجه سراے لعنت الله در خانهٔ من است او را هم دست بگردن بسته آوردند و جمیع ملازمان و منتسبان بیدولت را محبوس و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تخت مرصع با دولک روپیه نقد و اسباب و اشیائیکه از بیدولت و مردم او در شهر بود بتصرف دولتخواهان درآمد چون این خبر به بیدولت رسید لعنت الله را باهمت خان و شرزه خان و سرفراز خان و قابل بیگ و رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر عاصیان بتعاقب چه از بندهاے بادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج و شش هزار سوار موجود بوسر احمد آباد تعین نمود صفی خان و ناهرخان از آگاهی این پای همت افشرده بدلاساے سپاهی و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمده بود حتی تخت را شکسته بعلوفهٔ مردم قدیم و جدید قسمت نمودند و راجه کلیان زمیندار اندور و پسر لال گوپی و سایر زمینداران اطراف را بشهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند لعنت الله بکمک مقید نشده در عرض هشت روز خود را از ماندو به بروده رسانید و دولتخواهان برهنمونی همت و بدرقهٔ توفیق از شهر برآمده در کنار تال کانکریه معسکر اقبال اراستند لعنت الله را بخاطر میرسد که شاید از تیز جلوئی سرشتهٔ انتظام دولتخواهان از هم تواند گسیخت چون از برآمدن بندهاے خدمتگذار آگاهی یافت در بروده عنان ادبار باز کشیده تا رسیدن کمک توقف گزید بعدازان که عاصیان بدسرانجام بان سرفتنهٔ ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بندهاے دولتخواه از کانکریه کوچ کرده در ظاهر موضع تیوه نزدیک بمزار قطب عالم فرود آمدند لعنت الله سه روزه راه را بدو روز پیموده از بروده به محمود آباد پیوست چون سید دلیر خان نسائی شرزه خان را از بروده گرفته بشهر آورده بود و نسائی سرفراز خان نیز در شهر بود صفی خان بهردو مخفی کس فرستاده پیغام داد که اگر برهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحهٔ پیشانی عبودیت خود زدوده خود را در سلک سایر بندهاے دولتخواه منتظم سازید عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون بصلاح و سداد خواهد بود والا عیال و اطفال شما را متعرض ساخته بانواع خواری سیاست خواهم کرد لعنت الله ازینمعنی آگاهی یافته سرفراز خان را به بهانه از خانه طلب داشته مقید گردانید و چون شرزه خان و همت خان و صالح بدخشی باهم اتفاق داشتند و یکجا فرود می آمدند شرزه خان را نتوانست بدست آورد بالجمله بیست و یکم ماه شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت الله از جائیکه بود سوار شده عساکر نکبت ماثر را ترتیب داده دولتخواهان نیز افواج اقبال

آراستند و مستعد جدال و قتال گردیدند لعنت الله را بخاطر میرسد که از در آمدن من پای همت انها از جا خواهد رفت و کار بجنگ نارسیده پریشان و متفرق خواهند گشت چون ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد تاب نیاورده بجانب دست چپ عنان ادبار تافت و بظاهر چنان نمود که درین میدان داروے تفنگ زیر خاک پنهان ساخته اند مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصه سرگنج رفته جنگ اندازیم و این اندیشه فاسد و تدبیرات باطل از تائیدات اقبال بود چه از انحراف عنان او آوازه هزیمت بر زبانها افتاد و بهادران عرصه فیروزی گرم و گیرا از پهلو در آمدند و آن بے سعادت بسر گنج نتوانست رسید و در موضع باریچه دایره کرد و دولتخواهان در ده ما لوده که قریب سه کروه فاصله بود معسکر اقبال آراستند صباح روز دیگر افواج ترتیب داده بآئین پسندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت در هراول ناهر خان و راجه کلیان زمیندار اندور و دیگر بهادران جلادت اثار کار طلب گردیدند در جرنغار سید دلیر خان و سید سیدو و جمعي از بندهای اخلاص شعار مقرر شدند و در برونغار نانو خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان نثار قرار گرفتند و در قول صفي خان و کفایت خان بخشی و بعضی از بندهای شایسته خدمت پای همت افشردند از اتفاقات حسنه جائی که لعنت الله فرود آمده بود زمین پست و بلند بود زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت بنابرین سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت اکثر مردم کاري خود را همرا رستم بهادر پیش کرده بود و همت خان و صالح بیگ نیز از پیش قدمان ضلالت بودند سپاه نکبت اثار او را نخست جنگ با ناهر خان و همت خان افتاد و چپقلش نمایان شد قضارا همتخان بزخم تفنگ بر خاک هلاک افتاد و صالح بیگ را با نانو خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر بندها مبارزت دست داد در عین زدو خورد فیل سیدغلام محمد رسیده او را از اسپ جدا ساخت و بزخمهای کاری بر خاک افتاد و قریب صدکس او جان نثار گردیدند درین وقت فیلی که در پیش فوج عاصیان بود از آواز بان و صاعقه تفنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت در آمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستي ساخت و از برگشتن فیل سررشته انتظام مخالفان از هم گسیخت درین اثنا سید دلیرخان از دست راست در آمده کارزار کرد لعنت الله از کشته شدن همت خان و صالح آگاهي نداشت بقصد کمک انها جلوتیز گرفته بارگی ادبار برانگیخت چون بهادران فوج هراول ترددات کرده اکثر زخمي شده بودند از رسیدن لعنت الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودند و نزدیک بود که چشم زخم عظیمي رسد درینحال تائید ایزدي بجلوه در آمد و صفي خان از غول بکمک فوج هراول شتافت مقارن این خبر کشته شدن همت خان و صالح به لعنت الله رسید و از نمایان شدن فوج غول و آمدن صفي خان پای همت افشرده او از جای رفته اواره دشت هزیمت و ناکامي شد سید دلیرخان تا یک کروه تعاقب نموده بسیاري از هزیمتیان را علف تیغ انتقام

ساخت قابل بیگ حرام نمک با جمعی از مقهوران بد فرجام اسیر سرپنجه مکافات گردید چون لعنت‌الله از سرفراز خان جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ او را مسلسل بر فیل نشانده و یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد او را بقتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز پا بزنجیر بریکی از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود دروقت گریختن موکل پسر سلطان احمد او را بجمدهر میکشد و سرفراز خان خود را از بالای فیل بزیر می اندازد موکل او دران سراسیمگی از روی اضطراب زخمی بارمی زند اما کارگر نمی افتد صفی خان او را به کار زار دریافته بشهر میفرستد و لعنت الله تا بروده عنان ادبار باز نکشید و چون نسای شرزه خان در قید دولتخواهان بود ناچار آمده صفیخان را دید بالجمله لعنت الله از بروده به بروچ شتافت فرزندان همت خان در قلعه مذکور بودند اگرچه او را در قلعه راه ندادند اما پنجهزار محمودی برسم اقامت فرستادند و او سه روز در بیرون قلعه بروچ بحال تباه گذرانیده روز چهارم از راه دریا به بندر سورت رخت ادبار کشید و قریب دوماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت چون سورت در جاگیر بیدولت بود قریب چهار لک محمودی از متصدیان او گرفته انچه به ظلم و بیداد از هرجهت بدست آمد متصرف شد و باز بخت برگشته های ستاره سوخته فراهم آورده در برهانپور خود را به بیدولت رسانید القصه چون از صفی خان و دیگر بندهای حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته بظهور پیوست هرکدام بانواع نوازش و مراحم سربلندی یافت * صفی خان هفتصدی ذات و سیصد سوار منصب داشت سه هزاری و دو هزار سوار ساخته بخطاب سیف خان جهانگیرشاهی و علم و نقاره سرفرازی بخشیدم ناهر خان هزاری و دویست سوار داشت بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار عز امتیاز یافته بخطاب شیر خان و عنایت اسپ و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت بر افراخت و او نبیره فرسنگدیو برادر پورن مل لولو است که حاکم رایسین و چندیری بود چون شیر خان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده بقتل رسانید و اهل حرم او باصطلاح هنود جوهر کرده خود را در آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم بدامن عصمت انها نرسد فرزندان و اقوام او هرکدام بطرفی افتادند پدر ناهر خان که خانجهان نام داشت نزد محمد خان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور رفته مسلمان شد و چون محمد خان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن بجای پدر نشست راجه علیخان برادر محمد خان آن خورد سال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت گشت بعد از چند گاه براجه علیخان خبر رسید که خان جهان و جمعی از نوکران محمد خان اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد تو کنند و حسن خان را از قلعه برآورده بحکومت بردارند راجه علیخان پیشدستی نموده حیات خان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال برسر خانه خانجهان فرستاد که یا او را زنده بدست آرند یا بقتل رسانند مشارالیه برناموس خود قدم غیرت افشرده بجنگ استاد و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از

حیات مستعار در گذشت درانوقت ناهرخان بغایت خورد سال بود حیات خان حبشی از راجه علیخان التماس نموده او را بفرزندی برداشت و مسلمان ساخت بعد از فوت او راجه علیخان در مقام تربیت ناهرخان در آمده رعایت احوال او بواجبی می نمودند چون پدربزرگوارم انارالله برهانه قلعه اسیر را فتح کردند مشارالیه بخدمت آنحضرت پیوست آثار رشد از ناصیه احوال او دریافتند بمنصب لایق سرفراز فرمودند و پرگنهٔ محمد پور را از صوبه مالوه بجاگیر او عنایت نمودند در خدمت من بیشتر از بیشتر ترقی کرد الحال که توفیق حق گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنانچه لایق بود دریافت * سید دلیرخان ازسادات بارهه است سابق نامش سید عبدالوهاب بود منصب هزاری و هشتصد سوار داشت بدوهزاری و هزار و دویست سوار و علم سرفراز گشت باره بزبان هندی دوازده را گویند چون درمیان دوآب دوازده دیهه نزدیک هم واقعه است که وطن این سادات است بنابرین بسادات بارهه اشتهار یافته اند بعضی مردم در صحت نسب اینها سخن‌ها دارند لیکن شجاعت ایشان برهانی است قاطع برسیادت چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان نساخته باشند و چندے بکار نیامده باشند مرزا عزیز کوکه همیشه می گفت که سادات بارهه بلا گردان ایندولت اند الحق چنین است نانو خان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پانصدی ذات و هزار دویست سوار حکم شد همچنین دیگر بندهاے دولتخواه در خور خدمت و جانفشانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند کام دل بر گرفتند درینولا امانتخان پسر خانجهان را بکمک فرزند داور بخش بصوبه گجرات تعین فرمودیم و نورالدین قلی را بصوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرفراز خان و دیگر اعیان لشکر عاصی که اسیرسر پنجهٔ مکافات شده اند محبوس و مسلسل بدرگاه بیارد * و درین تاریخ بعرض‌رسید که منوچهر پسر شاه نواز خان برهنمونی سعادت از بیدولت جدا شده بخدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز پیوست اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت چون قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیری نمایان شده خاطر را بشکار آن رغبت شد بعد از در آمدن به بیشه سه شیر دیگر نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده بدولتخانه مراجعت نمودم همچنان طبیعت بشکار شیر مایل است که تا شکار آن میسر باشد به شکار دیگر دستوری نمی دهد سلطان مسعود پسر سلطان محمود انارالله برهانه نیز بشکار شیر رغبت مفرط داشته و از شیر کشتن او اثار غریبه در تواریخ مذکور و مسطور است خصوص در تاریخ بیهقی که مصنف او انچه برای العین مشاهده نموده بطریق روز نامچه ثبت نموده از جمله آن می نویسد که روزی در حدود هندوستان بشکار شیر رفت و فیل سوار بود شیر سخت بزرگ از بیشه بر آمد و رو بفیل نهاد خشتی بینداخت و برسینه شیر زد شیر از درد و خشم خیز زده بقفاے فیل بر آمد و امیربه زانو استاده چنان شمشیرے زد که هردو دست شیر قلم کرد و شیر باز پس افتاد و جان داد مرا هم در ایام شاهزادگی چنین

اتفاق افتاده بود که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیرے قوي جثه از بیشه بر آمده نمایان شد از بالاے فیل بندوقی بران زدم شیر از شدت غضب از جا برخاسته بقفای فیل بر آمد و فرصت مقتضی آن نشد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم سر بندوق را گردانیده بزانو در آمدم و بدو دست سر بندوق را چنان بر سر و روی او زدم که از اسیب ان بر زمین افتاد و جان داد از غرایب انکه در کوه کول من روزی بشکار گرگ رفته بودم بر فیل سوار بودم گرگی از پیش بر آمد تیری نزدیک به بنا گوش زدم که قریب به یک وجب فرو نشست و بهمان تیر افتاد و جان داد و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت کمان بیست تیر و سي تیر زده اند و نمرده چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می دارم در بیست و نهم ماه مذکور عقد مروارید بجگت سنگهه پسر رانا کرن عنایت شد دریندولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندار پگلي ودیعت حیات سپرده منصب و جاگیر او را به شادمان پسر کلان او لطف نمودم هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از لشکر ظفر اثر رسیده بنوید فتح سامعه افروز اولیاے دولت ابدي اتصال گردید عرضداشت انفرزند مشتملبر کیفیت جنگ و ترددات بهادران با نام و ننگ گذرانید شکر این موهبت که از عنایات الهي بود بتقدیم رسیده و شرح ان مجمل انکه چون عساکر منصور در موکب شاهزاده والا قدر از کریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه در امد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگي و توپخانه عظیم از ماندو بعزم رزم در آمده جمعی از ترکیان دکن را با جادورا ے واودی رام و الش خان و دیگر مقهوران سیاه بخت پیش از خود گسیل نمود که باردوے ظفر قرین بقزاقي بر آیند مهابتخان ترتیب بتزک شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در غول جاے داده خود بهمه فوجها رسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط بکار برد ترکیان از دور خود را نمودار می گردانند و قدم جرات و جلادت پیش نمی نهادند روزی نوبت چنداولي منصور خان فرنگي بود در وقت فرود آمدن اردوے مهابتخان بجهت احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستادند تا مردم بفراغ خاطر دایره کنند چون منصور خان در اثناے راه پیاله خورده سرمست باده غرور به منزل میرسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار میشود و خیال شراب او را برین میدارد که باید تاخت بے انکه برادران و مردم خود را خبر کند سوار شده می تازد و دو سه ترکي را پیش انداخته تاجاے که جادو راے و اودی رام با دو سه هزار سوار صف بسته ایستاده اند زده زده می برد چنانچه ضابطه اینهاست از اطراف هجوم اورده او را در میان می گیرند تا رمقی داشته دست و پا زده در راه اخلاص جان سپار میگردد درین ایام مهابتخان پیوسته برسل و رسایل صیدد لهاے رمیده جمعی که از روے احتیاط و اضطرار همراه بیدولت بودند می نمود چون مردم آیت یاس از صفحه احوال او می خواندند از انجانب نیز نوشتها فرستاده قول خواسته بودند بعد ازان که بیدولت از قلعه ماندو بر آمد نخستین جماعتی ترکیان را پیش

فرستاد و از پس انها رستم خان و تقي و برقنداز خان را با گروه توپچیان روانه ساخت
انگاه داراب خان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید و چون
بخود قرار جنگ صف نمی توانست داد همیشه نظر برقفا داشت فیلان مست جنگی
را با ارابه های توپخانه از آب نربده گذرانیده جریده از پے داراب و بهیم خود هم روے
ادبار بعرصه کارزار نهاده روزی که حوالي کالیاده معسکر اقبال گردید بیدولت تمام لشکر
نکبت اثر خود را به تقابل فوج منصور فرستاده خود با خانخانان و معدودے یک کروه
عقب ایستاده برق انداز خان که از مهابتخان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکرها در
برابر هم صف کشیده اند قابو یافته باجماعتی برقنداز تاخته خود را به لشکر منصور رسانیده
و جهانگیر بادشاه سلامت گفته می آید تا بمهابتخان رسید مشارالیه بملازمت فرزند
اقبالمند پرویز برده بمراحم بادشاهي مستمال و امیدوار گردانید و سابق بهاءالدین نام
داشت و نوکر زینلخان بود بعد از فوت او در سلک توپچیان رومي منتظم گردید چون
خدمت خود را گرم و چسپان می کرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت
دانسته بخطاب برقنداز خاني سرفراز ساختم در وقتی که بیدولت را بدکن می
فرستادم مشارالیه را میرآتش لشکر ساخته همراه او تعین ساختم اگرچه در ابتدای
داغ لعنت برناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیر ظاهر شد و بوقت آمد
همان روز رستم که از نوکران عمده او بود و اعتماد تمام برو داشت چون یافت که
دولت ازو برگشته است از مهابتخان قول گرفته برهموني سعادت و بدرقه توفیق
با محمد مراد بدخشي و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکبت اثر
او بیرون تاخته بموکب اقبال شاهزاده والا قدر پیوست بیدولت را از شنیدن این
اخبار دست و دل از کار رفت و بر تمام نوکران خود چه جای بندهای بادشاهي
که همراه او بودند بے اعتقاد و بے اعتماد شده از غایت توهم شباشب کس فرستاده
مردم پیش را نزد خود طلبیده فرار برقرار اختیار نموده سراسیمه از آب نربده عبور کرد
درینوقت باز چندي از ملازمان او قابو یافته جدا شدند و بخدمت فرزند سعادتمند
پیوسته در خور حالت خویش نوازش یافتند و همدرین روز که از آب نربده میگذشت
نوشته بدست مردم او افتاد که مهابتخان در جواب کتابت زاهد خان نوشته بعواطف
و مراحم بادشاهي مستمال و امیدوار گردانیده درآمدن ترغیب و تحریص بسیار نموده
بود آن را بجنس نزد بیدولت بردند اواز زاهد خان بد گمان و بے اعتماد شده او را
به سه پسر محبوس گردانید زاهد خان پسر شجاعت خان است که از امرا و بندهای
معتمد پدر بزرگوارم بود و من این بے سعادت را نظر بر حقوق خدمت و نسبت
خانه زادگي تربیت فرموده بخطاب خاني و منصب هزار و پانصدي سرفراز ساخته
همراه بیدولت بخدمت فتح دکن رخصت فرمودم درینولا که امرای انصوبه را بجهت
مصلحت قندهار طلب فرمودم با انکه فرمان از روی تاکید خصوص باو صادر شد
این بے سعادت بدرگاه نیامده خود را از فدویان و هوا خواهان بیدولت ظاهر ساخت

بعد ازانکه از حویلي دهلي شکست خورده برگشت باآنکه عیال مندي نداشت توفیق نیافت که خود را بملازمت رساند و غبار خجالت و داغ عصیان از لوح پیشاني پاک ساخته عذر تقصیر گذشته درخواهد تا انکه منتقم حقیقي او را باین روز مبتلا ساخت ومبلغ یک لک و سي هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت

چو بد کردي مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات

بالجمله بیدولت بسرعت از آب نربده گذشته تمام کشتیهارا بانطرف کشید و گذرها را باعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشي خود را با فوجي از مردم معتمد خود و جمعي از ترکیان دکن در کنار آب گذاشته آرابه‌هاي توپخانه دربرابر نهاده خود بجانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف داشته درینوقت ملازم او قاصدي که خانخانان نزد مهابتخان فرستاده بود گرفته پیش بیدولت برد درعنوان مکتوب این بیت مرقوم بود

صد کس بنظر نگاه مي دارندم * ورنه بپریدمي زبے آرامي

بیدولت او را باولاد از خانه طلبداشته نوشته را باو نمود اگرچه عذرها گفت لیکن جوابي که مسموع افتد نتوانست سامان نمود القصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل منزل خود نظربند نگاه داشت و انچه خود فال زده بود که صدکس بنظر نگاه مي دارند پیش او آمد دریندولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند را که عرضداشت فتح آورده بود بخطاب خوش خبر خاني سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان بشاهزاده و مهابتخان مصحوب خواص خان فرستاده پهونچي گران بها بجهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابتخان عنایت شد * چون از مهابتخان خدمات شایسته بظهور پیوسته بود بمنصب هفت هزاري ذات و سوار سرفرازي بخشیدم سید صلابتخان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت مورد عنایات خاص گردید مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالي دهلي شکست خورده بماندو رفت اوفرزندان خود را در حدود متعلقه غیر بصیانت ایزدي سپرده ازراه نا متعارف خود را بملازمت رسانید میرزا حسن پسر میرزا رستم صفوي بخدمت فوجداري سرکار بهرایچ دستوري یافته بمنصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت لعل بیگ داروغه دفتر خانه را نزد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادري به آن فرزند و دستار بمهابتخان مصحوب او عنایت شد خواص خان که سابق نزد آن فرزند رفته آمده بود ملازمت نمود مشتملبر اخبار خوش آمد خانه زاد خان پسر مهابتخان را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم دریندولا روزي بشکار نیله گاؤ خوشوقت شدم در اثناے شکار ماري بنظر درآمد که طولش دو نیم درعه و جثه او مقدار سه دست بود و نصف خرگوشي را فرو برده و نصف دیگر را در فروبردن بود چون قراولان برداشته نزدیک آوردند خرگوش از دهانش افتاد فرمودم که باز بدهانش در آوردند هرچند زور کردند نیارستند

در اورد چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد بعد ازان فرمودم که شکمش را چاک کردند اتفاقاً خرگوش دیگر درست از شکمش بر آمد اینقسم مار را در هندوستان چیتل می گویند و بمرتبه کلان میشود که کوته پاچه را درست فرو می برد لیکن زهر و گزیدگی ندارد روزے درهمین شکار یک ماده نیله گاؤ را به بندوق زدم از شکمش دو بچه رسیده بر آمد چون شنیده شده بود که گوشت بره نیله گاؤ لذیز و لطیف می باشد به باورچیان سرکار فرمودم که دوپیازه ترتیب داده اورده بے تکلف خالي از لذت و نزاکت نبود در پانزدهم شهریور ماه الهي رستم خان و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران بیدولت که برهنموني سعادت ازو جدا شده خود را بملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسانیده بودند حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستانبوس دریافتند رستم خان را بمنصب پنجهزاري ذات و چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بعواطف روز افزون امیدوار ساختم و رستم خان بدخشي الاصل است نامش یوسف بیگ بود نسبت قرابت بمحمد قلي صفاهاني دارد که وکیل و مدار علیه مرزا سلیمان بوده است اول در سلک بندهاے درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه ها بسر برده داخل منصبداران خورد بود به تقریبی جاگیر او تغیر شده نزد بیدولت آمده ملازم گشت از شیر شکاري و قوف تمام دارد درپیش اوهم ترددات کرده خصوص در مهم رانا و بیدولت او را از سایر نوکران خود بر گزیده و بمرتبه عمارت رسانیده بود چون من عنایات بسیار باو کردم حسب الالتماس او خطاب خاني و علم و نقاره بمشارالیه مرحمت فرمودم و یکچند بوکالت او حکومت گجرات داشت و بد هم نکرده بود محمد مراد پسر مقصود میرآب است که از قدیمان و بابریان مرزا سلیمان و مرزا شاه رخ بود درین تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود نورالدین قلي چهل و یک نفر از مخذولان بے عاقبت را که در احمدآباد گرفتار شده بودند مقید و مسلسل بدرگاه آورد شرزه خان و قابل بیگ را که سرکرده ارباب فساد بودند در پاے فیل مست انداخته بپاداش رسانیدم بهتم ماه مذکور مطابق هیژدهم شهر ذیقعده فرزند شهریار را از نواسه اعتمادالدوله حق سبحانه صبیه کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت فرخنده و همایون باد بیست و دوم ماه مذکور جشن وزن شمسي آراستگي یافت سال پنجاه و پنجم از عمر این نیازمند به مبارکي و فرخندگي آغاز شد بدستور هرسال خود را بطلا و اجناس وزن فرموده در وجه مستحقان مقرر فرمودم ازانجمله بشیخ احمد سهرندي دو هزار روپیه عنایت شد غره مهر ماه الهي میر جمله بمنصب سه هزاري ذات و سیصد سوار ممتاز گشت مقیم بخشي گجرات بخطاب کفایتخاني سربلندي یافت چون بیگناهي سرفراز خان خاطر نشین گردید او را از بند بر آورده مرتبه کورنش دادم حسب الالتماس فرزند شهریار به منزل او رفته شد جشن عالي آراسته پیشکشهاے لایق کشیده و باکثرے از بندها سر و پا داده دریندولا عرضداشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسید که بیدولت از آب برهان پور

گذشته سرگشته بادیه ضلالت گشته تفصیل این اجمال آنکه چون از آب نربده عبور
نمود تمام کشتیها را به آنطرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام
داد بیرم بیگ را با بسیارے از بخت برگشته های ستاره سوخته بر کنار آب گذاشته
بجانب آسیر و برهانپور رخت ادبار کشید و خانخانان و داراب را نظربند با خود
همراه برد اکنون مجملی حقیقت قلعه اسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است * قلعه
مذکور در ارتفاع و استحکام و متانت از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست
پیش از رفتن بیدولت بدکن حواله خواجه نصرالله ولد خواجه فتح الله بود که از غلامان و
خانه زادان قدیم الخدمت است ثانی الحال به التماس بیدولت حواله میر حسام الدین
پسر میر جمال الدین حسین شد چون دختر تغائی نور جهان بیگم در خانه اوست
وقتیکه بیدولت از حوالي دهلي شکست خورده بجانب مالوه و ماندو عطف عنان
نمود نور جهان بیگم بمیر مذکور نشانها فرستاده تاکید فرمودند که زنهار الف زنهار
بیدولت و مردم او را پیرامون قلعه نگذارند برج و باره را استحکام داده اداے حقوق
لازم شناسد و نوعی نکند که داغ لعنت و کفران نعمت بر ناصیه سیادت و عزت او
نشیند الحق خوب استحکام داده و سامان قلعه مذکور نه بمرتبه ایست که مرغ اندیشه
بیدولت برحواشي آن تواند پرواز کرد و تسخیر آن بزودي ممکن و میسر باشد بالجمله
چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشارالیه که فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و
امید از راه برده مقرر نمود که چون بگرفتن نشان و خلعت فرستاده بوده است ازقلعه
بزیر آید دیگر او را بالای قلعه نگذارد آن بے سعادت بمجرد رسیدن شریفا حقوق تربیت و
رعایت را برطاق نسیان نهاده بیمضایقه ومبالغه قلعه را بشریفا سپرده خود با فرزندان برآمده
نزد بیدولت رفت بیدولت او را بمنصب چهار هزاریذات و علم و نقاره و خطاب مرتضی
خانی بدنام ازل و ابد و مطعون دین و دنیا ساخت القصه چون آن بخت برگشته بپایه قلع
اسیر رسیده خانخانان و داراب و سایر اولاد بدنهاد او را با خود بالاے قلعه برد و سه چهار روز
درانجابسربرده از اذوقه و سایر مصالح قلعداری خاطر وا پرداخت قلعه را بگوپال داس نام
راجپوت که سابق نوکر سربلند راے بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده
عورات و اسباب زیادتي را که با خود گردانیدن متعذر بود درانجا گذاشت و هر سه
منکوحه خود را باطفال و کنیز چند ضروري همراه گرفت اول قصدش این بود که
خانخانان و داراب را در بالای قلعه محبوس دارد اخر راے او برگشت و باخود فرود
آورده به برهانپور شتافت * درینولا لعنت الله گمراه باجهان جهان ادبار و نحوست
از سورت آمده باو پیوست از غایت اضطرار سربلند راے پسر راے بهوج هاده را که از
بندها و راجپوتان مردانه صاحب الوش است درمیان داده برسل و رسایل حرف صلح
مذکور ساخت مهابتخان گفت که تا خانخانان نیاید صلح صورت بذیر نیست همگي
مقصدش انکه باین وسیله آن سر گروه محتال را که سر حلقهٔ ارباب فساد و عناد است ازو
جدا سازد بیدولت ناچار او را از قید برآورده بسوگند مصحف اطمینان خاطر خود نموده

بجهت دلجوئي و استحکام و عهد و سوگند بدرون محل برده محرم ساخت و زن و فرزند خود را پیش او آورده انواع و اقسام الحاح و زاري بکار برد خلاصه مقصودش آنکه وقت ما تنگ شده و کار بدشواري کشیده خود را بشما سپردم حفظ عزت و ناموس ما برشماست کاري باید کرد که زیاده برین خواري و سرگرداني نکشم خانخانان بعزیمت صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکر ظفراثر گردید قرار یافت که مشارالیه درانطرف آب بوده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید قضا را پیش از رسیدن خانخانان بکنار آب چندی از بهادران جلادت قرین و جوانان نصرت آئین شبی قابو یافته از جائیکه مقهوران غافل بودند عبور نمودند از شنیدن این خبر ارکان همت تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست پاے غفلت و جهالت برجا داشته بمدافعه و مقابله پرداخت تا بر خود بچند کس از آب بسیار گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند بنات النعش از هم پاشیده راه گریز سپردند خان خانان از نیرنگي اقبال بے زوال در ششدر حیرت افتاد نه روے رفتن نه راي آمدن * دریتوقت مکرر نوشته هاے فرزند اقبال مند مبني برتنبیه و رهنموني سعادت مشتملبر دلاسا و استمالت پے در پے رسید خانخانان از صفحه احوال بیدولت صورت یاس و نقش ادبار دریافته بتوسط مهابتخان بخدمت فرزند اقبال مند شتافت و بیدولت از رفتن خانخانان و عبور لشکر منصور از آب نوبده و گریختن بیرم بیگ وقوف یافته دل پاے داده باوجود طغیان آب و شدت باران بحال تباه از راه بهت گذشته بجانب دکن روانه شد درین هرج مرج اکثری از بندهاے بادشاهي و ملازمان او کام ناکام جدائي اختیار نموده از همراهي او باز ماندند چون وطن جادوراي و اودي رام و آتش خان در سر راه بود بجهت مصلحت خویش چند منزل رفاقت نمودند اما جادوراے باردوے او نیامد و بفاصله یک منزلي از پے میرفت و اسبابیکه مردم درین اضطراب و هول جان مي گذاشتند او خاوندي میکرد روزے که ازان طرف آب روان مي شد ذوالفقار خان نام ترکمان را که از خدمتگاران نزدیک او بود بطلب سربلند خان افغان فرستاده پیغام گذارد که از نیک مردي و راست عهدي تو دور مي نماید که تاحال از آب نگذشته آبروي مردان و فاست مرا از بیوفائي هیچکس چنان گران نمي آید که از تو مشارالیه درکنار آب سوار استاده بود که ذوالفقار خان رسیده تبلیغ رسالت مي نماید سربلند خان جواب مشخص نداد و در رفتن و بودن متردد و متفکر بود دران وقت از روي اعراض میگوید که جلوي اسپ مرا بگذار ذوالفقار شمشیر کشیده بر کمر او حواله میکند دریمحال یکے از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل هند برچه مي گویند درمیان حایل مي سازد و ضرب تیغ بر چوب برچه خورده نوک شمشیر برکمر سربلند خان گذاره نمیرسد و بعد از برهنه شدن شمشیر افغانان هجوم اورده ذوالفقار را پاره پاره میسازند پسر سلطان محمد خزانچي که خواص بیدولت بود بقابر آشنائي و دوستي بے اجازت بیدولت همراه او آمده نیز بقتل میرسد بالجمله چون خبر آمدن او از برهانپور و درآمدن عساکر منصور بشهر مذکور استماع

افتاد خواصخان را برجناح استعجال نزد فرزند اخلاص کیش فرستاده تاکید بیش از بیش فرمودم که زینهار بچهره کشائي این مرادات تسلي نگشته همت بران مصروف دارد که یا اورا زنده بدست آرد یا از قلمرو بادشاهي آوره سازد چون مذکور می شد که اگر ازین طرف کاربرو تنگ شده غالب ظن انست که از راه الکه قطب الملک خود را بولایت آودیسه و بنگاله اندازد و بحساب سپاهگري نیز معقول می نمود بنابر حزم و احتیاط که از شرایط جهانداري است میرزا رستم رابصاحب صوبگي الهآباد اختصاص بخشیده رخصت انصوب فرمودم که اگر بحسب اتفاق نقش چنین نشیند از مصالح آنکار باشد * درینولا فرزند خانجهان از ملتان آمده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر بصیغه نذر و یک قطعه لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت با یکعدد مروارید و دیگر اجناس برسم پیشکش گذرانید برستم خان فیل مرحمت نمودم نهم آبان ماه الهي خواصخان عرضداشت شاه زاده و مهابتخان را آورده معروضداشت که چون آن فرزند به برهانپور رسید با انکه بسیاری از مردم بنابر شدت باران و بر آمدن او عقب مانده بودند بموجب حکم بی تامل و توقف از آب گذشته بهتعاقب بیدولت علم اقبال بر افراخت و بیدولت از شنیدن اینخبر جانکاه سراسیمه طی مسافت می نمود و از شدت باران و افراط لای و گل و کوچ پیدر پی چار وائی باربردار از کار رفته بود از هر کس هرچه در راه می ماند باز پس نمی گردید واوبا فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده با اجناس نمي پرداختند عساکر اقبال از گریوه بهنگار گذشته تا پرگنه رنکوت که از برهانپور قریب چهل کروه مسافت است به تعاقب او شتافتند او باینحال تا قلعه ماهور رفت و چون دانست که جادو راي و اودی رام و سایر دکهنیان بیش ازین باو رفاقت نخواهند کرد پرده آزرم نگاهداشته انهارا رخصت نمود و فیلان گران بار بادیگر احمال و اثقال در قلعه مذکور با اودی‌رام سپرده بجانب ولایت قطب الملک روانه شد چون بر آمدن اواز قلمرو بادشاهي به تحقیق پیوست فرزند سعادتمند بصوابدید مهابتخان و سایر دولتخواهان از پرگنه مذکور عنان مراجعت معطوف داشته در غره آبان ماه الهي داخل برهانپور گشت راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزد انفرزند رخصت شد قاسم خان بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار سرفرازي یافت میرک معین بخشي کابل را حسب الالتماس مهابتخان بخطاب خاني سرفرازي بخشیدم الفخان و قیام خان از صوبه پتنه آمده ملازمت نموده بحراست قلعه کانگره مقرر فرموده علم عنایت فرمودم غره آذر ماه الهي باقیخان از چوناگده آمده ملازمت نمود چون خاطر از مهم بیدولت وا پرداخت و گرمای هندوستان بمزاج من سازگار نبود دویم ماه مذکور موافق غره شهر صفر مقرون بخیر و ظفر از دارالبرکت اجمیر بعزم سیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد قبل ازین عمدةالسلطنت اصفخان را بصاحب صوبگي بنگاله اختصاص بخشیده بدانصوب رخصت فرموده بودم چون خاطر بصحبت او الفت و موانست گرفته و او در قابلیت و استعداد و مزاجداني

از دیگر بندها امتیاز تمام دارد بلکه در اقسام شایستگی بیهمتاست و جدائی او بر من
گرانی میکرد لاچار فسخ آن عزیمت نموده بملازمت طلبیده بودم درین تاریخ بدرگاه
رسیده سعادت استانبوس دریافت جگت سنگهه ولد رانا کرن رخصت وطن شده
بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت راجه سارنگدیو عرضداشت فرزند سعادتمند
شاه پرویز و مدارالسلطنت مهابتخان آورده آستانبوس نمود مرقوم بود که خاطر از مهم
بیدولت جمع شده و دنیا داران دکن کام و نا کام شرایط اطاعت و فرمان برداری بتقدیم
میرسانند انحضرت قطع نگرانی خاطر ازینجانب فرموده بسیر و شکار خوشوقت باشند
و از ممالک محروسه هرجا پسند افتد و بمزاج اشرف سازگار باشد تشریف برده به نشاط
دل و کام بخشی روزگار مسعود بسر برند بستم ماه مذکور میرزا والی از سرونج آمده ملازمت
نمود حکیم مومنا بمنصب هزاری سرفراز گردید اصالتخان پسر خانجهان حسب الحکم از
گجرات آمده دولت زمین‌بوس دریافت درینولا عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه
دکن مشتملبر کشته شدن راجه گردهر رسید و شرح این سانحه انکه یکی از برادران سید
کبیر بارهه که ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز بود شمشیر خود را بجهت روشن ساختن
و چرخ زدن به صیقلگری که متصل بخانه راجه گردهر دکان داشته میدهد روز دیگر که
به طلب شمشیر می اید برسر اجوره گفتگو می شود و نفران سید چند چوب بصیقلگر
می زنند مردم راجه بحمایت او ان نفر را شلاق میزنند اتفاقاً دو سه جوانی از سادات
بارهه دران حوالی منزل داشته اند ازین غوغا وقوف یافتند و بکمک سید مذکور
میرسند اتش فتنه در میگیرد و درمیان سادات و راجپوتان جنگ میشود و کار به تیر و
شمشیر می کشد سید کبیر اگاهی یافته با سی چهل سوار خود را بکمک میرساند و
درینوقت راجه گردهر با جمعی از راجپوتان و اقوام خود چنانچه رسم هنود است برهنه
نشسته طعام می خورند از آمدن سید کبیر و شدت سادات وقوف یافته مردم خود را
بدرون حویلی در اورده در را مضبوط میسازد و سادات دروازه حویلی را اتش زده خود
را بدرون می اندازند و جنگ بجائی میرسد که راجه گردهر با بیست و شش نفر از
ملازمان خود کشته میشود و چهل کس دیگر زخم برمیدارند و چهار کس از سادات
نیز بقتل میرسند و بعد از کشته شدن راجه گردهر سید کبیر اسپان طویله او را گرفته بخانه
خود مراجعت می نماید امراے راجپوت برقتل راجه گردهر وقوف یافته فوج فوج
منازل خود سوار میشوند و تمام سادات بارهه بکمک سید کبیر شتافته در میدان پیش
ارک مجتمع میگردند و اتش فتنه و فساد و آشوب ترقی میکند و نزدیک بان میرسد
که شورش عظیم شود مهابتخان ازین اگهی یافته فی‌الفور سوار گشته خود را میرساند
و سادات را بدرون ارک اورده راجپوتان را بروشی که مناسب وقت بود دلاسا نمود
چندی از عمدها را همراه گرفته بمنزل خانعالم که دران نزدیکی بوده می برد چنانچه
باید دلاسا می نماید متعهد و متکفل تدارک این میگردد چون اینخبر بشاهزاده میرسد
انفرزند نیز بمنازل خانعالم رفته بزبانی که لایق حال بوده تسلی می نماید و راجپوت

را به منزل می فرستد روز دیگر مهابتخان بخانه راجه گردهر رفته فرزندان او را پرسش و دلجوئي می کند و از روے تدبیر و سنجیدگي سید کبیر را بدست آورده مقید می سازد چون راجپوتان بغیراز کشتن او تسلي نمیشدند بعد از روزے چند او را بپاداش می رساند و بیست و سویم محمد مراد را بخدمت فوجداري سرکار اجمیر مقرر داشته رخصت فرمودم درین راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم روزے در اثناے شکار دراج توبغون که تا حال بنظر در نیامده بود بباز گیرانیدم اتفاقاً بازي که او را گرفت نیز توبغون بود بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیز تر است و گوشت بودنه کلاں که اهل هند گهاگهر گویند از قسم بودنه خورد که جنگي باشد بهتر همچنین گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان فربه لذیز تر است و محض بجهت امتحان مکرر فرموده بودم که هردو یک قسم طعام پخته اید که از قوار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بنابرین مرقوم میگردد دهم دي ماه در حوالي پرگنه رحیم آباد قراولاں خبر شیري اوردند بارادتخان و فدائي خاں حکم شد که اهل میش را که در رکاب حاضر اند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و ازپے انها سوار شده متوجه شکار گشتم ازانبوهي درخت و بسیاري جنگل خوب نمایان نبود فیل را پیشتر رانده بپهلوے انرا بنظر در اوردم وبیک زخم بندوق افتاد و جان داد از ایام شاهزادگي تا حال اینهمه شیر که شکار کردم در بزرگي و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیري بنظر در نیامده بمصوران فرمودم که شبیه انرا موافق ترکیب و جثه بکشند بیست و نیم من جهانگیري وزن شد طولش از فرق تا سردم سه و نیم درعه و دو طسو بر آمد در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آگره بجوار رحمت ایزدي پیوست اول درپیش بهادرخاں برادر خاں زمان بوده بعد از کشته شدن انها بخدمت والد بزرگوارم پیوست چون من قدم بعالم وجود نهادم ان حضرت بمن لطف نموده ناظر سرکار من ساختند مدت پنجاه و شش سال بیوسته از روے اخلاص و دلسوزي و رضاجوئي خدمت من کردے وهرگز ازو غباری برحواشي خاطرم نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بندگي او زیاده بر انست که متصدي نوشتن ان توان شد ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد مقربخاں را که از قدیمان و بابریان این دولت است بحکومت و حراست آگره بلند پایگي بخشیده رخصت فرمودم در حوالي فتحپور مکرم خاں و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوس دریافتند بیست دوم در قصبه متهرا جشن وزن قمري آراستگي یافت و سال پنجاه و هفتم از عمر این نیازمند درگاه بی نیاز بمبارکي و فرخي آغاز شد در حوالي متهرا بر کشتي از راه دریا سیرکنان و شکار افگنان متوجه گشتم در اثناي راه قراولاں بعرض رسانیدند که ماده شیري باسه بچه نمایان شد از کشتي بر آمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خورد بود فرمودم که بدست گرفتند و مادر انها را به بندوق زدم دریتولا بعرض رسید که گذواران و مزارعان ان روی آب جمنه از دزدي و راهزني دست برنمیدارند و در پناه جنگلهای انبوه و محکمهای دشوار گذار بتمرد و بیباکي روزگار بسر برده مالی

واجبي بجاگیر داران نمي دهند بخانجهان حکم فرمودم که جمعي از منصبداران پیش را همراه گرفته تنبیهه و تادیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار انها بخاک برابر سازد و خاربن فتنة و فساد انها از بیخ برکند روز دیگر فوج از آب گذشته گرم و چسپان تاختند چون فرصت گریختن نشد پای جهالت افشرده جنگ در برابر کردند و کس بسیاري بقتل رسید زن و فرزند انها باسیري رفت و غنیمت فراوان بتصرف سپاه منصور افتاد غره بهمن ماه رستم خان را بفوجداري سرکار قنوج سرفراز ساخته بدانصوب فرستادم دویم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین طهراني را در حضور فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال انکه چون داراي ایران پدرش را بگمان زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشاني خود را به هندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهاے درگاه منتظم گردید و از مساعدت بخت باندک زماني روشناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدي و جاگیر معموره یافت لیکن از انجا که حوصله اش تنک بود تاب این دولت نداشت کفران نعمت و نا سپاسي پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکر و شکوه خدا و خداوند خویش آلوده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند عنایت ورعایت در حق او بیشتر شود آن نا حق شناس در شکایت و آزردگي مي افزاید معه ذالک نظر مرحمت‌های که در حق او به ظهور آمده بود مرا باور نمي افتاد تاانکه از مردم بیغرض که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو نسبت بمن شنیده بودند استماع می افتاد به ثبوت پیوست بنابران بحضور طلبداشته سیاست فرمودم *

زبان سرخ سر سبز میدهد برباد

چون قراولان بعرض رسانیدند که درین نواحي ماده شیرے مي باشد که متوطنان این حدود از اسیب او در محنت و آزار اند به فدائی خان حکم شد که حلقهای فیل همراه برده آن شیر را محاصره نماید و از پی او خود سوار شده به بیشه در آمدم بغایت جلد و چسپان بنظر در آمد بیک زخم بندوق کارش تمام شد روزی به نشاط شکار خوشوقت بودم دراج سیاه به باز گیرانیدم فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نمایند از چینه دان او موش بر آمد که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزاے خاطر گشت که نای گلوی او باین باریکي موش درست را بچه طریق فرو برده بے اغراق اگر دیگری نقل میکرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شد بنابر غرابت مرقوم گشت ششم ماه مذکور دارالملک دهلي معسکر اقبال گشت چون جگت سنگهه پسر راجه باسو باشارت بیدولت بکوهستان شمالي پنجاب که وطن اوست رفته شورش انداخت خان صادق خان را به تنبیهه و تادیب او تعین فرمودم چنانچه در اوراق گذشته ثبت افتاد درینولا مادهو سنگهه برادر خورد اورا بخطاب راجه سرفراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد که نزد صادقخان رفته بر هم زن هنگامه مفسدان

بے عاقبت گردد روز دیگر از سواد شهر کوچ فرموده بسلیم گدهه نزول اقبال اتفاق افتاد چون
خانه راجه کشنداس بر سر راه واقع بود و مبالغه و الحاح بسیار نمود حسب الالتماس او سایه
دولت بر منازل او انداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم از پیشکشهای
او قلیلی بجهت سرفرازی او پایه قبول یافت بیستم از سلیم گدهه کوچ شده سید بهوه
بخاری را بحکومت دهلی که وطن مالوفه اوست والحق این خدمت را پیش ازین هم خوب
سر کرده بلند پائیگی بخشیدم دریفوقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بفرموده
پدر بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای باین پسر خود
نسبت محبت و تعلق مفرط داشت و از دیگر اولاد گرامی تر میدید میخواست که اورا
جانشین خود گرداند بنابران محسود برادران گشت و آزردگیها درمیان آمد ابدال پسر
علی رای که رشید ترین اولاد اوست از غیرت و آزردگی بخان کاشغر متوسل شده انها را
حامی خود ساخت که چون علی رای بغایت پیر و منحنی شده هرگاه زمان موعود در
رسد بحمایت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود علی رای ازین توهم که مبادا برادران
قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه
از منصوبان این درگاه شود که بحمایت و رعایت اولیاے دولت کارش رونق و نظام پذیرد
غره اسفندار مذ ماه الهی در نواحی پرگنه انباله منزل شد لشکری پسر امام وردی که
از بیدولت گریخته خود را بخدمت فرزند سعادت مند شاه پرویز رسانیده بود درین
تاریخ بدرگاه آمده آستانبوس نمود عرض داشت آن فرزند و مهابتخان مشتملبرسفارش
و مهربانی خدمت عادل خان با نوشته که مشارالیه نزد مهابتخان فرستاده بود اظهار
بندگی و دولتخواهی نموده بنظر در آورد و باز لشکری را نزد آنفرزند فرستاده خلعت
با نادری تکمه مروارید بجهت شاهزاده و خلعت بجهت خان عالم و مهابتخان فرستاده
بالتماس آنفرزند فرمان استمالت مبنی بر عنایت بیغایت باسم عادل خان قلمی
فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را
نزد عادلخان فرستند پنجم ماه مذکور باغ سهرند محل نزول بارگاه اجلال گشت درکنار
آب بیاه صادق خان و مختار خان و اسفندار و راجه روپ چند گوالیاری و دیگر امرا که
بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی وا پرداخته سعادت آستانبوس
دریافتند بالجمله جگت سنگه باشاره بیدولت خود را بکوهستان مذکور رسانیده
به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب
جبال و گریوه هاے دشوار بسر برده بتاخت و تاراج رعایا و زیردستان وبال اندوخت
تا آنکه صادق خان بآنحدود پیوست و بمقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را بقید
ضبط در آورده استیصال آن بے سعادت را وجه همت خود ساخت و مشارالیه قلعه
مور را استحکام داده متحصن شد هرگاه قابو یافتی ازان محکمه برآمده بافوج از
بندهاے بادشاهی جنگ در گریز کردی تا آنکه اذوقه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر
زمینداران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادر خورد موجب اضطرار و دلتنگی او شد

ناگزیر وسایل بر انگیخته بخدمت نور جهان بیگم التجا آورد و اظهار ندامت و خجالت
نموده به استشفاع ایشان توسل جست و بجهت دلجوئي و خاطرداري ایشان رقم
عفو برجراید عصیان او کشیده آمد درین تاریخ عرایض متصدیان دکن رسید که بیدولت
با لعنت الله و داراب و دیگر پر و بال شکسته چند بحال تباه و رو سیاه و خرابي از سرحد
قطب الملک بجانب اوڈیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابي بسیار بحال او
وهمراهیان او راه یافت و کس بسیار بهنگام فرصت سر و پا برهنه از جان دست
شسته راه فرار پیش گرفتند از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او باوالده
و عیال خود بوقت کوچ گریخت و چون خبر به بیدولت رسید جعفر و خانقلي اوزبک
و چندی دیگر از مردم اعتمادي خود را بتعاقب او فرستاد که اگر زنده توانند بدست
آورد فبها و الا سر او را بریده بحضور بیارند نامبردها بسرعت هرچه تمام‌تر طی مسافت
نموده در اثنای راه باو رسیدند او ازین حادثه آگاهي یافته والده و عیال خود را بجانب
جنگل برده پنهان کرد و خود بامعدودی از جوانان که اعتماد همراهي بانها داشت
مردانه پای همت افشرده بکمان داري ایستاده ظاهرا جوی آبی و چیله هم درمیان
او بود سید جعفرخان خواست که نزدیک آمده بتیقال و فریب او را همراه برد هرچند
بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازي کرد درو اثر نکرد و جوابش به تیر جان ستان
حواله ساخت و بغایت جنگ مردانه کرد و خان قلي و چندی دیگر از مردم
بیدولت را بجهنم داخل ساخت و سید جعفر نیز زخمي شد و خود بزخمهای
کاري نقد هستي درباخت لیکن تا رمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت بعد از
کشته شدن سر او را بریده پیش بیدولت بردند چون بیدولت از حوالي دهلي
شکست خورده بماندو رفت افضلخان را بجهت طلب و کمک و مدد نزد عادلخان
وغیره فرستاده بازو بند بجهت عادلخان و اسپ و فیل و شمشیر مرصع برای عنبر مصحوب
او ارسال داشته بود اول نزد عنبر میرسد بعد از تبلیغ رسالت انچه بیدولت بجهت او
فرستاده بود پیش می آرد و عنبر قبول نمیکند و میگوید که ما تابع عادلخا نیم و
و امروز عمده دنیاداران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود
نمود اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت میکند و درانصورت هرچه
فرستاده آید میگیرد و الا نه افضل خان نزد عادلخان میرود او بغایت بد پیش می آید و
و مدتها در بیرون شهر نگاه میدارد و بحال او نمی پردازد و انواع خواري میفرماید و
و انچه بیدولت بجهت او و عنبر فرستاده بود همه را غایبانه ازو طلب نموده متصرف
میشود مشارالیه درینجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابي خانه را شنیده بروز سیاه
می نشیند القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستی منصوبه‌ی
درست راه دور و دراز طی نموده خود را به بندر مچهلي پاٹن که به قطب الملک
متعلق است رسانید و پیش از رسیدن خود بان حوالي کس خود را نزد قطب الملک
فرستاده بانواع و اقسام امداد و همراهي تکلیف نمود قطب الملک جزوی از نقد و

جنس بوسم اقامت فرستاده بمهرسرحد خود نوشت که بدرقه شده از سرحد خویش سلامت بگذراند و جمله غله فروشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که باردوے او غله و سایر ضروریات می رسانیده باشند * بیست و هفتم ماه مذکور غریب سانحه روی نمود شب از شکارگاه مراجعت نموده باردوے می آمدم اتفاقاً از جوئی که سنگ لاخ بسیار داشت و آبش تند می گذشت عبور واقع شد یکی از سبز بختان سرکار گزک خوان طلائی که مشتملبر خوانچه و پنج پیاله با سرپوش در خریطه کرپاسی نهاده و سر آن را بسته درست داشت در وقت گذشتن پایش لشنگی میخورد و از دستش می افتد چون آب عمیق بود و سخت تند می رفت هرچند تفحص کردند و دست و پا زدند اثری ازان ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند جمعی از ملاحان و قراولان را فرمودم که همانجا رفته باز از روے احتیاط تفحص نمایند شاید پیدا شود اتفاقاً در جائیکه افتاده بود بدست آمد و غریب تر آنکه اصلا زیر و بالا نشده و یک قطرهٔ آب در پیالهاے او در نیامده بود اینمقدمه نزدیک است بان که چون هادی بر مسند خلافت نشست انگشتری یاقوتی از میراث پدر بدست هارون افتاده بود خادمی را نزد هارون فرستاد و ان انگشتری را طلب داشت قضارا درانوقت هارون برلب دجله نشسته بود چون خادم اداے رسالت نمود هارون بخشم رفته گفت که من خلافت را بتو روا داشتم تو یک انگشتری را بمن روا نداشتی از شدت غضب انگشتری را در دجله انداخت بعد از چند ماه که بحسب تقدیر هادی درگذشت و نوبت خلافت بهارون رسید بغواصان فرمود که در دجله در آمده انگشتری را در جائیکه انداخته ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستیاری اقبال در غوطه اول انگشتری را یافته آورده بدست هارون داد * دریندلا روزی در شکار گاه امام وردی قراول باشی دراجے بنظر در آورده که یکپاے او خار داشت و پاے دیگر خار نداشت چون در ماده مابه امتیاز همین خار است بطریق امتحان از من پرسید که این نر است یا ماده بداهة گفتم که ماده است بعد ازان شکمش را پاره کردند بیضه پیشینه از شکمش برآمد جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روے استبعاد پرسیدند که بچه علامت دریافتند گفتم که سر نول ماده نسبت به نر خورد میباشد به تتبع و دیدن آن بسیار ملکه بهم رسیده از غرایب آنکه ناے گلوے جمیع حیوانات که ترکان آن را حنق گویند از سرگردن تا چینه دان یکی می باشد و از جرز بخلاف همه از سر گلو تا چهار انگشت یک حنق است باز دوشاخ شده بچینه دان پیوسته و از جائیکه دوشاخ میشود سربند است گره طوری بدست محسوس می گردد و از کلنگ عجیب تر است حنق او بطریق مار پیچ از میان استخوان سینه گذشته تا دم غازه رفته و ازانجا باز برگشته بگلو پیوسته است جرز دو قسم می باشد یکی سیاه ابلق دویم بور و درین ایام معلوم شد که دوقسم نیست انچه سیاه ابلق است نر است و هرچه بور است ماده و دلیل برین اینکه از ابلق خصیه ظاهر شد از بور بیضه و مکرر امتحان نموده شد چون

طبیعت من رغبت تمام دارد و اقسام ماهي خوب بجهت من مي آرند بهترین ماهي هاے هندوستان روهو است و از پس آن برین و هردو پولک دار مي باشند و در شکل و شمایل نزدیک به یک دیگر و همه کس زود تفریق نمیتوانند کرد همچنین در گوشت انها نیز تفاوت بغایت کم است مگر صاحب ذایقه عالي دریابد که لذت گوشت روهو اندک بهتر است *

جشن نوزدهمین نوروز ازجلوس همایون
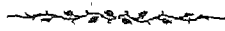
روز چهار شنبه بیست و نهم جمادي الاول سنه هزار و سي و سه هجري بعد از گذشتن یک پهرو دوگهري از روز مذکور نیر اعظم عطیة بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزاني داشت و بندهاے شایسته باضافه منصب و ازدیاد مراتب سربلندي یافتند احسن الله پسر خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب هزاري و سیصد سوار ممتاز گشت محمد سعید پسر احمد بیگ خان کابلي به هزاري و سیصد سوار سرفراز شد میر شرف دیوان بیوتات و خواص خان هر یک بمنصب هزاري سر بلند گردیدند سردار خان از کانگره امده دولت زمین بوس دریافت دریناولا به یساولان و اهل یساق حکم فرمودم که بعد ازین در وقت سواري و بر آمدن از دولتخانه ادم معیوب را از قسم کور و گوش و بیني بریده و پیس و مجذوم انواع بیمار نگذارند که بنظر در اید نوزدهم جشن شرف اراستگي یافت الهوردي برادر امام وردي از پیش بیدولت گریخته بدرگاه امد و بعنایت بیغایت سرفرازي یافت چون خبر آمدن بیدولت بسرحد اوڈیسه بتواتر رسید فرمان باسم شاهزاده و مهابتخان و امرای که به کمک ان فرزند مقرر اند بتاکید صادر شد که خاطر از ضبط و نسق انصوبه پرداخته بزودی متوجه صوبه الهآباد و بهار گردند و اگر بحسب اتفاق صوبه دار بنگاله پیش راه او را نتواند گرفت و قدم جرات و جلادت پیش نهد بصدمات افواج قاهره که در ظل رایت انفرزند مقرر اند آواره دشت ناکامی گردد و بنابر احتیاط در دوم اردی بهشت ماه فرزند خانجهان را بصوبه دارالخلافه آگره رخصت فرمودم که دران نواحي بوده منتظر اشارت باشد اگر بخدمتي حاجت افتد و حکم فرمایند مقتضای وقت بعمل آورد بمشارالیه خلعت خاصه با نادري تکمه مروارید و شمشیر خاصه مرصع و باصالتخان پسر او اسپ و خلعت عنایت شد درین تاریخ عرضداشت عقیدت خان بخشي صوبه دکن رسید نوشته بود که حسب الحکم فرزند اقبالمند شاه پرویز همشیره راجه گجسنگهه را در عقد ازدواج خود در آورد امید که قدمش بایں دولت مبارک وفرخنده باد ونیز مرقوم بود که ترکمان خان را از پٹن طلبیده عزیزالله را بجای اومقرر فرمودند وجانسپار خان نیزحسب الحکم آمده ملازمت نمود وقتیکه بیدولت از برهانپورراه اد بار پیش گرفت میرحسام الدین نظر

برگردار زشت خود انداخته در برهانپور نیارست بود فرزندها را همراه گرفته بجانب دکن رخت ادبار کشید که در پناه عادلخان روزگار بسر برد قضارا از حوالی پیشتر عبور واقع میشود که جانسپار خان وقوف یافته جمع را بر سر راه میفرستد و او را با متعلقان گرفته پیش مهابتخان می آورد مهابتخان مقید و محبوس داشته یک لک روپیه از نقد و جنس ازو گرفته و تحصیل نموده وجادو رای و اودی رام فیلان بیدولت را که در قلعه برهانپور گذاشته بود همرا گرفته آورده شاهزاده را ملازمت نمودند قاضی عبدالعزیز که در حوالی دهلی از نزد بیدولت بجهت عرض مقاصد او آمده بود اورا راه سخن نداده حواله مهابتخان نموده بودم وبعد از شکست وخرابی او مهابتخان ملازم خود ساخته بود چون رابطه اشنائی قدیم بعادلخان داشت و چند سال بوکالت خانجهان در بیجاپور بود درینولا مهابتخان باز اورا نزد عادلخان بوسم حجابت فرستاد و دنیاداران دکن تقاضای وقت و برآمد کار منظور و ملحوظ داشته اظهار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر مقهور علیشیر نامی از مردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت چنانچه مهابتخان از عالم نوکری عرضداشت نوشته قرار داده بود که در دیونگام آمده مهابتخان را به بیند و پسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته در خدمت فرزند اقبالمند باز دارد مقارن اینحال نوشته قاضی عبدالعزیز رسید که عادلخان از صمیم قلب اختیار بندگی و دولتخواهی نموده قرار داده که ملا محمد لاری راکه وکیل مطلق و نفس ناطقه اوست و در محاورات ومراسلات او را ملان بابا گویند و می نویسند باپنج هزار سوار بفرستد که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب رسیده دانند چون مکرر فرامین بتاکید صادر شده بود که آنفرزند بعزم استیصال بیدولت متوجه الهآباد و بهار گردد درینولا خبر رسید که باوجود ایام برسات و شدت باران بتاریخ ششم فروردی ماه انفرزند بعساکر اقبال از برهانپور کوچ فرموده درلال باغ منزل گزید و مهابتخان تا آمدن ملا محمد لاری در برهانپور توقف نمود که چون مشار الیه برسد خاطر از نسق و ضبط انحدود پرداخته باتفاق او بخدمت فرزند اقبالمند شتابد لشکرخان و جادو رای و اودی رام و دیگر بندهارا مقرر نموده که ببالا گهات رفته در ظفرنگر باشند جانسپار خان را بدستور سابق رخصت فرموده اسدخان معموری را بایلچپور باز داشت منوچهر پسر شاهنواز خان را بخانپور تعیین نمود رضویخان را به تهانیسر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید درین تاریخ خبر رسید که لشکری فرمان را بعادلخان رسانید و او شهر را آئین بسته چهار کروه استقبال نموده جهت فرمان و خلعت بر آمده تسلیمات و سجدات بجا آورده در بیست و یکم سروپا بجهت فرزند داوربخش و خان اعظم و صفی خان مرحمت نموده فرستادم صادقخان را بحکومت و حراست لاهور سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت نموده رخصت نمودم ومنصب او چهار صدی ذات و چهار صد سوار حکم شد ملتفت خان پسر مرزا رستم خان بمنصب هزار و پانصدی و سیصد سوار فرق عزت بر افراخت روزی در شکار بعرض رسید که مار سیاه کفچه مار دیگر را فرو برده بسوراخ در آمد فرمودم که انجا را کنده

مار را برآوردند بے اغراق ماری باین کلانی تا حال بنظر درنیامده چون شکمش را چاک کردند کفچه ماری که فرو برده بود درست برآمد اگرچه اینقسم دیگر بوده اما در ضخامت و درازی اندک تفاوتی محسوس شد دریولا از عرضداشت واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابتخان عارف پسر زاهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر محبوس و مقید دارد ظاهرا آن بیسعادت خون گرفته عرضداشتی بخط خود بجنس به بیدولت نوشته از جانب پدر و خود اظهار اخلاص و دولتخواهی و ندامت و خجالت نموده بود قضارا آن نوشته بدست مهابتخان می افتد عارف را بحضور طلبداشته نوشته را باو مینماید چون خود سجل بخون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرانش را محبوس گردانید غرهٔ خورداد بعرض رسید که شجاعت خان عرب در صوبه دکن باجل طبعی در گذشت دریولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید نوشته بود که بیدولت داخل اوڈیسه گردید تفصیل این اجمال آن که مابین سرحد اوڈیسه و دکن دربندے واقع است که از یکطرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چهله و دریاست و حاکم گولکنده دربندی و حصاری ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده و عبور مردم بے اجازت و اشارت قطب‌الملک ازان دربند متصور و میسر نیست بیدولت برهنمونی و بدرقه قطب‌الملک ازانجا گذشته بولایت اوڈیسه درآمد قضارا درینوقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان برسر زمینداران گدهه رفته بود از سوانح این حادثه غریب که بے سابقه و خبر و آگاهی اتفاق افتاده متردد و متحیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم باز داشته به موضع بلبلی که حاکم نشین آنصوبه است آمده نسائی خود را همراه گرفته بمقام کتک که از بلبلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن و انتظام احوال نشد استعداد جنگ بیدولت در خود نیافت و از همراهان چنانچه باید نبود از کتک گذشته ببردوان که صالح برادرزاده آصف خان مرحوم جاگیردار آنجا بود رفت درابتدا صالح استعداد نموده تصدیق آمدن بیدولت نمیکند تا آنکه کتابت لعنت‌الله براستمالت او میرسد صالح بردوان را مستحکم ساخته بنشست و ابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت ناچار باوجود آنکه اکثرے از کمکیان و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی بودند در اکبرنگر پاے همت استوار نموده باستحکام حصار و جمع آوردن سپاه و دلاساے رؤسای خیل و حشم پرداخت و اسباب و آلات طعن و ضرب و حرب و نبرد مهیا ساخت دریولا نشانی از بیدولت باو رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی انچه لایق بحال این بیدولت نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه‌گر شد از گردش روزگار کجرفتار و اختلاف لیل و نهار گذار برین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت مردانه فسحت و وسعت اینملک جولانگاهی بل پرکاهی بیش نیست مدعا ازین رفیع تر و مطلب ازین عالیتراست لیکن چون برین زمین گذار افتاده سرسری

نمیتوان گذشت اگر او را عزم رفتن درگاه پادشاه باشد باشد دست تعرض از دامان ناموس و خانمان او کوتاه است بفراغ خاطر روانه درگاه گردد و اگر توقف را مصلحت خود میداند هر گوشه که ازین ملک التماس نماید عطا فرمائیم *

تکمله نوشته میرزا محمدهادی مؤلف دیباچه

ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسروجان همراه است چون شاهجهان در بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدال گردید عبدالله خان بپایه حصار رسیده محاصره نمود چون کار بصعوبت و دشواری کشید و هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید ناگزیر از قلعه بر آمده عبدالله خان را دید مشارالیه خاطر از قلعه جمع ساخته او را در نظر شاهجهان اورد بعد از تسخیر بردوان متوجه اکبرنگر شدند ابراهیم خان اول اراده نمود که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشرایط تحصن و قلعه‌داری پردازد چون حصار اکبرنگر وسیع بود انقدر جمعیت که محافظت ان تواند نمود نداشت و در مقبره پسر خود که حصارش بغایت استوار بود متحصن گشت درینوقت جمعی از امرا که در اطراف بودند باو پیوستند سپاه شاهجهان بمحاصره حصار مقبره پرداختند وخود در قلعه اکبرنگر فرود امدند از درون وبرون نایره حرب مشتعل گردید درینوقت احمد بیگ خان رسیده ملاقی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید امد چون اهل و عیال اکثر آن روی آب بود عبدالله خان دریاخان را ازآب گذرانیده بدان سمت فرستاد ابراهیم خان باستماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته آنطرف شتافت و مردم معتبر را بحراست و محافظت قلعه باز داشت و سفاین جنگی را که باصطلاح اهل هند نواره می گویند پیش از خود بدان سمت فرستاد تا سرراه افوج گرفته بگذرانند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن نواره دریا خان از دریا گذشته بود و ابراهیم خان احمد بیگ خان را بجنگ او روانه نمود کنار دریا بین المعسکرین اتفاق جنگ افتاد و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسیدند احمد بیگ خان عطف عنان نموده بابراهیم خان پیوست و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان کس بطلب بعضی مردم کار آمدنی بقلعه فرستاد که وقت کمک است گروهی از جوانان خود را بابراهیم خان رسانیدند دریا خان اگهی و اطلاع یافته چند کروه پس تر و عقب تر حرکت کرد چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاهجهان از دریاے گنگ بے کشتی میسر نمی گشت درین اثنا بلیه راجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوجے همراه من تعین کنید درطرف بالاے آب قریب بحدود متعلقه خود چند منزل کشتی را بدست آورده

افواج را از آب بگذرانیم شاهجهان عبدالله خان را با هزار و پانصد سوار نامزد کرد تا از گذری
که اورا رهنمائی کند عبور نموده بر سواردی ابراهیم خان تاخت برد و ان افواج برهبری بلیه
راجه بسرعت باد از آب گذشته بدریاخان پیوست چون این خبر بابراهیم خان رسید سراسیمه
بعزم رزم شتافت نورالله نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی او بود با هزار سوار هراول
قرار داد و احمدبیگ خانرا با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در غول ایستاد و بعد
از تلاقی طرفین جنگ عظیم در پیوست عبدالله خان بر فوج هراول تاخته نورالله را منهزم
ساخت و جنگ به احمدبیگ خان پیوست او مردانه ایستاده زخمهای منکر برداشت
ابراهیم خان از مشاهده اینحال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بر فوج
ابراهیم خان حمله اورد و رفیقان او عنان ثبت از دست داده طریقه هزیمت سپردند
و سررشته انتظام افواج از هم گسیخت و ابراهیم خان با معدودی پای عزیمت برجا
داشت هرچند مردم او را جلو گرفته خواستند که ازان معرکه بی مهلکه برآید راضی
نشده که مقتضای همت و مردانگی این کار نیست چه دولت بهتر ازینکه در
خدمت بادشاهی جان نثار کنم هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف هجوم
اورده بزخمهای کاری کارش تمام ساختند و نظربیگ نامی از نوکران عبدالله خان
مباشر قتل او گردید بالجمله سر او را بریده پیش شاهجهان فرستاد و جمعی که در
حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان فتح جنگ وقوف یافته دلها از
دست دادند درینوقت رومی خان نقبی را که بپای حصار رسانیده بود آتش
داده چهل درعه از دیوار حصار منهدم گشت و حصار مسخر گردید و گریختگان
خود را در دریا می انگندند و اگر کشتی بدست می امد هجوم اورده غرق
می گشتند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله پای انها بود رفته ملاقی می
شدند و میرک جلایر که از عمده های ان صوبه بود دست گیر شد و از همراهان
شاهجهان عابد خان دیوان و شریف خان بخشی و سید عبدالسلام بارهه و
حسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار گشتند و چون احمد بیگ خان با جمعی
از منصبداران ان صوبه از میدان نبرد بر امده بصوب ڈهاکه که دارالملک بنگاله است
و اهل و عیال و اندوختهای میرزا ابراهیم خان نیز در انجا بود رو نهاده بود لشکر
شاهجهان نیز بدانصوب حرکت نمود چون بڈهاکه رسید احمد بیگ خان کام
و ناکام با دیگر مردم بملازمت میرسند و مبلغ چهل لک روپیه از اموال ابراهیم خان
و پنج لک روپیه از اموال میرک جلایر وغیره متصرف گشتند و پانصد زنجیر فیل
و چارصد راس اسپ گونت که دران ولایت بهم میرسد از ضمایم غنایم گشته و اقمشه
و امتعه اکثر و اوفر بقید ضبط در اورده نواره و توپخانه چندان که در خور بادشاهان
ذی شوکت بود بدست افتاد سه لک روپیه بعبدالله خان و دولک روپیه براجه بهیم
و یک لک روپیه بداراب خان و یک لک روپیه بدریا خان و پنجاه هزار روپیه بوزیر خان
و پنجاه هزار روپیه بشجاعتخان و پنجاه هزار روپیه بمحمد تقی و پنجاه هزار روپیه

به بیرم بیگ بخشیدند و همچنین بمردم دیگر درخور پایه و مراتب کم و بیش
رسید و چون از ضبط انملک وا پرداخت داراب خان پسر خانخانان را که تا حال
مقید بود از قید بر آورده و سوگند داده حکومت ملک بنگاله را باو تفویض فرمودند
زن او را با یک دختر و یک پسر شاهنوازخان همراه گرفتند و بعزم تسخیر ملک بهار
متوجه شدند و راجه بهیم پسر رانا را که درین هرج و مرج از خدمت او شان جدائی
اختیار نکرده بود برسم منقلا با فوجی پیشتر از خود بصوب پتنه روانه گردانیده خود
باعبدالله خان و دیگر بندها از پی او شتافت صوبه پتنه که در جاگیر شاهزاده پرویز
مقرر بود و ایشان مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست انملک مقرر داشته
اله یار پسر افتخار خان و بیرمخان افغان را بفوجداری گذاشته بودند پیش از رسیدن
راجه بهیم پای همت انها از جا رفت و توفیق یاوری نکرد که حصار پتنه استحکام داده
روزی چند تا رسیدن لشکر مقفل دارند تا الهآباد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم
بشهر پتنه در آمده انملک را متصرف گشت و بعد از چند روز شاهجهان با بسیاری
از کمکیان به بنگاله رسید و جمعي کثیر از متعینان بهار و جاگیرداران انجا اقرار همراهي
دادند و از اطراف و نواحي نیز پنج شش هزار سوار آمده نوکر شدند و سید مبارک
که حارس قلعه رهتاس بود باوجود استحکام قلعه و استعداد قلعداري حصار را حواله
نمود زمیندار اوچینه و دیگر زمینداران انحدود که باراده رفاقت پیوستند و عبداللهخان
و راجه بهیم را بطریق منقلا بصوب الهآباد و دریا خان را با فوجي بجانب مانک پور
فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود چون عبدالله خان بگذر جوسیهه پیوست جهانگیر
قلیخان پسر خـــان اعظم که حکومت جونپور داشت نزد میرزا رستم بالهآباد رفته
و عبدالله خان از عقب شتافته در قصبه جهوسي که برلب آب گنگ در مقابل الهآباد
واقع است فرود امد بهیم بفاصله پنجکروه از الهآباد اقامت نمود و شاهجهان بجونپور رسیده
توقف ورزید عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم که همرا داشت از آب
عبور نموده درظاهر الهآباد فرود آمده بکار محاصره پرداخت و میرزا رستم در قلعه
متحصن گشته رایات جنگ و جدال افراخت و از درون و برون سفیر تیر و تفنگ پیام مرگ
و شور اجل در گوش دلیران می انداخت فتنه و آشوب عظیم دران سرزمین پدید آمد
اکنون عنان اسپ خوشخرام خامه را بجانب تحریر احوال دکن منعطف میگرداند
سابقاً تحریر یافته که عنبر حبشي علي شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده
نهایت عجز و فروتني ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او
مفوض باشد و چون او را بعادلخان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود
امید آنداشت که بامداد بندهاے درگاه سلاطین سجده گاه آثار تسلط برو ظاهر سازد و
همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او تلاش میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه
اعتبار او حواله شود آخر فنون عادلخان کارگر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از
دست داده بکامروائي عادلخان پرداخت و چون عنبر برسر راه بود ملا محمد لاري

وكيل عادل خان از جانب او نگراني خاطر داشت مهابتخان فوجي از لشكر منصور
ببالا گهاٹ تعین فرمود كه بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند عنبر از شنیدن
این خبر متردد و متوهم گشته با نظام‌الملك از شهر كهركي برآمده بقندهار كه برسر
ولایت گولكنده واقع است شتافت و فرزندان را باحمال و اثقال بر فراز قلعه دولت آباد
گذاشته كهركي را خالي ساخت و شهرت انداخت كه بسرحد قطب‌الملك میروم كه
زر مقرر خود را ازو باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاري به برهانپور پیوست
مهابتخان تا شاه پور استقبال نموده نهایت گرمي و دلجوئي ظاهر ساخت و ازانجا
باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند راے را بحكومت و حراست
شهر برهانپور گذاشت و جادو راے و اودی رام را بكمك مقرر داشت و پسر اولیں و برادر
دویمي را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست
مقرر گشت كه او با پنجهزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سربلند راى تمشیت احكام
و انتظام مهام نماید و امیں‌الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شتابد بایذقرارداد
مشاراليه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند
به محمد امین ولد او نیز خلعت و اسپ و فیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرچ عنایت
گردید و محمد امین را همراه خود گرفتند مهابتخان از جانب خود یكصد و ده راس
اسپ و دو زنجیر فیل و هفتاد هزار روپیه نقد و یكصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر
او و دامادش تكلیف نمود نوزدهم خورداد نزول حضرت شاهنشاهي در خطهٔ كشمیر
اتفاق افتاد اعتقاد خان از نفایس كشمیر كه دریندمت ترتیب داده بود برسبیل
پیشكش معروضداشت دریںولا بمسامع جلال رسید كه یلنگتوش اوزبك سپه سالار نذر محمد
خان اراده نمود كه حوالي كابل و غزنیں را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان
بامراے كه بكمك او مقرر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقابله همت مصروف داشته
بنابران غازي بیگ كه از خدمتگاران نزدیك بود بډاكچوكي رخصت شد كه از حقیقت
كار اطلاع حاصل نموده خبر مشخص بیارد و از قضایا آنكه چون عبدالعزیز خان قلعه
قندهار را بجهت نه رسیدن كمك بشاه عباس حواله نمود و ایں معني بر مزاج
شاهنشاهي گراني داشت دریںولا او را حواله سیدو نام منصبدارے فرمودند كه از بندر
سورت بر كشتي نشانیده بمكه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شد كه مشاراليه را
از هم گذرانند ان بیچاره در اثناے راه بقتل رسید خواجه مذكور از كشاده روئی
و خوشخوئي و بے تكلفي بهره مند بود امید كه از اهل امرزش باد در هفتم ماه تیر
ارام بانو بیگم همشیره قدسیه انحضرت بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد حضرت عرش
آشیاني آں عفت سرشت را بغایت دوست میداشتند در چهل سالگي چنانچه بدنیا
آمده بود رفت دریں تاریخ از عرضداشت غازي بیگ بوضوح پیوست كه یلنگتوش بجهت
ضبط الوس هزار جات كه توزك انها در حدود غزنیں واقعست و از قدیم بجاگیر غزنیں
خان مالگذاري مینمودند و قلعه در موضع صوار از مضافات غزنیں ساخته همشیره زاده

خود را بافوجی انجا گذاشته بود اماده گشته است سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و مالگذار حاکم کابل ایم بلنگپوس میخواهد که مارا به تعدي آمل و فرماں بردار خود سازد اگر شر او را از ما کفایت کنند و دست تعدي او را از ما باز دارند بدستور سابق رعیت و فرمان پذیرایم و الا ناگزیر باو ملتجي گشته خود را از اسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی بکمک هزاره فرستاد و خواهر زاده پلنگپوس بمدافعه و مقابله پیش آمده در اثنای زد و خورد جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور قلعه او را باخاک برابر ساخته بظفر و فیروزی عنان معاودت معطوف داشتند پلنگپوس از استماع اینخبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلیخان دارائے توران التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را ازان انفعال بر آرد و در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمدہ‌هاے لشکر او تجویز این جرأت و بے باکي نمی نمودند بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت حاصل نموده با ده هزار سوار از اوزبک و المانچي روے ادبار بدین حدود نهاد خانزاد خان از استماع اینخبر مردمی را که در تهانجات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و بندهاے جانسپار و بهادران عرصه کارزار از همه یکدل و یکرو بجنگ قرار دادند بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع شیرگره که درده کروهی غزنین واقع است معسکر اراستند و از انجا افواج را ترتیب داده وچیته پوشیده متوجه پیش شدند و خانزاد خان با جمعی از منصبداران پدر خود در غول پاے ثبات افشرد و مبارز خان افغان و اندراے سنگدلی و سید حاجي و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و همچنین فوج چرانغار و برانغار بائین شایسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه تعالی نصرت و فیروزي درخواست نمود و چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کروهي غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان را بخاطر میرسد که شاید روز دیگر تلاقي فریقین اتفاق افتد قضارا همین که سه کروه از موضع شیرگره گذشته قراولان اوزبک نمایان شدند قراولان منصور قدم جلادت پیش گذاشته جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه و فیلان کوه شکوه اهسته و ارمیده بان انداخته اتفاقاً پلنگپوس در پس پشته به توغچي شده ایستاده بود و قصدش انکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه میرسد از کمین گاه برآمده کار زار نماید مبارزخان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعي را بکمک قراولان میفرستد و انهم نیزکس نزد پلنگپوس فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه میسازد یک کروه بلشکر مانده سپاه غنیم نمایان میشود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود یکفوج او با لشکر هراول منصور مقابل مي گردد و خود با فوج دیگر بفاصله یک تفنگ ایستاده عنان ادبار مي کشد چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هراول افزوني داشت بهادران غول گرم و گیرا شتافته خود را بکمک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار میزنند و از پس فیلان جنگي را دوانیده کارزار مي نمایند و جنگ بامتداد و اشتداد مي کشد در چنین وقت پلنگپوس

خود را بکمک میرساند و معهذا کاری نمیسازد و پاے همت از جا می لغزد و بهادران عرصهٔ شهامت دربرداشتن و بستن و تاختن و انداختن کار نامهٔ جلادت و جانسپاری بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برمي گردانند و هزبران بیشهٔ شهامت آن بخت برگشته را تا قلعه حماد که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبک علف تیغ بیدریغ ساختند و موازي هزار راس اسپ و اسلحه بسیار که مخالفان در راه از گراني انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود بتائید ایزد جل سبحانه چهره کشائي مراد گشت چون این خبر بهجت اثر بمسامع جلال رسید بندهاے شایسته خدمت که درین جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام درخور استعداد و حالت خویش باضافه منصب و اقسام مراحم خسرواني و نوازش خاقاني سربلندي یافتند پلنگپوس اوزبک است نامش چنین بوده پلنگ برهنه را گویند و پوس سینه را گویا در جنگی سینه واز تاخته بود و ازان روز پلنگپوس اشتهار یافته اکثراوقات درمیان قندهار و غزنین بسر مي برد و چون مکرر بخراسان شتافته دست برد سپاهیانه نموده توان گفت که شاه عباس ازو درحساب بود مقارن اینحال از عرضداشت فاضل خان واقعه نگار دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاري به برهانپور رفت و خاطر اولیاے دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت و شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر از فتنه سازي و نیرنگ پردازي خانخانان نگراني داشت و داراب پسر او در خدمت شاهجهان بود بصلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظربند نگاه میداشتند و مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهت او برپا کنند و جانا بیگم صبیه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم معتبر بر درخانه او پاس دارند بعدازانکه جمعی را بجهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند و خواستند که فهیم نام غلام او را که از عمدهاے دولت او بود و شجاعت را باکارداني جمع داشت مقید سازند او رایگان خود را بدست دیگري نداد و پاے همت افشرده با پسر و چندی از نوکران داد مردي داده جان فداے آبرو نمود در خلال این احوال افضلخان دیوان شاهجهان که در بیجا پور مانده بود بدرگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت ومشمول عواطف خسروانه گردید ومقارن این خبر نبود ارای شاهزادگان باهمدگر رسید شرح این داستان آنکه چون سلطان پرویز و مهابتخان بحوالی الهآباد رسیدند عبدالله خان دست از محاصره قلعه بازداشته بجهوسی مراجعت نمود چون دریا خان بافوجی کنار آب را استحکام داده بود و کشتیهارا بجانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر بادشاهی در توقف افتاد و شاهزاده پرویز و مهابتخان در کنار آب مذکور معسکر آراستند و دریا خان ضبط گذرها مینمود تا آنکه زمینداران بیس که دران حدود اعتباری دارند سي منزل کشتي از اطراف بدست آورده چند کروه بالای آب گذاری بهمرسانیده راهبري کردند تا دریا خان آگاهي

یافته بمدافعه و مقابله پردازد لشکر بادشاهي از آب گذشت لا علاج دریا خان صلاح در
توقف ندیده بجانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز با شاهزاده بطرف
جونپور روان شدند و التماس نهضت بصوب بنارس کردند شاهجهان پردگیان حرم را بقلعه
فلک اساس رهتاس فرستاده خود بطرف بنارس حرکت نمود و عبدالله خان و راجه
بهیم و دریا خان بلشکر پیوستند شاهجهان به بنارس رسیده از اب گنگ گذشت و برکنار
آب لونس اقامت نمود شاهزاده پرویز و مهابتخان بدمدمه رسیدند و اقا محمد زمان
طهراني را با طایفه انجا گذاشته از آب گنگ گذشتند و خواستند که از آب لونس عبور
نمایند بیرم بیگ مخاطب بخاندوران بفرموده شاهجهان از آب گنگ بگذشت وروے بآقا
محمد زمان آورد و محمد زمان بجهوسي شتافت بعد از چهار روز خاندوران با غرور موفور
در رسید اقا محمد زمان باستقبال شتافت و دران معرکه دستبردی عظیم و کاری شگرف کرد
خاندوران بعد از هزیمت سپاه خود در رزمگاه توقف نموده تنها بهر طرف می تاخت
و می کوشید تا بقتل رسید سر اورا بدرگاه شاهزاده پرویز فرستادند و ازانجا بر نیزه کردند
رستم خان که سابقاً نوکر شاهجهان بود گریخته بشاهزاده پرویز پیوسته بود گفت خوب
شد که حرامخور بقتل رسید جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان حاضر بود گفت اورا
حرامخور و باغي نتوان گفت ازو حلال نمک تر مرد نباشد که در راه صاحب خود جان
داده و ازین بیشتر چه توان کرد بنگرید که اکنون نیز سرش از همه سرها بلند تر است
بالجمله بعد از واقعه خاندوران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد و اقا محمد زمان را نوازش
فرمود بعد ازین واقعه شاهجهان با سرداران سپاه کنکاش نمود اکثر دولتخواهان خصوصاً
راجه بهیم صلاح در جنگ صف دیدند مگر عبدالله خان که اصلا راضي باین نمیشد
و بعرض میرسانید که چون لشکر بادشاهی بحسب کمیت بر سپاه ما فزوني دارد چنانچه
لشکر بادشاهي قریب چهل هزار سوار موجود است و لشکر شاهي از نوکران قدیم
و جدید تا هفت هزار سوار نمي کشد مناسب حال ان و صلاح دران است که لشکر
جهانگیري در همین سرزمین گذاشته خود راه از را اوده و لکهنئو بنواحی دهلي رسانیم
چون این گروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیک رسند بطرف دکن متوجه شویم ناگزیر
لشکر بادشاهی از بسیاري گراني و حرکت اسباب حشمت عاجز شده آشتی خواهند
کرد و اگر صلح صورت نه بندد دران زمان بمقتضاے وقت عمل باید فرمود شاه جمجاه
از کمال غیرت و جلادت این سخن را بسمع قبول اصغا نه نموده قرار بر جنگ صف
داده و باین عزیمت پا در رکاب آورده ترتیب افواج فرمود در غول خود ایستاده
در برنغار عبدالله خان و جرنغار نصرت خان و در هراول راجه بهیم و بردست راست
راجه دریا خان با طایفه افغانان و بردست چپ بهار سنگهه وغیره پسران نرسنگدیو و در
التمش شجاعت خان و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه و رومي خان میر آتش توپخانه را
روانه ساخت مقارن این حال شاهزاده پرویز و مهابتخان صفوف نبرد آراسته
بعرصه کارزار شتافتند و کثرت سپاه بادشاهي بمثابه بود که سه طرف لشکر شاهجهان را

رو گرفته حلقه سان درميان داشت و رومي خان ميرآتش توپخانه را پيش برد يمكن
ه برابر گوله توپ انداخته باشد از غرايب اتفاقات آنكه يک گوله بر كسي نخورد و
وبهاے گرم شده از كار باز مانده و چون فاصله ميان توپخانه و هراول فوج شاهجهان
سيار شد هراول لشكر بادشاهي بجانب توپخانه مطمئين خاطر شتافت و مردم
وپخانه تاب نياورده راه هزيمت سپردند و توپخانه بتصرف مردم بادشاهي
رآمد از مشاهده اين حال دريا خان افغان كه در دست راست هراول بود بے جنگ
اه فرار سپرد و از برگشتن او فوج دست چپ هراول نيز ويران گرديد ناگزير راجه
بهيم كثرت مخالف خود را بنظر اعتبار در نياورده با معدودے از راجپوتان قديمي
خويش توسن همت بر انگيخته بر قلب لشكر بادشاهي رسيده به شمشير آبدار
كارزار نمود و جتا جوت نامي فيلي كه در پيش بود بزخم تير و تفنگ از پا افتاد
و آن شير بيشه جرأت و جلادت با راجپوتان جان نثار پاے مردانگي قايم كرده
آثار شجاعت و تهور ظاهر ساخت جوانان چيده و سپاهيان جنگيده كه بر گرد و پيش
سلطان پرويز و مهابتخان ايستاده بودند از اطراف و جوانب هجوم آورده آن يكه تاز
را به تيغ بيدريغ بر خاک هلاک مي انداختند و او تا رمقي داشت كارزار كرد و جان
نثار شد و بهيم راتهور و پرتهي راج و اكهراج راتهور با چندے از متهوران رزم دوست
در عرصه كارزار زخمي افتادند و از كشته شدن راجه بهيم و برهم خوردن فوج هراول
شجاعت خان كه رفيق فوج التمش بود نيز منهزم شد و شيرخواجه كه سردار اين فوج
بود قدم برجا داشته مقتول گرديد چون فوج هراول و التمش از پيش برخاست و
جنگ بقول رسيد فوج جرنغار كه سركرده آن نصرت خان بود تاب نياورده طرح داد و
شاهجهان بعبدالله خان كه در برنغار بود و جمعي از سپاه كه مجموع به پانصد سپاه
نمي كشد پاے تحمل استوار كرده دلاوران را ترغيب و تحريض مي نمود تا آنكه اكثري
كشته و زخمي شدند غير از فيلان علم و توغ و قور خانه خاصه و عبدالله خان كه بجانب
دست راست باندک فاصله ايستاده بود چيزے بنظر در نمي آمد دريندوقت تيرے
بچيته خاصه رسيد و ايزد جل اسمه ذات مقدس را بجهت مصلحتي محافظت نمود
و شيخ تاج الدين را كه از خلفاے خواجه باقي است قدس سره كه دران معركه همعنان
شاهجهان بود تيرے بر رخساره خورده از بناگوش سر بر آورده، دريندوقت شاهجهان
يوسف خان را نزد عبدالله خان فرستاد و پيغام كرد كه كار بجاے نازک رسيده مناسب
حال و ملايم شان ما اينست كه با معدودے كه همراه مانده اند توكل بكرم الهي
نموده بر قلب لشكر بادشاهي بتازيم تا انچه رقمزده كلک تقدير است بظهور رسد عبدالله
خان خود نزديک رفته گفت كه كار ازان گذشته كه بر تاخت و ترده اثرے مترتب
گردد و اين دست و پازدن محض بيهوده و بيفايده است سلاطين سلف چون اميرتمور
صاحبقران و حضرت بابر بادشاه و همچنين اكثر صاحبان داعيه را در مبادي سعي و تلاش
مكرر چنين و قايع اتفاق افتاده و درانحالت صعب ضبط احوال فرموده عنان از عرصه

کارزار منعطف ساخته اند و بدشمن کامی قرار داده لهذا بدولتی رسیده اند و جمعی
از فدویان که در رکاب سعادت حاضر بودند گستاخانه دست برجلو انداخته سام آنے
از عرصه کارزار بر آوردند و لشکر بادشاهی به اردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط
اموال و اسباب پرداختند و اینقدر را غنیمت شمرده بتعاقب نشتافتند و شاهجهان
بچهار کوچ برفراز قلعه رهتاس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعداری
خاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش را که در همان ایام قدم بعالم وجود نهاده بود
با دایه‌ها و انکها در انجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم بجانب پتنه و بهار
نهضت فرمود چون این اخبار بمسامع قدسیه رسید مهابتخان را بخطاب خانخانان
سپه سالار مامور ساخته بمنصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار از قرار دو اسپه
و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و تمن و توغ علاوه عواطف گشت اکنون مجملی از
سوانح دکن رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسر حد ولایت قطب الملک
شتافته مبلغ مقرری که هرسال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دوسال
موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدداً بعهد و سوگند خاطر ازانجانب پرداخت
و بحدود ولایت بندر رسید و مردم عادلخان را که بحراست انملک مقرر بودند زبون
و بی استعداد یافته غافل برسر انها تاخت و بندر تاراج نموده ازانجا با جمعیت
و استعداد فراوان شتافت و چون عادلخان اکثر از مردم کاردیده و سرداران پسندید خودرا
همراه ملا لاری بر برهانپور فرستاده بود و جمعی که بدفع شراو کفایت کنند حاضر نداشت
صلاح وقت در پاس عزت و محارست خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن گشت
و باستحکام برج و باره و لوازم قلعداری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکری
که همراه او به برهانپور بود فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور بتاکید و مبالغه
نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر وهویداست
وخود را از متعلقان آندرگاه میدانم دریندوقت که عنبر نا حق شناس با من چنین
گستاخی نموده چشم اندارم که جمیع دولتخواهان بادشاهی که در صوبه موجود اند
بکمک من متوجه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار
در دامن روزگار او گذاشته آید در هنگامی که مهابتخان با بادشاهزاده پرویز متوجه
الهآباد شد سربلند رای بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که
در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح
او انحراف نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده
لک روپیه باشد بصیغهٔ مدد خرچ لشکر بمتصدیان انجا داد و نوشته هامی عادلخان درباب
کمک بمهابتخان* رسید و او نیز تجویز اینمعنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بے تامل و
توقف همراه ملا محمد لاری بکمک عادلخان شتابند ناگزیر سربلند رای با معدودی در برهانپور
توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جانسپارخان حاکم
بیر و رضویخان و ترکمان خان و عقیدت خان بخشی و اسدخان و عزیزالله خان وجادو رای

و اودا جي رام و ساير امرا و منصبداران که از تعینات صوبهٔ دکن بودند با ملا محمد لاري بکمک عادل خان بقصد استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر ازینمعني وقوف یافت او نیز نوشتها به بندهاے درگاه فرستاد که از غلامان درگاه ام نسبت بسگان آنجناب دارم و بے ادبي از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابي و استیصال من درآمده اند و به تکلیف عادل خان و به تحریک ملا محمد برسر من مي آیند میان من و عادل خان بر سر ملکي که در زمان سابق به نظام الملک متعلق بود و الحال او متصرف گشته نزاع است اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه در مشیت حق است بظهور آید آنها باین حرف او التفات نفرموده کوچ برکوچ متوجه آنصوب گردیدند هرچند عنبر بالحاح و زاري افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجا پور برخاسته بحدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز میگذرانید و سعي دران داشت که کار بجنگ رسد و ملا محمد بامراے بادشاهي سر در دنبال داده فرصت نمي داد هرچند سرانداز ي و مدارا مي نمود حمل بر عجز و زبوني او کرده در شدت مي افزودند و چون کار برو تنگ آمد و اضطرار دامنگیر گشت ناگزیر در روزي که مردم بادشاهي غافل بودند و میدانستند که جنگ نمي کند ترکها از دور نمایان ایشان گردیدند که ترک جنگ نموده برآمده اند و میخواهند که گریخته بروند درین وقت بر مردم عادل خان ریختند و میان مردم او و عنبر جنگ سخت در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود کشته شد ازینجهت سپاه عادل خان را سررشته انتظام گسیخته گشت و جادو راے و اودا جي رام دست بکار نبردند و راه فرار پیمودند عنبر ناگاهي کار خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادل خان واقع شد و اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر انها بود گرفتار شدند و ازان گروه فرهاد خان را که تشنهٔ خون او بود از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امراے بادشاهي لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و خنجر خان گرم و گیرا خود را باحمد نگر رسانیده باستحکام قلعه پرداخت و جانسپار خان نیز برگشته به بیر که در جاگیر او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعي دیگر که ازان ورطه هلاکت برآمدند بعضے خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهے به برهانپور شتافتند و چون عنبر بمراد خویش کامیاب گردید و انچه در مخیله او نگذشته بود بر عرصهٔ ظهور جلوه‌گري نمود اسیران سرپنجه تقدیر را مسلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته بمحاصره پرداخت لیکن هرچند سعي نمود کارے از پیش نرفت ناکام جمعے را بر دور قلعه گذاشته بجانب بیجا پور عنان عزیمت معطوف داشت عادلخان باز متحصن شد و عنبر تمام ملک او را تا حدود متعلقه بادشاهي که در بالا گهات بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولا پور را که پیوسته میان نظام الملک و عادلخان برسر آن نزاع میبود محاصره کرد و یاقوتخان را با فوجي

عظیم بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعهٔ شولاپور را بضرب دست و زور بازوے قدرت مفتوح گردانید از استماع این اخبار وحشت آثار خاطر اقدس شاهنشاهی باشوب گرائید در خلال این احوال مکتوب نذر محمد خان والی بلخ بنظر مقدس در آمد خلاصه مضمون آنکه این نیازمند آنحضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خود میداند پلنگپوش بے رخصت این خیر اندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمد الله که تادیب شایسته یافت چون نیز غبار نقار درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده امید وار است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغیر فرموده بجاے او دیگرے را تعین فرمایند ازانجا که کام بخشی شیوهٔ پسندیدهٔ است انصوبه بمدارا لمهام خواجه ابوالحسن تفویض یافت احسن الله پسر خواجه بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعین گشت و فرمان شد که پنجهزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید و فرمان شد که خانزاد خان روانه درگاه شود چون زمستان در آمد و خوبیهاے کشمیر آخر شد بنابران بتاریخ بیست و پنجم شهریور رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت او در ساعت سعید دران شهر میمنت بهر نزول دست داد مقارن آن صوبه داری پنجاب از تغیر صادق خان برکن السلطنت آصفخان مقرر شد و در خلال این احوال بطرف هرن مناره که از شکار گاه هاے خاص بود توجه فرمودند درین تاریخ خانزاد خان از کابل آمده شرف آستانبوسی دریافت و چون خاطر اقدس مظاهر از نشاط شکار وا پرداخت عنان معاودت بدارالسلطنت انعطاف یافت درینوقت عرضداشت مهابتخان رسید مرقوم بود که شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد و شاه پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان دارابخان پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته بود بعد از جنگ لونس و انعطاف عنان او را در قلعه رهتاس گذاشتند بداراب خان نوشتند که در گرهی خود را بملازمت رساند داراب خان از ناراستی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره میدارند ازینجهت نتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاهجهان از آمدن داراب مایوس شد و همراه جمعی که مصدر کاری و ترددی توانند شد نمانده بود ناگزیر از آشوب علت خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرمودند و کارخانجات و بیوتات همراه گرفته بهمان راه که ازدکن آمده بودند رایت عزیمت بر افراشتند وچون داراب چنین اداے ناپسندیده بظهور آورده خود را مطرود ازل و ابد ساخته عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشت و حکم بزمینداران بنگاله شد

که داراب را که در قبل داشتند دست تعرض ازو کوتاه داشته روانه ملازمت سازند و او
آمده مهابتخان را دید و چون خبر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید بمهابتخان
فرمان شد که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت باید که برسیدن فرمان گیتی
مطاع سرآن سرگشته بادیه ضلالت و گمراهي را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد بالجمله
مهابتخان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جداساخته بدرگاه فرستاد و درین
هنگام خانزاد خان را خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ خاصه
مرحمت فرموده بصاحب صوبگي بنگاله فرستادند و مقارن آن فرمان جهان مطاع
بطلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخاناني داشت صادر گشت و چون در
صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجه تقدیر گشته
در قلعه دولت‌آباد محبوس ماندند و شاهجهان از ملک بنگاله بصوب ملک دکن
عنان انعطاف تافت ناگزیر مخلص خان برجناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوري
یافت که سزاولي نموده ایشان را بامراے عظام روانه دکن سازد درینولا قاسم خان را از
تغیر مقربخان بحکومت و حراست اگره خلعت افتخار بخشیدند و درین تاریخ عرضداشت
اسد خان بخشي دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت خان حبشي با ده
هزار سوار موجود بملکاپور که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سر بلند رای
از شهر بر امده قصد ان دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنهار تا
رسیدن کمک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوئی نکند و باستحکام برجها پرداخته در
شهر تحصن گزیند در اواسط اسفندار مذ سنه هزار و سي هجري ارتفاع رایت اقبال
ایت بدستور معهود بجانب کشمیر اتفاق افتاد و از وقایعی که در ابتدای انیسال بظهور
آمد انکه شاهجهان بولایت دکن رسیده و عنبر شروع در خدمتگاري نموده بجهت
هواخواهي ایشان فوجی بسر کردگي یاقوت خان بحوالي برهانپور فرستاده که بتاخت
و تاراج پردازند و بشاهجهان نوشت که بزودے بدانصوب حرکت نمایند شاهجهان
بدانسمت توجه نموده دیول گانو را مخیم ساخت و عبدالله خان و محمد تقي
مخاطب شاهقلي خان را بفوجي تعین نمود که باتفاق یاقوت خان برهانپور را محاصره
نموده بلوازم قلعه گیري پردازند و متعاقب انها خود نیز متوجه شده در لال باغ که در
سواد شهر واقع است فرود امد راو رتن و دیگر بندهاے بادشاهي که در قلعه بودند در
استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام و لوازم کار اگهي بتقدیم رسانیده متحصن گشتند و
شاهجهان فرمود که از یک طرف عبدالله خان و از جانب دیگر شاه قلي خان بقلعه
بچسپند قضا را در طرفی که عبدالله خان بود غنیم هجوم اورد و جنگ صعب پیوست
و شاه قلي خان بافدائي خان و جان نثار خان دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را
برداشته بحصار در آمد و سربلند راے جمعی از مردم کار کرده خود را برابر عبدالله خان
گذاشته خود برسر شاه قلي خان تاخت و چون اکثرے از نوکران زر بنده در کوچه و
بازار متفرق شده بودند شاهقلي خان با معدودی در میدان پیش ارک پاے همت

افشرده بمدافعه و مقابله پرداخت تا آنکه چندی از بندهاے بادشاهی که با او بودند بقتل رسیدند ناگزیر به ارک در آمده در قلعه را بست و سربلند راے محاصره نموده کار برو تنگ ساخت شاه قلي خان از روے اضطرار قول گرفته او را دید چون اینخبر بشاهجهان رسید مرتبه دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هرچند مبارزخان و جانسپار و دلیران عرصهٔ کارزار شرایط سعي و کوشش بجا آوردند اثرے بران مترتب نگشت و از مردم روشناس شاه بیگ خان و سرانداز خان و سید شاه محمد نقد حیات در باختند و بار سویم خود سوار شده حکم یورش نمود و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیران قلعه کشا قدم جرات و جلادت پیش نهاده کارنامهاے شجاعت ظاهر ساختند و از اعیان اهل قلعه بودنخان با جمعی از برادران و بابا میرک داماد لشکر خان و بسیارے از راجپوتان و راوتان علف تیغ انتقام شدند دریتوقت که کار بر متحصنان بدشواري کشیده بود قضارا تیر تفنگي بگردن سید جعفر رسیده پوست مال گذشت و او اضطراب کرده برگشت و از عنان تافتن او تمام دکهنیان سراسیمه راه فرار سپرده بسیاری از بیدلان را باخود بردند و مقارن اینحال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابتخان خانخانان سپه سالار با لشکر بادشاهي از بنگاله معاودت نموده بدریاے نربدا رسیده اند ناگزیر شاهجهان بوسعت آباد بالا گهات مراجعت نمود دریتوقت عبدالله خان از شاهجهان جدائي اختیار نموده در موضع اندور نشست و مقارن آن نصرت خان جدائي گزیده نزد نظام الملک شتافته نوکر او شد از سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا کوکلتاش است پدر او از آدمي زادگان غزنین است و مادرش حضرت عرش آشیاني را شیر داده بود و آنحضرت پاس نسبت ایشان داشته میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند و ازو و فرزندانش بارهاے عجیب مي کشیدند در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر و تقریر بے نظیر بود نستعلیق خوب مي نوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا میر علیست باتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از دست اوستادان مشهور هیچ کمي ندارد و در معما نویسي ید طولی داشت لیکن از عربیت ساده بود و در لطیفه گوئي بے مثل و شعر همواری مي گفت این رباعي از واردات اوست

عشق آمد و از جنون برومندم کرد * وارسته ز صحبت خردمندم کرد

آزاد زبند دین و دانش گشتم * تا سلسله زلف کسی بندم کرد

وفات خان اعظم در شهر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد و لاش او را در دهلی برده بجوار روضه سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیک بقبر پدرش بخاک سپردند چون خان اعظم مسافر دارالملک بقا گشت داور بخش را بحضور طلبداشته خانجهان را بصاحب صوبگي گجرات سرفرازي بخشیده حکم شد که از آگره باحمد آباد شتافته محافظت انملک نماید *

جشن بستمین نوروز از جلوس همایون

مطابق سنه ١٠٣٤ هجری روز مبارک شنبه دهم جمادالثانیه سنه هزار و سی و چهار آفتاب جهانتاب برج حمل را نور آگین ساخت و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد و در دامن کوه بهنبر بنشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهی بتفنگ و تیر شکار کردند و در منزل جنگرتهی جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا اینمنزل ارغوان زارها سیر فرمودند و چون درین موسم کوتل پیرپنجال از برف مالا مال میباشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بلکه محال لاجرم نهضت موکب گیهان شکوه از راه گریوه پونچ اتفاق افتاد درین کوهستان نارنج بهم میرسد و دو سال و سه سال بر درخت میماند و از زمینداران انجا شنیده شد که قریب بهزار نارنج در یکدرخت میباشد درین اثنا ابو طالب پسر آصفخان بحکومت لاهور بنیابت پدر مرخص گردید و درینولا سید عاشق پسر سردار خان بکوهستان شمالی پنجاب که ضبط و ربط آن بعهده پدرش بود دستوری یافت و او را بکامگار نامور گردانیده منصب چهار صدی و صد و پنجاه سوار عنایت فرمودند روز جمعه بیست و نهم در منزل نور آباد که بر لب دریاے بهت واقعست نزول اتفاق افتاد از گهات بهت تا کشمیر بدستوریکه تا پیرپنجال در راه منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست درینچند منزل اردوی گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه ابشاری خوش بنظر در آمد که از اکثر ابشار های کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه درع باشد و عرض آبریز چهار دراع متصدیان منازل صفه عالی محاذی آن بسته بودند ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت بر صفحه روزگار یادگار ماند درینمنزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبات کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت و مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سایر اصناف گروه گروه بر سبیل استقبال دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد و بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند روز سه شنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین بعمارت دلنشین کشمیر جنت نظیر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که میان دولتخانه واقعست اکثرهای شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و منور داشت و در تماشای بیرون شهر اقسام شگوفه جمال افروزی می نمود و چون بتواتر پیوسته در کتب طب خصوص ذخیره خوارزم شاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر بیشتر خورده

شود انقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهي بجهت امتحان کشتني
واجب‌القتلی را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل
مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیری در احوالش راه نیافت روز دیگر ضعف آن که هشتاد
مثقال باشد خورانیدند لیکن به پستم اشنانشد تا بخندیدن چه رسد و مردن خود
چه صورت دارد دربنولا بحفظ و حراست کانگره به انیرای سنگدلن مفوض گشت
و داور بخش از گجرات آمده ملازمت نمود درین آیام مزاج سردارخان از اعتدال
انحراف ورزیده بیماري سوءالقنیه باو عارض شد و رفته رفته منجر باسهال دموی
گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزار و سي و پنج در قصبه ملتان ودیعت حیات
سپرده او را در ده نو حصار که زادگاه او بود مدفون ساختند در سال پنجاهم از ولادتش
سپری شد و چون اینخبر بمسامع علیا رسیده فوجداري کوهستان شمالي پنجاب بالفخان
که از کومکیان او بود تفویض یافت و فرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد
و درهمین روزها مصطفی‌خان حاکم تهته رحلت نمود صوبه مذکور بشهریار عنایت شد
دربنولا از عرضداشت اسد خان بخشي دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیول گانون
رسیده و یاقوت خان حبشي با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سربلند رای پای
غیرت بجمعیت برجا داشته بلوازم قلعداري همت گماشته وپیوسته از بیرون جنگ می
اندازند وهرچند دست وپای میزنند کاری نمیسازند وبعد ازچند روز خبر رسید که مردم عنبر
نیز برخاسته رفتند چون اینمعني بعرض همایون رسید سربلندرائے را بصنوف عواطف
و مراحم سرفراز فرموده منصب پنجهزاري و پنجهزار سوار و خطاب رائے راج که در ملک
دکن بالاتر ازین خطاب نمي باشد عنایت نمودند و از سوانح انکه چون شاهجهان دست
از محاصره برهانپور بازداشته بصوب دکن برگشت در اثنائے راه ضعف قوي برمزاج
استیلایافت و در ایام تکسر بخاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پدر والا قدر باید
خواست و بایں اراده حق پسند عرضداشتی مشتملبر ندامت وانفعال از جرایم ماضي
وحال نوشته ارسالداشتند و حضرت شاهنشاهي فرمانی بخط مبارک خویش قلمي
فرموده روانه ساختند مضمون انکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را بملازمت بفرستد وقلعه
رهتاس و اسیر را که در تصرف کسان اوست به بندهائے بادشاهي بسپارد رقم عفو
برجراید تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات باو مرحمت گردد و بعد از ورود
منشور عاطفت شاهجهان اداب استقبال و تعظیم بجا اورده باوجود کمال تعلق و
دلبستگي که بشاهزادهها داشت رضا جوئي والد ماجد را مقدم شموده ان جگرگوشهها
را با نفایس پیشکش از جواهر و مرصع الات و فیلان کوه پیکر که موازي ده لک روپیه
قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و بسید مظفرخان و رضا بهادر که بحراست قلعه
رهتاس مقرر بودند حکم نمود که بهرکس که فرمان بادشاهي ظاهر سازد قلعه را باوسپرده
همراه سلطان مراد بخش بملازمت ایند و همچنیں بحیاتخان نوشت که قلعه اسیر را
به بندهائے بادشاهي حواله نموده روانه حضور او گردد و خود بعد ازان بصوب ناسک

حرکت نموده درین ایام عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر
شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین
بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر خان بخشی
فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار
بادشاهي سرانجام نماید و بنوعی سامان سرکار او کند که از هیچ طرف نگراني خاطر
نداشته باشد در خلال اینحال عبدالرحیم خانخانان بسعادت استانبوس جبین خدمت
نوراني ساخت و زمانے ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت و انحضرت بجهت
دلنوازي و تسلي او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور رسید از آثار قضا و قدر است
نه بمختار ما و شما این رهگذر خجالت و ملالت راه ندهند و بعد از تقدیم مراسم زمین
بوس اشارت رفت که بخشیان اورا آورده در جاے مناسب باز دارند قبل ازین حضرت
شاهنشاهي باغواے نور جهان بیگم آصفخان و فدائي خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده
بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و
خانجهان از گجرات آمده بخدمت و کالت شاهزاده پردازد و درینولا عرضداشت
فدائي خان رسید مرقوم بود که درسارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام
شاهنشاهي نمودم شاهزاده بجدائي مهابتخان و همراهي خان جهان راضي نیستند
و هرچند درینباب بمبالغه و تاکید معروضداشتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن
من در لشکر سود نداشت درسارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو بطلب خانجهان
فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه اینحدود گردد بالجمله چون حقیقت حال
از عرضداشت فدائي خان بعرض مقدس رسید باز فرمان بتاکید تمام بشاهزاده صادر
گشت که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهد و اگر مهابتخان برفتن
بنگاله راضي نشـــود جریده متوجه حضور والا گردد و شما با سایر امرا در برهانپور
توقف نمایند چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار عرصه دلپذیر کشمیر پرداخت
بنابران بتاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سي و پنج هجري رایات عالیات
بصوب لاهور ارتفاع یافت پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال
جانورے میباشد مشهور بهماي و مردم آن سرزمین میگویند که طعمه اش آستخوان ریزه
است و پیوسته بروے هوا پروازکنان مشاهده مي افتد و نشسته کم و بیش میباشد
چون خاطر اشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از
قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد هزار روپیه انعام بیابد قضارا جمال خان
قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورده چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست
بنظر اشرف درآمد فرمودند چینه دان آنرا ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود
چینه دان را شگافتند از حوصله اش آستخوان ریزه برآمد و مردم کوهستان معروضداشتند
که مدار خوراک این بر آستخوان ریزه هاست وهمیشه بر روے هوا پروازکنان چشم بر
زمین دارد هرجا که آستخوانی بنظرش درآید به نول خود گرفته بلند میشود و ازانجا

بر زمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود انگاه میچیند و میخورد درین صورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین است *

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد * که استخوان خورد و طایری نیازارد

سر نولش بکل میماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پرهاے سیاه دارد درحضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار سي و هفت و نیم مثقال میباشد بوزن بر آمد و نواحي لاهور ابوطالب پسر آصف خان بدولت زمین بوس افتخار اندوخت و شب مبارکشنبه سلخ ماهمذکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد و یکه لک روپیه بعبدالرحیم خانخانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد ایلچي شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یکدست شاهین سفید ازانجمله بود بنظر مقدس گذرانید و از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیر نر پیشکش کرد که با بز الفت گرفته در یک قفس میباشد و به آن بز نهایت محبت و الفت ظاهر میسازد بدستورے که حیوانات جفت میشوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را مخفي داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت انگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند اول آنرا بوی کرد و بعد ازان کمرش بدهان گرفته شکست فرمودند که میشی درآوردند فی الفور ازهم دریده خورد باز همان بز را نزدیک آوردند الفت و مهربانی بدستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را برروے سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوانے اهلي و وحشي تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را ببوسد درینولا فاضل خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار عنایت نموده خلعت و اسپ و فیل مرحمت فرمودند و به سي و دو نفر از امرایان آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند و چون مهابتخان فیلانیکه در صوبه بنگاله وغیره بدست آورده بود تا حال بدرگاه والا نفرستاده بود مبلغ هاے کلي از مطالبه سرکار بر ذمه او بود و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابران حکم شد که عرب دست غیب نزد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حساب را ازو باز یافت نموده بخدمت بشتابد و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده بدیوانیان عظام فروغ سپارد مقارن اینحال عرضداشت فدائي خان رسید که مهابتخان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت وخانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود وهمدرینولا عرضداشت خانجهان رسیده نوشته بود که عبدالله‌خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوي را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسالداشته باعتماد کرم و بخشایش آنحضرت نوشته او را بجنس بدرگاه فرستاده ام امید از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده بایس موهبت عظمے در امثال و اقران سرفراز و ممتاز گردانند در جواب او فرمان شد که

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او بعز اجابت مقرون گشت دریں تاریخ طهمورث پسر کلاں شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت شتافت قبل ازیں هوشنگ برادر خورد ا بزمین بوس سعادت پذیرگشته بود درینولا او نیز برهنمونی بخت خود را بقدسی استان رسانید و بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرفرازی انها تسلید نسبت خویش که باصطلاح سلاطین چغتای گورکان گویند فرموده بهار بانو بیگم صبیه خود را به طهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطانخسرو رابه هوشنگ نسبت کردند درینوقت معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت چوں از مدتهاے مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر میکرد وبتاریخ هفدهم اسفندارمذ سنه هزار و سی و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدانصوب اتفاق افتاد چند روز در ظاهر لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خاں پسر احمدبیگخان کابلی سر احداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدده الهی بود بتقدیمرسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند فرمان شد که سرآن اشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند تفصیل این اجمال انکه چوں ظفرخان پسرخواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که پلنگپوس اوزبک بقصد شورش افزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده مشارالیه باتفاق دیگر بندها تعینات صوبه مذکور آمده لشکرها فراهم آورده بود دریں اثنا احداد بد نهاد قابو یافته باشارت ان تباه اندیش به تیراه آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه ان مفسد سیاه بخت است پیش میگیرد و پلنگپوس ازان اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده اولیای دولت قاهر خاطر از انجانب پرداخته دفع فساد احداد بد نهاد را پیشنهاد همت ساختند و به همان استعداد و جمعیت از راه گردیده برسران مقهور رواں شدند چوں خبر برگشتن پلنگپوس و آمدن لشکر ظفر اثر بان بد فرجام میرسد تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه اوغر که محکمه او بود میکشد وان بیعاقبت ان کوه راپناه روزبد اندیشیده دیواری درپیش دره برآورده واستحکام تمام نموده ذخیره و سایر اسباب قلعداری اماده و مهیا داشت اولیاے دولت ابد قرین استیصال او را پیشنهاد همت ساخته بقدم سعی فراز و نشیب بسیار طی نموده بدره مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آنگماشتند هفتم جمادی‌الاولی نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت وجلادت دادند از هنگام صبح تا سه پهر آتش قتال و جدال اشتعال داشت بعد از سه پهر بانواع عواطف مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهاں مفتوح گردید و آنمحکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درینوقت یکی از احدیان شمشیر و کارد و انگشتری که یافته بود نزد ظفرخان برده می نماید و یقین میشود که اینها ازان عاصی است

و ظفر خان خود با چندے بر سر آن بدگهر میرود و ظاهر میگردد که بندوقی باو رسیده و بجهنم واصل شد هرچند منادي کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست کدام کس باو رسیده بالجمله سر آن مفسد مصحوب سردار خان روانه درگاه آسمان جاه گردید و ظفر خان و دیگر بندهاے شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام درخور استعداد خویش باضافه منصب و اقسام مراحم اختصاص یافتند و درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیه مرزا هندال منکوحه حضرت عرش آشیاني در دارالخلافه اکبرآباد بجوار رحمت ایزدي پیوستند زن کلاں آنحضرت ایشان بودند و چوں فرزند نداشتند در زمانے که شاهجهان بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیاني آن گوهر یکتاے خلافت را به مشکوے بیگم سپردند و این سریر آراے خلافتسراے قدس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شد القصه در هشتاد و چهار سالگي به نهانخانه عدم شتافتند در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیده بتازگي بخطاب مستطاب خانخانان فرق عزت بر افراخت و خلعت و اسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامي فیلان مهابتخان که قبل ازین فرمان طلب شده بود بدرگاه رسیده داخل فیلخانه بادشاهي شدند درین روزها معروض گردید که مهابتخان صبیه خود را بخواجه برخوردار نام بزرگزاده نقشبندي نسبت کرده و چوں این وصلت بے اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطر اشرف گران آمد او را بحضور اقدس طلبیده فرمودند که چرا بیدستوری ما دختر چنین عمده دولت را گرفتهٔ جواب پسندیده سامان نتوانست نمود و بحکم اشرف شلاق بست و رسا خورده محبوس گردید و درین روزها میرزا دکهني پسر میرزا رستم صفوي بخطاب شاهنواز خان اختصاص یافت بست و نهم اسفندارمذ ساحل دریاے چناب بورود موکب مسعود آراستگي یافت *

جشن بست ویکمین نوروز از جلوس همایون

روز سه شنبه بست و دوم جمادي الثاني سنه هزار و سي و پنج هجري نیر جهان افروز ببرج حمل تحویل نمود و سال بست و یکم از جلوس مبارک آغاز شد بر ساحل دریاے چناب یکروز بلوازم جشن نوروزي پرداخته روز دیگر ازاں منزل کوچ فرمودند درینولا اقا محمد ایلچي شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزاني داشته خلعت با خنجر مرصع و سي هزار روپیه باو مرحمت فرمودند و مکتوبے که درجواب محبت نامه شاهي نگارش یافته بود با گریز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت و کمر خنجر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق سابق فرستادن عزب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته

و اشارۂ بطلب او نیز رفته دریندولا بحوالی اردو پیوست بالجمله طلب او به تحریک و کارپردازی آصفخاں شده بود و پیشنهاد خاطر ایشاں انکه اورا خوار و بیعزت ساخته دست تعرض به ناموس و جاں و مال او در زنند و این مطلب گراں را بغایت سبکدست پیش گرفتند و او بر خلاف ایشاں با چهار پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ و یکجهت امده و اعیاں اکثریرا همراه اورده که هرگاه کار بجاں و کارد باستخواں رسد و از همه راه و از همه جهت مایوس گردد براے پاس عزت و ناموس خود بقدر امکاں دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شوند

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

با انکه از روش امدن او در مردم حرفهاے نالایم مذکور میشد آصفخاں در نهایت غفلت و بے پروائی بسر می برد چوں خبر امدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار بادشاهی را بدیواں اعلی مفروغ نسازد و مدعیاں را بمقتضاے عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و در باب خواجه برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی که مهابتخاں دختر خود را باو نسبت نموده و سابقاً مذکور شد که اورا نیز چنگ زده بزنداں سپردند حکم شد که انچه مهابتخاں باو داده فدائی خاں تحصیل نموده بخزانه عامره رساند و چوں منزل بکنار بهت واقع بود نواب اصفخاں باوجود چنیں دشمن قوی بازوے ازسر و جاں گذشته در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را دراں طرف دریاگذاشته خود باعیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده دریں روے آب منزل گزید و هم چنیں کارخانجات از خزانه و قورخانه و غیره حتی که خدمتگاران و بندهاے نزدیک در کل از دریا عبور نمودند معتمد خاں بخشی و میر توزک از اب گذشته شب در پیشخانه بود علی الصباح چوں مهابتخاں دریافت که کار بناموس و جاں او رسیده لاعلاج دریںوقت که هیچکس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چهار پنجهزار سوار راجپوت که بانها قول و عهد نموده بود از منزل خود برامده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار بر پل میگذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده امدن داشته باشد بمدافعه و مقابل قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردد و از در حرم گذشته به پیشخانه معتمد خاں رسیده باز پرس احوال نمود معتمد خاں شمشیر بسته از خیمه برامد و چوں چشمش بر او افتاد از احوال شاهنشاهی استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاده برچه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و غبار چهره ادم خوب محسوس نمیشد بر سمت دروازه کلاں شتافت و دراںوقت در فضاے دولتخانه معدودے از اهل یتاق و غیره و سه چهار خواجه سراے پیش دروازه ایستاده بودند مهابتخاں سواره تا دولتخانه رفته از اسپ فرود امد دراںوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دوصد راجپوت همراه داشت معتمد خاں پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیباکی از ادب دوراست نفسی توقف نمائید تامن رفته عرض

کورنش و زمین بوس نمایم اصلا بج[illegible]له پرداخت و چون بردر غسلخانه رسید ملازمان
او تختهاے دروازه را که دربانان بجه[illegible] احتیاط بسته بودند درهم شکسته بفضاے
دولتخانه درامدند جمعے از خواصان که [illegible] گرد و پیش انحضرت بسعادت حضور اختصاص
داشتند از گستاخي او بعرض همایون [ر]سانیدند انحضرت از درون خرگاه برامده بر
پالکي نشستند دریٖنوقت مهابتخان مراسم کورنش بتقدیم رسانیده انگاه بردور
پالکي گردیده معروضداشت که چون یقین کردم که از اسیب عداوت دشمني
اصفخان خلاصي و رهائي ممکن نیست و بانواع و اقسام خواري و رسوائي
کشته خواهم شد از روے اضطرار جرات و دلیري نموده خود را در پناه حضرت
انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاست ام در حضور اشرف سیاست
فرمایند دریٖنوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده درسرا پردهٔ بادشاهي را فرا
گرفتند و در خدمت انحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میرمنصور
بدخشي و جواهر خان خواجه سراے و بلند خان و خدمت پرست خان و فیروز خان
و خدمت خان خواجه سراے و نصیح خان مجلسي و سه چهار نفری از خواصان
دیگری حاضر نبود چون ان بے ادب خاطر اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت
را غیرت در شور داشت دو مرتبه دست بر قبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را از
لوث وجود ان بیباک پاک سازند هربار میرمنصور بدخشي به ترکي عرض مي کرد که
وقت مقتضي ان نیست صلاح حال منظور باید داشت و سزات کردار ناهنجار این
تیره بخت بدکردار را بایزد داد گر حواله فرمایند تاوقت استیصال او در رسد چون
حرف او بفروغ دولتخواهي اراستگي داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت
راجپوتان او درون وبرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر بنظر
در نمی آمد دریٖنوقت ان بیعاقبت عرض کرد که هنگام سواریست بضابطه معهود
سواري فرمایند تا اینغلام فدوي در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و
گستاخي حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش اورده مبالغه و الحاح
بسیار نمود که برهمین اسپ سوار شوید غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او
سواري فرمایند حکم شد که اسپ سواري خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن
و استعداد سواري خواستند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار راضي نشد
القصه آن قدر توقف رویداد که اسپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده
دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل خود را آورده التماس نمود
که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میداند که بر فیل نشسته
متوجه شکار گاه شوند و آنحضرت بے مبالغه و مضایقه بر همان فیل سوار شدند یکے از
راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده
بود درین اثنا مقرب خان خود را رسانیده باستمرضای او درون حوضه نزدیک بآنحضرت
رفته نشست ظاهرا درین آشوب گاه بے تمیزي زخمی بر پیشاني مقرب خان رسید

و خدمت پرستخان خواص که معتاد شراب و پیاله خاصه در دست داشت خود را بفیل رسانید و هرچند راجپوتان بسنان برچهه و زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند که او را جای ندهند او کناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه میداشت و چون در بیرون جای نشستن نبود خود را میان حوضه گنجانید و چون قریب نیم کروه مسافت طی شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواریخاصه را حاضر آورد و خود درپیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود مهابتخان اشاره کرد تا آن بیگناه را باپسرش شهید کردند بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و انحضرت بدرون خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را بردور انحضرت گردانید و چون از نور جهان بیگم غافل افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از انجا همراه نور جهان بیگم بازبخانه خود آرد بایی قصد بار دیگر انحضرت را بدولتخانه آورد قضارا در هنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهرخان خواجه سرا که ناظر محلات بادشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود اصفخان رفته بود آن کم فرصت تیز رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر گشت انگاه درفکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائی است عظیم لاجرم رای فاسد او براینمعنی قرار گرفت و انحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و انحضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه او می گفت میکردند درینوقت چهجو نبیره شجاعتخان همراه شد و چون بخانه شهریار در می آید براجپوتان اشاره کرد تا او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار تا باینجا کشید و انچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتید اکنون تدارک آن باید کرد و در انچه صلاح دولت و بر آمد کار باشد باتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یکزبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست ورای صایب انست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرفراز شویم چون کنکاش نا صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول دور نمود همان شب مقربخان و صادقخان بخشی و میر منصور و خدمتخان را پے در پے نزد اصفخان و عمدهای دولت فرستادند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار که این تدبیر نا درست را نتیجه خامکاری و نا سازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری بران مرتب نخواهد شد هرگاه درینطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید جنگ میکنید و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را مصحوب میرمنصور فرستادند تا اصفخان بگمان آنکه اینحرفها زاده طبیعت مهابتخان بے عاقبت باشد و حضرت به تکلیف او حکم فرموده

مهر را فرستاده اند بهمان قرار داد پاے عزیمت افشرده درینوقت فدائي خان چون از فتنه پردازي زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از انکه پل را اتش داده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب شده در تیر باران بلاو تلاطم فتنه باچندین نوکران خویش روبروي دولتخانه اسپ بدریا زده خواست که بشناوري عبور نماید شش کس از همراهان او بموج فنا رفتند وچندی از تندي آب پایان رویه افتادند و نیم جائي بساحل سلامت رسانیدند وخود بااسپ سوار برآمده چپقلس نمایان کرد ودست اکثری از رفقای او بکار رسید وچهارکس از همراهان او جان نثار شدند وچون دید که کاری ازپیش نمیرود وغنیم زوراور است وبملازمت اشرف نمیتواند رسید عطف عنان نموده از اب گذشت و حضرت شاهنشاهي انروز وان شب در منزل شهریار بسر بردند روز شنبه هشتم فروردي مطابق بیست ونهم جمادي الثاني آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهاے دولت قرار بجنگ داده در خدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گذری که غازيبیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد اتفاقاً بدترین گذرها همان بود سه چهار جا از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجے بطرفی افتاد آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عماري بیگم روبروے فوج کلان غنیم که فیلان کاري خود را پیش داده کنار اب را مضبوط ساخته بودند در امدند و فدائي خان بفاصله یک تیرانداز پایان تر مقابل فوج دیگر از اب گذشت و ابوطالب پسر آصفخان و شیرخواجه و اله یار و بسیاري مردم پایان بر فدائی خان عبور نمودند و هنوز جمعے بکنار پیوسته و بعضي میان اب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله اوردند و هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند و معتمد خان از اب یک جا گذشته برلب آب دویم ایستاده تماشاے نیرنگي تقدیر میکرد که سوار و پیاده و اسپ و شتر درمیان دریا در امده پهلو بر یکدیگر برزده سعي درگذشتن دارند درین وقت ندیم خواجه سراے بیگم امده مخاطب ساخت که مهدعلیا می فرمایند که اینچه جاے توقف و تامل است پاے همت پیش نهید که بمجرد درامدن شما غنیم منهزم گشته راه اوارگي پیش خواهد گرفت از استماع اینخطاب و عتاب خواجه ابوالحسن و معتمدخان اسپان خود را در اب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته بدریا در امدند در عماري بیگم دختر شهریار و صبیه شاهنواز خان بودند تیرے بربازوے دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود براورده بیرون انداخت و لباسها بخون رنگین شد و جواهر خان خواجهسرا ناظر محل و ندیم خواجه سرای بیگم و خواجه سراے دیگر در پیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد ازانکه روے فیل برگشت دو سه زخم برچه بر عقب فیل زدند تا انکه شمشیرها ازپے هم میرسند فیلبان ان سعي در راندن فیل داشت تا جاے رسید که اب عمیق امد و اسپان به شناوري افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوري از اب گذشت و بدولتخانه بادشاهي رفته فرود امدند و چون راجپوتان قصد

تمام بآنجانب کردند دریذوقت اصفخان پیدا شد و از نیرنگی زمانه و بیراه رفتن رفیقان
و نشستن نقش بد گله آغاز کرده روانه شد و هرچند حاضران از ایشان نشان خواستند
اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافت و خواجه ابوالحسن گرم راند و از هول
اضطراب اسپ بدریا زد و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از
اسپ جدا شد تاقاش زین را بدو دست محکم گرفته بود تا آنکه غوطه خورد و نفس
گیر شد قاش زین نگذاشت درینحالت محمد ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه
را برآورد و فدائی خان با جمعی از نوکران خود و چندے از بندهاے بادشاهی
که دوستی و آشنائی باوے داشتند از آب گذشته بافوجی که در مقابل او بود
چپقلش کرد و غنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی درانجا
تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود برسر
در ایستاده به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهاے او اکثر درصحن دولتخانه نزدیک
بآنحضرت می رسید و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود بالجمله فدائیخان
زمانے مدتے ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از جوانان کار طلب
کار دیده فدوی بود و عطاءالله نام خویش فدائی خان بدریافت سعادت شهادت حیات
جاوید یافتند و سید عبدالغفور بخاری که از جوانان شجاع است زخم کاری برداشت
و چهار زخم باسپ سواری فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمے رود و
بخدمت نمیتواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و بطرف بالای آب شتافت و
روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و ازانجا عیال را برداشته
بگرچاک آندیه رخت سلامت کشید بدربخش نام زمیندار پرگنه مذکور باو رابطه قدیم
داشت فرزندان را درانجا گذاشته و خاطر ازانجانب وا پرداخته جریده بجانب
هندوستان شتافت و شیر خواجه و اله وردی خان قراول باشی و الهیار پسر افتخار
خان هرکدام بطرفی رفتند و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی
ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دو صد و سه صد سوار مغلوک از بارگیر و اهل
خدمت بجانب قلعه اتک که در تیول او بود رفت و چون به رهتاس رسید ازارادت
خان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود
طلبید لیکن هرچند سعی کرد او بهمراهی آصف خان راضی نشد و آصفخان بقلعه
اتک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته باردو آمد و بعد ازان خواجه ابوالحسن
بعهد و سوگند اطمینان خاطر بخشیده مهابتخان را دید و نوشته بنام ارادتخان و معتمد
خان مشتمل بر سوگند غلیظ شدید بخط او گرفت که گزند جانی و نقصانی بعزت و
ناموس نرساند انگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد دریں روز عبدالصمد نواسه شیخ
چاند منجم را که باصف خان رابطه قوی داشت و الحق جوان معتمد بود بشامت
آشنائی او در حضور خود بقتل رسانید مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذر محمد
خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از اداے کورنش و تسلیم و

آدابیکه درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان که مشتملبر اظهار اخلاص و نیازمندي بود با تحف و هدایاے آن ملک گذرانیده انگاه پیشکش خود را بنظر درآوردند و سوغاتهاے نذر محمد خان از اسپ و غلام ترکي وغیره موافق پنجاه هزار روپیه قیمت شد و عجالةالوقت سي هزار روپیه انعام یافت پیش ازین نگاشته کلک وقایع نگار گشته که چون آصف خان بهیچ وجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اتک که در جاگیر او بود رفته تحصن جست و همگي دوصد و پنجاه کس از سوار و پیاده با او همراه بودند مهابتخان چندے از احدیان بادشاهي و ملازمان خود و زمینداران آن نواحي را بسر کردگي بهروز نام پسر خود و شاه قلي فرستاد که گرم و گیرا شتافته به محاصره قلعه پردازند نامبردها درانجا رسیده قلعه را بدست آوردند و آصفخان عنان به قضا سپرد و فرستادهاے مهابتخان به عهد و سوگند از ادامیکه خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون موکب گیهان شکوه از دریاے اتک عبور نمود مهابتخان از حضرت رخصت حاصل نموده بقلعه اتک رفت و آصف خان را با ابو طالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران مقید و محبوس ساخت و قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس‌الدین محمد خوافي را که از مصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقي بخشي شاهجهان که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیباکي آواره صحراے عدم گردانید و ملا میر محمد قنومدیرا که بسبب اخوندي نزد آصفخان بود وقتیکه او را زنجیر کردند بحسب اتفاق زنجیر حلقه دار در پاے او کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکت از پاي او برآمد این مقدمه حمل بر افسونگري و ساحري او کرد او حافظ قرآن مجید بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشت و لبهاے او بتلاوت متحرک بود ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد میکند و از غلبه وسواس و فرط توهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت ملا محمد با فضایل صوري و کسب و کمالات بزیور صلاح و پرهیزگاري آراستگي داشت افسوس که آن سفاک بیباک قدر چنین مردے نشناخت و بیهوده ضایع ساخت و چون بنواحي جلال‌آباد نزول اردوی گیهان پوی اتفاق افتاد جمعے از کافران آمده ملازمت نمودند اکنون مجملي از معتقدات و رسومی که میان ایشان شایع است بجهت غرابت مرقوم میگردد طریق انها به آئین کافران تبت نزدیک است بتي صورت آدمي از طلایا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یکزن نمیکنند مگر زن اول نازادگاه باشد یا با شوهر ناسازگار و اگر خواهند که بخانه دوستي یا خویشي بروند از بالای بام یکدیگر تردد میکنند و حصار شهر را جز یکدر نمیباشد و غیر از خوک و ماهي و مرغ دیگر همه گوشت میخورند و حلال دارند میگویند که از قوم ما هرکس که ماهي خورد البته کور شده و گوشت را بختني کرده میخورند و لباس سرخ را دوست میدارند و مرده خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته با صراحي و پیاله و شراب در گور میگذارند

و سوگند ایشان این است که کله آهو را یا بز را در آتش میذهند و بار آنرا ازانجا برداشته
بر درخت میگذارند و میگویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ خورده البته ببلای
مبتلا شده و اگر پدرزن پسرخود را خوش کند بگیرد و پسردران باب مضایقه نمیذماید
حضرت شاهنشاهي فرمودند که هرچه دل شما از چیزهاے هندوستان خواهش داشته
باشد درخواست نمایند اسپ وشمشیر و نقد وسر و پاي سرخ التماس کردند و
کامیاب مراد گشتند درین اثنا جگت سنگهه پسر راجه باسو از اردوے کیهان شکوه فرار
نموده بکوهستان شمالي لاهور که وطن اوست شتافت و مقارن این حال صادق خان
بایالت صوبه پنجاب رخصت یافت و حکم شد که تنبیه و تادیب جگت سنگهه
نماید و حضرت شاهنشاهي منزل بمنزل به نشاط شکار پرداخته روز یکشنبه بیستم
اردي بهشت در ساعت مسعود داخل شهر کابل شدند و درین روز پنجشنبه بیست
نثار کنان ازمیان بازار گذشته بباغ شهر آرا که نزدیک بقلعه کابل واقع است نزول
اجلال فرمودند روز جمعه غره خورداد بروضه منوره حضرت فردوس مکاني تشریف برده
لوازم نیازمندي بتقدیم رسانیده از باطن قدسي مواطن آن حضرت استمداد
همت نمودند و همچنین به زیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خود میرزا محمد
حکیم تبرک جسته از حضرت حق سبحانه تعالی التماس امرزش ایشان فرمودند از
غرایب اتفاقات که از نهانخانه تقدیر بر منصه ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت
مهابت خان است تفصیل این اجمال انکه چون ان جراَت و گستاخي در گذار
آب بهت ازو بظهور امد و امراے بیحوصله باسپاه از غفلت خویش خجلت زده خاوند
خویش گشتند و امرے که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهور گشت
راجپوتان او بنابر تسلط و اقتدارے که بحسب اتفاق روے نموده بود خود سر و مغرور
گشته دست تعدے و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز کرده هیچکس را موجود نمی
شمردند تا انکه روز گار برگشت و دست فتنه اتش بخرمن هستي ان خود سران زد
بالجمله جمعي از راجپوتان درچلکه که از شکارگاهاے مقرري کابل است رفته اسپان
خود بچرا گذاشته بودند چون چلکه را بجهت شکار بادشاهي قرق ساخته بجمعے از
احدیان حواله نموده بودند یکے ازانها مانع امده کار بدرشتي گذرانید و راجپوتان بیمحابا
ان بیچاره را بزخم تیغ پاره پاره کردند چندے از خویشان و برادران او و احدیان دیگر
بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهي نمودند حکم شد که اگر اورا شناخته می باشند نام
و نشان او معروضدارند تا بحضور اشرف طلبیده باز پرس فرمائیم و بعد از اثبات خون
بسزا رسد احدیان را باین حکم تسلي نگشته برگشتند راجپوتان نیز قریب بانها فرود
امده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همسر یکجهت ویکرو بر سر دایره
راجپوتان امدند و چون احدیان تیرانداز و توپچي بودند باندک زد و خوردي راجپوت
بسیار کشته شد و چندے را که مهابتخان از فرزندان حقیقي گرامي ترمي دید علف
تیغ انتقام گردیدند تخمیناً هشتصد و نهصد راجپوت بقتل رسیده باشند و احشام کابل و

هزار جا هرجا راجپوتے را در اطراف و نواحي یافتند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند
و باینطریق قریب بپانصد راجپوت که بیشترے ازانها سردار قوم بودند و بشجاعت و
مردانگي اشتهار داشتند بفروخت رفتند و مهابتخان از شنیدن اینخبر سراسیمه ومضطرب
سوار شده بیک نوکران خود شتافت و در اثناے راه نقش را طور دیگر دیده از بیم
وهراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولتخانه انداخت و
بالتماس او حبشیان و کوتوال خان و جمال خان خواص را حکم شد تا این فتنه را فرو
نشانند دیگر بعرض رسید که باعث جنگ و ماده فساد بدیع الزمان خویش خواجه
ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست هردو را بحضور طلبیده باز پرس فرمودند جوابے
که دلتسلي او شود سامان نیا رستند کرد چون کس بسیارے از تیر و تفنگ بقتل رسیده
بودند ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبردها را بوے حواله کردند و او درنهایت
خواری و رسوائي سرو پا برهنه بخانه خود برده مقید ساخت و انچه در بساط انها بود
بتمام متصرف شد درینولا بعرض رسید که عنبر حبشي در سن هشتاد سالگي باجل طبعیا
درگذشت عنبر در فن سپاهگري و سرداري و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت اوباش
انملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا اخر عمر روزگار بعزت بسر برد و در هیچ تاریخی
بنظر درنیامده که غلام حبشي بمرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی
بموجب نوشته مهابتخان عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانیده
بلاهور فرستاد درینولا خبر رسید که شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و
سلطان اورنگ زیب پسران شاهجهان بحوالی اکبراباد رسیدند خاطر قدسی
مظاهر از مژده وصول نبایر کامگار گلگل شگفت لیکن مهابتخان بمظفرخان حارس
دارالخلافه نوشت که نظر بند نگاهدارد و بدرگاه بیارد چون توجه خاطر اشرف
بشکار بسیار بود و شیفتگي انحضرت درین شکل بحدی رسیده بود که در حضر
و سفر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم درینولا الهوردیخان قراول بیگي
بجهت شکار قمرغه نور کلانی که اهل هند انرا ناور گویند از ریسمان تابیده
ترتیب داده پیشکش نمود مبلغ بیست و پنجهزار روپیه برای صرف شده بنابران در
موضع ازغنده که از شکارگاهای مقرر اینملک است بمتصدیان سرکار حکم شد که نور مذکور
را بشکار برده استفاده نمودند و شکاریرا از هرجانب بنور در آوردند و حضرت باپرستاران
حرم سراے عزت بنشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که جماعته هزارها او را
ببزرگي و مرشدی قبول میداشتند و با توابع و لواحق خویش در ظاهر دهه میر مانوس
فرود آمده بود حضرت شاهنشاهي با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل
تشریف فرمودند وبیگم بفرزندان شاه از اقسام وجواهر درداري مرصع الات تلطف فرمودند
و از انجا بنشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس از رنگ و قوچ کوهي وخرس و کفتار
که درین نور در آمده بود شکار شد و یکی از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سه
سیر بوزن جهانگیري بر آمد و از سوانح آنکه چون خبر گستاخي مهابتخان بسمع

شاهجهان رسید مزاج بشورش گرائید و باوجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه
مصمم شد که بخدمت پدر والا قدر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد
باین عزیمت شتافته بتاریخ بیست و سویم رمضان سال هزار و سی و پنج با هزار سوار از
مقام ناسک برتنگ رایات برافراشتند بگمان آنکه شاید درین مسافت بقدر جمعیتی
فراهم آید چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگهه پسر راجه بهیم که با پانصد سوار
در موکب منصور بود باجل طبعی درگذشت و جمعیت او متفرق گشت و کمکی
پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد
ناگزیر رای عقده کشای چنین تقاضا فرمود که بولایت پتنه شتافته روزی چند در ان تنگنای
خمول باید گذرانید باین داعیه از اجمیر بناگور و از ناگور بحدود جوده پور و از ان راه بجیسلمیر
نهضت اتفاق افتاد و حضرت جنت اشیانی در ایام هرج و مرج از همین راه بولایت
سند و ملک تهته تشریف برده بودند و این موافقت باجد بزرگوار از بدایع روزگار است
چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار گلذار همیشه بهار کابل وا پرداخت روز دوشنبه
غره شهریور از کابل بصوب مستقر الخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت درین تاریخ
خبر بیماری شاهزاده پرویز بعرض رسید که درد قلنج قوی بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد
بیشعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد و مقارن اینحال عرضداشت
خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفته و درینمرتبه پنجگهری که دو ساعت
نجومی باشد بیشعور بودند ناگزیر اطبا بداغ قرار دادند و پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه
ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از ساعت دیگر افاقت بهم رسید و سخن کردند
و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط
شرابست چنانچه هر دو عم ایشان شاهزاده شاهمراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا
گشته کاسه سر در کاسه شراب کردند دریندولا شاهزادگان والا گهر سلطان دارا شکوه و
شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس
فرق نیاز نورانی ساختند از فیلان و جواهر مرصع آلات قریب ده لک روپیه پیشکش
ایشان بنظر درآمد دریندولا از نوشته فاضل خان بعرض رسید که بایسنقر پسر سلطان
دانیال مرحوم در امرکوت از شاهجهان جدائی گزیده بملک راجه گجسنگ
خود را رسانیده عنقریب بشاهزاده پرویز خواهد رسید و از سوانح بهجت افزا که درین
راه بظهور آمد آوارگی مهابتخان از درگاه است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه
از تاریخیکه آن بداندیش مصدر چنین گستاخی گردید مزاجش بشورش گرائید و ظرف
حوصله اش تنگی کرد و باعیان دولت سلوک ناملایم پیش گرفته دلها را از خود آزرده
و خاطر را متفکر گردانید حضرت شاهنشاهی با وجود چنین گستاخی و سوء ادب از
کمال حوصله و بردباری التفات و عنایت ظاهر می ساختند و هرچه نور جهان بیگم در
خلوت می گفت بے کم و کاست نزد او بیان می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان آوردند
که بیگم قصد تو دارد خبردار باش و صبیه شاهنواز خان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در

عقد از ازواج شایسته خان پسر اصفخانست می گوید که هرگاه قابو یابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد و باظهار اینمقدمات خاطر او را مطمئن میساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هوشیار و بیدار می بود و جماعتی کثیر از راجپوتان با خود بدرگاه می آورد بر گرد و پیش دولتخانه باز میداشت کم شد و آن ضبط و انتظام بر جا نماند و معهذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و نور جهان بیگم بخلاف او پیوسته در انتهاز فرصت بود و سپاه نگاه میداشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار میساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب بدو هزار سوار از لاهور نوکر کرده بخدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل پیش از رهتاس دیدن محله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه قدیم و جدید جیبه پوشیده در راه بایستند انگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مهابتخان رفته بیغام گذارد که امروز مردم بیگم خود را بنظر اشرف می گذرانند بهتر آنست که مجرای اول را موقوف دارید مبادا باهم گفتگو شده بجنگ و نزاع کشد و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند که این سخن پسندیده معقول او سازد و او حسب الحکم عمل نموده درینوقت بکورنش نیامد روز دیگر بسیاری از بندهای باد شاهی در درگاه فراهم آمدند و آنحضرت بمهابتخان حکم فرمودند که یک منزل از اردو پیش میرفته باشد اگرچه او از حقیقت کار آگاه گشت لیکن چون چشمش از جنگ احدیان رسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد و آنحضرت بتعاقب او سوار شده گرم وگیرا شتافتند و مهابتخان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت و از منزل پیش نیز کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد و حضرت شاهنشاهی درینطرف معسکر آراستند و افضلخان را نزد آن اشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست انکه چون شاهجهان بصوب پتنه رفته او نیز از پے رفته انمهم را بانجام رساند دویم اصفخان را بملازمت حضور فرستد سویم طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید چهارم لشکری پسر مخلص خان را که غاسن اوست و تاحال بملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن اصفخان استادگی کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعین خواهد شد افضلخان پسران شاهزاده دانیال را همراه آورده معروضداشت که در باب اصفخان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم اندارم که اگر اصفخان را رخصت دهم مبادا لشکر بر سر من تعین فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمتی که تعین فرمایند بدان سرفراز شده چون از لاهور بگذرم همت بر چشم و دل گذاشته اصفخان را روانه درگاه خواهم ساخت چون افضلخان عذر فرستادن آصفخان معروضداشت بیگم از حرفهای لغو او بشورش در آمد و افضلخان باز رفته انچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت در فرستادن اصفخان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابتخان از حقیقت کار آگاه گشت

في الفور آصفخان را خود آورده معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر او پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر اورا بجهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاهداشت بظاهر عزیمت پتنه وا نموده کوچ بکوچ روانه شد و بست و سویم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه یورش مهابتخان وهرج ومرج او برساحل همین آب اتفاق افتاد و بازانحطاط اختر بخت و زمان ادبار او برکنار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند ابوطالب پسر آصفخان وبدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون در جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسرخسرو و خانخانان ومقربخان و میرجمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص را نوراني ساختند هفتم ماه آبان بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان بصاحب صوبگي پنجاب اختصاص یافت ومنصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که سر دیوان نشسته از روی استقلال بتمشیت مهمات مالي وملکي پردازد وخدمت دیواني بخواجه ابوالحسن ارزانی شد وافضلخان از تغیر میرجمله بخدمت میرسامانی سرفرازي یافت و میرمذکور بخدمت بخشیگری سربلند گردید و سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیلی بجهت سواري ایشان لطف نمودند دریناولا بعرض رسید که مهابتخان از سمت راه پتنه عنان تافته بجانب هندوستان روانه شد و نیز بمسامع جلال رسید که بیست و دو لک روپیه نقد وکلای او از بنگاله فرستاده اند بحویلي دهلي رسیده بنابران صفدرخان و سپهدارخان و علي قلی درمن و نورالدین قلی و انیرای سنگدلن باهزار احدی تعین شدند که برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند نامبرده ها متوجه خدمت شده درحوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و انها زرها در سرا برده متحصن شده تا ممکن و متصور بود بمدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند وبندهای درگاه بعد از زدوخورد بسیار سرا را آتش زده بدرون در امده مبلغهارا متصرف شدند و مردم او قرار برفرار داده راه ادبار سپردند و فرمان شدکه زرها بدرگاه فرستاده خود بتعاقب مهابتخان شتابند و مقارن این حال خانخانان را بمنصب هفت هزاریذات و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرفراز نموده خلعت و شمشیر و اسپ پنچاق با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت نموده باجمعي از بندهای درگاه باستیصال مهابتخان دستوري فرمودند و صوبه اجمیر بهتیول او مقرر شد و چون مهم جگت سنگه از صادقخان سرانجام نشده بود و او را از دوستان مهابتخان میدانستند حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و درین روز مخلص خان و جگت سنگه از کوهستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند و درین روزها بمکرمخان که خدمت ملک کوچ داشت فرمان صادر شد که اورا صاحب صوبه بنگاله ساختم بدانصوبه شتافته بضبط و

نسق انولایت پردازد و خانزاد خان را روانه حضور نماید شاهزاده پرویز از فرط باده
پیمائی بمرض صرع مبتلا شده رفته رفته از غذا نفرت بهمرسانید و قوی به تحلیل رفت
و هرچند اطبا بمعالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود اثرے
بران مترتب نگشت و شب چهار شنبه بتاریخ هفتم شهر صفر سنه هزار سي و شش
هجري پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید و کالبد ان مرحوم را نخست دران شهر امانت
فرمودند و اخر باکبرآباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده ان سرو جوئیبار سلطنت بود
مدفون کردند و چون این خبر بمسامعهٔ علیه رسید رضا بقضاے ایزد تعالی داده زخم دروني
بمرهم صبر و شکیبائي چاره فرمودند در سن سي و هشت سالگی وفات یافت تاریخ
فوت او بعضي از فضلا چنین یافته اند وفات شـــاهزاده پرویز * بعد از استماع این خبر
بخانجهان حکم شد که فرزندان و باز ماندهای ایشان را روانه درگاه والا سازد در خلال
این احوال شاه خواجه ایلچي نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سواے انچه
بدفعات باو عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و انموذجي از نفایس
هندوستان بخان فرستادند درینولا ابو طالب خلف اعتضادالخلافت آصفخان بخطاب
شایسته خان نامور شد درین ایام موسویخان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین
بوس دریافت و درینولا میرزا رستم صفوي بصوبه داري بهار فرق عزت برافراخت
درین هنگام از عرضداشت متصدیان صوبه دکن بعرض رسید که یاقوت خان حبشي که
درانملک بعد از عنبر سرداری عمده تر ازو نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاري لشکر
و انتظام افواج بعهده او مقرر بود اختیار بندگي و دولتخواهي را سرمایه سعادت خود
دانسته باپانصد سوار بحوالي جالناپور امده بسربلندرای نوشته که من بافتح خان
پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهي داده از پیش قدمان این
سعادت شده ام نامبرده ها بر یکدیگر سبقت کرده پے درپے خواهند امد چون خانجهان
از نوشته سربلندراے بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتي مشتملبر استمالت و دولتخواهي
بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم عزیمت گردانید و بسربلندراے نیز مکتوبے قلمي
نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداري کوشیده بزودي روانه برهانپور سازد در
اوراق سابق مرقوم گردیده که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب پتنه نهضت
فرمود چون در ایام شـــاهزادگي بادشـــاه والا جاه شاه عباس طریقه دوستي و
مرهاوقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشـــتند و درین هرج و مرج شاه نیز
متفحص احوال ایشـــان بودند بخاطر صواب اندیش رســـید که بدان سمت
شتافته بایشان نزدیک باید شد یمکن که باییاري مهرباني و اشفاق ایشان غبار
شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند بالجمله چون بحوالي پتنه پیوستند
شریف الملک که حارس انملک بود نه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده
حصار شهر را استحکام داده قدم جرات پیش گذاشت و بالجمله همگي سیصد چهار
صد سوار از بندهاے وفادار همراه بودند تاب صدمه انها نیاورده بحصار شهر در آمده

متحصن گشت و چون از پیشتر مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره آماده ساخته بود دریتولا بدرون حصار در آمده بمدافعه و مقابله پاے ضلالت افشرد و شاهجهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه نتازند و رعیت خود را به توپ و تفنگ ضایع نسازند باوجود اینمعنی جمعی از جوانان کار طلب برحصار بند شهر یورش نمودند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نساختند و ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند باز بهادران شیر دل زنجیر گسل مانند برق لامع بقلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستي و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها بر رو کشیده دویدند قضا را در اِنضلاع خندق عمیق و عریض مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس گشتن ازان محال تر شد درمیان میدان نشسته توکل را حصار خود ساختند دریتوقت شاهجهان تکسرے بهم رسانید و بنابر بعضی موانع که نوشتن آں طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر بیماري شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ازینمرض جاں بر نیست و هم درینضمن مکتوب نور جهان بیگم رسید موقوم بود که مهابتخان از صیت نهضت موکب بادشاهي سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج در راه غبار آسیبی بدامن پسران شما رساند صلاح دولت درانست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند با روزگار بسر ساخت

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

بنابران باوجود ضعف قوي و بیماري صعب پالکي سوار از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید برجناح استعجال نهضت موکب منصور افتاد و این راهیست که سلطان محمود از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهجهان بملک گجرات در آمده از بیست کروهي احمد آباد بگذر جانجانیر دریاے نربدا را عبور فرمودند و از گریوه چهپرائي که براجه بکلانه تعلق دارد بر آمده بناسک ترنبک از مضافات دکن که مردم خود را دراں جا گذاشته بودند نزول نمودند و چون درین ملک عمارتے نبود در همان نزدیکي بخیبر شدامند درانسر زمین رحل اقامت انداختند دریتولا آصفخان بمنصب هفت هزاري ذات و سوار دو اسپه و سه اسپه فرق عزت بر افراخت تا از قید مهابتخان و اسیب جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنتظم بود دریتولا از عرضداشت متصدیان دکن به عرض رسید که نظام‌الملک از کوتاه اندیشي و فتنه انگیزي فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافتهاے نو دولت را بحدود ملک بادشاهي فرستاده غبار شورش و فساد بر انگیخته لاجرم عمدةالملک خانجهان بجهت محافظت و محاربت لشکرخان را که از بندهاے کهن سال است و کاردان بحراست برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالا گهات شد و تا کهرکي که محل اقامت او بود عنان منازعت باز نکشید و نظام‌الملک از قلعه دولت آباد سر بیرون نکشید از سوانح

این ایام کشته شدن محمد مؤمن است و او از سادات سیفي بوده بسلسله نقیب خان
قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیاني صبیه سادات خان
همشیره عم نقیب خان را بوی نسبت فرمودند در هنگامیکه عبور شاهجهان در
ضلع لکنه به امداد مشارالیه راي حدود جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و
بعد ازین هم در همه جا همراهي گزید سادات خان که در خدمت شاهزاده پرویز
بود او نیز همراه ... فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از
خدمت شاهجهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد چون خبر آمدن او به حضرت
شاهنشاهي رسیده بحضور طلب فرمودند هرچند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود
مهربان نشدند و آن سیدزاده را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست
فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعه دولت آباد حمید خان نام غلام حبشي را
پیشوای خود ساخته مدار اعتبار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد از برون او و از
اندرون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند و خبر آمدن خانجهان یقین
شد حمید خان با سه لک هون که دوازده لک روپیه باشد نزد او رفته بافسون و افسانه
او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد تمام ملک بالا گهات را با قلعه احمد نگر
به تصرف نظام الملک باز گذارد و خانجهان ازین افغان ناحق شناس که حقوق تربیت
حضرت شاهنشاهي را فراموش کرده چنان ملکی را به سه لک هون از دست داد و
بنام امرای بادشاهي که در تهانها تعین بودند نوشتها فرستاد که آن محال را حواله
وکلای نظام الملک نموده خود را بحضور رسانند و همچنین نوشته بنام سپهدار خان
حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه
گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید اما قلعه ممکن نیست که من از
دست بدهم هرگاه که فرمان بنمائید قلعه را خواهم داد مجملاً هرچند وکلای نظام الملک
دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان اذوقه و ذخیره فراوان بدرون
برده باستحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم همت برجا داشت و دیگر نامردان
بنوشته خانجهان ملک بالا گهات را در کل بوکلای نظام الملک سپردند و به برهانپور
آمدند الحال حقیقت احوال حمید خان حبشي و منکوحه او بنابر غرابت مرقوم
میگردد که این غلام را زنی بود از غریب زادهای این ملک و در ابتدای که
نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد اینعورت بدرون حرم راه یافته شراب مخفي
که مردم بیرون را ازان آگاهي نبود میرسانید وزن و دختر مردم را به فریب و فسون بدراه
ساخته نزد او میبرد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخر آراسته بنظر او جلوه میداد
و او را بمباشرت و معاطفت پري پیکران سیم بر مبتلا ساخته محظوظ و مسرور میداشت
رفته رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگاني
نظام الملک بدست آنعورت افتاد هرگاه آن زن سوار میشد سران سپاه و عمدهای دولت
پیاده در رکاب او میرفتند و عرض مطالب خود مے نمودند تا آنکه عادلخان فوجي بر سر

نظام الملک فرستاد و ازینجانب نیز خواستند که لشکری تعیین نمایند و این عودت بطوع و رغبت خود و خواهش تمام استدعاء سپاه از نظام الملک کرده دلنشین ساخت که اگر فوج عادلخان را شکست دادم زنی مصدر چنین کارهای شگرف شده باشد و اگر نقش برعکس نشست شکست زنی چه اعتبار و افتخار خواهد افزود القصه این ماده گرگ محتاج مرتکب این امر خطیر گشته پیوسته در ساق این سیاق نقاب بر قامت عنا افگنده بر اسپ سوار می شد و خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می بست و حلقهای طلاء مرصع که باصطلاح هندوستان کره گویند در دست می انداخت و دیگر اسباب سپاهیانه و تحایف مردانه با خود همراه میداشت و داد و دهش و انعام و بخشش و اسپ میجست و بهانه میخواست هیچ روزی نمیگذشت که با سرداران رعایت نکرده و مبلغی بمردم نمیداد بعد از آنکه تلاقی صفین و محاذات فئتین اتفاق افتاد از علو همت و علو جرات دلیرانه بالشکر عادلخان مصاف داد و سپاه و سرداران را بقتل و حرب و طعن و ضرب ترغیب و تحریص نموده قدم مردانگي را دران بحر وغا و لجه هیجا چون کوه استوار پا برجا داشت و ان غنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش داده جمیع فیلان و توپخانه را بدست آورده سالماً و غانماً رایت مراجعت بر افراخت درین تولا بعرض رسید که چون امام قلیخان فرمانروای توران چند سال میرسید برکه ایلچي حضرت شاهنشاهي را در ماوراءالنهر نگاهداشته ادمیانه سلوک نمود چون خبر بیعنایتي بادشاه جهان و مخالفت نمودن ایشان بوالد والا قدر شایع شد لاجرم قدوه ممالک اسلام عبدالرحیم خواجه و ارکان خواجه را با شرایف تحف و نفایس هدایا همراه میر مذکور رخصت فرمود و مکتوبي نیز نوشته مصحوب خواجه ارسال داشت خواجه از اعاظم سادات و ازاجله مشایخ ماوراءالنهر است نسبت شریفش بامام جعفر صادق علیه السلام منتهي میشود و بادشاه توران عبدالله خان بخواجه جویبار جد بزرگوار آنجناب دست امانت داده بود و ارادت صادق داشت حضرت شاهنشاهي آمدن خواجه را گرامي داشته در تعظیم افزودند و امرا و اعیان دولت را باستقبال فرستادند و چون بکابل رسید ظفر خان استقبال نموده بشهر اورد و مجلس عالي آراسته لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و حضرت شاهنشاهي در سه منزلي لاهور موسوي خان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشوا فرستاده مسرت بخش خاطر آن سید عزیز شدند و بعد ازان بهادر خان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود درین درگاه منصب پنجهزاري داشت باستقبال شتافت و چون خواجه بحوالي شهر پیوست بحکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان بخشي باستقبال او رفته ملاقات نمودند و همان روز بشرف دست بوس آنحضرت مشرف گردید کورنش و تسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگي بجا آوردند و قریب باورنگ خلافت حکم نشستن فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم انعام تکلیف فرمودند و روز دیگر چهارده قاب طعام الوش خاصه باظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف بلوازم آن بایشان ارزاني داشتند درین ایام صوبه داري بنگاله از تغیر خانزاد خان بمکرمخان ولد معظم خان مقرر

گشت چون مکرم خان بحکومت آن ولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام
او عز اصدار یافت واو بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را غیر ازین دریاے
مقرر مشهور دریاے دیگر نالہ آبی بود که کشتی را ازان جوے بایست گذشت
چون کشتی مکرم خان بانجام میرسد بملاحان اشاره میکند کشتی را زمانے درکنار آب
باز دارند تا خاطر جمع از آن متوجه مقصد گردد در وقتی که ملاحان میخواهند کشتی
را بکنار رسانند باد سخت بهم رسید و کشتی را بر گردانید و از شورش تلاطم بحرکت
موج کشتی در آب فرو رفت مکرم خان باچند کس که دران کشتی بودند غریق
بحر فنا گردید دو کس متنفس سر ازان گرداب بلا بر نمے ارد در خلال اینحال خانخانان
ولد بیرم خان در سن هفتاد و دو سالگي باجل طبعي در گذشت تفصیل این اجمال انکه
چون بدهلي رسید ضعیفي قوی بر مزاجش استیلا یافت ناگزیر دران مصر سعادت
توقف نمود و در اوسط سال هزار سي و شش هجري ودیعت حیات سپرده در
مقبره که براے بیگم خود ساخته بود مدفون گردید از اعظم امراے ایندولت بود
و در عهد سلطنت حضرت عرش اشیاني مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه
گردید ازانجمله کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که بهمان فتح
گجرات از دست رفته باز بنصرت اولیاے دولت قاهره در امد دویم فتح جنگ سهل
که لشکر دکن را بافیلان مست و جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است
که هفتاد هزار سوار فراهم اورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بمقابل او شتافت
و دو روز و یک شب جنگ عظیم کرده لواے فتح و فیروزي بر افراشت و دران معرکه
مرد آزما مثل راجی علیخان سرداری بقتل رسید سویم فتح پتنه و ملک سند و در
زمان دولت حضرت جنت مکاني پسر کلانش شاهنواز خان با اندک مایه مردم عنبر
را شکست داد چنانچه بموقع خود ثبت افتاده بے اغراق خانزاد رشید بود که اگر اجل
امان داده آثار نیک ازو بر صفحه روزگار یادگار ماندے خانخانان در قابلیت و استعداد
یکتاے روزگار بود و زبان عربي و ترکی و فارسي و هندي میدانست و از اقسام دانش
عقلي و نقلي حتے علوم هندي بهره داني داشت و در شجاعت و شهامت و سرداري
برایتي بل آیتي بود و بزبان فارسي و هندي شعر نیکو گفتي و واقعات بابریرا بحکم
حضرت عرش اشیاني بفارسي ترجمه کرده و گاهي بیتي و احیاناً رباعي و غزلی مي
گفت این چند بیت ازوست

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است * جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است * نگاه اهل محبت تمام سوگند است
نه دام دانم و نه دانه اینقدر دانم * که پاے تا بسرم هرچه هست در بند است
مرا فروخت محبت ولي نمیدانم * که مشتري چه کس است وبهاے من چند است
اداے حق محبت عنایتے است ز دوست * وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است
ازان خوشم بسخنهاے دلکش تو رحیم * که اندکی باد اهاے عشق تا چند است

رباعی

زنهار رحیم از پے دل نروي * بیهوده به آرزوی دل درگروی

گفتم بسخنی و باز هم میگویم * خواهشکاری بهیشه کاهش روی

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماندو بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرض
داشت کرده که پدران من بسعادت استانبوس مستسعد گشته من نیز امیدوارم که بآن
شرف فرق عزت بر افرازم بنابران تهور خان که از خدمتگاران زبان وفهم بود دستوری
یافت که رهنمونی سعادت نموده او را بتقدسی آستان بیمار دولتجهت سرفرازی او
فرمان استمالت با خلعت و اسپ مرحمت شد چون بمسامع [illegible] رسید که
مهابتخان بخدمت شاهجهان رفت علی الرغم او خانجهان را خطاب سپه
سالاري امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابتخان نگاشته
سلک بیان میگردد که چون او را از درگاه بر آوردند او از راه تهته عطف عنان
نمود لشکر بادشاهی بتعاقب او تعین شد و او را از هیچ طرف راه خلاص بامید مناص
نیامد ناگزیر نجات خود را منحصر در توسل شاهجهان دانسته عرایضه مصحوب یکی از
معتمدان خود بخدمت آن حضرت فرستاده مضمون الا اگر بخشم عفو برجرایم جرایم این
بنده گناهگار کشند روے امید بآن آستان آرد شاهجهان مصفتباے وقت از تقصیرات او
گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک بجهت استمالت و تسلی او فرستادند و
آن سرگشته بادیه ناکامی با قریب دو هزار سوار از راه [illegible] و ملک بهرجی متوجه
شده در خیبر پیوسته و هزار اشرفی نذر و یک الماس کلان که هفت هزار روپیه قیمت
داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید و بانعام خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ
خاصه و فیل خاصه سرفرازی یافت دریں ایام خانجهان نوشتهاے پے در پے فرستاده
عبدالله خان را که دراں دور بود بآمدن برهانپور ترغیب و تحریص نمود و خان بعهد
و پیمان بدانجا شتافته او را دید چون روزے چند در برهانپور گذرانید خانجهان باغواے اهل
فساد از خان فیروز جنگ بدگمان شده در روزیکه با یک خدمتگار بخانه او آمده بود
گرفته مقید ساخت و حقیقت حال را بدرگاه عرض نمود فرمان شد که بقلعه اسیر برده
نگاهدارند و چون عهد شکنی در جمیع ادیان ممنوع است خانجهان در اندک مدتے
نتیجه آن یافت و شرح این داستان بر سبیل اعتبار آنکه چون دماغ او از عنایات سرشار
حضرت شاهنشاهی آشفته بود بعد ازان که اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز حضرت
جهانبانی ارتفاع آسمانی یافت پیوسته خود را باندیشهاے نا صواب بخیالات فاسد
آزرده میداشت تا آنکه واهمه بر مزاج او استیلا یافته فرار بر قرار داد و شب یکشنبه
بیست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سي و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه
اکبراباد بر امده راه ادبار پیش گرفت و آنحضرت بهمان شب خواجه ابوالحسن و سید
مظفر خان و الهوردیخان و رضا بهادر و پرتهی راج راتهور را با فوجی از بندهاے درگاه
بتعاقب او تعین فرمودند و نامبردگان در حوالی دهولپور باو رسیده جنگ سخت

در پیوست و در ابتداے داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتهي راج زخمي شده در میدان افتاد خانجهان دو پسر خود را بکشتن داده خود نیم جانی از ان مهلکه بر اورده بجانب دکن شتافت و بنظام الملک پیوسته محرک سلسله شورش و فساد شد و مقارن اینحال نهضت موکب جهانکشا بجانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولتخانه برهانپور بذات جهان ارا رونق و بها پذیرفت و اعظم خان که در دولت جهانگیري خطاب ارادتخان داشت باعساکر ظفر اثر بجهت استیصال او ببالا گهات تعین شد و افواج قاهره بادشاهي را مکرر با خانجهان اتفاق مبارزت افتاد و هربار اثار تسلط و غلبه ار بندهاے درگاه بظهور رسید لیکن دفعه ان مقهور میسرنگشت تا انکه عنان ادبار بجانب ممالک شرقي که مساکن افاغنه است معطوف ساخت خاقان گیتي ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار گردانیده و سید مظفر و معتمد خان کوکه و رشید خان و چندے دیگر از امرا همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزي اثر در حوالي پرگنه سنده که بست کروهی الهآباد واقعه است به آن بیسعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعي از پسران و خویشان و نوکران قدیم پاے جهالت افشرده بجنگ پرداخت و با دو پسر و چندے از منتسبان بقتل رسید و خان بهادر فیروز جنگ سر بیمغز او را بدرگاه والا فرستاد بتاریخ بست و یکم اسفندارمذ در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراري است نه باختیاري چون هواے گرم در مزاج اقدس در غایت ناسازگاری بود لاجرم هر سال در اغاز موسم بهار صعوبت راه بر خاطر اشرف و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانیدند و خوبیهاے کشمیر مراد یافته و استیفاے لذات آن رشک بهشت نموده باز عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز به عبدالرحیم خواجه سي هزار روپیه انعام فرموده بودند درین وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند *

جشن بست دویمین نوروز از جلوس همایون

روز یکشنبه سویم رجب سنه هزار و سي و شش هجري آفتاب جهانتاب بدبرج حمل شرف تحویل فرموده و سال بست و دویم از جلوس والا آغاز شد و بر لب آب چناب جشن نوروز جهان افروز ارایستگی یافت و یک روز بلوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل بمنزل سیر کنان و شکار افگنان طی راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایما رفته درینولا فدائي خان را بحکومت صوبهٔ بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنجهزاري ذات و سوار و خلعت فاخره و اسپ عراقي الیق فرستاده فرمانرواے ایران عنایت فرموده بدانصوب رخصت

نمودند و مقرر گشت که هرسال پنج لک روپیه برسم پیشکش شاهنشاهي و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد بخزانه عامره داخل سازد درین هنگام ابوسعید نبیره اعتمادالدوله بحکومت پتنه فرق عزت بر افراخت و بهادر خان اوزبک بحکومت الهآباد از تغیر جهانگیر قلیخان خلعت خاص پوشیده بدان صوب شتافت و سرکار کالپي بجاگیر محتشم خان مقرر شد ذکر این واقعه دلدوز و شرح این حادثه جگرسوز را زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین برنتابد آنرا که دیده جهان بین برحسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده داند که سپهر شعبده باز چه باخته و روزگار جهان گداز چه پرداخته،

نشستی چو بر گاه شاهنشهي * گرفتی جهان فر ظل الٰهي
فروزندهٔ افسر و تخت بود * کریم و رحیم و جوان بخت بود

بالجمله درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و زبونی پیوسته بر نالکي نشسته بسیر و سواري خود را مشغول میداشتند روزے دردوجع بشدت کشید و آثاریاس و ارتحال بروجنات احوال پرتو افگند و حرفهاے که بوے نا امیدي ازان می آمد بے اختیار بر زبان جاري شد شورشی عظیم در مردم افتاده پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون هنوز چندی از حیات مستعار باقي بود دران مرتبه بخیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبعیت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیاله شراب انگوری چیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمي شد درینوقت شهریار باشنداد مرض داء الثعلب ابروی خود ریخت و موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد هرچند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنابران خجلت زده التماس نمود که پیشتر بلاهور رفته روزی چند بمعالجه و مداوا پردازد و بحکم اشرف روانه لاهور شد و داوربخش پسر خسرو که نظربند در پیش نور جهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار و سزاوار احتیاط بار حواله نموده بود که مقید دارد التماس نمود که بدیگری حواله شود از وکرده حواله ارادتخان نمود در ین و مقارن آن حضرت شاهنشاهي بتماشای ... ویرناگ نهضت فرمودند درانثنای سیر خانزادخان پسر مهابتخان از ... دولت بساط بوس یافت و یکزنجیر فیل خوش نسب پیشکش کرد و سید جعفر که از حضرت شاهجهان تخلف نموده بود بملازمت اشرف پیوست و مقارن اینحال رایات عزیمت بصوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرمکله بنشاط شکار پرداختند کیفیت این شکارگاه در اوراق گذشته نگاشته کلک بدایع رقم گشته کوهیست بغایت بلند و در ... نشیمن گاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهوان را ... برمی آورند و بنظر اشرف درمی آید بندوق را سر راست ساخته مي اندازند ... از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده بروی زمین می افتد ... نمودی داشت و غریب شکاریست درینوقت یکی از پیادهای ... آورد

و آهو بر پرچه سنگی جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست
که پیشتر آمده آهو را ازان مکان براند بمجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست
مضبوط ساخت در پیش بوته بود دست بران انداخت که خود را تواند نگاهداشت
قضارا بوته کنده شد و از انجا معلق زنان بحال تباه برزمین افتاد افتادن همان و جان
دادن همان از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی
مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده
آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف
تسلی نمی یافت گویا ملک الموت باینصورت متجلی شده بنظر آنحضرت در آمده بود ازان
ساعت آرام و قرار از دل پرداخت و حال متغیر گشت و از بیرم کله بتهنه و از تهنه براجور
تشریف آوردند و بدستور معهود یکپهر از روز مانده کوچ فرمودند و در اثنای راه پیاله
خواستند و همینکه بر لب نهادند گوارا نشد و طبیعت برگشت و تا رسیدن بدولتخانه
حال بر همین منوال بود اخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری
کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه شد نفسی
چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه هزار و سی
و هفت هجری مطابق یازدهم آبان ماه الهی سال بیست و دویم از جلوس اشرف همای
روح آنحضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افگند در سن
شصت سالگی جان بجان آفرین سپردند از سنوح این واقعه دلخراش و وقوع اینحادثه جگر
تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند

جلوس داور بخش براورنگ سلطنت

درین وقت آصفخان که از فدائیان و داعیان دولت شاهجهان بود با ارادت خان
همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس برآورده بنوید سلطنت
موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمیداشت تا آنکه بسوگند
مغلظ تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه آصفخان و ارادتخان سوار ساخته و
چتر برسرش گرفته روانه منزل پیش شدند نورجهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر
فرستاد عذرها کرده نزد او نیامدند ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته
با شاهزادهای عالی مقدار در عقب نشسته از پی شتافت و آصفخان بنارسی نام
هندوی را که از چوکی‌های خدمت شتابرو بود به بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه
آنحضرت را بتقریر او حواله نموده و چون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود
انگشتری مهر خود را با او سپرده تا دلیل باشد بر اعتماد القصه آنشب در نوشهره توقف
نموده روز دیگر بجاده کوه برآمده در بهنبر نزول فرمودند و از انجا به تجهیز و تکفین پرداخته
نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند بروز جمعه
در انطرف آب لاهور در باغیکه نور جهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی
سپردند بالجمله امرای عظام و سایر بندها که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور

بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت و استدامت دولت شاهجهان
این توطیه برانگیخته داور بخش را بسلطنت برداشته و در حقیقت او را گوسفند
قربانی کرده همه باصفخان موافقت و متابعت نموده آنچه می گفت میکردند و تابع
رضاجوئی او بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داور بخش خوانده روانهٔ لاهور شدند
و چون پیوسته از صادق خان باصفخان اثرے اخلاص و اتفاق نسبت بحضرت شاهجهان
ظاهر میشد دریتوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق شناس او راه یافت بخدمت
اصفخان ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست و شفیع جهت تقصیر خود
درخواست نمود ان مدارالسلطنت شاهزادهاے عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود
باو حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم
خویش سازد و همشیرهٔ آصفخان که در عقد ازدواج صادقخان بود پرستاری شاهزادهها را
سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد فرق مبارک ایشان میگشت و آصفخان چون
از همشیرهٔ خود نور جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط می نمود که
هیچکس نزد ایشان آمدرفت نه نماید بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار سریر آرائے
سلطنت گردد و ان برگشته روزگار در لاهور خبر واقعه حضرت جنت اشیانی را شنیده
بتحریک زن و فتنه پردازی آن کوته اندیش خود باسم همسیماے سلطنت نامور ساخته
دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هرکس را که هرچه خواست
داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و
فیلخانه و قورخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یکهفته هفتاد و سه
لک روپیه نقد بمنصبداران قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا
بایسنقر پسر شاهزاده دانیال را که بعد از واقعهٔ آنحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده
بود بجاے خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید غافل از انکه کار فرمایان قضا و قدر
در سفینهٔ دولت صاحب دولتی خدمت گذاری که سلاطین والا شکوه غاشیهٔ اطاعت و
فرمان برداری او را پیرایهٔ دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و فلک شاهبازے
برسر دست دارد که باوجود او صعوه و کنجشک را چه حد و یارا که دم [illegible] هوائی همت
بال هوس توانند کشود قطره را بدریا نسبتے و ذره را با آفتاب [illegible] و ازانطرف
آصفخان داور بخش را بر فیل سوار کرده و خود بر فیلی دیگر نشسته رو بعرصهٔ کارزار آورده
در غول قرار گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و الله وردیخان و سادات بارهه بر
هراول کارطلب گشتند و شیر خواجه با پسران داهبان در التمش مقرر شدند و [illegible]
با بسیارے از امرا در برنغار پای همت افشرده صادق خان و شاهنوازخان و معتمد خان
در جرنغار مقرر گشتند و در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد در حملهٔ اول انتظام
افواج او ازهم گسیخت و نوکرانے که بتازگی فراهم آورده بود بر امرای قدیمی این
دولت ابد پیوند فرستاده بود هرکدام براهی شتافتند دریتوقت شهریار برگشته روزگار
با دو سه هزار سوار قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت ⁂

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکي از جنگ گاه تاخته میرسد و این خبر دلکوب بوی میرساند و آن برگشته روزگار برآمد کار خود را نسنجیده و برآمد کار خویش نفهمیده برهنموني ادبار عطف عنان عودت بقلعه درآمد روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر برسمت باغ مهندي قاسم خان بلشکرگاه ساختند و اکثرے از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب ارادتخان بقلعه درآمده در صحن دولتخانه بادشاهي توقف گزید و صباح آن امراے عظام بیرون ارک رفته داور بخش را سریر آرای ادبار ساختند و شهریار در سرای حضرت جنت مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه‌سرا که از محرمان و معتمدان حرمسرای اقبال بود او را بیرون آورده باله وردیخان سپرد و فوطه از کمرش کشوده بود و دستهای بسته پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جاهائیکه قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و آصفخان عرضداشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزي بدرگاه شاهجهان ارسال نموده التماس نمود که موکب گیهان شکوه بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال خلاص سازند اکنون مجملی از رسیدن بنارسي بدرگاه شاهجهان و نهضت رایات جهان کشا به مستقر سریر خلافت رقمزده کلک بیان میگردد بالجمله بنارسي در عرض بست روز از مقام چکرهتي که منزلیست در وسط کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سي و هفت هجري بخیبرکه در انتهاے سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابتخان که در همان چند روز بشرف تقبیل بساط بوس اقبال سربلندي یافته بود رفته صورتحال معروضداشت و او چون برق و باد خود را بحرمسرای اقبال رسانیده خبر بدرون فرستاد آنحضرت از محل برآمدند بنارسي زمین بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر آصفخانرا بنظر همایون درآورد و حدوث این حادثه دلخراش برخاطر حق شناش گراني ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضي اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود فرصت و توقف را مجال دادن دور از کار بود ناگزیر بالتماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان که درانوقت در رکاب سعادت بودند روز پنجشنبه بیست‌وسویم ربیع الاول سنه هزار و سي‌وهفت هجري که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتملبر رسیدن بنارسي و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافه اکبرآباد مصحوب امان‌الله و بایزید که از گرم‌روان شاهراه اخلاص بودند به آصفخان ارسالداشتند و جان نثار خان را که از بندهاے مزاجدان بود بافرمان عالیشان محتوي بر انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در انوقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا اورا بنوید عواطف گونا گون مستمال ساخته بر ذخایر ضمایر او وقوف

حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشهاے باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت بانظام‌الملک موافق مطالب خویش عهود و مواثیق درمیان اورده بسوگند مغلظ موکد گردانید و مقرر کرد چنانچه سبق رقم پذیر گشته که ملک بالاگهات را باقلعه احمدنگر به تصرف او باز گذارد و درینکار سعي بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالا گهات سواے قلعه احمدنگر بتصرف نظام‌الملک رفت بالجمله چون خانجهان قصد فساد داشت و اراده باطلی با خود مخمر ساخته بود نخست چنین ملکی را مفت رایگان بخصم واگذاشت تا بیک در وقت بد بفریاد برسد مقارن اینحال دریاے روهیله که پیش از واقعه حضرت جنت مکاني از خدمت حضرت شاهجهاني حرمان سعادت اختیار نموده با دوریکه داخل ولایت نظام‌الملک است رفته بناکام روزگار بسر مي برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسه فتنه و فساد شد و اقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود او نیز بشاهجهان اخلاص درست نداشت حرفهاے پوچ بآن افغان برگشته بخت خاطرنشان نمود بالجمله جان نثارخان که فرمان گیتي مطاع بجهت استمالت خانجهان آورده بے آنکه عرضداشتے در جواب فرمان قلمي نماید بے نیل مقصود رخصت معاودت ارزاني فرمود القصه خانجهان فرزندان خود را با سکندر دولتاني و جمعي از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با جمعي از بندهاے بادشاهي که بظاهر دم از موافقت او مي زدند و خود را از شر او محافظت مي نمودند مثل راجه گجسنگه و راجه جیسنگه و غیره بماندو امده اکثر محال ولایت مالوا را متصرف شد و منسوبات باطني و فتنه پردازي خود را بر عالمیان ظاهر ساخت و هم بزودي برگشته ببرهانپور رفت چون موکب گیهان شکوه بسرحد ملک گجرات رایات اقبال بر افراشت عرضداشت ناهرخان که بخطاب شیرخاني سرفرازي داشت مبني براظهار اخلاص و دولتخواهي خویش و ارادهاے باطل سیفخان که درانوقت صوبه دار احمد آباد بود رسید و چون سیف خان در ایام حیات حضرت جنت مکاني نسبت به بندهاے شاهجهان مصدر گستاخیها شده بود از کردارهاے خویش خوف و هراسی عظیم داشت رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق اینمعني گشت لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بصاحب صوبگي گجرات سرگرم خدمت گردانیده فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله معتمد خان خود نماید و سیفخان را نظربند بدرگاه والا حاضر سازد دریذوقت سیفخان بیماري صعب داشت و چون همشیره کلان نواب قدسي القاب فلک احتجاب ممتاز الزماني در حباله نکاح سیفخان بود وان ملکه جهان بهمشیره خویش نهایت محبت و دل نگراني ظاهر میساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت همت و مروت حضرت شاهجهان لازم و متحتم بود لاجرم خدمت پرستخان دستوري یافت که باحمدآباد شتافته سیف خان را نظربند بحضور بیارد و نگاه دارد که آسیب جاني به سیف خان نرسد وموکب منصور از گذر دریاے نربده بآبیاري عبور

فرموده در ظاهر قصبهٔ سذبور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند
و دران مقام دلکشا جشن وزن قمری از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و سید دلیر خان
بارهه که از یکتایان و جوانان چیده رزم آزما بود بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت
بر افراخت و منصب او چهار هزاری وسه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن از عرضداشت
شیرخان بعرض رسید که از نوشته ساهوکاران گجرات و بعضی ازانها در لاهور اند
معلوم شد که آصف خان و دیگر دولتخواهان که داوربخش را دست نشان ساخته به مقابله
شهریار رسیده بودند در حوالی لاهور بافواج او در جنگ رایت نصرت برافراختند
و شهریار در قلعهٔ لاهور متحصن گشته در معنی بزندان در آمد خدمت پرست خان که
بحفاظت سیفخان شتافته بود چون بحوالی احمداباد پیوست شیرخان
باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بر آمده جبین اخلاص را به سعادت
زمین بوس نورانی ساخت و سیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه
گشت و حضرت شاهجهان بشفاعت نواب فلک احتجاب جرایم اورا بعفو مقرون داشته
از قید آزاد ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر از خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل
میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمود اباد بسعادت زمین بوس
کام روای مراد گردیدند و چون تالاب کانکریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقعست محل
نزول رایات اقبال گشت هفت روز دران مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک
اقامت فرموده شیرخان را به منصب پنجهزاری ذات وسوار و صوبه داری ملک گجرات
بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی ترخانرا بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار
و ایالت ملک پتنه سرفراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح
دولت خدمت پرست خانرا که از معتمدان محرمان جان نثار بود نزد آصف خان
به لاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص صدور یافت که درین هنگام که اسمان
آشوب طلب و زمین فتنه جوست اگر داوربخش پسر خسرو و برادر او و شهریار و
پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرائی عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و
شورش دل فارغ سازند بصلاح و صوابدید قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست دویم
شهر جمادی‌الاولی سنه هزارسی و هفت هجری باتفاق دولتخواهان درایوان دولتخانه
خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب گرامی بادشاه بلند اقبال مسند آرای
تخت سلطنت و اجلال رونق و بها پذیرفت و داوربخش را که دولتخواهان روزی چند
بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش به سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در
گوشه ادبار محبوس گردانیدند و شب چهارشنبه بست و پنجم ماه مذکور او را با
گرشاسپ برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آواره صحرای فنا
ساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان پرداختند درینوقت موکب
اقبال بحدود ملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام گوکنده که سابق در ایام شاهزادگی با
پدرش رانا امر سنگه بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهی گشته بود بتارک

اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت
جاوید اندوخت و شهنشاه دریا دل آن برگزیده خویش را بانواع و اقسام مراحم و نوازش
سرفرازی بخشیده خلعت با دهکدکی لعل قطبی که سه هزار روپیه قیمت داشت
و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و فیل خاصه با رخوت نقره و اسپ خاصه با زین طلا
عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند
جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند
هفدهم جمادی الاولی ساحت دارالبرکت اجمیر از غبار موکب
برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه منوره
زیارت بتقدیم رسانیدند و باقسام خیرات مبرات پرداختند و
مرمر طرح افگنده به بنایان چابکدست مقرر فرمودند که در
بخشند و بخواهش سپه سالار مهابتخان خانخانان صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی
بجاگیر او مرحمت فرموده عازم دارالخلافه گردیدند و در اثنای راه خانعالم و مظفرخان
معموری و بهادرخان اوزبک و راجه جیسنگهه و انی رای سنگدلن و راجه بهارت بندیله
و سید بهوه کاری و بسیاری از بندهای بقدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس
دریافتند و شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی موکب فلک شکوه در ظاهر
دارالخلافه اکبرآباد به باغ نور جهان منزل اقبال ارزانی فرمود قاسم خان حاکم شهر
بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت صباح آن که پنجشنبه بود همعنان
بخت و دولت فیل سوار داخل شده خرمن خرمن زر بر یمین و یسار ریخته دامان اهل
حاجت را مالا مال مراد ساختند *

جلوس شاهجهان بر اورنگ سلطنت

چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جهانبانی روز دوشنبه بیست
و هفتم جمادی الاخری بود در دولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرمودند مدت
ده روز دران سر منزل کامرانی مقام فرمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت و اقبال
داخل قلعه مبارک شده در دولتخانه خاص و عام سریر سلطنت بجلوس اشرف آسمان
پایه گردانیدند و خطبه و سکه رابنام نامی و لقب گرامی خویش زیب و زینت بخشیدند
و طغرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه
غازی بر مناشیر دولت ثبت شد و جهان پیر از سر نو جوان گردید و جهانیان را سرمایه
امن و امان بدست افتاد *

تمت بالخیر

—*—

نقشہ مقبرہ جہانگیر بادشاہ واقع سواد لاہور